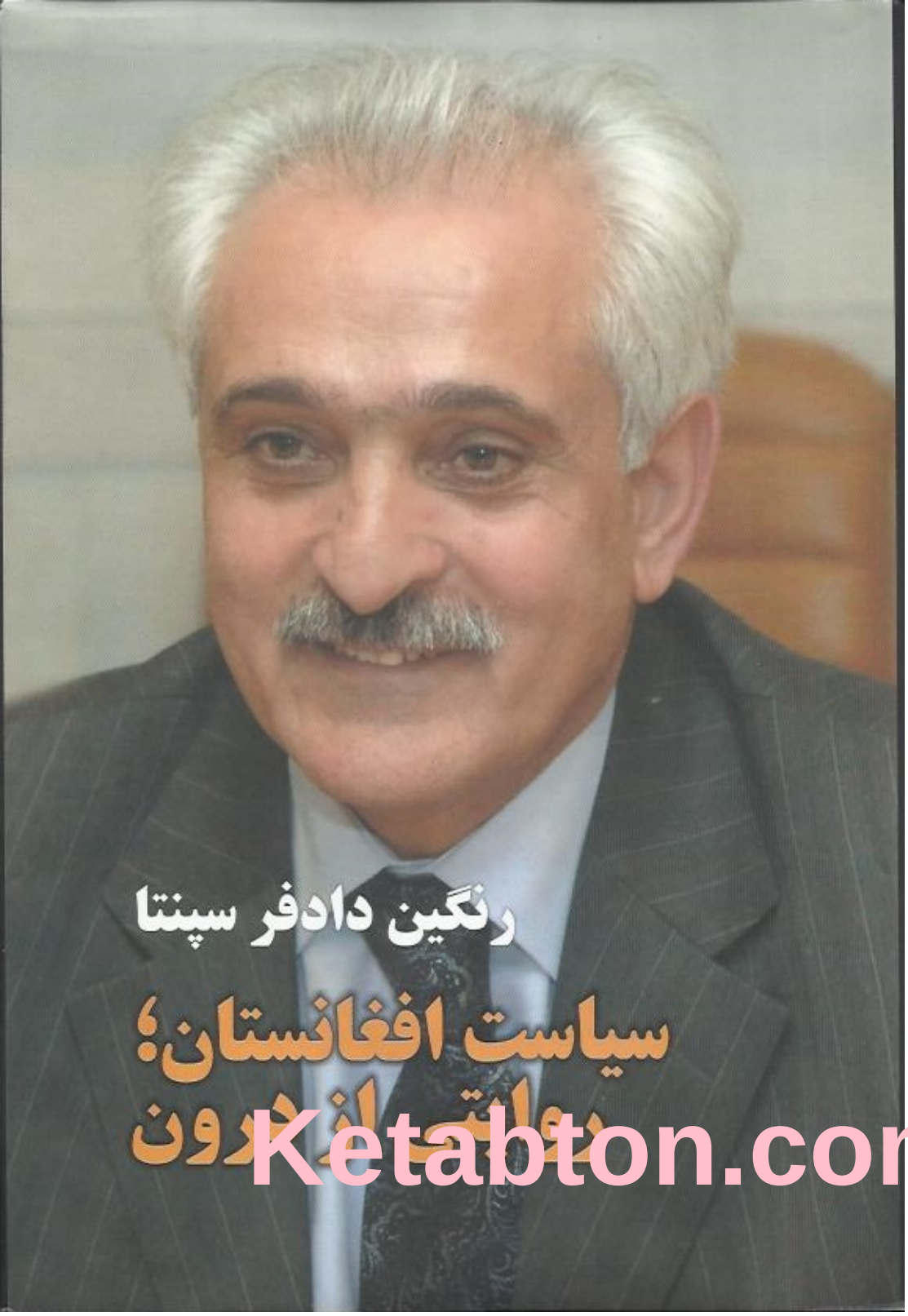


Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمبر 2387

سیاست افغانستان؛ روایتی از درون

دکتور رنگین دادفر سپنتا

(جلد اول)

Esmat Khalid
(20-NOV-2017)

انتشارات عازم
Azem Publications

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپنتا، رنگین دادفر، ۱۳۹۶
سیاست افغانستان؛ روایتی از درون. کابل: انتشارات عازم.
شماره مسلسل انتشارات عازم: ۲۴۰
چاپ اول: تابستان ۱۳۹۶

سیاست افغانستان؛ روایتی از درون

(جلد اول)

ناشران: انتشارات عازم و انتشارات پرنیان
برگ آرایی: ناصر هوتکی
طرح روی جلد: اکمل عازم
چاپ: مطبعهٔ عازم
تیراژ: ۲۰۰۰ جلد



کلیه حقوق چاپ و تکثیر برای ناشر محفوظ است. هرنوع کاپی‌برداری، فوتوکاپی و تکثیر الکترونیک بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع می‌باشد.

نشانی دفتر مرکزی: کابل، ایستگاه اخیر پوهنتون کابل، سرک پنجم سیلوی مرکزی
تیلفون‌ها: ۰۷۹۹۵۷۲۸۱۷و ۰۷۰۰۰۵۱۷۷۵ / ای‌میل: aazem.pp@gmail.com
مرکز پخش: کابل، مارکیت جوی شیر، کتابفروشی مولانای بلخی (رح) / ۰۷۷۶۱۲۱۱۵۱
کابل، سرک پنجم سیلو، جوار مسجد سنگ کش‌ها، انتشارات عازم
فیسبوک: انتشارات عازم / Aazem Publication

(c) ketabton.com: The Digital Library

به یاد و خاطره‌ی پدرم حاجی شاه اعلم طاهری که سرکشی و عصیان را از او آموختم و مادرم فاطمه طاهری، بانوی ایل طاهریان که نخستین کلمه‌ها را بر دهانم نهاد

و به شب‌های نقره‌فام کابل که روزگار سیاه جنگ را بر من تحمل‌پذیر ساختند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست:

آغاز سخن ۹

در کودکی پسر خان بودم ۱۷

شعله‌ی جاوید؛ قربانی‌های بی‌شمار ۴۵

سال‌های تحصیل در ترکیه ۶۱

کودتای هفت ثور ۶۷

میهن ویران؛ افغانستانِ من به تاریخ پیوسته بود ۸۷

از استاد دانشگاه تا کارمند عالی‌رتبه دولت ۱۱۱

فرایند دولت‌سازی و جنایات جنگی ۱۱۷

اعلامیه‌ی همکاری‌های استراتژیک با ایالات متحده امریکا ۱۲۱

وزیر خارجه‌ی جمهوری اسلامی افغانستان ۱۲۷

مشاور امنیت ملی جمهوری اسلامی افغانستان ۱۵۹

شهر به شهر میهن ۱۷۹

رییس جمهوری حامد کرزی ۱۹۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان و ایالات متحده‌ی امریکا ۲۱۵
رییس جمهور کرزی، از همکاری غیرانتقادی تا سیاست مبتنی ۲۱۵
سیاست خارجی در میدان تنش قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای ۲۱۸
اعلامیه‌ی مشارکت استراتژیک میان افغانستان و ایالات متحده ۲۳۱
ملاقات کمپ دیوید ۲۳۱
کشتار جمعی عزیز آباد و نخستین عصیان علنی ۲۴۲
المپیای خفت! ۲۵۳
کاندیدان ریاست جمهوری و تداوم المپیای خفت ۲۵۷
نگرانی از کیفیت و کمیت نیروهای مسلح افغانستان ۲۶۸
انتخابات ریاست جمهوری افغانستان و رابطه با ایالات متحده‌ی امریکا ۲۷۴
آغاز مجدد کنفرانس‌های ویدیویی میان کابل و واشنگتن پس از انتخابات ۲۰۰۹ ۲۹۱
ادامه‌ی اتهام‌های متقابل و عدم توافق بر سر علت‌های گسترش تروریسم ۳۰۳
کابل بانک؛ بحرانی که پایان نیافت ۳۱۰
زندان بگرام، کانونی از تروریستان خطرناک؛ مرکز قانون‌شکنی، شکنجه و ۳۱۹
گفتگوها برای تدوین یک استراتژی نو در امر مبارزه با تروریسم ۳۲۵
امریکایی‌ها در درک خُلقیات افغان‌ها مشکل دارند ۳۶۴
ادامه‌ی روابط پرتنش و الزام همکاری در مبارزه با تروریسم؛ تناقض دوامدار ۳۷۴
درخواست امریکا برای تسریع کار روی قرارداد همکاری‌های استراتژیک ۴۰۱
ادامه‌ی روابط بحرانی میان افغانستان و ایالات متحده ۴۳۸
آغاز تنش‌های جدید، سفر حامد کرزی به واشنگتن ۴۶۵
دیدار از واشنگتن؛ تغییر همه‌جانبه در استراتژی ایالات متحده ۴۹۸
حلقه‌ی گم‌شده‌ی جنگ بی‌فرجام ۵۱۵
بریتانیا و افغانستان؛ رابطه‌ای که از سایه‌ی تاریخ برون نشد ۵۶۳
پاکستان؛ میزبان میلیون‌ها مهاجر افغان و مامن تروریسم ۵۹۸
دیدارهای من از پاکستان به عنوان مقام دولتی ۵۹۹
بینظیر بوتو در تبعید دبی ۶۱۹
ایستایی در روند صلح و تداوم جنگ اعلان‌نشده‌ی پاکستان ۶۶۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

گام‌های عملی برای همکاری میان افغانستان و پاکستان ۶۹۷
همکاری ترانزیتی و اقتصادی ۶۹۸
همکاری استراتژیک میان دو کشور ۶۹۹
دست به دامان چند کشور برای رسیدن به صلح ۷۱۰
دیدارهای سه‌جانبه‌ی میان افغانستان، پاکستان و بریتانیا ۷۱۲
جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی افغانستان ۷۳۱
جمهوری هند، دوستی استوار و مبتنی بر همسویی ۷۶۱
سو تفاهم‌ها در برابر هند ۷۷۰
آرایش جدید در روابط افغانستان و فدراسیون روسیه ۷۹۹
روسیه و بی‌طرفی افغانستان ۸۲۰
رویای صلح با طالبان و خوش‌باوری‌های بی‌پایان ۸۲۷
بحران انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ ۸۴۷
در آستانه‌ی انتخابات ۸۷۳
پس از ماموریت دولتی ۸۷۷
از پنجره‌ی خانه‌ی پدری ۸۹۳
کروخ سبز و شاداب، تفرج‌گاه هراتیان ۹۰۳
فروپاشی نظم جهانی و بن‌بست "جنگ با تروریسم" ۹۲۷
بحران پروژه‌ی افغانستان ۹۳۳
مبارزه با تروریسم جهانی در پهنا و در ژرفا به بن‌بست رسیده است ۹۳۹
دیدارها و خاطره‌ها ۹۵۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

پاسخت کوتاه گفتم ای که پرسیدی:
"ماجرا چون بود؟"
ماجرا این بود و خونین بود.

واصف باختری

آغاز سخن

روزی که کار را در حکومت افغانستان آغاز کردم، گمان می‌بردم که در این‌جا نیز مانند تمام کشورهای دیگر افرادی وظیفه دارند تا در جلسات مهم دولتی به اقتضای ماموریت‌شان، یادداشت بنویسند و صورت‌جلسه‌ها را به‌گونه منظم تهیه کنند تا در آرشیوها نگهداری شوند. یادداشت‌نویسی بدین شیوه از قدیم مرسوم بوده است. افرادی با چنین هنر نگارشی آموزش می‌دیدند و به راحتی می‌توانستند صورت‌جلسه‌ها را بنویسند. این افراد آموزش می‌دیدند و به فنی آشنایی داشتند که به آن ستنوگرافی[1] می‌گویند. بدون شک چنین چشمداشتی افزون‌طلبی نبود. کسانی که اسناد مربوط به لویه جرگه پغمان (۱۹۲۲/۱۳۰۲) را از نظر گذشتانده باشند، می‌دانند که حتا در آن سال‌ها در کشور ما چنین رسمی حاکم بوده است. به یاد دارم که در خانه‌ی پدری من ده‌ها مجلد از جریان گفتگوها و سخنرانی‌های وکلای ولسی جرگه دوران سلطنت ظاهر شاه موجود بودند.

---

[1] Stenography

(c) ketabton.com: The Digital Library

در دوران کارم به صفت وزیر خارجه زمانی که مباحث مربوط به آب‌های افغانستان در گفتگوهای ما با کشورهای همسایه مطرح شدند، در آرشیو این وزارت در رابطه به رودبار آمو اسنادی را دیدم که مایه‌ی خرسندی من شدند. کارمندان مسؤول وزارت خارجه کشور ما در دهه‌های سی و پنجاه قرن گذشته میلادی، در شرایطی که نه کمپیوتر بود و نه هم ابزار مدرن دیجیتالی برای تثبیت مرزها و حدود سرزمین ما با اتحاد شوروی پیشین، حتا برخی از صخره‌ها و سنگ‌های کنار این رود را ترسیم کرده بودند.

رونوشت جلسه‌های تهیه و تسوید متون قوانین اساسی در سایر کشورها، به ویژه در برخی از کشورهای اروپایی از چند سده بدین‌سو آرشیف شده‌اند، در صورت نیاز امکان دسترسی به آن‌ها نیز فراهم است و اگر مفسران این قوانین احتیاج داشته باشند می‌توانند از آن‌ها به‌مثابه‌ی یکی از منابع تفسیر قانون اساسی استفاده کنند.

با اندوه که در افغانستان امروز چنین نیست. وقتی که اختلاف‌ها بر سر مرجع دارای صلاحیت تفسیر قانون اساسی بالا گرفتند، هیچ سندی از جریان تهیه، تسوید و حتا تصویب قانون اساسی کشور ما وجود نداشت تا بتوان با رجوع به آن دریافت که از منظر تسویدکنندگان و تصویب‌کنندگان قانون اساسی کدام مرجع دارای صلاحیت تفسیر این قانون است. بارها متوجه شده‌ام که هیچ سند به‌دردبخور و رونوشت جدیی از نشست‌های کابینه و نشست‌های شورای امنیت ملی وجود نداشتند. در مواردی در برخی از نشست‌های مهم حکومتی افرادی می‌آمدند که به جز نشان دادن چهره‌ی‌شان کار دیگری نداشتند. در آینده اگر تاریخ‌نگاران کشور ما بخواهند تاریخ سیاسی سرزمین ما را به ویژه در دورانی که من عضو حکومت بوده‌ام، بنویسند، به کمتر

(c) ketabton.com: The Digital Library

سندی در این باره دست خواهند یافت. روزی که من مسؤولیت دفتر شورای امنیت ملی کشور را بر عهده گرفتم حتا یک دوسیه هم وجود نداشت که بتوانم به آن مراجعه کنم و ببینم که پیش از آن‌که من شروع به کار کنم، چه فعالیت‌های صورت گرفته است تا من بتوانم کار را بر بنیاد آن‌ها ادامه دهم.

با چنین اوضاعی راه دیگری به جز این که شخصا در جلسه‌ها یادداشت‌برداری کنم، به نظرم نمی آمد. به جز از ضرار احمد مقبل وزیر امور خارجه قبلی، امرالله صالح رییس اسبق ریاست عمومی امنیت و رحمت‌الله نبیل رییس پیشین ریاست عمومی امنیت ملی کمتر کسی از اعضای حکومت افغانستان یادداشت می‌نوشتند. همان‌طور که می‌دانیم، پالیسی‌سازی در امور سیاست خارجی و امنیتی از کارهای عمده‌ی من بوده است. از این‌رو در جلسه‌ها، حتا در جلسه‌های کم‌اهمیت، همیشه یادداشت می‌نوشتم، یا به‌گونه‌ای پروتوکول‌نویسی می‌کردم و سخنان افراد را تا جایی که ممکن بود کلمه به کلمه می‌نوشتم. در جلسه‌هایی که به دلیل صحبت فعالانه و رهبری نشست، امکان یادداشت‌نویسی نداشتم، در نخستین فرصت از حافظه مطالبی را می‌نوشتم. بسیار اتفاق افتاده است که شب‌ها از خواب بلند می‌شدم، چند کلمه و یا چند سطری را از جریان نشست روز گذشته که بسیار مهم می‌انگاشتم، یادداشت می‌کردم. در کتاب حاضر هرآن‌چه را به‌گونه‌ی نقل قول مستقیم نوشته‌ام، از یادداشت‌های مستقیم خودم استند که با امانت‌داری فراوان بازتاب یافته اند.

واقعیت این است که از دلو ۱۳۸۴ تا میزان ۱۳۹۴ (جنوری ۲۰۰۵، به ویژه از ماه می ۲۰۰۶ تا پایان سپتامبر ۲۰۱۴) بیشتر از هر وزیر و مسؤول دیگر دولت افغانستان در گفتگو با رهبران و شخصیت‌های برجسته‌ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهانی و در کنفرانس‌های بین‌المللی حضور داشته‌ام. گاهی اگر صحبت‌ها یک به علاوه یک، یعنی رییس جمهور و یک تن دیگر با جانب مقابل صورت می گرفت، از جانب افغانستان اغلب من رییس جمهور را همراهی کرده ام. از این‌رو وقتی که رییس جمهور پیشین حامد کرزی، می گوید "سپنتا شاهد است" درست می گوید. موارد فراوانی بوده است که تنها من حاضر بوده ام و یادداشت برداشته‌ام. در مواردی اگر تعداد دیگری هم بوده‌اند، اغلب من یادداشت می‌نوشتم و این را مرهون آموزش و تدریس در دانشگاه و مدیون نظام آموزشی و دسپلین اکادمیک جمهوری فدرال آلمان استم. همان‌گونه که درست‌گویی و عزت نفس و داشتن دانش انتقادی، باور به دموکراسی، عدالت‌طلبی و فسادستیزی را مرهون تجربه‌ی سیاسی روزگار جوانی و تربیت دانشگاهی خود استم.

بسیاری شاید بپرسند که آیا من در این یادداشت‌ها همه چیز را گفته‌ام. نه، چنین نیست. مواردی بوده‌اند که به دلیل مسؤولیت در برابر دولت و اصول اخلاقی دولت‌داری، نگفته‌ام و نمی‌توانستم بگویم. باشد تا روزی و روزگاری دیگر. اما خیلی چیزها را گفته‌ام و درست گفته‌ام.

در این کتاب روی رابطه‌ی افغانستان با چند کشور بیشتر تاکید کرده‌ام. اختصاص فصل‌های جداگانه به این کشورها بیشتر به دلیلی بوده است که در گفتگوهای جاری در کشور ما و در باره‌ی کشور ما در پیوند با سیاست‌ها و پالیسی‌های این دولت‌ها ابهامات و یا سخنان منازعه‌آفرین بسیاری مطرح بوده‌اند. تمرکز بر روابط ما با کشورهای ایالات متحده امریکا، بریتانیا، پاکستان، جمهوری هند، جمهوری اسلامی ایران و روسیه به معنای کم‌اهمیت جلوه‌دادن رابطه‌ی ما با کشورهای مانند جمهوری فدرال آلمان، کشورهای شمال اروپا،

(c) ketabton.com: The Digital Library

کانادا، جمهوری فرانسه، کشور شاهی هالند و یا جمهوری مردم چین نبوده است. رابطه‌ی ما با این کشورها بیشتر یک رابطه هم‌سویه و دور از تقابل و اختلاف‌های غیرلازم بوده است و یا شاید هم برداشت من چنین است تا جایی که من "شاهد بودم" هیچ مقام رهبری کننده از کشورهای اخیرالذکر در گفتگوهای‌شان با ما از مرزهای قبول شده‌ی دیپلوماتیک فراتر نرفته اند. تلقی و برداشت افکار عامه کشور ما نیز در رابطه با این کشورها چنین بوده است.

در سال‌های پسین برخی از رجال سیاسی و فرهنگی افغانستان، چون شخصیت مبارز و فرهنگی، شادروان میر محمد صدیق فرهنگ، جنرال عبدالقادر وزیر دفاع دوران نور محمد تره‌کی، آقای عبدالوکیل وزیر خارجه دوران دکتور نجیب‌الله و دیگران خاطرات‌شان را نوشته‌اند. برخی‌ها با نگارش تاریخ سیاسی، در واقعیت آمیخته‌ای از تاریخ و خاطرات شخصی‌شان را بازتاب داده اند. مانند آقای دستگیر پنجشیری در کتاب «ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان»، یا جنرال نبی عظیمی در کتاب «اردو و سیاست در افغانستان» و دیگران.

من از روزی که ماموریتم را به مثابه‌ی عضو حکومت افغانستان آغاز کردم، می‌دانستم که از یادداشت هایم در نگارش خاطرات سیاسی خود استفاده می کنم. کتاب حاضر با درنظرداشت اصول خاطره نگاری دارای برخی از اشکالات است که نویسنده آن ها را آگاهانه پذیرفته است. این کتاب آمیخته ای است از فشرده‌ی زیستنامه‌ی شخصی و خاطرات سیاسی. من عمدا در این کتاب از نقل قول‌های مستقیم به فراوانی و بیش از آن‌چه در خاطره‌نویسی معمول است، استفاده کرده‌ام. این شیوه را به خاطری ترجیح دادم تا خوانندگان و پژوهش گران بتوانند با استفاده از این نقل قول‌ها، خود مستقل از آن‌چه

(c) ketabton.com: The Digital Library

من نوشته‌ام، در صورتی که لازم بدانند، برداشت‌های‌شان را از آن‌چه گذشت، داشته باشند. در مواردی، به خصوص آن‌چه مربوط به گفتگوها و مشکلات میان افغانستان و ایالات متحده امریکا می‌شود، نقل مباحث با محتوای هم‌مانند موجب تکرارهای ملال‌آور شده است. چنین کاری، خواننده را می‌آزارد. تا جایی که ممکن بود این بخش را کوتاه ساختم؛ با این هم این بخش به دلیل تکرارهای فراوان تا حدودی خسته کن و شاید هم عذاب‌دهنده باشد. نویسنده بر این گمان بوده است که خوانندگان افغانستان حق دارند، بدانند که در پشت پرده‌ی سیاست افغانستان واقعا چه می‌گذشته است و مصایب و آلام سیاست‌ورزی در کشوری عقب‌مانده و وابسته به چند کشور تا کجا روان و جسم میهن‌پرستان را می‌آزارد.

در مواردی نثر کتاب بیشتر به نوشته‌های روزانه و ملال‌آور برخی از رسانه‌های افغانستان هم‌سنخی پیدا کرده است، چنین افت زبانی برای من یک مصیبت بزرگ بود، اما به دلیل بازتاب روایت دیگران و یا هم ترجمه‌ی نقل قول‌ها، امکان نگارش به گونه‌ی دیگری نبود یا دست‌کم مشکل می‌نمود.

شاید در این کتاب مواردی موجب رنجش برخی از هموطنان و سیاست‌مداران کشور ما شود. من هر آن‌چه را دیده‌ام و شنیده‌ام، بازتاب داده‌ام، بدون این که قصد بی‌حرمتی به هیچ انسانی را داشته باشم. در جاهایی شاید از تلاش‌های برخی از همکاران آن‌گونه که باید، قدردانی نشده باشد. با تمام کوششی که در این راه مبذول داشتم، در ذکر نام همکارانی که تلاش و کار مرا پشتیبانی کردند شاید فراموش کاریی صورت گرفته باشد که عمدی نبوده است. یقین دارم که مرا با مهربانی و صفای بی‌پایان‌شان، می‌بخشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از بانو منیژه باختری که با شکیبایی این متن را چند بار خوانده و از لحاظ نگارشی اصلاح کرده‌اند به خاطر زحمات بی‌دریغ‌شان سپاسگزاری می‌کنم. از آقای م م فرزانه و روشنفکر عزیز که این کتاب را بازخوانی و ویراستاری کردند و هم تذکراتی برای بهبودی متن و محتوا ارائه کردند، تشکر می‌کنم. به آقای ناصر هوتکی که همیشه در ویرایش و صفحه‌بندی کتاب‌های من زحمت‌های فراوانی را متقبل شده‌اند به ویژه به پاس زحمت‌های بی‌پایان‌شان در آماده‌ساختن این کتاب، خودم را سخت مدیون می‌دانم و مراتب قدردانی بی‌مانند خود را به ایشان تقدیم می‌دارم.

بدون شک که مسؤولیت همه کاستی‌ها بر عهده من است.

رنگین دادفر سپنتا

کابل، حمل ۱۳۹۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

در کودکی پسر خان بودم

سال ۱۹۹۲، مجددا گرفتار مشکل تنفسی شدم. من از نوجوانی مبتلا به نفس‌تنگی بودم. علت اصلی این نفس‌تنگی حساسیت بود. به دلیل این که سگرت کشیدن را در عنفوان جوانی، نوعی از سرکشی، عصیان و پشت پا زدن به رفتارهای اجتماعی یک‌دست و یک‌نواخت می‌انگاریدم، شروع کردم به سگرت کشیدن. کار به جایی رسید که در صنف سوم دانشکده روز دو پاکت سگرت دود می‌کردم. سگرت کشیدن مزید بر علت شده بود. در افغانستان و بعدها در ترکیه هم از این بیماری، عذاب‌های بی‌شمار کشیدم. اما طبیبان آلمانی توانستند علت‌ها را دریابند و ناراحتی‌ام را کاهش دهند. چند سالی را با راحتی نسبی گذراندم، از سگرت کشیدن هم دست کشیده بودم. تا این که در سال ۱۹۹۲ بار دیگر حمله‌های شدید نفس‌تنگی به سراغم آمدند. دکتوران توصیه کردند تا در یک استراحت‌گاه در یک منطقه ی سبز که در جای بلند واقع شده و هوای تازه و نمکین داشته باشد، مدتی اقامت کنم و در عین زمان درمان ترکیبی را ادامه دهم. درمان ترکیبی نوعی از تداوی است که در آن افزون بر داروهای لازم، ورزش، پیاده‌روی در گروه‌ها و همچنین تمرین‌هایی مانند یوگا و مانند آن را می‌آموزانند و به دلیل این که یکی از علت‌های

(c) ketabton.com: The Digital Library

نفس‌تنگی، استرس است، در این نوع درمان، تمرین‌های استرس‌زدایی بسیار مهم استند. درمانکار در جریان چنین آموزش‌هایی، همیشه می‌گفت: "حالا در خود فرو روید، نفس عمیق بکشید، به خاطره‌های خوش زندگی‌تان فکر بکنید؛ کوشش کنید تا آن خاطره‌ها را در حافظه‌ی‌تان مرور کنید، به گونه‌ی مرور کنید که گویا همین حالا در متن آن خاطره‌ها زندگی می‌کنید..." برای من خاطره‌انگیزترین دوران زندگی، از زمانی که می‌توانم به یاد بیاورم، همان کودکی و آغاز نوجوانی است. پس از آن روزها یاد گرفتم که گاهی به روزگار کودکی و نوجوانی که خوش‌ترین روزهای زندگی من بودند، برگردم؛ به جلگه‌های سبز، به کوه‌های شنگرفی بالاتر از خانه‌ی ما، به رودبار کروخ، به خانه‌ی پر از شور و نشاط و آرامش‌مان در یکی از زیباترین جلگه‌های کشور.

پدرم حاجی شاه اعلم طاهری و مادرم فاطمه نام داشتند. خانواده‌ی پدری من یازده سال پیش از تولدم زندگی کوچی‌گری را کنار گذاشته و دِه نشین شده بودند؛ اما عادت‌ها و سنت‌های کوچی گری، در رفتار و کردارشان همیشه نمودار بود. صحرانشینان طاهری همراه با جمشیدیان، تیموریان و برخی اقوام دیگر تا سال‌های جنگ علیه شوروی در نواحی هرات زندگی چادرنشینی داشتند. در خانواده ی ما، مادرم تا دیر سال‌ها به این زندگی به گونه‌ی فصلی ادامه داد. وقتی من در ۲۵ قوس ۱۳۳۲ به دنیا آمدم، خانواده‌ام روزگار سختی را می‌گذراند.

سه ماه پیش از تولدم، پدرم را با تعداد زیادی از اعضای خانواده‌ی ما به زندان انداخته بودند. در آن سال‌ها، بازرگانان دوره‌گرد از جنوب افغانستان همه‌ساله می‌آمدند و کالاهای‌شان را به زور و گاه با رضایت بر مردم بومی می‌فروختند. سال ۱۳۳۲ تنی چند از آنان در نواحی

(c) ketabton.com: The Digital Library

کروخ گم شدند. کسی از زنده و مرده‌ی آنان خبری نداشت. سخن‌چینی به حکومت وقت گفته بود که این بازرگانان برای آخرین بار در نواحی کروخ دیده شده بودند. سران قبایل جنوب به حکومت وقت شکایت کرده بودند که خان طاهریان کروخ مسؤول گم‌شدن افراد قبیله ی ما است. صدراعظم وقت، سردار محمد داوودخان، به نایب‌الحکومه‌ی زمان که عبدالله خان ملکیار نام داشت، هدایت داده بود تا گمشدگان قبیله‌ی "گرابی" را به هر شکلی که می‌شود، پیدا کند.

این ملکیار همان نایب الحکومه‌ی با نام هرات است که بعدها وزیر مالیه و سفیر افغانستان در واشنگتن شد. وی در آبادانی و سرسبزی هرات بسیار کوشیده بود و مردم آن ولایت تا امروز نامش را به نیکی یاد می کنند. تفرج گاه تخت تخت صفر، باغ سبز شیدایی، سرسبزی‌های سید مختار، تأسیسات تفریحی آب گرم اوبه، پارک میرداود، ناژوهای همیشه‌سبز که از پارک استادیوم روبه‌روی مقر ولایت تا دهانه‌ی میرداود قد بر افراشته‌اند و ساختمان ولایت هرات، همه حاصل ابتکارهای وی اند. بسیاری از این ناژوها در زمان اشغال اتحاد شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹) به دلیل این که به چریک‌های ضد نیروهای شوروی پوشش دفاعی می‌شدند، به دستور شوروی‌ها قطع شدند. هنوز هم تک‌دانه‌هایی از آن‌ها از میدان طیاره‌ی هرات تا میرداود، مثل این که شاهدان غم‌انگیز و سوخته ی یک دوران از تاریخ خونبار هرات باشند، بر جای مانده‌اند.

نایب‌الحکومه، به نیابت از پادشاه و صدراعظم به امر و نهی می‌پرداخت، وی حاکم بر جان و مال مردم بود، چرا که مردم در آن زمان رعایا بودند و پادشاه سایه ی خدا بود که بر مردم حکم‌رانی می کرد. در باره ی سرگذشت سرسبزی هرات و غرس درخت‌های

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناژو، آقای میرزا عبدالحق کروخی معروف به "آقای کله" که بر من مقام استادی دارد و تا زمان درگذشتش در سال ۲۰۱۶، در سن و سال بیشتر از نود به پژوهش در نُسَخ خطی و تاریخ تیموریان هرات می‌پرداخت، روزی به من گفت که این هزاران ناژویی که در اطراف و اکناف هرات می‌بینی، همه را از دانه‌های درختان آرامگاه حضرت صوفی اسلام کروخی غرس کرده‌اند.

حضرت شیخ‌الاسلام کروخی از بزرگان و از مشاهیر صوفیه‌ی نقشبندی، که اسلافش از سمرقند بودند، بعدها در کروخ رحل اقامت افکنده بود. وی در کروخ باغ بزرگی پر از درختان ناژو را بنا نهاد که بعدها هم در همین باغ دفن شد. وی با مریدان و اخلاص کشان وقتی که از حمله قاجار ۱۳۲۲ هـ ق (۱۸۳۷) بر هرات اطلاع می‌یابد به مصاف قاجاریان می‌پردازد و در شکیبان غوریان به شهادت می‌رسد. مریدان پیکر او را به کروخ انتقال می‌دهند و در همان جا هم دفن می‌کنند. غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ از فداکاری مردم کروخ در روزگار هجوم قاجار یاد می‌کند[1] و استاد خلیل الله خلیلی در رساله ی خود "آثار هرات" نیز به این وقایع اشاره دارد.[2] به روایت جناب میرزا عبدالحق، والی به مردم کروخ امر می‌کند که هر کدام دو منِ هراتی - نزدیک به هفت و نیم کیلوگرام- تخم ناژو تحویل بدهد. مردم مرکز کروخ می‌ریزند و تخم‌های ناژو را جمع می‌کنند. ثروتمندان به مستمندان برای جمع‌آوری دانه‌های ناژو پول می‌پردازند و بازار دانه‌های ناژو بالا می‌گیرد.

---

[1] در مورد محاصره‌ی هرات و پیروزی افغان‌ها بر قوای قاجاری پارس، رجوع شود: غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، ۱۳۸۶، ص ۴۱۹.

[2] رجوع شود: خلیلی، خلیل الله: آثار هرات، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۳، صص. ۷۹ و ۲۷۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جناب میرزا عبدالحق خان سرگذشت غم‌انگیزی داشت. جد او از بزرگان صوفیّه‌ی نقشبندیه‌ی سمرقندی و پسر کاکای صوفی اسلام کروخی بوده است. پس از انقلاب بلشویکی در سمرقند در سال ۱۹۲۴، انقلابیون به مصادره‌ی اموال روحانیون و زمین‌داران می‌پردازند، برخی را دستگیر و به زندان می‌اندازند و جمعی نیز اعدام می‌شوند. جناب میرزا به من گفت برخی از ازبکانی که با انقلابی های روسی همراه شده بودند، پیوسته پدر وی را در جریان تهدیدها و خطراتی که متوجه او بودند، قرار می‌دادند. بدین گونه پدر وی دریافت که به زودی قرار است وی را زندانی کنند. میرزا که شش ساله بوده همراه با برادر کوچک‌تر، پدر و خانواده سمرقند را به صوب کروخ ترک می‌کنند. در میانه‌های راه، در نزدیکی‌های مرغاب رهزنان دار و ندار این مهاجران را غارت می‌کنند. خانواده‌ی میرزا به هر نحوی خود را به کروخ می‌رساند و در کروخ نیز مورد بی‌مهری اقارب قرار می‌گیرد. میرزای کوچک، نیمه‌روز به مکتبی که از برکت دوران امانی تازه تاسیس شده است، می‌رود و دروس متداول زمان را می‌آموزد و نیمه‌ی دیگر را به شاگردی در دکان کفش‌دوزی می‌پردازد. وقتی او به سن سربازی می‌رسد، به دلیل قامت بلندی که دارد، دوران سربازی‌اش را در ارگ ظاهر شاه، پادشاه وقت افغانستان، به مثابه‌ی عضو گارد سلطنتی می‌گذراند. چون باسواد و از خانواده‌ی روحانی است به وی اجازه می‌دهند تا در کتاب‌خانه‌ی سلطنتی به مطالعه‌ی آثار دینی بپردازد. میرزا که در خردسالی تجربه‌ی تلخ مهاجرت و فقر را دیده است و هم روان جستجوگر دارد، از مطالعه ی آثار عرفای مذهبی فراتر می‌رود و به سخن خودش هر کتابی که توجه‌اش را جلب می‌کند، می‌خواند و در فرجام پسر درویش ضد انقلابی روزهای جمعه، به بهانه‌ی شطرنج‌بازی، به حلقه‌های

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصلاح‌طلبان و مشروطه‌خواهان کابلی راه پیدا می‌کند و به سخنان آنان گوش می‌دهد و بدین‌گونه میرزای کروخی مشروطه‌خواه و اصلاح‌طلب می‌شود.

گمان می‌کنم که سال ۱۳۴۱ بود که با پسر کاکای بزرگم به دکان کفش‌دوزی میرزا رفتیم. وی در این سال‌ها به‌گونه‌ی خودآموز سوزن‌زدن را نیز آموخته بود. میرزا خانه به خانه می‌رفت و بیماران کروخی را سوزن می‌زد. کم کم این کار که نسبت به کفش‌دوزی درآمد بیشتری داشت به پیشه ی اصلی وی مبدل شد. پسر کاکایم از میرزا خواست تا به قلعه ی ما بیاید و به تزریق دواهای همسرش که از بیماری سل رنج می‌برد، بپردازد. میرزا بعد از ظهرها به خانه‌ی ما می‌آمد و گاهی هم شب‌ها مهمان ما بود. او پیوسته از من که شاگرد صنف دوم و سوم بودم راجع به بزرگ‌ترین شهرها، دریاها و پای‌تخت‌های جهان می‌پرسید. این کار او باعث می‌شد تا با هر جان‌کندنی بر اطلاعات عمومی خود بیفزایم؛ چرا که اگر پرسش‌های او را درست پاسخ می‌دادم در برابر پدرم از من ستایش می‌کرد و همیشه توصیه‌اش این بود که وقتی که شهر هرات می‌روم از کتاب‌فروشی هاشم امیدوار، سر چار سوق شهر نو، برایم کتاب بخرم و بدین‌گونه من شروع کردم به کتاب خواندن. یکی از نخستین کتاب‌هایی که از کتاب‌فروشی امیدوار خریدم، کتاب سه جلدی، سیر حکمت در اروپا بود. من در آن وقت نمی‌دانستم که حکمت فلسفه را می‌گویند و یا این‌که این کتاب یکی از نخستین آثار مدون از فرایند فلسفه ی اروپایی به زبان فارسی است. این پرش بی‌جای از "هفده غزوات"، "بی بی ذیغون"، "امیر ارسلان رومی" و مانند آن‌ها به دلیل این‌که محتوای این کتاب سنگین را نمی‌دانستم، موجب سرخوردگی من شد. کسی در کروخ نبود تا به من بیاموزاند که این کتاب چه

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌گوید و یا این که بگوید که فراگیری این کتاب در آنَ سن و سال کار آسانی نیست و در شهر هرات هم من کسی را نمی‌شناختم. از این کتاب دل‌زده شدم و در سفرهای بعدی به شهر هرات به همان مجله‌های اطلاعات هفتگی، تهران مصور، سپید و سیاه و مانند آن‌ها اکتفا می‌کردم. گاهی هم از آقای امیدوار می‌خواستم که آیا می‌تواند برایم مجله‌ی سخن را بیاورد. وی گاه‌گاهی مرا با نگاه‌های پر از شک اما همراه با مهربانی ورانداز می‌کرد.

پدرم خواندن را خوب بلد بود، اما در نوشتن مشکل داشت. او در نوجوانی بعد از مرگ پدرش مجبور شده بود، از تحصیل در مدرسه ی سلجوقیان هرات دست بکشد و به امور زندگی و سازماندهی اقوام طاهری که بعد از مرگ پدرش پراکنده شده بودند، بپردازد. کاکاهایم مردان مدیری نبودند؛ پدرم با این که پسر کوچک خانواده بود، روح سرکش و تسلیم ناپذیری داشت.

روزی میرزا عبدالحق خان از من پرسید که "کدام رادیوها را می‌شنوی؟" گفتم رادیوی کابل و تهران را. رادیوی کابل آن وقت‌ها اگر اشتباه نکنم تا ساعت‌های ده شب و یا شاید هم نُه شب برنامه داشت و من هم بعد از پایان برنامه ی رادیوی افغانستان به رادیوی تهران گوش می‌دادم. شنونده‌ی رادیو تهران شدن موجب کمک‌های فراوان به من شد و نخستین زمینه‌ی آشنایی مرا به ادبیات فارسی فراتر از حافظ و بوستان و گلستان سعدی فراهم آورد. حافظ، بوستان و گلستان از جمله آثاری بودند که ما در کودکی باید آن ها را برون از حوزه‌ی مکتب می‌آموختیم. از خانواده‌ی ما، تنها کسی که از آموختن این آثار فرار نکرد من بودم. گوش دادن به رادیو تهران در من تأثیر ماندگاری بر جای گذاشته است. هنوز بیشتر برنامه‌های موسیقی این رادیو را که زیر نام "گل‌های رنگارنگ" همراه با ترنم اشعار زیبا و

(c) ketabton.com: The Digital Library

دل‌انگیز فارسی توسط بانوان "روشنک" و "فخری نیکزاد" همراهی می‌شد، به یاد دارم. با نام رهی معیری و بسیاری از شاعرانی که تا آن زمان در روستای ما ناشناخته بودند، از این طریق آشنا شدم. میرزا وقتی که شنید من به رادیوهای کابل و تهران گوش می‌دهم، زیاد خوش نشد. به من گفت: "از گوش دادن به این رادیوهای سلطنتی، استبدادی بهتر است تا به "پیک ایران" و برنامه ی فارسی رادیو پیکن (بیجینگ) گوش بدهی تا بدانی که در دنیا چه می گذرد؛ تا بدانی که در این دنیا چه عدالت‌خواهی‌هایی در جریان است." طول موج‌ها را به من داد و من هم پس از آن روز، هر شب افزون بر رادیوهای قبلی به این رادیوها نیز گوش می‌دادم.

دنیای کودکی من در گذار به نوجوانی، می‌رفت که دگرگون شود. روزی که مهدی خانبابا تهرانی را در فرانکفورت آلمان حین سخنرانی به مناسبت بیستمین سال تاسیس "کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی" در سال ۱۹۹۲ دیدم، صدایش برایم بسیار آشنا بود. این سخنرانی او مرا به دنیای نوجوانیم برد. برنامه ی فارسی رادیوی پکن همواره این طور آغاز می‌شد: "این‌جا پیکنگ است. برنامه‌ی فارسی..." طرح صحبت‌های تبلیغاتی، منِ نوجوان را به دنیای رمانتیک انقلابی می کشاند. گاهی سخن‌های پراکنده را از تبلیغات رادیو یادداشت کرده در صحبت‌هایم با دیگران در میان می گذاشتم.

ماجرای دوستی پر از فراز و نشیب من و میرزا عبدالحق تا روز درگذشت وی ادامه یافت. کنفرانس "چهارمین گفتگوهای امنیتی هرات" در ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۵ در هرات برگزار شد. من در مراسم گشایش این کنفرانس ضمن سخنرانی خود درباره ی صعود و افول علوم در سرزمین‌های اسلامی اشاره‌ای به ظهیرالدین فاریابی داشتم و در آن با استفاده از دیدگاه استاد خلیل الله خلیلی گفتم که زادگاه او

(c) ketabton.com: The Digital Library

فاریاب افغانستان بوده است؛ در حالی که این ادعا درست نبود. روایت‌های قوی همه حکایت از این دارند که زادگاه وی روستای فاراب است که امروز در قلمرو ترکمنستان واقع شده است. روز سی سپتامبر به دیدار آقا صاحب میرزا عبدالحق به خانه‌اش رفتم. او با زحمت زیاد تا در اتاق آمد، قامت بلند او را زندگی خمانده بود؛ آقا پیر و افسرده می‌نمود. به من گفت: "سخنرانی دیروز شما را از طریق تلویزیون شنیدم. فارابی از فاریاب نبود؛ شما چرا چنین حرفی را زدید". گفتم که در یکی از نوشته‌های استاد خلیلی خوانده بودم که از فاریاب بود، اما در منابع دیگر خوانده‌ام که زادگاه او روستای فاراب بود که امروز سهم ترکمنستان شده است. آغا گفت: "بلی من خودم به شهر زادگاهش رفتم. از فاریاب نبوده است". مثل پسر مکتبی کوچکی در برابر این مرد بزرگ شرمنده شدم. از این که به دلایل بی‌معنا روایت ضعیف را بر روایت‌های قوی ترجیح داده بودم، احساس ناراحتی کردم. آدم اگر از روی نادانی چنین کاری بکند قابل بخشایش است؛ اما اگر هر دو روایت را بداند، بهتر است تا به هر دو اشاره کند و من این کار را نکرده بودم. آقا که در سالیان اخیر بیشتر از گذشته، شیفته‌ی تمدن خراسانی تیموری شده بود، برایم از هنرهای این دوران گفت؛ از سفرهایش به ایران و دیدار از موزیم‌های آن کشور، از شهر زادگاهش سمرقند و از هنرمندی شهزاده بایسنقر که وی بسیار دل‌بسته‌ی او بود. روزگاری که وزیر خارجه بودم آقا از من خواسته بود تا برایش ویزای دیدار از ازبکستان بگیرم و من این کار را کردم. آغا با پسرش به دیدار اعضای خانواده‌اش به سمرقند رفت و دیدار از آن همه آثار تاریخی دوران تیموری بر وی تأثیر ماندگاری بر جای گذاشته بود. از من راجع به شکست جنبش‌های انقلابی جهان پرسید و از دنیای افسرده و درمانده‌ی کنونی. رابطه‌ی من و او در

(c) ketabton.com: The Digital Library

سال‌هایی که در لیسه‌ی سلطان هرات متعلم بودم، دگرگون شده بود. نقش‌ها عملا عوض شده بودند و من در هر سفر به کروخ به آقا از مباحث مطروحه در نهضت‌های آزادی‌بخش و جنبش‌های انقلابی اطلاعات می دادم و او هم با صبوری گوش می داد. آقا هیچ وقت به گرایش‌های انقلابی متمایل به چین دلبستگی نیافت. روزگار عجیبی است، او که پدرش از هجوم بلشویک‌ها از سمرقند تا کروخ فراری شده بود، به دستاوردهای اخلاف بلشویک‌ها خوشبینی داشت. بدون شک که او آدم حزبی با گرایش‌های کمونیستی نبود، بل که یک مسلمان و یک آدم عدالت‌طلب و برابری‌خواه بود. در این دیدار، حس دردناکی به من می گفت که این دیدار آخر با این مرد نازنین خواهد بود؛ اما نمی‌خواستم باور کنم. اوایل سال ۲۰۱۶ دوست دوران مکتبم جیلانی رها به من زنگ زد و گفت که " آقا حالش خوب نیست، برایش یک زنگ بزن". به آقا تیلفون کردم. صدایش بسیار ضعیف می‌آمد و فقط گفت که "دعا کنید". در جریان یک سفر به شانگهای در ۲۸ جنوری ۲۰۱۶، پیامی دریافت کردم که در آن آمده بود:"آقا وفات کرد." دلم بسیار گرفت و دریغ دنیا را خوردم که در آن همه‌روزه خوبان می‌روند. من رفیقی بزرگ را از دست دادم و زادگاهم کروخ یکی از پیران خردمندش را. روانش شاد!

برگردیم به روزگار کودکی من. همان گونه که گفتم، در سال ۱۳۳۲ ده‌ها تن از اقوام و اعضای خانواده ی ما به اتهام قتل هفت تن بازرگان دوره‌گرد از جنوب کشور ما زندانی شده و در معرض بدترین شکنجه‌ها قرار گرفته بودند. اما هیچ مدرک ثبوت جرم و یا نشانی به دست شکنجه‌گران نیفتاده بود و بالاخره بزرگان هرات پادرمیانی کردند و پدرم با فروش بخش‌هایی از زمین و دارایی خود به مبلغ دو صد هزار افغانی که در آن سال‌ها پول وافری بوده است، به مدعیان

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرداخته و آزاد شده بود. پس از این حادثه، آن‌گونه که من بارها از خود او شنیدم، برخورد او با بازرگانان دوره‌گرد تغییر کرد و وی تبدیل شد به کسی که خودش را مسؤول پاسبانی و حراست از چراگاه‌های طاهریان و تیموریان در برابر دیگران می‌دانست.

پدرم بعد از شکست شورش کوچک طاهریان و تیموریان در برابر سلطنت و برکناری هاشم خان صدراعظم از حکومت از مخالفت با پادشاه دست کشید و به یکی از جانبداران پادشاه تبدیل شد؛ اما ستم‌های هاشم‌خان را هرگز از یاد نبرد. یادم می‌آید که روزی وقتی پدرم رانندگی می‌کرد و من در عقب موتر نشسته بودم، متوجه فرق سرش شدم که پر از شیار و داغ‌های مانده از زخم بود. از او پرسیدم که پوست سر شما چرا این طور است؟ گفت وقتی ما را در زندان شکنجه می‌کردند، یکی از شکنجه‌ها این بود که دور سر ما را با حلقه‌ی خمیر می‌گرفتند و بعدا فرق سر ما را تیل داغ می‌کردند. در آن سال‌ها این یک نوع شکنجه ی متداول بوده است. اما انقلابیون حزب دموکراتیک خلق و برادران جهادی و طالبان، چنان ستم‌هایی بر مردم افغانستان روا داشتند که به روایت مادرم، پدرم در واپسین سال‌های زندگی‌اش می‌گفته است که "خدا پدر همان هاشم‌خان را بیامرزد".

در دوران مکتب ابتداییه، در بهاران برای من پنجشنبه‌ها، خوش‌ترین روزها بودند؛ نه به این دلیل که برای همه‌ی بچه‌های مکتب در افغانستان به خاطر این که فردای آن رخصتی است پنجشنبه‌ها روزهای خوشی‌اند. من عاشق پنجشنبه‌های بهاران بودم. به دلیل این که، تا از مکتب رخصت می‌شدم، اسپم را چهارنعل به طرف کوه می‌راندم. همان‌طور که گفتم، خانواده‌ی ما تا چند سال پیش از تولد من کوچی بوده اند. مادرم هرگز با دِهنشینی پدرم خوی نگرفت. او بهاران با رمه‌های گوسپندانش و چوپان‌ها به کوه‌های سبز و پر از آب و علف

(c) ketabton.com: The Digital Library

کروخ می‌رفت. مادرم، از شاخه‌ی ساربان‌خیل طاهریان بود. چادر سیاه کوچیان را که هراتیان به آن خانه پلاس می گویند، برپا می‌نمود. هنوز هم نام‌های یورت‌های‌مان را به یاد دارم: تخت خانم، تاوه‌سنگی، چشمه‌دراز و... روزی که در پی سال‌ها غربت در سال ۲۰۰۲ از آلمان به خانه برگشتم، با جمع بزرگی از اعضای خانواده به کوه‌های کروخ رفتم و یورت‌های‌مان را پیدا کردم. هنوز هم جای خانه‌های پلاس‌مان به وضوح نمودار بودند. خانه پلاس، چادر و یا خیمه‌ای است که کوچیان از موی بز می‌بافند. خوبی این چادر در این است که آب باران و برف از آن عبور نمی‌کند. از همه‌ی آن یورت‌ها از تخت خانم و چشمه‌دراز بیشتر خوشم می‌آمد. تخت خانم، چمن بزرگ و سبزی بود به بزرگی چند میدان فوتبال، که از هر طرف آن آب‌های زلال چشمه‌ها، خنک و خنک جاری بودند. در آن بچگی‌ها برای آزمایش مقاومت‌مان پاهای خود را در چشمه فرو می‌کردیم، هرکس که بیشتر می‌توانست سردی آب را تحمل کند، خودش را غیرتی و بهادر می‌پنداشت. تخت خانم در آن طرف تاوه‌سنگی، و تاوه‌سنگی در جانب آفتاب‌رخ (پتو) کوه قرار داشت. از قله‌ی کوه که می‌گذشتی در واقعیت در جانب سایه‌رخ کوه (نسر) تخت خانم بود. آن طرف‌تر از تخت خانم جنگل‌های وحشی ارچه بودند. تابستان‌ها آهنگران شهر هرات می‌آمدند و از این چوب‌ها زغال تهیه می‌کردند و به شهر می‌بردند. شنیده‌ام که از این درخت‌ها نشانی نمانده است؛ همان‌گونه که از کوچی‌گری طاهریان نشانی نمانده است. همسر خواهر بزرگ من، بالاتر از قلعه‌ی ما در سال‌های جنگ و جهاد برایش قلعه آباد کرده است. در بهار ۲۰۰۲ وقتی مرا مهمان کرد، خانه‌ی پلاسش را نیز در وسط قلعه برافراشته بود. وقتی از او پرسیدم که این خیمه را چرا در وسط قلعه برافراخته‌ای؟ گفت به خواب نیمروزی عادت دارم و در

(c) ketabton.com: The Digital Library

داخل چاردیواری‌های تاریک و دم‌کرده نمی‌توانم بخوابم. دلم می‌خواست به او بگویم که من هم سال‌ها است که حسرت خوابیدن در این خیمه را می‌کشم؛ دلم می‌خواهد که کسی این خیمه را در چمن سبز تخت خانم و یا در کنار آب روان چشمه‌دراز بر افرازد، تا دمی بیاسایم، اما چیزی نگفتم. چشمه‌دراز دره‌ی سبزی بود که از وسط آن آب زلال چشمه جاری بود و در دوطرف این آب درختان وحشی میوه قد بلند کرده بودند. درختانی که کوچیان طاهری به آن امرود می‌گفتند و همچنین درختانی که به آن زرشک می‌گفتند. امرود از خاندان ناک است و از زرشک که دانه‌های سرخ و ریز است در آشپزخانه استفاده می‌کنند. شنیده‌ام که این درختان را از ریشه برکنده‌اند و به جای چوب سوخت استفاده کرده‌اند. هنوز هم هر باری که به کروخ می‌روم در دلم آتش آن کوه‌نشینی و آن بیابان‌گردی زبانه می‌کشد. من شیفته‌ی آن شیوه زندگی استم که در نوجوانی دِه‌نشینان کروخ به خاطر آن مرا دست می‌انداختند. همصنفی‌های دِه‌نشین من، به من مالدار می‌گفتند. یعنی کوچی گوسپنددار و یا گوسپندچران. حتا در سالیان پسین زمانی که مشاور امنیت ملی افغانستان بودم، یکی از همان همصنفی‌هایم که با برخی از اعضای خانواده‌ام درگیری داشت، در چند مقاله که در صفحه‌های انترنتی انتشار داد، این طعنه را تکرار کرد. شنیدنی است که وی یکی از تحصیلکردگان کشور ما و از کادرهای جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بوده است.

پاییزها، روزهای جمعه قلعه ی پدر من، تجمع گاه بزرگان طاهری بود. آن ها آخرهای تابستان با اسپ‌ها و تفنگ‌های برنو (منسوب به شهر برنو در چکسلواکی سابق) و شیش‌تیر شان از کوه‌ها فرود می‌آمدند و در دشت‌ساران پشت قلعه‌ی ما خیمه می‌زدند. مسابقه‌های نشان‌زنی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعدا اسپ‌دوانی بود. تقریبا هر جمعه در خزان این برنامه تکرار می‌شد. پدرم کمند بزرگی از اسپان و خیلی از شتران داشت. این شتران بهاران مست و وحشی می‌شدند و کف می‌کردند و مستی. همه ی جوانان خانواده ی ما به تیراندازی آشنایی داشتند و استفاده از اسلحه‌های متداول آن زمان را می‌دانستند و حتا این امر در فرهنگ کوچی گری یک نوع فضیلت مردانه تلقی می‌شد. من هم در آن روزها مبتلا به چنین پنداری بودم اما امروز از تیر و صدای تیر بیزارم. در آن طرف سرای درون، اتاق‌های پر از تفنگ و قالین‌های خوش‌رنگ ایرانی، چینی‌های گردنر و سماوارهای نیکلی قرار داشتند. روزی که من از غربت برگشتم همه به تاراج رفته بودند. برخی را انقلابی های چپ به نام خلق و انقلاب برده بودند، برخی را که خانواده‌ی ما پنهان کرده بودند، به دست برادران جهادی تاراج شدند. من تنها به دنبال چند نسخه ی قلمی قرآن و کتاب‌های خودم گشتم که از آن ها هم نشانی نمانده بود.

قلعه ی بابای من، ساختمان بزرگی بود با شش برج برافراشته که روزگاری تفنگ‌داران در آن به پاسبانی می‌پرداختند. در طبقه ی دوم، اتاق‌های بزرگ تابستانی مهمانان قرار داشتند و در مقابل آن‌ها اتاق‌های آفتاب‌رخ زمستانی بودند. از در قلعه که داخل می‌شدی، چپ و راست اتاق‌های تاریکی بودند. این اتاق‌ها نشان‌هایی از زورمداری خان قبیله را در دل نهان داشتند. دزدان و رهزنان و آن‌هایی که هنجارهای قبیله را می‌شکستند در این جا انداخته می‌شدند. تا یادی‌های من در میان اقوام طاهری و تیموری کروخ، اوبه و کشک اغلب رجوع به حکومت و قاضی برای حل منازعات رسم نبود. حتا اگر کسی چنین کاری را می کرد، متهم به هنجارشکنی می‌شد. خانه ی بابای من در واقعیت مرکز تصمیم گیری بود. همه‌ی آنانی که مرا از کودکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌شناسند، می‌دانند که هرگز با چنین روابطی دمسازی نداشته ام. دنیای عجیبی است. فرنگیس دخترم در رساله‌ی دکترایش در باره‌ی نقش نخبگان در فرایند دولت‌سازی در افغانستان یکی از مسایلی را که با شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد (البته حق دارد) همین روابط ارباب‌رعیتی[۱] است.

وقتی من از صنف ششم ابتداییه فارغ شدم، در کروخ لیسه نبود. ناگزیر با یکی از پسران کاکایم که همصنفی من بود، مقیم شهر هرات شدیم. پدرم سرای کهنه‌ی ما را که در کنار حوض تاریخی دروازه ی ملک شهر هرات واقع شده بود، فروخت و خانه‌ی نوی خرید. این خانه هنوز هم با همان معماری قدیمی در شهر هرات در اختیار ماست. من در سال ۱۳۴۶ وارد لیسه ی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی شدم. ما بچه‌های اطرافی از منظر بچه‌های شهری آدم‌های عقب مانده‌ای بودیم. بچه‌های شهری با آن لهجه‌ی بسیار غلیظ هروی‌شان، لهجه‌ی اطرافی ما را که کش‌دار کش‌دار گپ می‌زدیم، دست می‌انداختند، تقلید می‌کردند و ما هم احساس شرمندگی می‌کردیم. یکی از دلایلی که لهجه‌ی فارسی کنونی من نه به لهجه‌ی مردم شهر هرات مانند است و نه هم به مردمان روستایی و کوچیان کروخی می‌ماند در همان دیکتاتوری همصنفی‌های من نهفته است. با این هم حتا در این پیرانه‌سری هرگاه چند روزی در روستا بمانم همان لهجه ی روستایی من احیا می‌شود و راست بگویم از این که اصالت لهجه ی خود را از دست داده‌ام زیاد راحت نیستم. اما برخی از کارهای ما شاگردان "اطرافی" واقعا خنده‌آور بود. روزی که از کروخ برای ادامه‌ی تحصیل به هرات آمده بودم، پدرم برایم لباس‌های گران‌قیمت تهیه

---

[۱] Patron-klientel

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده بود؛ اما با این همه، نشانه‌های فراوانی از روستایی گری در آن دیده می‌شد. چیزهایی پوشیده بودم که نه ربطی به سنت‌ها داشتند و نه هم مدرن و موزون بودند. به گونه‌ی مثال من در صنف هفتم، کلاه قره‌قلی شتری‌رنگ بر سر می گذاشتم. دریشی یک دست داشتم و بالاپوش لامه را نیز روی لباس‌هایم می‌پوشیدم. سال‌ها بعد در آلمان فهمیدم که این بالاپوش لامه پارچه‌ای است که آن را از پشم لاما، حیوان شترمانندی که بیشتر در امریکای لاتین به ویژه در بولویا پرورش می‌یابد، می‌بافند. خلاصه این که با آن لهجه ی کوچیان کروخی و لباس‌های این‌چنینی شده بودم نقطه‌ی نیرنگی. چیز دیگری که موجب حسادت بیشتر همصنفی‌هایم می گردید، این بود که این بچه‌اطرافی در درس‌ها بر آنان برتری داشت. من شاگردی بودم کتاب‌خوان و در درس‌ها سرآمد همه‌ی همصنفی‌هایم. یادم می‌آید که در امتحان سه‌ماهه‌ی صنف هفتم، از تمام درس‌ها نمره ی ده گرفته بودم (ده در آن سال‌ها در مکاتب بالاترین نمره بود) و فقط در مضمون هندسه معلم برایم شش داده بود. زار زار می گریستم. وقتی از معلم پرسیدم که چرا نمره‌ی مرا کم داده است؟ گفت تو که پسر خانی، مرا معلم خانگی بگیر تا در امتحان شش‌ماهه نمره‌ات را کامل بدهم. از ستم گری این معلم به مدیر معارف عریضه دادم. هیئتی پارچه‌ی امتحان مرا بازنگری کرد و نمره‌ی هندسه‌ی من نیز ده شد.

هنگامی که در صنف هشت درس می‌خواندم، کم کم جنبش‌های سیاسی که گمان می کردند رویکرد مارکسیستی- لنینیستی دارند، جان گرفته بودند. روزی در یک اجتماع متعلمین در سال‌روز "سوم عقرب"[1]، که برای همبستگی با قربانیان کابل برگزار شده بود، یک

---

[1] در سوم عقرب ۱۳۴۴ تعدادی از دانشجویان، مکتب رفتگان و شهریان کابل می‌خواستند تا مراسم رای اعتماد به صدراعظم وقت دکتور محمد یوسف را در تالار شورا دنبال کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوان بلندبالا سخنرانی می کرد. خطیبی بی‌نظیر و انسانی با صلابت بود. نخستین باری که او را در کرسی خطابت دیدم، بالاپوش بلند خاکستری رنگ به تن داشت. نمی‌دانم چرا آن روز گمان می کردم که این شاگرد صنف دوازدهم، بلندقامت‌ترین شاگرد مکتب ما است. هنوز هم بر این باورم که او کلامی مسحورکننده داشت. قامت بلند او هرگز خم نشد تا این که انقلابیون "خلقی" او را با تعداد زیادی از روشنفکران کشور، در سال ۱۹۸۷ در پولیگون پلچرخی اعدام کردند. وقتی که سخن می گفت کلامش بر دل می‌نشست و وقتی با احساسات سخن می گفت، آدم گمان می کرد که می‌شود جهان را زیر و رو کرد. نام این جوان آزاده عبدالاله بود. پسان‌ها وقتی با تنی چند از بزرگان "شعله‌ی جاوید"[1] در دوران ظاهر شاه به زندان افتاد، در زندان دهمزنگ نام خانوادگی‌اش را رستاخیز برگزید. روزی، در کنار کرسی‌ای که او سخنرانی می کرد، یکی از بچه‌های نسبتا کوتاه‌قامت که من از جایی می‌شناختمش به من نزدیک شد و گفت که شنیده‌ام تو آدم کتاب‌خوانی استی، کتاب "برمی گردیم گل نسرین بچینیم"، اثر ژان لافیت را خوانده‌ای؟ گفتم نه، نخوانده ام. گفت خوب من امروز شام برایت می آورم. نام او حیدر درخشان بود، بعدها با سیاست قطع رابطه کرد. مدتی میان استانبول-تهران- مسکو و وارسا به تجارت

مقامات حکومتی از ورود این جوانان به تالار شورا جلوگیری کردند. تعدادی از جوانان در برابر این عمل حکومت دست به اعتراض زدند. قوای نظامی بر روی آنان آتش گشوده و موجب کشته‌شدن سه تن شده بود. در پی اعتراض‌های مردم، دکتور محمد یوسف‌خان کناره‌گیری کرد. در آن سال‌ها، جوانان میهن ما با برپایی اعتراضات و محفل‌ها از این روز تجلیل می کردند. تا این که دریاهای خون به راه افتاد و برخی از مدافعان قربانیان "سوم عقرب" (حزب دموکراتیک خلق) آن قدر آدم بکشتند که دیگر کسی از "سوم عقرب" یادی نکرد.

[1] "شعله‌ی جاوید" نام هفته نامه‌ای بود که به مدیر مسؤولی دکتور رحیم محمودی انتشار می‌یافت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوره گردی مشغول بود؛ تجارتی که به آن لینی می گفتند. چیزهایی را از یک کشور می‌خرید و در کشورهای دیگر می‌فروخت و بدین گونه امرار معاش می کرد. درخشان پس از اشغال افغانستان توسط شوروی‌ها به آلمان پناهنده شد و در شهر مونشن مقیم گردید. وی شام‌گاهی به خانه ی ما آمد و کتابی را که در زیر پیراهنش پنهان کرده بود به من داد. وقتی کتاب را گرفتم سخت می‌لرزیدم، گمان می کردم حادثه‌ی بزرگی در شرف وقوع است. با آن تدابیری که حیدر کتاب را آورده بود، آدم گمان می کرد که وی کلید راز همه‌ی دگرگونی‌ها و دانش‌ها را با خود آورده است. حالت پر از هیجان او و پنهان کردن کتاب در زیر پیراهنش، بیشتر به رمانتیسسم انقلابی نوجوانان بی‌خبر از دنیا، مانند من، دامن می‌زد. بر این پندار بودم که با خواندن این کتاب آدم دیگری خواهم شد و ما خواهیم توانست جهان را زیر و رو کنیم. هیجان پنهان کاری، شور نوجوانی و عصیان در برابر آنانی که گمان می کردیم مسؤول همه‌ی بدبختی‌های مردم ما اند، در آن سن و سال به من نیروی دیگری می‌بخشید. یادم است که کتاب را بسیار زود تا آخر خواندم. اگر اشتباه نکنم، موضوع داستان مبارزه ی یک پارتیزان کمونیست فرانسوی در جریان جنگ جهانی دوم بود. کتاب را پس بردم و به درخشان دادم. از محتوای کتاب به هیجان و از قهرمانی‌ها و رشادت‌های یک کمونیست فرانسوی در مبارزه با اشغال گران فاشیست آلمانی به شور آمده بودم. درخشان برایم وعده کرد که به زودی کتاب‌های دیگری می‌آورد. نمی‌دانم اگر در کشور ما جهالت، سانسور و کتاب‌ستیزی حاکم نمی‌بود و آدم می‌توانست بر سر هر کوی و برزن چنین کتاب‌هایی را آزادانه خریداری کند، باز هم این کتاب چنین تأثیری را بر من که نوجوانی بیش نبودم می گذاشت؟ شک دارم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حیدر چند روزی نیامد، روزی با یک کتاب دیگر آمد که گمان می‌کنم عنوانش "اصول مقدماتی فلسفه" و نویسنده ی آن ژرژ پولیتسر نام داشت. موضوع کتاب تا جایی که به یاد می‌آورم، دیالوگی بود میان دو نفر که یکی جانبدار فلسفه‌ی ماتریالیستی و دیگری جانبدار فلسفه ی ایدآلیستی بود. کتاب، زبان بسیار ساده داشت، طوری نوشته شده بود که جوانانی در سطح ما می‌توانستند مطلب را بگیرند. از آن روز به بعد گمان می‌کردم که فیلسوف شده‌ام؛ کتاب را چندین بار خواندم، برخی از جملات آن را از بر کردم. چه سال‌هایی هدر رفتند تا فهمیدم که نه فلسفه‌ی ماتریالیستی به این سادگی است و نه هم فلسفه ی ایدآلیستی. سال‌ها گذشت تا دانستم جهان فلسفه بسیار پیچیده‌تر از این است و در جهان نیز تنها این دو گرایش فلسفی نیستند، بل که مکاتب دیگر فلسفی نیز و جود دارند. سال‌ها گذشت تا این که دانستم برخلاف تصور کمونیست‌ها، تاریخ اجبارا پنج مرحله ندارد، طبقه‌ی کارگر در همه‌جا اجبارا مبتلا به فقر و در نتیجه‌ی آن انقلابی نمی‌شود، چیزی به نام جبر تاریخ وجود ندارد؛ چه سال‌ها گذشتند تا به چشم خود دیدم مرحله‌ی پنجم تاریخ، سوسیالیسم لنین و استالین و یا مائو نیست. اما تا کشف حقیقت، در گرمی سوزان صحراهایی که انسان‌ها را به سوی این سراب‌ها می‌کشاندند، در مسلخ صاحبان به قدرت‌رسیده این باورها و نیز نظام‌های خودکامه و استبدادیِ دستِ راستی مردان و زنان بسیاری قربانی شدند.

تیوری و عمل ما در آن سال‌ها بیشتر متأثر از روح انقلاب بزرگی بود که سراسر جهان ما را فرا گرفته بود. در ویتنام و لائوس و کامبوجیا انقلاب‌ها و نهضت‌های ملی در جریان بودند. سراسر افریقا در آستانه‌ی پیروزی نهایی بر استعمار بود. جنبش‌های معروف به ۱۹۶۸ در اروپا و جنبش صلح در ایالات متحده‌ی امریکا همه نشان از اوج نهضت‌های

(c) ketabton.com: The Digital Library

گسترده ی مردمی داشتند. انقلاب فرهنگی چین روح عصیان و شورش جوانان را به نمایش می گذاشت. و بسیار دیر آشکار شد که انقلاب فرهنگی چین، یک فاجعه ی بزرگ بود که در آن میلیون‌ها انسان بی گناه جان‌های‌شان را از دست دادند.

ما شب‌ها تا نیمه‌ها می‌نشستیم، ادبیات چپی متداول آن زمان را بازنویسی می کردیم. هر کس انگشت‌های پر آبله ی خود را به مثابه ی نشانی از غرور و تعهد به پخش دانش انقلابی به کسان دیگر نشان می داد. نوشتن چند ورق به کمک کاربن پیپر برای این که بتوان از یک نوشته چند رونوشت به دست آورد، هنر بود. افزون بر فضای شکوهمند جهانی، برداشت‌های سطحی، دانش سطحی، بی‌خبری از دنیای واقعیت و بیشتر احساسات بودند که ما را رهبری می کردند. تظاهرات به مشغله ی اصلی ما تبدیل شده بود. با هر بهانه‌ای دست به تظاهرات می‌زدیم. سخت گیری هر معلم را در جریان درس به بهانه ی تبارز "فرهنگ نیمه‌استعماری" و "نیمه‌ملاکی" با اعتصاب و تظاهرات پاسخ می گفتیم. روزی دکتور احمد شاه فرزان که آموزش‌دیده ی ترکیه و نماینده ی مردم زنده‌جان هرات در شورای ملی بود، به من گفت: "شما را فریب می‌دهند. کیمیا و الجبر که فرهنگ ندارند، چرا شاگردان به بهانه ی دادن امتحان به توده‌ها از مشارکت در امتحان این دروس اجتناب می کنند؟" این پرسش بی‌جواب او تا به امروز به یاد من مانده است. سال‌ها بعد که متوجه ژرفای این پرسش شدم، از بی‌دانشی و بی‌خبری خودم سخت لرزیدم.

سال ۱۳۴۸ رسید و من صنف نهم بودم. در این سال من هم یکی از سخنرانان محافل سیاسی بودم. سخنرانی‌ها پر از نقل قول‌هایی از رهبران کمونیست جهان بود. واقعیت این بود که ما نوجوانان، از متن‌های اصلی اجتماعی و فلسفی آن سخنان و حتا از معانی و مفاهیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن ها برداشت درستی نداشتیم. به همین دلیل هم گاهی کلماتی را نقل قول می کردم که در واقعیت فاقد ارزش تیوریک بودند. به گونه‌ی مثال این که مائو می گوید: "از یک جرقه حریق بر می‌خیزد." سال‌ها بعد در دانشگاه آخن آلمان وقتی اتاق یک پروفیسور باز نشسته را به من داده بودند، در میان کتاب‌های او چشمم به آثار مائو از جمله "دفترچه سرخ" او افتاد. برداشتم و همین نقل قول را به آلمانی خواندم و شرمنده شدم. هنوز هم نمی‌دانم که چرا آن روزها پی نبرده بودم که این گونه جملات فاقد هر نوع ارزش تیوریک بودند. در جدال با کمونیستان جانبدار مسکو، از آثار جدلی منتشره در خبرنامه پیکینگ "پیکینگ روند شاو" در باره ی انقلاب و نقش قهر در انقلاب و این که لنین گفته است که باید "ماشین دولتی را شکست" و یا این که مائو گفته است برای انقلاب کردن به سه سلاح، "حزب کمونیست، جبهه متحد ملی زیر رهبری این حزب و ارتش آزادی‌بخش نیاز است" و چیزهایی مانند این‌ها استناد می‌جستیم. بهره گیری از نقل قول‌ها و تحریک احساسات همسن و سالان به آیین انتقادناپذیر مبدل شده بود. ما با برافروختن هیجان‌های خودی و دیگران، هم خودمان از درک واقعیت دورمانده بودیم و هم به اجتناب از درک واقعیت و کشف قوانین حقیقت کمک می کردیم. واقعیت این بود که تهاجم ایالات متحده به جنوب شرق آسیا و ستم‌های استعمارگران در افریقا و امریکای لاتین و بحران دموکراسی‌های غربی نیز در رادیکالیزه کردن رویکردها و مانفیستاسیون[1] جنبش‌های رادیکال آن زمان به عنوان واکنش به سلطه و بی‌رحمی زورمندان جهان نقش مستقیم و قاطعی داشتند. من با این انتقاد از خود، نفس عدالت‌طلبی را به هیچ وجه زیر

---

[1] Manifestation

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوال نمی‌برم؛ اما رویکردی را که ما انتخاب کرده بودیم نه تنها نتوانست موجب تحقق عدالت شود، بل که خود موجب بی‌عدالتی‌های بسیار شد.

در سال ۱۳۴۸ متعلمان یک مدرسه ی دینی به نام "فخرالمدارس" در هرات به دلیل کیفیت بد غذایی و شرایط ناهنجار لیلیه دست به اعتصاب زدند. خواست آنان برکناری رییس مدرسه بود. واقعیت امر که بعدها آشکار گردید این بود که چند تن از دانشجویان سرکش مدرسه از انضباط رییس مدرسه که از عالمان دینی و از خانواده‌های فضلای سلجوقی بود، به تنگ آمده بودند. دامنه ی اعتصاب گسترده شد و منجر به تظاهرات گردید. در این تظاهرات شاگردان لیسه‌های پسران و دختران هرات شرکت کرده بودند. روزی میان پولیس و مظاهره‌چیان درگیری رخ داد. چند تن از متعلمین زخم برداشتند. این امر خشم مردم را برانگیخت و به کمک متعلمان شتافتند. بدین گونه کاری که به خاطر هیچ آغاز شده بود، به تاریخ دهم سرطان منجر به شورش شد. شهر از پولیس خالی گردید و قرارگاه‌های پولیس سقوط کردند و ما هم غرق رویاهای نوجوانی نمی‌دانستیم چه کار کنیم. شهر خالی خالی بود تا این که نیمه شب، سربازان اردو مسؤولیت تأمین امنیت را بر عهده گرفتند.

فردای آن روز هیئت بلندمقامی از کابل به هرات آمد تا متخلفان را مجازات و نظم را به شهر برگرداند. این هیئت را تاج محمدخان وردک، از مقامات وزارت داخله رهبری می کرد.[1] هیئت با ما بسیار با مدارا برخورد کرد. پیشنهاد آن ها این بود که رییس فخرالمدارس

---

[1] آقای تاج محمد خان وردک در حکومت موقت آقای کرزی در سال ۲۰۰۳ به مقام وزارت داخله رسید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برکنار شود و شاگردان هم به تظاهرات‌شان پایان دهند. رهبران متعلمین به دلیل این که پولیس در برابر دانش‌آموزان از خشونت استفاده کرده بود، خواستار محاکمه قوماندان امنیه، قوماندان ژاندارم و رییس محکمه شدند. من در جلسه‌ای که چنین تصمیمی گرفته شده بود، حضور نداشتم و همچنین چند تن دیگر از رفقای ما در این جلسه حاضر نبودند. وقتی که این تصمیم در جریان یک گردهم‌آیی در صحن لیسه‌ی سلطان هرات اعلام شد، برای من روشن بود که باید با چنین ماجراجویی مخالفت کنم. دو روز دیگر هم هیئتی که از کابل آمده بود، اعتصاب ما را تحمل کرد. اما متعلمان حاضر نبودند به صنف‌های‌شان برگردند. دو روز بعد، یازده تن از سردسته‌های مظاهره‌چیان از مکتب اخراج و حکم دستگیری آنان نیز صادر گردید. نام شماری از آنان به یادم مانده است:

۱. کریم شاگرد صنف یازدهم، آدم کتاب‌خوانی نبود اما خطیبی توانا بود؛ او در واقعیت سخنرانی بود که می‌توانست احساسات نوجوانان را به شور آورد. کلمات او ساده، بی‌پیرایه، مستقیم و برای جوانان کم‌سواد و احساساتی قابل درک بودند. وی در جریان تظاهرات به آدم شماره یک ارتقا یافته بود. بعدها با استفاده از یک عفو از زندگی مخفی برون آمد و مکتب را به پایان رساند. کریم در سال ۱۳۵۷ در دوران حاکمیت تره‌کی- امین اعدام شد. اعضای خانواده‌ی او در دوران حزب دموکراتیک خلق متحمل قربانی‌های فراوان شدند. برادران او که آدم‌های سرکش و دلیری بودند، نیز اعدام شدند.

۲. غلام محمد، شاگرد صنف یازدهم، به زندان افتاد، بعد از یک سال آزاد شد. مکتبش را به پایان رساند. بعد از کودتای حزب دموکراتیک خلق به ایران مهاجر شد. از ایران به افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

برگشت و عضو گروه چریکی "معلمان" وابسته به "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" (ساما) شد تا این که همراه با تعداد زیادی از همراهانش در دهات شرق هرات، در جریان یک درگیری توسط ملیشه‌های شیر آغا چونگر کشته شد. یکی از جاسوسان کی جی بی که پس از سقوط نظام شوروی، کتابی زیر عنوان "کی جی‌بی" در افغانستان نوشته است،[۱] به این امر اشاره می‌کند. در همین کتاب به دستگیری تعداد زیادی از رهبران سازمان رهایی و درهم‌شکستن چاپ‌خانه و تاسیسات این سازمان در اوایل دهه‌ی هشتاد قرن گذشته اشاره می‌شود.[۲]

۳. خلیل عمادی، از سیاست کناره‌گیری کرد، گمان می‌کنم هنوز زنده باشد؛

۴. مولانا عبدالسلام، به زندان افتاد، بعدها آزاد شد، از سیاست کناره‌گیری کرد. شنیدم که مصروف تجارت و مسایل حمل و نقل است.

۵. حیدر درخشان که در بالا به او اشاره داشتم.

---

[۱] واسیلس متروخین: کی‌جی‌بی در افغانستان، برگردان به دری، حمید سیماب، در:
http://www.afghan-german.net/upload/elmi_bibliothek/h_simab_KGB_in_Afghanistan.pdf
تاریخ مراجعه: اول جنوری ۲۰۱۶. مترجم این اثر، دکتور حمید سیماب یکی از کادرهای برجسته "سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی افغانستان" ساوو یکی از گروه‌های برخاسته از جنبش شعله‌ی جاوید بود. رهبران این سازمان که بیشترشان از اساتید دانشگاه و روشنفکران عدالت‌خواه بودند، توسط حزب دموکراتیک خلق اعدام شدند

[۲] نویسنده همین کتاب در صفحه ۷۹ می‌نویسد:
"در فبروری ۱۹۸۱ سازمان مخفی «رهایی» یک‌جا با چاپ‌خانه و دستگاه رادیویی «واخاف» آن از بین برده شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۶. حبیب منصوری، بعدها استاد فاکولته ی دواسازی شد، فعلا در آلمان زندگی می کند؛
۷. رنگین دادفر سپنتا (طاهری)؛
۸ و چند تن دیگر.

اما، ما علی‌رغم اخراج از مکاتب همچنان از برون متعلمان را دعوت به تظاهرات می کردیم و به تعطیل مکتب‌ها ادامه می دادیم تا این که دستگیری‌ها شروع شد و رقم اخراجیان از مکتب‌ها به بیشتر از ۱۲۰ تن بالا رفت. ماجراجویی بی‌معنا و کودکانه با محروم‌شدن تعداد زیادی از نوجوانان که در آن سن و سال باید به فوتبال و اتن و والیبال می‌پرداختند، پایان یافت. یک سال از محرومیت ما از تحصیل گذشت تا این که پدرم که وکیل شورا بود با دیگر نمایندگان شورا نزد پادشاه رفتند و فرمان عفو گرفتند. بعد از یک سال به مکتب‌های‌مان باز گشتیم؛ با این شرط که هیچ کس نباید به مکتب اصلی‌اش برود و بدین گونه من شامل لیسه‌ی سلطان غیاث الدین هرات شدم. این زمان مقارن سال‌هایی بود که در کابل نیز جنبش‌های دانشجویی آهسته آهسته سیر قهقرایی را آغاز کرده بودند.

پس از پایان دوران فرار و زندگی مخفی میان من و رفقایم جدایی افتاد. اکثریت با مخالفت من با طرح تقاضای محاکمه ی مقامات دولتی از جانب نوجوانان توسط حکومت، ناراحت بودند. استدلال این بود که "این شخص به دلیل پایگاه طبقاتی‌اش، نمی‌تواند انقلابی پیگیر باشد و باید او را تجدید تربیت انقلابی کرد". از من تقاضا شد، تا از خود "به دلیلی ضعف‌های انقلابی در جریان پیکار طبقاتی انتقاد کنم". جملاتی از این دست در آن سال‌ها از سخنان معیاری و جاویدانی جنبش‌های مائویستی بود. چنین "پرولتریزه کردن" ها و

(c) ketabton.com: The Digital Library

انتقاد از خود مضحک و غم‌انگیز بودند. ما همه نوجوانان ساده و رمانتیکی بیش نبودیم؛ این در حالی بود که همسن و سال‌های ما در کشورهای دیگر مشغول تعلیم و ورزش بودند و ما می‌خواستیم با خواندن آن چند ورق‌پاره دنیا را تغییر دهیم و "شهرها را از طریق دهات محاصره کنیم." (تزی است از مائو برای کشورهای دارای نفوس اکثریت روستایی) مسؤول محاکمه‌ی انقلابی من کسی بود به نام شیر آهنگر محصل پولی‌تخنیک کابل که برای رهبری تظاهرات از کابل به هرات آمده بود. در هرات دستگیر شده و به زندان افتاده بود. وی فعلا در شهر ایسن آلمان زندگی می‌کند و هنوز هم در رویای محاصره ی شهرها از طریق دهات است. آخرین باری که او را دیدم چند سال قبل در همان‌جا بود. بعد از این‌که اوضاع اندکی آرام شدند و ما توانستیم به زندان به دیدار رفقای خود برویم، وی مرا که گویا گرایش‌های لیبرالی داشتم مورد مواخذه قرار داد و بر پایداری انقلابی من شک کرد. از منظر امروز گمان می‌کنم که حق داشت و زیاد هم از این جهت ناراحت نیستم. چند روز بعد میان من و دوستانم جدایی افتاد و من هم از خیر همراهی با "شعله‌یی‌های هرات" گذشتم.

سال‌های مکتب رو به آخر می‌گذاشت. جنبش شعله‌یی‌ها نیز فروکش کرد. در هرات دیگر هیچ کار قابل توجهی در این رابطه به چشم نمی‌خورد. من هم از صنف دوازدهم لیسه سلطان شهر هرات در سال ۱۳۵۲ فارغ شدم. در سال ۱۳۵۳ وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل شدم. تعدادی از استادان ما آدم‌های خبره بودند و برخی‌ها هم بسیار کم‌سواد. یکی از آدم‌هایی که تازه اسیستانت شده بود، کریم پاکزاد نام داشت. او آدم فعال و سخنور ماهری بود. بعدها

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای تحصیل به فرانسه رفت. دکتورا گرفت و به دلیل کودتای هفت ثور نتوانست به کشور باز گردد. حالا در بخش روابط خارجی حزب سوسیالیست فرانسه کار می کند. آخرین بار او را در اوایل نوامبر سال ۲۰۱۴ در کابل دیدم. ضعیف و شکسته شده بود. با عصا راه می‌رفت. من در سال ۱۳۵۳ از طریق او به "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" که یک سازمان برخاسته از جریان شعله ی جاوید بود، آشنا شدم اما دارای کدام مقام خاصی در این سازمان نبودم. درست یک ماه پس از آشنایی‌ام با این گروه، برای ادامه تحصیل به ترکیه رفتم.

من در دو سمستر سال اول دانشکده‌ی حقوق اول نمره‌ی عمومی شدم. فضای دانشگاه تغییر کرده بود. دیگر نه سخنرانی ای بود، نه مظاهره و اعتصابی. پیش روی کانتین‌های مقابل فاکولته‌ی حقوق، جایی که روزگاری دانشجویان با باران نقل قول‌ها و سخنرانی‌های آتشین نوید فردای بهتر را به مظلومان جهان می‌دادند و فضا را از رمانتیسم بی‌مانند انقلابی آکنده می‌ساختند، پسران و دختران عاشق با طنازی و دل‌ربایی بالا و پایین می‌رفتند. انسان‌های بسیاری از باورهای کلکتیف کنار رفته بودند. اما گفتمان عدالت‌طلبی هنوز هم از جایگاه و مقام والایی برخوردار بود. بحث‌ها مانند امروز بر سر تقدیس انتحار و برتری قبایل و تبار و خون نبود. اگر بحثی هم بود روی کشف و درک راه‌های سعادت انسان و برابری بود.

کودتای داوودخان در سرطان ۱۳۵۲ در فروکش کردن سرکشی‌های انقلابی بسیار موثر بود. پس از این کودتا، دو گروه در معرض تهدید بیشتر قرار داشتند (اخوانی ها و شعله‌یی‌ها). آنانی که جدا در معرض تهدید قرار داشتند، گروه‌های معروف به "اخوانی"ها بودند، به خصوص پس از قیام پنجشیر که تعدادی دستگیر و جمعی هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

متواری شدند.[۱] در این سال‌ها، آدم‌های منسوب به شعله جاوید نیز در هراس و نگرانی زندگی می کردند. دلیل آن آشکار بود؛ حکومت داوود خان در آغاز گرایش‌های نزدیکی به اتحاد شوروی داشت و اعضای هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق با وی همراه بودند. واقعیت این است که شعله‌یی‌ها به دلیل اختلافات درونی و گسست‌های بسیار و همچنین به دلیل این که صحنه ی اصلی کار سیاسی برای آنان محدود شده بود، و به دلیل این که بیشتر در مکاتب و دانشگاه‌ها نفوذ داشتند، احساس فشار بیش از حد می کردند و گر نه در دوران حکومت داوود خان، تهدید جدی‌یی متوجه‌شان نبود.

[۱] یک عده از جوانان جانب‌دار تفکر اخوان المسلمین که در دوران ذوالفقار علی بوتو در پاکستان آموزش دیده بودند، در تابستان ۱۳۵۴ در دره‌ی پنجشیر دست به قیام زدند. مردم محل پیش از آن که نیروهای حکومتی دست به اقدامی بزنند، در برابر آنان مقاومت کردند. تنی چند دستگیر و به دولت تسلیم داده شدند و بقیه نیز به پاکستان متواری شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شعله‌ی جاوید؛ قربانی‌های بی‌شمار

"شعله‌ی جاوید" نام هفته نامه‌ای بود که به مدیر مسئولی دکتور رحیم محمودی در سال ۱۳۴۷ شروع به انتشار کرد. این نشریه بر تارک صفحه‌ی نخست خود نوشته بود "ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین". طوری که بعدها آشکار شد، سازمانی که از این نشریه حمایت می‌کرد، "سازمان جوانان مترقی" بود. برخی از مقاله‌های اساسی این نشریه را انقلابی جوان محمد اکرم یاری می‌نوشت. این هفته‌نامه پس از نشر یازده شماره مصادره شد و رهبران علنی آن به زندان افتادند. در زندان در سال ۱۳۴۹ مرحوم انجینیر محمد عثمان و آقای اسحق نگارگر که در آن زمان نام اسحق مضطرب باختری را داشت، با نوشتن چند صفحه ای زیر عنوان "پس منظر تاریخی" دست به انشعاب زدند. اعلامیه‌ی انشعاب، هیچ اختلاف بنیادی تیوریک را مطرح نکرده بود. از منظر امروز به آسانی می‌توان پی برد که بی‌اطلاعی این دو تن از موجودیت سازمان جوانان مترقی و رهبری اکرم یاری موجب ناراحتی شده بود. انتقادها بر اصل جریان، هیچ مبنا و ارزش تیوریک نداشتند. فقط واکنش دو تن بود که احساس می‌کردند رفقای‌شان توجه و احترام لازم را به آنان نشان نداده‌اند. پسان‌تر انجینیر عثمان از سیاست فعال کناره گرفت، کورس‌های ریاضی و آمادگی کانکور را

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاسیس کرد و گاه‌گاهی از فعالیت‌های عبدالمجید کلکانی (مجید آغا) حمایت کرد. بعدها به مرگ طبیعی در گذشت. استاد نگارگر هم از سیاست کناره‌گیری کرد و به تصوف روی آورد. او فعلا در بیرمنگهام انگلستان زندگی می‌کند.

با فروکش کردن جنبش، جمعی از فعالان شعله‌ی جاوید در سال ۱۳۵۱ با نشر جزوه‌ای زیر عنوان "با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش" ابراز وجود کردند. این گروه، معروف به انتقادیون بود که بعدها به "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" تغییر نام داد. رهبری این گروه را دکتور فیض احمد، تحصیل یافته ی طب بر عهده داشت. این گروه در سال ۱۹۸۰ به "سازمان رهایی مردم افغانستان" تغییر نام داد. عبدالمجید کلکانی نیز بعدها به "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" پیوست. در جریان برگزاری کنفرانس گروه انقلابی در سال ۱۳۵۴ گروهی به نام کادرها زیر رهبری دکتور عاکف از گروه انقلابی جدا شدند و گروه "سازمان تدارک، مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست" را ایجاد کردند. این جریان نشریه‌ای را به نام "اخگر" انتشار می‌داد. رهبران این سازمان از باور های مائویی انصراف کردند و به جانبداران انور خوجه رهبر آلبانیا شهرت یافتند. تعدادی از کادرهای این سازمان در آغاز "کودتای هفت ثور" برای ادامه‌ی مبارزه از خارج به کابل برگشتند، دستگیر و پس از شکنجه‌های طاقت فرسا اعدام شدند. چند تنی از آن‌ها در اروپا ماندند و از مبارزه‌ی سیاسی دست کشیدند.

هفته نامه ی شعله ی جاوید یازده شماره انتشار یافت تا این که از طرف دولت مصادره شد. این نشریه دارای گرایش‌های انقلابی و جانبدار اندیشه ی مائوتسه دون رهبر حزب کمونیست چین بود. گرایش‌های مارکسیستی- لنینیستی در سطح جهان در آن روزگار دچار دو دستگی بی‌مانندی شده بودند. دو گرایش در میان کمونیست‌ها متبارزتر بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اختلاف‌ها در کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶، پس از گزارش غیر علنی خروشچف در این کنگره که در آن پرده از جنایات استالین برداشت، بروز کرد. احزاب کمونیست چین و آلبانیا به دفاع از استالین برخاستند و از انقلاب قهرآمیز برای رسیدن به سوسیالیسم دفاع کردند. این جدایی در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۰ در بخارست کاملا آشکار شد. تبعات این انشعاب به درجه‌های گوناگون در تمام احزاب و سازمان‌های کمونیستی و گروه‌هایی که دارای چنین رویکردهایی بودند، آن وقت بازتاب یافتند. در کشور ما، نشریه‌ی شعله‌ی جاوید به دفاع از مواضع چین و اندیشه‌های مائوتسه دون برخاست. اما به دلیل نبود آزادی لازم افکار و نیز حساسیت‌های اجتماعی و سیاسی، هم جانبداران کمونیسم روسی و هم پیروان اندیشه‌های مائوتسه دون ناگزیر بودند آرا و افکار و داعیه‌ی مارکسیستی- لنینستی‌شان را پنهان کنند. همان‌گونه که اشاره شد، سازمان اصلی‌یی که در پشت شعله‌ی جاوید قرار داشت، "سازمان جوانان مترقی" بود که بنیان‌گذاران و کادرهای آن چند تن از جوانان دارای آرمان‌های انقلابی مانند اکرم یاری، صادق یاری، استاد واصف باختری، دکتور رحیم محمودی، دکتور هادی محمودی، دکتور عبدالله محمودی، کاظم دادگر، قاسم واهب، شاکر ابوی، دکتور فیض احمد، رستاخیز، حیدر علی لهیب، سیدال سخندان، خداداد خروش و چند نفر دیگر بودند. جوانان زیادی به هواداری از افکار مطروحه توسط نشریه‌ی شعله‌ی جاوید در شهرهای کشور ما به خصوص در هرات، کابل و مزارشریف دست به تظاهرات می‌زدند. رادیکالیسم انقلابی و آشتی‌ناپذیر بودن این جریان، بیشتر مورد پسند جوانان بود، و به زودی جریان معروف به "شعله‌ای"ها در میان جوانان به بزرگ‌ترین جنبش اعتراضی ارتقا یافت. بدون شک که اکرم یاری از بیشتر

(c) ketabton.com: The Digital Library

همراهان خود، علی‌رغم جوانی از اندیشه‌های مارکسیستی- لنینیستی و اندیشه‌های مائو آگاهی داشت. او یکی از جوانان بی‌نظیر و از استعدادهای استثنایی کشور ما بود. برخی از مقاله‌های شعله ی جاوید را او نوشته است. او در جوانی یکی از فرزانگان تفکر چپ انقلابی افغانستان بود. با این که من امروز به تیوری‌های مارکسیستی- لنینیستی و مائویستی باور ندارم، اما استحکام سیاسی بیان آرا و افکار اکرم یاری مبتنی بر تیوری‌های مائویی در آن مقطع تاریخی، از منظر مطالعه‌ی تاریخ سیاسی کشور ما در خور تعمق است. این ستاره‌ی تابان جنبش چپ کشور ما در جاغوری در حالی که سخت بیمار بود و فعالیت سیاسی هم نداشت همراه با یکی از دوستانش به اسم محمد علی دستگیر و به دستور رهبران حزب دموکراتیک خلق هر دو نفرشان تیر باران شدند. برادر دیگر او، دکتور صادق یاری، بعدها با همفکرانش، "سازمان رهایی‌بخش خلق‌های افغانستان" (سرخا) را ایجاد کرد. وی و تعدادی از همفکرانش در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، دستگیر و اعدام شدند. شاعر و نویسنده ی نامدار علی حیدر لهیب، در شرایطی توسط رهبران حزب دموکراتیک خلق اعدام شد که چند سالی از کناره‌گیری او از فعالیت‌های سیاسی می‌گذشت.

یکی از فعالان جریان شعله‌ی جاوید که در همان اوایل از این جریان جدا شد، همان گونه که در بالا اشاره کردم، انجینیر محمد عثمان بود. او در بسیاری از رفتارهای خود آدم یک‌دنده‌ای بود. روزی که در دادگاه شاهی در سال ۱۳۴۸ محاکمه می‌شد، قاضی او را به جرم توهین به شاه و اخلال نظم عامه به سیزده سال زندان محکوم کرد و از او خواست تا آخرین حرف‌هایش را به عنوان دفاع از خودش بگوید. او در پاسخ قاضی گفت: "اگر این نظام پوسیده سیزده سال دیگر پا

(c) ketabton.com: The Digital Library

برجا ماند، مرا یک صد و سی سال حبس کنید". از تصادف روزگار که نظام پادشاهی چهار سال بعد از ابلاغ این حکم در نتیجه‌ی کودتای محمد داوود خان سقوط کرد. زمانی که در قلعه ی کرنیل دهمزنگ زندانیان سیاسی آن زمان به خاطر رسیدن به برخی تسهیلات دست به اعتصاب غذایی زده بودند، با این که خواست‌های زندانیان بعد از چند روز قبول شد، انجینیر عثمان به اعتصاب غذایش ادامه داد و در پاسخ هم‌زنجیرانش که چرا چنین می کند، گفت : "من می خواهم اراده‌ام را آزمایش کنم." وی زمانی که از سیاست برید نیز به همین گونه رادیکال بود و دیگر به گرد قضایا نگشت و خودش را وقف تدریس کرد.

در بالا اشاره کردم که من به تشویق کریم پاکزاد در سال ۱۳۵۳ به "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" پیوستم و تا سال ۱۳۶۲ عضو آن بودم. دکتور فیض احمد رهبر این گروه که به سازمان رهایی تغییر نام داده بود، بر اساس ادعای سازمان رهایی، توسط حزب اسلامی در اثر خیانت یک تن از کادر های این سازمان در پاکستان کشته شد. از وی هیچ اثر تیوریک و سیاسی در دست نیست. او در زمینه‌ی سازماندهی مخفی و ایجاد گروه‌های زیر زمینی توانایی داشت. سازمان‌های دیگری نیز یا از پیکر سازمان جوانان مترقی جدا شدند و یا این که به گونه‌ی مستقل عرض وجود کردند. یکی از سازمان‌های نامداری که شخص اول آن از گروه انقلابی خلق‌های افغانستان جدا شد، "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" (ساما) به رهبری عبدالمجید کلکانی بود. او از نامدارترین انقلابیون دهه‌های هفتاد و هشتاد کشور ما بود. مجیدآغا در اثر خیانت آشنایان غیرسیاسی‌اش در دوران ببرک کارمل به دست خاد افتاد و اعدام شد. برادرش قیوم رهبر نیز بر اساس ادعای برخی‌ها توسط حزب اسلامی حکمتیار در پشاور به گلوله بسته و کشته شد. بعدها تعدادی از رهبری سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان به

(c) ketabton.com: The Digital Library

دام خاد افتادند و اعدام شدند. از جمله: نعیم ازهر، عضو دفتر سیاسی، زاده‌ی هرات، فارغ دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه کابل، انجینیر محمد علی، عضو دفتر سیاسی، مسؤول نشرات، از ارزگان فارغ التحصیل پولی‌تخنیک کابل، انجینیر میرویس فراهی، عضو دفتر سیاسی و مسؤول کمیته ی نظامی، متولد فراه و فارغ پولی‌تخنیک، انیس آزاد، یکی از مسؤولین منطقه‌ی کوهدامن، زاده‌ی کلکان، شاعر، شاهپور رویین قریشی، در آغاز از بنیان‌گذاران ساما بود، اما در زمان دستگیری با ساما در ارتباط نبود. دکتور نجیب که از دوران برخوردها میان دانشجویان دانشگاه در کابل با او کینه‌ی عمیق داشت، دست به اعدامش زد. دکتور عبدالواحد رویین واکمن، عضو علی‌البدل دفتر سیاسی دکتور طب، زاده‌ی ولایت لوگر، انجینیر زمری صدیق عضو علی‌البدل دفتر سیاسی، عضو کمیته‌ی تشکیلات، زاده‌ی لغمان، تحصیل کرده‌ی شوروی، انجینیر محمد امین عضو کمیته‌ی تشکیلات، زاده‌ی اندخوی، فارغ پولی‌تخنیک کابل، انجینیر حسین، زاده‌ی پنجشیر، فارغ پولی‌تخنیک کابل، قاضی احمد ضیا عضو مرکزیت سازمان، زاده‌ی ولسوالی بهسود میدان وردک، فارغ دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی وضیاالحق افسر نظامی، زاده‌ی هرات.

دکتور اسد، زاده‌ی کنر، یکی دیگر از مبارزان منسوب به شعله‌ی جاوید و از اعضای سازمان رهایی در پشاور به شهادت رسید. بسیاری این قتل را کار حزب اسلامی به رهبری آقای حکمتیار تلقی می‌کردند. دکتور صمد درانی، زاده ی پکتیا، یکی دیگر از جوانان عضو سازمان رهایی نیز ترور شد و بسیاری انگشت اتهام را به سوی حزب اسلامی نشانه رفتند. پسرلی جوانی دلیر و سرشار از امید به فردای بهتر کشور ما بود که در پشاور توسط همان گروه‌های کشتار و

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترور به قتل رسید. من با این جوانان مدتی در پشاور هم‌خانه بودم و آنان را از نزدیک می‌شناختم.

از نخستین بنیان‌گذاران جریان شعله ی جاوید و یا "سازمان جوانان مترقی" که یک گروه مخفی بود، فقط دو تن زنده مانده‌اند. یکی دکتور هادی محمودی که می گویند زمینگیر شده است و در کانادا زندگی می کند. دیگری هم شاعر نامدار و بزرگ کشور ما، استاد محمد شاه واصف باختری است. استاد واصف باختری در اوایل سال‌های هفتاد قرن بیستم از باورهای انقلابی دست برداشت و در باره‌ی تجاربش نیز سکوت اختیار کرد. شایان یادآوری است که او علی‌رغم این‌که سال‌ها پیش از کودتای هفتم ثور از سیاست کناره‌گیری کرده بود، در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به زندان افتاد، شکنجه شد و آزار و اذیت های فراوان دید. هزاران تن از رهبران، پیروان و خوش‌بین‌های جریانی که به شعله‌ی جاوید معروف شده بود، به دست "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و یا "احزاب افراطی اسلام گرا و سازمان‌های افراطی دیگر در کشتارگاه‌های دولت و یا در قتل گاه‌های پشاور و ایران به قتل رسیدند.

واسیلس متروخین، در اثر خود زیر عنوان، کی جی‌بی در افغانستان که آن را دکتور حمید سیماب به فارسی برگردانده است، اطلاعاتی در این زمینه به دست می‌دهد.[1] مترجم این اثر، دکتور حمید سیماب یکی از کادرهای برجسته ی "سازمان انقلابی وطن‌پرستان واقعی افغانستان" (ساوو) یکی از گروه‌های برخاسته از جنبش شعله ی جاوید بود.

---

[1] http://www.afghan-german.net/upload/elmi_bibliothek/h_simab_KGB_in_Afghanistan.pdf

تاریخ مراجعه اول جنوری ۲۰۱۶.

(c) ketabton.com: The Digital Library

رهبران این سازمان که بیشترشان از اساتید دانشگاه و روشنفکران عدالت‌خواه بودند، توسط "حزب دموکراتیک خلق" اعدام شدند. استاد مسجدی خان، بشیر بهمن، لطیف محمودی، نجیب‌الله، یونس زریاب، از این جمله بودند. من با زنده یاد استاد مسجدی خان از نزدیک آشنایی داشتم. در سال‌هایی که در دانشگاه کابل دانشجو (۱۳۵۳-۱۳۵۴) بودم با یک دیگر می‌دیدیم و گفتگو می کردیم. او در گرایش عبدالالله رستاخیز به باورهای چپ بسیار نقش داشت. وی در دهه ی چهل هجری شمسی مدیر دارالمعلمین هرات و در یکی از سراچه‌های پدر رستاخیز کرایه‌نشین بود. دکتور سیماب نزدیک به ده سال را در زندان سپری کرد. وی فعلا در کانادا زندگی می کند. دکتور سیماب را نخستین بار در شهر آخن آلمان و آخرین بار در وزارت خارجه افغانستان دیدم. او انسانی بسیار فروتن و پر تلاش است. دکتور سیماب هرگز از جفاهایی که شکنجه‌گران خاد در حق او روا داشته بودند، یاد نکرد. وقتی در نخستین ملاقات (۱۹۸۴) برایش گفتم که من به افکار کمونیستی، مارکسیستی- لنینیستی و مائویستی باور ندارم، اما به همه‌ی آنانی که در راه عدالت و آزادی جان‌بازی می کنند، احترام می گذارم، به باورهایم احترام گذاشت و این موضع گیری را حق من به عنوان انسان شهروند تلقی کرد و هرگز به مقتضای فرهنگ حاکم میان بسیاری از انقلابیون افغان و ناسزاپردازی‌های متداول استالینیستی، به شخص من اتهام نبست. او به راه خود رفت و من هم به راه خود. پس از فروپاشی شوروی همان‌گونه که در بالا نیز اشاره شد، افسر کی جی‌بی رازهای برخی از عملیات‌های این سازمان در افغانستان را افشا کرد. وی در باره‌ی فعالیت‌های شیر آغا چونگر که بعدها به یکی از قاتلان شعله‌ای‌ها تبدیل شد چنین می‌نویسد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

"افسران عملیاتی یکی از واحدهای «شرشره» از طریق عوامل خود در آغاز سال ۱۹۸۱ با خواجه شیر آقا چونغر {وی خواجه نبود و نگارش درست نام وی نیز چونگر است. چونگر دهی است در شرق هرات} سرکرده ی تاجک {وی تاجیک هم نبود} سنی مذهب ۴۵ ساله‌ی یک گروه ۱۵۰ نفری اشرار در ولایت هرات شناسایی شخصی بهم رسانده به دیدن او بدون حمل سلاح رفتند و او را متقاعد ساختند تا از در همکاری پیش آمده از مبارزه دست بکشد. آنان از چونغر درخواست کردند که برای اجتناب از خلع سلاح کردن گروهش باید علیه یاران و همدستان سابق خود سلاح بردارد. چونغر با نام مستعار "ابی" سخت‌کوشانه هدایات کی جی بی را اجرا می‌کرد و فعالانه در سرکوب گروه‌های مقاومت و پیاده‌سازی ماموریت‌های ویژه علیه رهبران آنان کمک کرده معلومات، راه بلدان و مخبران را در اختیار واحد "شرشره" قرار می‌داد. گروه مربوط به چونغر بر خطوط مهم مخابراتی و مواصلاتی و ۴۸ قریه استیال {استیلا} و کنترول داشت. چونغر با خدمات صادقانه‌اش اعتماد کی جی بی را به دست آورد چنان که کی‌جی‌بی ۶۴۰ تن جنگنده‌ی دیگر را نیز برای پیوستن به گروهش اختصاص داد. نیروهای مربوط به چونغر از اپریل ۱۹۸۱ تا مارچ ۱۹۸۹ چه مستقالنه {مستقلانه} و چه یکجا با یک واحد "شرشره" در ۱۹ عملیات عمده‌ی رزمی سهم گرفتند و ۹۹ فرمانده گروه‌های مقاومت را نابود ساختند که در آن‌جمله یکی کمال قلبه‌گزی با دو معاونش و دیگری قیوم ترکان بود که این اخیرالذکر مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی کوالژنکو را اسیر گرفته بود. نیروهای چونغر همچنین فرمانده گروه "کوبالت" را که مسؤول حملات جسورانه بر سربازان شوروی در هرات و مناطق دور و پیش آن بود به قتل رساندند. در مجموع گروه چونغر با خیانتکاری خود ۱۰،۵۰۰ نفر را

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشته و هشتاد تن را اسیر گرفتند. در مارچ ۱۹۸۹ به چونغر و دو معاونش مبلغ ۹۰۰،۰۰۰ افغانی ۴،۵۰۰ روبل قابل تسعیر داده شد و به تعقیب آن در ماه اپریل به هر یک مبلغ اضافی ۹۵۰،۰۰۰ افغانی پرداخت گردید. همچنین به شخص چونغر یک میل تفنگچه‌ی "ستچکین" با هزار مرمی و نیز در تابستان ۱۹۸۱ سفر تفریحی در اتحاد شوروی هدیه داده شد".

وی در صفحه ۷۹ کتابش ادامه می‌دهد:

"در فبروری ۱۹۸۱ سازمان مخفی "رهایی" یک‌جا با چاپ‌خانه و دستگاه رادیویی "واخاف" آن از بین برده شد. این سازمان ارتباطات گسترده ای با استادان، دانشجویان و کارمندان دفتری در کابل و سایر شهرهای افغانستان داشت. ۹۹ کارمند رسمی، ۶۰ دانشجو و شاگرد مکتب، ۹ معلم، ۹۹ کارگر، ۱ فروشنده و بازرگان و ده منسوب اردو که جمله ۹۹۰ تن می‌شدند، دستگیر گردیدند."

یکی از استادان نامدار دستگیرشده که بعدها اعدام شد، دکتور یونس اکبری بود. وی از فرزانگان استثنایی کشور ما در رشته‌ی فزیک اتومی بود. خانواده‌ی اکبری سرنوشت بسیار غم‌باری داشت. خانواده‌ی وی نماد راستینی از قربانی‌های بی‌شمار مردم افغانستان در این چهار دهه‌ی اخیر است. برادر دیگر، انجینیر محمد رسول اکبری در اوایل جهاد توسط مجاهدین دستگیر و به اتهام غیرمسلمان بودن اعدام گردید. من در پشاور بودم که پدر موی سپید او که معلم بود با نامه‌ای از شهید احمد شاه مسعود که از نزدیکان وی بود و عنوانی ربایندگان او نوشته شده و از آن ها تقاضا کرده بود که وی را نکشند، به پشاور آمد. اما ربایندگان، او را اعدام کرده بودند. برادر سومی عبدالرسول افسر نظامی بود که می گویند توسط حزب حرکت اسلامی کشته شد؛ برادر چهارمی انجینیر نور اکبری، مشاور وزارت زراعت جمهوری اسلامی

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان بود. وی از مهاجرت در انگلستان برای کار به کشور برگشته بود، با سیاست و گرایش‌های سیاسی نیز کاری نداشت. طالبان وی را با تعدادی از انجینیران وزارت زراعت در سال ۱۳۹۲ در لوگر دستگیر و به شهادت رساندند. یکی دیگر از این دستگیرشده‌گان که جاسوس کی‌جی‌بی به آن اشاره دارد، سید فاروق فارانی شاعر بود که هفت سال را در زندان پلچرخی گذشتاند و امروز در آلمان زندگی می‌کند. وی با همه‌ی عذاب‌ها و شکنجه‌هایی که دیده است هرگز، بجز صحبت با شخص من، زبان به شکوه نگشود. با اندوه که یادداشت و نوشته ای از سال‌های زندان و شکنجه به قلم نیاورده است. قاضی راتب فقیری یکی دیگر از جوانان عضو این سازمان بود که با برادر جوانتر و دو خواهرش به زندان افتاد. برادر نزده ساله ی او، احمد فیاض فقیری، در زمان کشته‌شدنش نزده سال داشت و دانشجوی صنف اول دانشکده‌ی فارمسی دانشگاه کابل بود. او در زیر شکنجه جان داد و سایر اعضای خانواده‌اش بعد از سال‌های طولانی زندان در دوران حکومت دکتور نجیب‌الله آزاد شدند. وی فعلا در هالند زندگی می‌کند. یکی دیگر از کسانی که توسط سازمان خاد و کی جی‌بی به گونه‌ی بسیار غم‌انگیزی کشته شد، مینا، مشهور به کشور کمال، همسر دکتور فیض احمد رهبر سازمان رهایی بود که خاد وی را در کویته همراه با اقبال یکی دیگر از اعضای سازمان رهایی کشت. نام‌های هزاران تن از پیروان این جنبش و هواداران آن بعدها در لیست‌هایی که در کشور هالند انتشار یافتند، دیده می‌شود. گفتنی است که تعداد اندکی از کادرها و پیروان این جنبش جان سالم به در بردند. برجسته‌ترین افراد وابسته به این جریان و یا منسوب به آن کشته شدند. آنانی که زنده ماندند برخی‌ها با افکار جوانی شان قطع رابطه کردند. من در نتیجه‌ی مطالعات و پژوهش‌های خودم در سال‌های هشتاد قرن

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذشته از افکار انقلابی آن دوران بریدم. این واقعیت را که در روزگار نوجوانی و جوانی با سازمان‌های برخاسته از این جنبش رابطه داشتم و عضو بودم، هیچ وقت انکار نکردم. این مرحله‌ای از زندگی من و برخی از زیست‌نامه‌ی من است. تعدادی هم نه تنها راه‌شان را جدا ساختند، بل که به انکار گذشته شان پرداختند. برخی هم به افکار رادیکال‌شان وفادار ماندند و کارشان را ادامه می‌دهند. در کابینه‌ی انتخابی حامد کرزی از خوش‌بین‌های گذشته این جنبش پنج تن عضویت داشتند. از آن میان فقط دکتور اعظم دادفر و من هم گذشته‌مان را انکار نمی‌کردیم و هم افکار عدالت‌طلبانه امروزمان را. سه تن دیگر که هیچ رابطه‌ای به آرا و افکار گذشته‌شان نداشتند و هم تنها با جریان شعله‌ی جاوید خوشبینی‌هایی در دوران جوانی‌شان داشتند، ترجیح می‌دادند کسی به گذشته‌ی آنان پی نبرد. از این افراد در حکومت حامد کرزی چند تن دیگر نیز بودند که به مقام‌های معین، وزیر و والی رسیده بودند و بیشتر این کسان نه تنها دیگر با گذشته‌شان رابطه نداشتند، بل که بیشتر بر بنیاد سهمیه‌های قومی و تباری به مقام‌ها رسیده بودند. دکتور اعظم دادفر انسان وطن‌دوستی است که در دوران وزارتش در تحصیلات عالی بسیار کوشش کرد تا در حد توان، عدالت را در دسترسی به تحصیلات عالی تحقق بخشد. وی که از مداخله‌هایی که رهبران حکومت و وکلا برای انتخاب دانشجویان خلاف معیارهای اکادمیک می‌کردند، به ستوه آمده بود، بسیار خوشحال بود از این که دوران وزارتش به پایان رسید. پسانتر، دکتور دادفر به عضویت کمیسیون مبارزه با فساد اداری تعیین شد، اما وقتی دید که کمیسیون مبارزه با فساد اداری نیز نمایش بی‌معنایی بیش نیست، همه چیز را گذاشت و به آلمان برگشت. او چند بار در دوران وزارتش و همچنین پس از آن، از این وضعیت ابراز

(c) ketabton.com: The Digital Library

نارضایتی کرد و به من گفت که بیشتر از این تحمل ندارد و بر می گردد به آلمان. او به آلمان برگشت و از آن‌جا هم به کانادا رفت. دادفر یکی از نازنین‌های دیار ما بود. حیف که خوبان از این دیار می‌روند.

یکی دیگر از طرف‌داران جریان شعله ی جاوید که زنده مانده و با آرای گذشته‌اش قطع رابطه کرده است، خانم سیما سمر است.

در مقام رهبری کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، با عزت و سنگینی و اراده‌ی استوار از حقوق مردم افغانستان دفاع می کند. عدالت‌طلبی و روح سرکش او باعث می‌شود که از چهار سو مورد حمله باشد. افراطیون با "راوایی" گفتن به او می‌تازند و رفقای گذشته‌ی او به او "وحدتی" می گویند. اما او به راهش ادامه می‌دهد. سیما سمر برای من خواهر مهربانی است. در این چند سال گذشته در باره‌ی قضایای سیاسی همیشه تفاوت نظر داشته‌ایم، اما عمیق‌ترین اختلاف ما بر سر رهبری حکومت وحدت ملی بوده است. با این همه، ناهمسانی دیدگاه‌ها هرگز بر روابط برادری و خواهری ما و اعتماد ما نسبت به یک‌دیگر تأثیر منفی نینداخته است.

تعداد دیگری از افراد این جریان که دیگر پدر بزرگ شده‌اند، در شهرها و برخی از دهات کشور ما زندگی می کنند و با همه‌ی دشواری‌ها عزت و پاکیزگی شان را نگه داشته‌اند. گاهی با برخی از آنان می‌بینم؛ آنان حتا با فرزندان و نواسه‌های‌شان به دیدن من می‌آیند. آنان با افکار و آرای من توافق ندارند، همان‌گونه که من آرای‌شان را مربوط به یک دوران دیگر می‌دانم، اما از صفا و غرور و عزت شان خوشم می‌آید. بیشترشان در من یاد و خاطره‌ی یک نسل پاکیزه و سلحشور را بر می‌انگیزند که درگذار تاریخ طوفانی و خونین گذشته‌ی کشور ما در مصاف‌های نابرابر از پای در آمدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

با این که درباره‌ی تاریخ و فرایند "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در این سال‌ها کتاب‌هایی انتشار یافته‌اند، اما در باره‌ی فرایند عروج و افول جریان "شعله ی جاوید" هیچ کار جدیی صورت نگرفته است. درست است که پس از کارهای اکرم یاری، مبارزان این جنبش در عرصه ی تیوری و تحلیل کارهای به درد بخوری از خود به جای نگذاشته‌اند؛ اما شعله ی جاوید یک جریان بزرگ و نیرومندی بود که به ویژه در میان جوانان نفوذ فراوان داشت و باید رازهای عروج سریع و افول سریع آن مورد پژوهش قرار بگیرد. در کلیت جریان‌های معروف به جنبش‌های پیرو اندیشه‌ی مائوتسه دون در دنیا، جریان‌هایی از منظر تیوریک نیرومند نبودند. خصلت‌های کنش گری و شیفتگی افراطی به رمانتیسم انقلابی و برخوردهای ملتهب نسبت به توده‌های روستایی و شهری این جریان‌ها را در آفرینش‌های تیوریک ناتوان می‌ساخت. در سال‌های هفتاد قرن بیستم شارل بتلهایم فرانسوی تلاش کرد تا رویکردهای مائویستی را اندکی اکادمیزه بکند، اما این تلاش نیز دیرپا و توانا نبود. بتلهایم نیز از نیمه ی راه برگشت و به انکار آرای گذشته‌اش پرداخت. سمیر امین نیز با آمیخته‌ای از خوشبینی نسبت به انقلاب چین و گرایش‌های چپ نو اروپایی نتوانست از دگماتیسم فراتر برود.

آن‌چه به مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون معروف شده بود، توانست در یک دوران تاریخی بسیاری از جوانان جهان را شیفته ی خود سازد، اما این جریان همان‌گونه که در کشور زادگاهش، چین، به بن‌بست رسید، در بسیاری از کشورهای جهان رو به زوال گذاشت و نتوانست پا به پای تحولات جهان به پیش برود و به چالش‌های دوران کنونی پاسخ بدهد. چین به راه آبادانی سرمایه‌داری روی آورد و در این راه به موفقیت‌های عظیمی در توسعه ی اقتصادی و رفاه اجتماعی

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست یافت، اما به پیوند دموکراسی و آزادی و توسعه اقتصادی به مثابه‌ی یک سنتیز مطلوب تا هنوز نتوانسته است پاسخی درخور ارائه کند. کمونیسم شوروی و کلیت سیستم آن در هم شکست. کشورهای برون‌آمده از سیستم شوروی یا شیفتگان افراطی نولیبرالیسم اند و یا این که بدترین نوع دیکتاتوری‌ها را به نمایش می گذارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

سال‌های تحصیل در ترکیه

در سال ۱۹۷۵ دانشگاه کابل چهار بورس تحصیلی را به اول نمره‌ها و دوم نمره‌های فاکولته‌های حقوق و شرعیات جهت ادامه ی تحصیل در ترکیه عرضه کرد. من در صنف اول فاکولته‌ی حقوق اول نمره‌ی عمومی بودم. در نوامبر ۱۹۷۵ برای ادامه‌ی تحصیل عازم ترکیه شدم. چون دوم نمره‌ی دانشکده‌ی حقوق یک دختر بود و اجازه‌ی تحصیل در خارج را نیافت، ما سه نفر عازم ترکیه شدیم. واقعیت این است که تحصیل در ترکیه در آن زمان‌ها در مقایسه با کشورهای غربی و حتا کشورهای اروپای شرقی کدام امتیازی نبود. به همین دلیل هم زیاد داوطلب نداشت. ترکیه کشور پیشرفته‌ای نبود، شرایط زندگی بسیار سخت و افزون بر آن زبان ترکی هم زبان بین‌المللی نبود. من شخصا می‌خواستم، در جایی که سطح دانش آن بالاتر از دانشگاه کابل باشد، تحصیل کنم و هم چند روزی از آن تهدید، فشار و خفقانی که ایجاد شده بود برکنار باشم. از تصادف‌های روزگار این تصمیم موجب شد تا زنده بمانم. چون در روزهای آغازین "کودتای هفت ثور" هر کسی را که به نام شعله ای معروف بود، دستگیر و اعدام می‌کردند. حتا تعدادی از دانشجویان به جرم شنیدن رادیوی بی‌بی‌سی اعدام شدند. این فضای خفقان چنان گسترده بود که منسوب بودن به یک شهر و

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیار خود شک بر انگیز بود. دانشجویان بسیاری در این سال‌ها صرف به دلیل همشهری بودن با کسانی کشته شدند.

دو نفر دیگر که با من از دانشکده‌ی شرعیات عازم ترکیه بودند، یکی سید محمد خیرخواه و دیگری محمد نور نام داشت. خیرخواه از جانبداران جمعیت اسلامی و محمد نور از هواداران حزب اسلامی بود. خیرخواه جوانی خوش‌برخورد، زحمت‌کش و درس‌خوان بود. وی در زمان حکومت استاد برهان الدین ربانی، سفیر افغانستان در تهران و در زمان جمهوری اسلامی افغانستان، والی هرات و سفیر افغانستان در تاجیکستان شد. محمد نور را از سال ۱۹۸۲ به بعد ندیدم. شنیدم که به افغانستان برنگشته است، با دختری ترکی ازدواج کرده و کارمند بانک اسلامی شده است.

در آن وقت‌ها، شرکت هوایی آریانا مستقیم به استانبول، فرانکفورت و لندن پرواز داشت. آریانا یک شرکت مختلط افغانی و امریکایی بود که پنجاه و یک در صد آن به افغانستان و بقیه به شرکت پان امریکن تعلق داشت. خدمه، پیلوت‌ها و مسافران آدم‌های خوش‌لباس و پاکیزه بودند. ساعت پرواز، خدمات و همه‌چیز بسیار دقیق بود. صبح زود جانب استانبول پرواز کردیم و از استانبول با یک طیاره‌ی ترکی به انقره رفتیم. از ما سه تن، من اندکی به زبان انگلیسی آشنایی داشتم؛ خیرخواه می‌توانست تا رقم ده به زبان ترکی ازبیکی بشمارد. نه انگلیسی من و نه هم شمارش‌های خیرخواه در ترکیه‌ی آن زمان به درد می‌خوردند چرا که تعداد کسانی که در ترکیه آن سال‌ها انگلیسی بلد بودند، اندک بود. گذشته از آن بسیاری از عوام ترکیه گمان می‌کردند، آدم که مسلمان باشد، ترک است و باید ترکی یاد داشته باشد. شامگاهان از پنجره‌ی هوتل به بیرون نگاه می‌کردم، دیدم در همان نزدیکی‌های هوتل، جای چراغانی است. به همراهان گفتم،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بچه‌ها مثل این که ترک‌ها جشن دارند، بیایید برویم ببینیم چه خبر است؟ خیرخواه گفت: گپ خوبی است. محمد نور گفت من نمی‌روم چرا که امکان دارد مفکود (مفقود) شویم. بسیار خندیدیم و از خیر رفتن گذشتیم.

فردای آن روز رفتیم سفارت افغانستان. سفارت به قرق (ریزرو) یک خانواده مانند بود. مستشار فرهنگی آقای عزیزی نام داشت. آدم بسیار با تربیت، اما کم‌اطلاعی بود؛ برادرش گل احمد نام داشت، حقوق می‌خواند، ناکام شد و از خیر تحصیل گذشت. آقای نوابی کنسول و آقای حباب مستشار وزیر مختار بود. سفیر افغانستان، جنرال سید خان، از تحصیل کردگان ترکیه بود که در دوران داوود خان مغضوب واقع شده بود. ما که انقره رسیدیم تنها سه دانشجوی دیگر افغان در انقره درس می‌خواندند، گل احمد عزیزی، گلبد وردک و دیگری عوض امینی. گلبد وردک انسان شریفی بود، یک سال پس از رسیدن ما به ترکیه از دانشکده ی حقوق فارغ التحصیل شد، بی‌در نگ به افغانستان برگشت. وقتی که وزیر خارجه بودم، به دیدارم آمد، گفت که کارمند دولت است. شکسته و افسرده شده بود. شنیدم که امینی در ترکیه ماندگار شده و عزیزی نیز به آسترالیا پناهنده شده است.

آن‌چه از دانشجویان افغان در باره ی اوضاع سیاسی و شرایط تحصیلی شنیدیم، مایه نگرانی ما شد. بالاخره مرا به یک لیلیه به نام جمهوریت در نزدیکی‌های دانشکده‌ی علوم سیاسی فرستادند و دو دانشجوی دیگر را به لیلیه‌ای به نام اتاترک. این تصمیم در اثر تقاضای دانشجویان افغان پیشکسوت ما صورت گرفته بود. در لیلیه‌ی جمهوریت برای دانشجویان دارای گرایش‌های دست راستی زندگی ناممکن بود و لیلیه ی اتاترک هم در اشغال دانشجویان دست راستی بود و بر این مبنا دانشجویان دارای گرایش‌های چپ نمی‌توانستند در

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن‌جا زندگی کنند. ما افغان‌ها هر روز قرار می‌گذاشتیم و در برون از لیلیه‌ها ملاقات می‌کردیم.

کورس زبان ترکی ما در طرف غرب شهر موقعیت داشت. در جایی که در آن چند مکتب عالی و دانشکده ی الهیات واقع شده بودند. کورس زبان ما، در یکی از اتاق‌های دانشکده ی إلهیات بر پا می‌شد. چند روزی رفتم به کورس زبان تا این که روزی در کانتین یکی از جوانان ترکی با یک انگلیسی دست و پا شکسته از من پرسید: تو سوسیالیست می‌باشی؟ گفتم چرا می‌پرسی؟ گفت به دلیل این که موهایت بلند است. من در آن روزها موهای پرپشتی داشتم که تا شانه‌هایم ریخته بودند. در ترکیه برخی از دانشجویانی که گرایش‌های چپی داشتند، اما انقلابی نبودند، موهای بلندی داشتند. به این‌ها می‌گفتند، "سوسیالیست‌های بورژوا". من برایش گفتم که برادر، آدم با آن‌چه در مغزش دارد، می‌اندیشد نه با موهایش. بسیار بر آشفته شد و با دوستانش دور مرا حلقه زدند. گفت کارت هویتت را بده. من فهمیدم که کار خراب شده است. کارت کورس زبان را نشانش دادم. وقتی چشمش به کلمه افغانستان افتاد، گفت: ازبک هستی؟ گفتم من از افغانستانم. برایم توصیه کرد که موهای بلند نشانی از فرهنگ مبتذل غربی و غیراسلامی است و... من هم وقتی که دیدم اندکی آرامشش را باز یافته است، شروع کردم به تشریح دادن این که داشتن موی کوتاه و یا بلند، مسأله ی شخصی انسان‌ها است و ما باید در امور شخصی مردم مداخله نکنیم و غیره. او که از صحبت‌های من چیزی نمی‌دانست گفت برادر انگلیسی من تمام شد. من خوشحال شدم از این که انگلیسی او به پایان رسیده بود. دنیای عجیبی بود. در کابل نیز دوستان چپ ما، به ویژه شعله‌ای‌ها به سر و موی انسان‌ها کار داشتند و به آدم‌های دارای موی بلند "آقا بیتل" می‌گفتند. کلمه ی بیتل را از نام

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروه جوانان هنرمند انگلیسی که علیه سنت‌های محافظه‌کارانه‌ی زمان خود شوریده و یک گروه موسیقی نامدار را ایجاد کرده و محبوب جوانان کشورهای غربی شده بودند، به عاریت گرفته بودند. داشتن موهای بلند را چپ‌های افغانی نشانی از زوال فرهنگی و ابتلا به فرهنگ بورژوازی می‌دانستند. علی حیدر لهیب را که موهای پر پشت و بلندی داشت هم به دلیل موهایش و هم به دلیل این که از سیاست‌های انقلابی کنار رفته بود، با استفاده از لقب بیتل تحقیر می‌کردند...

از فردای آن روز دیگر به کورس زبان نرفتم. هم اتاقی من وقتی که جریان را دانست به اتحادیه‌ی دانشجویان لیلیه اطلاع داد. در اتحادیه‌ی لیلیه نمایندگان تمام گروه‌های دانشجویی با گرایش‌های چپی حضور داشتند، اما اکثریت شان جانبداران جریان‌های چریکی متمایل به شوروی بودند. اتحادیه ی لیلیه دو تن از جوانان انقلابی را که تعلیم و تربیه تحصیل می‌کردند وظیفه داد تا به من درس زبان بدهند. بدین‌گونه من فقط روز آخر در امتحان زبان شرکت کردم و چون به جای رفتن در کورس زبان، همه‌روزه در بحث‌ها و غوغاهای دانشجویی شرکت می‌کردم، بهتر از بیشتر همصنفی‌هایم در کورس زبان می‌توانستم ترکی صحبت کنم و بخوانم.

من وقتی صنف دوازدهم مکتب بودم، ازدواج کردم. خلاف سنت معمول در خانواده‌ی ما، حفیظه همسرم را خودم برگزیدم؛ وقتی صنف اول دانشکده بودم، پسرم آرش به دنیا آمد. آرش فعلا در برلین وکیل مدافع است. او حقوق خوانده است و دارای دو فرزند است. وقتی درسم را در ترکیه شروع کردم، حفیظه و آرش نیز به من پیوستند. ما در یکی از محلات انقره خانه ی ارزانی را به کرایه گرفتیم. ما همه پر از آرزو بودیم، درس می‌خواندیم، روزهای آخر هفته دانشجویان

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغان که تعداد آن‌ها زیاد شده بود، با گرایش‌های گوناگون سیاسی و حتا آنانی که هیچ گرایش سیاسی نداشتند، دور هم جمع می‌شدیم، صمیمی بودیم و به پخت و پز می‌پرداختیم. صابر کارگر، جوان هنرمندی بود که بسیار دل‌انگیز دمبوره می‌نواخت، بشیر کریم هم هارمونیه می‌نواخت، اما بسیار بد. جلیل آرزویی از بای‌بچه‌های شمال بود، حیات الله فیضی از پغمان که یک مصیبت خدا بود و هر روز با ما سر جنگ داشت. همه با امید به فردای خود و میهن‌مان می‌نگریستیم. تا این که فاجعه "کودتای هفت ثور" به وقوع پیوست و همه ی امیدها و برنامه‌ریزی‌های جوانی برباد رفتند. جمع ما هم در راستای گرایش‌های ایدیولوژیک از هم فرو پاشید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کودتای هفت ثور

روز ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ برای جمع کوچک دانشجویان افغان روز بد و سرشار از دلهره و اضطراب بود. شامگاه آن روز بیشتر دانشجویان به خانه ی ما جمع شده بودند. کسی به جز از من نمی‌دانست که جنرال قادر کیست. من گفتم بچه‌ها این کودتای جانبداران شوروی است. وحدت دوباره ی جناح‌های حزب دموکراتیک خلق، پرچم و خلق، را چند ماه پیش به یادشان آوردم و از حوادثی که بعدا منجر به دستگیری رهبران حزب توسط داوود خان شده بود، گفتم. با این هم ما دقیق نمی‌دانستیم که چه به وقوع پیوسته است و فردای وطن چه خواهد شد. هیچ کس نمی‌توانست ابعاد فاجعه و مصیبتی را که در انتظار کشور ما بود، پیش‌بینی کند.

من بسیار نگران حفیظه و آرش بودم که جهت دیدار خانواده به افغانستان رفته و در آن‌جا گیر مانده بودند. یک ماه از کودتای ثور نگذشته بود که یکی از دوستان شخصی‌ام که افسر پولیس بود و وزیر داخله‌ی حکومت جدید را می‌شناخت، برای حفیظه پاسپورتی تهیه و به او کمک کرد تا از کشور برون شود. نام این دوست عزیز نثار احمد پیکار است وی همین روزها بازنشسته شده است. چند ماهی نگذشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود که صدای اعتراض مردم در کشور بالا شد. کودتاچیان اگر از یک‌سو به کشتار مردم بی‌گناه می‌پرداختند، از جانب دیگر به جان یک‌دیگر شان افتاده و بر خویشتن نیز رحم نمی‌کردند. حرکت‌های مضحک بی‌معنا و بی‌هدف حزبی، نمایش‌های بی‌محتوای جوانانی که در هر شرایطی آماده‌ی اعمال خشونت بودند، همه‌جاگیر شده بود. حمله بر ارزش‌های فرهنگی و باورهای دینی مردم، کشتارهای جمعی توسط انقلابیون حزبی سراسر کشور را فرا گرفت. "ارتجاع سیاه، ناسیونالیست‌های تنگ نظر، افراطیون مائویست، خمینیست‌ها و..." از منظر تبلیغات حزبی در همه‌جا حضور داشتند. لیستی که از کشته‌شدگان توسط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق دو سال پیش به کمک کشور هالند انتشار یافت، نشان می‌دهد که کودتاچیان شهوت کشتار داشته‌اند و هرکسی را که به گیر می‌آوردند، می‌کشتند. هر آن‌چه ما دانشجویان در خارج از کشور می‌شنیدیم، خبر خون و کشتار و قتل عام بود.

روزی پروفیسور ممتاز سویسال[1]، استاد حقوق اساسی من که خود روزگاری از زندانیان سیاسی در ترکیه بود و به دلیل همین پیشینه‌اش

---

[1] Mümtaz Soysal

ممتاز سویسال، از استادان نامدار حقوق اساسی در ترکیه است. وی مدتی را به دلیل گرایش‌های سیاسی‌اش در سال‌های هفتاد قرن گذشته در زندان گذشتاند. پس از آزادی از زندان به تدریس برگشت و همکاری را با عفو بین‌الملل آغاز کرد. بعدها باورهای سوسیال دموکراتیکش را با کمی گرایش‌های ناسیونالیستی در هم‌آمیخت. در منازعه‌ی قبرس مشاور حقوقی حکومت ترکی قبرس شد. وی یکی از اعضای کمیسیون نگارش قانون اساسی ۱۹۶۱ ترکیه بود. این قانون اساسی یکی از مترقی‌ترین قوانین اساسی جمهوری ترکیه تلقی می‌شود. او در سال ۱۹۹۴ برای مدت بسیار کوتاهی وزیر خارجه‌ی ترکیه شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

معاون سازمان عفو بین‌المللی شده بود، از من خواست تا در تهیه‌ی گزارش افغانستان با وی همکاری کنم. روزی که به افغانستان می‌رفت، من آدرس چند تن از دوستانم را که استادان دانشگاه بودند به وی دادم تا با آنان در کابل مصاحبه کند. من نمی‌دانستم که برخی از آن دوستان کشته و شماری زندانی شده و تعدادی هم فرار کرده بودند. با این‌هم این گزارش به کمک برخی از دوستان، به شمول افرادی از اعضای خانواده‌های زندانیان سیاسی تهیه شد و واقعیت خونبار افغانستان را تا حدودی بازتاب داد.

با کودتا، زندگی خانواده‌ی من بسیار دشوار شد. به دلیل مصادره‌ی مال و ملک ما و تاراج خانه‌ی ما به دست انقلابیون، خانواده‌ی ما در افغانستان دیگر در موقعیتی نبود تا به من کمک مالی نماید. پول بورس نیز کرایه‌ی یک هفته‌ی خانه‌ی ما می‌شد. در این سال من شاگرد صنف دوم دانشکده ی علوم سیاسی در انقره بودم. کار به جایی رسید که ما روزها به مشکل می‌توانستیم نان خشک برای خوردن پیدا کنیم. هر چه در خانه داشتیم کم کم می‌فروختیم و با آن یک زندگی بخور و نمیر را می‌گذشتاندیم.

بولنت اوزر[1] رفیق و همصنفی من بود، او یکی از آن جوانانی بود که از صبح تا شام کتاب می‌خوانند، سیگار می‌کشند و از همه چیز انتقاد

در جریان یکی از سفرهای حامد کرزی رییس جمهور افغانستان به پاکستان، در ضیافت شامی که به افتخار وی داده شده بود، سفیر جمهوری ترکیه در اسلام‌آباد آمد و خودش را معرفی کرد. وی گفت که کاکایش ممتاز سوسیال استاد حقوق اساسی در دانشکده‌ی علوم سیاسی انقره بوده است. من از او به نیکی یاد کردم و آرزویم را مبنی بر دیدار با وی ابراز کردم. بعدها این سفیر مسوول بخش افغانستان و پاکستان در وزارت خارجه ترکیه شد. از صحبت با او فهمیدم که استاد ممتاز زمینگیر شده و تا حدودی هم حافظه‌اش را از دست داده است. استاد سویسال در سال ۱۹۲۹ به دنیا آمده است.

[1] Bülent Özer

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌کنند، اما خود یک قدم هم در راه تحقق آن‌چه می‌گویند برنمی‌دارند. بولنت از قونیه بود. شاید به دلیل این که مولانا در قونیه به رشد و قوام معنوی رسیده بود، از همان روز اول نسبت به او احساس نزدیکی داشتم. مادر بولنت معلم کالج بود؛ بانوی پر سروصدا و مانند بسیاری از معلمان ترکی خانمی پر قدرت و رهبر بلامنازع در خانواده. وقتی او از مشکلات ما شنید به یکی از شاگردانش که بنگاه نشراتی و کتاب‌فروشی داشت توصیه کرد تا برای من کاری دست و پا کند. بدین گونه من صاحب یک کار نیم‌روزه در یک دکان کتاب‌فروشی شدم. کار من خدمات روی ماشین فوتوکاپی بود. ماشین فوتوکاپی در آن سال‌ها وسیله بسیار با اهمیت و نایابی بود و به مشکل می‌شد، آن را گیر آورد.

از کارم زیاد ناراضی نبودم، دست‌کم می‌توانستم بخشی از مصارف خورد و خوراک را بدین گونه تهیه کنم. در چنین روزهایی بود که جهت تمدید پاسپورتم به سفارت افغانستان رفتم. قونسل افغانستان به من گفت که از مرکز هدایت آمده تا پاسپورت شما را بگیریم و به شما ورقه ی عودت به وطن بدهیم. گفتم که من هنوز تحصیلاتم تمام نشده است چگونه پاسپورتم را مصادره می‌کنید؟ در صنف خود نیز از دانشجویان ممتاز استم، به زبان ترکی مقاله می‌نویسم، سخنرانی می‌کنم، به چه دلیلی مرا به وطن می‌فرستید؟ گفت هدایت حکومت انقلابی است. من بسیار ناراحت شدم. در آن روزها مسایلی مانند پناهندگی و مانند آن نیز زیاد شناخته شده نبود. قونسل وقتی متوجه شد من بسیار ناراحتم، خنده کرد و گفت من امر مرکز را به شما انتقال دادم اما من خودم رونده ی امریکا استم؛ می‌روم و پناهنده می‌شوم. من می‌خواهم به شما کمک کنم. در اخیر پاسپورت دانشجویی من، حدود بیست ورق سفید را علاوه کرد و به انگلیسی نوشت که به دلیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

نبود پاسپورت نو در سفارت این اوراق علاوه شدند؛ وسط هر ورق را نیز مهر کرد. بدین گونه من پاسپورتم را از دست ندادم. این پاسپورت را هنوز نگه داشته‌ام.

در چهاردهم اسد ۱۳۵۸ "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" که بعد از خروج از افغانستان رابطه‌ی من با آن‌ها قطع شده بود با چند حزب سیاسی دیگر در بالاحصار کابل دست به قیام زدند. این قیام سرکوب شد و عده‌ای از طرفداران این گروه دستگیر و اعدام شدند. در میان دستگیر شده‌ها یکی هم دکتور فیض احمد رهبر این گروه بود که فردای دستگیری از زندان صدارت فرار کرد. همان طور که در بالا یاد کردم، دکتور فیض احمد نیز سال‌ها بعد به کمک یکی از رهبران این گروه که به "سازمان رهایی افغانستان" تغییر نام داده بود، در پاکستان به قتل رسید. اتهام این قتل نیز مانند قتل تعداد دیگری از روشنفکران مهاجر افغانستان در شهرهای پاکستان به حزب اسلامی آقای حکمتیار حواله گردید. در قیام بالاحصار تعداد زیادی از انسان‌های وطن‌دوست و فرهنگی که به گروه‌های چپی هم رابطه نداشتند به شهادت رسیدند. هر روز از کابل خبرهای ضد و نقیضی می‌رسید و ما نمی‌دانستیم که بر دوستان و خانواده‌های ما چه می‌گذرد. دانشجویان در بی‌خبری بی‌مانندی به سر می‌بردند. سفارت افغانستان هم تا حدودی حزبی شده بود و ما که از مخالفان بودیم با آن رابطه نداشتیم.

در۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ شوروی به افغانستان هجوم کرد. اشغال وطن در سراسر کشور خشم مردم در داخل و همچنین بسیاری از دانشجویان افغان در خارج از کشور را برانگیخت. سال ۱۹۸۰ من صنف چهارم دانشکده در رشته‌ی روابط بین‌المللی بودم. تمام امتحان‌هایم را گذشتانده بودم، اما به خاطر این که اجازه‌ی اقامتم را از دست ندهم از

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشتراک در امتحان زبان انگلیسی اجتناب کردم، بدین گونه اجازه‌ی اقامت من یک سال دیگر هم تمدید شد.

پس از شکست قیام بالاحصار چند تن از دوستان آن وقت من مقیم پاکستان شده بودند. برایم پیام آمد که به ایران رفته و در آن‌جا به دوستانی که می‌خواهند یک هفته‌نامه را منتشر نمایند، کمک کنم. عازم ایران شدم. در ایران تعدادی از جوانان به کمک نجیب روشن که از آلمان آماده بود، اتحادیه ی دانشجویان افغان در ایران را تأسیس کرده بودند و هفته‌نامه‌ای داشتند به نام "صدای افغانستان". من که به ایران رسیدم یک شماره از این نشریه چاپ شده بود.

نجیب روشن در سال ۲۰۰۵ به حیث رییس رادیو و تلویزیون ملی افغانستان مقرر شد. وی این دستگاه فرسوده و رو به زوال را احیا کرد و در پی آن بود تا از آن یک رادیو تلویزیون مدرن مانند سایر کشورهای دموکراتیک بسازد. دستگاه فرسوده ی تلویزیون ملی به چنان سرعت و ابتکار احیا گردید که حتا تلویزیون‌های خصوصی کشور ما به هراس افتادند. طبیعی است که سیاست استقلال و تعهد به دموکراسی به روان و سیاست آنانی که جانبدار داشتن یک تلویزیون عقب مانده در خدمت تبلیغات قبیله ای در دوران دموکراسی بودند، هماهنگ نبود. روشن در سال ۲۰۰۷ با نوشتن یک استعفانامه ی بسیار معنادار از مقامش کناره‌گیری کرد. من که در آن زمان وزیر خارجه بودم از وی خواستم تا به حیث سفیر افغانستان به برلین برود و تأیید رییس جمهوری را هم گرفته بودم، اما او نپذیرفت و از همکاری با دولت افغانستان ابا ورزید.

در ایران در امر انتشار هفته‌نامه ی "صدای افغانستان"، داد نورانی، ضیا عاکفی، شکیب علومی و جمع دیگری از جوانان افغان همکار بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصارف چاپ و نشر را جوانان کارگر مهاجر پرداخت می‌کردند. داد نورانی روزنامه‌نگار متعهد و نامداری شد؛ از ستم‌های دوستان سیاسی اش به تنگ آمد، با آنان قطع رابطه کرد و در سال ۲۰۱۴ در کابل در گذشت. ضیا عاکفی به تجارتش ادامه داد و پسانتر به کانادا پناهنده شد. شکیب علومی که از همه‌ی ما جوان‌تر بود، به امریکا رفت. شنیده‌ام که در یکی از تلویزیون‌های افغان‌ها در امریکا گاه‌گاه برنامه اجرا می‌کند. بعد از این که کار هفته‌نامه رونق گرفت، من به تقاضای دوستانم در تابستان سال ۱۹۸۰ عازم پاکستان شدم.

از ایران با یکی از دوستان عازم پاکستان شدیم. همراه من جوان با ادب و خوش‌برخوردی از فراه بود به نام مستعار نعیم. او پیش از من از پاکستان به ایران برگشت و دیگر هرگز ندیدمش. شنیدم که زنده است و در فراه و یا نیمروز زندگی می‌کند. وقتی که من از تفکر انقلابی دست برداشتم او هم یکی از کسانی بود که سخت بر آشفت و ناسزا گفت. از راه تفتان با اسناد ساختگی و توصیه‌نامه‌های تقلبی از یکی از احزاب اسلامی عازم کویته شدیم. راننده ی بلوچی ما شب در جایی توقف کرد و ما زیر آسمان در هوای دل‌انگیز شب کویری خوابیدیم. شب بسیار زیبایی بود. پاسی از شب را شاهد بحث پر از هیجان دو دانشجوی ایرانی که یکی در هند و دیگر در بنگلادیش درس می‌خواند، بودیم. یکی جانبدار چریک‌های فدایی خلق ایران و دیگری حزب اللهی بود. این بحث مرا برد به دانشگاه انقره و خشونت‌های حاکم میان دانشجویان دارای گرایش‌های چپ و راست. خوشحال بودم از این که این دو نفر فقط به طرح اختلاف نظرهای‌شان می‌پرداختند و در پی قانع کردن یک‌دیگر بودند؛ اگر چه بی‌حاصل. هنوز آفتاب سر بر نیاورده بود که جانب کویته حرکت کردیم. میانه‌های راه موتر حامل ما جایی توقف کرد. کنار راه، برکه‌ی زیبا و

(c) ketabton.com: The Digital Library

زلالی جاری بود. نشستم و پاهایم را درون آب گذاشتم. به یاد کاریز زلال غیزان کروخ افتادم و به یاد باغ سبز خانه‌ی ما و قلعه‌ی شکوهمند پدری، جایی که بزرگ شده بودم. کودکی من دل‌انگیزترین دوران زندگی من بود. نمی‌دانستم، مادرم و خواهرانم حالا چکار می‌کنند. از پدرم و برادر سیزده‌ساله‌ام امین می‌دانستم که در زندان بودند. غرق دنیای آشفته ی خود بودم که مردی آمد به زبان پشتو از من پرسید که شما کیستید و کجا می‌روید؟ گفتم که ما مهاجران افغان هستیم و پشاور می‌رویم. نگاهی از روی تعجب به من که پطلون جینز آبی‌رنگی به پا داشتم، انداخت و از روی ناباوری پرسید که تو مجاهدی؟ گفتم بلی. گفت نه ممکن نیست. گفتم چرا؟ اشاره به لباس‌هایم کرد و گفت که این‌ها لباس مجاهد نیست. واقعیت این است که او راست می‌گفت، اما سر صحبت ما باز شده بود او بالاخره پذیرفت که اگر مجاهد نباشیم، مهاجر که استیم و گفت که شما را خداوند برای ما مهمان فرستاده است. رفت و با یک چایبر بزرگ چای برگشت. من که در چند ماه اقامت میان همزبانان ایرانی همه‌روزه توهین و تحقیر را تجربه کرده بودم از صفا و صمیمیت این شخص در حیرت شدم. یادم آمد که روزی برای خریدن یک بوتل شیر در تهران به دکانی رفته بودم؛ گفتم آقا یک بوتل شیر سرد می‌دهید؟ نگاهی به سر و وضع من کرد و گفت: "به به آقای افغانی این شلوارو کشیدی پایت که نشناسمت؟ برو این شلوار به تو نمی‌آید." من هم از خیر شیر گذشتم. اشتباه من این بود که به جای صفت خنک از صفت سرد استفاده کرده بودم و این امر موجب شده بود تا فروشنده به هویت من پی ببرد. اما برعکس نخستین تجربه ی من با مردم بلوچستان پاکستان مثبت بود. وقتی به موتر نشستیم، صورتم را با پتویی پوشیدم و بر بی‌کسی ملت خود زارزار گریستم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شام‌گاه به کویته رسیدیم. کویته شهری بود شبیه کندهار خود ما و شاید ترکیبی از کندهار و کوته‌سنگی کابل. مردم پشتو و فارسی صحبت می‌کردند. همراهم به سراغ یک دکان‌دار از قوم هزاره رفت. او از ما با مهربانی بی‌مانندی پذیرایی کرد. در یک هوتلی برای ما جای گرفت. شب‌هنگام کمی در شهر گشت و گذار کردیم. هیچ کس با نگاه بیگانه به ما نمی‌دید، مردمان مهربان و خوش‌برخوردی بودند. تنها چیزی که مزاحم من بود همان ترافیک، از منظر ما افغان‌ها، سرچپه بود. صبح وقتی به ایستگاه قطار رفتیم، مرد تکت‌فروش گفت: تکت‌ها همه فروخته شدند. تا هفته ی آینده تکت نداریم. نعیم برایش گفت برادر ما باید هر چه زودتر خودمان را به پشاور برسانیم. چند کلدار را بر قیمت اصلی افزود و پیش رویش گذاشت. مأمور فروشنده دو تا تکت از جعبه‌ی میزش برون آورد و ما وارد ایستگاه قطار شدیم. وقتی که به قطار سوار شدیم، جایی برای نشستن نبود با این‌که تکت‌های ما نمره داشت، در جای ما دو نفر، شش نفر دیگر نشسته بودند و عقب کوپه قطار را نیز پرده زده نوشته بودند: "مستورات". تلاش‌های ما مبنی بر این‌که ما پول دادیم و تکت خریدیم، لطفا از جای ما برخیزید، سودی نداشت. یکی از مردانی که در جای ما نشسته بود، آمد و به زبان فارسی گفت اگر کمی پول بدهید، می‌توانید به جای من بنشینید. ما از پرداختن پول اجتناب کردیم. وقتی قطار حرکت کرد، دویدن دویدن شروع شد و جمعی از قطار به بیرون پریدند، از جمله همان‌هایی که چوکی های ما را اشغال کرده بودند. بعدا فهمیدیم که کارهایی از این دست برای پول پیدا کردن است و از این افراد در ایستگاه‌های قطار پاکستان زیاد اند. آدم‌های کلاه‌بردار از این طریق پول پیدا می کنند. درست یادم نیست، تا پشاور چند ساعت راه بود. اما یادم است که یک و یا دو شب را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

قطار گذشتاندیم. در ایستگاه قطار، شاید لاهور بوده باشد، صبح وقت فروشنده‌ی دوره‌گردی صدا می‌کرد: چای. من هم که در حسرت یک پیاله چای می‌سوختم گفتم که آقا یک پیاله چای می‌دهی؟ او یک پیاله چای داد؛ اما دیدم که بیشتر شیر است تا چای و مگسی نیز در آن شناور است. وقتی گفتم که آقا این که چای نیست و مگس نیز این شیر را آلوده کرده است، دوست همراهم گفت که این چای پاکستانی و میراث استعمار انگلیس است. فروشنده انگشتش را داخل پیاله کرد و مگس را با مهارتی برون کرده آن سو انداخت. من پول او را دادم و از خیر آن چای گذشتم.

نزدیک‌های عصر بود که به پشاور رسیدیم. ریکشایی گرفتیم و آدرسی را که داشتیم به راننده نشان دادیم. آدرس ما هم از کمدی‌های روزگار بود. روی کاغذپاره‌ای نوشته شده بود:

Aghah Taylor Company

من تمام راه در فکر یک کمپنی بزرگ خیاطی با محوطه و تشکیلات بزرگ بودم. وقتی ریکشا مقابل یک طاق کوچک در دیوار کوچه توقف کرد، من در حیرت فرو رفتم. مرد کوچک‌اندام کابلی در آن‌جا به خیاطی مشغول بود. وقتی ما را دید، دکانش را بست و ما هم به دنبال او روان شدیم. در یک خانه را با شفر و رمز کوبید. مردی که عینک داشت دروازه را باز کرد. انتظار ما را داشت. گفت: من دکتور اسد استم. همدیگر را در آغوش گرفتیم. دکتور اسد، از شرق افغانستان بود. مردی فروتن و مهربان که با خانم و فرزندان کوچکش در قسمت پیش روی خانه زندگی می‌کرد. در باره‌ی او نوشتم که با بی‌رحمی توسط گروه‌های ترور منسوب به حزب اسلامی کشته شد. داخل خانه که شدیم، دسترخوان با ته‌مانده‌هایی از دال هنوز هموار و سه نفر نیز در اطراف دسترخوان خوابیده بودند. در حیرت رفتم که

(c) ketabton.com: The Digital Library

این‌چه انضباط انقلابی است که دسترخوان تا حال هموار و دوستان به خواب رفته‌اند. دوستان را از خواب بیدار کردیم: فاروق فارانی، امین میوند و دکتور صمد درانی. صمد درانی را نیز گروه‌های مسلح منسوب به حزب اسلامی حکمتیار بعدها در خیابان به گلوله بستند و کشتند. آن شب تا دیر وقت‌ها نشستیم و از دشواری‌های مبارزه گفتیم. قرار بر این شد تا ما به کار مبارزه در چند عرصه ادامه دهیم. به وضوح دیده می‌شد که شکست قیام بالاحصار و ضربه‌هایی که سازمان رهایی در نتیجه ی آن دیده بود از منظر کادری این سازمان را ضعیف ساخته بود. به باور من گروه‌های جانبدار افکار مائو از چند منظر گرفتار مشکلات بودند. از جانبی تعداد زیادی از رهبران و فعالان آن‌ها که برخاسته از جنبش محصلی بودند، به دلیل این‌که گروه‌های کشتار حزب دموکراتیک خلق آن ها را می‌شناختند، در همان آغاز توسط حکومت دستگیر و اعدام شده بودند. این گروه‌ها در میان خود چندین دسته شده و به گروه‌های کوچک انقلابی تقلیل یافته بودند. مباحث درونی آن‌ها تا جایی انتزاعی بود که هیچ ربطی به مسایل واقعی کشور ما نداشتند. از جانب دیگر چگونه ممکن بود که بتوان مردمی را که به دلیل باورهای دینی و ارزش‌های فرهنگی شان همه‌روزه قتل عام می‌شدند قانع کرد که برنامه‌های ما بهتر از آنانی است که همه‌روزه مردم را به نام انقلاب دموکراتیک ملی می کشند. کشورهای غربی و دستگاه‌های استخباراتی آن‌ها حتا دستگاه‌های مربوط به کلیسا و کشورهای مسلمان عربی همه در تلاش گسترش این جنگ به مثابه‌ی یک قیام ضد کمونیستی بودند. یکی از اصلی‌ترین و اساسی‌ترین علت‌های قیام مردم افغانستان علیه حزب دموکراتیک افغانستان و اتحاد شوروی بدون شک که باورهای دینی مردم و دفاع از دین اسلام بود. از این‌رو بدون هویت دینی و گره زدن مبارزه با ارزش‌های فرهنگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم و پذیرش ادبیات دینی به گونه‌ی صادقانه و نه تاکتیکی، امکان مشارکت در مبارزه‌ی ضد اشغال شوروی کار دشواری بود. با این‌هم جوانان انقلابی مخالف شوروی در جریان‌های ملی گرا و چپ گرا در محدوده‌های خود شان تلاش می کردند به هر نحوی که می‌شود در مبارزه با اشغال گران شرکت کنند، اما به دلیل این که مبارزه با اشغال گران شوروی به دلیل نفوذ دستگاه‌های برونی و اوج تفکر توده‌ای ضد دموکراسی به یک جریان افراطی پر از تعصب استحاله می‌یافت امکان مبارزه برای نیروهای از نظر مذهبی کمتر افراطی محدود می‌شد. با این‌هم ما تلاش می کردیم تا آخرین نیروهای خودمان را برای مشارکت بسیج کنیم.

از آن عده‌ی معدودی که به پاکستان جمع شده بودیم، فاروق فارانی، نخست به نورستان و بعدا به کابل رفت. در خیرخانه‌ی کابل همراه با چاپ‌خانه‌ی سازمان رهایی کشف و دستگیر شد. او نخست به اعدام، بعدا به دوازده سال حبس محکوم گردید و در زمان دکتور نجیب الله بعد از سپری نمودن هفت سال زندان رها شد و در آلمان به ما پیوست. فارانی از تغییراتی که در آن زمان در تفکر ما به وقوع پیوسته بود، در حیرت مانده بود. امین میوند بعد از کشته شدن دکتور فیض احمد و همسرش مینا (کشور کمال) به دست عوامل خاد، رهبری سازمان رهایی و جمعیت انقلابی زنان افغانستان را بر عهده گرفت. وی از سال ۱۹۷۸ در بیرون از افغانستان زندگی می کند و در نشریه پیام زن ارگان جمعیت انقلابی زنان افغانستان علیه روشنفکرانی که با او هم‌نظر نیستند و به ویژه اگر فارسی‌زبان باشند، به ناسزاپراکنی می‌پردازد. وی عامل اصلی قتل و کشتار افرادی است که در درون سازمان رهایی افغانستان به باورهای متفاوت رسیده بودند. وی در واقعیت آدمی انسان‌ستیز و به دوپارگی شخصیتی مبتلا است. او یک نژادپرست تمام‌عیار است که با

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمام توش و توان، تنها دیگر باورانی را هدف قرار می‌دهد که به زبان فارسی سخن می گویند و می‌نویسند. کینه‌توزی بدوی را وی در مقاله‌های مجله ی «پیام زن» نشریه ی جمعیت انقلابی زنان افغانستان به گونه‌ی قبیله‌ای بازتاب می‌دهد. اگر با کسی دشمنی داشته باشد با سلاله، خانواده، فرزندان و تبار او دشمنی می‌ورزد. به مخالفان فکری خود فحش‌های ناموسی می‌دهد و شاگردانش را نیز با چنین ادبیاتی پرورش داده است. بسیار جالب است، در شرایطی که افغان‌ها دسته دسته توسط آی‌اس‌آی کشته می‌شوند، امین میوند و دستگاهش در پشاور آزادانه جلسه می گذارند و تظاهرات برپا می کنند. وی با این که چند تن از همفکرانش را به کابل و هرات فرستاده است، اما ملجای اصلی خود او هنوز پاکستان است.

در روزهایی که تازه به پشاور رسیده بودم، فارانی تازه غزل حماسی‌اش، "نیافتادی ز پا ای قهرمان افغانستان من" را سروده بود. شادروان جلیل زلاند روی آن آهنگ دل‌نشینی گذاشته بود و خانم شهلا زلاند این آهنگ را اخیرا بازخوانی کرده است. مطمین نیستم که او می‌داند شاعر این غزل کیست و یا نه. این آهنگ آن روزها در حلقه‌های مهاجران پشاور ورد زبان‌ها بود. همان شب نخست اقامت در پشاور مبتلا به حمله‌ی شدید نفس‌تنگی شدم و روزها در بستر افتادم.

اقامت من در پشاور چند ماه به درازا کشید. از شیوه‌ی کار و سطح دانش رهبری سازمان احساس شرمندگی می کردم. دوستان ما به نورستان رفت و آمد داشتند، در آن‌جا یک جبهه ی محلی قومی ضد شوروی وجود داشت که جوانان هوادار سازمان نیز در آن فعالیت داشتند. بسیاری از دلیرانی که در این جبهه مشارکت داشتند، به شهادت رسیدند. از آن جمله جمعیت‌الله جلال که به دلیل اعتراض بر سیاست مداخله گرانه‌ی پاکستان در دوران طالبان توسط افراد نصیر الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

بابر وزیر داخله ی پاکستان دستگیر و ناپدید شد. بعدها در کنر و فراه نیز جبهه‌هایی ایجاد شدند که تعداد زیادی از سلحشوران در این جبهه‌ها کشته شدند. تعدادی هم زنده‌اند و بسیاری از باورهای گذشته دست کشیده‌اند. اما من از سازماندهی و نحوه‌ی فعالیت دوستانم راضی نبودم. گذشته از این‌ها پرسش‌های زیادی در باره‌ی فرایند جنبش‌های چپ انقلابی با رویکردهای مارکسیستی- لنینیستی پیش از هجوم شوروی در ذهن من مطرح شده بودند. کشتارهای جمعی استالینی، کشتارهای بی‌شماری که در دوران انقلاب خونین فرهنگی چین صورت گرفته بود، فقر و عقب‌ماندگی اقتصادی کشورهای سوسیالیستی و خیلی پرسش‌های دیگر. هجوم شوروی به کشور ما موجب شد تا پژوهش در این رابطه را موقتا به کنار بگذارم. واقعیت این بود که افرادی مانند من در آن روزها در یک برزخ عجیبی قرار داشتند. از سویی حکومت کودتاچیان وابسته به یک کشور دیگر بود و دسته دسته دوستان ما را به اعدام‌گاه می‌فرستاد، و از جانب دیگر احزاب افراطی اسلامی نیز تحصیل کردگانی را که با آن ها همفکر و همسو نبودند، اعدام می کردند. دموکراسی، آزادی و حتا به کاربردن این کلمات کفر تلقی می‌شدند. معلم‌کشی و مکتب‌سوزی از همان روزها شروع شد. من از پشاور در اوایل سال ۱۹۸۱ به ایران برگشتم و از آن‌جا برای انتقال خانواده‌ام از ترکیه به ایران، به انقره رفتم. در غیاب من دفتر اتحادیه ی دانشجویان افغان در ایران مورد حمله قرار گرفت، چند نفر دستگیر و بقیه نیز متواری شدند. من نزدیک به یک سال دیگر در ترکیه ماندم. این مدت برای سرنوشت آینده‌ی من نقش بسیار تعیین کننده داشت. اگر چه با کودتای نظامی در ترکیه دسترسی به ادبیات انقلابی دشوار شده بود با این‌هم دوستان ترک در این زمینه همچنان فعال مانده بودند. واقعیت این است که من به درستیِ باورهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذشته‌ام عمیقا شک پیدا کرده بودم و به ایدیولوژی مارکسیستی - لنینیستی و انواع دیگر آن باور نداشتم.

در بیست و هفتم جنوری ۱۹۸۲ به شهر فرانکفورت آلمان رفتم و نخست به جز دوستان دوران تحصیلم به کس دیگری خبر ندادم. دو سه روز نگذشته بود که نجیب روشن پیدا شد و از من خواست تا به آخن بروم. آخن مرکز "فدراسیون افغان‌ها و محصلان افغان" (فازا) در خارج از کشور بود. من هم قبول کردم و رفتم آخن. تا روزی که مجددا برای همیشه در سال ۲۰۰۴ به کشور برگشتم، مقیم آخن بودم. چند ماه نگذشته بود که من در کنگره‌ی فازا به حیث مسؤول اجرایی و فرهنگی انتخاب شدم. مجددا کارهای سیاسی شروع شد. اما در رهبری فازا دو گرایش در حال شکل گیری بود، یکی گرایشی که از رادیکالیسم انقلابی دور می‌شد و به سوی اصلاح‌طلبی و دموکراسی روی می‌آورد و دیگر گرایشی بود که کماکان گرایش‌های مائویستی داشت. من در سخنرانی خود در کنگره ی فازا در سال ۱۹۸۳ آشکارا موضوع نیاز به رویکرد دموکراسی‌خواهی و اصلاح‌طلبی و بریدن از ایدیولوژی‌های انقلابی را مطرح کردم. عنوان سخنرانی من به وضوح نشان از رویکردی داشت که من به آن باور پیدا کرده بودم: "این راه ما را به مقصد نمی‌برد". وقتی با این عنوان صحبتم را آغاز کردم جمعی به حمایت و برخی هم به مخالفت برخاستند. یکی از کسانی که از من و از مواضع جدید حمایت می کرد، نجیب روشن بود. او در شرایطی که من برای دیدار جمعی از دوستان همفکر ما به پاکستان رفته بودم، مقاله‌ای در نشریه‌ی صدای افغانستان، نشریه‌ی فازا زیر عنوان "چه می‌توان کرد؟" نوشت و در آن با صراحت از دیدگاه‌های جدیدش دفاع کرد. عنوان مقاله نیز پیامی از یک رویکرد جدید داشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لنین رهبر بلشویک‌های روسی یکی از تیوری‌های اصلی خود را در اثری زیر عنوان "چه باید کرد" تدوین کرده است. وی در این اثر بر ایجاد حزب پیشاهنگ کمونیستی و تشکیلات آن به‌گونه‌ی بیروکراتیک از بالا به پایین تاکید می‌کند. "چه باید کرد" یک اثر ایدیولوژیک است که ایده‌های ایده‌آل تشکیلاتی را به‌جای واقعیت‌ها می‌گذارد. عنوان مقاله ی چه می‌توان کرد، پیامی عمل‌گرا دارد؛ برخاستگاه آن ایده‌ی ایدآل نیست، بل‌که کنش در حوزه‌ی ممکنات است. با این‌که مقاله از منظر زبانی و حتا انسجام درونی دارای اشکالات بود، اما گسست نهایی فکری و اندیشگانی را با طرز تلقی گذشته ی وی به نمایش می‌گذاشت. بهایی که ما برای این گسست پرداختیم، بسیار سنگین بود. سازمان رهایی افغانستان جانب‌داران انتقاد را به شیوه‌های خشن و خونین مجازات کرد. آن عده از افراد که در پشاور بودند در معرض تصفیه‌های فزیکی قرار گرفتند و تعدادی از همفکران ما به دست دوستان قبلی خود ما کشته شدند و بدین‌گونه در تاریخ گروه‌های مائویستی کشور ما برای نخستین بار گروهی تلاش کرد تا تفاوت‌های فکری را با خون و کشتار از میان بردارد. این جنایت بی‌مانند موجب شد تا احزاب افراطی که همه‌روزه به کشتار روشنفکران و شهروندان عادی افغان می‌پرداختند، همه ی جنبش‌های ترقی‌خواه و ملی را متهم به تروریسم و آدم‌کشی کنند. من به دلیل این که با خون و کشتار و انتقام‌جویی به هر شکل آن مخالفم، در سال ۲۰۱۳ دو تن از جوانان هوادار سازمان رهایی را که با یکی از بزرگان حکومت افغانستان مشکل پیدا کرده بودند و به زندان افتاده بودند بی‌خبر از خودشان زمینه‌های آزادی‌شان را فراهم آوردم. بعدها آن‌ها را در جشن اتحادیه ی اروپا دیدم و گفتم که شما هم مانند هر شهروند این کشور حق دارید تا در چارچوب قوانین کشور ما از مصؤونیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

قانونی برخوردار باشید. زمان به پیش می‌رفت و من نیز از ادامه‌ی مبارزه به شیوه‌های گذشته دور می‌شدم. باورهای دموکراسی‌خواهی ایجاب برخورد و عمل دیگری را می‌کردند.

سال ۱۹۸۷ در کورس زبان آلمانی در دانشگاه آخن ثبت نام و بعدا به ادامه‌ی تحصیلاتم آغاز کردم. علم سیاست، رشته‌ی اصلی و رشته‌های جانبی من جامعه‌شناسی و همکاری‌های اقتصادی و تکنیکی بین‌المللی بودند. به دلیل این که لیسانس ترکی من کاملا پذیرفته نشد، ناگزیر باید چهار سمستر دیگر هم می‌خواندم تا اجازه می‌یافتم دوره ی دکتورایم را شروع کنم. در سال ۱۹۸۹ اجازه یافتم تا به کار دکتورایم بپردازم. به تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۹۱ از رساله‌ی دکتورایم دفاع کردم. موضوع رساله ی دکتورایم "فرایند عقب‌ماندگی، جنگ و مقاومت در افغانستان" بود. استاد رهنمای من رییس انستیوت علم سیاست دانشگاه آخن پروفیسور کورت لینک[1] از استادان و تیوریسن‌های نامدار مکتب فرانکفورت بود. من برای مدت چهار سال، به حیث استاد تمام وقت در همین انستیوت کارم را آغاز کردم. بعد از پایان چهار سال تا برگشتن همیشگی‌ام به کشور، استاد قراردادی بودم. تمرکز کار دانشگاهی من بیشتر روی تیوری‌های نژادپرستی و سیاست‌های توسعه و آبادانی بود. در همین سال‌ها، هم‌زمان مدیریت فورم جهان سوم را داشتم.

در جریان این سال‌ها چندین کنفرانس را در رابطه با افغانستان در آلمان برگزار و رهبری کردم. همچنان همراه با یک عده همفکران و سازمان‌های سیاسی افغانستان "اتحاد دموکراسی برای افغانستان" را ایجاد کردیم. من عضویت "شورای دموکراسی برای افغانستان" را که

---

[1] Kurt Lenk

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از سازمان‌های ایجاد کننده ی اتحاد دموکراسی بود داشتم و به عنوان سخن گوی این شورا برگزیده شدم. افزون بر نوشتن مقالات گوناگون در نشریه‌های برون‌مرزی مانند نشریه‌ی "فریاد" و مجله‌ی "نوبهار" در کنفرانس‌های بین‌المللی و آلمانی در باره‌ی حقوق خارجیان و تهدیدهای نژادپرستی فعال بودم. در سلسله انتشارات "یک جهان" چندین مقاله و جستار را به زبان آلمانی انتشار دادم. در همین سال‌ها به عضویت هیئت رییسه‌ی شوراهای "یک جهان" در ایالات راین ویستفالیای غربی که اتحادیه‌ی بیشتر از چهارصد سازمان غیردولتی همبستگی جهانی بود، انتخاب شدم. تا زمانی که به حیث وزیر خارجه افغانستان در سال ۲۰۰۶ شروع به کار کردم، در حزب سبزهای آلمان فعال بودم.

پس از سال ۱۹۹۴ شهرهای افغانستان یکی پی دیگری به دست طالبان سقوط کردند. ستم‌های بی‌مانند گروه‌های مجاهدین بر مردم و سقوط افغانستان به یک سرزمین فاقد دولت ملی و به یک جغرافیای فاقد قانون زمینه ی سلطه طالبان بر کشور ما را بسیار آسان ساختند. اسناد کافی در این سال‌ها انتشار یافتند که نشان می‌دهند، طالبان یک پروژه‌ی مشترک انگلیسی، امریکایی و سعودی بود که توسط پاکستان اجرا گردید. برخی از مکتب‌رفتگان تبارگرای کشور ما نیز منادیان بلندآوازه‌ی پروژه‌ی پاکستان بودند. فضای یاس و حرمان در این سال‌ها بر بسیاری از مهاجران کشور ما که در انتظار برگشت به میهن لحظه‌شماری می کردند، حاکم شده بود. سقوط مزارشریف در هشتم آگست ۱۹۹۸ به دست طالبان یکی دیگر از نقطه‌های عزیمت در این راستا بود. فردای روز سقوط مزارشریف، رهبری شورای دموکراسی در بن جلسه داشت. در این جلسه، دکتور رسول رحیم، معراج امیری، دکتور موسی صمیمی، باقی سمندر، دکتور سید کبیر میری، سلطان

(c) ketabton.com: The Digital Library

کریمی، اسد الم، شبگیر پولادیان، اسد حبیبی و من در شهر بن حضور داشتیم و به این نتیجه رسیدیم که موضوع اصلی در کشور ما نجات میهن از اشغال پاکستان و بازگرداندن زندگی انسانی و باور به روشنگری و حقوق شهروندی می‌باشد. از این‌رو باید با تمام گروه‌های سیاسی که با دانش و علوم مخالفت ندارند و مخالف اشغال کشور استند، همکاری نمود.

ما با تمام گروه‌هایی که گمان می‌کردیم می‌توانیم با آن ها همکاری کنیم در تماس شدیم. گروه دکتور محمد یوسف صدراعظم سابق، نخستین جمعی بود که با ایشان صحبت کردیم. با وی در خانه‌اش در بن ملاقات داشتیم. وی را آدمی مهربان و دارای وسعت فکر یافتم. از اعضای این گروه تنها کسی که در آغاز مخالف همکاری با ما بود، دکتور محمد امین فرهنگ بود. با وی نیز جداگانه در دفتر کارش در بوخوم ملاقات کردیم. برداشت او از باورهای ما بیشتر در دهه هشتاد در جا زده بود. بعد از این صحبت قرار ما بر این شد تا به صحبت‌های خود ادامه بدهیم. با تمام گروه‌هایی که گمان می‌کردیم می‌توانیم همکاری کنیم، تماس گرفتیم. با سازمان ولسی ملت، با حزب افغان ملت، با سازمان زحمت‌کشان افغانستان، با جانبداران شورای نظار، با بخش برون از افغانستان سازمان ساما و گروه‌های دیگر. در این میان دکتور عبدالرحمن، سید مصطفی کاظمی و احمد ولی مسعود، به بن آمدند. رهبری شورای دموکراسی با ایشان ملاقات داشتند. قرار ما بر این شد تا به این گفتگوها ادامه دهیم. دکتور رسول رحیم از دوران تحصیل با دکتور عبدالرحمن آشنایی داشت. پس از این ملاقات، ما انتقاد بر مقاومت ضد طالبان را توقف داده و تمام مبارزه را بر ضد طالبان متمرکز ساختیم. دوستان هم‌فکر ما نیز در داخل کشور همین کار را کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ماه جون ۲۰۰۱ یک کنفرانس بزرگ را با اشتراک نمایندگان این گروه‌ها در شهر آخن تدارک دیدم. در این کنفرانس آقای پشتونیار از سازمان ولسی ملت، دکتور احدی رییس افغان ملت، آقای محبوب الله کوشانی رییس سازا، دکتور رسول رحیم سخنگوی شورای دموکراسی، دکتور گردیزی به نمایندگی از بخش خارجی ساما و من به عنوان مهماندار سخنرانی داشتیم. توافق شد تا اتحاد دموکراسی برای افغانستان را اعلام کنیم و کمیته‌ی مشترکی نیز برای هماهنگی کارها ایجاد شد. ما با جلسات منظم در پی گسترش همکاری با سایر نیروها بودیم تا این که وقایع یازدهم سپتامبر به وقوع پیوستند. متعاقب آن کنفرانس بن در نوامبر ۲۰۰۱ برگزار شد و بدین گونه صفحه‌ی نوی در سرزمین ما رقم خورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

میهن ویران؛ افغانستانِ من به تاریخ پیوسته بود

با سقوط طالبان، شور و شعف بی‌مانندی میان افغان‌های مهاجر در سراسر دنیا حاکم شد. بسیاری با امید برگشت به وطن لحظه‌شماری می‌کردند. برخی برای برگشت همیشگی بار و بنه را می‌بستند و برخی هم برای دیدار خانواده‌ها و دوستان‌شان آمادگی می‌گرفتند. من هم مانند بسیاری از آوارگان میهن در حسرت برگشت به وطن بودم. یک زوج فیلم‌ساز آلمانی از من تقاضا کردند تا در سفر برگشت مرا همراهی کنند. اوایل مارچ ۲۰۰۲ از طریق اسلام‌قلعه با همسر و فرزندانم وارد کشور شدم. این نخستین باری بود که بعد از بیست و پنج سال به گونه‌ی قانونی وارد افغانستان می‌شدم. وقتی از ایران داخل خاک کشور شدم، از دیدن آن‌همه ویرانی و بربادی وحشت‌زده شدم. اعضای خانواده، اقارب و دوستان زیادی به استقبالم آمده بودند. سرک اسلام‌قلعه- هرات که درجوانی بارها از آن گذشته بودم، به یک جاده ی پر از خاک و دست‌انداز مبدل شده بود. کودکان مهاجر دو طرف جاده با ریختن چند بیل خاک به دست‌اندازها در پی گرفتن چند افغانی از رانندگان بودند. تنها چیزی که نشان از تازگی و قدرت می‌داد، موترهای لندکروزر سازمان ملل متحد بود که بر روی آن ها به

(c) ketabton.com: The Digital Library

رنگ آبی نوشته شده بود UN. رانندگان این موترها هم با شیوه ی رانندگی‌شان برتری‌شان را به رخ هر بنده‌ی خدا می کشیدند. به شهر که رسیدیم، جاده‌ها همه به نظرم تنگ‌تر و ساختمان‌ها کوچکتر از آن به نظر می‌آمدند که من در حافظه داشتم. همه‌چیز در آن آغاز بهار خشک و گردآلود به نظر می‌آمد. از سیمای مردم هنوز هم می‌شد، نشانه‌های ستم بی‌مانندی را که بر آن ها رفته بود، خواند. هیچ مرد همسن و سال خود را در آن روزها ندیدم که دندان‌هایش نریخته باشند. لباس‌های مندرس و ژولیده را می‌شد بر تن بسیاری از مردم دید. دوران ولایت امیر اسماعیل خان در هرات بود. در هر صحبتی می‌شد دریافت که چگونه مردم از روی احترام و یا از روی ترس و نگرانی و یا شاید ترکیبی از هر دو از وی یاد می کردند.

به خانه که رسیدیم مادرم دم در، در انتظارم بود. دستان مهربانش را برگردنم انداخت و مانند بسیاری از مادران کوچی طاهری به ترنم فلکلورهای مادرانه پرداخت. مادر در این سال‌ها بسیار افسرده شده بود. زندانی‌شدن پدر و برادرانم، فرار و جدایی فرزندان و دشواری‌های زندگی، بی‌قانونی و زورگویی‌های حزب دموکراتیک خلق، مجاهدان و طالبان همه تأثیر ماندگاری بر او که روزگاری تفنگ بر شانه می‌انداخت و با رمه‌های گوسپندانش به کوهستان‌های کروخ می‌رفت و خیل و ایلش را ریاست می کرد، بر جای گذاشته بودند. جای پدر خالی بود. او در سال ۱۹۹۷ در کروخ درگذشته بود. آخرین باری که پدرم را دیدم، نوامبر ۱۹۷۷ بود. سیمایی که من از او در ذهنم دارم، آدم میان قد، خوش سیرت و بسیار سرکش و با غرور بود. در سن و سال او در آن سال‌ها، کمتر کسی تحصیلات مدرن داشت. او در مسجد تعلیم دیده بود خواندن را خوب می‌دانست، در نوشتن مشکلات داشت؛ اما شیفته ی تحصیل پسرانش بود. نخستین

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسانی که از طاهریان به مکتب‌های مدرن رفتند، برادر بزرگ من و پسر کاکایم بودند. این امر موجب دل‌آزردگی بسیار میان پدرم و کاکایم شد. کاکایم درویشی بود که عمیقا بر این باور بود که مکتب‌های مدرن کانون‌های بی‌دینی و کفر اند. خود او نیز تا سال‌هایی که به زیارت حج رفت هرگز بر موتر سوار نمی‌شد. او بر این عقیده بود که این ماشین‌ها چرخ‌های شیطان اند. او هر روز جمعه در میان سرما و برف شش کیلومتر را با پای پیاده به مرکز ولسوالی کروخ برای ادای نماز جمعه می‌رفت و بر می گشت. یادم می‌آید، هر باری که پدرم با موترش از کنار او می گذشت، از او که برادر بزرگترش بود، خواهش می کرد تا به موتر سوار شود، اما او هرگز نمی‌پذیرفت. وقتی که می‌خواست به حج برود، متوجه شد که دیگر دوران سفر به حج با کاروان‌های شتر گذشته است، ناگزیر شد بپذیرد تا با طیاره پرواز کند. از حج که بر گشت اگر چه با اکراه، اما به موتر سوار می‌شد، چرا که دیده بود اهالی خانه‌ی خدا مشکلی ندارند که موترسواری کنند. برادر بزرگم مکتب را به پایان نرساند. به دلیل ناکامی در امتحان سه‌ماهه در صنف هفتم با شلیک گلوله به زندگی‌اش پایان داد.

در برگشت بسیاری از اعضای خانواده به شمول خواهران و برادران خردتر از خود را به خاطر نمی‌آوردم. فرزندان ایشان را، به جز از چندتای‌شان را که چند سال پیش در ایران دیده بودم، هیچ نمی‌شناختم. غم و شادی هر دو بر من مستولی بودند. بعد از دو روز به کروخ رفتیم. هرات و کروخ برای من خانه اند و آرامش می‌بخشند، مانند آغوش مادری که به کودکش آرامش می‌بخشد. من که از نوجوانی به بعد همیشه با مشکلات زندگی در مصاف بوده‌ام، خوش‌ترین دوران زندگی‌ام را همان روز هایی می‌دانم که در کروخ گذشتانده‌ام.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کروخ یک وادی سبز و زیبا است در ۳۶ کیلومتری شرق هرات که مشاهیر صوفیه را در خود جای داده است. هنوز هم کروخ یک از مرکزهای صوفیه هرات تلقی می‌شود. کروخ که رسیدم، مستقیم به مکتب ابتداییه ای که از آن فارغ شده بودم، رفتم. فقط یک تن از معلمان من در حیات بود، بر دستانش بوسه زدم و زارزار بر آوارگی و بی‌کسی خود و مردم خود گریستم. مردم زیادی از اطراف و اکناف کروخ به استقبالم آمده بودند. سخنرانی کوتاهی کردم و به سوی مزار پدر رفتم. از آن‌جا به قلعه‌ی زیبای پدر که در نوع خود هنوز هم از زیباترین قلعه‌های ولایت ما بود، شتافتم. فرزندانم از محبت مردم ما و از زیبایی طبیعت به وجد آمده بودند. من هم خوشحال بودم و سخت باور داشتم که سال‌های بی‌کسی و آوارگی به زودی به پایان می‌رسند. دیوارهای قلعه‌ی پدری آسیب دیده بودند؛ زخم‌های ناشی از اصابت راکت، بی‌توجهی از روی ناتوانی و فروپاشی همبستگی‌های سنتی موجب شده بودند تا قلعه نیز رو به ویرانی بگذارد. در دلم با خود گفتم دیر آمدی، خانه‌ی بزرگ و خانه‌ی کوچک هر دو ویران‌شده‌اند. چند روزی در کروخ ماندم. مردمان بسیاری از سراسر ولایت هرات به دیدارم آمدند. اما بسیاری از آشنایان غایب بودند. عبدالاله نبود، وکیل نبود، ظاهر الکوزی نبود، کریم نبود، غلام محمد نبود، بی‌شمارانی نبودند. حتا در روزهای اخیر وقتی آشنایان را می‌دیدم، از ترس این‌که مبادا خبر شهادت عزیز دیگری را بشنوم، مستقیم از احوال آن‌هایی که در این روزها ندیده بودم، نمی‌پرسیدم.

در کروخ دیدم که مناسبات قدرت و روابط اجتماعی، دیگر آن مناسباتی که من می‌شناختم نیستند. افغانستان تغییر کرده بود. برخی از افرادی که به دیدنم می‌آمدند، نو برخاستگانی بودند، که در سال‌های پسین به برکت جهاد و جنگ به مقام و قدرت رسیده بودند. قدرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن‌ها آشکارا از توانایی جنگی و تداوم نمایش این قدرت ناشی می‌شد. جامعه از منظر روشن‌اندیشی و حتا به کاربردن واژگان و مفاهیم دچار یک دگرگونی بی‌مانند شده بود. سراسر جامعه، به باور من، بازتاب پارادوکسیکال داشت. از سویی مناسبات قدرت سنتی به‌گونه‌ی بارزی گسسته بود، اما از جانب دیگر این امر موجب جای‌گزینی ساختارها و اندیشه‌های بدیل با رویکردهای ترقی‌خواهانه نشده بود. بر عکس، جامعه در چنین حالت پارادوکسی از لحاظ روح حاکم، افت کرده بود. تفکرگریزی و پناه به قبیله و شاخه‌های قبیله به روند مسلط جامعه تبدیل شده بود. جامعه سرشار از گسست‌ها و فروپاشی ارزش‌ها بود.

بعد از یک هفته اقامت در کروخ به شهر هرات آمدم. در شهر هرات نیز دیدارها با مردم بسیاری از اکناف و اطراف ولایت ادامه داشت. در شورای متخصصان هرات به دعوت رییس آن شورا آقای رفیق شهیر سخنرانی کردم. روز نوروز به یاد روزگار جوانی، به تخت صفر رفتم. کسی از مقابل آمد نگاه‌های رمیده‌ای به من کرد و رد شد؛ اما پس از لحظه‌ای برگشت و از شانه‌ام گرفت و گفت، ببخشید شما رنگین استید یا برادرش؟ نگاهی به او کردم و در آغوشش گرفتم. او مسعود رجایی یکی از دوستان روزهای سرکشی و عصیان ما بود که در همان سال‌های نخستین به پژوهش در ادبیات و تاریخ هرات روی آورد، استاد ادبیات در دانشگاه هرات شد تا این که بیماری سرطان چهار سال پیش او را از پای افکند. دیدار مسعود برایم سفری به گذشته‌ها و به روزگاری بود که رویاهای بزرگ در سر داشتیم. چند روز دیگری که در هرات ماندم، مسعود را همه‌روزه می‌دیدم؛ همان درویش کم‌مدعا، فروتن و شکسته. در روزهای بیماری، چه در مدت اقامتش در هند، چه پس از بازگشتش گاه‌گاهی احوال او را تیلفونی می‌گرفتم. روزی که دوستی تیلفونی خبر مرگش را داد، چه غریبانه گریستم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از هرات، کابل آمدم. کابل بیشتر به یک وحشت‌سرا مانند بود. من کابل را از مسافرت‌های دوران مکتب و یک و نیم سالی که در دانشگاه کابل دانشجو بودم، می‌شناختم. شب جایی برای بود و باش پیدا کردیم. فکر می‌کنم که هوتل انصاف بود. ساعت‌های هشت شب از هوتل برون شدم، شهر تاریک و وحشت‌زده، خیابان‌ها در اشغال سگ‌های ولگرد بود. روز بعد همراهم را دنبال دوستانی فرستادم که باید با ایشان تماس می گرفتم. چند تای از آن ها پیدا شدند و به گفتگو نشستیم. زنده‌یاد استاد اخگر را برای نخستین بار می‌دیدم. پر از شور و امید و سرشار از نیروی مبارزاتی بود. استاد سیف الدین سیحون را با دوستانش دیدم، آقای حساس و دیگران را. برای دیدار از ویرانه‌های کابل به جاده‌ی میوند رفتم، دارالامان و تپه‌ی مرنجان. در تپه‌ی مرنجان ده‌ها جوان افغان به اتن و پای کوبی مشغول بودند. باورنکردنی بود، پس از سال‌های ممنوع‌ها، مثل این که مردم می‌خواستند با ذره ذره‌ی وجودشان این نخستین بهار مهربان را جشن بگیرند. به دانشگاه کابل رفتم، با آن‌که دانشگاه از جنگ‌ها مانند جنوب شهر کابل بسیار آسیب ندیده بود، اما آثار ویران‌کننده ی جنگ را هم در ساختمان‌ها و هم در کتابخانه‌ی تاراج‌شده‌ی دانشگاه و هم در سیما و کلام استادان می‌شد دید. به ریاست دانشکده ی حقوق و علوم سیاسی رفتم. با چند تن از استادان دیدم. راست بگویم وقتی که از آن دفتر بیرون شدم، اندوه بی‌پایانی مرا فرا گرفت. بیرون شدم و به دیدار صنف‌های درسی که روزگاری من هم در آن‌جا به تلمذ نشسته بودم، رفتم. نمی‌دانم چرا در دانشگاه هنوز هم درس‌ها آغاز نشده بودند. در پارک‌ها، جایی که روزگاری پسران و دختران در گشت و گذار بودند و فضای دانشگاه سرشار از زندگی و نشاط بود به جز از یک خلای بزرگ، مانند خمیازه‌ی پیرمردی از پای‌افتاده چیزی ندیدم. می‌خواستم حامد

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرزی، رییس اداره موقت را نیز ببینم، اما او به سفر اروپا رفته بود. بعد از دیدار با دوستان دیگر و گوش فرادادن به سخنان و انتظارات آن‌ها، به هرات برگشتم. اعضای خانواده و دوستانم گمان می کردند که باز جدایی طولانی در پیش رو است، اما من می‌دانستم که باید به زودی بار و بنه را بربندم و به میهن برگردم. روزی که با همسر، فرزندانم و دو فیلم‌بردار آلمانی وارد فضای خالی، زمین بی‌صاحب میان افغانستان و ایران شدم، یکی از غم‌انگیزترین روزهای زندگی من بود. از سویی مصمم به برگشتن بودم و از جانب دیگر نمی‌دانستم که آیا می‌توانم برگردم، اوضاع بر همین منوال خواهد ماند و یا این که باز هم مصاف‌های خونین دوباره آغاز خواهند شد.

به آلمان که رسیدم باز همان زندگی همیشگی با اندوه‌های بی‌پایان آدم‌های مهاجر و بی‌ریشه بر من مستولی شدند. دیگر نه آن‌گونه که باید شور درس و صنف در سرم مانده بود و نه هم به ادامه‌ی مبارزه‌ی سیاسی در خارج از کشور باور داشتم. در بحث‌های سیاسی با دوستان به این نتیجه رسیدیم تا فعالیت سیاسی را از خارج به داخل کشور منتقل کنیم. ما همه در صدد تدارک این کار شدیم. سپتامبر ۲۰۰۲ باز به کابل آمدم. با دوستان و همفکران زیادی به گفتگو نشستم، با مقامات دولتی دیدم. در هرات نیز چند روزی ماندم و به آلمان برگشتم.

در ماه جدی ۱۳۸۲ برادرم احمد سعید طاهری در مقابل دروازه ی خانه‌ی ما توسط موتری که از راه قصدا منحرف ساخته شده بود، به شهادت رسید. من از آلمان طرف افغانستان حرکت کردم. در دوبی به ما گفتند که هوای کابل بارانی است و طیاره نشست کرده نمی‌تواند. در آن روزها طیاره‌ها در هوای بارانی و یا شب‌هنگام نمی‌توانستند در کابل و یا دیگر میدان‌های طیاره ی افغانستان نشست کنند. درست به

(c) ketabton.com: The Digital Library

یاد دارم روزی که تغییر را بعد از این سال دیدم، چه هیجانی به من دست داد. سال ۲۰۰۸، شبی دیرهنگام از ترکیه با طیاره با رییس جمهوری کرزی به کابل بر می گشتیم، در میدان هوایی کابل باران می‌بارید و ما نگران بودیم. فرید پوپل از عمله ی پرواز آمد و گفت، آقای رییس، نگران نباشید، میدان ما حالا به انواع رادار مجهز است و ما می‌توانیم راحت نشست کنیم. خوشی من از این بود که در میهن ما تغییر آمده است. گاهی چه چیزهای کوچکی موجب نشاط ما انسان‌های پسا استعمار می‌شوند!

بالاخره به کابل رسیدم، اما به دلیل خرابی هوا سه روز آن‌جا ماندم تا این‌که با پرواز به هرات رفتم. سراسر خانه‌ی ما را ماتم و عزا گرفته بود. از دست دادن برادر جوان، آن هم کسی که در برابر طالبان به عنوان سرباز جنگیده بود، در روزگاری که همه در انتظار روزهای بهتر و سرشار از امیدواری بودند، اندوه ما را سنگین‌تر می کرد. روزگار سخن‌چینی و نمامی مانند همیشه در کشور ما در چنین اوضاعی بازار گرمی داشت. یکی پای ایران را به میان می کشید، دیگری می گفت من شواهد کافی دارم که امیر اسماعیل خان در این حادثه دست داشته است و بسیار سخن‌های دیگر. واقعیت این است که حادثه به نحوه‌ای که رخ داده بود بسیار مشکوک به نظر می‌آمد، اما هیچ دلیل و شاهدی بیشتر از آن وجود نداشت. اعضای خانواده و موی‌سپیدان دهی که زادگاه راننده بود، روز دیگر آمدند و طلب عفو وی را کردند.آن‌ها گفتند که این راننده چندین طفل خردسال دارد و دار و ندارش همین پیشه‌ی رانندگی است. با سایر اعضای خانواده مشورت کردم و دلایلم را مبنی بر این که باید به این شخص ابرا داده شود، گفتم. همه پذیرفتند. برادرم سنگین طاهری را که از آلمان با من آمده بود با مقداری پول فرستادم به توقیف‌خانه ی قوماندانی امنیه نزد

(c) ketabton.com: The Digital Library

رانده ی زندانی و خودم هم شخصا از قوماندان امنیه تقاضا کردم که وی را تا تصمیم محکمه در موضوع حق اللهی آزاد کند. خانواده ی ما به وی ابرا دادند. من هرگز به یاد ندارم که در لهیب انتقام و کینه نسبت به کسی سوخته باشم. از منظر من، فلسفه ی مجازات باید این باشد تا مجرم اصلاح و جامعه از آسیب وی در امان بماند. در اصول مجرم باید به عنوان عضو جامعه امکان برگشت به آغوش جامعه را داشته باشد. مجازات باید هم به مجرم کمک کند تا از رویکردهای جنایی اجتناب کند و هم جامعه را از آسیب‌های وی در امان نگهدارد. زندان نباید، جایی برای دل یخ کردن و انتقام گرفتن باشد، بل که باید مکانی برای اصلاح و تأدیب باشد.

بهار سال ۲۰۰۳ به کابل آمدم. با جمعی از شخصیت‌های سیاسی دیدار و گفتگو داشتم. فعالیت‌های سیاسی در دو جهت در جریان بودند؛ یکی تقویت کارهای سیاسی با دوستان و همفکران خود ما و دیگر گفتگو با شخصیت‌های سیاسی به منظور ایجاد یک جبهه‌ی وسیع برای قانون‌مداری و ترویج اعتدال... در مورد اول کارها ادامه داشتند، جلسات هفته‌وار و جلسات منظم سخنرانی با جوانان و مکتب‌خواندگان. در بخش دوم نیز گفتگوهای منظمی در منزل قیوم کرزی، برادر بزرگتر حامد کرزی، در جریان بود. قیوم آدمی بسیار با ادب و آرام است. او در پی ایجاد یک جنبش وسیع متشکل از نمایندگان ساکنان سراسر کشور بود. صحبت‌ها با هر کسی که گمان می‌رفت خواهان یک نظام قانون‌مند و قانون‌مدار در افغانستان است در جریان بود. البته کسانی بودند که در پی قومی کردن این جریان بودند؛ جمع دیگری نیز وجود داشت که به این جریان به عنوان مرجعی برای گرفتن کمک از خارجیان می‌نگریست. اما این تلاش‌ها، به جایی نرسیدند. تفاوت نظرها میان نخبگان سیاسی کشور و بی‌اعتمادی بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

گسترده بود. یادم می‌آید، زمانی که افراد وابسته به یک قوم با خود بودند، از خود به نام "ما" و از دیگران به نام "آنان" یاد می‌کردند. استدلال‌ها به جای تمرکز روی برنامه، اهداف و کشف مشترکات بیشتر، متوجه تعیین مرزهای میان "ما" و "آن"ها بود. من که نه آگاهی تعلق به این "ما" و یا "آن"ها را داشتم، متوجه شدم که در جای غلط گیر مانده‌ام. روزی به قیوم کرزی گفتم که این کار به جایی نمی‌رسد و من هم باید به دانشگاهم بر گردم. یک روز پیش از پرواز به آلمان قیوم کرزی گفت که رییس صاحب شما را به نان شب دعوت کرده است. همان شبی که فردای آن پرواز داشتم، برای نخستین بار با حامد کرزی از نزدیک می‌دیدم.

حامد کرزی را من انسان صمیمی و دارای آرزوی خدمت به افغانستان یافتم. نخستین باری که او را دیدم، از طرز زندگی ساده ی او بی‌نهایت خوشم آمد. او در خانه‌ی خودش از مهمان، پذیرایی می‌کند و به خدمتگاران اجازه نمی‌دهد تا چای سرویس کنند. غذای خانه ی او بسیار درویشانه‌تر از سفره‌ی سایر سیاست‌مداران معروف افغانستان است. وقتی آدم با او سر گفتگو را باز می‌کند، هرگز این احساس دست نمی‌دهد که با رییس جمهور یک کشور طرف است. آن شب در خانه‌اش من به عنوان یک سوسیال دموکرات دیدگاه‌های بسیار انتقادی داشتم. از طرز حکومت او و همکاری‌اش با جنگ‌سالاران انتقاد کردم. کرزی تمام حرف‌های مرا تایید کرد و گفت که من می‌دانم که این‌ها تهدید جدی اند، اما حکومت من بسیار ضعیف است و متحدان جهانی ما هم خواهان همکاری با اینان استند. کرزی آن زمان با ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی روابط بسیار دوستانه داشت. وی محبوب‌القلوب غربیان و سیاست‌مدار نمونه برای آن‌ها بود. خلیلزاد سفیر امریکا در واقعیت همه‌کاره ی کابل بود. کرزی از من

(c) ketabton.com: The Digital Library

درباره‌ی تلاش‌های من و قیوم در رابطه با ایجاد جنبش سیاسی پرسید. من نظراتم را برایش گفتم. او با جنبش‌سازی و حزب‌سازی مخالف بود. برایم از بی‌نتیجه بودن این تلاش‌ها گفت. البته من هم به این باور رسیده بودم، اما دلایل ما کاملا متفاوت بود. من ایجاد یک جنبش را برای تداوم، تحکیم و بقای دموکراسی الزامی می‌دانستم و امروز نیز بر این باورم، اما او به چنین چیزی باور نداشت. من بر این نظر بودم که در آن شرایط ایجاد یک جنبش ممکن نیست، اما او معتقد بود که نباید وقت را برای ایجاد جنبش و یا حزب "ضایع" کرد. در این شب آقای علی احمد جلالی وزیر داخله ی وقت نیز حضور داشت. من قبلا او را در امریکا دیده بودم. آدمی آشنا به زبان و ادب فارسی بود. حافظه‌ی بسیار قوی در نقل اشعار فارسی کلاسیک داشت. صحبت با او برایم جالب بود. او پسان‌ها برایم از تحقیقاتش راجع به ملالی دختر افسانه ای جنگ میوند گفت. آدمی بود آشنا با تیوری‌های نظامی که فارسی را نسبت به افغان‌هایی که از امریکا آمده بودند، با زیبایی و رسایی صحبت می کرد.

از کرزی خدا حافظی کردم و فردای آن روز به آلمان برگشتم، اما در درون من التهاب سوزان برگشتن به وطن زبانه می کشید. دیگر روح و روانم در افغانستان بود. دکتور رسول رحیم سفری داشت به کابل. در کابل با جمعی از سیاست‌مداران و فعالان اجتماعی "پیمان کابل" را با اشتراک "شورای دموکراسی برای افغانستان"، "سازمان توده‌ای ملت"، "سازمان زحمت‌کشان افغانستان" و جمعی از فعالان سیاسی کشور ایجاد کرد. "پیمان کابل" نشریه "پیمان عدالت" را انتشار داد. نشریه‌ای که من هم در آن می‌نوشتم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جریان سفر به افغانستان، وزیر تحصیلات عالی وقت دکتور شریف فایض از من خواست تا برای تدریس در دانشکده ی حقوق و علوم سیاسی به کابل برگردم. یکی از کسانی که در این زمینه بسیار اصرار کرد، دکتور سید عسکر موسوی بود. موسوی در آن زمان به صفت مشاور وزیر تحصیلات عالی کار می کرد. آلمان که رسیدم، برای یک سال از کارم مرخصی بدون معاش گرفتم. موسسه‌ی آلمانی خدمات تبادله علمی[۱]، بخشی از مصارف سفرم را بر عهده گرفت. کابل آمدم و در پی آن شدم تا در دانشکده ی حقوق و علوم سیاسی کارم را آغاز کنم. آقای سید عسکر موسوی و دکتور فایض هر دو با ریاست دانشکده‌ی حقوق تماس گرفتند و مرا کتبا به دانشکده‌ی حقوق به عنوان استاد مهمان معرفی کردند.

شروع به کار بسیار دشوارتر از آن بود که من می‌پنداشتم. آقای فایض وزیر تحصیلات عالی و آقای سید عسکر موسوی همه‌روزه در پی آن بودند تا من هر چه زودتر کارم را در دانشکده‌ی حقوق آغاز کنم. فایض یکی از پاکیزه‌ترین انسان‌هایی است که من در میان وزرای افغانستان شناخته‌ام. او از هر نوع سو استفاده و تعصب مبرا است. شیفته و دیوانه ی کار اکادمیک است. ادبیات انگلیسی خوانده و به زبان فارسی نیز تسلط کافی دارد. وقتی سخن می گوید، لهجه ی غلیظ هروی او بسیار آشکار است. او با این لهجه چنان کلمه‌ی پوهنتون را کش‌دار تلفظ می کند که دل آدم به این نهاد می‌سوزد. او با دل‌سوزی یک همشهری به من گفت این آن افغانستان جوانی‌های ما نیست، اگر آدم بخواهد خدمت کند، باید چشمانش را بر بسیاری بدی‌ها ببندد. تجربه ی سال‌های بعدی در میهن به من نشان داد که او چقدر راست

---

[۱] DAAD

(c) ketabton.com: The Digital Library

می گفته است. از دکتور موسوی خواست تا مرا همراهی کند. من دکتور موسوی را پیش از برگشتم به کابل می‌شناختم. آدم وطن‌دوست و یک‌دنده است. او وقتی به افغانستان برگشت، در این‌جا ماند و با دشواری‌ها دست و پنجه نرم کرد. از من دل‌خور است، اما این دل‌خوری‌اش را بیشتر با اشاره‌های طنزگونه‌اش، با دوستان مشترک ما در میان می گذارد. در آن روزهای آغازین دفتر کار او به سخن ایرانی‌ها یکی از پاتوق‌های ما بود. دکتور موسوی آدم بذله‌گویی است و بیشتر انتقادات و گاهی هم تحلیل‌های سیاسی‌اش را با چنین لفافه‌ای ابراز می کند، به همین دلیل هم درک سخنانش برای کسانی که با وی آشنایی نزدیک ندارند، دشوار می‌شود.

فردای آن روز با دکتور موسوی به دانشکده ی حقوق رفتیم. وی به رییس گفت که من به نمایندگی از وزارت آمده‌ام از شما می‌خواهم تا زمینه ی تدریس را برای دکتور سپنتا مهیا کنید. من به رییس گفتم که من استاد علم سیاست استم و می خواهم در صنف اول مقدمه علم سیاست تدریس کنم و علاوه بر آن می‌توانم تیوری‌های سیاسی و تاریخ ایده‌ها و افکار سیاسی را نیز برای صنف‌های بالاتر درس بدهم. او گفت ما استاد تاریخ افکار سیاسی داریم، اما ما یک صنف داریم که در آن شاگردان را برای نقش‌های رهبری کننده ی آینده آماده می کنیم. اگر می‌خواهید، می‌توانید در این صنف نیز تدریس کنید. پذیرفتم.

در آغاز همه‌ی شاگردان نگران بودند و نمی‌دانستند با من چگونه رفتار کنند. در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه کابل حضور دانشجویان در درس‌ها اجباری است. استاد مکلف است تا در آغاز و یا اخیر ساعت حاضری بگیرد. این کار خلاف اصول و تجربه‌ی من به عنوان استاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود. من می‌دانستم و عمیقا باور داشتم که "درس استاد گر بود زمزمه‌ی محبتی/ جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را" بعد از ساعت نخست درس باید، یادداشت‌هایی را که آماده کرده بودم، تعدیل می کردم. افزون بر محتوای درس‌ها، شاگردان به شدت مشکل زبانی داشتند. سال‌های جنگ و کشتار، دانشجویان کم‌سواد تولید کرده بود. البته چند تن بودند که از دیگران برتر بودند. من به شاگردان گفتم که من چهل و پنج دقیقه سخنرانی میکنم و چهل و پنج دقیقه‌ی دیگر را به گونه‌ی دیالوگ بحث می کنیم. شاگردان، کم کم عادت می کردند به این که استاد به آنان همیشه شما بفرمایید، شما بگویید، بلی درست می‌فرمایید، سپاس گزارم و کلماتی مانند این‌ها بگوید. آهسته‌آهسته داستان شیوه ی تدریس و محتوای درسی من به صنف‌های بالاتر حقوق و دانشکده‌های دیگر رسید و تعداد زیادی از دانشجویان دانشکده‌های دیگر نیز در درس من شرکت می کردند. بدین گونه تعداد آنانی که شیفته‌ی بحث روی مفاهیم، واژگان و تیوری‌های سیاسی بودند، افزایش می‌یافت. من ناگزیر تا دیر وقت در دانشگاه می‌ماندم و با دانشجویان بحث و گفتگو می کردم. حتا برخی از دانشجویان تا دروازه‌ی تاکسی نیز به بحث‌ها ادامه می‌دادند. من متوجه یک کاستی دیگر نیز شده بودم. در آلمان دانشجویانی که علم سیاست می‌خواندند، در سمستر اول باید شیوه‌های پژوهش را یاد بگیرند. روش‌های تحقیق تیوریک-کتابخانه‌ای و همچنین روش‌های پژوهش تجربی- اجتماعی. این شیوه‌ی آخری در نهادهای علم سیاست آلمانی اگر چه مروج است، اما زیاد محبوب نیست. بر عکس در تجربه‌ی اکادمیک امریکایی به روش تجربی بسیار بها می‌دهند. آلمانی‌ها ترجیحا، به تیوری‌های انتزاعی و گپ‌های کلان بیشتر

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلبستگی دارند. طبیعی است که کشوری که خود را زادگاه فلسفه و پردازش‌های فلسفی و تیوریک می‌داند با این که در سالیان اخیر سلسله مراتب لیسانس، ماستر و دکتور را به‌گونه‌ی امریکایی در بیشتر دانشگاه‌های آلمانی پیاده می‌کند، به همان سنت آزادی اکادمیک و خط فاصل کشیدن میان روش‌های تعلیمی در مکتب و سنت دانشگاهی ارج بیشتر می‌گذارد. چند دانشگاه آلمان به نظام موازی آموزشی روی آورده‌اند. یعنی با حفظ همان نظام سلسله مراتبی امریکایی و تدریس شبه مکتب به نظام ماگستر آلمانی برگشته‌اند. در این اواخر استادان علم سیاست و فلسفه در آلمان به‌گونه‌ی جدی روی انصراف از تطبیق تجربه‌ی امریکایی در این رشته‌ها بحث می‌کنند.

روزی از دهلیز دانشکده‌ی فلسفه رد می‌شدم که یک استاد با احترام زیاد مرا به چای دعوت کرد. گفت من دکتور پنجشیری هستم، رییس این دانشکده. از آمدن شما شنیده بودم، می‌خواستم با شما آشنا شوم. از آن‌همه محبت و احترام شرمنده شدم. من در دانشگاه کابل با چنین برخورد مودبانه از جانب استادان عادت نداشتم. در حیرت فرو رفتم، باورم نمی‌شد که در دانشگاه‌های ما هنوز هم کسانی هستند که با انسان‌ها از روی صمیمیت، بدون حسادت و یا بهره‌گیری از واژگان کوچه و خیابان صحبت کنند. من که از نخستین تجربه‌ام با ریاست دانشکده ی حقوق، تا جای ممکن از رویارویی با مسؤولان دانشکده‌ها اجتناب می‌کردم، شیفته‌ی آقای پنجشیری شدم. برایش گفتم که شما با آقای داوود پنجشیری نسبتی دارید؟ گفت برادرم است. گفتم که وقتی که من صنف اول دانشکده بودم، ایشان تازه اسیستانت شده بودند و به گونه‌ای استادم تلقی می‌شوند. از آن روز به بعد وقتی که از درس قبل از ظهر فراغت می‌یافتم گاه‌گاهی سری به او می‌زدم و بعدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌رفتم به "مرکز مطالعات منطقوی" و نان چاشت را با استاد سیحون صرف می‌کردم. در همین مرکز با پوهاند گل‌رحمان قاضی که بعدها رییس کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی شد، آشنا شدم.

استاد سیحون یکی از نادران کشور ما است. انسانی که تعهد، تربیت و دانش را با هم تلفیق داده است. جمع ما، زنده‌یاد استاد قسیم اخگر، استاد سیحون و من منظم با هم دیدار داشتیم. استاد اخگر در بیرون از دانشگاه یک حلقه‌ی درسی داشت که من هم گاه‌گاهی می‌رفتم. تا زمانی که استاد اخگر زمینگیر شد، ما منظم همدیگر را می‌دیدیم. استاد سیحون و من هنوز هم گاه‌گاهی با یک‌دیگر می‌بینیم و به درد دل می‌پردازیم.

روزی دکتور پنجشیری گفت: گمان می‌کنم شما اتاق کار ندارید. گفتم: متاسفانه نه. وی به همکارش هدایت داد تا اتاق روبه‌روی دفتر وی را برای فردا آماده کنند. بدین گونه من صاحب یک اتاق کار هم شدم. روزی با دکتور پنجشیری راجع به اصلاحات در نهادهای اکادمیک صحبت می‌کردیم. من دیدگاه‌هایم را در راستای تجدید ساختار دانشکده‌های علوم اجتماعی و مفاد درسی تشریح کردم و همچنین گفتم که دانشجویان من در دانشکده‌ی حقوق نمی‌دانند که روش پژوهش علمی چیست. او نیز شکایت‌های فراوان داشت. از من خواست تا یک کورس آموزشی روش‌های پژوهش را برای اسیستانت‌های جوان و دانشجویان سمسترهای بالا برگزار کنم. دفتر مطالعات منطقه‌ای اتاقی را در اختیارم گذاشت و من هم افزون بر کارهای دیگرم به تدریس روش پژوهش نیز آغاز کردم.

در دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی هر روز بر تعداد شاگردانم افزوده می‌شد. بسیار خاطره‌انگیز است؛ من تدریس را در همان اتاقی آغاز

(c) ketabton.com: The Digital Library

کردم که دقیقا ۳۱ سال پیش خودم در آنجا به تحصیل شروع کرده بودم، اما این اتاق با افزایش تعداد شاگردانم، جای کافی نداشت. رییس دانشکده‌ی حقوق با پا درمیانی وزارت تحصیلات عالی آودی‌توریوم دانشکده‌ی حقوق را در اختیارم گذاشت.

من در پرتو نشاط و شور دانشجویان و شیفتگی آن ها به دانش رفته‌رفته بی‌مهری روزهای نخست را فراموش می کردم. جمعی از دانشجویان بودند که با همه ی دشواری‌های جنگ و طالبانیسم کتاب خوانده و دانش‌اندوزی کرده بودند. برخی هم که از ایران برگشته بودند با گفتمان‌های سیاسی و ادبی آن کشور آشنایی داشتند. ایستادن در برابر چنین جوانانی و تدریس به زبان مادری موجی از امید و خوشبینی را در من برانگیختانده بود. هر روز درسم را زودتر شروع می کردم و گاهی هم تا دیر وقت‌ها و تا تاریکی هوا ادامه می‌یافت. همزمان با اشتغال دانشگاهی، هفته‌وار جلسات بحث و گفتگو با حلقه‌های مکتب رفتگان و سیاسیون کشور در جریان بود. هفته ای دو بار نیز جلسه ی شورای نویسندگان "پیمان عدالت" برگزار می‌شد. روزگار خوشی بود. وقتی به گذشته نظر می کنم، بعد از دوران کودکی و روزگاران خوش در جلگه‌ی زیبای کروخ و کوهستان‌های آن‌سوی خانه‌ی بابا، خوش‌ترین لحظه‌های زندگی من را همان روزهای تدریس در دانشگاه کابل تشکیل می‌دهند. در این روزها وقتی که شاگردانم را می‌بینم که صاحب مقام و منزلت شده‌اند احساس افتخار و غرور می کنم. یک روز پر غرور دیگر را نیز به یاد آوردم؛ آن روزی که در کتاب‌فروشی شماره‌ی ۳۹ در شهر آخن، گرداننده‌ی کتاب‌فروشی، که یکی از شاگردانم با گرایش‌های آنارشیستی بود، به من گفت: می‌دانی که آرام پروفیسور شده است. آرام ضیایی، از مادر آلمانی و پدر ایرانی به دنیا آمده بود. پسری بود بسیار درویش و فروتن. او از آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانشجویانی بود که در برخی از رشته‌ها، از استادان شان از همان روزهایی که تازه درس را آغاز می‌کنند، برتر اند. آرام در درس‌های من در باره‌ی تیوری‌های توسعه همیشه حضور داشت. او با تبحری که در این حوزه داشت، به من کمک بزرگی بود. بسیار شنیده‌ام که در افغانستان شاگردانی را که از استادان‌شان در حوزه‌هایی برتری دارند، سرکوب می‌کنند؛ اما آرام مایه‌ی افتخار من بود. اگر استثنائاً روزی به درس نمی‌آمد، تیلفون می‌کردم و از احوالش می‌پرسیدم. بعدها آرام برای شش ماه گردانندگی کتابخانه‌ی فورم جهان سوم را بر عهده گرفت. مدتی به عنوان استاد میهمان در دانشگاه هامبورگ و دانشگاه ویانا درس داد، تا این که از دانشگاه هامبورگ به دانشگاه ماربورگ رفت و یکی از تیوریسن‌های پساکلونیالیسم شد؛ و من احساس عزت و سربلندی کردم.

پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴، حامد کرزی مرا به خانه‌اش مهمان کرد. یکی از عادت‌های حامد کرزی این است که گمان می‌کند باید افرادی را که با هم تفاوت فکری دارند، نزدیک بسازد. نمی‌دانم چه کسی به او گفته بود که میان من و دکتور انوارالحق احدی تفاوت فکری بسیاری وجود دارد. در حالی که ما با آقای احدی در چارچوب اتحاد دموکراسی برای افغانستان کار کرده بودیم، اختلاف نظرهایی داشتیم، اما دشمنی سیاسی نداشتیم. آن شب در خانه ی آقای کرزی، قیوم کرزی، آقای احدی و یک نفر دیگر که نامش را فراموش کرده‌ام، اما بسیار حرف‌های بی‌ربط می‌زد، حضور داشتند. راجع به انتخابات پیش رو و نتایج احتمالی آن صحبت کردیم. من مانند همیشه موضوع را باز به نقش گروه‌های مسلح و نقض حقوق بشر و تهدیدهای گرایش‌های اتنیکی کشاندم. فضای جلسه بسیار خودمانی و صمیمانه بود. کرزی از من پرسید که در روزهای آینده همین‌جا

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستید و یا می‌روید. من برایش گفتم که تا آخر سال ۲۰۰۴ همین‌جا هستم. وی گفت می خواهم شما را در روزهای آینده در دفتر ببینم تا کمی رسمی‌تر صحبت کنیم، قبول کردم و خداحافظی کردیم.

یکی از نخستین کسانی که در خزان آن سال در کابل دیدم، دکتور اشرف غنی بود. آقای طنین سفیر قبلی ما در سازمان ملل متحد و نماینده ی کنونی آن سازمان برای کوسو که در آن سال‌ها در رادیوی بی‌بی‌سی کار می کرد ما را با هم معرفی کرده بود. خانه‌ی اشرف غنی در آن روزها در وزیر اکبر خان بود. روز جمعه به دیدارش رفتم با خوش‌رویی بسیار از من پذیرایی کرد. دقیق یادم می‌آید که بر روی چارپایی نشسته بود. در خانه تنها خودش، همسرش و تعداد اندکی از محافظانش حضور داشتند. کتاب جنگ اشباح را در دست داشت، معلوم می‌شد که تا نیمه‌ها خوانده بود. راست بگویم از این که یکی از وزرای افغانستان کتاب می‌خواند، خوشم آمد. با هم راجع به دورنمای افغانستان صحبت کردیم. او چندین برنامه ی کوتاه‌مدت و بلندمدت داشت. ایده‌های بزرگ که به مشکل می‌شد در افغانستان پیاده کرد، اما این که یک سیاست‌مدار این قدر گسترده می‌اندیشید، برایم بسیار جالب بود. این دیدار ما چند روزی پیش از انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت. آن روز خداحافظی کردم و قرار گذاشتیم تا باز همدیگر را ببینیم. چند روز بعد، دکتور غنی مرا به افطار مهمان کرد. غذا بسیار ساده بود. ما در یک فضای صمیمی با هم صحبت کردیم. من برایش گفتم که من به هدف تدریس آمده‌ام و فعلا کدام برنامه‌ی خاص ندارم؛ اما اگر یک موقعیت اکادمیک فراهم شود، آرزو دارم تا در افغانستان بمانم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نخستین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در نهم اکتبر ۲۰۰۴ برگزار شد. کرزی این انتخابات را در دور اول برد. انتخابات در فضای بسیار امن و آرامش گذشت. آن روز را دقیقا به یاد دارم؛ هوای کابل اندکی ابری و گرفته بود. وقتی از خانه برون آمدم، زنان و مردان بسیاری را دیدم که دسته‌دسته برای رای دادن می‌رفتند. با تاکسی بسیار جاهای کابل را گشتم. همه‌چیز بوی جشن و شادی می‌داد. شهر، شهر ما شده بود و جوانان پر از نشاط و سرور بودند. با پا در میانی جاوید لودین و خانم شکریه بارکزی من هم به مراسم تحلیف حامد کرزی دعوت شدم. چه روز پر شوری بود. چند روز گذشت، دفتر حامد کرزی تماس گرفت و گفتند که رییس صاحب می‌خواهد فردا شما را ببینند. فردا قرار گذاشتیم، چون من موتر نداشتم یکی از دوستانم حاضر شد تا مرا به ارگ برساند. در چارراهی آریانا، ما را متوقف کردند و گفتند که شما باید از این‌جا پیاده بروید. من هم گفتم که ببخشید، من از رییس شما تقاضای ملاقات نکرده‌ام؛ ایشان مرا دعوت کرده‌اند و شما مرا در این فاصله‌ی دور پیاده می کنید؟ به همراهم گفتم برگردد و من هم برگشتم. قیوم کرزی و دفتر حامد کرزی تیلفون کردند و عذرخواهی نمودند. فردای آن روز موتری را به دنبالم فرستادند. حامد کرزی با آن صمیمیت همیشگی عذرخواهی کرد و همه‌چیز را بر بی‌تجربگی کارمندان حواله نمود. حامد کرزی مستقیم به موضوع مورد نظرش پرداخت. گفت: این کشور به آدم دموکراتی مانند شما نیاز دارد حیف است اگر شما دوباره به خارج بروید. من می خواهم که شما در کابل بمانید و با من در بازسازی کشور همکاری کنید. من برایش گفتم آقای رییس، در گذشته من شعله‌ای بوده‌ام،اگر چه امروز از باورهای گذشته‌ام بریده‌ام، اما من یک آدم دموکرات استم، به حقوق بشر باور دارم؛ معتقد به عدالت اجتماعی هستم. بهتر بگویم من یک سوسیال

(c) ketabton.com: The Digital Library

دموکراتم. برای من بسیار سخت است تا آرا و افکارم را پنهان کنم، حتا به مشکل می‌توانم تابع دسپلین حکومتی شوم، شما نمی‌توانید مرا تحمل کنید؛ با من دچار درد سر می‌شوید. حامد کرزی گفت "من به چنین همکاری نیاز دارم. من هم یک دموکراتم، اما مشکلات افغانستان را می‌دانم و می‌خواهم با احتیاط به جلو بروم. تندی شما و نرمی من هر دوی ما را معتدل می‌سازند." من برایش گفتم تنها جایی که من می‌توانم کار کنم، دانشگاه کابل است. حامد کرزی گفت: "وزارت تحصیلات عالی چطور است؟" گفتم: گمان نمی‌کنم برای این کار مساعد باشم. در فرجام توافق کردیم که بعد از تعیین کابینه من مسؤولیت ریاست دانشگاه کابل را بر عهده بگیرم.

شبی که کابینه‌ی جدید حامد کرزی اعلام شد، نام اشرف غنی به حیث رییس دانشگاه کابل اعلام گردید. فردای آن روز قیوم کرزی از امریکا به من زنگ زد و از من به دلیل این بی‌برنامگی عذرخواهی کرده و خواهش کرد تا یک بار با رییس جمهور ببینم. رییس جمهور از من خواست تا مقام مشاوریت وی در امور بین‌المللی را بر عهده بگیرم. من گفتم که در این باره باید با دوستان و خانواده‌ام مشورت کنم. روزهای آخر سال عیسوی بود و میعاد رخصتی من هم به سر رسیده بود. باید ششم جنوری کارم را در آلمان شروع می‌کردم. عازم آلمان شدم. با خود گفتم که با این حکومت نمی‌شود کار کرد. از همان لحظه ی رسیدن به آلمان برایم آشکار شد که ادامه ی کار در آلمان برایم از لحاظ روانی بسیار مشکل شده است. همه‌ی هوش و حواسم در افغانستان بود و دیگر نمی‌توانستم در خارج کشور بمانم. به حامد کرزی از طریق قیوم کرزی پیام دادم که من حاضرم مقام مشاوریت وی در امور بین‌المللی را بپذیرم، مشروط بر این که مشاور بی‌کاره و بی‌صلاحیت نباشم، در حوزه ی کاری‌ام مشورت بدهم، آن‌چه را که

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌نویسم خوانده شود و دفترم نیز در داخل ارگ و نزدیک به رییس جمهور باشد. رییس جمهور تیلفون زد و گفت که "برای من افتخار است که شما همکار من می‌شوید. فرمان تقرر شما را که از اول ماه جنوری نافذ خواهد شد، همین امشب صادر می‌کنم." و چنین شد.

واقعیت این بود که پیش از این که تصمیم نهایی در مورد کار کردن در دولت را بگیرم، در آن روزها از امکان به وجود آمدن یک جنبش سیاسی دموکرات، مبرا از گرایش‌های قومی، مبتنی بر باور و اراده‌ی انسان‌های باورمند به دموکراسی و اصول شهروندی، نا امید شده بودم. تعداد محدودی از انسان‌هایی که باورمند بودند و می‌شد با آنان نشست و گفتگو کرد، امکان به راه‌انداختن جنبش اجتماعی- سیاسی موثر را نداشتند. روزی در صنف درس استاد اخگر از شرکت کنندگان که تعداد شان، بیشتر از هفتاد تن بود، پرسیدم: در میان شما زبان اول چند نفر تان پشتو است؟ هیچ کس نبود. شرمنده شدم. برخی‌ها باور نداشتند که افتراق‌های قومی در کشور هر روز بیشتر عمق می‌یابند. اما من به تجربه ی خود می‌دیدم که چنین است. در رهبری "پیمان کابل" نیمی از دوستان ما پشتو زبان بودند و ما با هم بر روی ارزش‌ها به توافق رسیده بودیم نه بر بنیاد قوم و زبان، اما این افراد نیز در آستانه‌ی انتخابات ریاست جمهوری درست در راستای مرزهای قومی بسیج شدند.

پیش از آن که من تصمیم همکاری با حکومت را بگیرم، با تعدادی از دوستانم مشورت کردم. با احراز مقام ریاست دانشگاه کابل کسی مخالف نبود. زمانی که موضوع مشاوریت روابط بین‌المللی مطرح شد، میان دوستان من دو نظر وجود داشت. زنده‌یاد استاد قسیم اخگر و دکتور رسول رحیم مخالف بودند. استاد سیحون مخالفتی نداشت، نجیب روشن طرفدار بود. اکثریت اعضای رهبری پیمان کابل مخالف

(c) ketabton.com: The Digital Library

نبودند. اما اتخاذ تصمیم را به خودم گذاشتند. من هم تصمیم گرفتم با حکومت همکاری کنم.

من مدت‌ها بود که دیگر انقلابی نبودم. مطالعات من در باره‌ی انقلاب شوروی، چین و خیزش فاشیسم آلمانی با حمایت توده‌های میلیونی و استقرار حکومت‌های خودکامه و دموکراسی‌ستیز در این کشورها موجب شده بودند تا من در برخورد با مسایل انقلاب بسیار محتاط و خویشتن‌دار باشم. تجربه‌ی کودتای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و آن‌چه را که مجاهدان در جریان مقاومت در برابر آن موجب شدند و در فرجام حکومت استبدادی بدوی طالبان با آن‌همه سبعیت و بربریت، باعث شدند تا من آن‌چه را که افغانستان پس از طالبان به آن دست یافته بود، در مقایسه با هر سه دوران گذشته موهبت عظیمی بپندارم. من بعد از چند سفر به کشور در دوران پس از طالبان عمیقا به این باور بودم که در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و در تیوری و عمل آن علی‌رغم کمبودهای عظیم دستاوردهایی وجود دارند که باید از آن‌ها دفاع کرد. بازگشت به دوران پیش از ایجاد جمهوری اسلامی را برای افغانستان وحشت عظیمی می‌دانستم که هیچ دموکراسی‌خواهی نباید چنین خطری را قبول می‌کرد. به سخن دیگر من دارای یک رویکرد مینیمالیست شده بودم که داشتن حداقل‌های یک زندگی سیاسی و اجتماعی، مبتنی بر آن حداقل آزادی‌های سیاسی و انسانی و اندکی قانون‌مداری را برای مردم افغانستان پیشرفت عظیمی برای ایجاد یک جامعه‌ی انسانی می‌دانستم. بر این امر هنوز هم باور دارم. هر رویکرد انقلابی برای تغییر را در آن زمان و هم چنین در شرایط کنونی، تهدید بزرگی برای استقرار پیش‌شرط‌های ایجاد یک دولت قانون‌مدار می‌دانستم. از بازگشت استبداد بدوی آزادی‌ستیز هراس داشتم. از این‌رو می‌خواستم در ساختن آن‌چه آغاز شده بود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

سهیم باشم. نمی‌دانم این کار درست بود و یا نادرست؛ من هنوز در مقام و موقعیتی نیستم که نتیجه‌گیری نهایی داشته باشم. برخی از انقلابیون نتیجه‌گیری خودشان را کرده‌اند. مرا با ایشان کاری نیست، اما در میان آن آشنایانی که در رسانه‌های جمعی از پیوستن من به حکومت انتقاد کردند، منظورم آنانی است که از نعمت‌های زندگی در جوامع غربی دست شستند و حاضر بودند در شرایط دشوار داخل کشور تلاش و مبارزه کنند و همچنین آنانی که در داخل کشور با من در رابطه بودند حتا یک تن را به یاد ندارم که به خاطر رسیدن به مقام‌های همین دولتی که به دلیل همکاری با آن مرا محکوم می‌کردند، خود با تماس مستقیم و یا غیرمستقیم با من در تقلای گرفتن مقام و منزلت نبوده باشند و یا تا مرز گرفتن امتیاز یک پاسپورت سیاسی پایین نیامده باشند. حتا یکی از استادان دانشگاه که در مراسم یادبود بر مزار شادروان غبار تا جایی که می‌توانست سخنان مرا جعل کرد و علیه من کارزار تبلیغاتی به راه انداخت، روزی که من مسؤولیت مشاوریت امنیت ملی افغانستان را بر عهده گرفتم، دیدم که نامش در لیست حقوق بگیران استخباراتی است. با این‌هم از خداوند می‌خواهم که او را بیامرزد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از استاد دانشگاه تا کارمند عالی‌رتبه دولت

هفته‌ی اول ماه جنوری ۲۰۰۵ به کابل برگشتم. با تعدادی کتاب و یک دانه لپتاب. روز نخست که به ارگ رفتم، جاوید لودین، سخنگوی جوان رییس جمهوری را دیدم. در دفترش نشستم و کمی گفتگو کردیم. بعدا با هم به دفتر رییس جمهوری رفتیم. این بار دوم بود که این دفتر را می‌دیدم. در تمام سال‌های بعدی که عضو دولت بودم هرگز از آن فضایی که افسردگی می‌پراگند و آن موبلمان خسته‌کن خوشم نیامد. روز اول که آن دفتر را دیدم، هرگز گمان نمی‌کردم که این دفتر برای من به جایی تبدیل خواهد شد که همه‌روز چند ساعت وقت خود را در آن بگذرانم. آقای داوودزی رییس دفتر رییس جمهوری نیز حضور داشت. او از دیدن من چنان ناراحت بود که با تمام کوشش نمی‌توانست این ناراحتی را پنهان کند. رییس جمهور به وی گفت که هرچه زودتر برای دکتور سپنتا دفتر و موتر و هرچه نیاز دارد، تهیه بدارید. داوودزی هم مانند همیشه گفت: "پر دوارو سترگو صاحب". برون که شدیم برایم گفت خوب شما امروز بروید، می‌دانید که ارگ در جنگ‌ها ویران شده است و ما دفتر نداریم، تا من جایی برای شما تهیه کنم. باز با جاوید لودین به طرف دفترش رفتیم و

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشستیم. دفتر سخنگوی رییس جمهوری در یک دهلیزی که از چندین کانتینر ایجاد شده بود، قرار داشت. داخل دفتر پر بود از چوکی‌های بد رنگ و میزهای شیشه ای با دیزاین‌های نازیبا. در دفتر افراد بسیاری رفت و آمد می کردند، افرادی هم می‌آمدند و چیزهای بسیار بی‌معنا و بی‌مفهوم را می‌پرسیدند. در همین دفتر بود که با سیامک هروی آشنا شدم. آشنایی با لودین و سیامک برای من کمک بزرگی بود وگرنه در همان روزهای اول تاب آن‌همه جعل و دروغ را نمی‌آوردم. چند روزی گذشت تا این که یک جوان که از کارمندان دفتر لودین بود موترش را در اختیار من گذاشت. این موتر صبح‌ها مرا به دفتر می‌آورد و بعد از ظهرها به خانه می‌برد. در طبقه ی دوم دفتر مطبوعات نیز چند کانتینر گذاشته بودند که یکی از آن‌ها را که فکر می کنم حدود دوازده متر مربع مساحت داشت، به عنوان دفتر در اختیار من گذاشتند. کانتینر بسیار تاریک بود و فضای وحشت‌آوری داشت. هر بنده ی خدا را که آن‌جا می‌انداختی، بعد از چند روز به بیماری افسردگی مبتلا می‌شد. من کوشش می کردم تا کمتر در درون دفتر بمانم. در این روزها گاه‌گاهی که رییس جمهور لازم می‌دید، در ملاقات‌ها و عمدتا در گفتگوها با خارجیان شرکت می کردم. بیشتر در جلسات مربوط به مسایل حقوقی و حقوق بشری حضور داشتم.

در نخستین روز اقامتم به عنوان مشاور روابط بین‌المللی رییس جمهور، وقت نان چاشت روبه‌روی مرحوم مولوی شینواری نشستم. او ملای ساده، متعصب اما در عین زمان دارای گذشت‌های قبیله‌ای بود. وقتی رییس جمهور مرا به وی معرفی کرد، فقط برایم گفت: خوش آمدید و دیگر هیچ نگفت. گاهی از گوشه‌ی چشمانش با نگاهی از روی بیگانگی به من می‌نگریست. من نخستین باری که وی را از دور دیده بودم، در مراسم تحلیف رییس جمهوری بود؛ اما نمی‌دانستم چرا با

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنین بی‌مهریی به من نگاه می کند. سال‌ها بعد خبر شدم، که دو تن از نزدیکان رییس جمهور نزد وی رفته و از او خواسته بودند تا به رییس جمهور بگوید که تقرر یک "شعله‌ای" مغایر شان و شوکت جمهوری اسلامی افغانستان است. راست بگویم برای من هم نخستین حضور بر روی آن میز عذاب‌آور بود. بعدها با تجربه ی خود دریافتم که کار و بحث با ملایان سنتی و مدرسه‌رفته به مراتب آسان‌تر از افراطیون طرفدار اسلام سیاسی و یا دارای گرایش‌های تباری است. صحبت‌های روی میز نان چاشت، سنتی بود که حامد کرزی تا روز آخر زمامداری‌اش ادامه داد. بیهوده‌ترین صحبت‌هایی که همیشه مایه‌ی درد و عذاب روحی برای من بودند. چند دسته افراد در این صحبت‌ها حضور داشتند. اکثرا تعداد زیادی از اهالی ولایات می‌آمدند و مراسم با روال خاصی پیش می‌رفت. این امر تا روزهای آخر ریاست جمهوری حامد کرزی ادامه یافت. تا زمانی که فاروق وردک رییس اداره‌ی امور بود، افراد برگزیده‌ی خود را می‌آورد. در آن روزها آهسته و گاه‌گاهی صدای ناراحتی شنیده می‌شد. رییس جمهور به این باور رسیده بود که نشرات تلویزیون طلوع علت اصلی این نارضایتی‌ها را تشکیل می‌دهند. شنیدنی بود که هیئت هایی که از ولایات می‌آمدند طوری آموزش می‌دیدند که در راس خواسته‌های آن ها نیز توقف نشرات "ضد اسلامی" طلوع قرار داشت. طرح این خواست گاهی بسیار ناشیانه بود. هر هفته دو تا سه گروه مردم به نام بزرگان قومی و علما می‌آمدند و سیاهه ای از نارسایی‌ها را ارائه می‌داشتند. در این مراسم تکراری دو چیز بسیار چشم‌گیر بود. یکی این که رقم علت‌های نارضایتی مردم همیشه تقریبا همسان بودند. حتا گاهی سلسله‌مراتب نیز تغییر نمی کرد. به گونه‌ی مثال در راس همه‌ی این نظرات همیشه به عنوان علت‌العلل اوج دوباره‌ی تروریسم، اشاعه‌ی فساد توسط

(c) ketabton.com: The Digital Library

تلویزیون‌ها قرار داشت. نکته‌ی دیگر که تا روز آخر کار من شاهد آن بوده‌ام، در ترکیب افرادی از ولایت‌های گوناگون که به دیدار رییس جمهوری می‌آمدند، به جز آنانی که به رحمت حق پیوسته بودند، تغییر چشم‌گیری رونما نگردید. بدین گونه تکرار مکررات و تداوم دایره‌ی اهریمنی در عرصه‌ی نظردهی همواره بسته می‌ماند و نهادینه می‌شد.

رییس دفتر حامد کرزی آقای داوودزی ترکیبی بود از بلی‌گویی نهادینه‌شده و آدمی با زیرکی‌های بسیار و شامه ی نیرومند نزدیکی به قدرت. او تا آخر کارش هر چه رییس جمهور حامد کرزی می‌گفت در پاسخ می‌گفت "بیخی صحیح ده"، اما در سال آخر کارش وقتی از سفارت پاکستان برگشت، نمی‌توانست کینه‌اش را در برابر کرزی پنهان کند.

از روزی که من کارم را به عنوان مشاور روابط بین‌المللی حامد کرزی آغاز کردم، آقای داوودزی با من همکار نبود. من تا چهار ماه بعد از تقررم در یک کانتینر بسته و تاریک کار می‌کردم و حتا از داشتن یک کمپیوتر نیز محروم بودم.

بعد از برگزاری انتخابات پارلمانی در ماه قوس ۱۳۸۴ حامد کرزی نخستین جلسه‌ی شورای ملی را افتتاح کرد. وی قبلا از من خواسته بود تا مسوده‌ی نخستین بیانیه‌ی افتتاحیه‌ی او را بنویسم. من برایش گفتم که به باور من بهتر است این بیانیه به دلیل بحران‌ها و دردهایی که مردم کشور ما کشیده‌اند و به دلیل یاس و حرمانی که طی سالیان بسیار حاکم شده بود، مقداری عاطفی و مقداری برنامه‌ای باشد. او قبول کرد. متن این بیانیه در نشست‌های گوناگون در حضور معاونان رییس جمهور، رییس دفتر و بسیاری دیگر چندین بار بازنویسی شد. غم‌انگیز

(c) ketabton.com: The Digital Library

این بود که بسیاری که به قواعد اولیه‌ی دستور زبان نیز آشنایی نداشتند در افزایش و زدایش و اصلاح جملات و تغییر واژگان نظر می دادند. طبیعی بود که این همه خزعبلات را به نام این‌که باید به زبان خودمان که دری است بنویسیم، توجیه می کردند. اما من در برابر بی‌دانشی‌ها ایستادم و بجز اندک تعدیلاتی با اصرار از رییس جمهور خواستم تا متن نوشته را بخواند. رییس جمهوری بیانیه را با تغییراتی پسندید و در شورا خواند. وقتی حامد کرزی بیانیه‌اش را ایراد می کرد تعدادی از حاضران گریه می کردند. قسمت‌های از آن سخنرانی چنین بود:

"این چهار سال، سال‌های امید و سربلندی برای کشور ما بود. افغانستان از خاکستر اشغال و تجاوز، ققنوس‌وار سربلند کرد. این میهن زخمی امروز استوارتر نسبت به سال‌های خونین گذشته به سوی بهروزی گام بر می‌دارد. دیگر سرشکستگی و وابستگی هزیمت نموده و سرافرازی به میهن برگشته است...

"سیاست اعتدال و مردم‌سالاری، سیاستی است که در بسیاری از کشورهای جهان از آزمون‌های سخت پیروزمند برون آمده است و مردم کشور ما نیز حق دارند به اعمال حق حاکمیت بپردازند..."

"سیاست به دورنمای روشن نیاز دارد، آن‌هم در کشوری که بسیاری از روندها تازه آغاز شده است...."

"به فرهنگ خشونت و قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی باید برای همیشه پایان داد. افغانستان نیازمند نوگرایی و نوآوری است. ما تلاش کردیم تا با سیاست اتکا به خدا و مردم به ایجاد نهادهای دولتی دست یابیم و به تداوم این سیاست کماکان باور داریم..."

"ما می‌خواهیم نقش افغانستان را به مثابه‌ی کشوری دارای دموکراسی و حاکمیت مردم در منطقه‌ی ما تقویت کنیم".

(c) ketabton.com: The Digital Library

"ما می‌خواهیم یک افغانستان مسلمان و دموکرات را به مثابه‌ی کشوری که از آن هیچ خطری متوجه کشور دیگری نباشد به جلو ببریم. ما می‌خواهیم، افغانستان نیرومندی را ایجاد کنیم تا هیچ تجاوزگری وسوسه‌ی تجاوز به کشور ما را در سر نپروراند. باور ما به حاکمیت مردم ایجاب می‌نماید تا کشوری دارای فرهنگ تسامح، آزاد و باورمند به حقوق بشر و حقوق شهروندان و دولتی متکی بر قانون ایجاد نماییم."

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرایند دولت‌سازی و جنایات جنگی

بدون شک که افغانستان در سه دهه شاهد بزرگترین جنایت‌های جنگی بوده است. هر گروهی که قدرت را به دست گرفته به درجات گوناگون بر مردم ستم روا داشته است. سال‌های جنگ و تلاش همراه با خشونت برای زنده ماندن و سلطه ی ایدیولوژی‌هایی که کشتار و نابودی هر مخالفی را به آسانی توجیه می کنند، موجب شده‌اند که ما آدم‌های بی‌عاطفه، بی‌رحم و خون‌ریز به فراوانی داشته باشیم. فرهنگ کشتار و شکنجه در کمتر فرهنگ و جامعه‌ای تا این اندازه مقبولیت دارد که در افغانستان امروز مورد پذیرش است. کار به جایی کشیده‌است که انسان‌های افغانستان گمان می کنند، هرچیز را می‌شود با زدن و کندن مسیر درستی داد. مردان و زنان مدافع حقوق بشر و نمایندگان جامعه‌ی مدنی از کمبود اعدام در افغانستان انتقاد می کنند. در محاوره‌های روزمره‌ی ما کلمه‌ی "مباح‌الدم" رایج‌ترین کلمه‌ای است که آدم می‌تواند بشنود. گردن زدن، سنگسار کردن، بر روی ماین انفجار دادن دسته‌جمعی انسان‌ها از اعمال آنانی شده است که برای تحقق اهداف‌شان توسل به قهر را تقدیس می کنند. صدها هزار خانواده ی داغدار در این کشور وجود دارند. این در حالی است که

(c) ketabton.com: The Digital Library

هزاران جنایتکار خرد و کلان با پناه بردن به قوم و به زور و یا به پاکستان از مجازات قانونی در گریز اند.

یکی از تعهدات دولت افغانستان در کنفرانس لندن، ۲۰۰۶، پرداختن به جنایات جنگی و موضوع مصالحه و آشتی ملی بود. از جانب حکومت افغانستان من مأمور شدم تا در همکاری با کمیسیون حقوق بشر و بخش حقوق بشر یوناما، سفارت هالند و نمایندگی اتحادیه‌ی اروپا، برای تحقق عدالت و قانونیت برنامه‌ای تهیه کنیم. یک گروه کاری مرکب از آقای ریچارد بنیت از یوناما، خانم مارتینا از اتحادیه‌ی اروپا، خانم ماریکو پیترز از سفارت هالند و آقای نادر نادری از کمیسیون حقوق بشر و من از جانب حکومت افغانستان، کار را روی این موضوع شروع کردیم. روزی حامد کرزی، جلسه ی بزرگان جهادی را برای مشورت روی اعلامیه‌ی همکاری‌های استراتژیک با ایالات متحده ی امریکا در ماه اپریل ۲۰۰۵ فرا خوانده بود. نمی‌دانم به چه دلیلی برخی‌ها علیه حقوق بشر موضع می گرفتند. من و استاد عبدالرب رسول سیاف در آن زمان یک‌دیگر را نمی‌شناختیم. وی با آن زبان فصیح و بلیغش و با صراحت بی‌نظیری که دارد به طرح دیدگاه‌هایش پرداخت. از جمله به کمیسیون حقوق بشر و رییس آن که به باور او گویا راوایی است (جمعیت انقلابی زنان افغانستان) حمله کرد. استاد، سیما سمر را به بی‌دینی متهم کرد. برای من جالب بود که در همان روزها مقاله‌ای از راوا خوانده بودم که سیما سمر و مرا به خیانت و جاسوسی متهم کرده بود. بعد از استاد من نوبت گرفتم و گفتم که بسیار ظالمانه است که همیشه علیه کسانی که آنان را نمی‌پسندیم، چماق تکفیر بلند می کنیم. با چنین زیاده‌روی‌ها خون‌های بسیاری در این وطن ریخته شدند و زمان آن رسیده است که بس کنیم....استاد سیاف پرسید که این آقا کیست؟ حامد کرزی گفت که

(c) ketabton.com: The Digital Library

این دکتور سپنتا است؛ همکار جدید من است. او انسان بسیار وطن‌دوست است، اما اندکی مانند شما تندمزاج است و موضوع را به جاهای دیگر برد. پس از آن روز رهبران جهادی به جز حضرت صاحب، مرا دشمن تلقی می‌کردند و از من کینه به دل گرفته بودند. سال‌ها بعد من و استاد سیاف با هم صحبت‌های سازنده‌ای برای دفاع از وطن و مبارزه با پاکستان و داشتن یک سیاست خارجی روشن و مسایل دیگر داشتیم. موضع گیری‌های او به سود کشور و مردم باعث شدند تا من به او احترام بگذارم. وقتی جلسه به پایان رسید، بسیاری ترسیده بودند و گمان می‌کردند که کار من تمام است. جاوید لودین به من گفت شما بسیار بی‌احتیاطی می‌کنید؛ نمی‌دانید که این رهبران عادت ندارند سخن مخالف را بشنوند؟ گفتم، خوب است که بالاخره عادت کنند. تنها کسی که از من ستایش کرد، رییس جمهور کرزی بود. گفت خوب کاری کردی که نظراتت را گفتی، اما پس از این بهتر است که با رهبران مقابله نکنی و طور دیگری برخورد کنی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعلامیه‌ی همکاری‌های استراتژیک با ایالات متحده امریکا

ماه فبروری و یا مارچ ۲۰۰۵ آقای خلیلزاد، سفیر ایالات متحده در کابل، متنی را به حامد کرزی داد و گفت که ایالات متحده می‌خواهد با افغانستان یک اعلامیه همکاری‌های استراتژیک را امضا کند. شما این متن را مطالعه کنید و نظرات‌تان را بگویید. وزیر خارجه‌ی افغانستان، دکتور عبدالله بود. از جانب افغانستان، جنرال رحیم وردک، جاوید لودین و من به عنوان رهبری کننده‌ی هیئت افغانستان موظف شدیم تا متن پیشنهادی ایالات متحده امریکا را مطالعه کرده و نظرات افغانستان را در این رابطه ارائه کنیم. در نخستین نشستی که در دفتر بدنمای جاوید لودین داشتیم، متوجه شدم که هیچ یک از ما در این زمینه تجربه‌ای ندارد. تجربه ی من هم محدود می‌شد به عمومیاتی که در کتاب‌های حقوق بین المللی خوانده بودم. پرس و پال ما در دستگاه دولت نیز نشان داد که در تمام دستگاه حتا یک نفر نداریم که با چنین کارهایی آشنا باشد. قرار را بر این گذاشتیم که ما همه متون قراردادها و اعلامیه‌های مشابه را مطالعه کنیم و بعدا بیاییم، بحث کنیم. در جلسه ی بعدی، رحیم وردک با آمادگی نسبی آمده بود. دیگران چندان آمادگی نداشتند. من هم هر آن‌چه را که توانسته بودم از نظر

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذشتانده بودم. توافق بر این شد تا ما متن جانب افغانستان را به زبان فارسی آماده کنیم. من پیشنهاد کردم که تا جلسه‌ی دیگر هر کدام نظرات مان را بنویسیم و بعدا از آن یک متن بسازیم. در جلسه‌ی بعدی تنها یک متن ارائه شد و آن‌هم متنی بود که من نوشته بودم. متن با اندک تغییرات مورد تأیید قرار گرفت و جاوید لودین آن را به انگلیسی برگرداند. حامد کرزی متن‌های جانب امریکا و افغانستان را از نظر گذراند و بعدا در جلسه‌ی رهبران جهادی هم مواردی از آن را به منظور گرفتن تأیید آنان قرائت کرد. حامد کرزی در این کارها سرآمد همه بود. او وقتی می‌خواست برای مطلبی تایید بگیرد دقیقا بر همان‌جاهایی تاکید نموده آن‌ها را تفسیر می‌کرد، که باور داشت مورد مخالفت قرار نمی‌گیرند. در مواردی که می‌خواست چیزی رد شود، نیز عکس این کار را انجام می‌داد. بدون شک که در آن روزها و در آن جو امریکاگرایی در میان رهبران جهادی کسی مخالف اعلامیه همکاری‌های استراتژیک با امریکا نبود. ما متن پیشنهادی جانب افغانستان را به امریکایی ها سپردیم. چندین بار مسوده‌ها تبادله شدند، اما ما نتوانستیم، تا پیش از رفتن به ایالات متحده به تاریخ ۲۲ می ۲۰۰۵ روی جزئیات متن توافق کنیم.

کرزی پیش از حرکت ما جانب واشنگتن، جلسه ی بزرگی از بزرگان افغانستان را فراخواند و در این مورد با آنان به رایزنی پرداخت. از مجموعه ی افرادی که سخنرانی کردند، تنها یک ملا از پنجشیر با امضای اعلامیه‌ی مشترک با امریکا مخالفت کرد و تمام سخنرانان دیگر از آن حمایت کردند. روز ۲۳ می، قرار بود این اعلامیه در واشنگتن میان کرزی و جورج بوش امضا شود. من با سرسختی تمام، جانبدار تاکید بیشتر بر تامین حاکمیت ملی افغان‌ها و در صورت استفاده از تأسیسات افغانی توسط امریکایی ها خواهان حق مداخله ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغان‌ها بودم. بدین معنا که امریکایی‌ها می‌توانند فقط در صورت توافق افغان‌ها از تاسیسات کشور ما استفاده کنند. شبی که به واشنگتن رسیدیم نیز روی متن کار کردیم. اعضای هیئت افغانستان در این موضوع با خلیلزاد موافقت کردند، اما من روی دیدگاه‌هایم ایستادم. وقتی کرزی از موضوع مطلع شد، گفت تا زمانی که سپنتا تأیید نکند، من اعلامیه را امضا نمی‌کنم. من هم به آقای خلیلزاد گفتم که می‌شود ما بحث‌های‌مان را در کابل ادامه بدهیم و در این سفر تنها یک اعلامیه صادر شود. در متن این اعلامیه آمده بود: "این واضح است که به منظور دسترسی به اهداف مندرج در این موافقت‌نامه، نیروهای ایالات متحده مستقر در افغانستان همچنان به تأسیسات میدان هوایی بگرام و تسهیلات آن و تسهیلات واقع در دیگر مناطق، که می‌تواند با توافق جانبین تعیین گردند، دست‌رسی خواهند داشت. نیروهای ایالات متحده و ائتلاف بین المللی در اجرای عملیات نظامی مقتضی براساس مشوره و ضوابط از قبل تعیین‌شده آزادی عمل خواهند داشت". جانب امریکایی با افزودن جمله "... با توافق جانبین تعیین گردند، دسترسی خواهند داشت. نیروهای ایالات متحده و ائتلاف بین المللی در اجرای عملیات نظامی مقتضی براساس مشوره و ضوابط از قبل تعیین‌شده آزادی عمل خواهند داشت" توافق نمی‌کرد. نیم ساعت مانده بود که هیئت جانب قصر سفید حرکت کند که خلیلزاد زنگ زد و گفت که من با خانم رایس صحبت کردم؛ ما با پیشنهادهای شما موافقیم. هیئت افغانی آماده ی حرکت جانب قصر سفید بود که جاوید لودین و من روی چاپ متن نهایی کار می‌کردیم. هنوز متن چاپ نشده بود که هیئت حرکت کرد. وقتی متن نهایی شد، جاوید لودین در لحظات آخر آن را به کاخ سفید رساند. اعلامیه به تاریخ ۲۳ می ۲۰۰۵ به امضا رسید. این متن در واقعیت نخستین چارچوب توافقات بین‌المللی ما را

(c) ketabton.com: The Digital Library

با کشورهای دیگر بعد از ایجاد جمهوری اسلامی از جمله قرارداد همکاری‌های استراتژیک درازمدت با ایالات متحده تشکیل داد.

محل اقامت ما، مهمان خانه‌ی رییس جمهوری امریکا به نام بلیر هوز[۱] بود. کارمندان سفارت افغانستان در واشنگتن وقتی از این مهمان‌خانه صحبت می کردند، گمان می‌شد که ما را به یک جایگاه رویایی در کنار بزرگان بشریت، در جایی که هیچ افغان بی‌چاره پای نمانده است، مستقر خواهند کرد. این برداشت نه از درک و علاقه‌ی آنان به بناهای تاریخی و ساختمان‌هایی با ارزش‌های هنری ناشی می‌شد، بل که از این برداشت مایه می گرفت که هیئت افغانستان در مهمان‌خانه ی خاص رییس جمهوری مستقر می‌شد و این امر نشانی از پذیرش و ارزش قایل شدن به رهبر یک کشور تلقی می‌شد. چنین ذهنیتی با سرافکندگی رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان در برابر شوروی، سرسپردگی رهبران جهادی به سعودی، ایران و به ویژه پاکستان و بعدها با زانو زدن غرب گرایان در برابر ایالات متحده به نوعی از فرهنگ عدم اعتماد به نفس و عدم باور به مردم به مثابه ی قدرت بزرگ و لایزال استقلال‌طلبی تبدیل شده بود. مهمان‌خانه ی رییس جمهوری ایالات متحده، خانه ی یکی از ثروت‌مندان امریکایی بود که آن را برای پذیرایی از مهمانان تخصیص داده بودند. وسایل و تجهیزات آن نیز همان مدل‌های قدیمی بودند. دستگاه تهویه مانند تراکتوری صدا می کرد. بیشتر به خانه‌های ثروت‌مندان قرن هژدمی اروپا شباهت داشت؛ مانند خانه‌های آدم‌هایی که فرزندان زیاد دارند و خدمت‌کاران هم این طرف و آن طرف می‌دوند. پنجره‌ها کوچک و اتاق‌ها بسیار کم‌نور بودند. سالون غذاخوری در طبقه‌ی پایینی قرار

---

[۱] Blair House

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشت. از در درآمد که درون می‌رفتی طرف چپ اتاق‌های ملاقات بود؛ اتاق‌هایی که در آن دیدارهای بزرگ و تاریخی صورت گرفته بودند. تصاویر آویخته بر دیوارها نیز گواه آن نشست‌ها بودند. در سفرهای بعدی رییس جمهوری نیز، به جز از یک سفر، تقریبا همیشه در همین محل اقامت داشتیم. بعد از امضای سند، با طیاره‌ی ویژه که احتمالا مورد استفاده‌ی معاون رییس جمهوری دیک‌چینی قرار داشت، به افغانستان برگشتیم. در برگشت از همین سفر بود که در حین پرواز حامد کرزی به من گفت: "سپنتا باید آماده شوی تا مسؤولیت وزارت خارجه را بر عهده بگیری". راست بگویم من نه دلبستگی و نه هم آمادگی گرفتن چنین مقامی را داشتم.

به تاریخ ۳۱ جنوری ۲۰۰۶ در لندن کنفرانس بین‌المللی بزرگی در باره ی افغانستان برگزار شد. برای نخستین بار در این کنفرانس بود که استراتژی انکشافی افغانستان بر اساس "موافقت‌نامه ی افغانستان" مورد تایید قرار گرفت. بر بنیاد این موافقت‌نامه افغانستان و جامعه ی جهانی بعد از چهار سال حضور نیروهای خارجی در افغانستان، برای نخستین بار توافق کردند تا در افغانستان دولت‌سازی صورت بگیرد؛ اما هر دو طرف موضوع را زیاد جدی نگرفته بودند. این کار بعدها موجب سو تفاهم‌های فراوانی شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

وزیر خارجه‌ی جمهوری اسلامی افغانستان

با معرفی کابینه ی جدید به پارلمان نام من به عنوان وزیر خارجه اعلام شد. به تاریخ ۲۳ حمل ۱۳۸۵ برابر سیزدهم اپریل ۲۰۰۶ جهت گرفتن رای اعتماد وارد تالار ولسی جرگه ی افغانستان شدم. وقتی که رییس جمهوری کرزی نام مرا به حیث وزیر امور خارجه در لیست وزرای پیشنهادی‌اش اعلام کرد، در بسیاری از رسانه‌های آن وقت کارزارهای بی‌مانندی از تهمت و افترا به راه افتاد. رسانه‌های نزدیک به رهبران جهادی، رسانه‌های زیر کنترول جنگ‌سالاران، رسانه‌های تبارگرایان و بسیاری دیگر همه‌روزه موجی از شایعات را می‌نوشتند و در گوشه و کنار پخش می کردند. یکی می گفت "این شخص از سلاله ی هندوان هراتی است"، دیگری می گفت "وی یهودی است"، کس دیگری می‌نوشت که "وی در ازبکستان به قاچاق آدم مصروف بوده است"، یکی می‌نوشت که "وی در لیست سیاه پولیس ترکیه است"، دیگری می‌نوشت که "وی داماد یهودی دارد"، کسی می‌نوشت که "وی نماینده‌ی اتحادیه‌ی اروپا است و ماهانه از سفارت آلمان یک میلیون یورو دریافت می‌دارد" و بسیار چیزهای دیگر. کارزارهایی چنین بدوی از جانب بدپنداران و بدکرداران هرگز در برابر من پایان نیافتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما این همه کارزار کثیف نه تنها مرا از پای نینداخت، بل که به من کمک کرد تا بتوانم به علت‌های زوال فرهنگی، لومپن‌بازی و دورویی‌ها و حق‌تلفی‌ها در فرهنگ کشوری که بیشتر ارزش‌های انسانی آن طی سه دهه جنگ و ستم و خشونت از هم پاشیده بودند، بیشتر پی ببرم. در روزهای نخست، ناراحت می‌شدم، به ویژه که بیشتر این تهمت‌ها را با زبان شیوای فارسی می‌نوشتند و بعضی وقت‌ها نیز به هویت نویسندگان به آسانی پی می‌بردم و مسایلی مانند آن. اما بعدها به چنین یاوه‌سرایی‌هایی هیچ اهمیت ندادم و به کارم ادامه دادم. در کشور ما رایج‌ترین نحوه‌ی برخورد با آدم‌هایی که دگرگونه می‌اندیشند، همین ناسازاگویی‌ها است. خوب چه بگویند، کسانی که به فرهنگ دموکراسی و کثرت‌گرایی باور ندارند و دارای معرفت انتقادی نیستند، و در آغوش یک فرهنگ توده‌ای لومپن‌پسند پرورش یافته‌اند، بجز ناسزا چه می‌توانند بگویند. این امر تنها در مورد من صادق نیست، بل که یک مشکل همگانی است. چند روز پیش از این که دکتور اشرف غنی به تاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۴ به کار آغاز کند همراه با خانم سیما سمر به خانه‌ی من آمد. از بی‌رحمی و بی‌عاطفه‌گی رسانه‌های افغانستان، به ویژه فیس‌بوک و صفحات انترنیتی و تهمت‌هایی که علیه خانواده‌اش پخش می‌شد، شکایت‌ها داشت. برایش گفتم که آغاز کار است. در افغانستان کسی که می‌خواهد پا به سیاست بگذارد، باید آماده باشد تا بدترین تهمت‌ها و زشت‌ترین ناسزاها را به جان بخرد. آدم‌های گیرمانده در قرن هفدهم و با افکار بدوی به ابزار و وسایل قرن بیست و یکمی مجهز شده‌اند و از این وسایل برای شخصیت‌کشی استفاده‌ی فراگیر می‌کنند. برایش گفتم که من در یک مقاله به چنین افرادی صاحبان کلمات قاتل گفته‌ام. نمی‌شود کاری کرد، باید نادیده گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

البته برخی از تحصیل‌کردگان و ستم‌کشیدگانی که به فردای کشور امید داشتند، از پیشنهاد رییس جمهوری در مورد من استقبال کردند. اما جانبی که از من حمایت می‌کرد، خوش‌بختانه که زور مسلحانه نداشت تا از من در برابر تهدیدهای زورمندان حمایت کند. در آن زمان، آنانی که از من حمایت می‌کردند، دسترسی چندانی به رسانه‌ها نداشتند. رسانه‌ها نیز اکثرا در گرو زورمندان بودند. روزی که من در وزارت خارجه کار را آغاز کردم، تعداد زیادی از تحصیل‌کردگان و جوانان کشور ما، نمایندگان مجلسین شورا و نمایندگان نهادهای جامعه ی مدنی به وزارت خارجه آمدند. از سیمای برخی از کارمندان وزارت امور خارجه می‌شد، ناخوشنودی را خواند. وزیر خارجه ی قبلی خلاف عرف کشورهای متمدن برای معرفی من نیامده بود؛ معین سیاسی در مراسم معرفی من طوری سخن می‌گفت، مثل این که چنگیزی آمده باشد تا بر ویرانه‌های هرات بت‌خانه برپا کند. اینان حتا شهامت آن جنرال فرانسوی که بعد از انتخاب فرانسوا میتران سوسیالیست به مقام ریاست جمهوری فرانسه گفت که من به دلیل باورهای سیاسی‌ام حاضر نیستم گارد ریاست جمهوری را در مقابل یک سوسیالیست به تعظیم وادارم، بنابرین استعفا می‌کنم، نداشتند. ماندند تا پسان‌ها نقش بلی‌گوی وزیر خارجه ی نو را بازی کنند تا از این طریق بتوانند بیشتر از پیش خراب‌کاری کنند.

معاون اول رییس جمهوری، احمد ضیا مسعود مرا معرفی کرد. من در این مراسم تاکید کردم که من به مردم افغانستان، به کشورم و قانون اساسی آن وفادارم. من نیامده‌ام تا وزارت خارجه را از کارمندان فعلی خالی بسازم. هرکس حق دارد گرایش‌های سیاسی خاص خود را داشته باشد؛ اما در هنگام انجام وظیفه باید کارمندان وزارت خارجه مطابق گرایش‌های سیاسی‌شان عمل نکنند. در وزارت خارجه باید همه

(c) ketabton.com: The Digital Library

با این روحیه کارکنند که کارمندان اداره‌ی ملکی و مبرا از گرایش‌های حزبی و گروهی اند. من با قاطعیت گفتم که هیچ کس را بر کسی امتیاز نیست. همه باید تابع قانون باشند. از همان آغاز کارشکنی‌ها شروع شد. رییس دفتر وزیر خارجه استعفا داده بود، مسؤول امور تکنالوژی و کمپیوتر، بدون جا گذاشتن رمزهای لازم و روند دوره تسلیمی کار را گذاشت و رفت. بسیاری از کارمندان به جای کار هر روز مشغول شایعه‌پراکنی بودند. بسیار شنیدنی است که ائتلاف نیرومندی میان تبارگرایان متمایل به پاکستان در دفتر رییس جمهور و تبارگرایان جانب دیگر علیه وزیر خارجه به وجود آمده بود. در حیرت بودم که دستگاه‌های دروغ‌پراکنی با چه مهارتی می‌توانند هر اقدام مرا طور دیگری جلوه دهند. کار دموکراتیک و افغانستان‌شمول در میان باورها و سیاست‌های پرتنش پاتروناژ اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار است. روزی وکیلی از هرات در ولسی جرگه سوانح هفت نفر را به منظور تقرر در کادر دیپلوماتیک وزارت خارجه به من سپرد و گفت که این افراد از جانب من و استاد... معرفی شده‌اند. وقتی او رفت به دوسیه‌ها نگاه کردم بیشتر آن‌ها تحصیلات عالی نداشتند و هیچ یک از آن‌ها به زبان‌های بین‌المللی آشنایی نداشتند. مشکل را با آن آقای وکیل در میان گذاشتم وی بر آشفت و ناراحتی‌اش را از این که از من حمایت کرده است، ابراز کرد. روز دیگر یک وکیل زن با کسی به دفتر ملاقاتم آمد و گفت می خواهم تا ایشان به حیث مستشار در قزاقستان مقرر شوند. گفتم ایشان تجربه ی کار دیپلوماتیک دارند؟ گفت نه، تازه آغاز به کار خواهند کرد. من گفتم که ایشان می‌توانند به کار آغاز کنند، مشروط بر این که در کانکور عمومی وزارت خارجه موفق شوند. من جانبدار چنین شیوه ای می‌باشم و صلاحیت این کار را هم در اختیار هیئتی از کارمندان

(c) ketabton.com: The Digital Library

عالی‌رتبه‌ی وزارت خارجه، استادان دانشگاه، دو تن نماینده‌ی پارلمان در حضور روزنامه‌نگاران گذاشته‌ام. همان دم، در دفتر ملاقات من، کسی که می‌خواست به حیث مستشار مقرر شود به نماینده ی مردم گفت: "وکیل صاحب پول مرا پس بدهید، شما به من وعده ی دروغی داده بودید..." من دروازه ی اتاق ملاقات را گشودم و راه خروج را به ایشان نشان دادم. چند روز بعد وکلای یک حوزه آمدند و گفتند که از حوزه ی ما تعداد بسیار اندکی در وزارت خارجه کار می کنند و ما به تو رای داده‌ایم و حالا از تو می‌خواهیم تا این افراد ما را به سفارت‌های سعودی، امارات و قطر مقرر کنی. من حیران مانده بودم که به ایشان چگونه جواب بدهم که من برای تقرر فرزندان بی‌سواد شما نیامده‌ام. وقتی که ناراحت شدند من هم دروازه را باز کردم و راه خروجی را نشان‌شان دادم. از این حوادث همه‌روزه به وقوع می‌پیوست و بر تعداد مخالفان من در میان وکلا افزوده می‌شد.

از جانب دیگر، برخی از سفرای خارجی عادت داشتند که صرف با وزیر ملاقات کنند، از وزیر پایین‌تر را توهینی به مقام خود و کشورهای شان می‌دانستند. من به اداره‌های وزارت خارجه ابلاغ کردم که اصل برخورد متقابل را باید رعایت کنند و به جز از حالات استثنایی وزیر خارجه نباید همه‌روزه با سفرا ملاقات داشته باشد. روزی سفرای اتحادیه ی اروپا به ملاقات من آمده بودند. معاون نمایندگی اتحادیه ی اروپا و یا یکی از کارمندان عالی‌رتبه آن، درست یادم نمی‌آید که چه مقامی داشت، شروع کرد به سخن پراکنی و صحبت در باره‌ی اهمیت میثاق‌های بین‌المللی و این که افغانستان چگونه متعهد شده است و عدم اجرای تعهدات چی پیامدهایی خواهد داشت و مسایلی مانند آن. من در جریان صحبت چند بار به او تذکر دادم که من به اصول حقوق بین‌المللی آشنایی دارم، لطفا نتیجه‌ی صحبت‌تان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگویید؛ اما او مرا به جای دانش‌آموز کم‌سوادی گرفته و توضیح می‌داد، هی می‌گفت و می‌گفت. من هم که با چنین رویکردهای اروپامرکزی و تحقیرهایی از جانب سپیدپوستان اروپایی به حد کافی آشنایی داشتم، در پایان کلامش گفتم که من در جلسه‌ی وزیر دفاع شما با رییس جمهوری افغانستان حضور داشتم. وزیر شما گفت که نحوه‌ی برخورد شما به موضوع عدالت انتقالی، مربوط به خود شماست و ما در این مورد مداخله نمی‌کنیم. دوم آقای سفیر من چند هزار دانشجوی اروپایی را در مسایلی که شما یادآوری کردید، درس داده‌ام. آن دورانی که شما به وزیر خارجه‌ی افغانستان درس حقوق بین‌الملل بدهید، گذشته است. روز شما به خیر، جلسه‌ی امروز همین‌جا به پایان رسید. و از جلسه برون شدم.

یکی از مسایلی که بسیار مایه‌ی ناراحتی می‌شد، موضوع جنایات جنگی و عدالت انتقالی بود. به جز از نمایندگان کشورهای ناروی، دانمارک، هالند و کانـــادا نمایندگان تمام کشورهای دیگر غربی در این مورد موضع دوگانه داشتند. به ویژه رهبران ایالات متحده‌ی امریکا و انگلستان. در واقعیت موضوع عدالت انتقالی برای آنان هیچ مطرح نبود و حتا ذره‌ای به آن باور نداشتند؛ اما در حضور رسانه‌های کشورهای‌شان و سازمان‌های غیردولتی افغانی که توسط آن‌ها تمویل می‌شدند از حقوق بشر و عدالت انتقالی دم می‌زدند و در صحبت‌ها با ما کاملا خلاف آن را می‌گفتند. در ملاقات‌های دو به دو، من هم در مواردی به این دوگانگی در سیاست‌های آنان اشاره می‌کردم. این کار من دو تا مشکل داشت: یکی این‌که همیشه در ترکیب هیئت‌های افغانی کسانی بودند که از گفتگوهای من با خارجی‌ها، بر مبنای باورهای ایدیولوژیک‌شان به برون طوری که خودشان می‌خواستند چیزهای ناقصی را انتقال می دادند و بدین گونه در ذهن کسانی که در

(c) ketabton.com: The Digital Library

معرض اتهام نقض حقوق بشر قرار داشتند، این ذهنیت را به وجود می‌آوردند که وزیر خارجه در پی آن است تا شما را به محاکمه بکشاند. دوم این‌که خارجی‌ها عادت نداشتند تا وزیر خارجه ی افغانستان دورویی‌های آنان را به رخ شان بکشد و از رفتار من ناراحت می‌شدند. بدین گونه و در نهایت من در هر دو جبهه بازنده بودم. اما من متعهد به درست‌پنداری و درست گویی بودم.

حامد کرزی در موارد متعددی به من گفت که وی می‌خواسته است علیه زورمندان اقدام کند، اما در سال ۲۰۰۳ رامسفلد وزیر دفاع وقت ایالات متحده به وی گفته است که او نمی‌خواهد "سبز با سبز بجنگد."[1] (اصطلاح سبز با سبز در اصطلاح نظامی ایالات متحده برای نیروهای کاملا خودی به کار برده می‌شود). آقای خلیلزاد در کتابش (نماینده) نیز به این مطلب با صراحت اشاره کرده است. برخورد من به این دورویی دیپلوماتیک موجب محبوبیت من نشد، بل که موجب شد تا نمایندگان مجاهدین نیرومند و اعضای خاد سابق که در ارگان‌های امنیتی کشور ما و از آن طریق و یا به شکل مستقیم در

---

[1] رامسفیلد، یکی از محافظه‌کاران سرسخت ایالات متحده بود. او حتا در میان هم‌حزبی‌هایش نیز آدمی بود مورد مناقشه. تا جایی که بوش پدر در کتابی که در سال ۲۰۱۵ انتشار داد، گناه لشکرکشی‌های اشتباه‌آمیز پسرش جورج بوش را به گردن او انداخت. رامسفیلد، روی میز دفتر کارش یک عکس بزرگ داشت از شبه جزیره‌ی کوریا که در شب توسط ماهواره گرفته شده بود. در این عکس، کوریای شمالی تاریک و تار بود، اما کوریای جنوبی پر از چراغ و روشنایی. او هر بار می‌گفت: "ببینید، شما می‌خواهید که کشور شما تیره و تار مانند کوریای شمالی کمونیستی تیره و تار باشد و یا این که مانند کوریای جنوبی روشن و چراغانی؟" من این عکس را چندین بار در دفتر وی دیده بودم. واقعیت این است که کوریای شمالی به‌گونه‌ی غم‌انگیزی تاریک و سیاه می‌نمود و کوریای جنوبی پر از نور و نشاط می‌نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسانه‌ها نفوذ داشتند به گونه‌ی منظم، همصدا و هم‌آوا علیه من کارزارهای تبلیغ و تخریب به راه بیندازند.

در ۳۰ دسامبر ۲۰۰۶ صدام حسین رییس جمهوری مخلوع عراق به جرم جنایات جنگی و نقض نظام‌مند حقوق بشر اعدام شد. اعدام وی، موجب رعب و وحشت بسیار میان آنانی گردید که در افغانستان نیز در معرض اتهام جنایات جنگی قرار داشتند. در این رابطه من دشمن اصلی آنان پنداشته می‌شدم. چرا که رییس جمهوری کرزی به تشویق من در دهم دسامبر همان سال موضوع رسیدگی به عدالت انتقالی را به مثابه‌ی برنامه‌ی دولت افغانستان در تالار رادیو و تلویزیون ملی اعلام داشت. واقعیت این است که بر بنیاد این برنامه، دو چیز موضوع‌های اصلی تلقی می‌شدند: یکی اذعان به ستم‌هایی که بعد از کودتای هفتم ثور تا سقوط رژیم طالبان بر مردم افغانستان روا داشته شده بود و موضوع دیگر، موضوع آشتی ملی بود. اما همه‌ی آنانی که در سه دهه‌ی گذشته به نحوی در معرض اتهام قرار داشتند از محاکمه و مبتلاشدن به سرنوشتی مانند صدام می‌ترسیدند. امنیت ملی افغانستان هم در این زمینه نقش منفی بازی می‌کرد. تا جایی که روزی حامد کرزی، زمانی که من مشاور او در امور بین‌المللی و مصروف تهیه‌ی متن عدالت انتقالی بودم، به من زنگ زد و گفت: رییس امنیت ملی موضوعی دارد و می‌خواهد با شما در میان بگذارد. گاهی که کرزی به گزارشی در مورد افراد توسط امنیت ملی اعتماد نداشت، چنین می‌کرد که فرد مورد اتهام را می‌خواست و گزارش را در حضور گزارش‌دهنده با او در میان می‌گذاشت. کرزی به رییس امنیت ملی افغانستان، جناب صالح، گفت: موضوع گزارش را با خود سپنتا در میان بگذارید. رییس امنیت ملی به من گفت: "یکی از عوامل خارجی ما به ما اطلاع داده است که شما خلقت را انکار کرده‌اید". من

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهمیدم که وی چه می گوید. برایش گفتم: واقعیت طور دیگری است. روزی من در یک صحبت تیلفونی با یکی از نمایندگان هالندی اتحادیه‌ی اروپا که می‌خواست جلسه‌ی صحبت روی تهیه‌ی سند عدالت انتقالی را به خاطر رفتن به کلیسا در سفارت ایتالیا به تعویق بیندازد، به شوخی گفتم که شما اروپایی‌ها ما مسلمانان را عقب‌مانده می گویید، در حالی که شما خدا را تا سطح یک انسان دارای زن و فرزند پایین می‌آورید. من با این نماینده شوخی کردم و گرنه من هرگز درباره ی باورهای دیگران به ابراز نظر نمی‌پردازم. واقعیت این بود که امنیت ملی افغانستان مکالمه ی تیلفونی مرا ثبت کرده بود. (دنیای سیاست، دنیای عجیبی است. همان رییس امنیت ملی مورد حملات منظم کسانی قرار گرفت که به خاطر آن ها صدای مرا ثبت کرده بود و من هم به دلیل دیدگاه‌های روشن او در دفاع از امنیت و استقلال افغانستان از او دفاع کردم. کاری که هنوز ادامه دارد.)

ولسی جرگه‌ی افغانستان در ۳۱ جنوری ۲۰۰۷ منشور مصالحه و آشتی ملی را که بعدا توسط مشرانو جرگه نیز تأیید شد، به تصویب رسانید. متن این منشور را همان‌طور که تصویب شد و انتشار یافت بدون اصلاح لغزش‌های زبانی و ادبی نقل می کنم:

منشور مصالحه و آشتی ملی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

تاریخ انسان‌ها در جریان فراز و فرودهایش گاهی شاهد حوادث تلخ ویرانگر جنگ و برخورد بین دول و یا ملل جهان بوده است. افغانستان نیز از قاعده مستثنی نبوده و در طول حیات سیاسی خویش بارها مورد

(c) ketabton.com: The Digital Library

تجاوز زورمندان جهان قرار گرفته است که ملت عزیز ما با نثار جان و مال‌شان از این آب و خاک در برابر تجاوز بیگانگان دفاع نموده اند.

در طول ۲۸ سال گذشته مردم افغانستان شاهد دو تجاوز خارجی بوده، از شمال توسط اتحاد شوروی سابق و از جنوب توسط تروریزم بین‌المللی که بیشتر از دو نیم دهه این ویرانیها و خونریزی‌ها دوام کرده و هنوز هم سایه سیاه و شوم جنگ حیات فردی و جمعی مردم را تهدید می‌نماید.

با توجه به دورنمای آینده دشوار و گسترش جنگ در بخش‌هایی از کشور و رشد زمینه‌های بی‌اعتمادی در لایه‌های مختلف اجتماع اکنون و ملت ما بیشتر از هر زمانی دیگر نیاز به یک طرح جامع برای تحکیم ثبات و مصالحه ملی دارد، چنانکه روشن است پایان هر جنگی صلح است و هر مصالحه می‌تواند بر معیار های متناسب با عقاید، فرهنگ و عنعنات ملی آن کشور استوار باشد.

دولت و ملت افغانستان برای رسیدن به یک مصالحه مطمئن و نقطه پایان گذاشتن بر جنگ و تباهی می‌توانند از دوالگو و طرزالعمل بهره بگیرند:

- از نظر اینکه مسلمان اند، از سیره پیامبر بزرگوار اسلام پس از فتح مکه معظمه که همه کسانی را که در مقابل اسلام و مسلمانان جنگیده بودند مورد عفو قرار داد.
- از نظر اینکه از جهت سطح زندگی سیاسی و سیستم حکومتی جزء کشور های جهان سوم اند از الگوی مصالحه در افریقای [جنوبی] و کشور همسایه تاجکستان مبنی بر مصالحه و همدیگر بخشی.

تا هنوز در جهت ایجاد زمینه صلح و همزیستی فرامین و میثاق‌هایی صادر و امضأ گردیده، مانند فرمان عفو عمومی در زمان حکومت

(c) ketabton.com: The Digital Library

موقت مجاهدین به رهبری حضرت صبغت‌الله مجددی در سال ۱۳۷۱، معاهده بن مبنی بر آشتی و باهمی تمامی جناح‌های سیاسی در سال ۱۳۸۰، فرمان عفو عمومی عناصر معارض طالبان مورخ ۱۳۷۲، فرمان ایجاد کمیسیون تحکیم صلح و اخوت اسلامی مورخ ۱۳۸۴ توسط آقای کرزی، رئیس جمهوری اسلامی افغانستان و این فرامین و میثاق‌ها به [نوبه‌ی] خود موثر بوده ولی برای استحکام صلح و ثبات در کشور و ایجاد اطمینان برای همه طرفهای در گیرمبنی بر مصونیت آنان در صورت پابندی به قانون اساسی و قوانین نافذه کشور، باید گام‌های قانونی و شفاف بیشتر برداشته شود که زمینه‌های بی‌اعتمادی رفع گردیده و همه مردم، جناح های سیاسی، فکری برای تحکیم صلح و ثبات بیسج [بسیج] گردند.

اکنون که به همت ملت مسلمان افغانستان ارکان ثلاثه نظام جمهوری اسلامی افغانستان، قوه اجرائیه، مقننه و قضائیه تکمیل گردیده، شورای ملی افغانستان به عنوان یک گام موثر در جهت استقرار صلح و ثبات، تأمین مصالح علیای کشور، ختم خصومت های گذشته و حال و ارائه یک راه حل جامع که در برگیرنده تمای اطراف بوده و پاسخ واقعی به نیازهای جدی کشور اسلامی ما باشد، موارد زیر را به عنوان منشور مصالحه و همزیستی ملی برای همه باشنده گان این سرزمین تصویب می‌نماید:

۱. جهاد، مقاومت و مبارزات بر حق مردم ما در راه دفاع از دین و وطن، فرازهای شکوهمند تاریخ کشور بوده و از افتخارات بارز ملی مردم ما محسوب می‌شوند و باید به آن ارج گذاشته شده و سنگرداران آن تقدیر و در چوکات نظام جمهوری اسلامی افغانستان با آنان برخورد مناسب صورت گرفته و از هر گونه تعرض مصون بمانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲. تمامی جناح های سیاسی و طرف های متخاصم که طی دو و نیم دهه جنگ به نحوی با هم در گیر بوده اند به منظور آشتی بین اقشار مختلف جامعه، تحکیم صلح و ثبات و آغاز زندگی نوین در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان مشمول برنامه مصالحه ملی و همدیگر بخشی بوده و مورد تعقیب عدلی و حقوقی قرار نمی گیرند.

۳. گزارش های نادرست سازمان دیده بان حقوق بشر، که در باره رهبران جهادی و شخصیت های ملی کشور نشر گردیده ناشی از نیات مشکوک بوده، شورای ملی افغانستان آن را فاقد اعتبار اعلام می‌نماید.

۴. تمای کسانی که تا هنوز در مخالفت مسلحانه با دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته و پس از این به پروسه مصالحه ملی پیوسته و به قانون اساسی افغانستان و قوانین نافذه کشور احترام می گذارند از مزایای مفاد ماده دوم این منشور برخوردار استند.

۵. هیچ گروه و جریان سیاسی از این منشور مستثنی نمی گردد.

۶. برای کمک به ختم خشونت ها و بی‌اعتمادی بین دولت و جناح‌های مخالف مسلح و تحکیم ثبات و مصالحه ملی کمیسیونی فوق العاده از سوی ولسی جرگه تعیین گردد تا زمینه پیوستن آنان را به پروسه تحکیم ثبات و مصالحه ملی مصاعد [مساعد] گرداند.

۷. با تشکیل شورای ملی افغانستان تمام قوانین و میثاق‌های بین‌المللی با قانون اساسی و سایر قوانین افغانستان مقایسه

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردیده، و تنها قانونی برای دولت و مردم افغانستان الزام آور می‌باشد که به تصویب شورای ملی افغانستان برسد.

۸. ولسی جرگه افغانستان به منظور تقویه صلح و ثبات و ختم جنگ از تمامی گروپهای مسلح مخالف دولت جمهوری اسلامی افغانستان دعوت به عمل آورد تا به پروسه تحکیم ثبات و مصالحه ملی افغانستان بپیوندند.

۹. ولسی جرگه افغانستان طرح ماین گذاری و کشیدن سیم خاردار در امتداد خط دیورند را راه حل مناسب برای کنترول و مهار کردن تروریزم ندانسته و باور دارد تا باید تروریزم از راه پرچیدن مراکز تعلیم، تجهیز و تمویل آن مهار و کنترول گردد.

۱۰. ولسی جرگه ضمن تاکید بر استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، روابط حسنه و صلح آمیز با همسایگان را در صدر اولویت‌های خویش قرار داده و برای تحقق آن صادقانه تلاش می‌نماید.

۱۱. رسانه های همگانی باید مفاد منشور و مصالحه ملی را در نظر داشته و برای تقویه صلح و آشتی ملی تلاش نمایند.

۱۲. منشور مصالحه و آشتی ملی طی یازده ماده تصویب و قابل اجرا می‌باشد.

والسلام

در یک جلسه که من و رییس جمهور کرزی، فاروق وردک رییس اداره ی امور، داوودزی رییس دفتر و زلمی رسول مشاور امنیت ملی حضور داشتیم، من به رییس جمهور گفتم که مصوبه‌ی شورا از لحاظ حقوق بین المللی اعتبار ندارد. رییس جمهور چیزی نگفت؛ وقتی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌خواستیم از دفتر او برون شویم، گفت: وزیر خارجه منتظر باش کارت دارم. به من گفت که رهبران جهادی می‌گویند که جامعه ی جهانی و برخی از رسانه‌ها و کمیسیون حقوق بشر را که زیر رهبری "شعله"ای‌ها قرار دارد، شما تحریک می‌کنید و هدف شما کشاندن رهبران جهادی به پای میز محاکمه است. من برای رییس جمهور یک بار دیگر دورویی‌های برخی از همکاران او و بیشتر کشورهای غربی را تشریح کردم، هدف از برنامه ی صلح و آشتی افغانستان را که به "عدالت انتقالی" مشهور شده بود، تذکر داده بر این امر تاکید کردم که این کشور به آشتی ملی و گذشت نیاز دارد. باید بر زخم‌های قربانیان مرهم نهاد و این کار صرفا از طریق آشتی ممکن می‌گردد. او از من خواست تا در این روزها زیاد سروصدا نکنم.

رهبران جهادی و عبدالرشید دوستم در ۲۳ فبروری ۲۰۰۷ در غازی استدیوم برای حمایت از رهبران جهادی و پشتیبانی از منشور عفو شورای ملی، نمایش بزرگی را برگزار کردند. رهبران جهادی از رییس جمهور خواستند تا این طرح را توشیح و دست مخالفان مجاهدین را از حکومت کوتاه کند. رییس جمهوری کرزی به حواله دادن این طرح برای رایزنی‌های بیشتر از توشیح آن اجتناب کرد. من هم در یک مصاحبه گفتم که موضوع جنایات جنگی و نقض سیستماتیک حقوق بشر از منظر حقوق بین‌المللی شامل مقوله ی عفو نمی‌شود. حتا اگر این طرح مجلسین از پروسه‌های قانونی داخلی هم بگذرد، از منظر حقوق بین‌المللی اعتبار قانونی نخواهد یافت. دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در افغانستان یوناما نیز در برابر منشور عفو شورای ملی افغانستان با صدور اعلامیه عکس‌العمل نشان داد. در این اعلامیه آمده بود: "هیچ کسی به جز قربانیان جنگ‌های افغانستان حق ندارد افرادی که مسؤول نقض حقوق بشر هستند را مورد عفو قرار

(c) ketabton.com: The Digital Library

دهد". به دلیل این که نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد در افغانستان آقای توم کنیگ عضو حزب سبزهای آلمان بود، موجب شد تا به وی و من حمله‌های فراوان از جانب رسانه‌های جانبدار گروه‌های یادشده، صورت بگیرد.

در ۲۲ حمل ۱۳۸۶ برابر یازدهم اپریل ۲۰۰۷ به دعوت آقای منوچهر متکی وزیر خارجه ی جمهوری اسلامی ایران از آن کشور دیدار کردم. در این دیدار یکی از موارد مورد تاکید من، موضوع رویکرد کشورهای همسایه در برابر حکومت افغانستان و برقراری روابط بین‌الدولتی صرف از این طریق بود. من با صراحت لازم به مقامات ایرانی گفتم که دوران فتور و گسست در افغانستان به پایان رسیده است؛ حالا زمانی است که باید به روابط دولتی از طریق دولت‌ها پرداخته شود. من به مقامات ایرانی گفتم که ما شواهدی داریم که ایجاد برخی از جنبش‌های سیاسی به کمک ایران صورت می گیرد و این امر به روابط دو جانبه آسیب می‌رساند. من تاکید کردم که من به عنوان وزیر خارجه ی جمهوری اسلامی و به عنوان یک میهن‌پرست افغان به روابط برابر و برادرانه میان دو کشور عمیقا باور دارم، اما ما باید به مثابه ی دو دولت با هم برخورد بکنیم. داشتن روابط جانبی با گروه‌های سیاسی آن‌هم از جانب یک دولت دوست در کشور ما بازتاب خوب نخواهد داشت. در این باره در فصل روابط افغانستان و ایران بیشتر خواهم پرداخت.

وقتی از تهران به کابل برگشتم، مستقیما به ارگ رفتم و به رییس جمهوری گزارش دادم. رییس جمهوری گفت که تو وظیفه‌ات را به عنوان یک وطن‌دوست انجام دادی، اما باید متوجه فشارهای ایران باشی. هنوز از رسیدن من به کابل چند روزی نگذشته بود که لحن مطبوعات معین وطنی در باره‌ی من تغییر کرد. کارزارهای بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

بی‌معنا و بی‌مفهوم برای مغشوش ساختن اذهان عامه از هر سو به راه افتادند. معاون اول رییس جمهور، آقای احمد ضیا مسعود، در مجلس وزرا به من گفت که "تو چه حق داری که به ایرانیان می گویی از جبهه ی ملی حمایت نکنید!" حامد کرزی که در جریان تمام قضایا قرار داشت گفت "اگر سپنتا این کار را کرده باشد، معلوم می‌شود که انسانی وطن‌پرست است و وظیفه ی وطنی خود را ادا کرده است". من هم در پاسخ احمد ضیا مسعود، به جریان‌های مزدبگیر ایران و آی‌اس‌آی و به هر آن‌چه در این راستا می‌دانستم، اشاره کردم. چون سخنان معاون اول رییس جمهور همراه با اندکی تهدید بود، من هم گفتم که من از تبار سیاسی‌ای‌ام که به جز شهادت دادن هنر دیگری ندارد و از هیچ مزدبگیر بیگانه هم نمی‌ترسم. جلسه به تشنج گرایید و حامد کرزی سخنان مرا قطع کرد. راستی یکی از موارد دیگری که موجب تقابل من با معاون اول رییس جمهوری شد، موضوع مصاحبه‌ی من با خبرنگار ایرانی رادیو فردا بود. من در این گفتگو تقریبا چنین گفته بودم که من از مکتب انتقادی فرانکفورت می‌آیم و وظیفه ی خود می‌دانم تا نارسایی‌های اجتماعی را مورد انتقاد قرار بدهم. این گفته‌ی من مجوزی شده بود تا برخی از افراطیون با استناد به پیشینه‌ی فکری برخی از بنیان‌گذاران نسل اول و دوم مکتب فرانکفورت که رویکردهای نومارکسیستی داشتند، مرا تکفیر کنند. شایان یادآوری است، آن هم در شرایطی که رهبران این جریان‌های فکری با وزرا، جنرالان و افسران خاد یادگار دوران اشغال شوروی جبهه‌ی متحد می‌ساختند. آقای مسعود، روزی در دفتر رییس جمهور به من گفت "شما خود تان می گویید که از پیروان مکتب فرانکفورت استید، اما می‌خواهید وزیر خارجه جمهوری اسلامی افغانستان بمانید، من اگر جای شما بودم کنار می‌رفتم." من هم برایش گفتم که

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرانکفورتی بودن من هیچ دلیلی برای کناره‌گیری نیست. من برای این آمده‌ام تا با غارت و ستم مبارزه کنم. گذشته از این‌ها آقای معاون رییس جمهوری شما چیزهایی شنیده‌اید و نمی‌دانید که این مکتب فرانکفورت چیست، بگذارید تا یک روز دیگر در این باره صحبت کنیم. مسعود خاموش ماند و چیزی نگفت. باید بگویم با این که من چندین بار با وی در تقابل قرار گرفتم، او یکی از آدم‌های بسیار باادبی است که من در کشورمان شناخته‌ام. در وجود احمد ضیا مسعود من برخوردهایی از روی عقده ندیدم. در واقعیت وی یکی از انسان‌های باتربیه و آقازاده‌ی طبقه‌ی سیاسی برخاسته از دوران جهاد است. در مورد فرانکفورتی بودن من مقالاتی بسیار نوشته شد؛ مقالاتی به منظور تکفیر من. برخی از جوان‌ها هم چیزهایی نوشتند که از روی نادانی محض بود. ناراحت نشدم، چرا که می‌دانستم آگاهی آنان در سطح کتاب انسان تک‌بُعدی مارکوزه در جا زده است و بسیاری نمی‌دانند که فرانکفورتی امروزی یعنی چه.

جمعی از رهبران مجاهدین و بقایای حزب دموکراتیک خلق در سوم اپریل ۲۰۰۷ دست به ایجاد یک تشکیل به نام "جبهه ی ملی" زده بودند. استاد ربانی به حیث رییس این جبهه انتخاب شده بود. وقتی تشکیل جبهه اعلام شد، رییس جمهوری مصروف دیدار از هند بود. پیش از سفر به هند گزارش‌های زیادی مبنی بر این که یک عده می‌خواهند به کمک ایران دست به ایجاد یک تشکیل سیاسی بزنند، وجود داشت. امنیت ملی افغانستان گزارش‌هایی از این دست را به رییس جمهوری داده بود، افزون بر آن برخی از افرادی که توسط مقام‌های خارجی تشویق شده بودند تا به این جبهه بپیوندند، رییس جمهوری را در جریان قرار دادند. وقتی ما از هند برگشتیم، پیش از آن‌که به سوی کنفرانس مطبوعاتی برویم، من به رییس جمهور گفتم که خبرنگاران از شما حتما

(c) ketabton.com: The Digital Library

راجع به تشکیل جبهه ی متحد می‌پرسند، به نظر من بهتر است بگویید که افغانستان یک کشور دارای قانون و دموکراسی است، هر کس حق دارد دست به تشکیل احزاب و تشکلات سیاسی بزند. من برای جبهه ی ملی آرزوی موفقیت دارم. باور من این بود که ایجاد این جبهه، یک حرکت واکنشی است و اختلافات درونی آن آن‌قدر زیاد است که به زودی از هم فرو می‌پاشد و نباید با مخالفت با آن زمینه ی رشد و قوام آن را فراهم کرد. جالب این جاست، با وجود آن‌که رییس جمهوری خلاف مشوره ی من عمل کرد، رهبران جبهه، انتقاد رییس جمهوری را بیشتر نظر من می‌دانستند. به خصوص نظر او در مورد عضویت اعضای حکومت در جبهه و مسایلی که به باور وی نشان از یک رویکرد فدرالی داشتند، موجب ناراحتی بیشتر او شده بودند. من اگر موضوع وابستگی تشکل‌ها به شماری از کشورها و یا باج گیری برای رسیدن به مقام‌های دولتی نباشد، شدیدا طرفدار ایجاد احزاب و جبهه‌ها استم. بدون احزاب سیاسی در جهان کنونی استقرار یک دموکراسی پایدار و هدف‌مند ناممکن است.

در همین اوضاع، چند تن از وکلای هرات و وکلای منسوب به جناح‌های روشنفکری جداگانه آمدند و به من گفتند که رییس اداره ی امور فاروق وردک و همکاران او، به ویژه آقای رویدار همراه با جمعی از رهبران جهادی و وکلای نزدیک به ایران در پی سلب اعتماد از شما در ولسی جرگه استند. این عده گفتند که آقای وردک ادعا دارد که وی به دستور حامد کرزی این کار را می کند. من از این که حامد کرزی از جریان خبر ندارد، مطمین بودم، اما این امر برایم قابل درک نبود که چگونه رییس اداره‌ی امور می‌تواند بدون اجازه‌ی رییس جمهور دست به چنین عملی بزند. روز دیگر یکی از وکلای منسوب به حزب اسلامی نیز برایم عین مطلب را گفت، صدای

(c) ketabton.com: The Digital Library

تیلفونش را بلند کرد و در حضور من به فاروق وردک زنگ زد و از وی پرسید که آیا رییس جمهور موافق سلب اعتماد از سپنتا می باشد؟ فاروق وردک با نثار چند فحش ناموسی به من، بر این امر تاکید کرد و گفت رییس جمهور از این که این کمونیست را پیشنهاد کرده بود، پشیمان است و به من اکیدا دستور داده است، تا کشور را از این مصیبت نجات دهم. وی شروع کرد به شمارش نام‌های تمام بزرگان جهادی که در این رابطه با وی موافق اند.

من رییس جمهور را در جریان قرار دادم، وی به من گفت "تو از جنگ ایدیولوژیک دست‌بردار نیستی؛ فاروق وردک هرگز دست به چنین خیانتی نمی‌زند." چند روز نگذشته بود که ریاست پارلمانی وزارت امور خارجه لیست طولانی از وکلایی که به بهانه ی تداوی در دو ماه گذشته با خانواده‌های شان به هند فرستاده شده بودند و مصارف آن‌ها نیز از بودجه دولت از طریق اداره‌ی امور پرداخته شده بود را، در اختیارم گذاشت. من به این توطئه‌ها در آغاز زیاد اهمیت نمی دادم. برای سلب اعتماد از من هیچ دلیل موجهی وجود نداشت و من هم گمان می کردم که وکلا نیز ناگزیر خواهند بود تا در مطابقت با قانون اساسی دلایل موجهی را پیدا کنند و تصور دیگرم این بود که طرح این توطئه یک فشار سیاسی است و می گذرد. من به جبهه ی متحد، رشوه‌خواران، جانبداران ایران و آنانی که از اعدام صدام حسین به هراس افتاده بودند و همچنین آنانی که در درون دستگاه قدرت مرا مخل کارشان می‌دانستند، زیاد بها نداده بودم. این سیاست من صادقانه بود و صادق بودن در کشور ما بهای سنگینی دارد. مشکل من این بود که نمی‌خواستم همرنگ جماعت باشم.

تبلیغات ناروا حتا زمانی که من برای انجام مسایل شخصی در برون از کشور بودم، ادامه یافتند. ترکیه برای من کشور بسیار عزیزی است. من

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک‌رنگ‌ترین و با صفاترین انسان‌ها را در این کشور یافتم. دوستان بسیار با صفا و صمیمی در این کشور دارم. انسان‌های درست‌پندار، مهمان‌نواز، راست‌کار و عزیز. در دورانی که وزیر خارجه بودم، دختر یکی از دوستان ترک من خواست تا شاهد نکاح او باشم. من هم با همسر و دخترم به ترکیه رفتم تا در مراسم عروسی دختر دوستم شرکت کنیم. سال ۲۰۰۷ بود، بی‌خبر از همه‌جا، یک روز صبح اخبار افغانستان را از طریق صفحات انترنیتی مطالعه می‌کردم که چشمم به مقاله‌ای افتاد که در آن تقریبا این متن نوشته شده بود: سپنتا از کار برکنار می‌شود... یک منبع دقیق گفت دولت آلمان که سپنتا تابعیت آن را دارد وی را احضار کرده است و وی نیز دیروز از کابل به آلمان پرواز کرد. (نقل به معنا است) من می‌دانستم که این کار بخشی از جنگ روانی و استخباراتی است و بر آن خندیدم. یادم نرفته بگویم که من در نوامبر ۲۰۰۷ پاسپورت آلمانی‌ام را پس دادم. روزی در شورا در برابر سوال یکی از وکلا گفتم که کسی از من نخواسته است که از تابعیت آلمانی‌ام صرف نظر کنم، اما من این کار را کرده‌ام و باید یادآوری کنم که این کار از منظر حقوقی زیاد پرمعنا نیست، چرا که اگر من بخواهم، می‌توانم پاسپورتم را پس بگیرم.

در همین اوضاع ایران شروع به اخراج مهاجران افغان از آن کشور کرد. هر روز دسته‌دسته شهروندان افغانستان از ایران اخراج می‌شدند. نهادهای ایرانی خلاف توافق‌نامه ی سه‌جانبه میان افغانستان، ایران و کمیسیون مهاجران سازمان ملل متحد دست به این کار می‌زدند. مقامات ایرانی به اعتراض‌های دیپلوماتیک افغانستان نیز وقعی نمی گذاشتند. تعدادی از وکلای ولسی جرگه پیشنهادی را به مجلس به منظور احضار وزیر خارجه و وزیر امور مهاجران ارائه دادند. من به مجلس رفتم و توضیحات لازم را دادم. در همان جلسه بیشتر از همه‌ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنانی که افرادشان را مقرر نکرده بودم، همراه با مدافعان سیاست‌های ایران در افغانستان سر و صدا می کردند. به سیمای تک تک آنانی که من فرزندان و یا نزدیکان بی‌سواد و کم‌سواد شان را مقرر نکرده بودم، می‌نگریستم و به سخن‌فرافکنی‌های آنان گوش می دادم. بدین گونه در دهم ماه می ۲۰۰۷ مورد استیضاح ولسی جرگه قرار گرفتم. در دور اول مخالفان نتوانستند به اکثریت دست بیابند. یکی از معاونان ولسی جرگه که از خویشاوندان رییس جمهوری بود، در پیش روی کامره‌ها، بر روی یکی از کارت‌های رای گیری با قلم خط کشید تا بدین‌وسیله جریان رای‌دهی را مشکوک جلوه دهد، ولی باز هم مخالفان به اکثریت دست نیافتند و تصمیم گرفته شد تا روی آن موضوع خلاف اصول وظایف داخلی شورا، دوباره رای گیری شود.

من بعد از ظهر همان روز به رییس جمهوری گفتم که، تمام کارزار علیه من از دفتر شما سازماندهی می‌شود، از این رو من کنار می‌روم. تقاضای کناره‌گیری‌ام از مقام وزارت خارجه را به رییس جمهوری تقدیم کردم. رییس جمهوری گفت: "هرکس می‌داند که این کار ناشی از یک توطئه و مغایر قانون اساسی کشور است. اگر من استعفای شما را بپذیرم، هیچ وزیر دیگر نمی‌تواند کار کند. قبولی استعفای شما به معنای تسلیم‌شدن به یک عده قانون‌شکن و سواستفاده‌گر است." رییس جمهوری به فاروق وردک تیلفون کرد و گفت "گزارش‌هایی وجود دارد که تو در کارزار سلب اعتماد از سپنتا فعال استی، من از تو می‌خواهم تا از همین لحظه خلاف آن‌چه تا حال کرده‌ای عمل کنی" و گوشی را به من داد و گفت "خودت با او صحبت کن." فاروق وردک بسیار برآشفته به من گفت که "من هیچ مداخله ندارم، اما تو ذهن رییس جمهور را نسبت به من خراب می کنی و..." وقتی مکالمه‌ی تیلفونی بسیار غیردوستانه به پایان رسید، من به رییس

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمهوری گفتم که این آقا سردسته ی توطئه‌گران است و دو نفر دیگر از نزدیکان رییس جمهوری را نیز نام گرفتم که در این کار شامل اند. دو روز بعد ولسی جرگه مجددا رای‌گیری کرد و به من رای عدم اعتماد داد. رییس جمهوری نیز این تصمیم ولسی جرگه را خلاف قانون اساسی دانست و موضوع را به ستره محکمه راجع کرد. شورای عالی ستره محکمه نیز در جلسات برگزار شده در بیست و بیست دوم ثور ۱۳۸۶، تصمیم ولسی جرگه را مغایر با قانون اساسی و طرزالعمل داخلی ولسی جرگه دانست.

در این‌جا بخش‌هایی از حکم ستره محمکه را بدون آنکه لغزش‌های ادبی و دستوری آن را اصلاح کنم، نقل می‌کنم:

"... شورای عالی ستره محکمه چنین استدلال و ایضاح می‌دارد که: قانون اساسی در ماده ۹۲ حکم می‌کند: ولسی جرگه به پیشنهاد بیست فیصد کل اعضا می‌تواند از هر یک از وزرا استیضاح بعمل آورد.

هرگاه توضیح ارایه‌شده قناعت‌بخش نباشد ولسی جرگه موضوع رای عدم اعتماد را بر رسی می‌کند.

رای عدم اعتماد از وزیر باید صریح، مستقیم و بر اساس دلایل موجه باشد، این رای با اکثریت آرای کل اعضای ولسی جرگه صادر می‌گردد. آن‌چه از منطوق روشن این ماده به‌دست می‌آید این است که:

۱. در صورت توضیح ارایه‌شده طوریکه عبارت (بررسی می‌کند) می‌رساند باید درست و عمیقانه تحلیل گردد زیرا در این مرحله موقف ولسی جرگه مانند یک محکمه ملی است که در موارد اجرای وظایف مشخص یک وزیر که بصراحت ماده ۷۷ قانون اساسی نزد ولسی جرگه مسول است، استیضاح می‌نماید اگر توضیح وزیر در انجام اموریکه بحکم ماده ۷۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

قانون اساسی از وظایف مشخص وی بوده مدلل و قانع کننده تلقی نگردد وزیر موصوف مسول عدم اجراء امور مربوط و مقصر در انجام وظیفه مشخصه‌اش محسوب می گردد. درینحال صلاحیت قانونی شورای ملی است که دوام وظیفه وزیر را تحمل می‌نماید و یا اینکه رای عدم اعتماد او را بر رسی می کند و در صورتیکه تصمیم بگیرد که توضیحات ارائه‌شده قناعت‌بخش نیست موضوع را موکول به رای‌دهی عدم اعتماد می‌سازد. و همین رای گیری عدم اعتماد در حقیقت حکم نهائی این محکمه ملی است که صادر می گردد اما مشروط بر اینکه مدلل به دلائل موجهی که در بالا گفته آمدیم بوده صراحت و روشنی کامل داشته باشد و مستقیما مربوط به قصور ناشی از عدم انجام وظیفه مشخص وزیر باشد نه اینکه ناشی از اجرأت و یا اعمال شخص و یا اشخاص و یا مرجعی که زیر بر اعمال ایشان کنترول ندارد باشد و رای عدم اعتماد اکثریت کل اعضای ولسی جرگه را داشته باشد.

۲. چنانیکه در سوالات مطروحه مقام ریاست جمهوری تذکر یافته اگر استیضاح وزیر خارجه در ارتباط بوضع نابه‌سامان و قابل تاسف اخراج مهاجرین از ایران که ناشی از اراده و تصامیم دولت جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است، باشد که نتیجه آن موجب عدم اعتماد از وی گردیده است باید پذیرفت که ممانعت از این امر و توقف آن خارج اراده و دور از صلاحیت وظیفه مشخصه وزیر مذکور بوده نباید در این امر مقصر خوانده می‌شد و این امر نمی‌تواند دلیل موجهی برای عدم اعتماد از وزیر گردد، زیرا از یک طرف اخراج مهاجرین که مسلما در نتیجه تصمیم گیری دولت ایران انجام

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده مستقیما به ساحه کاری وزیر خارجه ارتباط ندارد، و از طرف دیگر جلوگیری و ممانعت حکومت ایران از اتخاذ تصامیم آن کشور از وظایف مشخصه وزیر خارجه دولت افغانستان بحساب نمی‌رود. و جانب سوم اینکه قرار توضیحاتیکه در مقدمه دادیم وزارت خارجه بصورت مفصل و دوامدار تماس ها و فعالیت دپلوماسی خویش را در رابطه بامور مهاجرین طوریکه مطابق ماده ۷۷ قانون اساسی از وظایف مشخصه آن بوده انجام داده و درین باره قصوری را مرتکب نگردیده است. پس اینکه این امر دلیل عدم اعتماد از وی باشد توجیهی است بیرون از صراحت قانون.

موضوع رای عدم اعتماد که روز پنجشنبه ۲۰ ثور ۱۳۸۶ روی آن رای گیری صورت گرفت با در نظرداشت اینکه جمعا ۱۲۴ رای مبنی بر عدم اعتماد بوده و در حال رد یک رای مشکوک و باطل اکثریت آرأ کل اعضای ولسی جرگه را احتوا نمی کند خود بخود قضیه را ساقط می‌سازد زیرا مجموع کل اعضای ولسی جرگه در حال حاضر ۲۴۸ نفر تثبیت شده و ۱۲۴ رای مخالف در برابر ۱۲۴ رای باقی مانده دیگر تعارض مینماید که خود بخود از نظر مویدات حقوقی منجر به اسقاط است و باز هم روی اساسات حقوقی چه از نگاه منابع متعارف حقوق اسلامی و چه از نگاه حقوق بین‌الملل، وقتی رای الزام و رای عدم الزام باثر تعارض متساویانه ساقط می گردند برائت ذمه حالت اصلی میگردد. و اینکه یک رای، مشکوک و در محل بطلان بوده سوالی نیست زیرا طرزالعمل شناخته‌شده خود مجلس محترم ولسی جرگه در تمام موارد اجراآت رای گیری شان طول دو سالی که فعالیت دارند همین

(c) ketabton.com: The Digital Library

رویه را قبول و بکار برده اند و بالخصوص که خود مجلس محترم قضیه را مجددا بتاریخ ۲۲ ثور ۱۳۸۶ به رای گیری مجدد قرار داده اند ورنه اگر حایز اعتبار می‌بود چرا بار دوم رای گیری می کردند.

۳. بارتباط رای گیری مجدد با نصاب حضور متفاوت وکلای محترم باید امعان نظر کرد که متاسفانه این رای گیری صبغه حقوقی و قانونی ندارد چه در رای گیری روز ۲۰ ثور که پیرامون آن توضیح داده شده مجلس اصدار حکم بمشابه یک مجلس استیضاحیه جزائی خاتمه یافته تلقی شده و محلی به اجلاس و رای گیری مجدد در مورد عین قضیه فیصله شده دیده نمیشود زیرا در این دور مجدد یکعده وکلای تشریف داشته اند که در جلسه روز قبل حضور نداشته و از محضر استیضاح و جوابات توضیحی که آیا مدلل و معقول بوده و موجه پنداشته میشود و یا خیر؟ معلوماتی نداشته اند چگونه می‌توان عادلانه و قانونی پنداشت که حکم مجلس استیضاحیه بدون معلومات از توجیه و استدلال صادر گردد. و از طرف دیگر فقره اخیر ماده شصت و پنجم طرزالعمل مصوب ولسی جرگه واضحا مشعر است که «بعد از اعلان نتایج رای گیری موضوع تصویب‌شده، بحث دوباره صورت نمی گیرد» در حالیکه نظر به استدلال ماده دوم این ارزیابی، رای گیری روز ۲۰ ثور ۱۳۸۶ با نتیجه ۱۲۴ رای عدم اعتماد و ۱۲۴ رای مقابل آن که مبین کدام الزامی نبوده مساویانه به پایان رسیده و قضیه را ساقط ساخته است هیچ محلی به رای گیری مجدد ۲۲ ثور دیده نمی‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴. دلیل حقوقی و قانونی دیگر این است که تدویر مجلس مجدد به منظور رای گیری در عین موضوع خاتمه‌یافته حیثیت تجدید نظر بر حکم استیضاحیه صادره قبلی را دارد. از نظر پرنسیپ های حقوقی و صراحت قانونی با استفاده از قیاس قانونی به قضایای جزایی تجدید نظر باید صرف بمفاد محکوم صورت بگیرد نه بضرر آن که روی این استدلال اتکا به آرای مجلس ۲۲ ثور مبنی بر توثیق و توجیه عدم اعتماد موافق با مویدات حقوقی نیست."

با این هم در پی صدور حکم ستره محکمه من به رییس جمهوری مراجعه کرده، مجددا استعفایم را تقدیم کردم. من گفتم که بر اساس حکم ستره محکمه، اقدام مغایر قانون اساسی ولسی جرگه ملغی گردید، اما برای من دیگر آن شور و هیجان برای ادامه کار نمانده است. دقیق یادم است که گفتم من نمی خواهم برای سه سال دیگر در تقابل با سندیکای رشوه گیران، جنگ‌سالاران و قاچاق‌چیان کار کنم. رییس جمهور برایم گفت که "خوب چند ماهی ادامه بدهید تا کسی گمان نکند که شما تسلیم زور شدید." برای من بسیار جالب بود که پس از تصمیم ولسی جرگه افراد زیادی مرا متهم به قانون گریزی و عدم احترام به قانون کردند، در این راستا مقاله‌ها نوشتند. حتا برخی از آن عده از اعضای جامعه ی مدنی و قلم به دستانی که از سیاستمداران افغانستان باج گیری می کردند، هر زمانی که تقاضای شان در رابطه با تقرر خودشان و یا اعضای خانواده شان به خدمات دیپلوماتیک قبول نمی‌شد در این باره می‌نوشتند و ناسزا می گفتند. حتا یکی از استادان دانشکده ی حقوق که با پاسبان وزارت خارجه درگیری لفظی پیدا کرده بود، شب در تلویزیون مرا متهم به فساد و نیپوتیسم کرد. در این کشاکش، زنده یاد استاد اخگر که با تصمیم من در باره‌ی کار با

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکومت افغانستان شدیدا مخالف بود، شبی به خانه آمد و گفت: "تو نظر مرا در باره ی کار کردنت با این حکومت می‌دانی. اما حالا زمان آن است تا سخت و استوار بایستی و از خودت در برابر این حلقه‌ی زورگویان دفاع کنی". استاد خود نیز روز بعد در روزنامه ی هشت صبح مقاله‌ای در دفاع از من زیر عنوان "دشمن طاووس آمد پر او" نوشت. جمعی از روشنفکران از من دفاع کردند اما بسیاری سکوت کردند و یا علیه من نوشتند.

واقعیت این است که در پی این حادثه دیگر برای من هم آن شور و هیجان نمانده بود و آرمان‌گرایی برای اصلاحات به روزمرگی و اداره‌ی امور روزانه و حفظ خود از آلودگی‌های بسیار مروج در سیاست افغانستان کاهش یافته بود. تمام تلاشم این بود که تا در سطح دیگران سقوط نکنم؛ اما تلاش برای این که وزارت خارجه را به یک نهاد استثنایی و نمونه در میان نهادهای دولت تبدیل کنم، دیگر بخشی از خاطراتم بود. فقط به چند کورس زبان، برگزاری امتحان کنکور و معرفی چند تن از دیپلومات‌های برجسته که از پول و دارایی ملت سو استفاده کرده بودند، به سارنوالی، ارتقای شفافیت در مسایل مالی و سعی به منظور حرفه ای ساختن فعالیت‌های دیپلومات‌های ما، طرح برخی از موازین کلی سیاست خارجی افغانستان، اجتناب از استخدام مشاوران بیگانه در وزارت امور خارجه، گشایش دروازه‌های وزارت خارجه به روی شهروندان با استعدادی که سال‌ها به دلیل تبعیض و نژادگرایی به گونه ی گسترده از خدمت در وزارت خارجه افغانستان محروم بودند و همچنین توجه به ارتقای تعداد کارمندان زن به امید کاهش تبعیض جنسیتی مسایلی بودند که در اولویت کاری من قرار گرفتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در راستای اصلاحات مالی و تفتیش و بررسی‌ای که من جدا در وزارت خارجه و نماینده‌گی‌های آن آغاز کردم، تنها سفیری که بدهی‌هایش را به وزارت خارجه افغانستان پرداخت کرد، احمد ولی مسعود بود. مسعود سفیر افغانستان در لندن بود، وی به دلیل اشتغال‌های سیاسی‌اش، به مسایل مالی و اداری سفارت توجه لازم را مبذول نداشته و تمام امور را به معاونش سپرده بود. معاون او نیز به حد کافی از حساب سفارت برداشت کرده بود. نزدیک به هشت‌صد هزار دالر بدون مجوز قانونی برداشت شده بود؛ اما مسعود تمام بدهی را به حساب دولت واریز کرد. سفرای دیگر که سو استفاده کرده بودند و من آن ها را به سارنوالی معرفی کرده بودم، همه بعد از این‌که من از وزارت خارجه رفتم با احراز مقامات گوناگون برگشتند و یا این که فراری امریکا شدند.

دوران کار در وزارت خارجه افغانستان از غم‌انگیز ترین و دردآورترین روزهای زندگی من است. در هیچ جایی با آن‌همه تهمت، افترا، توهین، دروغ و جعل روبه‌رو نشده بودم که در وزارت خارجه تجربه کردم. اگر چه می‌دانستم که چرا چنین است. سیاست دموکراتیک در سرزمینی که در آن روابط پاتروناژ حاکم باشد، دشوار است. من در دوران تصدی وزارت امور خارجه یک بار دیگر هم بر اساس توافقی که با رییس جمهوری داشتم، از وی خواستم تا استعفای مرا بپذیرد، اما وی به من گفت آن‌چه را که آغاز کرده‌ایم باید با هم به آخر برسانیم. من به وی گفتم که من از مرکز مطالعات منطقوی دانشگاه نیویورک دعوت‌نامه دارم تا در آن‌جا کار کنم و برای من از لحاظ انسانی و هم از لحاظ شخصی بهتر است تا برای مدتی در برون از کشور باشم؛ اما او این امر را توطئه‌ی امریکا علیه خود تلقی نموده با رفتن من شدیدا مخالفت کرد. من هم بر اساس همان تعهد سنتی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

به وی داشتم، ماندم؛ ماندم اما با اکراه. اگرچه با برخی از سیاست‌های حامد کرزی، به ویژه برخورد او با طالبان، مسایل دموکراسی، امریکا و موضوع عدم مبارزه با فساد هیچ توافق نداشتم و این عدم توافق را نیز آشکارا اعلام می‌کردم، اما با او به همکاریم ادامه دادم و کوشش کردم با حفظ آرا و افکار خودم به عنوان انسانی وفادار به قانون و میهن کار کنم. بسیار از خود پرسیده‌ام که آیا با پیوستن به کار دولتی کار خوبی کردم؟ این پرسش را هنوز هم گاهی از خود می‌پرسم. واقعیت این است که من از کار با حکومت آقای کرزی علی‌رغم تفاوت‌ها و نارسایی‌ها، پشیمان نیستم. من در یکی از دشوارترین مرحله‌های تاریخ معاصر کشور ما خواستم به وطنم خدمت کنم. برخی‌ها می‌خواهند از طریق انقلاب به این کار بپردازند؛ برخی می‌خواهند روشن‌گری و انتقاد بکنند؛ اگر چه در کشور ما تعدادشان از انگشتان یک دست هم کمتر است. من خودم را سیاست‌مدار می‌انگاشتم و می‌خواستم در مقام‌های تصمیم‌گیرنده باشم و بر فعل و انفعالات سیاسی و اجتماعی از آن طریق موثر واقع شوم. من فکر می‌کنم که چنین تصمیمی حق هر شهروند است؛ و چنین کاری در نفس خود نه تنها مغایر با دموکراسی و حقوق شهروندی نیست، بل‌که مسؤولیت و وظیفه‌ی هر سیاست‌مداری است که در پی مشارکت در قدرت سیاسی باشد تا بتواند از آن طریق به منظور تحقق عدالت و رهایی انسان به شهروندان خدمت کند. من خودم را سیاست‌مداری با پیشینه‌ی اکادمیک می‌دانم، همان‌گونه که در سراسر دنیا هزاران تن از زندگی دانشگاهی به سیاست روی آورده‌اند و بر عکس. هیچ قانون و قاعده‌ای اکادمیسین را از مشارکت در دولت‌داری منع نمی‌کند. این یک توهم و باور پیش‌مدرن است که چنین رویکرد زاهدانه را سیاست دموکراتیک می‌پندارد. من هیچ‌گاه خودم را به زندگی انزواطلب،

(c) ketabton.com: The Digital Library

قدرت‌پرهیز برخی از روشنفکران ملزم ندانسته‌ام و به عنوان شهروند حق دارم چنین باوری داشته باشم. آن‌چه در قدرت سیاسی بد است، استفاده از آن بر ضد سعادت انسان و رهایی شهروندان و گریز از مسؤولیت‌پذیری برای جامعه است. من سیاست را تلاشی برای تحقق سعادت جمعی در یک فرایند رهایی‌بخش می‌دانم و امکان رسیدن به چنین هدفی و درجه ی تحقق چنین آرمانی نمی‌تواند با توازن قوای اجتماعی تغییرطلب و ضد ترقی بی‌رابطه باشد.

جنرال دوستم در اوخر سال ۲۰۰۸ با یک سلسله اقدامات ناروا موجب دردسرهای فراوان شد. رییس جمهور از من خواست تا با ترک‌ها در این باره صحبت کنم و از آن ها بخواهم تا کاری کنند که دوستم از افغانستان برون شود. من به انقره رفتم. با عبدالله گل رییس جمهور آن کشور که از دوران وزارت خارجه‌اش با هم دوستی داشتیم، دیدار کردم. در صحبت میان ما، ترک‌ها تاکید کردند که در انتخابات آینده در حدودی که روابط بین‌المللی ایجاب می‌کند از آقای کرزی حمایت کنند. عبدالله گل گفت: "آرزوی ترکیه این است تا افغانستان بر مشکلات جاری غلبه کند و همچنین بر مشکل دوستم. وی افزود که دوستم آدم بسیار آلوده و کثیفی است. باید مشکل وی حل شود. ما جنبش ملی اسلامی را تشویق کردیم تا کنگره‌ی حزبی برگزار کند، فعلا رییس جدید انتخاب شده است. این یک قدم خوب است. ما خواهان وحدت ملت افغانستان استیم. به دوستم اجازه داده شود تا از کابل به شمال برود و ما باز او را برای تداوی به ترکیه می‌آوریم." خانه ی دوستم به دلیلی توسط نیروهای پولیس محاصره شده بود که وی بعد از باده‌نوشی فراوان همراه با هم‌پیاله‌هایش به خانه ی یکی از ترک‌تباران در وزیر اکبرخان حمله کرده و وی را با شیوه‌های بسیار بدوی بی‌عزت ساخته و بعدا به خانه‌اش برگشته بود. نیروهای وزارت

(c) ketabton.com: The Digital Library

داخله خانه‌ی او را محاصره کردند؛ اما بیشتر از آن کاری در برابر قانون‌شکنی‌های وی صورت نگرفت. پس از این توافق با ترک‌ها، وزارت داخله‌ی افغانستان به محاصره‌ی منزل دوستم پایان داد. وی نخست به شمال و بعدا به بهانه تداوی به ترکیه رفت و ترک ها هم وی را به گونه محترمانه نگهداشتند. دوستم به ترکیه رفت، اما حامد کرزی به دلیل این که در انتخابات سال ۲۰۰۹ به آرای او نیاز داشت، دوباره تقاضای برگشت او را نمود و بدین گونه دوستم علی‌رغم مخالفت ایالات متحده به افغانستان برگشتانده شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشاور امنیت ملی جمهوری اسلامی افغانستان

دومین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در هفدهم سپتامبر ۲۰۰۹ برگزار شد. برای بسیاری‌ها روشن بود که حامد کرزی برنده ی این انتخابات خواهد بود و من هم مصمم بودم که دیگر به حیث وزیر خارجه کار نکنم، اما اعلام نتایج انتخابات به دو دلیل به ابتذال کشانده شد. دلیل نخستین این بود که ریچارد هالبروک و رهبری جدید ایالات متحده‌ی امریکا مصمم بودند تا از به قدرت رسیدن دوباره حامد کرزی جلوگیری کنند و از سوی دیگر در برخی از مناطق به درجات گوناگون تقلب صورت گرفته بود. ناگفته نمی گذارم که تقلب در مقایسه با آن‌چه بعدا در انتخابات ۲۰۱۴ به وقوع پیوست، بسیار ناچیز بود. نارسایی‌های انتخابات ۲۰۰۹ مایه‌ی شرمندگی بودند، اما در حد واقعیت‌های کشورهای در حال جنگ جهان سومی، انتخابات قابل قبولی بود. در فرجام حامد کرزی به حیث رییس جمهوری و مارشال فهیم به حیث معاون اول و استاد خلیلی به حیث معاون دوم انتخاب شدند. مراسم تحلیف رییس جمهوری جدید در ۲۸ عقرب ۱۳۸۸ برابر با نزدهم نوامبر ۲۰۰۹ برگزار شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس از این مراسم گفتگوها برای تشکیل کابینه‌ی جدید آغاز شد. روزی در دفتر رییس جمهوری، معاونانش، دکتور مدبر، داوودزی و من نشسته بودیم. مارشال فهیم به من گفت ما شما را وزیر خارجه ی وطن‌دوست و شایسته می‌دانیم و همه تصمیم گرفته‌ایم تا مشترکا از شما حمایت کنیم و در شورا هم خود ما برای شما کمپاین کنیم. من از اعتماد رییس جمهوری، شخص مارشال و معاون دوم رییس جمهوری تشکر کردم و گفتم من به عنوان انسان آن‌قدر زخمی و آزرده شده‌ام که دیگر هرگز آماده نیستم در مقام وزیر امور خارجه کار کنم.

در مورد مارشال فهیم سخنان بسیار گفته شده است. به ویژه دوستان من در حلقه‌های حقوق بشری و همچنان برخی از مقامات خارجی. واقعیت دورویی برخی از حلقه‌های خارجی آن بود که همیشه در پی داشتن روابط نیک با وی بودند و مخالفت آن ها با وی بیشتر از موضع رای‌دهندگان کشورهای خودشان بود، ولی می‌خواستند طوری تداعی کنند که دیپلومات‌های آن‌ها حاضر نیستند با وی همکاری کنند و این حکومت افغانستان است که از وی دست‌بردار نیست. یک واقعیت را نباید از یاد برد که امریکایی ها با نامزدی مارشال فهیم به حیث معاون اول رییس جمهوری مخالف بودند و این موضوع را با حامد کرزی نیز در میان گذاشتند. مارشال آدم بسیار رک و راستی بود، آدم یک‌رنگ و یک‌روی. وقتی با او صحبت می کردی، می‌دانستی که با چه کسی طرف هستی. او از دورویی‌هایی که من در برخی از همرزمانش دیدم، مبرا بود. بدون شک که مارشال آدم باورمند به دموکراسی نبود، اما همیشه می‌شد فهمید که او چه می‌خواهد و نظراتش چیست. من همیشه به انسان‌هایی که بر روی باورهای شان می‌ایستند و لو این باورهای آن ها در نقطه مقابل نظرات من باشند، احترام می گذارم و همیشه از دلقک‌بازی‌ها و دورویی‌های افراد فاقد رنگ سیاسی نفرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشته‌ام. یکی دیگر از مشخصات مارشال این بود که با اتکا به حافظه ی نیرومندش می‌توانست در هر مناسبتی قصیده و یا غزلی از بر بخواند. آدم حیرت می کرد که آدم جنگی مثل او چگونه شیفته‌ی نازکی‌های شعر فارسی است.

استاد خلیلی معاون دوم رییس جمهوری آدم محترم و آرام بود. اغلب کوشش می کرد از تقابل اجتناب کند. من همیشه به سخن ایرانیان سر به سرش می گذاشتم و می گفتم این ادامه‌ی همان فرهنگ تقیه است. او می‌خندید و می گفت: من می‌دانم که اصل کار به دست "حلقه خاص" است، چه بگویم. منظور او از حلقه ی خاص، خرم، مدبر، انجینیر ابراهیم و من بودم. در برون هم چنین برداشتی وجود داشت. واقعیت این بود که من از بسیاری مباحث مربوط به مقرری‌ها و گزینش افراد در مقام ها خودم را کنار می کشیدم و مداخله نمی کردم. حوزه‌ی کاری من سیاست امنیتی و خارجی بود. در این حوزه هم هر روز بیشتر از پیش در برخورد با پاکستان، طالبان و ایالات متحده میان دیدگاه‌های من و رییس جمهور شکاف عمیق‌تر می‌شد.

با همه‌ی اصرارها من از پذیرفتن مجدد مسؤولیت وزارت امور خارجه اجتناب کردم. رییس جمهور چند روزی انتخاب وزیر خارجه را به تعویق انداخت. قیوم کرزی با من تماس گرفت، از من خواست تا پیشنهاد رییس جمهوری را بپذیرم؛ استاد زلمی هیوادمل را رییس جمهوری به خانه من فرستاد، اما من رد کردم. سفیر امریکا آیکن‌بری و بسیاری از نمایندگان کشورهای خارجی، از من خواستند تا به کارم ادامه بدهم، اما من نپذیرفتم. چند نفر داوطلب این مقام بودند و از همه بیشتر دکتور زلمی رسول مشاور امنیت ملی کشور ما بود. بحث‌های نهایی روی وی و سید طیب جواد متمرکز بودند. اکثریت طرفدار آقای جواد بودند و قرار بر این شد تا او معرفی شود، اما نمی‌دانم چه به

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقوع پیوست که در یک شب دیدگاه‌ها تغییر کرد و همه طرفدار زلمی رسول شدند. من زلمی رسول را از روزی که مشاور رییس جمهوری در امور بین المللی بودم، می‌شناختم. آدم محترمی بود، پدرش از مبارزان حزب وطن و از همسنگران شادروان غبار و فرهنگ بود. آدمی بود آرام و خویشتن‌دار. اشکال کار او، این بود که در مدیریت مشکل داشت. او سال‌ها برای رسیدن به مقام وزارت خارجه تلاش کرده بود. روزی که تنش‌ها میان من و افرادی که متهم به نقض حقوق بشر، روی مسایل حقوق بشری اوج گرفت، او یکی از کسانی بود که تلاش می‌کرد من از مقام وزارت خارجه کنار زده شوم. خوب من او را درک می‌کردم چرا که این امر در همه‌جای دنیا در سیاست امر مشروع تلقی می‌شود. زلمی رسول به حیث وزیر خارجه معرفی شد. بعد از گرفتن رای اعتماد از ولسی جرگه من در وزارت خارجه از او استقبال کردم، او را به همکاران معرفی و تا اتاق کارش همراهی کردم. به وی وعده‌ی همکاری صادقانه دادم؛ وعده‌ای که تا کنار رفتن او از مقام وزارت خارجه همچنان پابرجا ماند. مدتی دیگر در کابل ماندم و بعدا برای انجام معاینات صحی رفتم آلمان. در آلمان بعد از چند سال، سری به انستیتوت علم سیاست دانشگاه آخن زدم. رییس انستیتوت از من پرسید که کی کارت را آغاز می‌کنی؟ برایش گفتم نمی‌دانم؛ اما برای من ماندن در غربت مشکل است با این‌که از دانشگاه نیویورک هم دعوت‌نامه دارم، توان ماندن در برون از افغانستان را ندارم. با خانم سیما سمر قرار گذاشته بودیم تا بعد از پایان دوران وزارت خارجه برای تدریس در موسسه ی تعلیمات عالی گوهرشاد وقت بیشتری بگذارم. آماده ی برگشت به کشور بودم. آقای کرزی زنگ زد و گفت که هرچه زودتر برگردید. کابل که آمدم دروازه‌ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

وی‌آی‌پی[۱] میدان بسته بود. یکی می‌گفت کلید نیست و دیگری می‌گفت که قوماندان صاحب امر کرده است که این دروازه را تنها بر روی وزیران بگشایید. راست می‌گفت من که دیگر وزیر نبودم. بالاخره از معبری گذشتم و به خانه آمدم. شب به دیدار رییس جمهوری رفتم. او از من خواست تا به صفت مشاور امنیت ملی کار کنم. بعد از چانه‌زنی‌های زیاد، گفتم در صورتی می‌پذیرم که ساحه ی کار من محدود باشد به مسایل پالیسی و در ضمن هفته‌ی دو روز اجازه داشته باشم تا برای تدریس بروم. رییس جمهور گفت "من از شما کار زیادی نمی‌خواهم مسایل اوپراتیفی و مالی را کس دیگر انجام می‌دهد و شما تنها به کار پالیسی و مسایل روابط خارجی بپردازید". در ضمن رییس جمهوری گفت: " ما در وزارت خارجه مشکلات زیاد داریم و باید مسایل استراتژیک را هم به مشاوریت امنیت ملی انتقال دهیم". قرار بود دومین کنفرانس لندن درباره‌ی افغانستان در ۲۸ جنوری ۲۰۱۰ برگزار شود. به تاریخ نزدهم جنوری ۲۰۱۰ برابر به ۲۹ جدی ۱۳۸۹ حامد کرزی فرمانی را مبنی بر آمادگی برای اشتراک در کنفرانس لندن در باره ی افغانستان و همچنین ریاست هیئت افغانستان با رهبری این جانب صادر کرد. در دوران تصدی من به حیث وزیر خارجه آمادگی‌ها برای برگزاری دومین کنفرانس لندن در باره‌ی افغانستان گرفته شده بود. در تمام مدتی که ما آمادگی تهیه ی متون کنفرانس را می‌گرفتیم، من متوجه تلاش‌های کارمندان سفارت انگلیس برای جای‌انداختن برخی از مفاهیم بودم که ما با آن موافق نبودیم. از جمله در مسوده‌ی پیشنهادی واژه‌ی تروریسم به کلی نابود شده بود، از طالبان نامی در میان نبود، صرفا از کلمه "شورشیان" استفاده شده بود و هم هیچ اشاره‌ای به ماهیت منطقوی تروریسم نشده بود. در موضوع

---

[۱] VIP

(c) ketabton.com: The Digital Library

فساد، تنها به فساد در دستگاه‌های دولت افغانستان اشاره شده بود. در نحوه‌ی مصرف کمک‌ها و فساد در این حوزه هیچ اشاره نشده بود. این موضوع‌ها به شمول مصرف کمک‌ها از طریق بودجه ی دولت افغانستان از موارد مهم مورد اختلاف بودند. رییس جمهور که نگران ضعف و گوش‌به‌فرمانی برخی از همکارانش در برابر سفارت خانه‌های خارجی بود، از من خواست تا این کنفرانس را رهبری کنم. ما پیش از رفتن به لندن روی موارد زیادی توافق کردیم اما موضوع تاکید بر تروریسم به عنوان تهدیدی برخاسته از منطقه و مبارزه با پناه‌گاه‌های آن و استفاده از واژه‌ی تروریسم به جای "شورشی" کماکان از موارد مورد اختلاف باقی ماندند. قرار بر این شد تا هیئت‌های دو طرف، شب فردای کنفرانس روی این مسایل صحبت کنند. من به همکاران وزارت خارجه گفتم که تا آخر باید موضوع را کلمه کلمه از نظر بگذرانند. رییس جمهور برای صرف صبحانه به دفتر براون صدراعظم انگلیس دعوت بود. در این مهمانی صبحانه از جانب افغانستان رییس جمهوری، وزیر خارجه زلمی رسول و من حضور داشتیم. وقتی نشست به پایان رسید، در حینی که به سوی کنفرانس می‌رفتیم، دکتور داوود مرادیان از همکاران وزارت خارجه تیلفونی تماس گرفت و گفت که زاخیلوال وزیر مالیه می گوید: من در وقت صرف صبحانه با رییس جمهور و صدراعظم حضور داشتم، طرفین با استفاده از واژه "شورشیان افغان" و حذف "لزوم محو پایگاه‌های تروریستان در منطقه" از متن اعلامیه ی نهایی کنفرانس توافق کردند. من برایش گفتم که آقای زاخیلوال حضور نداشت؛ فورا به انگلیس‌ها بگو که اگر این مسایل درج اعلامیه نهایی نشوند، نماینده‌ی افغانستان در کنفرانس مطبوعاتی می گوید که این اعلامیه از ما نیست. پیش از رفتن

(c) ketabton.com: The Digital Library

به کنفرانس از زاخیلوال پرسیدم که چرا چنین حرفی زده است؟ او گفت: "من می‌خواستم تا مشکل حل شود."

یک تجربه را که من در برخورد با دیپلومات‌های برخی از کشورهای غربی آموختم این است که رویکرد نمایندگان آنان با ما انسان‌های شرقی، متأثر از سلطه‌طلبی استعماری است. در این‌جا نمی خواهم نظرم را تعمیم بدهم، اما با احتیاط می‌خواهم بگویم که دیدگاه مسلط بر رویکرد اغلب سیاست‌مداران چپ و راست غربی نسبت به انسان‌های شرقی و سیاه‌پوستان، نگاهی است دارای رگه‌هایی از برتری‌طلبی فرهنگی و یا نژادی و یا ترکیبی از هردوی آن‌ها. یکی از کسانی که برخوردهایش موجب سرخوردگی من شد، دیوید میلبند وزیر خارجه‌ی بریتانیا بود. بعدها که با جانشین محافظه‌کار وی ویلیام هیگ آشنا شدم، از رفتار او در مقایسه با رفتار دیوید میلبند سوسیال دموکرات به مراتب بیشتر راضی بودم. من از پدر دیوید ملبند، رالف ملبند[1] که یکی از جامعه‌شناسان با نام انگلستان و از دوستان بندیک اندرسن و اریک هوبسباوم بود چیزهایی خوانده بودم و گمان می‌کردم که فرزند وی نیز حداقل اندکی به افکار پدرش باور دارد، اما وقتی که با او همکاری را شروع کردم، از باورهای اروپامرکزگرایانه و نگاه تفوق‌طلبانه‌ی او در حیرت شدم. او از جمله‌ی نادر سیاست‌مداران غربی بود که از رییس جمهوری افغانستان بدون هیچ نوع لفافه‌ی دیپلوماتیک می‌خواست تا فلان کس به حیث وزیر و بهمان کس به مقام دیگر دولتی تعیین شود. در جریان سفری به هلمند من به او گفتم که من برخی از نوشته‌های پدرت را خوانده‌ام (اقتدار دولت و اقتدار طبقه...) وی دوست و دوست‌دار مردم ستم‌دیده ی دنیا بود. من از پدر

---

[1] Ralph Miliband

(c) ketabton.com: The Digital Library

تـو و دو دوسـت دیگـرش اندرسـن (در بـاره ناسیونالیـسم)، اریـک هوبسباوم (تاریخ قرن بیستم) چیزهای زیادی آموخته‌ام... با ایـن تـذکر می‌خواستم به وی بفهمانم که مـن ماننـد پـدر تـو آدم ضـد اسـتعماری هستم، ممکن نیست که منافع کشورم را آگاهانه از نظر دور بدارم، امـا او همیشه بسیار هوشیارانه تلاش می‌کرد تا این تز دستگاه‌های انگلیسی را که در افغانستان "شورش مردم ناراضی" بر علیه یـک دولـت فاسـد جریان دارد، حقنه کند. وقتی من بعد از کنفـرانس لنـدن در گفتگـوی رسانه ای مشترک موجودیت پناه‌گاه‌های تروریسم در منطقه و نیـاز بـه همکـاری صـادقانه‌ی پاکـستان را مجـددا یـادآوری کـردم، میلبنـد بـا شیوه‌ی خود به تذکر از "شورشیان افغان" پرداخت. کنفرانس به پایـان رسید و ما با یک طیاره ی بسیار لوکس، که انگلیس‌ها از یک شـرکت خصوصی فرانسوی برای ما به کرایه گرفته بودند، به کابل برگشتیم.

حامـد کـرزی بـا آن صـمیمیت و توانـایی کـه بـرای بهـره‌گیـری از رفاقت‌های شخـصی دارد، در ۲۱ فبـروری ۲۰۱۰ فرمـان تقـرر مـرا بـه حیث مشاور امنیت ملی جمهوری اسلامی افغانستان صادر کرد. بعـد از شروع به کار، چند روزی برای تدریس به موسسه ی تحـصیلات عـالی گوهرشاد رفتم، اما به دلیل جدی‌شدن تهدیدهای امنیتی نسبت به من و بالطبع نسبت به دانشجویان ناگزیر از تدریس منظم منصرف شدم.

با شروع به کار، مهم‌ترین موضوعی که در دستور کـار مـشاور امنیـت ملی قرار داشـت، تهیـه ی مـسوده "قـرارداد همکـاری‌هـای درازمـدت استراتژیک" با ایـالات متحـده ی امریکـا و بیـشتر از آن مرمـت کـاری روابط سخت آسیب‌دیده میان افغانستان و ایالات متحـده بـود. تـدوین پالیسی و استراتژی امنیتـی بـه منظـور همـاهنگی بیـشتر میـان نیروهـای امنیتی و یا تعیین استراتژی ملی افغانستان، جز کارهایی بودند، که بایـد

(c) ketabton.com: The Digital Library

انجام می‌یافتند؛ اما رییس جمهور که دیگر به همکاری نزدیک با ایالات متحده باور نداشت، هر کاغذی را که ما ارائه می‌کردیم، ناخوانده محصول افکار امریکایی ها تلقی می‌کرد. بدین گونه عملا حوزه‌ی کار دفتر شورای امنیت ملی محدود شده بود. در فضای حاکم بر سیاست و برداشت‌های روستایی از شیوه‌های کار، بدترین و عذاب‌آورترین موضوع تلاش برای پرداختن به مسایل بزرگ است. به گونه‌ی مثال من روزی به رییس جمهور پیشنهاد کردم که ما در دفتر شورای امنیت ملی یک اتاق را برای کنفرانس‌های ویدیویی و وصل به مراکز قوماندانی‌ها و والیان آماده کرده‌ایم؛ خوب خواهد بود. همان گونه که در کشورهای دیگر رسم است جلسه‌های شورای امنیت را در این سالون برگزار کنیم. برخی‌ها که مفهوم وصل به نیروهای امنیتی و یا والیان را با استفاده از تکنالوژی ارتباطی نمی‌دانستند، از این مسأله برداشت فروکاست پرستیژ را نمودند که گویا من در پی آنم که رییس جمهور و معاونان او به دفتر من بیایند و من آنان را زیر رهبری خود داشته باشم، و یا روز دیگر که ما روی نحوه‌ی کار دفتر شورای امنیت و نحوه ی جلسه‌های شورای امنیت صحبت می‌کردیم، من از مدل کار شورای امنیت ایالات متحده که جنرال جونز مشاور امنیت ملی امریکا برایم فرستاده بود، گزارش دادم. معاونان رییس جمهور به‌جای این که با شنیدن این گزارش، مدل مطلوب را برای افغانستان برگزینند و یا بحثی را در این رابطه اجازه بدهند به بهانه‌ی این که مشاور امنیت ملی می‌خواهد تا معاونان رییس جمهور زیر رهبری او جلسه کنند، همه‌چیز را رد کردند. برخورد شخص رییس جمهور در آغاز نسبت به دفتر شورای امنیت طوری بود، مثل این که، دفتر شورای امنیت، یک دستگاه برای استقرار افراد بی‌کار، اما نزدیک به قدرت باشد که در آن گاهی خبرچینی نیز با تکیه بر اطلاعات ریاست امنیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملی صورت می گیرد. از این‌رو به تحلیل و بررسی مسایل زیاد دلبستگی نداشت.

با گذشت زمان، به هر اندازه که شک و تردیدهای رییس جمهوری نسبت به غربیان افزایش می‌یافت، به همان اندازه به قضایا بیشتر از منظر استخباراتی می‌دید؛ بر خلاف من. من که به دلیل سوسیالیزاسیون سیاسی‌ام، نسبت به دستگاه‌های خبرچینی بدبین بودم، به جز دو بار هرگز به جلساتی که با سران استخبارات کشورهای غربی مقیم کابل برگزار می‌شد، شرکت نکردم. از جانب دفتر من یکی از معاونان شرکت می کرد. این جلسات بسیار مورد علاقه‌ی رییس جمهوری بودند. بعد از چند هفته از این که مشاوریت امنیت ملی را قبول کرده بودم پشیمان شدم. غیر از قراردادهای استراتژیک کار دیگری نبود که مورد علاقه ی من باشد. اصولا دفتر شورای امنیت بیشتر به یک مجتمع افراد نامتجانسی می‌مانست که به دلایلی در آن‌جا جمع شده بودند؛ من هم نمی‌دانستم که بیشتر این کسان برای چه آن‌جا آمده‌اند.

دفتر مشاوریت امنیت ملی یک واحد بودجوی مستقل است و مشاور امنیت ملی هم عضو کابینه؛ اما نیاز به کسب رای اعتماد از ولسی جرگه ندارد. مدلی که برای این دفتر انتخاب شده است، مدل ایالات متحده ی امریکا است. در افغانستان، اهمیت مشاور امنیت ملی، در واقعیت به دو عامل بستگی دارد. یکی به نزدیکی وی به رییس جمهوری و دیگری هم به توانایی‌های فردی او برای مشارکت در گفتمان‌های استراتژیک در سطح ملی. اشکالات کاری من به حیث مشاور امنیت ملی در این بود که در دفتر مشاوریت امنیت ملی افرادی قبلا مقرر شده بودند که دارای توانایی‌های اندکی در امر تولید فکر و یا توانایی در تحلیل بودند. من از مشاوران خارجی، در هر جایی که کار کرده‌ام خودم را بی‌نیاز ساخته‌ام از این‌رو به حضور مشاوران

(c) ketabton.com: The Digital Library

خارجی در دفتر پایان دادم. زمانی که من در دفتر شورای امنیت ملی کار را آغاز کردم، نمی‌دانستم که دو تن از شهروندان خارجی با آقایی به اسم داوودِ یار همکار اند. این آقای یار از روزگار قدیم از من نفرت داشت. او در آلمان مسؤول دفتری بود که مسؤولیت کمک به مهاجران افغانستان در پاکستان را بر عهده داشت. وی بعدها به گونه‌ی پرسش برانگیزی با این دفتر دچار مشکلات شد و به ایالات متحده پناهنده شد. در دورانی که من وزیر خارجه بودم او همراه با رییس دفتر آن زمان رییس جمهوری آقای داوودزی و یکی از معاونان من که سابقه "شعله‌ای" داشت، از معاون من آقای کبیر فراهی خواسته بودند که در نزد رییس جمهور برود و بگوید که وزیر خارجه آدم ضد پشتون است و به دلایل نژادی از تقرر پشتون‌ها در وزارت خارجه اجتناب می کند. معاون من به آن ها گفته بود که وزیر خارجه چنین نمی‌اندیشد و من چرا دروغ بگویم و خواست آن ها را رد کرده بود. آقای فراهی یکی از نادر دیپلومات‌های پاکیزه‌ی کشور ما است که به فساد و دروغ و توطئه آلوده نیست. او هرگز این مطلب را به من یادآوری نکرد تا این که روزی خود آقای داوودزی در این باره به من گفت و من هم بعدها از آقای فراهی که سفیر ما در چین بود، در این باره پرسیدم و از دورنگی‌ها و دورویی‌های کارمندان دولت افغانستان یک بار دیگر دچار حیرت شدم. من علی‌رغم مداخله‌های یک تن از اعضای خانواده‌ی حامد کرزی تقرر آقای یار را به حیث سفیر افغانستان به دو دلیل رد کردم. یکی این که او یکی از نژادپرستان افغانستان بود و دوم این که من از اتهامات فساد مالی علیه او در آلمان و امریکا شنیده بودم. وقتی من از موجودیت مشاوران خارجی در دفتر ایشان اطلاع حاصل کردم از او خواستم تا ایشان را هرچه زودتر از دفتر شورای امنیت به همان جایی که آمده‌اند بفرستد. نمی‌دانم آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

خارجیان چه توانایی‌هایی داشتند که جوانان ما نداشتند. آقای یار بعدها به حیث سفیر افغانستان در لندن مقرر شد. روزی از حامد کرزی خواسته بود تا به خاطر فردای کودکانش، یک خانه در لندن خریداری کند... رییس جمهوری از این پیشنهاد بسیار ناراحت شده و همان روز به من گفت "می‌دانی این وطن‌فروش به من می گوید که باید برایت در لندن خانه بخری..." اما اکثریت قریب به اتفاق کارمندان افغان دفتر شورای امنیت، افراد خوب و آدم‌های وطن‌دوستی بودند. دو نفر از معاونان من به دلیل نزدیکی به رییس جمهوری و بر اساس توافقات قبلی با رییس جمهوری حوزه‌های کاری خود را داشتند. از این‌رو من ناگزیر شدم تا با آوردن صرفا سه تن دیگر، بر کار تمرکز کنم. مشکل دیگر در کار من این بود که، با وجود آن‌که ما سیستم امریکایی مشاوریت امنیت ملی را پذیرفته بودیم، معاونان رییس جمهوری و خود رییس جمهوری میان جلسات شورای امنیت ملی و جلسات کابینه کمتر تفاوت می‌دیدند. در حالی که چند تن محدود از وزرا و رییس امنیت ملی اعضای شورای امنیت ملی استند، رییس جمهوری وقتی کسی را به یک جلسه به دلیل اقتضای اجندای جلسه‌ی همان روز به نشست دعوت می کرد، همچنان می‌ماند و کسی هم نمی‌توانست به او بگوید که از این به بعد نیاید. چرا که به اجازه ی رییس جمهوری آمده بود. اندک اندک جلسات شورای امنیت ملی به محفل دوستان تقلیل یافت. در آغاز در اجندا، مسایل مهم استراتژیک مانند استراتژی و پالیسی امنیت ملی و مسایل روز دارای اهمیت استراتژیک، مانند شرکت‌های خصوصی امنیتی، قراردادهای استراتژیک، برخورد با ایالات متحده ی امریکا و تلفات ملکی گذاشته می‌شد، اما رفته‌رفته بحث‌های تکراری روی این مسایل طوری صورت می گرفتند که عملا بحث دیگری جای نداشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

موارد زیادی اتفاق افتاده است که یکی از آشنایان رییس دفتر رییس جمهور، تیلفونی به شخص وی راجع به اقدام‌های نیروهای خارجی گزارش‌هایی را ارائه می کرد و رییس جمهور نیز شخصا ابتکار عمل را به دست می گرفت و تمام جلسه روی همین موضوع و ناسزاگویی به خارجیان متمرکز می‌شد. طبیعی بود که در چنین حالت‌هایی مشاور امنیت ملی از چند و چون قضایا آگاه نبود، همان‌گونه که امنیت ملی و وزارت‌های مربوط آگاه نبودند. در مواردی نیز اطلاعات امنیتی طبقه‌بندی می‌شدند و حتا گاهی مشاور امنیت ملی اطلاعات دقیقی نداشت. تنها در دوران ریاست انجینیر نیل این شیوه تغییر کرد. ریاست امنیت ملی زیر ریاست اسدالله خالد نه تنها از زنجیر ی اطلاع‌دهی برون شد، بل که حتا مشاور امنیت ملی نیز به شخص مورد دیده‌بانی آن ریاست تبدیل شد و در این رابطه شخص رییس جمهور نیز بی‌اطلاع نبود. هر روز که می گذشت، شک رییس جمهور به عملکرد غربیان بیشتر می‌شد و کشورهای غربی هم با سیاست‌های نادرست شان به حد کافی مواد اعتراضی به رییس جمهور تحویل می دادند و جلسات شورای امنیت شده بود، پرداختن به تکرار مکررات. در آغاز من مسایلی را به عنوان اجندا مطرح می کردم، اما متوجه شدم که رییس جمهوری به این مسایل علاقه‌ای ندارد و من هم از خیر این کار گذشتم.

وقتی من به حیث مشاور امنیت ملی منصوب شدم به اقتضای کارم، در زمینه‌ی مسایل امنیت ملی و تهدیدهای موجود در دوران جهانی‌شدن و مشکلات دولت‌های داخل منازعه به تحقیق بیشتر پرداختم. نخستین اثر تیوریکی که توجه مرا در این رابطه جلب کرد، کتاب قطوری بود به نام "جهانی‌شدن بی‌امنیتی" از پروفیسور المار آلتفاتر[1] و پروفیسور

[1] Elmar Altvater

(c) ketabton.com: The Digital Library

برگیت ماهنکوپف[۱]. پس از خواندن این کتاب بود که مجددا به پژوهش در اقتصاد سایه‌ای، شرکت‌های امنیتی و کمپنی بلاک‌واتر پرداختم. نتیجه‌ی تحقیقات برای من بسیار وحشت‌آور بودند. وقتی موضوع را با رییس جمهور در میان گذاشتم او هم به نتایج بسیار مشابه رسیده بود. هردوی ما در باره‌ی عمق و گستره‌ی شرکت‌های امنیتی داخلی و خارجی و سهم اعضای خانواده‌های بزرگان دولت افغانستان چیزی نمی‌دانستیم. نفوذ شرکت‌های امنیتی در دستگاه دولت تا اندازه‌ای بود که پیوسته تصمیم‌های شورای امنیت برای تعطیل آن‌ها با مشکلات جدی روبه‌رو می‌شد. یک روز در شورای امنیت ملی تصمیم گرفته شد تا این شرکت‌ها به هر نحوی که می‌شود، منحل شوند. من بعد از جلسه ی شورای امنیت برای ده دقیقه به دفتر رییس جمهور رفتم تا از وی در باره‌ی مسایلی هدایت بگیرم. وقتی از دروازه‌ی دفتر شورای امنیت ملی داخل شدم، یک شخص بلند قامت منتظرم بود و به من گفت که شما با کدام حق تصمیم به انحلال شرکت من گرفته‌اید؟ من وقتی پرسیدم که جناب عالی کی باشند؟ خودش را که معرفی کرد بچه کاکای یک از بزرگان دولت ما بود. من هم او را پیش بچه کاکایش فرستادم. همان روز از امنیت ملی خواستم تا نام‌های صاحبان شرکت‌های امنیتی و پیوندهای آن‌ها را با بزرگان دولت افغانستان برایم تهیه کنند. وقتی این لیست آمد، باورم نمی‌شد که دولت افغانستان تا این حد در محاصره ی شرکت‌های امنیتی باشد. هر روز از جاهایی که هیچ گمان نمی‌رفت، تیلفون می‌آمد. از بزرگان جهادی، از وزرا، از سناتوران امریکایی و سفرایی که دوست من بودند. برخی‌ها تهدید می‌کردند و برخی دیگر هم به دوستانم توسل می‌جستند. هر تصمیمی که می‌گرفتیم، کار شرکت‌های

---

[۱] Birgit Mahnkopf

(c) ketabton.com: The Digital Library

امنیتی با هزار بهانه مجددا تمدید می‌شد. حامد کرزی تنها پشتیبان من در این امر بود. با هزار و یک بهانه، تامین امنیت سفارت‌خانه‌ها و نهادهای بین المللی، آموزش اردو و پولیس، تامین امنیت کاروان‌های نظامی، تامین امنیت پروژه‌های آبادانی را مطرح می‌کردند. بسیار چیزهای دیگر در دست شرکت‌های امنیتی خصوصی داخلی و خارجی بودند. تلاش ما به پرکردن پرویزن با آب می‌مانست. در سکتور شرکت‌های امنیتی موضوع میلیاردها دالر مطرح بود. در مواردی هم شرکت‌های امنیتی در صورتی که قرارداد تامین امنیت با آن ها بسته نمی‌شد، خود موجب بی‌امنیتی می‌شدند. شماری از شرکت‌های امنیتی یکی از منابع تمویل طالبان بودند. کشور ما عملا در گرو این شرکت‌ها قرار داشت. حامد کرزی هم همه‌روزه از من می‌پرسید که کار انحلال شرکت‌ها به کجا رسید؟ دفتر شورای امنیت در همکاری با نهادهای امنیتی یک طرزالعمل را برای انحلال شرکت‌های امنیتی تدوین کرد. اما این طرزالعمل هم عملا به دلیل خلاهایی که داشت و فساد گسترده در نهادهای مجری موجب تداوم کار شرکت‌های امنیتی شد. تا این‌که یکی از روز ها، حامد کرزی بر آشفته شد و شورای امنیت ملی انحلال معینیت محافظت عامه ی وزارت داخله را تصویب کرد. - شنیده ام که این معینیت دوباره احیا شده است. باید مراقب شرکت‌های امنیتی خصوصی بود و در همه حال انحلال این شرکت‌ها را و جلوگیری از فعالیت آن ها را باید به مثابه‌ی یکی از مسایل اصلی امنیت ملی تلقی کرد.

یکی از موضوعات دیگری که طرح آن در جلسات شورای امنیت ملی به نتیجه نرسید، موضوع قاچاق سگرت بود. افغانستان یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان سگرت در منطقه‌ی ما است. محصول گمرک سگرت در سال ۲۰۱۲ در افغانستان حدود ۷,۵ درصد بود. بعد

(c) ketabton.com: The Digital Library

از این که من به حیث مشاور امنیت ملی تعیین شدم، ده‌ها گزارش امنیتی را به دست آوردم که نشان می دادند که سگرت وارداتی برای صادرات مجدد است و در واقعیت موجب گسترش قاچاق و ساختارهای مربوط به آن می‌شود. شبکه‌ی بزرگی از تاجران و سیاست‌مداران عالی‌رتبه‌ی افغانستان از سکتور صدور مجدد سود می‌بردند. من تحقیق در این موضوع را زمانی جدی پی گیری کردم که رییس جمهوری ترکمنستان در دیداری، وقتی من از وی راجع به پاسخ او در باره‌ی نامه‌ی رییس جمهوری افغانستان در رابطه با دارایی‌های مصادره شده یک تاجر افغان پرسیدم، بر آشفت و "گفت او یک قاچاقچی بین المللی است که اقتصاد کشور ما را با قاچاق سگرت و ویسکی تباه کرده است و من به خاطر جرایم او بهترین دوستانم را به زندان انداخته‌ام و..."

در بر گشت به کابل شاخه‌هایی از این شبکه را کشف کردم. موضوع را با حامد کرزی در میان گذاشتم، زیاد جدی نگرفت. روزی رییس جمهور تاجیکستان، سفیر افغانستان دکتور عبدالغفور آرزو را در پی درگیری‌های مرزی میان دو کشور و کشته‌شدن چند تن از مرزبانان تاجیک احضار و به وی به دلیل فعالیت‌های قاچاق‌چیان مواد مخدر و سگرت در مرزهای تاجیکستان شکایت کرده بود. پیام رییس جمهوری تاجیکستان بسیار طولانی بود، اما دو سه مورد بسیار عمده به نظر می‌رسیدند: رخنه ی افراطیون، قاچاق‌چیان تریاک و سگرت. موضوع افراطیون اسلامی، موضوعی بود که باید در رابطه با کلیت مبارزه با تروریسم مطرح می‌شد. موضوع تریاک و سگرت مسایلی بودند که می‌شد در مورد آن ها اقدام کرد. در تمام مباحث شکست دولت‌ها، موجودیت اقتصاد نامشروع یک از بزرگ‌ترین عوامل زوال آن‌ها است. موضوع را با رییس جمهوری در میان گذاشتم. او گفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

این موضوع را شامل آجندای جلسه شورای امنیت بساز. در جلسه ی شورای امنیت وزیر مالیه گفت اگر ما مالیه ی سگرت را بالا ببریم، کشور ما به بازار قاچاق سگرت پاکستان تبدیل خواهد شد. همین حالا ما از سگرت برابر پاکستان محصول گمرکی می گیریم. من از سفارت‌های افغانستان در کشورهای همسایه خواستم تا سطح مالیات بر سگرت‌های وارداتی در کشورهای محل اقامت خود را اطلاع دهند. در نتیجه معلوم شد که مالیه‌ی گمرکی در پاکستان بر سگرت نزدیک به هشتاد در صد است. در چند روزی که من مصروف تحقیق و کار در این باره بودم، ده‌ها نفر زورمند و بی‌زور با من تماس گرفتند و از من خواستند تا از پی گیری این موضوع دست بردارم. برای من این کار ممکن نبود به دلیل این که می‌دانستم شبکه‌های قاچاق در زوال اقتصاد ملی، ظهور شبکه‌های مسلح، تمویل تروریسم، دولت گریزی و در نهایت فروپاشی دولت نقش بسیار تعیین کننده دارند.

روز دیگر موضوع را با وزیر مالیه در میان گذاشتم وی به من گفت: "تو به این موضوع چه دلبستگی داری؟ چرا تاجیکستان از قاچاق شراب به افغانستان جلوگیری نمی کند که ما از قاچاق سگرت جلوگیری کنیم..." بعدها این مسأله باعث کشیدگی‌های شخصی من با افراد صاحب نام گردید و خیلی مسایل دیگر و تکان‌دهنده را شاهد شدم که می گذارم به زمانی دیگر. برخی در این مبحث حتا این مساله را که از قاچاق سگرت تعداد زیادی از خانواده‌های پشتون استفاده می کنند، همان‌گونه که از قاچاق سنگ خانواده‌های تاجیک بهره می‌برند، مطرح کردند و به کمک تیوری مشارکت ملی در امر قاچاق خواستند با من مخالفت کنند. من وقتی دیدم که به هیچ وجه نمی‌توانم با این امر مبارزه کنم و هیچ کس حتا یک تن هم در درون حکومت در این رابطه پشتیبان من نیست، سکوت کردم و چه سکوت

(c) ketabton.com: The Digital Library

دردآوری. پسان‌ها، پژوهش در باره‌ی علت‌های تداوم فساد در افغانستان را مبتنی بر داده‌های استخباراتی گسترش و تعمیق دادم. دسترسی به اطلاعات باعث شد تا تیوری "فساد به مثابه ی فورماسیون اقتصادی و اجتماعی" را در مقاله "اشرافیت جنگ نافرجام" توسعه دهم. این تحقیق چون خون نژادی کسی را به جوش نمی‌آورد، مورد توجه واقع نشد. اما پی برده بودم که نخبگان طبقه‌ی سیاسی افغانستان، حتا آنانی که می گویند "دست‌های ما به فساد آلوده نیست" تا کجا در گرو دسته‌های مافیا استند.

در دوران کار در مشاوریت امنیت ملی بیشتر درگیر تدوین روابط استراتژیک افغانستان با کشورهای همکار افغانستان بودم. کاری که در واقعیت بسیار دشوار می‌نمود. شک رییس جمهور افغانستان هر روز به غربیان، به ویژه ایالات متحده بیشتر از پیش می‌شد. اصولا هیچ بحثی نبود، حتا عادی‌ترین مسایل روزمره، که از منظر توطئه‌های امریکا به آن دیده نشود. با حاکمیت چنین پیش‌داوری فراگیر، امکان بحث عقلانی و پرداختن به تحلیل قضایا هر روز بیشتر از پیش نابود می‌شد. رییس جمهور در پی آن بود تا به پاکستان بفهماند که وی می‌خواهد با آن‌ها دوست باشد. هر آن‌چه در منطقه می گذرد، حاصل یک توطئه‌ی امریکا است و هر دو کشور قربانی اند؛ پاکستان دانسته یا نادانسته بازیگر، تیاتر دیگران است... روشن بود که این سیاست به هیچ نتیجه‌ی منطقی نمی‌رسید. پاکستانی‌ها نیز با استفاده از هر فرصتی و فرستادن اطلاعات و شایعات غلط از طریق افراد نفوذی شان به این باورها دامن می‌زدند. مسؤولان ایالات متحده در کاخ سفید نیز همراه با برخی از فرمان‌دهان نظامی‌شان که به اصل زور و حل همه‌ی مشکلات از طریق توسل به زور باور داشتند با تداوم یک استراتژی مبهم به این پیش‌داوری‌ها دامن می‌زدند و یا بهتر بگویم زمینه ی مساعدی فراهم

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌آوردند. ادامه‌ی بمباران‌ها در مناطق مسکونی، دستگیری‌های دسته‌جمعی مردم و به زندان نگهداشتن‌های خلاف قوانین افغانستان و قوانین بین‌المللی در شرایطی که هیچ اقدامی علیه منابع و برخاستگاه‌های تروریسم در پاکستان صورت نمی‌گرفت، موجب عصبانیت و ناراحتی روزافزون می‌شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهر به شهر میهن

وزیران امور خارجه در بسیاری از کشورهای جهان، آدم‌هایی‌اند که پیوسته از کشوری به کشوری در سفر اند. حوزه‌ی کاری اینان ایجاب می‌کند تا برای اشتراک در گفتگوهای دو جانبه، گردهمایی‌های چندجانبه و کنفرانس‌های بین‌المللی به کشورهای دیگر سفر کنند. افغانستان با آن‌که کشور فقیر و عقب مانده‌ای است، اما به دلیل این‌که در سالیان پسین در محراق سیاست جهانی قرار داشته، وزرای خارجه‌ی آن بیش از اندازه در سیر و سفر بوده‌اند. رییس جمهور کرزی وزرای امور خارجه را "وزیر اندر خارجه" می‌گفت.

بسیاری از همکاران ما در کابینه ی افغانستان به سفرهای خارج از کشور بسیار علاقه‌مند بودند. باید اعتراف کنم که من از پروازهای زیاد و سیر و سفر به زودی خسته می‌شدم و به ویژه پروازهای طولانی بسیار اذیتم می‌کردند. بسیاری از این سفرها نیز زیاد لازم نبودند. برخی از کشورهای کمک‌کننده به افغانستان برای این‌که به مالیه‌دهندگان و شهروندان خود تداعی کنند که در افغانستان کارهای مثبتی انجام می‌دهند، پیوسته جلسه برگزار می‌کردند و برخی‌ها هم با این‌که به گونه‌ی جدی به سخن ما گوش نمی‌دادند و طوری که دل‌شان

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌خواست به تدوین پالیسی‌های شان می‌پرداختند به ظاهر طوری وانمود می‌کردند که گویا افغانستان هم در فرایند تدوین پالیسی مشارکت داشته است. بنا بر این باید ما هم سیمای‌مان را به نمایش می‌گذاشتیم. از ما انتظار می‌رفت که ممنون باشیم و اگر صدای‌مان را در می‌آوردیم چند روز بعد رسانه‌های "آزاد" به ما نیش می‌زدند. اگر سکوت می‌کردیم محبوب و مقبول بودیم و دارای "عزت نفس" و جانبدار حقوق بشر و دموکرات تلقی می‌شدیم. تا جایی که مربوط به من می‌شود، هیچ به یاد ندارم که اگر دیدگاه‌های خارجیان با باورهای من همسو نبوده باشند در برابر آنان سکوت کرده باشم. به همین دلیل هم خبرنگار واشنگتن پست یوشوا پارتلو[۱] در کتابی که در باره‌ی رییس جمهوری کرزی نوشته است در باره‌ی من می‌گوید که وی در "حلقه‌های دیپلوماتیک آدمی مورد مناقشه بود".

افغانستان عضو سازمان جنوب آسیا برای همکاری‌های منطقه‌ای، سارک[۲]، سازمان همکاری‌های اقتصادی، ایکو[۳] عضو جنبش نامتعهدها، عضو سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی[۴]، سازمان اتومی جهانی، عضو سازمان ملل متحد و چندین مجمع منطقه‌ای و بین‌المللی بود. رییس دیپلوماسی کشور ما باید در بیشتر این مجامع شرکت می‌کرد و یا این که از لحاظ خط مشی هیئت‌های شرکت‌کننده را رهبری می‌نمود.

دقیقا نمی‌دانم که در چند کنفرانس بین‌المللی و یا چند گفتگوی دوجانبه و یا چندجانبه در برون از کشور شرکت کرده‌ام، اما می‌دانم

---

۱ Joshua Partlow
۲ SARK
۳ ECO
۴ OIC

(c) ketabton.com: The Digital Library

که بسیار زیاد بوده‌اند و در متن کتاب گاه‌گاهی به آن‌ها اشاره کرده‌ام. اگر چه حوزه‌ی کاری من به عنوان وزیر امور خارجه‌ی کشور و به عنوان مشاور امنیت ملی جمهوری اسلامی افغانستان به دلیل شرایط ویژه‌ی ما به گونه‌ی تنظیم شده بود که بیشتر درگیر مسایل خارجی بودم، اما سفر به ولایت‌ها و دیدار با مردم را هرگز فروگذاشت نکردم.

من در شانزدهمین کنفرانس وزرای خارجه سازمان ایکو پیشنهاد کردم تا شهر هرات میزبان هفدهمین کنفرانس وزرای خارجه‌ی این سازمان باشد. این پیشنهاد با استقبال کشورهای عضو روبه‌رو شد. وقتی به کابل رسیدم، تقریبا همه‌ی همکارانم با شک و نگرانی به این طرح بلندپروازانه‌ی من نگاه کردند. برخی از روی صمیمیت و صادقانه به دلیل مسایل امنیتی و کمبود زیرساخت‌ها برای پذیرایی از مهمانان نگران بودند و برخی هم نمی‌توانستند تعصب و ضدیت خود را با این شهر کشور ما پنهان کنند. برای من انتخاب هرات به چند دلیل بسیار مهم بود. یکی این که می‌خواستم از این طریق پیامی به جهان فرستاده شود که افغانستان به سوی ثبات و امنیت به پیش می‌رود و دیگر این که هرات به دلیل موقعیت در کنار آسیای میانه و ایران و اهمیت تاریخی آن در بده‌وبستان‌های فرهنگی، اقتصادی و تجارتی در منطقه، دارای اهمیت ویژه بود. افغانستان می‌توانست از این طریق این پیام را به جهان برساند که ما می خواهیم چهارراه تبادلات اقتصادی و خدمات در این منطقه باشیم. برگزاری هفدهمین کنفرانس وزرای خارجه‌ی کشورهای عضو ایکو در سال ۱۳۸۶ در عین زمان از دید من فرصتی بود تا مهمانان با گنجینه‌های فرهنگی و آبدات بی‌نظیر کشور ما آشنا شوند.

برای برگزاری بهتر این کنفرانس از دوست خود نجیب روشن که به دلیل سیاست تبعیض‌گرایانه و توطئه‌های حلقه‌های متعصب از ریاست رادیو و تلویزیون ملی کناره‌گیری کرده بود، تقاضا کردم تا به

(c) ketabton.com: The Digital Library

برگزاری این کنفرانس کمک کند. محل برگزاری کنفرانس به‌گونه‌ی شایسته آماده شده بود. این کنفرانس با سخنرانی رییس جمهور در بیست و هشتم میزان ۱۳۸۶ افتتاح شد. در حاشیه‌ی این کنفرانس گفتگوهای دو جانبه میان وزرای خارجه کشورهای عضو برگزار شد. رییس جمهور افغانستان با وزرای خارجه‌ی مهمان به گفتگو پرداخت.

هرات با همه‌ی زیبایی‌ها و دل‌انگیزی‌هایی که دارد، شهر شایعه‌ها و پس‌گویی‌های بی‌حاصل است. بر خلاف تصوری که در برون از جامعه هراتی وجود دارد، افراطیون مذهبی اگر از نوع انتحاری در این ولایت و به ویژه در شهر هرات اندک اند، افراطیونی که سخن‌های ناروا می‌پراکنند کم نیستند. قلعه‌ی اختیارالدین هرات به استقبال مهمانان خارجی چراغانی و شب فرهنگی با ارائه‌ی موسیقی محلی هراتی برگزار شده بود. بدین منظور دولت آلمان نورافکن‌های زیبا را به وزارت خارجه‌ی افغانستان هدیه داد و متخصصان آلمانی آن‌ها را نصب کردند. این دژ زیبا با سلیقه‌ی خاصی نورافشان شده و در چند گوشه‌ای از قلعه برای زیبایی فضای شبانه آتش افروخته شده بود. متعصبین از هر فرصتی برای بدگویی از برگزارکنندگان کنفرانس و تخریب شخصیت آنان استفاده می‌کردند. یکی می‌گفت در شهر باستانی هرات که زادگاه جامی و انصاری است و در بیست و چهار حوت بیست و چهار هزار شهید داده است، با نواختن موسیقی دست به شادی و هلهله می‌زنند و به شهدا بی‌احترامی می‌کنند. نمی‌دانم که نواختن موسیقی محلی چه ربطی به مسایل احترام و یا بی‌احترامی به شهدای هراتی داشت. نمی‌دانم که آیا همین سخن‌چینان می‌دانستند که همان مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی که ایشان به نام او فرهنگ‌ستیزی می‌کردند در باره‌ی موسیقی رساله‌ای دارد؟ جمعی گفته بودند که آتش‌افروزی در قلعه‌ی اختیارالدین به نحوی بیان تعلق

(c) ketabton.com: The Digital Library

وزیر خارجه‌ی افغانستان به گذشته سیاسی‌اش است که شعله‌ای بوده است و کسی دیگری گفته بود که این کار حرام است چرا که سنت زردشتی است. خلاصه این که هر متعصبی به نحوی زبان گشوده بود و زخم زبان زده بود. چند روز مانده به برگزاری این کنفرانس آقای غلام‌سخی غیرت که از دل‌باختگان هرات است و در آن زمان کارمند وزارت خارجه بود به من زنگ زد و گفت که اتاق تجارت هرات می‌پرسد که اگر ما چند عراده موتر را برای انتقال مهمانان در اختیار قرار دهیم، مصرف تیل موترها را چه کسی عهده‌دار می‌شود؟ من برایش گفتم که به ایشان بگو که ما به موترهای شما نیازی نداریم و خود ما موتر تهیه می‌کنیم. با سفارت ایتالیا تماس گرفتم و تقاضای موتر کردم و آن‌ها نیز وعده دادند که چند عراده موتر را از طریق پی‌آرتی در اختیار ما بگذارند. اما رییس اتاق‌های تجارت هرات بالاخره چند عراده موتر را آماده کرد.

در سمت شرقی شهر هرات تاسیسات سبزی قرار داشتند که قبلا قرارگاه عسکری زلمی‌کوت در آن قرار داشت؛ در بخشی از این ساحه باغ فرامرز خان قرار داشت. باغ و زمین‌های اطراف آن ملکیت وزارت دفاع است. من با وزیر دفاع جنرال وردک توافق کردم تا این پارک را به نام پارک ایکو اعلام کنیم. امیدواری این بود تا بدین وسیله زمین‌های وسیع دولتی این منطقه را از غارت غاصبان حرفه‌ای نجات دهیم و هم شاید با گرفتن کمک از برخی از کشورها بتوانیم این منطقه را به یک باغ سبز و آبادان و تفرج‌گاهی برای خانواده‌های هراتی تبدیل کنیم. بخش‌هایی از زمین‌های این پارک غصب شدند و برنامه‌ی آبادانی هم به فراموشی سپرده شد. در سالیان پسین هر باری که به کروخ می‌روم از کنار این پارک می‌گذرم و از این که کاری صورت نگرفت، ناراحت می‌شوم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زلمی کوت که قرارگاه عسکری بود، در تاریخ هرات وقتی آدم به کنجکاوی بپردازد، معنای خاص دارد و برای خانواده‌ی ما هم خاطرات غم‌انگیزی را تداعی می‌کند. از شمال این تاسیسات و از جنوب آن جوی‌های آب روان می‌گذرند. جویبارهای جنوب این تاسیسات که یکی از آن‌ها جوی انجیل است، از هریرود سرچشمه می‌گیرد. جوی سلطانی که از شمال این تاسیسات می‌گذرد، در رودبار کروخ منبع دارد. این جوی را پادشاه تیموری سلطان ابوسعید احداث کرده است. آب از رودبار کروخ تا دامنه‌های تخت صفر که تفرج‌گاه هراتیان است، در قدیم جاری بوده است. از این منظر این جویبار دارای پیشینه‌ی تاریخی است.

در سالیان پسین هر باری که به پیشینه‌ی احداث این جویبار و انتقال آب از راه دور به تاسیسات تاریخی تخت صفر می‌اندیشم، نمی‌دانم چرا ناخودآگاه با خودم بحث ایجاد دولت‌های مرکزی قدرت‌مند را از منظر ویت فوگل[1] جامعه‌شناس آلمانی مرور می‌کنم. وی با مطالعه‌ی جامعه‌ی چینی در سال‌های سی‌ام قرن گذشته، مفهوم استبداد فراگیر آسیایی را که در آن حکم‌دار و یا پادشاه به عنوان حاکم مطلق بر همه‌ی امور فرمان می‌راند و بدین‌گونه مانع ظهور قدرت‌های رقیب در جامعه می‌شود، مطرح می‌کند. ویت فوگل یکی از علت‌های چنین دیکتاتوری‌هایی را کمبود آب در این مناطق می‌داند و در کتاب خود زیر عنوان "استبداد شرقی" به چنین دولت‌هایی، دولت‌های هایدرولیک می‌گوید. دولت‌هایی که از سازماندهی آب و آب‌یاری احتمالا ریشه گرفته‌اند، اما این تیوری در مورد ابوسعید گورکانی و احداث جوی سلطانی در هرات زیاد صدق نمی‌کند، چرا که او زمانی

---

[1] Karl August Wittfogel

(c) ketabton.com: The Digital Library

این امر را روی دست گرفت که پادشاه بود. در همه حال تداعی قشنگی است که آدم را وادار به کنکاش تیوریک می کند.

اما با گسترش تاسیسات نظامی و احداث فرقه‌ی عسکری در دوران پادشاهی ظاهرشاه در شرق تخت صفر و همراه با آن احتمالا تغییرات اقلیمی و افزایش نفوس همه‌ساله‌ی مردم پایین کروخ (پایین بلوک) تابستان‌ها با کم‌آبی مزمن روبه‌رو می‌شدند. در شرایطی که مردم آب آشامیدنی نداشتند، سربازان بر سر منبع جوی سلطانی خیمه فراز می کردند و نمی گذاشتند که آب به روستاهای پایین برود. مردم دهات، چاربرج، عنبر و چقماق و چند روستای کوچک دیگر از ذخیره‌های سنتی و از حوض‌هایی آب می‌آشامیدند که حیوانات هم از آن ها آب می‌خوردند. عابدان نیز در همین حوض‌ها به طهارت می‌پرداختند. پدرم که در ولسی جرگه سالیان درازی نماینده‌ی مردم کروخ بود، در یکی از سخنرانی‌هایش در مجلس خطاب به صدراعظم دکتور ظاهر خان گفته بود که "مردم کروخ آب آشامیدنی ندارند و قرارگاه عسکری زلمی کوت آب آشامیدنی را از مردم ما دریغ می‌دارد. چرا چند حلقه چاه عمیق حفر نمی‌شود تا مردم از این ظلم رهایی یابند. با کاری که قوماندان فرقه می کند این زلمی کوت نیست، ظلم‌آباد است..." فرقه‌مشر هرات در آن زمان کسی بود به نام جنرال عبدالکریم مستغنی که به دلیل این که فرزند عبدالعلی مستغنی، از منورین دور امانی بود با در نظرداشت معیارهای منورالفکری آن دوران از جمله‌ی منورین شمرده می‌شد. گویا وی بسیار بر افروخته شده بود، اما به دلیل این که پدرم وکیل بود و وی نمی‌توانست او را مانند دوران هاشم‌خان دوباره به زنجیر بکشد، ناگزیر شده بود خشمش را فرو بلعد تا روزگاری دیگر. تا این که سردار محمد داوود خان در

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرطان ۱۳۵۲ کودتا کرد و آقای مستغنی به حیث لوی‌درستیز تعیین شد. از نخستین اقدام‌های آقای مستغنی یکی این بود که به انتقام آن سخنرانی، به جای این که چاه عمیقی حفر کند، دو پسر کاکایم را که یکی بیشتر از پنجاه سال عمر داشت و دیگری را که نیز نزدیک به پنجاه بود به دلیل این که خدمت سربازی را سپری نکرده بودند، به خدمت سربازی جلب کرد. یکی را به ارگون فرستادند و دیگری را به مشرقی. شبی در هامبورگ آلمان در دوران پس از کودتای حزب دموکراتیک خلق آقای مستغنی را در مراسم ختم قران شریف در خانه یکی از کلان‌های هرات دیدم. من تازه اسیستانت شده و در میان جمعیت مهاجر افغان دارای نام و نشانی بودم. خانواده‌ای که مراسم ختم قرآن را برگزار کرده بود، از دوستان خانوادگی ما بود. روزگار وارونه شده بود؛ وی آقای جنرال مستغنی را که به آلمان در پیرانه‌سری آواره شده بود، به من معرفی کرد. وی به جنرال گفت که "ایشان در آلمان استاد پوهنتون استند و مایه‌ی افتخار ما افغان‌ها اند که در جرمنی به چنین مقامی رسیده‌اند... پدر وی مرحوم حاجی شاه اعلم خان وکیل نیز از معززین هرات بوده اند..." سیمای جنرال تیره و تار شد، من فقط گفتم که روزگار گردش بی‌رحمی دارد جنرال صاحب! ما افغان‌ها امروز آواره و پریشان هستیم، اما این روزها هم می‌گذرند؛ همان‌گونه که روزگار استبداد هاشم خان و داوود خان گذشتند. جنرال مستغنی در غربت درگذشت و روزهای آزادی وطن را ندید. یکی از آن بچه‌های کاکایم را در زمان حفیظ‌الله امین دستگیر و در تاسیسات نظامی زلمی‌کوت زندانی کردند. در نیمه‌شبی که زندانیان "ضد انقلاب" را به منظور اعدام می‌بردند، یکی از افسرانی که از اقوام بارکزی شیندند بود، پسر کاکایم را می‌شناسد و او را فرار می‌دهد. او

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعدا به صف قیام کنندگان علیه حکومت پیوست با این که هیچ گرایش اخوانی نداشت، با حزب اسلامی آقای حکمتیار نزدیک شد و این نزدیکی با حزب اسلامی سر آغاز دشمنی مضاعفی شد که تا کنون ایدیولوگ‌ها و فرماندهان نیرومند جمعیت اسلامی در هرات بر کروخیان و طاهریان نبخشوده‌اند.

به منظور نزدیکی میان کشورهای منطقه و به عنوان یکی از اقدام‌ها در این راستا، زمانی که آرزوی برگزاری جشن نوروز را به گونه‌ی مشترک رییس جمهور تاجیکستان مطرح کرد، افغانستان و ایران نیز استقبال کردند. برگزاری جشن نوروز به گونه‌ی نوبتی در یکی از کشورها بخشی از برنامه‌ی همگرایی منطقه‌ای میان سه کشور بود. پیدا بود که از همان روز نخست به ویژه از جانب افغانستان و ایران در این مسیر مشکلاتی وجود داشت. در افغانستان حساسیت‌ها بیشتر در برابر همکاری میان کشورهای فارسی‌زبان به وجود آمد. طرح تبدیل تلویزیون مشترک میان سه کشور به تلویزیونی که از آن به زبان‌های رایج سه کشور نشرات صورت بگیرد هم زیاد بازتاب مثبت پیدا نکرد. از جانب ما در این مورد شور و دلبستگی زیادی وجود نداشت. در ایران هم در برابر نوروز در حلقه‌های محافظه کار آن کشور به دلیل این که یک آیین باستانی پیش از اسلام است واکنش‌هایی ابراز شدند. بعدها حکومت آقای احمدی‌نژاد با گسترش برگزاری جشن‌های نوروز با مشارکت کشورهای حوزه‌ی نوروزی در پی آن شد تا آن را از یک جشن فرهنگی میان سه کشور تاجیکستان، افغانستان و ایران به یک گردهمایی سیاسی با شرکت تعداد زیادی از کشورهای آسیای میانه، ترکیه، پاکستان و هند تبدیل کند. بدین گونه این تلاش از هدف اصلی‌اش منحرف شد و به جایی نرسید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در سال ۱۳۸۸ وزرای خارجه سه کشور افغانستان، تاجیکستان و ایران توافق کردند تا این جشن را در شهر مزارشریف برگزار کنند. جشن نوروز در این شهر همه‌ساله با شکوه بیشتر از سایر شهرهای کشور ما برپا می‌شود. همزمان با برگزاری گفتگوهای میان سه کشور، کنفرانس وزرای فرهنگ کشورهای عضو ایکو نیز در این شهر برگزار شد. باشندگان و اداره‌ی مزار در برگزاری این جشن و کنفرانس، نمونه‌ی عالی از مهمان‌نوازی بلخی را به نمایش گذاشتند. والی، اتاق‌های تجارت و بازرگانان مزارشریف به مهمانان جشن نوروز و کنفرانس ایکو هدایای خاطره‌انگیزی از صنایع محلی تقدیم کردند. شرکت هوایی کام‌ایر به تمام رانندگان و محافظان هیئت‌های شرکت‌کننده در این مراسم چپن‌های ابریشمی مزاری بخشید و مهمانان را با کرایه‌ی نازل به شهر مزارشریف انتقال داد. مهمانان در مراسمی که در آن درفش منسوب به زیارت حضرت علی شاه مردان بر افراشته شد، شرکت کردند و شاهد شور و هلهله‌ی مردم ما بودند. بازدیدکنندگان با سفره‌ی هفت سین و سمنک پذیرایی شدند. من از آن‌همه مهمان‌نوازی مردم مزار احساس سربلندی کردم. هیچ عالم مزاری در آن روزها علیه جشن نوروز فتوا صادر نکرد. شاعران، هنرمندان و روشنفکران مزاری با سرودن و ترنم سروده‌های نوروزی و برپایی جشن‌های موسیقی و نشاط به استقبال نوروز و بهاران جمشیدی کشور ما رفتند. بر دیواری از شهر بلخ، سیماهای فرخنده‌ی فرزانگان بلخی حک شده بودند. ابوعلی سینای بلخی، ابوریحان بیرونی، رابعه‌ی بلخی، مولانا جلال الدین محمد بلخی و... بزرگانی دیگر و مسلمانان هزار هزار از "خیابان زردشت" و "کاوه آهنگر" گذشتند و نوروز را جشن گرفتند. با این‌همه برخلاف شهرهایی که خود را مرکز تمدن و

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرهنگ می‌دانند و با شرنگ هر تار ربابی گمان می‌کنند که به ایمان‌شان آسیب می‌رسد، در ایمان بلخیان رخنه‌ای وارد نشد.

برداشت نادرستی که در رابطه با مسؤولیت‌ها و صلاحیت‌های مشاور امنیت ملی در افغانستان وجود دارد، به نحوی ریشه در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان دارد. شورای امنیت در آن زمان نهادی بوده است دارای صلاحیت‌های بی‌مانند؛ جایی که در آن قدرت تمرکز یافته بود و بالاتر از قانون به امر و نهی می‌پرداخت. اما مشاور امنیت ملی در یک کشور دموکراتیک، شخصیت امنیتی و یا استخباراتی نیست. مشاور امنیت ملی در واقعیت از یک‌سو سکرتریت شورای امنیت ملی کشورش را بر عهده دارد و از جانب دیگر به رییس جمهور در باره‌ی قضایای مهم استراتژیک خارجی، داخلی و پالیسی‌های امنیتی مشوره می‌دهد. مشاور امنیت ملی در واقعیت وزیری است که همیشه به رییس جمهور دسترسی دارد و زیر رهبری او پالیسی‌های مربوط را تدوین می‌کند. وی یک جنگجو نیست؛ مامور سیاسی است.

در دوران ماموریتم، کسانی که مرا در راس کار نمی‌خواستند ببینند به میل خودشان هر روز چیزی را بر من ایراد می‌گرفتند. یکی می‌گفت که معلوم نیست که آیا علم سیاست خوانده است و یا نه، دیگری می‌گفت که آدمی که تمام عمرش تفنگ ندیده مشاور امنیت ملی شده است. هر کسی سخنی می‌گفت و نظریه‌پردازی می‌کرد. ما مردمان جالبی هستیم. حتا بعدها در دوران فراغتم از ماموریت دولتی کسی نوشته بود که وی نمی‌داند گفتمان چیست و بر این باور است که در علوم اجتماعی پارادایم وجود دارد و چیزهایی مانند این‌ها. اما من به این چیزها هیچ اهمیت نمی‌دادم و به راه خودم می‌رفتم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای درک برخی از معضلات مربوط به امنیت ملی و گفتگو با مردم و مسؤولان دولتی در دوران کاری‌ام به بیشتر ولایت‌های کشور ما سفر کرده‌ام. در ولسولی گرمسیر هلمند، بسیار شنیدنی بود که قوماندان امنیه در سخنرانی خیر مقدمش گفت: "لطفا به شورای عالی انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان اطمینان بدهید که ما منسوبان قوای امنیتی افغانستان تا پای جان به دفاع از بیرق و رهبر انقلابی خود ادامه می‌دهیم..." او جسما پا به دوران جمهوری اسلامی گذاشته بود، اما ذهن و فکر او در یک دوران سیاسی دیگر گیر کرده بود. من گمان می‌کنم که او نسبت به باورهای گذشته‌اش بسیار صادق بود و این باورها چنان عمیق در او جا گرفته بودند که از طوفان جنگ‌های میان گروهی مجاهدان و دوران حکومت زور و سلطه‌ی طالبان و گشایش سیاسی در جمهوری اسلامی کمتر چیزی در ذهن داشت. ما می‌خواستیم با تکیه با چنین افرادی در سطح یک ولسوالی و با رهبری آنان دموکراسی و حکومت قانون را پیاده کنیم. در ننگرهار نمایندگان اقوام در تمام سخنرانی‌های‌شان از اقوام مشرقی و سهم آنان در حکومت سخن می‌گفتند و از حضور کم‌رنگ اقوام مشرقی در حکومت شکایت داشتند. در هرات نمایندگان شورای ولایتی و بزرگان این شهر از حضور کم‌رنگ هرات در قدمه‌های قدرت سیاسی شاکی بودند و می‌گفتند که این بی‌عدالتی در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که یک چهارم عواید مالی دولت از ولایت و گمرک‌های هرات جمع می‌شود. باید خاطر نشان بکنم که در آن روزهایی که این شکایت‌ها صورت می‌گرفت پنج تن که زادگاه‌شان هرات بود، در کابینه‌ی کرزی وزیر بودند. در چندین سفری که همراه با رییس جمهور به قندهار داشتم، بزرگان قندهار حیات و ممات افغانستان را مربوط به قندهار می‌دانستند و با اشاره به احمد شاه بابای درانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

می گفتند که اقوام قندهاری در حکومت کنونی حضور ندارند. آنان می گفتند که آبادانی دولت همان‌گونه که با احمد شاه بابا شروع شد اگر به خواست‌های این مردم توجه نشود، ویرانی آن هم همان‌گونه که به دست طالبان صورت گرفت، می‌تواند از قندهار سرچشمه بگیرد. با این‌همه، به یاد دارم که روزی یکی از بزرگان قومی قندهار برخاست و حامد کرزی را مخاطب قرار داده و گفت: "تو زمانی از ما و از قندهار می‌شوی که همه‌ی مردم افغانستان از پنجشیر تا شمال و هرات تو را از خود بدانند". اما برخی دیگر همیشه شکایت می کردند که قندهاریان در حکومت حضور لازم را ندارند.

من که وزیر خارجه شدم با برگزاری امتحان ورود به وزارت خارجه شماری از جوانان هزاره را که واقعا توانایی داشتند و در امتحان نمره‌های بالاتر از دیگران گرفته بودند، در وزارت خارجه استخدام کردم. با این‌هم برخی از قلم‌شوران منسوب به هزاره مرا هزاره‌ستیز گفتند. در حالی که برخی‌ها از شمال کابل مرا به هزاره‌گرایی متهم می کردند و برخی از قلم به‌دستان پشتون هم به هراتی گرایی و... همین اتهامات را به فراوانی شنیدم و خواندم. روزی مرحوم مارشال فهیم با ناراحتی زیاد به رییس جمهوری کرزی گفت که "یکی، دو نفر را از همین مردمی که شما را به پادشاهی رسانده‌اند مقرر کنید..." منظور او نمایندگان مردم پنجشیر بود. این سخن در شرایطی گفته می‌شد که در مقام‌های کلیدی دولت افغانستان نمایندگان مردم پنجشیر به وفور حضور داشتند. همزمانی چنین نظریه‌هایی در کشور ما تصادفی نبودند. روزی سر میز نان دفتر شورای امنیت، آقای اسماعیل یون گفت که "دولت افغانستان را نمایندگان کولاب (ولایتی در جمهوری تاجیکستان) در حیطه‌ی خود در آورده‌اند." منظور او حضور افراد منسوب به تبار تاجیک و فارسی‌وان در حکومت بود. روزی که مراسم هشتصدمین

(c) ketabton.com: The Digital Library

سال روز تولد مولانا جلال الدین محمد بلخی در هوتل کانتینتل برگزار شد، رییس جمهور افغانستان در شرایطی سخنرانی‌اش را زیر فشار حلقه‌های خاصی به زبان پشتو قرائت کرد که هیچ یک از مهمانان خارجی به زبان رسمی پشتو آشنایی نداشتند، اما همه زبان رسمی فارسی دری را در حد تخصص بلد بودند. این کار به دلیلی صورت می گرفت که مسؤولان وزارت اطلاعات و فرهنگ کشور ما پیرِ شوریده‌ی بلخ را زیاد متعلق به افغانستان و فرهنگ آن نمی‌دانستند.

روزی در مجلس وزرا روی نتایج امتحان سراسری کانکور بحث بود. به تناسب ولایت‌های دیگر، تعداد کمی از جوانان مناطق پشتون‌نشین در این امتحان کامیاب شده بودند. مسؤولان وزارت تحصیلات عالی، متخصصان امور کانکور و تعدادی از وزرا نتایج کانکور را بسیار عادلانه می‌دانستند. بدون شک که از لحاظ نتایج امتحان چنین بود، اما واقعیت دردناک کشور ما و بی‌عدالتی‌هایی را که پاکستان و طالبان موجب شده بودند ایجاب اتخاذ یک سیاست مقتضی با واقعیت‌های افغانستان را می کرد. من در این جلسه گفتم که ما باید با اتخاذ تدابیر مقتضی به طالبان اجازه ندهیم تا بخشی از مردم افغانستان را با زور و انتحار در بی‌دانشی و جهالت نگه داشته و از تحصیل محروم کنند. در کشور ما فارغان مکاتب ولایت‌هایی مانند کابل، هرات، مزارشریف، بامیان و ننگرهار از شرایط بهتر تحصیلی و آمادگی برای کانکور برخوردار استند، در حالی که شاگردان ما در ولایت‌های جنوب از چنین امکاناتی محروم استند. برای جلوگیری از عدم توازن ساختاری اجتماعی ما باید به فارغان این ولایت‌ها امتیاز بدهیم. در غیر آن بخش مهمی از مردم افغانستان از فرایند تحول اجتماعی محروم می‌شوند و این محرومیت موجب نارسایی‌های ساختاری زیاد خواهد شد. در نتیجه قرار شد تا به فارغان ولایت‌های جنگ‌زده امتیاز داده شود. وقتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مجلس وزرا به پایان رسید یکی از وزرا با ناراحتی مرا همکار قوم پشتون خطاب کرد و این درحالی بود که برخی از قلم‌به‌دستان پشتون همان روزها مرا متهم به خلاف آن کرده بودند. راست بگویم، هر سیمایی که نژادپرستان هر طایفه‌ای، از من تصویر کنند، برای من بی‌تفاوت است. من به ارزش‌های سیاسی دموکراتیک باور دارم و دوری و نزدیکی‌هایم با انسان‌های دیگر به زبان، نژاد و دین ایشان بستگی ندارد. آرمان‌گرایی، باور به امکان بلوغ فطری انسان‌ها، خردورزی، باور به عدالت اجتماعی، باور به کثرت‌گرایی سیاسی و فرهنگی، باور به کثرت هویتی و حاکمیت مردم، معیارهایی‌اند که بنیاد رابطه‌ی من را با انسان‌های دیگر می‌سازند.

روزی که برای نخستین بار به کنر رفتم، محو زیبایی‌های طبیعی آن شدم. رودخانه‌ی سرکش از مارپیچ دره می‌گذشت و پاکستانی‌ها هم همه‌روزه بر مواضع نیروهای ما آتش می‌گشودند و متحدان امریکایی ما با داشتن چندین پایگاه تماشاگر بودند. اما از جانب دیگر روزی که با خانواده‌هایی که اعضای‌شان را در بمباران امریکایی‌ها از دست داده بودند، در کنر دیدم از این‌همه صبوری و پایداری مردم ما در حیرت شدم.

روزی که از ولایت پکتیکا در همراهی با رییس جمهور دیدار کردم، مردم با درد و غم از مصیبت‌های‌شان گفتند؛ از فقر و بدبختی و مصیبت بی‌مانندی که می‌کشیدند. البته در این ولایت نیز حضور کمرنگ نماینده‌های‌شان در رهبری دولت یکی از مشکلات اساسی بود. ولایت فراه را نخستین بار در سال ۱۳۴۱ که نُه ساله بودم با پدرم دیده بودم، اما زمانی که به مثابه‌ی مشاور امنیت ملی به این ولایت سفر کردم، تعداد لیسه‌ها افزایش یافته بودند، جای خانه‌ها و قلعه‌های زیبای

(c) ketabton.com: The Digital Library

کاه‌گلی را خانه‌های سمنتی با نقشه‌های زشت و بد ذوق پشاوری گرفته بودند. مردم خواهان اسفالت سرک از مرز ایران تا مرکز ولایت بودند و می‌خواستند تا در مرز گمرک گشایش یابد و بند آب گردان بخت‌آباد حتما به اتمام رسانده شود. طبیعی است که حضور کم‌رنگ نمایندگان فراه در رهبری دولت افغانستان در این ولایت نیز یکی از شکایت‌های مردم بود.

نیمروز را برای نخستین بار دیدم، ولایت ریگی پر از گرد و خاک که از آن عظمت و حشمت افسانه‌ای سیستانی چیزی را بازتاب نمی داد. برخی از رؤسای دوایر را با این که قبلا ندیده بودم، اما با نام می‌شناختم. وقتی که من از این ولایت دیدار کردم، آقای کریم براهوی یکی از رهبران بانام دوران جهاد و مقاومت والی این ولایت بود. تن‌پوش و حتا لهجه‌ی مردم نیمروز و فراه بسیار به هرات نزدیک است. طبیعی است که در کشوری که مسایل هویتی ورای هویت‌های سیاسی و شهروندی بسیار بااهمیت است، مردمان مناطق نزدیک، با شباهت‌های زبانی و مانند آن احساس هم‌هویتی می کنند.

میمنه و اندخوی را برای نخستین بار می‌دیدم. باشندگان شمال کشور ما به شمول میمنه در آفرینش تمدن باستانی خراسان‌زمین سهم بسیار ارزنده‌ای داشته‌اند. تورانیان در منطقه ما اگر بیشتر از اقوام آریایی صاحبان تمدن خراسان‌زمین نباشند کمتر از آنان که مطلقا نیستند، اما از در و دیوار میمنه فقر و مصیبت می‌بارید و در حیرت بودم که با آن‌هم مردم این شهر با شکیبایی بی‌مانندی به مسؤولان حکومت حرمت می گذاشتند و این در حالی بود که چند روز پیش تعداد زیادی از مردم ملکی در روز عید در نتیجه‌ی یک حمله‌ی انتحاری جان داده بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کندز را دو بار دیدم. بار اول با راحتی در دشت‌ساران برون از شهر در برگشت از تاجیکستان با نمایندگان مردم و حکومت به میله نشستیم و همه‌ی مردم جدا از تعلقات تباری و زبانی به فردای کشور ما با امیدهای بزرگ می‌دیدند. به هر جای این ولایت می‌شد با موتر رفت و آمد کرد؛ پسران و دختران به مکتب می‌رفتند و در آن اوایل بهار همه‌جا سبز سبز بود. بار دوم از میدان طیاره تا مقر ولایت با هیلیکوپتر رفتیم، همه‌جا سخن از جنگ، انتحار و کشتار بود. از نحوه‌ی گزارش‌دهی می‌شد به سادگی فهمید که ولایت و شهر از لحاظ اجتماعی گسست برداشته است و این گسست در درازنای تعلقات زبانی و قومی بود و دردآور بود.

جلال آباد، را پس از سال‌ها دیدم. نخستین باری که این شهر را دیدم دانشجوی دانشگاه کابل بودم و آخرین باری که دیدم مشاور امنیت ملی جمهوری اسلامی افغانستان. سیمای شهر بسیار تغییر کرده بود. با همه‌ی مشکلات مکاتب باز بودند و دختران و پسران به مکتب می‌رفتند. شورای ولایتی و والی با هم در دشمنی بی‌مانندی قرار داشتند. بیشترین مظاهر ملوک‌الطوایفی و بناهای تمویل‌شده با پول مواد مخدر را در این شهر و در هلمند دیدم.

لغمان ولایت کوچکی بود با چند ساختمان محدود و چند دکان، اما زیبا بود. ولایتی با مردمانی بسیار تیزهوش که در همه‌ی قدمه‌های دولت حضور دارند. میان این مردم همبستگی نیرومندی وجود دارد، اما با هوشیاری و زیرکی‌ای که دارند، آن را بروز نمی‌دهند، عملی می‌کنند.

مزارشریف را هر باری که دیدم، بیشتر از پیش پسندیدم، شهری چندفرهنگی و چندقومی با نام‌های زیبایی که بر خیابان‌های آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذاشته‌اند. خیابان اوستا، خیابان کاوه آهنگر، خیابان مولانا جلال‌الدین بلخی، خیابان رابعه بلخی، خیابان زردشت و... بلخیان تاریخ کهن‌سال کشور ما را پاس می‌گذارند. شهری با مردمانی بسیار مهمان‌نواز و سرشار از روح زندگی.

روزی که قوای کشور ما در این طرف خط دیورند با متجاوزان پاکستانی در ولسوالی گوشته ولایت ننگرهار درگیرشدند، سراسر کشور ما را هیجان‌های میهن‌پرستانه فرا گرفته بود. مردم افغانستان از کرانه‌های هرات تا بلندای بدخشان و شهرها و روستاها به منظور ابراز پشتیبانی از نیروهای دفاعی کشور دست به نمایش‌های خیابانی زدند. من یک روز بعد از این حادثه به گوشته رفتم. در سنگرهای سربازان افغان با آنان نشستم به درد دل‌شان گوش دادم؛ با افسران صحبت کردم و از آن‌جا به آن‌سوی دیورند به تپه‌های سبز نگاه کردم که دهه‌هاست در کنترول ما نیستند و روزگاری سرزمین ما بودند و اما امروز از آن سرزمین ما، بر ما آتش گشوده می‌شود. یک نماینده ی ولسی جرگه به من گفت که یک خانه‌ی خودم و پسر کاکایم در آن‌سوی تپه‌هاست. ما مردم افغانستان نه تنها در شرق و جنوب که غرب و شمال نیز تکه‌پاره شده‌ایم.

در فراه و ولسوالی شیندند هرات اقوام بارکزایی دو تکه شده‌اند، نیمی از آن‌ها در داخل خاک ایران و نیمی دیگر در داخل مرزهای ملی ما قرار دارند. اقوام طاهری از هرات تا بغلان پراکنده‌اند در حالی که بخشی از آن‌ها در تربت جام و نیشابور مانده‌اند. برای ایجاد پیوند میان شهروندان کشورها که خود را منسوب به تبارهای گوناگون می‌دانند و رسیدن به رشد اقتصادی و آبادانی این منطقه گریز به ناسیونالیسم تباری راه حل نیست؛ همان‌گونه که انکار و یا تلاش برای محو

(c) ketabton.com: The Digital Library

هویت‌های تباری راه حل نیست، بل که برای جلوگیری از این چندپارگی همان‌گونه که در داخل کشورها نیاز به ارتقای رعایا به شهروندان دارای هویت‌های متکثر الزامی است، تحقق همگرایی منطقه‌ای و گشودن مرزها و تقویت همکاری‌های اقتصادی و امنیتی به عنوان پیش‌شرط تقویت پیوندها اجتناب‌ناپذیر است. این کار در کوتاه‌مدت ممکن نیست. واقعیت زندگی در تفکر مرده‌ی پالیسی‌سازان روزی بازتاب خواهد یافت و ما به تحقق پروژه همگرایی منطقه‌ای خواهیم پرداخت و به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیری چنین خواهد شد.

روزی که از جبهه‌ی گوشته به مقر نیروهای اردو و پولیس ملی بر می‌گشتم در میانه‌های راه جوانان و زنان افغان را می‌دیدم که گروه گروه با دسته‌های گل به دیدار پاسبانان کشور ما می‌رفتند. جوانان هزاره، تاجیک، ازبک، بلوچ، پشتون و افغان‌ها از هر تباری و چه خوشحال بودم که دست‌کم در آن روز و در آن فضا مردم ما به هیچ نژادپرستی از هیچ گروه و تباری فرصت دم زدن نمی دادند. در مقر ولسوالی بزرگان مردم جمع شده بودند و فریادهای دفاع از وطن همه‌جا را فرا گرفته بود و ما شهروندان جمهوری بودیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

رییس جمهوری حامد کرزی

در زیر فشار کار و اوضاع دشوار در سالیان اخیر کارش، رییس جمهوری که هفته ای هفت روز بدون وقفه کار می کرد، هر روز آرامشش را بیشتر از دست می‌داد. حامد کرزی به همه شک پیدا کرده بود. تنها کسی که از همکارانش در معرض مظان قرار نداشت، عبدالکریم خرم، رییس دفتر او بود. رییس جمهور از هر صحبت توضیحی، تحلیل اکادمیک و هر پژوهش چنین استنباط می کرد که با توطئه ی امریکا روبه‌رو است. توطئه‌های گسترده‌ای را که پیش از انتخابات ۲۰۰۹ و بعد از آن برخی از دیپلومات‌های امریکایی سازمان‌دهی کرده بودند، طبیعی بود که اقدام‌های مداخله گرانه‌ی چنین مشهود که نمی‌توانست بدون اجازه استابلشمنت[1] آن کشور صورت بگیرد، موجب تداوم و بازتولید مداوم بی‌اعتمادی می‌شد. باور به توطئه ی امریکا در قضایای افغانستان موجب شده بود تا بیشتر همکاران رییس جمهوری از ابراز نظر و یا تحلیل قضایا ورای تیوری‌های توطئه اجتناب کنند. بدین گونه فضای گفتمانی به حاکمیت مطلق یک مونولوگ کاهش یافت. مشاجره‌های تنهایی من با رییس

---

[1] Establishment

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمهور نیز ره به‌جایی نمی‌بردند. تعدادی بودند، همان‌گونه که اسناد افشاشده‌ی ویکی‌لیکس، بعدا نشان داد که در حضور رییس جمهور از آرا و افکار او حمایت می‌کردند و یا این‌که دست‌کم در برابر او سکوت می‌کردند، اما به سفارت امریکا طور دیگری گزارش می‌دادند. اما همین افراد که از جمله‌ی متهمان به فساد و سو استفاده‌ی سیستماتیک استند، تا کنون از نزدیکان و آدم‌های مورد اعتماد حامدکرزی و همچنین مورد قبول نمایندگی‌های امریکا در کابل به شمار می‌روند.

تعهد من با خودم، همین بود که در حضور رییس جمهور باورهایم را پنهان نکنم و آشکارا، اگر با وی تفاوت نظر داشته باشم، نظراتم را با وی در میان بگذارم. درست به یاد دارم که یک روز در مجلس وزرا از چاپلوسی‌های برخی از وزرا چنان برآشفته شدم که گفتم از خدا بترسید، آدم از مادر دیکتاتور به دنیا نمی‌آید، شرایط اجتماعی و سیاسی و همکاران چاپلوس آدم را دیکتاتور می‌سازند. واکنش‌هایی از این دست نه تنها کمکی به حل مشکل نمی‌کردند، بل که موجب می‌شدند تعداد بیشتری از وزرا از من متنفر شوند. اگر چه برخورد رییس جمهوری در برابر من همواره همراه با صمیمیت و احترام بوده است، اما من از نوسانات روانی و برخوردهای عصبی او چنان به تنگ آمده بودم که یک بار دیگر از او خواستم مرا از ادامه ی کار معذور بدارد. رییس جمهوری گفت یک سال دیگر از دوران ما مانده است؛ بگذار این کار را به آخر برسانیم. واقعیت این است که مرا با حامد کرزی بیشتر از این‌که موقعیت سیاسی من به عنوان مشاور امنیت ملی پیوند بدهد، دوستی و رفاقت شخصی عمیقی پیوند می‌داد. به همین دلیل هم بود که بسیاری در برون و درون حکومت گمان می‌کردند که رییس جمهوری در همه‌ی موارد به سخنان من گوش می‌دهد. به

(c) ketabton.com: The Digital Library

یاد دارم که اوایل ماه اپریل ۲۰۱۰ روزی رییس جمهوری به کمیسیون انتخابات می‌رفت تا از آقای لودین و همکارانش تشکر کند. قرار نبود من وی را همراهی کنم. اما وقتی حدس زدم که او در این سخنرانی‌اش از امریکا سخت انتقاد می کند، در هلیکوپتر با او نشستم و تلاش کردم تا او را قانع بکنم که انتقاداتش را از امریکا طوری مطرح کند که قواعد بازی‌های دیپلوماتیک ایجاب می کنند و منافع کلان ملی را در نظر بگیرد. من طرفدار حل اختلاف‌ها و تفاوت نظرها از طریق گفتگو با مقامات امریکایی، دور از دید رسانه‌ها بودم و نمی‌خواستم که همه‌روزه تفاوت دیدگاه‌های ما با امریکا علنی شوند. رییس جمهور تمام راه به سخنانم که در درون هلیکوپتر بایست داد می‌زدم، گوش داد و در اخیر هم یک زهرخند تحویلم داد و از هلیکوپتر پیاده شد. حامد کرزی در این سخنرانی با شدت بی‌سابقه‌ای از خارجیان، به ویژه امریکا انتقاد کرد. واقعیت این است که من از نحوه ی انتقاد وی از امریکا ناراحت بودم. اما همان شب آقایی به نام اعلم پایند که پروفیسور در امریکا است در صحبتی با بی‌بی‌سی گفت که مشاور امنیت ملی افغانستان یک مائویست ضد امریکایی است، وی رییس جمهوری را تحریک می کند تا ضد امریکا سخن بگوید. این آقای پایند هم آدم جالبی است. برخی از امریکایی‌های افغان‌تبار به من گفته بودند که او آدم متخصصی در عرصه‌ی بین‌المللی و استاد دانشگاه است. من در اوایل کارم در وزارت خارجه با وی ملاقات کردم. او آرزو داشت تا به حیث سفیر افغانستان در یکی از کشورهای انگلیسی‌زبان کار کند. من با او طولانی صحبت کردم و بعدها از رییس جمهوری پرسیدم که آیا با تقرر او موافق است؟ وقتی رییس جمهوری موافقت کرد، من این آقا را به حیث سفیر افغانستان به لندن پیشنهاد کردم. وقتی که توافق تقرر او مواصلت کرد و من از او

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواستم که به کابل بیاید، در جواب من نوشت تا لایحه‌ی وظایف و ضمانت‌های کاریی را که دولت افغانستان به او می‌دهد برایش بفرستم... آن وقت متوجه شدم که این آقا قادر نیست میان یک تصدی اقتصادی و یک دولت ملی تفاوت قایل شود و بدون تضمین حاضر نیست کارش را آغاز کند، از خیر تقرر او گذشتم.

حامد کرزی آدم بسیار صمیمی و شخص کتاب‌خوان است. او مسلمانی است که در سخت‌ترین شرایط روزه می گیرد، نمازش را همیشه می‌خواند، لب به مسکرات نمی‌زند؛ حامد کرزی حتا سگرت نمی کشد. او آدمی بسیار بااخلاق و دارای خوی و خلقیات بسیار انسانی است. تا جایی که آدم نمی‌داند که چگونه ممکن است یک آدمی که در متن جنگ و مهاجرت بزرگ شده تا این اندازه از خشونت بیزار باشد. او صبورترین انسانی بود که من در میان سیاسیون افغانستان شناختم. او شیفته‌ی آزادی بیان است. با بدترین ناسزادهندگان به خودش با خوش‌رویی برخورد می کند. او در برابر پیروان ادیان دیگر نه تنها هیچ تعصبی ندارد، بل که به آنان حرمت می گذارد.

حامد کرزی در موارد زیادی آدم ضد خشونت و با عواطف عمیق انسان‌دوستانه و احترام به ادیان و باورهای دیگران است. به گونه‌ی مثال روزی یک پروفیسور امریکایی که در تلاش ایجاد یک دانشگاه امریکایی در قندهار بود، در ماه رمضان به دیدار حامد کرزی آمد. کرزی به کارمند خدمات گفت برای مهمان چای بیاورید. مهمان امریکایی که اندکی فارسی در کابل آموخته بود، در پاسخ گفت: "من روزه دارم چای نمی‌خورم." وی افزود که "مسلمان شده است و در این روزها با پروفیسور محمد ایاز نیازی امام مسجد وزیر اکبر خان در یک گفتگو قرار دارد و در پایان ماه مبارک رمضان رسما تشرفش

(c) ketabton.com: The Digital Library

به دین اسلام را اعلام می‌دارد". پروفیسور امریکایی از کمبود معنویت در جوامع غربی، زوال خانواده و نبود دوستی‌ها و استبداد جامعه‌ی مصرفی شکایت‌ها کرد. او افزود که او "از چندین سال بدین‌سو در کشورهای اسلامی از جمله در اردن کار کرده و سخت زیر تأثیر معنویتی رفته که در اسلام دیده است". حامد کرزی در پاسخ او گفت: "من از نوجوانی به یاد ندارم که روزه نگرفته باشم و یا نمازم را چه در وقت آن و چه قضایی ادا نکرده باشم بدون شک که ما مسلمانان خوشحال می‌شویم اگر کسی به دین ما مشرف شود؛ اما من اعتقاد دارم که خداوند رب‌العالمین است و ما انسان‌ها، هر کس به طریقی در تلاش رسیدن به او استیم. ما می‌توانیم از طریق همه ی ادیان و یا تلاش‌های معنوی دیگر به خدا برسیم. از این رو من بر این باورم که اگر شما با باور محکم به دین خود تان عمل کنید به همان اندازه می‌توانید به خدا نزدیک شوید که ما مسلمان‌ها می‌شویم. در امریکا، این دین شما نیست که بد است، بل که این سیاست‌های حکومت‌های شماست...".

اما همین حامد کرزی که به راه‌های متعدد رستگاری باور داشت در مواردی بسیار قبیله‌گرا می‌شد و به سیاست‌های بسیار تنگ روی می‌آورد. به باور من، تسامح و مدارایی که او در موضوع ایمان و دین از خود به نمایش می‌گذاشت، بیشتر محصول تربیت مادرش و فرهنگ عظیم و عمیق هند بود. حتا عدم تمایل کرزی به گوشت‌خوری و پرخوری نیز محصول خوی و خصلت مادر او و فرهنگ انسانی هند و آمیزش وی با مردم آن دیار بود. طبیعی است که این دلبستگی حامدکرزی به فرهنگ هند و آشنایی عمیق او به فرهنگ سیاسیی که توسط گاندی به جهانیان عرضه شده بود به شمول نظام اداره ی ملکی هند که میراث دوران استعمار بود، باورها و شخصیت حامد کرزی را

(c) ketabton.com: The Digital Library

به گونه‌ی پایدار شکل داده بود. بردباری و صبوری شخصی او در برابر دیگراندیشان از فرایند همین سوسیالیزاسیون سرچشمه و مایه می گیرد و گرنه هر کس می‌داند که در متن اجتماعی که او دوران کودکی و دوران جهاد را گذشتانده است، نمی‌توان با تسامح و مدارا و پذیرفتن برابری انسان‌های پیرو ادیان گوناگون روبه‌رو شد.

کرزی بر خلاف تصور آنانی که او را از نزدیک نمی‌شناسند، زندگی اشرافی نداشت. پوشش و خوراک او هیچ نشانی از اصراف و زیاده‌روی نداشتند. با این که او ساعت‌های قدیمی و کهنه را می پسندید، اما برخلاف نوثروتمندان جنگی و یا اشرافیت مواد مخدر به استفاده و یا پوشیدن ساعت‌های عجیب و غریب و لباس‌های مارک و نشان‌دار مبتلا نبود. روزی خانواده‌ی او از استانبول با طیاره‌ی آریانا به کابل می‌آمدند، مسؤولان هواپیمایی چند چوکی را در اختیار آن‌ها گذاشته بودند تا به عنوان یک خانواده ی افغان در کنار هم بنشینند. در این میان یکی از زورمندان افغانستان با حشم و خدم وارد طیاره می‌شود. مسؤولان شرکت آریانا نیز اعضای خانواده‌ی او را از جای‌شان می‌خیزانند تا آن فرد زورمند و افراد معیتی او بنشینند. آن‌ها درویشانه سفر می‌کردند که کسی نمی‌دانست، اعضای خانواده‌ی رییس جمهور استند. این سخن به این معنا نیست که رییس جمهور و خانواده‌ی او در فقر و بدبختی زندگی می‌کردند. بدون شک که آن‌ها به مثابه ی خانواده‌ی رییس جمهور زندگی راحتی داشتند، اما از تجمل‌هایی که نشانه‌های نوکیسه‌گی برخی‌ها بود مبرا بودند.

هرگز از کرزی نشنیده‌ام که راجع به زندگی شخصی افراد تبصره‌های منفی بکند. گاهی وقتی کسی گزارشی راجع به زندگی خصوصی رقیبانش را به او می‌آورد، پاسخ او روشن بود. می گفت "این‌ها مسایل شخصی افراد اند، در جایی دیگر نگویید. با عزت مردم بازی نکنید".

(c) ketabton.com: The Digital Library

من در ده سال همکاری با کرزی، به جز یک بار، نشنیده‌ام که از روی عصبانیت به کسی ناسزا گفته باشد. آن یک بار هم به یکی از همکاران نزدیکش گفت برو از دفتر بیرون شو و فقط همین. در برابر مذاهب اسلامی هیچ تعصبی نداشت. گاهی که با هم بحث می‌کردیم و من از فروپاشی تمدن کهن‌سال کشور ما شکایت می‌کردم، تأیید می‌کرد. ده‌ها مورد را شاهد بودم که به مسؤولان امنیتی در مورد رفع شکنجه و زور هدایت داده است. از شنیدن خبرهای مبتنی بر آزار و شکنجه بی‌نهایت متأثر می‌شد. من چند بار شاهد بودم که از روی درماندگی می‌پرسید که چگونه می‌شود دست‌کم مردم را از شر کارمندان زورگوی دولت در امان نگهداشت.

در افغانستان هیچ‌کس را ندیدم که برابر حامد کرزی بر مشکلات محیط زیستی آگاهی داشته و از پیامدهای مدرنیته تخنیکی تا این حد نگران باشد. این درک او گاهی موجب می‌شد تا به راه‌حل‌های غیرواقعی از جمله صنعت‌ستیزی باور پیدا کند. در این سال‌های کار در کشور بعد از کرزی کسی که به این مباحث وارد بود، داوود شاه صبا بود. جوانانی که در کشورهای جهان سوم و کشورهای انگلوساکسونی تحصیل کرده بودند نه تنها آگاهی محیط زیستی نداشتند، بل که گفتمان‌های محیط زیستی را به سخره می‌گرفتند، اما کرزی جانب دیگری هم داشت. جانب دیگر کرزی وی را آدم سنتی و صاحب باورهای قبیلوی می‌ساخت. او از خلقیات خانان پشتون قندهاری بسیار متأثر بود. این خلقیات موجب می‌شدند تا گرایش‌های قبیله‌ای او با نرمش‌های بیشتری همراه باشد. او در عین زمانی که مانند تمامی سیاست‌مداران افغانستان از خلقیات تبارگرایی مبرا نبود، آرزو داشت تا افغانستان خانه‌ی همه‌ی افغان‌ها باشد. کرزی در واقعیت یک محافظه‌کار ارزشی و محافظه‌کار جانبدار حفظ نهادهای سنتی و در

(c) ketabton.com: The Digital Library

عمل پاسدار ارزش‌های جامعه‌ی سنتی بود. بزرگ‌سالاری و موی‌سپیدسالاری بر او تأثیر داشتند. باور بی‌پایان او به لویه جرگه نیز برخاسته از باور او به حفظ نهادها و روابط سنتی بود. باورهای سنتی او موجب می‌شدند که گاهی در تشخیص مناسبات واقعی و موجود قدرت در سطح جامعه دچار اشتباه شود. به گونه ی مثال او گاهی به برخی از ملایانی که در رکاب صاحبان جدید قدرت مانند جنرال دوستم، اسماعیل‌خان و یا عطا محمد نور قدم می‌زدند، به مثابه ی صاحبان حقیقی قدرت برخورد می کرد. به سخن دیگر او گسست‌های روابط قدرت چهار دهه ی اخیر را ناقص درک می کرد. وقتی با او بحث می کردی می‌پذیرفت، اما به دلیل باورهای محافظه کارانه‌ی ارزشی و نهادینه‌شده‌اش در عمل دوباره به همان کسان روی می‌آورد. کرزی در واقعیت گذشته و امروز را در خود یک‌جا داشت؛ به مشکل می‌شد تشخیص داد که وجه غالب او کدام است. زمانی که به انگلیسی سخن می گفت، آن‌هم در دانشگاه‌های خارجی و یا موسسات اکادمیک، او سیاستمداری مدرن، دموکراتی شایسته و آشنا به ادبیات سیاسی جهان بود. اما جانب دیگر او هم همواره آشکار بود. روزی به من گفت که "یکی از علمای کشور در دیداری همراه با بزرگان از یک منطقه‌ی افغانستان به وی گفته است که یکی از دلایلی که ما به تو احترام داریم این است که تا به حال کسی روی همسر تو را ندیده است. تو نشان دادی که رییس جمهور مسلمان و وفادار به سنت‌های افغانی هستی..." من پرسیدم که شما در جوابش چه گفتید؟ گفت: "هیچ. خوش شدم." گفتم این جای تأثر است. زن رییس جمهور به عنوان زن و انسان نه تنها باید خودش را پنهان نکند، بل که باید به دختران افغانستان در احقاق حق آنان کمک کند. او که نظرات مرا در این باره می‌دانست، گفت "خوب، این بحث ما دو تا به نتیجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمی‌رسد. تو شرایط افغانستان را نمی‌خواهی درک کنی. من نمی‌خواهم کشور ما دوباره به سرنوشت دوران امان‌الله خان مبتلا شود". روزی وزیر خارجه زلمی رسول به رییس جمهوری گفت که یک دعوت‌نامه برای همسر شما جهت اشتراک در یک کنفرانس بین‌المللی آمده است، چه بگویم؟ رییس جمهوری گفت: "بسیار محترمانه معذرت بخواه دکتور (دکتور زینت همسر رییس جمهوری) حالش در این روزها خوب نیست". من به زلمی رسول گفتم معذرت بخواه، اما بنویس که تا حال چه کسی دیده است که یک خان قندهاری به همسرش اجازه مشارکت در کنفرانس‌های بین‌المللی را داده باشد. رییس جمهوری یک نگاهی به من کرد و گفت: "راست خو می‌گویی". رفتارهای دوگانه در سیاست و زندگی روزمره‌ی حامد کرزی همیشه آشکار بود و کرزی در واقعیت نمادی از یک سیاست‌مدار افغانستان است که هم دموکرات است و هم خان قبیله؛ نه این است و نه آن. این مشکل بیشتر سیاست‌مداران جهان سومی است. واقعیت این است که چنین حالت‌هایی از بسترهای حقیقی اجتماعی و روابط حاکم بر آن ناشی می شوند. با یک دید انتقادی از جامعه می‌توان گفت که ما همه به درجات گوناگون به چنین دوپاره‌گی‌های شخصیتی مبتلاییم. اما در کرزی این تبارزات بسیار مشهود بودند.

رییس جمهور، در سال‌های اخیر حکومتش، به ویژه پس از انتخابات سال ۲۰۰۹، قدم به قدم، از یک آدم صبور به آدمی بیشتر خودمحور، یک‌دنده و ناشکیبا تبدیل شد. بدون شک که همکاران بلی‌گوی و دوروی وی نیز در فرایند تبارز و شکل‌گیری شخصیت متغیر او نقش داشتند. اما بیشتر از آن، برنامه‌ریزی‌ها و توطئه‌های حکومت ایالات متحده‌ی امریکا که با برنامه‌های کودتای انتخاباتی ریچارد هالبروک شروع شدند، این فرایند را تسریع کردند. کرزی همواره منتظر

(c) ketabton.com: The Digital Library

توطئه‌ای از جانب امریکا بود. هر آن‌چه از امریکا می‌آمد، در نظر او نشان از توطئه داشت. افشای اسناد محرم سفارت ایالات متحده ی امریکا و نظرات بسیار احمقانه‌ی برخی از مقامات امریکایی در باره‌ی وی این شک و گمان‌ها را تقویت می‌کردند. به دلیل این که رییس جمهوری در پشت همه‌چیز توطئه‌ی ایالات متحده‌ی امریکا را می‌دید، گاهی اتفاق می‌افتاد که بیشتر از نیمی از وقت جلسات کابینه را یا تمام وقت جلسات شورای امنیت ملی را بحث روی یک شک ساده ی کرزی بر امریکا احتوا می‌کرد.

برخی از همکاران رییس جمهوری، به ویژه رییس دفتر او آقای خرم و سخنگوی رییس جمهوری آقای فیضی هم به‌گونه‌ی سیستماتیک به این شک و گمان‌ها دامن می‌زدند. انتقال گزارش‌های دور از واقعیت، بزرگ ساختن مشکلات، صحنه‌سازی‌های کاملا هدف‌مند از جمله ی ابزار کار آنان بود. به‌گونه‌ی مثال روزی خانمی از پکتیا در حضور رییس جمهور زار زار می‌گریست و از این که سگ‌های امریکایی بر کودکان و اعضای خانواده‌اش حمله کرده‌اند، شکایت‌ها داشت. رییس جمهور بدون هر شکی باور داشت که چنین شده است. او به تحقیقات ما که خلاف آن را نشان می‌داد، باور نمی‌کرد. امریکایی‌ها هم با اعمال پر از خشونت و کشتار افراد ملکی افغانستان به این باور دامن می‌زدند. سخنگوی رییس جمهوری هم از هر فرصتی برای صدور اعلامیه‌های ضد امریکایی استفاده می‌کرد. او حتا با برخی از خبرنگاران امریکایی روابط بسیار استوار برقرار کرده بود. صحبت‌هایی را که در مجالس مطرح می‌شد، به خبرنگارها انتقال می داد و رییس جمهور هم عمیقا باور پیدا می‌کرد که این کار من است، چرا که هیچ کس بر سخنگو که آدم ضد امریکایی بود، شک نمی‌کرد که رازهای رییس جمهور را به خبرنگاران امریکایی بگوید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از داستان‌های مضحک و در عین زمان دردآور پیدا شدن سر و کله‌ی فردی بود که ادعا می‌کرد در باره‌ی تأثیرات جانبی سلاح‌هایی که با یورانیوم غنی شده‌اند و امریکایی‌ها از آن‌ها در افغانستان بسیار استفاده کرده‌اند، تحقیق کرده است. وی با وساطت رییس دفتر به دیدار رییس جمهور آمده بود. تعدادی عکس‌های رنگی را نیز از انترنت چاپ کرده بود. در این که سلاح‌های غنی‌شده با یورانیوم بر زندگی انسان، حیوان و محیط زیست تأثیرات مخرب دارد، شکی نیست، اما در این باره که گویا امریکایی‌ها از چنین مهماتی در افغانستان استفاده کرده باشند و در این رابطه پژوهش‌های علمی صورت گرفته باشد، شک‌های جدی وجود دارد. دست‌کم در رابطه به تأثیرات جانبی استفاده از چنین سلاح‌هایی تحقیق صورت گرفته باشد، آن‌هم از جانب یک افغان که دارای هیچ دانش اختصاصی در این زمینه نیست، برای من باورنکردنی بود. اما رییس جمهور به سخنان این فرد که با پا درمیانی رییس دفتر آقای خرم به دیدار او آمده بود، جدی گوش داد و می‌خواست این موضوع را رسانه‌ای کند. رییس امنیت ملی، انجینیر نبیل این موضوع را مورد تحقیق قرارداد و آشکار شد که این فرد، فرستاده‌ی طالبان است. اسناد در این باره به رییس جمهور ارائه و بدین‌گونه کلک قضیه کنده شد، اما مسؤولین درون دفتر رییس جمهور مورد هیچ بازخواستی قرار نگرفتند. در سال‌های اخیر حتا یک روز را هم به یاد ندارم که بدون تفاوت نظر میان من و رییس جمهور بر سر سیاست امنیتی و سیاست خارجی گذشته باشد. البته که ما در برخورد با هند و چین و مخالفت ما در رابطه با مداخله‌ی کشورهای غربی در کشورهای شمال افریقا و خاور میانه توافق داشتیم. هیچ‌کسی به یاد نخواهد داشت که من حتا یک بار هم در غیاب حامدکرزی از وی بدگویی کرده باشم؛ به ویژه در برابر خارجیان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وفاداری به دولت و قوانین آن تا زمانی که آدم عضو آن است یکی از اصلی‌ترین ارزش‌های اخلاقی دولت‌مداری و قانون‌مداری است. انتقاد از سیاست‌های خلاف منافع ملی امر مسؤولانه است؛ اما برون‌دادن رازهای دولت و اشتراک در توطئه و تخریب امری بسیار خاینانه است. با این‌هم رییس جمهوری، به دلیل شکی که بر همگان پیدا کرده بود، گاهی گمان می‌کرد که من هم در غیاب او با خارجیان علیه او کار می‌کنم. خوش‌بختانه که این ناباوری‌های او بسیار زودگذر بودند. من از این‌همه شک و گمان و فضای پرتنش به تنگ آمده بودم. او روزی در نشست شورای امنیت ملی باز حرف‌هایی زد که به هیچ وجه منطبق بر واقعیت نبودند. درست روزی بود که من فردای آن عازم چین بودم و قرار بود در آن سفر با رییس آی‌اس‌آی با پا در میانی چینی‌ها ملاقات داشته باشم. از این ملاقات، به جز من و حامد کرزی از مقامات افغانستان هیچ‌کس اطلاع نداشت. وقتی من قاطعانه با نظرات رییس جمهوری مخالفت کردم، وی با عصبانیت جلسه را ختم کرد و مرا به دفترش خواست. به من گفت "شما با این نظراتی که دارید در واقعیت مخالف سیاست رییس جمهوری می‌باشید". گفتم بلی کاملا چنین است به همین دلیل هم نمی خواهم و شریفانه هم نمی‌دانم که چرا با شما کار می‌کنم. گفت "درست است، من استعفای شما را می‌پذیرم". من از دفترش برون شدم؛ به رییس دفترم گفتم که به چینی‌ها بگویید که من ناگزیرم تا سفرم را به کشور شما به دلایل بسیار عاجل شخصی به تعویق بیندازم. استعفانامه ی کوتاهی نوشتم به سکرتر رییس جمهوری دادم و رفتم به دفترم و به جمع‌آوری اسناد و وسایل شخصی پرداختم. حتا ساعتی نگذشته بود که رییس جمهور تیلفون زد و خواست تا یک بار به دفترش بروم. استعفانامه‌ام در دستش بود. گفت "چرا سفرت را لغو کردی؟" گفتم مگر ما امروز صبح به همین

(c) ketabton.com: The Digital Library

توافق نرسیدیم. گفت "رسیدیم؛ اما یک سیاست‌مدار مسؤول باید کارش را انجام دهد و باز برود". قرار بر این شد که من بعد از سفر چین به کارم پایان بدهم. از دفتر رییس جمهوری برون شدم. به مسؤولان دانشگاه ییل ایالات متحده امریکا که از من برای کار یک‌ساله دعوت کرده بودند، نوشتم که از سمستر آینده می‌خواهم کارم را شروع کنم. از چین که برگشتم، خلاف انتظار من کرزی حتا حاضر نشد روی کناره‌گیری من بحث کند. فقط گفت "بابا من و تو هر روز از این جنگ‌ها می‌کنیم تو که نمی‌توانی در این روزهای سخت، کشور و مرا تنها بگذاری". با این‌همه در کلیت رییس جمهور بسیار گپ ناشنوا و ناشکیبا شده بود. این خصوصیت او هر روز بیشتر از پیش تقویت می‌شد. روزی تا من خواستم روی قرارداد امنیتی و موارد اختلاف با امریکا به وی گزارش بدهم، عصبانی شد و گفت: "تا زمانی که امریکایی ها ممنوعیت تلاشی خانه‌ها را نپذیرند، پایان دادن به دستگیری افغان‌ها را نپذیرند... قراردادی نیست". من برایش گفتم: شما می‌گویید که باید گفتگوها را و گزارش‌دهی به شما را در این باره قطع کنم؟ گفت "نه باید قرارداد نهایی شود". گفتم خوب در این مواردی که شما گفتید درست در همان راستایی که افغانستان می‌خواست به توافق رسیده‌ایم. شما اجازه ندادید تا من سخنم را ادامه بدهم. با ناراحتی گفتم که یک رییس جمهور هم مکلف به شنیدن و بعدا رد و یا قبول سخنان همکارانش است. گفتم شما به یک دیکتاتور تبدیل شده‌اید؛ اما یک دیکتاتور مهربان که مردم را نمی‌کشد و دوست دارد تنها صدای خودش را بشنود. از دفترش برون شدم. رییس جمهور به خصوص در برابر من کوهی از صبوری و حرمت‌گذاری بود. ما همیشه دعوا می‌کردیم، اما کسی که نمی‌گذاشت رابطه ما قطع شود و بزرگی نشان می‌داد، اغلب او بود. این برخورد وی موجب

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌شد تا من علی‌رغم بسیاری از تفاوت نظرها تا روز آخر کارش در کنار او ایستاده باشم.

او مانند بسیاری از زمام‌داران جهان سوم که توسط بلی گویان و نمایندگان استخبارات برونی احاطه شده‌اند نیز به این گمان مبتلا شد، که هر چه می گوید درست است. او کاملا باور پیدا کرده بود که در سیاست از همه کس بیشتر می‌داند. حتا زمانی که مشورت می کرد، در حقیقت از پیش تصمیمش را گرفته بود. اکثرا مشورت‌ها برای خالی‌نبودن عریضه بودند. این حالت در دو سال اخیر زمامداری او موجب الغای دیالوگ‌های واقعی میان او و همکارانش شد. این وضعیت حتا به جلسات کابینه و شورای امنیت کشانده شد. در این جلسات بیشتر او بود که صحبت می کرد و اندک فرصتی به دیگران می‌رسید تا صحبت کنند. بیشتر کسانی که در جلسات می‌آمدند، چیز زیادی هم برای گفتن نداشتند و این بی‌مایگی طبیعی است که به الغای دیالوگ کمک می کرد.

رابطه پر از احترام و سرشار از اختلاف نظر میان رییس جمهور و من بعد از پایان دوران ریاست جمهوری او نه تنها کاهش نیافت، بل که بیشتر شد. این امر حتا در رفتارهای شخصی و کاهش اعتماد وی نسبت به من هویدا بود. من با آگاهی با چنین تناقضی برخورد می کردم و نمی‌خواستم در دورانی که حامد کرزی دیگر رییس جمهور نیست، گمان کند که احترام من نسبت به او کاهش یافته است. در سفرهایی که ما با هم به کشورهای هند، روسیه، چین و آلمان داشتیم و حتا در ملاقات با رییس جمهور پیشین ترکیه، نه رییس جمهور علاقه داشت که من حضور داشته باشم و نه هم من. وی در این زمینه نیز کارش را محدودتر ساخت. حتا مواردی بود که وی خودش را ناگزیر می‌دید،

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آقای خرم نیز پنهان‌کاری کند. من نمی‌خواهم به جزییات این قضایا به پردازم. افزون بر این، در تحلیل استراتژیک او در برخورد به روسیه و چین و همچنین طالبان رویکردهای خطرناک گذشته او به سیستم فکری و به یک استراتژی خطرناک استحاله یافتند که برای من به هیچ‌وجه قابل پذیرش نبودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان و ایالات متحده‌ی امریکا

از همکاری غیرانتقادی تا سیاست مبتنی بر اختلاف‌های دوامدار

رابطه‌ی حامد کرزی با ایالات متحده یکی از رابطه‌های بسیار پیچیده و باورنکردنی در دنیای سیاست است. کرزی بدون شک که در نتیجه‌ی حمایت مستقیم امریکایی ها در کنفرانس بن (نوامبر ۲۰۰۱) به رهبری اداره‌ی موقت پس از طالبان رسید. به سخن دیگر او تنها فرد مورد تایید امریکایی ها برای این مقام بود. سفیر جیمز دابینس[۱] که بعدها به صفت نماینده‌ی ویژه امریکا برای افغانستان و پاکستان تعیین شد، در کتابش "پس از طالبان: ملت سازی در افغانستان"[۲] می‌نویسد که او کرزی را نمی‌شناخت؛ اما یکی از نخستین کسانی که نام وی را برای مقام ریاست اداره ی موقت افغانستان به وی گفت، در جریان یک پرواز از تاشکند به بگرام، دکتور عبدالله عبدالله بود. واقعیت این است که افرادی در ایالات متحده با حامد کرزی آشنایی کافی داشتند. وی در سال ۲۰۰۱ پیش از یازدهم سپتمبر، در کنگره ی امریکا به سخنرانی پرداخته و دیدگاه‌هایش را درباره‌ی آینده‌ی افغانستان در آن‌جا مطرح کرده بود.

---

۱ James Dobbins
۲ After the Taliban: Nation- Building in Afghanistan

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرزی قرار بود در حکومت طالبان مسؤولیت نمایندگی افغانستان در سازمان ملل متحد را بر عهده بگیرد. کرزی چند بار در مناسبت‌های گوناگون به من گفت که وی زمانی از پذیرش این مقام ابا ورزید که متوجه شد فرمان تقررش توسط پاکستانی‌ها و در وزارت خارجه ی پاکستان چاپ شده بود. او به من گفت: "من در تلاش برای بازگشتاندن ثبات و امنیت در کشور به دلیل جنایات بی‌شماری که مجاهدین پس از سال ۱۹۹۲ بر کشور روا داشته بودند، با جمعی از کسانی که در حزب حرکت انقلاب اسلامی و سایر احزاب دوران جهاد فعالیت داشتند و از وضعیت حاکم توسط گروه‌های موجود در کابل به تنگ آمده بودند، در پی آن شدیم، تا یک جنبش نوین را برای برون‌کردن کشور از این حالت، ایجاد کنیم. در این جنبش جمعی از ملایان افغانستان که به سعادت وطن می‌اندیشیدند، حضور داشتند؛ اما پس از موفقیت‌های اولیه متوجه شدم که رهبری این جنبش در دست آی‌اس‌آی است و من هم مبارزه‌ام را علیه آن‌ها شروع کردم. آی‌اس‌آی در انتقام پدرم را در کویته به شهادت رساند و برای خود من هم مشکلات زیادی ایجاد کردند و از من خواستند تا پاکستان را ترک کنم...".

کرزی زمانی به حیث رییس اداره‌ی موقت انتخاب شد که در کوه‌های ارزگان با جمعی از همراهان و کوماندوهای ویژه ی سی‌آی‌ای با طالبان مصروف جنگ بود. او تمام جزییات این دوران را به تکرار برای من شرح داده است. در این مورد گزارش‌های زیادی نیز در رسانه‌ها و کتاب‌های گوناگون به نشر رسیده‌اند. یکی از کسانی که در این دوران با کرزی همراه بود، افسر سی‌آی‌ای، گیرک بود. وی بعدها رهبری سی‌آی‌ای در افغانستان را بر عهده گرفت. گیرک یکی از آن امریکایی های مورد اعتماد کرزی بود که به راحتی با او صحبت

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌کرد. حتا زمانی که روابط حامد کرزی با امریکایی‌ها با تنش بیشتر همراه شد، گیرک و افرادی که بعدا جانشین او شدند، مورد اعتماد کرزی بودند و او با آنان راحت‌تر صحبت می‌کرد تا با دیپلومات‌های امریکایی.

زمانی که من به حیث مشاور روابط بین المللی کرزی مقرر شدم، محافظت وی هنوز هم بر عهده‌ی امریکایی ها بود. چند ماه بعد، این مسؤولیت را افغان‌ها، قوای ویژه‌ی محافظت از رییس جمهور، بر عهده گرفتند. این امر برای همه یک آسودگی روانی و اخلاقی به بار آورد. محافظت رییس یک دولت توسط نیروهای خارجی امر شرم‌آوری بود که همه‌ی ما از آن رنج می‌بردیم؛ خود حامد کرزی نیز از این امر بی‌نهایت در عذاب بود.

میان رویکردهای افغانستان و ایالات متحده، تا جایی که من به یاد دارم، در مواردی همیشه اختلاف نظر وجود داشت، اما کرزی در آغاز تلاش می‌کرد تا از علنی‌شدن این اختلاف‌ها جلوگیری کند. پیش از آن‌که میان کرزی و کوندالیزا رایس در یک صحبت تیلفونی، درگیری شدید لفظی صورت بگیرد (من در جای دیگر این کتاب به این امر پرداخته‌ام)، در موارد دیگری هم میان وی و سفرای امریکا درگیری‌های لفظی صورت گرفته بود. در یکی از گفتگوها با سفیر امریکا رونالد نیومن[۱]، تفاوت نظرها میان رییس جمهوری کرزی و نیومن بر سر کمک به والیان افغانستان از جمله والی وقت ارزگان پیدا شد؛ حامد کرزی دقیقا به وی چنین گفت: "آقای سفیر گمان می‌کنید که افغانستان یک جمهوری کیله‌ای[۲] است که شما با مسؤولانش چنین

---

[۱] Ronald Neumann (۲۰۰۵ – ۲۰۰۷)
[۲] Banana republic

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخورد می کنید؟ این کشور پنج هزار سال تاریخ دارد و همیشه گورستان قدرت‌های بزرگ بوده است... بروید به رهبری‌تان گزارش بدهید. اگر نمی‌خواهید به افغان‌ها کمک کنید، می‌توانید از کشور ما بروید". نیومن که یک دیپلومات با تجربه و در واقعیت دوست افغانستان بود، هیچ واکنش منفی نشان نداد، فقط گفت: "آقای رییس جمهوری اگر نمی‌خواهید با من به صفت سفیر کشورم کار کنید، من به واشنگتن خبر می‌دهم و می خواهم تا مرا فرا بخوانند". این را گفت و دفتر کرزی را ترک گفت. نیومن تا سال ۲۰۱۵ از حامیان همکاری با حامد کرزی بود. او که پدرش نیز زمانی در افغانستان سفیر بود، به افغانستان دلبستگی عاطفی داشت. او بارها از سفرهایش به افغانستان در دوران جوانی و این که با موتر از طریق افغانستان مرکزی به بامیان سفر کرده بود، حکایت می کرد. نیومن فعلا رییس اکادمی امریکایی برای دیپلوماسی است. او از دوستان کشور ما و مردی صبور، با تجربه و آگاه است؛ منظم به افغانستان سفر می کند و یکی از سخنرانان همیشگی در کنفرانس سالانه‌ی "گفتگوهای امنیتی هرات" است.

سیاست خارجی در میدان تنش قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای

سال‌های جهاد و جنگ موجب شده بودند که شماری از کشورها بیش از حد معمول در عرف دیپلوماسی، در مناسبات قدرت در افغانستان دارای نفوذ شوند. برخی از نخبگان افغانستان که روزگاری مردم آن به آزادگی و سرکشی شهره بودند، به گونه‌ی باورنکردنی وابسته به

به کشورهای کوچک امریکای مرکزی خطاب می‌شود که بیشتر به سرمایه‌ی خارجی، به‌خصوص ایالات متحده وابسته استند. این کشورها دارای سیاست خارجی مستقل نبوده و در واقعیت به مثابه ساختارهای سیاسی ظاهرا آزاد، اما وابسته موجودیت دارند. البته این مفهوم پسان‌ها در ادبیات سیاسی مفهوم گسترده‌تری پیدا کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشورهای دیگر بودند. حضور ایالات متحده ی امریکا بعد از سال ۲۰۰۲ در افغانستان موجب شده بود که بسیاری به دلیل نزدیکی یا همسویی با این کشور احساس برتری بکنند. مخالفت با سیاست این کشور در افغانستان و یا جهان بسیار مشکل بود. در چنین اوضاعی گرفتن مسؤولیت به ویژه در بخش های سیاست خارجی و امنیتی کار دشواری بود.

کرزی، همان‌گونه که در سیاست داخلی به نوعی از توازن و راضی نگهداشتن همگان همت می گذاشت، در روابط خارجی نیز با همه ی دشواری‌ها تلاش می کرد تا توازن نسبی مبتنی بر واقعیت حضور کشورهای دیگر در افغانستان رعایت گردد. این رویکرد وی، به باور من در حوزه ی سیاست خارجی به سود کشور ما بود. زمانی که من در «اصول سیاست خارجی» بر اصل سیاست خارجی کثیرالمحور تاکید کردم، کرزی با شوخی گفت که "من با این لغت‌های نو زیاد آشنا نیستم، اما باید این سیاست را بنیاد رویکردهای خارجی خود بسازیم". دشواری اجرایی‌ساختن این سیاست در این بود که سیاست‌مداران و دیپلوماتان برخی از کشورها، حتا در سیاست‌های کادری افغانستان مداخله می کردند. در ملاقاتی که میان حامد کرزی و ولادیمیر پوتین در شهر آلماتی قزاقستان در جون ۲۰۰۶ صورت گرفت، رییس جمهور فدراتیف روسیه بسیار آشکارا گفت که "روسیه از کاهش نقش دوستان مسکو در حکومت افغانستان نگران است." وی از برخی از افراد ائتلاف شمال نام برد و به ویژه بر نام جنرال دوستم تاکید کرد. زمانی که ضرار احمد مقبل وزیر داخله بود، سفرای ایالات متحده و انگلستان هر روز می‌آمدند و از ناتوانی وزیر و فساد در وزارت داخله شکایت کرده و خواهان تقرر یکی از وزرای دیگر به جای او بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وزیر خارجه‌ی انگلستان دیوید میلبند[۱] آشکارا بر این که چه کسی وزیر داخله باشد، تاکید می کرد. جنرالان ائتلاف و سفرای امریکا و انگلیس نیز آشکارا از کرزی تقاضا می کردند که چه کسی به حیث وزیر امور داخله تعیین و به وی برای تحقق اصلاحات صلاحیت‌های کافی تفویض گردد. زمانی که کرزی مرا به حیث وزیر خارجه پیشنهاد می کرد، سفرای انگلستان و امریکا به وی مراجعه کرده و از برکناری دکتور عبدالله عبدالله ابراز ناخشنودی کرده بودند. وقتی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۶ تصمیم گرفت آقای توم کونیگز[۲] دیپلومات آلمانی را به حیث نماینده‌ی ویژه‌ی سرمنشی آن سازمان در افغانستان مقرر کند، سفرای امریکا و بریتانیا در فبروری ۲۰۰۶ با هم به کرزی مراجعه کرده و از وی خواستند تا با تقرر توم کنیگز مخالفت کند. آنان به کرزی گفتند که وی یک کمونیست و دشمن امریکا است. من در آن زمان مشاور روابط بین المللی کرزی بودم. کرزی به ایشان گفت که "این مساله ی درونی شما کشورهای غربی است. مردم افغانستان با آلمان روابط تاریخی دارند و اگر بشنوند که من با تقرر یک دیپلومات آلمانی مخالفت کرده‌ام، ناراحت می‌شوند..." پس از رفتن سفرا رییس جمهور از من پرسید که "این آدم چکاره است؟" من برایش گفتم که من توم کونیگز را شخصا نمی‌شناسم؛ اما می‌دانم که وی در جوانی آدمی بوده با گرایش‌های رادیکال ضد جنگ ویتنام و از رهبران جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ آلمان. او فرزند یک بانکدار آلمانی است که میراث پدری را به جنبش ویتکنگ بخشیده و بعدها خودش از طریق تاکسی‌رانی و ترجمه‌ی آثار نویسنده‌های امریکای

---

[۱] David Wright Miliband
[۲] Tom Königs

(c) ketabton.com: The Digital Library

لاتین از جمله آثار گابریل گارسیا مارکز[۱] امرار معاش می کرده است. مقدار واقعی پولی را که توم از میراث پدری به جنبش ویتنام بخشیده بود، هرگز به کسی نگفت، اما تخمین‌ها بین پنج تا سی میلیون مارک آلمانی بوده است. وقتی من این اطلاعات را به کرزی دادم، او به من گفت:

"بروید به سازمان ملل بگویید که افغانستان غیر از توم کونیگز کس دیگری را قبول نخواهد کرد".

وی افزود: "انسانی که تا این اندازه بر سر اعتقاداتش ایستاده است، انسان شرافتمندی است...".

اعلامیه‌ی مشارکت استراتژیک میان افغانستان و ایالات متحده

وقتی مباحثات روی امضای یک اعلامیه ی همکاری استراتژیک با ایالات متحده در سال ۲۰۰۵ آغاز شد، زلمی خلیلزاد سفیر امریکا در افغانستان در این راستا بسیار تلاش کرد. واقعیت این است که او همه کاره ی امور بود. به دلیل افغانی‌الاصل بودن و تماس‌هایی که با رهبران جهادی و سیاسی افغانستان از سال‌های جهاد در برابر شوروی و مقاومت در برابر طالبان داشت و هم به مثابه‌ی نماینده‌ی با صلاحیت حکومت ایالات متحده در افغانستان، وی از مقام ویژه‌ای برخوردار بود. خلیلزاد از لحاظ فکری یکی از اعضای "جریان نومحافظه کار" امریکایی و جانبدار تنظیم امور جهان زیر رهبری ایالات متحده بدون توجه زیاد به موازین جاافتاده‌ی بین‌المللی بود. با این که وی فرد مقتدری بود، اما خصوصیات شخصی وی، برخلاف بسیاری از افغان‌های از امریکا برگشته، بحث و گفتگو را با او آسان می‌ساخت.

---

[۱] Gabriel José García Márquez

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلیلزاد، آدمی خوش‌مشرب و بسیار گرم و صمیمی، اما در عین زمان بسیار قدرت‌گرا بود. قدرت‌گرایی خود را همیشه می‌توانست در پرده‌ی خوش‌خویی و برخوردهای صمیمانه پنهان بدارد. او با این که در آن سال‌ها، فارسی را شکسته شکسته حرف می‌زد و به زبان پشتو اندکی آشنایی داشت، اما زمانی که با او بحث می‌کردی بر مبانی برداشت‌های "نومحافظه‌کاری" از نظام جهانی و این که چگونه باید برداشت ایالات متحده از "نظام نوین جهانی" را بر جهان پیاده کرد، آشنایی نظام‌مند داشت. به باور من او تنها افغان امریکایی بود که می‌توانست تصویری روشنی از سیاستی که از آن نمایندگی می‌کرد، به نمایش بگذارد. خلیلزاد از نادر نمایندگان ایالات متحده بود که بر کنه سیاست پاکستان آگاهی داشت و می‌خواست که ایالات متحده در برابر پاکستان یک سیاست روشن را دنبال کند و با این کشور قاطعانه برخورد شود.

وی روزی در یک گفتگو با رییس جمهور کرزی، ایده‌ی صدور یک اعلامیه‌ی مشترک همکاری استراتژیک میان کابل و واشنگتن را مطرح کرد. کرزی هم که در آن زمان بسیار به امریکا باور داشت، بدون تعلل پذیرفت. با این‌هم او نگران واکنش حلقه‌های محافظه‌کار مذهبی در کشور بود. در افغانستان آن روزها هنوز انتخابات شورا برگزار نشده بود. کرزی در سراسر دوران ریاست جمهوری خود، همیشه در مسایلی که از دیدگاه او بسیار مهم می‌بودند، رهبران جهادی را فرامی‌خواند و با آن‌ها مشوره می‌کرد. من هرگز به یاد ندارم، که نتیجه‌ی مشوره‌ها چیزی متفاوت از آن‌چه کرزی می‌خواست، بوده باشد. در رابطه با اعلامیه ی همکاری‌های استراتژیک نیز، وی نشست سران جهادی را طوری رهبری کرد و شعارهایی را که لازم می‌دانست، ارائه کرد که هیچ کس با این طرح مخالفت نکرد. کرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این نشست گفت که "مشاور روابط بین‌المللی من دکتور سپنتا که در آلمان استاد دانشگاه بوده و شخصیت وطن‌دوستی است از جانب افغانستان گفتگوها را رهبری می‌کند". بسیاری از رهبران جهادی از این پیشنهاد ناراحت بودند. آنان هرگز نمی خواستند که یک نفر با گذشته ی سیاسی "چپ" رهبری چنین تلاش‌هایی را بر عهده بگیرد. با این‌هم کرزی طوری استدلال کرد که کسی علنا صدایش را بلند نتوانست. اما در قفا رییس دفتر رییس جمهور، آقای داوودزی همراه با چند تن از افراطیون قومی وظیفه‌ی سبوتاژ مرا در این کار بر عهده گرفتند. آقای داوودزی آدمی بود که به مشکل می‌شد او را درک کرد. او اگر از کسی کمک می‌خواست، طوری برخورد می‌کرد که گویی بهترین دوست آن شخص است؛ اما اگر با کسی مخالف می‌بود، در خفا هر روز علیه او کار می‌کرد.

بر می‌گردم به اعلامیه ی همکاری‌های استراتژیک با ایالات متحده. متن پیشنهادی این اعلامیه از جانب آقای زلمی خلیلزاد به آدرس جاوید لودین که در آن وقت سخنگوی رییس جمهور بود، فرستاده شد. جاوید لودین جوانی بود با آرزوها و امیدهای دموکراتیک و خواهان همکاری صمیمانه با آنانی که آگاهی و توانایی کار داشتند. او در میان افغان‌هایی که من شناخته‌ام در نگارش متن‌های علمی و اکادمیک سیاسی به زبان انگلیسی تواناترین آنان بود. لودین یکی از آدم‌هایی است که زیر تأثیر ساختارهای قدرت و پرداختن به بازرگانی به سخن ایرانیان خودش را حیف کرد. دشواری‌های زندگی سیاسی و کار در دولت او را از آدمی با نشاط و دارای دید وسیع و فرهنگ‌مدار به آدمی تندخوی و کج‌خلق تا مرز بی‌تفاوتی در برابر واقعیت‌های بی‌رحم کنونی کشور ما تغییر دادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

من متن پیشنهادی جانب امریکا را گرفتم؛ با خود بردم به خانه؛ متن را چندین بار خواندم و با دقت فراوان خواندم. فردای آن روز که جلسه‌ی هیئت افغانی برگزار شد، تنها دو تن بودند که نظراتی در باره ی متن داشتند، یکی جنرال وردک، وزیر دفاع و دیگری هم جاوید لودین. جنرال وردک، به گونه‌ای که تا آن زمان از ماموران و کارشناسان افغان نشنیده بودم، نظراتش را با تکیه بر تیوریسن‌های نظامی، به ویژه با استفاده از دیدگاه‌های جنرال و تیوریسن نامدار نظامی آلمان، کلاوزویتس[۱] مستدل می‌ساخت. وی در باره‌ی نظام حقوقی پایگاه‌های امریکا در کوریا و جاپان پژوهش کرده بود. من با نام کلاوزویتس مدت‌ها پیش از آن که زبان آلمانی را یاد بگیرم، از طریق آثار مائوتسه دون آشنا شده بودم. حتا در پانزده سالگی می‌دانستم که وی گفته است که: "جنگ عبارت است از ادامه‌ی سیاست با ابزار دیگر". اما آن آشنایی بیشتر محدود بود به نقل قول بازی‌های متداول و باور کور به آن‌چه مائو گفته بود. آشنایی بیشتر من با افکار این جنرال پرویسی در نتیجه مطالعه آثار هرفرید مونکلر[۲]، سیاست‌شناس آلمانی در باره ی "جنگ‌های نوین" و تیوری‌های وی در باره‌ی ویژگی آزیمتریک[۳] بودن این جنگ‌ها، شکل گرفت. از بحث‌های جنرال در جلسات بحث روی اعلامیه‌ی همکاری‌های استراتژیک با ایالات متحده و پسان‌ها در صحبت‌های حضوری بهره بردم. از حضور او در جلسات احساس راحتی می کردم. جاوید لودین نیز در مباحث شرکت می کرد و دیدگاه‌هایش را مطرح می‌نمود. سایر اعضای هیئت چیزی برای گفتن نداشتند. من به جلسه پیشنهاد کردم

---

[۱] Karl von Clausewitz, ۱۷۸۰-۱۸۳۱

[۲] Herfred Münkler

[۳] asymmetric

(c) ketabton.com: The Digital Library

که تا در جلسه‌ی دیگر هر کدام ما یک متن پیشنهادی را که در آن دیدگاه‌ها و خواسته‌های افغانستان بازتاب یافته باشد، ارائه کنیم و در پایان جلسه ی آینده یک پیشنهاد واحد و مورد قبول را پس از تایید رییس جمهور به امریکایی ها بفرستیم. وزارت خارجه افغانستان هیچ نظر و دیدگاهی برای جلسه نفرستاده بود. همان روز من متنی را با درنظرداشت پیشنهاد ایالات متحده به فارسی نوشتم و فردای آن به جلسه ارائه کردم. از اعضای هیئت افغانستان هیچ متن دیگری آورده نشده بود. برای من دو چیز در آن متن واجد اهمیت فوق‌العاده بود، یکی این که از منظر حقوقی چگونه می‌توانیم از طریق زبان و ادبیات این متن، افغانستان را وارد مرحله‌ای بسازیم که بتواند، مقدراتش را به دست بگیرد و در یک فرایند از "موضوع" فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد برون شود. چرا که در مطابقت با این فصل، افغانستان به عنوان برخاستگاه تروریسم معرفی شده بود و سازمان ملل متحد به ایالات متحده ماموریت و مشروعیت داده بود تا در افغانستان با تهدید تروریسم، به عنوان "تهدید برای صلح جهانی" مبارزه کند و تمام کشورهای جهان را نیز مکلف ساخته بود تا در این امر همکاری کنند. برای برون‌کردن افغانستان از احکام فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد، آغاز یک روند و تنظیم روابط افغانستان با ایالات متحده بر بنیاد یک رابطه‌ی دو جانبه میان دو کشور از منظر حقوقی برابر و مستقل، اساسی بود. بالاخره متن مقدماتی با تفاوت نظرهایی میان هیئت افغانستان به حامد کرزی، رییس جمهوری، تسلیم داده شد. یکی از اختلاف‌های اساسی موضوع استفاده از تاسیساتی بود که در آن زمان نیروهای ایالات متحده در اختیار داشتند. من بر این نظر تاکید داشتم که ایالات متحده می‌تواند در صورت توافق افغانستان از این تاسیسات استفاده کند و با توافق قبلی با کشور ما از این تاسیسات در جنگ با

(c) ketabton.com: The Digital Library

تروریسم دست به عملیات نظامی بزنـد. دیگـر اعـضای هیئـت بـا مـتن پیشنهادی امریکا که به آن کشور حق می داد، کماکـان آزادانـه بـدون موافقت افغانستان از کلیه‌ی تاسیساتی که تا آن زمـان مـورد اسـتفاده‌ی آن کشور قرار داشتند، استفاده کند، حمایـت کردنـد. هیئـت در یـک جلسه با ریاست کـرزی روی محتـوای مـتن پیـشنهادی بحـث کردنـد. حامد کرزی رییس جمهور، هدایت‌های لازم برای آوردن تغییـرات را در متن، با تایید کامل پیشنهادهای من پذیرفت. من تغییراتی را در مـتن وارد کرده و آن را برای ترجمه بـه جاویـد لـودین دادم. لـودین همـان شب متن را به انگلیسی ترجمه کرد و به خلیلزاد فرستاد.

شـماری از مقامـات بـرای دسترسـی بـه ایـن مـتن پیـشنهادی، پـیش از نهایی‌شدن بسیار بی تابی می کردند. رییس جمهور کرزی در این مورد به من هشدار داده بود که به هیچ وجه نبایـد کـسی بـه جـز از اعـضای هیئت افغانستان، پیش از نهایی‌شدن متن اعلامیه، به آن دست یابد. متن پیشنهادی چندین بار میان ما و امریکا تبادله شد. اما، حتـا در روز ورود ما به واشنگتن نیز موارد اختلافی میان افغانستان و امریکا وجود داشت. قبل از پرواز ما جانب واشنگتن، رییس جمهور کـرزی یـک جلـسه را به منظور رایزنـی روی اعلامیـه پیـشنهادی امریکـا در کابـل فراخوانـد. حدود ۱۵۰۰ تن از بزرگان قومی، علما، تکنوکرات‌ها و افراد دیگـر از جانب حکومت به کابل دعوت شدند. تمام کسانی کـه در ایـن جلـسه به سخنرانی پرداختند، به جز از یک مـلا از پنجـشیر، از امـضای چنـین متنی حمایت کردند. در آن زمان مردم و حکومـت‌داران افغانـستان بـه ایالات متحده اعتماد بی‌پایان داشتند. بسیار مشکل بـود، حتـا تـا سـطح رسانه‌هـای غربـی از سیاسـت‌هـای امریکـا انتقـاد کـرد و یـا دگرگـون اندیشید و تجرید نشد. بسیاری از کسانی که پسان‌ها به منتقدین حضور

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکا تبدیل شدند یا واقعا جانبدار حضور امریکا بودند و یا این که از ترس تجریدشدن و متهم به طالبانی اندیشیدن، دم بر نمی‌آوردند.

ما در ماه می ۲۰۰۵ با طیاره‌ی نظامی که از جانب امریکا برای ما فرستاده شده بود، سوی آن کشور پرواز کردیم. طیاره در پایگاه نظامی امریکا در انجیرلی ترکیه با طیاره‌ی معاون رییس جمهور امریکا که برای بردن ما به واشنگتن فرستاده شده بود، تعویض شد. این طیاره مجهز با انترنیت، تیلفون و امکانات رفاهی بود. این کار باعث می‌شد که ما بتوانیم روی متن اعلامیه در جریان پرواز نیز کار کنیم و مجددا متن را به جانب امریکا بفرستیم.

بعد از ورود به واشنگتن، اعضای اصلی هیئت که مرکب بودند از دکتور عبدالله عبدالله وزیر خارجه، جنرال رحیم وردک وزیر دفاع ملی، دکتور زلمی رسول مشاور امنیت ملی، عمر داوودزی رییس دفتر رییس جمهور، جاوید لودین سخنگوی رییس جمهور و من در مهمان‌خانه‌ی رییس جمهور امریکا، بلیر هاوس[1]، جابه‌جا شدیم و بقیه‌ی هیئت هم در یکی از هوتل‌های واشنگتن. سفیر افغانستان از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا برای ما توضیح بدهد که اسکان یافتن در این خانه، معنا و پیام سیاسی دارد و صرفا مهمانان مقرب به رییس جمهور امریکا می‌توانند در این خانه مستقر شوند و... . صادقانه باید بگویم که این خانه برای من یک خانه‌ی دل‌تنگ‌کننده، با پنجره‌های کوچک و دهلیزهای تنگ و بسیار ملال‌آور بود. کلا امریکایی ها به مسایل تشریفاتی غیرلازم و کیفیت غذا اهمیت زیادی قایل نیستند. البته این به آن معنا نیست که امریکایی ها مهمان‌نواز نیستند؛ آنان به شکلیات و به تکلف‌های معمول اروپایی زیاد ارج نمی‌گذارند.

---

[1] Blair House

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکایی‌ها همیشه از هیئت افغانی با نهایت صمیمیت پذیرایی کرده‌اند و به جز ریچارد هالبروک که همیشه آدم بی‌تربیتی بود و جوبایدن که یک بار در کابل از مرز رعایت نزاکت‌های دیپلوماتیک فراتر رفت، مقامات حکومتی امریکا بسیار با حرمت به ما برخورد کرده و نزاکت‌های دیپلوماتیک و پروتوکولی را رعایت کرده‌اند. ما چندین بار در سفرهای بعدی نیز در این خانه اسکان یافتیم. هر باری که هیئت همراه رییس جمهوری کرزی (به جز یک بار) به واشنگتن می‌رفت، در این خانه مقیم می‌شدیم. اقامت در این خانه برای من برخلاف هیجان برخی‌ها بسیار عذاب‌آور بود.

روز رسیدن ما به واشنگتن، آقای خلیلزاد گفت که "جانب امریکایی بیشتر پیشنهادهای افغانستان را در رابطه به متن اعلامیه‌ی همکاری‌های استراتژیک پذیرفته است؛ اما در نحوه ی استفاده از تاسیساتی که در افغانستان در اختیار دارند، کماکان پافشاری می‌کنند." هیئت افغانی جلسه کرد و تمام اعضای هیئت گفتند که ما هم باید متن را نهایی بسازیم و کاری نکنیم که امضای اعلامیه با شکست روبه‌رو شود. ولی من آشکارا گفتم که من هرگز موافقت نمی‌کنم و موضوع را با رییس جمهور در میان گذاشتم. حامد کرزی به سایر اعضای هیئت گفت: "من طرفدار نظرات سپنتا می‌باشم و تا زمانی که او قبول نکند، من هم سندی را امضا نمی‌کنم. بهتر خواهد بود تا گفتگوها را در کابل ادامه بدهیم و خود را زیر فشار زمان نگذاریم". آقای خلیلزاد شب دیر وقت تماس گرفت و ما برایش نظر رییس جمهور کرزی را گفتیم. صبح زود، نیم ساعتی پیش از حرکت هیئت به جانب کاخ سفید، خلیلزاد زنگ زد و گفت: "تغییرات پیشنهادی شما را پذیرفتیم". در آخرین لحظه ها در آستانه ی حرکت هیئت جانب کاخ سفید، این جملات به متن افزوده شدند: "به منظور دسترسی به اهداف مندرج در این

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفاهم‌نامه، نیروهای ایالات متحده‌ی مستقر در افغانستان می‌توانند همچنان به پایگاه میدان هوایی بگرام و تسهیلات آن و تسهیلات واقع در دیگر مناطق که می‌تواند توسط نیروهای ایالات متحده و ائتلاف بین‌المللی معین شود، دسترسی داشته باشند. اجرای عملیات از این پایگاه ها باید با مشورت و توافق قبلی با دولت افغانستان صورت بگیرد". افزودن این جمله ظاهرا در رابطه ی ما با ایالات متحده کدام تغییری نمی‌آورد؛ اما آنانی که اوضاع آن زمان را به یاد دارند، می‌دانند که افزودن جمله‌ی "اجرای عملیات از این پایگاه‌ها باید با مشورت و توافق قبلی با دولت افغانستان صورت بگیرد"، دارای معنای اساسی بود. پیش از حرکت هیئت جانب کاخ سفید، جاوید لودین و من شروع کردیم به وارد کردن تغییرات نهایی در متن‌های انگلیسی و فارسی اعلامیه و تلاش برای چاپ آن ها روی کاغذهای رسمی وزارت خارجه‌ی افغانستان. به گمان غالب کسی اتصال ماشین چاپ را از کمپیوتر قطع کرده بود. ما در چاپ متنی که نیم ساعت پیش چند بار تغییرات را به چاپ رسانده بودیم، دچار مشکلات جدی شدیم. تکنیسین‌های مهمان‌خانه در تلاش بر طرف کردن اشکالات "تخنیکی" بودند، اما کاروان موترهای هیئت ناگزیر باید حرکت می‌کرد.

در ملاقات میان هیئت در کاخ سفید قرار بود از جانب افغانستان، دکتور عبدالله وزیر خارجه، جنرال وردک وزیر دفاع، داوودزی رییس دفتر رییس جمهور، سید طیب جواد سفیر افغانستان در واشنگتن، جاوید لودین سخنگوی رییس جمهور و سپنتا مشاور روابط بین المللی حضور داشته باشند. به دلیل این‌که در وقت حرکت کاروان موترها، من و لودین مصروف اصلاح و چاپ متون اعلامیه بودیم، یک نفر دیگر با دادن اطلاعات دروغین به مسولان تشریفات مبنی بر این که "رییس جمهور گفته است که به جای سپنتا من باید بروم" در

(c) ketabton.com: The Digital Library

جلسه شرکت کرده بود. بعد از چند دقیقه‌ای تکنیسین‌ها، اشکال را برطرف کردند و جاوید لودین متن نهایی‌شده را با خود به کاخ سفید برد و متن مطابق به زمان پیش‌بینی شده امضا شد. این نخستین سندی بود که میان افغانستان و ایالات متحده برای ارتقای روابط این دو کشور به روابط استراتژیک دو جانبه امضا می گردید. حتا همین اعلامیه که برای طرف‌ها الزامیت اجرایی نداشت و بیشتر یک ابراز تعهد سیاسی و دیدگاه بود، مورد اعتراض برخی از حلقه‌ها در کشور و برخی از همسایه‌های ما قرار گرفت؛ آن‌هم در شرایطی که هزاران سرباز خارجی بدون توافق و یا پرسشی از افغان‌ها در کشور ما حضور داشتند و بسیاری از رهبران سیاسی و جهادی کشور نیز با آنان همدست بودند و به سربازان خارجی به مثابه‌ی نیروهایی که ما را از سلطه‌ی طالبان و پاکستان آزاد ساخته بودند، می‌نگریستند.

یکی از روزنامه‌های امریکایی در فردای امضای اعلامیه ی همکاری استراتژیک میان افغانستان و ایالات متحده نوشته بود که امضای سند استراتژیک میان این دو کشور به "همکاری میان موش و فیل می‌ماند". حامد کرزی که همیشه روزنامه‌های خارجی را می‌خواند، هرگز این مقایسه را فراموش نکرد. در سال‌های پسین هر زمان که تفاوت نظرها میان حکومت ایالات متحده و افغانستان اوج می گرفت، او به این مطلب اشاره می کرد و می گفت که "امریکایی‌ها باید بالاخره بدانند که چه کسی موش و چه کسی فیل است". او با اشاره به این که افغانستان گورستان ابرقدرت‌ها است، بعدها رهبران امریکا را بسیار جور داد. کرزی هرگز این توهین روزنامه‌ی امریکایی به افغانستان را از یاد نبرد. حتا در این روزها نیز به این مطلب اشاره می کند و طبقه ی سیاسی امریکا را دارای "افکار امپریالیستی" می‌داند که "مغرور و نژادگرا اند". این عنوان روزنامه‌ی امریکایی بر آرا، افکار و عواطف او

(c) ketabton.com: The Digital Library

تأثیر بسیار ماندگاری بر جای گذاشته است. افزون بر آن اختلاف‌های دیگری که در سال‌های بعدی به میان آمدند، موجب شدند تا کرزی به یک رهبر کاملا مخالف سیاست‌های امریکا — و در مواردی بدون داشتن دلایل کافی و فقط از روی شک و بدگمانی- مبدل شود.

تمام مساعی من در جریان مباحث روی اعلامیه‌ی همکاری‌های استراتژیک متوجه این بود تا بتوانیم یک روند را شروع کنیم که در نهایت آن افغانستان در مورد حضور و چگونگی حضور خارجی‌ها دارای حق رای و تصمیم گیری شود و ما از حالت کشوری که به دستور سازمان ملل دارای حق رای و نظر نبودیم، برون آییم. کاری که اگر چه با اجرای حقوقی روند انتقال باید عملی می‌شد، اما در واقعیت هنوز هم تحقق نیافته است. بدون شک که از منظر امروز می‌توان و باید به متن اعلامیه ی امضاشده انتقادهای بسیاری را وارد نمود؛ اما واقعیت آن روزها طور دیگری بود و سراسر کشور هنوز هم سرشار از هیجان سقوط طالبان و برگشتن فضای امید به کشور بود و بسیاری از ما فرصت به‌دست‌آمده را غنیمتی بزرگ می‌دانستیم. یادم می‌آید که حتا سردبیر مجله ی نامدار "در دری" نیز سرمقاله‌اش را در سومین سال سقوط طالبان، "سه بهار امیدوار" عنوان داده بود.

ملاقات کمپ دیوید

در کابل باور بر این بود که نهادهای دولتی آهسته‌آهسته قوام و استحکام می‌یابند و در واقعیت نیز سمت و سوی تحولات، مثبت می‌نمودند. انتخابات مجلس شورا برگزار شده بود و نهادهای دولتی، اگر چه با تاخیر، اما در کلیت تا حدودی در هماهنگی با قانون اساسی کشور، شکل می گرفتند. افغانستان در رسانه‌های بین‌المللی بیشتر به

(c) ketabton.com: The Digital Library

عنوان کشور نمونه در فرایند دولت‌سازی معرفی می‌شد، تا جایی که رهبران امریکا می گفتند که ما به دلیلی در عراق با مشکلات روبه رویم که " کسی مانند کرزی نداریم". اما واقعیت دیگر این بود که دشواری‌های دولت‌سازی در افغانستان هر روز بیشتر از پیش آشکار می‌شدند. رشد دوباره‌ی تروریسم در نتیجه‌ی سیاست نظام‌مند مداخله گرانه‌ی پاکستان، بازگشت و رشد نیرومند نخبگان قدرت دوران جهاد که به دولت قانون کم باور داشتند، همراه با گسترش فساد و سو استفاده که نحوه‌ی حضور خارجی‌ها و اعطای کمک‌ها به افغانستان زمینه‌ی رشد آن را بیش از پیش مساعد می‌ساختند، نشان از دشواری‌های جدی داشتند. با وجود وعده‌های چندین میلیاردی و در واقعیت چند میلیارد کمکی که به افغانستان در عرصه‌های گوناگون صورت گرفت، سطح تغییرات اگر چه چشمگیر بود، اما چون سطح انتظارات به گونه‌ی غیرعقلانی بالا برده شده بودند، در ذهنیت عامه بازتاب نمی‌یافتند. ذهنیت مردم و رسانه‌ها بیشتر متوجه کمبودها بود تا دستاوردها.

خصوصی‌سازی توسعه، امنیت و بازسازی، در مرکز سیاست‌های ایالات متحده قرار داشتند و نخبگان نولیبرال برگشته از غرب با این که برخی از آنان سنت نیرومند دولت گرایی در افغانستان را می‌دانستند، اما به دو دلیل از خصوصی‌سازی‌ها بسیار قاطعانه حمایت می کردند. تجربه‌ی موفق رشد اقتصادی در کشورهای دارای اقتصاد بازار آزاد و واکنش منفی به دولت گرایی افراطی مانده از دوران گذشته در جهان و افغانستان آنان را در این امر تشجیع می کرد. در کشوری که دولت گرایی، حضور دولت در اجرای سیاست آبادانی و به مثابه‌ی کارفرمای اصلی، پیشینه‌ی دیرینه داشت به یک‌بارگی باید به اقتصاد لیبرال بازار آزاد روی می‌آورد؛ آن هم بدون تجربه و داشتن پیشینه‌ی سیاست بازار آزاد، بدون

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشتن بخش خصوصی اقتصاد و فرهنگ ابتکار و سرمایه‌گذاری و مانند آن‌ها. از جانب دیگر قانون اساسی افغانستان با اشاره به نقش میانجی دولت در امر اقتصاد، در واقعیت شرایط ویژه‌ی افغانستان را در نظر گرفته بود؛ اما تکنوکرات‌های شیفته‌ی اقتصاد بازار آزاد و باورمند به نوعی نولیبرالیسم ایدیولوژیک به این مسایل زیاد پایبندی نشان نمی دادند. از این‌رو خصوصی‌سازی به آسانی در افغانستان جای پا باز کرد و به یکی از جریان‌های پرقدرت و ویرانگر ایدیولوژیک مبدل شد. این موج ویرانگر نولیبرالی در بخش‌های اقتصادی محدود نماند، بل که به بخش‌های امنیتی نیز سرایت کرد. من به دلیل باورهای سیاسی خود به اقتصاد بازار اجتماعی باور داشتم که در آن دولت نقش متعادل‌کننده را باید بر عهده می‌داشت.

در جریان سفری که به عنوان وزیر خارجه ی افغانستان به واشنگتن داشتم، در گفتگو با وزیر خارجه، خانم رایس[۱]، وزیر دفاع رابرت گیتس[۲]، معاون رییس جمهور دیک چینی[۳] و رهبران کنگره ی امریکا، دیدگاه‌های افغانستان و نگرانی‌های کشور ما را از کندی در توسعه ی اقتصادی و ایجاد نهادهای دفاعی و امنیتی نیرومند و مهم‌تر از آن ها مداخلات پاکستان در میان گذاشتم. با آن‌که می‌دانستم رهبران امریکا، پاکستان را به مثابه ی متحد استراتژیک تلقی می کردند، اما هرگز باورم نمی‌شد که آنان علی‌رغم اسناد و شواهد باورنکردنی در این رابطه تا این حد سرسخت باشند. هیچ یک از رهبران امریکا حاضر نبود که دورویی سیاسی پاکستان را بپذیرند. نوسانات و ناپیگیری‌ها در سیاست ایالات متحده در برابر پاکستان یکی از اصلی‌ترین عواملی بود

---

[۱] Condoleezza Rice
[۲] Robert Michael Gates
[۳] Dick Cheney

(c) ketabton.com: The Digital Library

که موجب شکست مبارزه با تروریسم در کشور و منطقه ی ما شد. ناپیگیری در این سیاست و نوسانات در این رابطه در دوران اوباما به یکی از ثابت‌های سیاست ایالات متحده در امر مبارزه با تروریسم ارتقا یافت.

در گفتگو با سفیر افغانستان در واشنگتن آقای سید طیب جواد به این نظر رسیدیم که بهتر این خواهد بود تا رییس جمهور کرزی در یک سفری که پروتوکول و فضای گفتگو میان دو کشور متفاوت باشد، با رهبران ایالات متحده گفتگو کند. بر مبنای این پیشنهاد بود که سفر هیئت افغانستان به واشنگتن در روزهای چارم تا ششم آگست ۲۰۰۷ سازماندهی شد. طیاره ی مخصوص از امریکا به کابل آمد و ما به واشنگتن رفتیم. هیئت افغانستان نخست در همان مهمان‌خانه ی معروف بلیر هاوس مستقر شد. در دیدارهای مقدماتی هیئت دو کشور، رئوس گفتگوهای رسمی آماده گردید. هیئت افغانستان روز بعد از ورود با هلیکوپتر به کمپ دیوید[1] انتقال یافت. من با نام کمپ دیوید از زمان گفتگوهای صلح میان اسراییل و مصر در دهه‌ی هفتاد قرن گذشته آشنایی داشتم. چون این محل از جاهای با نام و پرآوازه‌ی ایالات متحده بود، من هم گمان می کردم که شاید از مکان‌های بسیار زیبا و دل‌انگیز باشد که رییس جمهور بزرگ‌ترین قدرت جهان، برخی از آخرهای هفته را در آن‌جا به سر می‌برد. کمپ دیوید که در یک منطقه‌ی جنگلی نزدیک واشنگتن واقع شده است محل ییلاقی بسیار ساده با آپارتمان‌های دارای تجهیزات و تاسیسات ساده‌تر است. جورج بوش همراه همسرش از رییس جمهور کرزی پذیرایی کردند. اعضای هیئت افغانستان در کمپ دیوید عبارت بودند از سپنتا وزیر خارجه، جنرال رحیم وردک وزیر دفاع، دکتور زلمی رسول مشاور امنیت ملی،

---

[1] Camp David

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور انوارالحق احدی وزیر مالیه و سید طیب جواد سفیر افغانستان در واشنگتن. از جانب ایالات متحده ی امریکا، دیک چینی معاون رییس جمهور، خانم رایس وزیر خارجه، گیتس وزیر دفاع، استیفان هادلی[۱] مشاور امنیت ملی و ویلیام وود[۲] سفیر ایالات متحده در کابل.

شب را در گفتگوهای غیررسمی گذشتاندیم. امریکایی‌ها بر خلاف برخی از کشورهای اروپایی، همیشه در میز نان رعایت مسایل اعتقادی افغان‌ها را می کردند. آن‌ها سر میز نان شراب نمی‌نوشیدند. بوش با سادگی یک دهقان تکزاسی به دور از بسیاری از تشریفات معمول رفتار بسیار ساده داشت. برداشت‌های او از مسایل سیاسی دنیا نیز بسیار ساده اما روشن و به گمان من سطحی بودند. او مانند بسیاری از آدم‌هایی که صاحب ایدیولوژی اند، دنیا را ساده می‌انگاشت و طبیعی است که در باورهای بسیار روشن او همان‌گونه که در سخنرانی‌های او نیز آشکار می‌شد، جهان خوبی‌ها و فرشتگان با جهان اهریمنان و "کشورهای یاغی" روبه‌رو بود و ایالات متحده در این میان ماموریت داشت تا سرزمین‌های شیطانی را به سوی دموکراسی و عدالت رهبری کند. این باور وی در جهان موجب مصیبت‌ها و فروپاشی‌های فراوان شد. خانم رایس، وزیر خارجه، نیز دارای چنین باورهایی بود؛ اما علی‌رغم گرایش‌های نومحافظه کارانه، وی دارای عمق تیوریک و دانش سیاسی محافظه کارانه بود.

وقت غذای شب، حیرت و سرخوردگی را به آسانی می‌شد در چشمان اعضای هیئت افغانستان خواند. ما انتظار داشتیم که شاید در این مهمانی یک غذای لذیذ به ما بدهند، اما به جز چند ران مرغ یخزده که

---

[۱] Stephen Hadley
[۲] William Braucher Wood

(c) ketabton.com: The Digital Library

بریان شده بودند، چیز دیگری نبود. امریکایی‌ها در هر فصل سال آب را با یخ می‌نوشند. جورج بوش بسیار بی‌تکلف برخورد می‌کرد. او در میان حیرت اعضای هیئت افغانستان دانه‌های یخ را به دهن انداخته بود و آن را با سر و صدا می‌جوید و به مهمانانش در این رابطه توجه چندان نداشت. جورج بوش آدم سحرخیزی بود. وی با رییس جمهور کرزی قرار گذاشت تا صبح زود هر دو با موترهای برقی که ورزشکاران گلف از آن استفاده می‌کنند، در درون محوطه‌ی تاسیسات کمپ دیوید گردش کنند. وی صبح زود با ماشین برقی که خودش رانندگی می‌کرد به کرزی کمپ دیوید را نشان داد و سر چای صبح از کرزی، مساله ای را پرسیده بود که تا حال تحلیل‌های کرزی را از اهداف و سیاست‌های ایالات متحده در منطقه‌ی ما شکل می‌دهد. بوش این سوال را در ملاقات میان هیئت نیز به گونه‌ی دیگری تکرار کرد. بوش، کرزی را مخاطب قرار داده پرسیده بود: "حامد! می‌خواهی تا مناطق آن طرف دیورند را دوباره داشته باشی؟" پاسخ کرزی چنین بود: "هیچ افغانی نمی‌تواند از نیمی از سرزمینش صرف نظر کند. من آن نیرو را در اختیار ندارم تا به این مناطق در اوضاع کنونی دست یابم" سال‌ها بعد تفسیر کرزی از این سوال وضاحت پیدا کرد. کرزی به این باور رسیده بود که "امریکایی‌ها آماده بودند تا به افغانستان در این زمینه کمک کنند، اما وی در آن زمان متوجه نیت حقیقی آنان نشده بود؛ از این رو نتوانسته بود خواست افغانستان را دقیق مطرح کند". وی تا کنون از این که آرزوهایش را در این باره با بوش مطرح نکرده بود، ناراحت است. وی در چندین صحبت در این باره و همچنین در باره صحبت‌های تنهایی‌اش با خانم کلینتون در دوران وزارت خارجه‌اش به من سخنانی زده است که من نمی‌خواهم در این‌جا نقل کنم. امیدوارم روزی خود رییس جمهوری کرزی این

(c) ketabton.com: The Digital Library

کار را بکند. برداشت من هم آن زمان و هم امروز از این سوال این بود که دیپلومات‌های امریکایی به رییس جمهورشان گفته بودند که افغانستان در برابر پاکستان ادعای ارضی دارد و یکی از علت‌های مداخله‌ی پاکستان در افغانستان نیز همین است. در همین جلسه بوش به کرزی گفت: "بحث پاکستان را بگذارید به کنار، به من بگویید که از من برای کشورتان چه کمکی می‌خواهید". بدون شک که طرح این سوال موضوع اصلی این ملاقات بود. هیئت افغانستان که در این زمینه آمادگی گرفته بود، به طرح اولویت‌های کشور ما پرداخت. برای ما موارد زیر از اولویت برخوردار بودند:

۱. به دلیل این که افغانستان یک کشور زراعتی است و بیشتر مردم آن هنوز در روستاها زندگی می‌کنند و هم این روستاها کانون اصلی سربازگیری طالبان است، در توسعه‌ی افغانستان باید به تقویت‌بخشی زراعت اولویت داده شود. جانب امریکایی پذیرفت تا در تقویت‌بخش زراعت افغانستان کمک‌های بیشتری را در اختیار افغانستان قرار دهد و هم بر تعداد متخصصان و مشاوران امریکایی در این بخش بیفزاید.

۲. جانب افغانستان موضوع تقویت زیرساخت‌ها از جمله راه‌ها را به‌مثابه‌ی یک اولویت مطرح کرد؛ جانب امریکایی پذیرفت تا در این زمینه نیز کمک‌هایش را افزایش دهد.

۳. تهیه‌ی انرژی، به خصوص برق به مثابه‌ی کمبود اصلی در افغانستان و ایجاد بندهای آب و ایجاد شبکه‌های آب‌رسانی مطرح شد. امریکایی‌ها در این زمینه وعده‌ی افزایش کمک‌ها را دادند؛ اما در این زمینه نه تنها کار جدیی صورت نگرفت، بل که با اجرایی‌ساختن یک سیاست ناپایدار تامین انرژی، از

(c) ketabton.com: The Digital Library

منظر اقتصادی و محیط زیستی از طریق خرید و نصب دستگاه‌های بزرگ دیزلی تولید برق برای کابل و قندهار، صدها میلیون دالر به هدر رفت.

۴. در مورد تقویت نیروهای دفاعی و امنیتی افغانستان از لحاظ کمی و کیفی، نیازهای افغانستان مطرح شد، اما تا سال ۲۰۰۹ که اوباما به مقام ریاست جمهوری ایالات متحده رسید، در این رابطه هیچ دگرگونی چشم‌گیری رونما نگردید.

در پایان این گفتگوها، کنفرانس مطبوعاتی رؤسای جمهور دو کشور در چمن کمپ دیوید برگزار شد. طرف‌ها بر تعهد و اراده‌ی‌شان در نابودی تروریسم و همچنین آبادانی افغانستان و به فرجام رساندن رشد و تقویت نهادهای دولتی و انجام تعهدهای متقابل تاکید کردند. خبرنگاری از رییس جمهوری کرزی پرسید که اگر ایالات متحده به ایران مداخله کند، موضع شما چگونه خواهد بود؟ کرزی در حالی که جورج بوش در کنارش ایستاده بود گفت که "ایران همسایه افغانستان است و ما اجازه نخواهیم داد تا از قلمرو افغانستان به این کشور همسایه مداخله شود". بعد از این که گفتگوهای رسمی ما با رییس جمهور ایالات متحده و مقام‌های حکومتی به پایان رسید، ما از پنتاگون دیدار کردیم و متعاقب آن با رهبران برجسته‌ی کنگره‌ی امریکا نیز دیدار صورت گرفت. در دیار از پنتاگون وقتی گارد تشریفات ایالات متحده از برابر مهمانان افغان رژه می‌رفت و به‌خصوص زمانی که سربازانی که با لباس‌های قدیمی امریکایی رد می‌شدند، من به زلمی رسول مشاور امنیت ملی گفتم: زلمی روزگار عجیبی است. مرا ببین که چگونه از خود بیگانه شده‌ام. من یک عمر در برابر پنتاگون و امریکا مظاهره کردم، اما امروز گارد احترام آن از

(c) ketabton.com: The Digital Library

روبه‌رویم می گذرد. زلمی رسول با شوخی معناداری گفت: هنوز کجاست. او راست می گفت. آخر کار به جایی رسیده بود که من ناگزیر می‌شدم به خاطر نجات روابط دیپلوماتیک افغانستان، از امریکایی‌ها در برابر انتقادهای رییس جمهور حامد کرزی دفاع کنم. در پایان سفر هیئت افغانستان با همان طیاره‌ی خاص به افغانستان برگشت. روابط افغانستان با ایالات متحده در آن روزها تقریبا عاری از تنش و بیشتر مبتنی بر گفتگو و تاکید بر همکاری درازمدت بود. بدون شک که در برداشت از مداخلات پاکستان و نحوه‌ی برخورد با این کشور میان افغانستان و ایالات متحده اختلافات عمیقی وجود داشت و این موضوع در تمام گفتگوهای میان دو کشور در سطوح بالا همیشه مطرح می‌شد، اما در آن سال‌ها موجب شک بر نیات و اهداف درازمدت ایالات متحده در منطقه‌ی ما نمی‌شد.

من همیشه بر این باور بودم و حالا هم باور دارم که حضور امریکا در افغانستان، به دلیل این نیست که این کشور توطئه‌ی یازدهم سپتامبر را خود طرح‌ریزی کرده تا بتواند بهانه‌ی حضور در این منطقه را داشته باشد و یا این‌که ایالات متحده بعد از سقوط طالبان، آن‌ها را مجددا، عمدا تمویل و تجهیز می کند و پاکستان نیز در این سیاست ابزار دست امریکا است. من هرگز به "تیوری‌های توطئه" از این دست باور نداشته‌ام. چنین برداشت‌هایی حتا در مطالعات تیوری‌های توطئه نیز از بدوی‌ترین آن‌ها و ساده‌انگاری محض در متن یک جامعه‌ی پسااستعماری است که از تفکر و تحلیل و تلاش برای دسترسی به پیچیدگی‌های سیاست بین‌المللی می گریزد. من از هیچ رهبر چینی و یا روسی نشنیدم که به این باور بوده باشد که حضور امریکا در این منطقه در گام اول به منظور ویران‌سازی آن کشورها است. بر خلاف تا جایی که من عضو حکومت بودم و امکان گفتگو با آن‌ها را داشتم، همه از

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضور کوتاه‌مدت ایالات متحده در افغانستان استقبال می‌کردند و آن را در امر مبارزه با تروریسم لازمی می‌دانستند. اما این کشورها از حضور درازمدت ایالات متحده در این منطقه نگران بودند. با این که من در صحبت‌های خصوصی از زبان چینی‌ها شنیدم که ایالات متحده، ترکیه و آلمان در مناطق بدخشان به جدایی‌طلبان ایغور کمک می‌کنند، با آن‌هم آن‌ها هرگز این امر را به مثابه‌ی استراتژی اصلی ایالات متحده ارزیابی نمی‌کردند، بل که بیشتر ترکیه را در این امر به دلیل سیاست‌های پان‌ترکیستی مسؤول می‌پنداشتند. این که در استراتژی‌های ایالات متحده، امروز چه دگرگونی‌هایی رونما شده است و یا این که در آینده چه خواهد شد، ایجاب ارزیابی‌های عمیق را از دگرگونی‌های احتمالی می‌کند. یکی از واقعیت‌های دیگر در رویکردهای ایالات متحده در منطقه‌ی غرب آسیا (خاورمیانه)، افغانستان و پاکستان در دوران اوباما، تغییرات پیهم و ناپیگیری از ثابت‌های سیاست آن کشور بود. این چالش برای پالیسی‌سازان کشورهای در حال منازعه امر تدوین یک پالیسی مشترک و درازمدت را دشوار می‌سازد. ارزیابی این سیاست ایجاب کار و حوصله‌ی بیشتر را می‌نماید و من در این‌جا به آن نمی‌پردازم، اما در تبلور این سیاست، بدون شک که آغاز پایان حاکمیت تک‌روانه‌ی ایالات متحده به عنوان یگانه قدرت هژمون در دنیا و شکست‌های پیهم به دلیل سیاست‌های تک‌روانه‌ی دوران جورج بوش نقش دارند.

دور دوم ریاست جمهوری جورج بوش در سال ۲۰۰۸ به پایان می‌رسید. بوش کوشش می‌کرد تا تنها پروژه‌ی به ظاهر موفق سیاست‌های مداخله‌گرانه‌اش، افغانستان، را به بهترین صورت ممکن به پایان ببرد. اما در افغانستان هر روز مشکلات بیشتر می‌شدند. حمله‌های تروریستان گسترش یافته بودند؛ بخش‌هایی از هلمند در کنترول طالبان قرار گرفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود؛ قندهار، ارزگان و زابل ناآرام بودند. این ناآرامی‌ها به فراه و نواحی دیگر نیز گسترش پیدا کرده بودند. ایالات متحده نیز بیشتر به گونه‌ی یک‌جانبه بر سیاست استفاده از زور و بمباران اهمیت می‌داد. نه دولت افغانستان و نه هم ایالات متحده‌ی امریکا به مسایل دولت‌سازی و توسعه‌ی اقتصادی اهمیت لازم می‌دادند. نیروهای امنیتی افغانستان از کمیت و کیفیت لازم برخوردار نبودند. والیان در ولایت‌ها با دستان خالی بیشتر چشم امیدشان را به امکانات تیم‌های بازسازی ولایتی[1] که در بیشتر ولایت‌ها مستقر شده بودند، دوخته بودند.

ایده تشکیل این تیم‌ها، به منظور کاهش نارضایتی‌های مردم و توجه به نیازهای محلی آن‌ها، مطرح شده بود. با این که تیم‌های بازسازی در شماری از ولایت‌ها توانستند برخی از پروژه‌های بازسازی را تحقق بخشند، اما عملا موجب تضعیف دولت‌داری به مفهوم متداول آن شدند. از یک‌سو میان این تیم‌ها از لحاظ امکانات مالی و اشتغال به سیاست بازسازی تفاوت‌های عمیقی وجود داشت و از جانب دیگر مقام‌های افغانستان به دلیل ناتوانی‌های مالی، در انظار مردم افغانستان زیاد جدی گرفته نمی‌شدند و رفته‌رفته به زایده‌ی این دستگاه‌ها تبدیل می‌شدند. بدین گونه به دلیل وابستگی‌هایی که از نیازهای روزانه برمی‌خاستند، مانند نیاز به موترهای زرهی وغیره، به افراد حرف‌شنو این تیم‌ها تقلیل یافتند. در مورد تفاوت در امکانات این تیم‌ها به گونه‌ی مثال تیم‌های بازسازی ایالات متحده در جنوب و شرق، از آلمان در شمال و یا از بریتانیا در هلمند امکانات فراوان در اختیار داشتند. در حالی که تیم بازسازی لتوانیا در عقب‌مانده‌ترین ولایت افغانستان، غور، فاقد امکانات بود. موازی با این موضوع، حضور نیرومند قوای

---

[1] Provincial Reconstruction Team

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیساف در سراسر کشور و وابستگی در فرماندهی و مسایل لوژیستیکی نیروهای ضعیف افغانستان به سربازان خارجی، همراه با سیاست‌های خارجیان در مسایل قراردادها و شرکت‌های امنیتی بیش از پیش توان تصمیم‌گیری را از افغان‌ها گرفته بود. از منظر روانی فضای جنگ‌های میان‌گروهی دهه‌ی نود میلادی و دوران حاکمیت طالبان در همه‌جا حی و حاضر بودند. این امر همراه با وابستگی عمیق سازمان‌های غیردولتی، به کمک‌های شماری از کشورها، به پذیرش غیرانتقادی اعمال خارجیان و یا تمکین در برابر آنان کمک می‌کرد.

کشتار جمعی عزیزآباد شیندند و نخستین عصیان علنی

نیروهای ایالات متحده‌ی امریکا در ۲۲ آگست ۲۰۰۸ یک محفل عروسی در روستای عزیز آباد شیندند را بمباران کردند. در نتیجه‌ی این بمباران نزدیک به ۱۲۰ تن از افراد ملکی، زنان، کودکان و مردان کشته شدند. ارتش ایالات متحده در اعلامیه‌ای که صادر کرد، گفته بود: "افغان‌ها در جستجوی مولوی عبدالعزیز رهبر محلی طالبان تقاضای کمک هوایی کرده و در نتیجه‌ی بمباران بیشتر از سی تن از افراد طالبان و هفت تن افراد ملکی کشته شده‌اند". واقعیت این بود که تعداد قربانیان ملکی به مراتب بیشتر از آن بود. امریکایی‌ها در بمباران این روستا آشکارا از موازین بشری جنگی تخطی کرده بودند. مقام‌های محلی و مرکزی افغانستان در جریان این حمله قرار نداشتند. ملیشه‌های شرکت‌های امنیتی امریکایی که مسؤولیت تامین امنیت میدان هوایی شیندند را داشتند، امریکایی‌ها را ترغیب به این حمله کرده بودند. آن‌ها نیز که تا آن زمان در حمله به اهداف و شهروندان افغان بسیار بی‌پروا بودند، روستای عزیز آباد را بدون توجه به زندگی افراد ملکی مورد حمله قراردادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درست به خاطر دارم که من در آن شب محفل خداحافظی را برای حکمت چتین[۱] نماینده ملکی ناتو در افغانستان در مقر وزارت خارجه ترتیب داده بودم. بیشتر سیاست‌مداران افغانستان به حکمت چتین، حکمت آغابی[۲]، (حکمت لالای بزرگ) می‌گفتند. در ترکیه رسم است که به بزرگان از روی احترام چنین می‌گویند و مهم‌تر از آن من و حکمت چتین از فارغان دانشکده‌ی علوم سیاسی انقره بودیم. او در دهه‌ی شصت و من در سال ۱۹۸۱ قرن گذشته از این دانشکده فارغ شده بودیم. میان فارغان این دانشکده در هر کجای دنیا که باشند، یک همبستگی بسیار نیرومند وجود دارد. خردها به بزرگان همیشه لالا می‌گویند. با وجود آن‌که موقعیت تقریبا انحصاری فارغان این دانشکده در مقام‌های رهبری ترکیه آسیب دیده است؛ اما هنوز هم در بخش‌های کلیدی بیروکراسی وزارت خارجه و داخله‌ی ترکیه فارغان این دانشکده به فراوانی حضور دارند. چون من به حکمت چتین همیشه حکمت آغابی می‌گفتم، تمام رهبری حکومت افغانستان به شمول کرزی نیز به وی حکمت آغابی می‌گفتند. من یک گروه موسیقی سنتی و یک گروه اتن را نیز به این مراسم خداحافظی دعوت کرده بودم. وقتی صدای دهل از چمن وزارت خارجه بلند شد، کرزی به من زنگ زد و گفت "خبر دارید که در ولایت زادگاه شما چه به وقوع پیوسته است؟ امریکایی‌ها ۱۲۰ تن از افراد ملکی را در بمباران کشته‌اند. بلندشدن صدای دهل در چنین شرایطی عیب بزرگی است..." کرزی درست می‌گفت؛ کسی به من از این فاجعه خبر نداده بود. یا بهتر بگویم مقام‌های مسؤول هنوز در جریان نبودند. به محفل

---

[۱] Hikmat Cetin
[۲] Agabey

(c) ketabton.com: The Digital Library

مهمانی پایان داده شد. من موضوع را با کای آیده[۱] نماینده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل متحد برای افغانستان، حکمت چتین و همچنین سفرایی که در محفل حاضر بودند، از جمله سفیر ایالات متحده ویلیام وود در میان گذاشتم و محفل را ختم کردم.

امریکایی‌ها مُصِر بودند که تعداد قربانیان ملکی بسیار اندک بوده است و بیشتر کشته‌شدگان طالب بوده‌اند. حامد کرزی هیئت حقیقت‌یابی را به ریاست استاد نعمت‌الله شهرانی برای تحقیق روی این موضوع به شیندند فرستاد. یافته‌های هیئت بسیار غم‌انگیز و وحشت‌ناک بودند. عکس‌های جسدهای سوخته‌ی کودکان افغان، زنان و مردان مایه‌ی اندوه فراوان گردیدند. در چنین اوضاعی میان ایجابات ننگین و شرم‌آور وابستگی و نیاز به امریکایی‌ها و دفاع از حق زندگی هموطنان بی‌گناه، باید در پی اتخاذ یک سیاست معقول می‌بودیم. حامد کرزی هدایت داد تا این عمل امریکایی‌ها با شدت تمام محکوم شود. در موارد حساسی از این دست نوشتن متن اعلامیه‌های ریاست جمهوری به من داده می‌شد. من هم متن اعلامیه‌ی ریاست جمهوری را در محکومیت این موضوع نوشتم. پسان‌تر سفیر امریکا تیلفون کرد و پرسید که آیا شما این موضوع را علنی محکوم می‌کنید؟ من برایش گفتم که بلی ما این کار را می‌کنیم. او از من خواهش کرد تا از این کار جلوگیری کنم. من برایش گفتم که این بار نخست نیست که چنین کاری از جانب نیروهای امریکایی صورت می‌گیرد. شما چندین بار به رییس جمهور افغانستان وعده کردید تا از حوادثی از این قبیل جلوگیری کنید؛ اما هر روز خون بی‌گناهان بیشتری در این کشور ریخته می‌شود. اگر می‌خواهید با تروریستان مبارزه کنید، چرا

---

[۱] Kai Eide

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمی‌روید به مراکز اصلی آنان که در برون از مرزهای ما قرار دارند نمی‌جنگید که در این‌جا هموطنان ما را می‌کشید. سفیر به من فهماند که این "موضوع به زیان شما خواهد بود و بر روابط دو کشور بسیار تأثیر منفی از خود بر جای خواهد گذاشت. حتا به ادامه‌ی کمک‌های امریکا برای افغانستان آسیب می‌رساند و..." وی از کمک‌های افغانستان و قربانی‌های امریکا برای افغانستان یاد کرد. من برایش گفتم که آقای سفیر، تعداد قربانی‌های افغانستان چندین برابر قربانی‌های شما است. ما بهای پیروزی کشورهای غربی بر کمونیسم شوروی را پرداختیم و امروز نیز با همان نیروهایی که شما در مبارزه با کمونیسم پرورش داده‌اید، به گونه‌ای درگیر استیم. ما هم در این‌جا از امنیت شما دفاع می‌کنیم، آن هم با قربانی‌های بسیار زیاد و گذشته از آن، تصمیم‌گیری در این مورد در صلاحیت من نیست، اما من پیام شما را به رییس جمهور می‌رسانم. بعد از صحبت تیلفونی که دیر وقت بعد از ظهر (بین ساعت پنج و نیم و شش نیم) بود، برای صحبت با رییس جمهور کرزی، به ارگ رفتم. موضوع صحبت تیلفونی با سفیر را با وی در میان گذاشتم، اما از تهدیدهای ضمنی او چیزی نگفتم. فقط از جانب خود گفتم که اگر موافق باشید متن اعلامیه را اندکی نرمتر بسازیم. در این اثنا شیدا محمد سکرتر کرزی وارد شد و گفت که کوندالیزا رایس می‌خواهد عاجل صحبت تیلفونی داشته باشد. چند دقیقه بعد تیلفون وصل شد. رایس به کرزی گفت که "ما به تروریست‌ها حمله کرده‌ایم و تلفات ملکی بسیار اندک بوده است... ما در آینده کوشش می‌کنیم تا تلفات ملکی را کاهش بدهیم و با نیروهای شما مشوره‌ی بیشتر صورت بگیرد... اما اگر شما این موضوع را مطبوعاتی بسازید و اعلامیه بدهید امریکا بر کمک‌هایش به افغانستان تجدید نظر خواهد کرد." رییس جمهور کرزی گفت: "خانم

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور رایس، من این روزها کمپاین‌های انتخاباتی در ایالات متحده‌ی امریکا را از طریق تلویزیون دنبال می‌کنم. خوشحال می‌شوم از این که خانم سارا پالین[۱] با فرزندانش در این کمپاین‌ها حضور می‌یابد؛ آقای جو بایدن[۲] با نواسه‌هایش در کمپاین‌ها شرکت می‌کند. از این که رهبران امریکا فرزندان‌شان را دوست دارند، خوشحال می‌شوم. ما افغان‌ها هم اگر چه فقیر استیم، اما فرزندان‌مان را دوستان داریم و زندگی آنان را با هیچ پول و کمکی برابر نمی‌دانیم. افغانستان از ایالات متحده به خاطر کمک‌هایش تشکر می‌کند؛ اما نمی‌توانیم اجازه دهیم تا کودکان و مردم ملکی ما کشته شوند. ما علیه این بمباران اعلامیه می‌دهیم و آن را با شدت محکوم می‌کنیم..." این محاوره‌ی تیلفونی، با در نظرداشت کیفیت روابط ما با ایالات متحده و درجه‌ی وابستگی افغانستان به آن کشور در آن زمان، بسیار غیرعادی بود و کرزی بعد از این محاوره بیشتر بر آشفته شد. از من پرسید که اعلامیه را آوردی؟ من متن اعلامیه را به او دادم. او هم با آوردن تغییراتی متن را شدیدتر ساخت و به دفتر سخنگو هدایت داد که این اعلامیه باید بدون درنگ نشر شود. وی از من خواست تا از نماینده‌ی خاص سازمان ملل متحد در افغانستان بخواهم که عاجل به دفتر وی بیاید. به کای آیده زنگ زدم و گفتم که فورا بیاید. تا آمدن کای آیده، کرزی "کمیسیون مستقل حقوق بشر" را به دلیل این که تا آن زمان در برابر این جنایت سکوت کرده بود، مورد انتقاد شدید قرار داد. در آن سال‌ها، هر باری که کسی از اعضای حکومت با کمیسیون حقوق بشر افغانستان مشکلی می‌داشت، مرا مخاطب قرار می‌داد؛ چرا که همه می‌دانستند که من بی‌محابا از حقوق بشر دفاع می‌کنم و با

---

[۱] Sarah Louise Palin
[۲] Joseph Robinette „Joe"

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخی از رهبران کمیسیون حقوق بشر افغانستان دوستی دارم. درست به یاد ندارم که کای آیده همان روز آمد و یا فردای آن.

رییس جمهور کرزی به کای آیده گفت: "دفتر سازمان ملل متحد باید با بی‌طرفی به مثابه‌ی نماینده‌ی تمام کشورها در برابر این جنایت جنگی به اعلام موضع بپردازد. شما باید حقیقت را بگویید تا به کشتار مردم ملکی افغانستان پایان داده شود. من در تمام گفتگوهایم با نمایندگان امریکا از آنان خواسته‌ام که باید با منبع تروریسم، در همان جایی که تروریسم از آن‌جا مایه می‌گیرد، مبارزه شود و نه در دهات افغانستان..." کای آیده که در یک موقعیت بسیار دشوار قرار گرفته بود، گفت: "جلالت‌مآب رییس جمهور، کارمندان یوناما در محل حادثه به تحقیق قضیه شروع کرده‌اند. مطمین باشید که ما با بی‌طرفی کامل حقیقت را خواهیم گفت." فردای آن روز کای آیده عاجل به دفتر من در وزارت خارجه آمد و گفت: "یافته‌های ما نشان می‌دهند که بیشتر از نود تن از افراد ملکی به شمول زنان و کودکان در این بمباران جان داده‌اند. من امروز اعلامیه می‌دهم و این امر را محکوم می‌کنم؛ اما امریکایی‌ها شدیدا مخالفت می‌کنند و این اقدام را به سود ماموریت بین‌المللی در افغانستان نمی‌دانند." من از او پرسیدم که تو خودت به حکم وجدانت چه فکر می‌کنی؟ او گفت: "در این‌جا یک جنایت جنگی به وقوع پیوسته است. من می‌دانم که این کار به کاریر آینده من زیان وارد خواهد کرد؛ اما من حقیقت را می‌گویم." کای آیده آدم بسیار عاطفی بود. من که سال‌های زیادی را در اروپا گذشتانده بودم، هرگز یک اروپایی را به اندازه‌ی کای، عاطفی ندیده بودم. اروپاییان نسبت به ما شرقی‌ها بسیار کم گریه می‌کنند و کمتر عواطف‌شان را بروز می‌دهند؛ اما من بارها دیده‌ام که کای آیده از آن همه ظلم و ستمی که در کشور ما، چه توسط خارجیان و چه توسط

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغان‌ها بر مردم افغانستان روا داشته شده، گریه کرده است. وی به همان اندازه که در مسایل سیاسی محتاط بود، به همان اندازه هم در دفاع از حقوق بشر و ارزش های انسانی شهامت داشت. به همین دلیل هم سفارت‌خانه‌های امریکا و بریتانیا و همچنین سازمان‌های غیردولتی افغانی وابسته به این کشورها او را دوست نداشتند. کای اعلامیه‌اش را صادر و کشتار افراد ملکی را محکوم کرد. این اقدام وی، افزون بر مقاومت‌های او در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ افغانستان، در برابر مداخله‌های بسیار آشکار امریکایی‌ها، موجب شدند تا وی مقهور زعمای ایالات متحده و کشور خودش واقع شود. وی که به مثابه‌ی یک دیپلومات توانا و مدبر از شمال اروپا به‌گونه‌ی جدی نامزد احراز مقام سرمنشی سازمان ملل متحد بود، با برخی از سرکشی‌هایش در برابر مراکز اصلی قدرت جهانی در افغانستان، این شانس را برای همیشه از دست داد. کای آیده پس از پایان ماموریتش در افغانستان در مارچ ۲۰۱۰ به ناروی باز گشت. او که دیپلومات برجسته‌ای در کشورش بود، مدت‌ها ماموریتی دایمی نداشت. بعدها به حیث سفیر کشورش در سویدن تعیین شد. در میان دیپلومات‌های خارجی او یکی از دوستان نزدیک من بود. من و او هنوز هم با هم در رابطه استیم. در آزادی افراد زندانی که به دلیل داشتن افکار و آرای متفاوت مورد تهدید قرار داشتند و انتقال آنان به خارج باهم همکاری بسیار نزدیک داشتیم. در مسایل آزادی افکار و بیان و نحوه‌ی دفاع از آن با هم همیشه مشوره می‌کردیم و تلاش‌های‌مان را هماهنگ می‌ساختیم. وی در کتاب خاطراتش به این امر می‌پردازد؛ اما اغلب با بیان این‌که با یکی از وزرای افغان مشورت کردم، از افشای هویت من اجتناب می‌کند. ما دو نفر، در مواردی هم مثل اعضای یک سازمان غیردولتی حقوق بشری با هم کار می‌کردیم. او به آن‌چه می‌گفت،

(c) ketabton.com: The Digital Library

باور داشت. در میان دیپلومات‌های خارجی یکی از نادر افرادی بود که دست به توطئه و جعل نمی‌زد. آدم راست‌کار و درست‌کاری بود و بهای این راست‌کاری را هم پرداخت.

کرزی موضوع کشتار ملکی در عزیز آباد شیندند را در جلسه ۲۵ آگست ۲۰۰۸ کابینه نیز مطرح کرد. وزیر دفاع، جنرال وردک گفت که: "افغانستان با ایالات متحده تفاهم‌نامه دارد که بر مبنای آن پیش از انجام هر حمله ی هوایی باید مسؤولان افغانستان در جریان قرار داده شوند، اما امریکایی‌ها این تفاهم‌نامه را رعایت نمی‌کنند و به خصوص که قوای خاص این کشور تابع قوماندان آن کشور در افغانستان نیستند". کابینه ی افغانستان نیز با صدور اعلامیه‌ای این جنایت را محکوم کرد.

در ایالات متحده دور دوم ریاست جمهوری جورج بوش رو به پایان می‌رفت و بیشتر تحولات سیاسی مربوط به امریکا، تابع کارزارهای انتخاباتی شده بودند. همه امیدوار بودند که جهان با رفتن بوش، به دلیل مصیبت‌هایی که بر سر مردم غرب آسیا (خاور میانه) آورده بود، نفسی به راحت خواهد کشید. مردم امریکا هم، به ویژه به دلیل فجایعی که در عراق در نتیجه‌ی تجاوز آشکار امریکا- انگلیس در سال ۲۰۰۳ به وقوع پیوسته بود، آرزوی پایان حاکمیت نومحافظه‌کاران را داشتند. بسیاری بر این باور بودند که رقابت اصلی در انتخابات آینده میان خانم هیلاری کلنتون[۱] از جانب دموکرات‌ها و سناتور جان مک‌کین[۲] از محافظه‌کاران خواهد بود. سناتور اوباما هم از رقیبان مهم تلقی

---

[۱] Hillary Rodham Clinton
[۲] John McCain

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌شد؛ اما کسی در افغانستان باور نداشت که وی بتواند در رقابت درون حزبی در برابر خانم کلنتون برنده شود.

آقای اوباما[۱] همراه با سناتور جک رید[۲] از حزب دموکرات و سناتور چاک هگل[۳] از حزب جمهوری‌خواه به کابل آمد. سناتور هگل بعدها به حیث وزیر دفاع اوباما تعیین شد، اما دوران کارش را به فرجام نرساند و از این مقام استعفا داد. نخستین دیدار او از افغانستان به حیث وزیر دفاع کشورش در سایه‌ی بحث‌های بسیار تند و اتهامات از جانب افغانستان خوب نگذشت. من به این امر برخواهم گشت. در حلقه‌های کابل چند شایعه درباره‌ی مواضع دموکرات‌ها از جمله اوباما در برابر افغانستان وجود داشت. دموکرات‌ها جانبدار حکومت کرزی نبودند و بیم آن می‌رفت که در صورت پیروزی در انتخابات ایالات متحده تلاش کنند تا در افغانستان نیز شخصی را که مطلوب آنان باشد، به قدرت برسانند، اما اوباما نیز پس از پیروزی افغانستان را از اولویت‌های امنیت ملی امریکا اعلام کرد و از اعزام هفت هزار سرباز دیگر به افغانستان حمایت نمود. تعداد سربازان امریکایی در افغانستان در آن زمان ۳۶ هزار تن بود.

ملاقات میان کرزی و سناتور اوباما در نزدهم جولای ۲۰۰۸ در حضور هیئت همراه وی صورت گرفت. کرزی به افتخار او ضیافت چاشتی تهیه دیده بود. از جانب امریکا افزون بر سناتوران یادشده، سفیر ایالات متحده آقای ویلیام وود نیز حضور داشت. از جانب افغانستان، جنرال وردک وزیر دفاع، دکتور احدی وزیر مالیه، دکتور رسول مشاور امنیت ملی، داوودزی رییس دفتر، رحیمی سخنگوی و سپنتا وزیر

---

[۱] Obama
[۲] John Francis "Jack" Reed
[۳] Charles Timothy „Chuck“ Hagel

(c) ketabton.com: The Digital Library

خارجه حضور داشتند. برخلاف انتظار جانب افغانستان، رفتار اوباما بسیار رییس‌مآبانه بود. وی بر موضوعات تسلط کافی داشت و با جانب مقابل با احترامی در خور صحبت می‌کرد. در آن وقت در کابل هیچ‌کس گمان نمی‌کرد که یک نماینده‌ی جناح چپ حزب دموکرات و یک سیاه‌پوست بتواند به حیث رییس جمهور امریکا انتخاب شود. همکاران رییس جمهور کرزی، خود وی و حتا من بر این باور بودیم که امریکا هنوز به آن پختگی دموکراتیک نرسیده است که یک رنگین‌پوست را به حیث رییس جمهور آن کشور برگزیند. حتا سفیر افغانستان در واشنگتن، طیب جواد نیز که روابط بسیار نزدیک با جمهوری‌خواهان داشت بر این نظر تاکید داشت، اما برخورد حکومت افغانستان با اوباما سرشار از احترام و مبتنی بر مهمان‌نوازی بود. یکی از مسایلی که بسیاری از سیاست‌مداران غربی در سال‌هایی که روابط افغانستان با ایالات متحده پر از تنش و کشیدگی و عدم درک متقابل بود و این وضع به ویژه از سال ۲۰۱۰ پیوسته تقویت می‌شد، نمی‌توانستند درک کنند که مهمان‌نوازی گرم حامد کرزی از هیئت‌هایی که به دیدار وی می‌آمدند، ناشی از فرهنگ مهمان‌نوازی افغان‌ها می‌شود. چنین رفتاری نافی انتقادات او بر سیاست‌های ایالات متحده نمی‌تواند باشد. افغان‌ها بر بنیاد ارزش‌های مهمان‌نوازی که دارند، مکلف اند از مهمانان شان پذیرایی صمیمانه بکنند و این امر ربطی به اختلاف‌های سیاسی ندارد؛ در حالی که غربیان چنین نیستند. در نخستین سفری که در دوران ریاست جمهوری اوباما به واشنگتن داشتیم، بعد از این که تقاضاهای آنان مبنی بر ایجاد یک حکومت ائتلافی در افغانستان پذیرفته نشد، ریچارد هالبروک[1] به زلمی رسول مشاور امنیت ملی افغانستان گفته بود که در برگشت ما

---

[1] Richard Holbrook

(c) ketabton.com: The Digital Library

طیاره ی خاص را در اختیار شما نمی گذاریم. به همین دلیل هم ما با طیاره ی نظامی برگشتیم. کرزی تاکید داشت که بهتر است تا با طیاره‌های عادی مسافربری برگردیم. به باور من هالبروک با این تصمیم خود به غرور هیئت افغانستان صدمه زد و این امر نشان می داد که برخی از دیپلومات‌های امریکایی در برخوردهای میان‌فرهنگی صاحب صلاحیت کافی نبودند.

من شخصا از نظر عاطفی در آن روزها از این که آدمی مانند اوباما می‌خواهد در برابر سپیدپوستان، نامزد ریاست جمهوری شود، خوشحال بودم. حتا زمانی که وی به حیث رییس جمهور برگزیده شد، مقاله‌ی کوتاهی در واشنگتن تایمز و روزنامه‌ی هشت صبح همزمان در دفاع از او انتشار دادم. گمان می کردم که بشریت یک گام دیگر در مبارزه با نژادپرستی به پیش برداشته است. شاید از این منظر درست می گفتم که چنین است؛ اما با درنظرداشت این که اوباما در واقعیت نماینده‌ی سیاست آغاز پایان دوران تک‌تازی و نظام سیاسی ای بود که از اوایل قرن بیستم با گسترش گام‌به‌گام حاکمیت ایالات متحده به عنوان ژاندارم جهانی آغاز و با هجوم‌های دوران بوش پسر رو به افول نهاد، چیزی ننوشته بودم. مقاله‌ی یادشده در حد یک یادداشت روزنامه‌ای به تغییر در فرهنگ سیاسی امریکا نیز اشاره داشت و هم این که دموکراسی‌ها به گونه‌ی عام و افغانستان به گونه‌ی خاص می‌توانند از آن بیاموزند.

اوباما در جریان سفرش به افغانستان از کابل و جلال آباد دیدار کرد. بسیار شنیدنی است که ملاقات او با والی ننگرهار، گل آقا شیرزوی موجب تبلیغات و حتا تعبیرهای گوناگون شد. در آن روزها بیشتر از امروز نزدیکی به رهبران امریکا به مثابه ی منبع مشروعیت قدرت از جانب افغان‌ها تلقی می‌شد. حتا چند تن از سیاست‌مداران افغانستان به

(c) ketabton.com: The Digital Library

تبلیغ این خبر دروغین که باراک اوباما آنان را به مراسم تحلیف خود دعوت کرده است، پرداختند و این امر را مایه‌ی مباهات و منبع مشروعیت تلقی می‌کردند. برخی از رسانه‌های افغانستان نیز همسو با علایق سیاسی شان به گونه‌ای این امر را پخش می‌کردند. من هم در آن روزها دو مقاله‌ی انتقادی در نکوهش این فرهنگ سیاسی بد نوشتم و در هشت صبح انتشار دادم. رویکرد امید بستن به ایالات متحده و در نهایت تلقی این کشور به عنوان منبع نهایی مشروعیت، هنوز هم در نوشته‌های لیبرال‌ها و غرب‌گرایان کشور ما جایگاه دارد. برگشت به خود و باور به استقلال و آزادی و ایمان به حق حاکمیت ملی از منظر نولیبرال‌ها، ارزش‌های کهن و منسوخ‌شده، تلقی می‌شوند؛ در حالی که به باور من این ارزش‌ها هنوز هم به هستی ملت‌ها معنا می‌دهند و هیچ الزامی نیست که با طرح آن‌ها آدم مبتلا به ناسیونالیسم افراطی بشود. برای بازتاب مواضع خودم، دو مقاله‌ای را که در آن روزها در باره ی برخورد برخی از سیاست‌مداران افغان در برابر ایالات متحده‌ی نوشته بودم، در این‌جا مجددا نقل می‌کنم.

المپیای خفت![1]

المپیادها بازآفرینی جشنواره‌های یونانیان قدیم است. مردان ستبر یونانی، در پای کوه المپ به رقابت و زورآزمایی می‌پرداختند. در جریان المپیادها دست به اسلحه بردن ممنوع بود و جهان یونانی که مدنیت بزرگ معاصر مدرنیته فصل دیگر آن است، قدرت فکری کلاسیک خود را در قلمرو ورزش نیز به نمایش می‌گذاشت. یونان قدیم، در آن روزگار، مرکز تمدن بزرگ بشری بود. هنوز هم جهان

---

[1] روزنامه هشت صبح، ۲۹ جدی ۱۳۸۷.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از میراث بزرگ یونان الهام می‌گیرد. فلسفه‌ی بازی‌های المپیک تابستانی و زمستانی نیز از فلسفه‌بازی‌های دامن کوه المپ از یونان قدیم به ودیعه گرفته شده است. دریغ که آن روح کلاسیک، در هجوم جهان مصرفی و استفاده از داروهای کیمیایی و دوپینگ‌های ورزش‌کاران بسیار آسیب دید. غم‌انگیزتر از این، ایدیولوژیزه کردن این ورزش است؛ کاری که در سایه‌ی کشاکش‌های سیاسی دوران جنگ سرد، آغاز شد و تا امروز نیز ادامه دارد.

یک مسابقه ی خفت‌آور دیگری که در این روزها در کشور ما در جریان است، مشارکت نامزدان ریاست جمهوری در ربودن دل از اداره‌ی جدید امریکا است. نامزدها و رسانه‌های جانبدارشان با آب و تاب از گردش‌گری نامزدهای انتخاباتی افغانستان در واشنگتن خبر می‌دهند. برخی نیز از مشارکت این نامزدها در مراسم فلکلوریک سوگند رییس جمهور امریکا و حضور در چنین مراسمی، مثل این‌که وثیقه‌ی ریاست جمهوری افغانستان را برای شرکت کننده‌ی این مراسم صادر کنند، خبر می‌دهند. در حیرتم، رسانه‌های دموکرات و انتقادی نیز دم برنمی‌آورند و با کنجکاوی عجیبی، می‌خواهند همراه با قافله باشند.

در جوانی‌های این نگارنده، بزرگ‌ترین ننگ، وابستگی به بیگانگان بود. در تاریخ ما شاه شجاع، ببرک کارمل و شرکای‌شان، به دلیل نزدیکی‌شان به بیگانگان، به نماد ننگ و سرافگندگی تبدیل شدند. هیچ‌کسی را نمی‌توان در تاریخ سرافراز این کهن‌زمین، تا هجوم شوروی و شیوع فرهنگ وابستگی و مزدبگیری، هم از جانب رهبران حزب دموکراتیک خلق و هم از جانب مخالفانش، به یاد آورد که به وابستگی و مزدوری به بیگانگان افتخار کرده باشد. فرهنگ در این

(c) ketabton.com: The Digital Library

روزگار، تقلیل یافت به فرهنگ افتخار به متحدان قدرت‌مند و بدتر از آن اجتناب نظام‌مند از تفکر با مغز خود، اجتناب از تلاش برای آفریدن تیوری و طرح برای سرزمین خودی. وجدان و ممیزه‌ی چنین دورانی را، زوال فرهنگی و حاکمیت بی‌ارزشی تشکیل می‌دهد. بی‌ارزشی، ارتقا یافته است به ارزش اجتماعی و سیاسی. انسان موجود عجیبی است، با بغرنجی‌ها و پیچیدگی‌های روانی ویژه ی خود؛ بغرنجی‌هایی که محصول هستی اجتماعی و روان فردی و روان جمعی دوران او و نظام ژنتیک او می‌شود. هرگاه چنین پدیده‌ی بغرنج، در تماس مستمر و پیگیر با آلودگی‌های اجتماعی قرار گیرد و از نظر سیاسی و روانی نیز از استحکام کافی شخصیتی برخوردار نباشد، به آسانی به مسخره ی دربار بیگانگان تقلیل می‌یابد و جامعه‌ی از پا افتاده و مصلوب جنگ‌های خونین نیز با او از سر تمکین برخورد می کند.

چند روز پیش در یکی از روزنامه‌ها عکس تنی چند از نخبگان سیاسی کشور را دیدم، که گویا دعوت شده بودند تا در مراسم سوگند رییس جمهوری امریکا شرکت کنند. برخی از فعالان سیاسی و آتش‌بیاران معرکه ی المپیای خفت را دیدم که با چه شوری از این حادثه یاد می کردند. چرا حتا یک تن پیدا نشد تا بگوید از خواندن این خبر و شنیدن این تبصره‌ها، اندوهگین شدم، سرافگنده شدم. بسیاری از شادمانی و یا هم از روی نگرانی چشمان شان را به خارج دوخته بودند تا ببینند، واشنگتن عبای ریاست را بر دوش چه کسی می‌اندازد و نکتایی و دریشی‌های جورج آرمانی با کدام دستار عشایر و قبایل تعویض خواهد شد. اجندای این المپیای خفت و خفت‌پذیری دستور کار سیاسیون افغانستان را باژگون کرد. دیگر سخن از مردم و جلب آرای شان برای پشتیبانی از برنامه‌های سیاسی برای چند روزی نبود. حتا ساده‌لوحانی که می‌پنداشتند، می‌توانند با برنامه‌های عوام‌گرایانه و

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریاضت‌کشی‌های ظاهری، حسن نظر مردم گرسنه و آواره ی افغانستان را به سوی خود بکشند، دم بر نمی‌آوردند.

ایلچی‌های دارالخلافه‌های تهران و اسلام آباد نیز در پخش و نشر رسانه‌های رنگارنگ‌شان گیر ماندند و مترصد فرصت تا تظاهرات فرمایشی شان را در هماهنگی با ایجابات تهران و اسلام آباد کوک کنند. دلم به حیرانی صاحبان دست‌های خالی گرسنگان و آوارگان این دیار می‌سوخت. چند بار خواستم چیزی بنویسم، اما منصرف شدم تا این‌که خبر شدم که کسی به بارگاه دعوت نشده است و تکت‌های فروشی مراسم نیز فروخته شده‌اند. شنیدم که برخی از ایشان حتا دست به دامن نماینده‌ی رقیب‌شان، سفیر حامد کرزی در واشنگتن، شده‌اند که اگر امکان داشته باشد، برای شان تکتی برای افتخار حضور در این مراسم تهیه کند.

سفرکردگان کابل، راه درازی را پیمودند، خسته و مانده و کسی هم ایشان را به بارگاه راه نداد و بدین گونه، پاورقی ای از فصل سیاه یک المپیای خفت به پایان رسید. و ای دریغ که سلحشوران این خطه در زنجیر اند و گردن‌های افراخته شکسته شده‌اند.

ما در این دیار به انسان‌هایی نیاز داریم که با مغز خود بیندیشند و با ارائه‌ی یک برنامه‌ی سیاسی و دفاع سربلند از دموکراسی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و استقرار دولت قانون در صحنه ی سیاسی حضور یابند. سند و وثیقه‌ی مشروعیت را باید از اراده‌ی آزاد مردم گرفت. مردم تنها مرجع و منبع مشروع قدرت سیاسی اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کاندیدان ریاست جمهوری و تداوم المپیای خفت[1]

المپیاهای مدرن تابستانی هر چهار سال یک بار برگزار می‌شوند؛ اما المپیای خفت در کشور ما هر روز بار بار تکرار می‌شود و دست‌اندرکاران این المپیا، قهرمانان رشته‌های گوناگون سرافگندگی استند. روزگاری برای مشارکت در تیاترخانه‌ی مراسم آغاز کار رییس جمهوری امریکا سر و دست می‌شکنند و روزگار دیگر در مسابقه‌ی عکس‌برداری با ایلچی‌های کشورهای خارجی. نامزدانی که می‌خواهند رهبری سی میلیون انسان را بر عهده بگیرند، تنها به چیزی که افتخار می‌توانند بکنند، داشتن عکسی و برگزاری کنفرانس مطبوعاتی در کنار سیاست‌مداران شماری از کشورها است؛ برنامه و استراتژی تا این حد تقلیل یافته‌اند.

شگفت روزگاریست! در جاهای دیگر که غرور ملت‌ها به دلیل جنگ و تجاوز به حریم انسان‌ها و به دلیل تاراج ارزش‌ها، در ژرفای سرافگندگی و فرهنگ مزدوری به خاک آلوده نشده‌اند، رهبران آنان در یک المپیای آزادگی و در یک مسابقه‌ی خدمت به مردم به جلب آرای مردم می‌پردازند؛ در حالی که نامزدان ما حتا برنامه‌های‌شان را به زبان انگلیسی نشر می‌کنند. گوییا که این‌جا، لندن یا واشنگتن باشد. چگونه می‌توان باور کرد که چنین رهبرانی که انتخاب خفت و سرسپردگی را مایه ی مباهات خویش می‌دانند، بتوانند به نیازهای مردم پاسخ گویند. نامزدهای ریاست جمهوری ما، حتا قادر نیستند تا برنامه‌های دل‌پسند اربابان را نیز به گونه‌ی نظام‌مند، دست‌کم به یکی از زبان‌های باشندگان این سرزمین تدوین کنند، چگونه خواهند توانست به حسرت‌های تاریخی این مردم پاسخ بگویند. برنامه و استراتیژی

---

[1] روزنامه هشت صبح، ۴ سرطان ۱۳۸۸.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقلیل یافته است به گمانه‌زنی‌ها و به بیان آرزوهای واهی برون از متن یک جامعه‌ی فاقد اقتصاد ملی و پر از گسست‌های اجتماعی. عکس‌های انتخاباتی کاندیدان، چه با کلاه، لنگی و پکول و یا کاکل‌های شانه‌زده، همه نشانه‌هایی از اندیشه‌های پریشان روان‌های مضطرب در یک کارزار بی‌هدف و بیهوده اند. بگذریم از کلماتی که گاهی نوشته می‌شوند، عکس‌ها، خود نمادهایی شده‌اند از پریشان‌فکری نامزدان ریاست جمهوری ما. انسان‌های سنت‌زده‌ی قبیله‌گرا که در تلاش اند خودشان را به جای برنامه در یک نمایشگاه عکس‌های پست مدرن به تماشا بگذارند و از این طریق غریزه‌های عوام را مخاطب قرار دهند. به همین دلیل هم است که گاهی بدوی‌ترین گرایش‌های انسان‌ها، مخاطب قرار داده می‌شود و گاهی هم آرزوهای سلطه‌طلبانه‌ی مستبدان پیرامون ما. این یک مضحکه است نه چیزی بیشتر از آن. مضحکه‌ای که بازیگران آن را بیشتر آنانی تشکیل می‌دهد که عاجز از ارائه‌ی راه حل برای خروج از بحران کنونی استند. مشکل اصلی این جامعه نه در داشتن نظام پارلمانی و یا ریاستی، نه در داشتن نظام متمرکز و فدرالی، بل که ارائه‌ی یک سیاست فراگیر توسعه‌ی پایدار است. سیاست فراگیر توسعه‌ی پایداری که باید در آن یک دولت قانون‌مند ملی بتواند قوانینش را در سراسر قلمرو دولت پیاده کند. دولتی که اقتصاد نامشروع تریاک و تالان را به یک اقتصاد ملی مشروع برای بهبود زندگی جمعی ارتقا دهد؛ دولتی که بتواند بر پایه‌ی یک آگاهی نوین مبتنی بر اراده‌ی شهروندان آزاد و مسؤولیت‌پذیر به آرزوها و آرمان‌های مردم پاسخ دهد. همان‌گونه که تعویض بدترین‌ها با بدترین‌ها راه حل نیست، بدون شک تعویض تاراج‌گران با تاراج‌گران نیز راه حل نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

رویکرد اصلاحات، برنامه‌ی میان‌تهی نیست. رویکرد اصلاحات ارائه ی برنامه‌های روشن و مشخص است برای حل مشکلات اساسی، مانند استراتیژی تامین امنیت و ابزار تحقق آن، استراتیژی ایجاد دولت ملی و نیروهای حامل آن با تکیه بر اراده‌ی مردم و چگونگی مشارکت آنان، تحقق دولتداری خوب و ارائه‌ی طرح سیاست دولتداری خوب و اصول بنیادی سیاسی آن و در نهایت ارائه‌ی برنامه‌ی توسعه‌ی پایدار. توسعه ی پایدار به مفهوم تامین نیازهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نسل‌های کنونی با در نظرداشت نیازهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نسل‌های آینده در چارچوب امکانات محدود محیط زیستی و منابع طبیعی و همچنان با درنظرداشت یک فلسفه‌ی نوین زندگی که بتواند بشریت را از دایره‌ی اهریمنی اقتصاد تولید و مصرف بی‌رویه‌ی معاصر برون کرده و آن را بر یک عقلانیت انتقادی مبتنی سازد. شاید هم به باور بعضی‌ها، طرح چنین ارزش‌هایی، رویاهای انتزاعی باشند که مبتنی بر واقعیت‌های افغانستان نیستند؛ اما پرسش اساسی این است که مگر می‌شود بدون ارائه ی پاسخ منطقی به این مسایل حیاتی صحبت از تغییر را در کشور مطرح نمود؟

از دید یک قربانی، مهم این نیست که قاتل او طالبی باشد که بر چشمانش سرمه کشیده است و یا این که تکنوکراتی با لباس‌های به مد روز. آن‌چه برای قربانی مهم است، قربانی‌نشدن است؛ ادامه‌ی زندگی در عزت و شرف است. سوگمندانه ما همه قربانیانیم؛ گیرکرده در یک دایره‌ی اهریمنی.

سپیده‌دم این انتخابات نشان می‌دهد که هر آن‌چه از صندوق برون آید، بهتر از امروز نخواهد بود. چرا که شعار تغییر، شعار میان تهی است و آن‌چه ما خواهیم داشت باز هم تداوم مداخلات همسایگان،

(c) ketabton.com: The Digital Library

تروریسم، فساد اداری، بی‌قانونی و حضور جامعه ی جهانی متزلزل که بیشتر به فرار خواهد اندیشید و نخبگان سیاسی که کماکان خودشان را به تداوم این مصایب متعهد می‌دانند، است. پررویی و بی‌مسؤولیتی تا جایی است که برخی از نامزدان از همین امروز وعده می‌دهند که اگر به قدرت رسیدند، به مجریان برنامه‌های ویرانی کابل و به تجاوزگران افشار و به نابودکنندگان اردوی افغانستان نقش بزرگ‌تری خواهند داد و دیگران که بسیار پیشتر از این‌ها به تطهیر آن‌ها پرداخته‌اند. و بدین‌گونه است که در روزهای دشوار و سر هر بزنگاه گروهی درجا می‌زنند و مبتلا به طاعون قوم و قبیله می‌شوند و با ورد مفاهیم بی‌معنا و بی‌مفهوم، به منادیان هوچی‌گری و به خطیبان مبلغ غرایز تقلیل می‌یابند.

همان‌طور که دیده می‌شود، در مقاله ی بالا در زمانی که هنوز متصدی امور وزارت خارجه‌ی کشور بودم از رفتار مدعیان ریاست جمهوری و نبود برنامه‌های‌شان و عدم توجه به اراده‌ی مردم افغانستان انتقاد کرده بودم. در پیش‌درآمد چنین جوی بود که سناتور اوباما همان‌طور که در بالا اشاره کردم همراه با هیئتی بلند مقام به افغانستان سفر کرد. این دیدار از لحاظ سیاسی دارای اهمیت خاص بود چرا که شایع شده بود که اگر دموکرات‌های ایالات متحده انتخابات را ببرند، در کابل نیز تغییر به وجود خواهد آمد. کرزی در این دیدار، به سناتور اوباما خوش‌آمدید گفت، از کمک‌های امریکا سپاس‌گزاری کرد و افزود: "ما در سال‌های اخیر در عرصه تعلیم و تربیه دستاوردهای بزرگی داشته‌ایم. مردم افغانستان از کمک‌های ایالات متحده تشکر می‌کنند. متاسفانه که مشکل امنیت آن‌طور که باید تا کنون حل نشده است. در پاکستان پناه‌گاه‌های تروریستان وجود دارند، تروریستان از آن‌جاها به کشور ما رخنه می‌کنند و در برابر این مشکل اصلی کاری صورت

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمی‌گیرد". سناتور اوباما، نیز با تایید ضمنی سخنان رییس جمهور کرزی افزود که "امریکا بر این باور است که پاکستان باید در امر مبارزه با تروریسم بیشتر همکاری کند". کرزی به او گفت که "بدون مبارزه با پاکستان و یا به هر نحوی جلب همکاری صادقانه‌ی آن کشور ما نمی‌توانیم در افغانستان به صلح و ثبات دست یابیم". اوباما در مورد حضور نظامی امریکا پرسید و کرزی با تشریح دستاوردهای سال‌های اخیر در افغانستان گفت: "مشکل ما این است که تعداد نیروهای امنیتی ما بسیار اندک است. مشکل تهیه ی برق و نیازهای انرژی مردم و تقویت اداره‌ی افغانستان از جمله مشکلات ما استند. موجودیت ساختارهای موازی مانند شرکت‌های امنیتی خصوصی، سازمان‌های غیردولتی و غیره موجب می‌شوند تا دولت تقویت نشود". اوباما با اشاره به موجودیت فساد در افغانستان از کرزی خواست تا حکومت افغانستان با این پدیده مبارزه ی جدی را انجام دهد. در آن روزها که آهسته‌آهسته مشکلات دولت‌سازی و مبارزه با تروریسم رو به افزایش بودند، موضوع مبارزه با فساد هم به مثابه ی علت‌العلل مشکلات در افغانستان مطرح می‌شد. واقعیت این است که بیشتر سیاست‌مداران افغانستان و هم غربیان به جای مبارزه ی جدی با این پدیده از آن استفاده ی ابزاری می‌کردند. فسادپیشگان از هر دو جانب به خوب و بد، به فسادپیشگان "ما" و فسادپیشگان "آنان" تقسیم می‌شدند. آن‌عده از افغان‌هایی که به غربیان نزدیک بودند مورد اعتراض قرار نمی‌گرفتند و عین قضیه از جانب افغانستان نیز صادق بود. کرزی در برابر سناتور اوباما گفت: "تولید مواد مخدر یکی از آن مشکلاتی است که موجب شیوع بیشتر فساد شده است. برای من سوال برانگیز است که چرا با حضور نیروهای بین المللی در هلمند مقدار تولید و قاچاق مواد مخدر افزایش یافته است". در این‌جا رییس جمهور

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان به گونه‌ی تلویحی می‌خواست بگوید که دست‌هایی از جانب خارجیان موجب افزایش کشت و قاچاق مواد مخدر می‌شوند. در افغانستان باور نیرومندی وجود داشت و هنوز هم وجود دارد که نیروهای بریتانیایی در همکاری با امارات متحده‌ی عربی به گونه‌ی منظم و سیستماتیک در قاچاق مواد مخدر از افغانستان دست دارند. اوباما از کرزی پرسید که "اهداف دشمنان ما چیست اینان می‌خواهند به چه چیز دست یابند؟ چرا ما تا کنون نتوانستیم بر آن‌ها پیروز شویم؟" اگر چه طرح این سوال بدین گونه مرا متحیر ساخت؛ اما بعدا فکر کردم که شاید وی بخواهد بیشتر به ارزیابی رییس جمهور افغانستان از موضوع پی ببرد. کرزی در پاسخ او گفت: " مشکل ما این است که ما ابزار متناسب در امر مبارزه با تروریسم را نداریم؛ پیام‌های ما روشن نیستند؛ ما میان دوستان و دشمنان خود به روشنی تفکیک نمی‌کنیم؛ ما با منابع تروریسم مبارزه نمی‌کنیم؛ ما باید برای پیروزی بر تروریسم، سران قوم را تقویت کنیم و آن ها را با خود در این مبارزه همراه بسازیم" اوباما گفت: "شما می‌دانید که ما در ایالات متحده به زودی انتخابات ریاست جمهوری خواهیم داشت. من می‌خواهم تاکید کنم که هرکس که رییس جمهور امریکا بشود، ایالات متحده به حمایت خود از افغانستان ادامه خواهد داد؛ اما حکومت افغانستان هم باید با فساد و مواد مخدر مبارزه کند" این گفتگو نشان داد که اوباما بر قضایا مسلط است و از جانب دیگر او به مسایلی اشاره کرد که بعد از بر عهده گرفتن مسؤولیت ریاست جمهوری توسط او، از موارد اساسی مورد اختلاف میان دو کشور تلقی می‌شدند. از جانب دیگر نیز، قضیه همین طور بود. وقتی رییس جمهور افغانستان به عدم تشخیص درست دوستان و دشمنان اشاره داشت، منظورش ادامه‌ی استراتژی اشتباه‌آمیز

(c) ketabton.com: The Digital Library

تکیه به پاکستان بود. مسایلی که تا امروز از تفاوت دیدگاه‌های اساسی میان دو کشور را تشکیل می‌دهند.

انتخابات ایالات متحده‌ی امریکا در نوامبر ۲۰۰۸ با پیروزی باراک اوباما به پایان رسید. در کابل بازار شایعات گرم بود. همان‌گونه که در بالا اشاره کردم، همه در پی جلب نظر رهبری جدید ایالات متحده بودند. از همان روزهای نخستین، سردی‌ای در روابط کابل و واشنگتن احساس می‌شد. رهبری جدید در واشنگتن به اداره‌ی کرزی بیشتر به چشم بقایای جورج بوش و یک اداره‌ای که منبع فساد اداری بود، نگاه می‌کرد. از جانب واشنگتن نه تنها تلاش جدی‌ای برای ایجاد اعتماد و فضای همکاری صورت نمی‌گرفت، بل‌که برخی برخوردهای غیرمسؤولانه و مداخلات بی‌پروای رهبران ایالات متحده در امور افغانستان بیشتر زمینه‌های تعمیق این بی‌اعتمادی را فراهم می‌آوردند. در چنین اوضاعی، جو بایدن که به حیث معاون رییس جمهور امریکا انتخاب شده بود و قرار بود ده روز بعد رسما به کارش آغاز کند، همراه با سناتور لینسی گراهام[1] یکی از محافظه‌کاران معروف امریکا برای دیدار از قوای این کشور و گفتگو با رهبران افغانستان در دهم جنوری ۲۰۰۹ به کابل آمدند. کرزی مهمانان را به ضیافت نان شب دعوت کرد. وی با گرمی به آنان خوش‌آمدید گفت و افزود: "افغانستان خواهان یک رابطه‌ی طولانی و دوامدار با ایالات متحده است. ما در این چند سال به دستاوردهای خوبی رسیده‌ایم؛ اما در عین زمان ادامه‌ی جنگ و عدم کاهش تلفات ملکی و عدم توجه به پناهگاه‌های تروریسم هم باعث طولانی‌شدن این جنگ شده‌اند و هم مایه‌ی نارضایتی مردم افغانستان". جو بایدن با اشاره به جنگ عراق

---

[1] Lindsey Graham

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفت: "اشتباه ما این بود که سربازان خود را به عراق فرستادیم. این امر موجب شد تا ما افغانستان را فراموش کنیم. بعد از سقوط طالبان در سال‌های اول ما پیشرفت‌های خوبی داشتیم. پولی را که ما در یک سال در جنگ عراق مصرف کردیم بیشتر است از تمام مصارفی که تا حال در افغانستان داشته ایم. ما سالانه در عراق یک ترلیون دالر مصرف می کنیم. ما باید به افغانستان توجه بیشتر داشته باشیم. ما می خواهیم تا در پنج سال آینده یک اردوی خوب و یک نظام عدلی موثر در افغانستان ایجاد کنیم. من بر این باورم که ما دو طرف باید با هم بنشینیم و مسایل را مورد ارزیابی قرار دهیم، تا ببینیم که چگونه می‌توانیم کارها را بهتر انجام دهیم. ما احتمالا می خواهیم تا رویکرد خود در افغانستان را رادیکال تغییر دهیم". کرزی در پاسخ با اشاره به این امر که درست است به افغانستان کمتر توجه شده، اما اگر ما استراتژی درست مبارزه با تروریسم نداشته باشیم، پیروز نمی‌شویم، افزود: "ما هم خواهان یک گفتگوی روشن با شما استیم. دستگیری‌های شبانه و خانه‌پالی‌ها موجب ناراحتی مردم افغانستان می‌شوند. ما بدون مردم نمی‌توانیم در این جنگ پیروز شویم. تروریسم در دهات افغانستان نیست. پناه گاه‌ها و مراکز تعلیمی تروریسم در برون از مرزهای افغانستان قرار دارند. بدین گونه ما پیروز نمی‌شویم. هر تغییر در سیاست باید به منابع تروریسم توجه داشته باشد". جو بایدن که آدم بسیار عصبی و دارای غرور سلطه‌جویانه بود و گمان می کرد با رهبر یک "جمهوری کیله"ای روبه‌رو است، از این پاسخ کرزی بر آشفته شد. وی گفت: "ما می خواهیم به شما کمک کنیم. ما به شما پول می‌پردازیم و جان سربازان امریکایی را قربان می کنیم؛ اما شما آن را در نظر نمی گیرید. شما به جای سپاسگزاری از ما انتقاد می کنید. برای ما پاکستان پنجاه بار نسبت به شما مهمتر است". من در تمام مدت

(c) ketabton.com: The Digital Library

کارم در حکومت، اگر از برخوردهای پرویز مشرف بگذریم، هرگز برخوردی با این بی‌ادبی از یک سیاست‌مدار خارجی ندیده بودم. فضای مجلس را یک سکوت فرا گرفت. کرزی با بسیار خون‌سردی سعی کرد موضوع را عوض کند؛ اما بایدن از سر نان بلند شد و مهمانی را ترک کرد. با این هم کرزی وی را تا دروازه‌ی موترش با احترام همراهی کرد. برای من روشن بود که جو بایدن با این برخورد خود، احساسات میهن‌پرستان افغان را که در آن مجلس حضور داشتند، عمیقا جریحه‌دار ساخته است. بلندشدن از دسترخوان یک افغان توهین بزرگی است؛ به ویژه که اگر این شخص رییس جمهور کشور باشد. من آن شب نخوابیدم و از این بی‌چارگی و خفت شدیدا احساس حقارت می‌کردم.

فردای آن روز کرزی بسیار عصبانی بود و گفت: "این امپریالیست‌ها گمان می‌کنند که ما مزدور آنان استیم. روزی که من با بوش اعلامیه‌ی همکاری‌های استراتژیک را امضا کردم فردای آن روز یکی از روزنامه‌های امریکایی نوشته بود که امضای این قرارداد "به همکاری میان فیل و موش می‌ماند". وی گفت چنین برخوردهایی را نباید فراموش کرد. فراموش نمی‌کنم که مطبوعات این‌ها با ما چگونه برخورد می‌کنند. امریکا باید بداند که این‌جا افغانستان است با پنج‌هزار سال تاریخ. ما پول آن‌ها را نمی‌خواهیم. اگر با ما می‌خواهند متحد باشند باید احترام مردم و فرهنگ ما را بکنند در غیر آن می‌توانند بروند. من هرگز به این‌ها سر خم نخواهم کرد. نهایتا مرا خواهند کشت؛ مرگ از این ذلت بهتر است". وقتی که جنرال آیکن بری به حیث سفیر امریکا در افغانستان تعیین شد، چند بار کرزی با همین کلمات او را مخاطب قرار داد و از او خواست تا این "موضع وی را به رهبران خود گزارش بدهد".

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدون شک که به عنوان یک میهن‌پرست افغان تمام عواطف من با رییس جمهور افغانستان همراه بود؛ اما به عنوان یک سیاست‌مدار عمل‌گرا تلاش می‌کردم تا اوضاع از کنترول برون نشود و در پی آن بودم که رییس جمهور را قانع بسازم که به خاطر منافع ملی افغانستان باید با امریکا برخوردی با مدارا داشته باشد. یادم می‌آید که به وی گفتم که در جریان گفتگوهای صلح میان روسیه و آلمان در سال ۱۹۱۸ در برست لیتوفسک، هیئت آلمانی از رهبران بلشویک به ریاست تروتسکی[۱] می‌خواهند تا در جریان گفتگوها لباس اسموکینگ بپوشند، در غیر آن هیئت آلمانی حاضر نیست با آنان گفتگو کند. تروتسکی از طریق تلگراف به لنین[۲] این موضوع را خبر می‌دهد. پاسخ لنین به او چیزی شبیه این مطلب بود که می‌گوید اگر منافع صلح ایجاب نماید، دامن هم می‌شود پوشید. همان‌گونه که بعدها گزارش‌های ویکی‌لیکس[۳] هم نشان دادند، بسیاری از آنانی که برای امریکایی ها خبرچینی می‌کردند، به جای تشویق رییس جمهور به مدارا و یا هر موضع دیگری، مانند دربارهای پادشاهان شرقی، به سخن وطنی "بادنجان به قاب‌چینی" می‌کردند و با استفاده از هر فرصتی سخنان رییس جمهوری را تایید می‌کردند و او را تشویق به رویارویی با امریکایی ها می‌کردند. اما من از روی ناگزیری و با در نظرداشت منافع افغانستان با تمام نیرو رییس جمهور را به مدارا تشویق می‌کردم. من می‌دانستم که ما باید با امریکا کار کنیم و به خاطر تقویت اردو و نهادهای امنیتی کشور ما و لو این که کلیت استراتژی امریکایی ها مورد تایید ما نباشد، به جای این که مانند برخی‌ها بگویم که "بیخی صحیح

---

۱ Leo Trotzki
۲ Lenin
۳ Wikileaks

(c) ketabton.com: The Digital Library

ده ولسمشره"، باید بگویم نه این طور نیست جناب رییس جمهوری! و بدین گونه من با موضع امریکاستیزانه ی رییس جمهور مخالفت کردم، اما از جانب دیگر به عنوان یک افغان میهن‌پرست، روز بعد از برخورد زشت جو بایدن با رییس جمهوری کشور ما، ناراحتی شدید افغانستان را از طریق سفیر ایالات متحده رسما به آن کشور ابلاغ کردم. به باور من، ما باید از راه‌هایی که در عرف روابط دولت‌ها متداول است ناراحتی‌های خود را متناسب با ارزش و کیفیت روابط متقابل به کشورها ابلاغ کنیم. دولت یک اتحادیه ی ایدیولوژیک و یا یک سازمان رادیکال راست و چپ نباید باشد و نباید با هر ناراحتی، از طریق رسانه‌ها با دولت‌های همکار خود گفتگو کند. من به عنوان وزیر خارجه‌ی کشور ما وظیفه‌ی خود می‌دانستم تا تنش‌ها را با کشورهای همکار افغانستان کاهش دهم و تلاش کنم تا روابط ما با کشورهای دیگر و به ویژه با ایالات متحده آسیب نبینند. به دلیل این که در سالیان پسین به دلیل جنگ و آوارگی تعدادی از افغان‌ها با دستگاه‌های استخباراتی خارجی همکار شده‌اند و هم بر بنیاد فرهنگ و باور عامیانه‌ی حاکم، هر نوع برخورد از روی اعتدال نسبت به کشورهای دیگر و حتا رعایت اصول و عرف دیپلوماتیک به آسانی موجب می‌شوند تا مجریان چنین تلاش‌هایی، جانبدار کشورهای دیگر تلقی شوند. کرزی هم چون نمی‌خواست و یا نمی‌توانست موضع معتدل مرا در برابر ایالات متحده درک کند و هم باور نداشت که انسان‌ها می‌توانند بر بنیاد یک تحلیل از اوضاع سیاسی و اجتماعی کشورشان در یک بافتمان ویژه ی سیاسی به اتخاذ موضع و دیدگاه بپردازند، به این باور رسیده بود که من در درون حکومت او موضع جانبدارانه از امریکا را دنبال می کنم. بسیار جالب بود؛ آدمی که در باره ی من چنین فکر می کرد، مدام مرا از خراب کاری جاسوسان خارجی به شمول

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکا در درون دستگاه دولت هشدار می داد و نام‌های آنان را همیشه یاد می کرد. تبارزات متناقضی از این دست در موارد فراوان افکار و کردار رییس جمهور ما را شکل می دادند. با مرور زمان چنین تبارزات ناهمسان بیشتر شدند. او باور پیدا کرده بود که هرچه او می گوید عین حقیقت است و پیرامونیان چاپلوس او نیز به‌جای این که به او مشورت بهتر بدهند، با بلی گویی‌های مداوم‌شان این حس او را تقویت می کردند و در نهایت من تنها مانده بودم و ناگزیر بودم که در نحوه ی برخورد او به مسایل صلح، امریکا و دولت‌داری مخالفت کنم. چنین کاری موجب می‌شد تا هر روز بیشتر از پیش خسته و درمانده شوم. از این رو پیهم از رییس جمهور کرزی تقاضا می کردم به کارم پایان دهد در حالی که نگران بودم با رفتن من اوضاع از این هم بدتر شود.

نگرانی از کیفیت و کمیت نیروهای مسلح افغانستان

موضوع تقویت نیروهای دفاعی افغانستان همواره یکی از مسایل مورد بحث و مناقشه میان افغانستان و جامعه‌ی جهانی بود. در آغاز امریکایی ها باور داشتند که افغانستان به یک نیروی دفاعی پنجاه و دو هزار نفری که به گونه ی متوسط تجهیز شوند، نیاز دارد. بعدها در کنفرانس لندن در سال ۲۰۰۶ توافق شد که تعداد افراد اردوی افغانستان به ۷۲۰۰۰ نفر افزایش یابد؛ اما داشتن نیروی هوایی مستقل برای افغانستان را نمی پذیرفتند. استدلال این بود که با حضور نیرومند ایالات متحده و اعضای ناتو در افغانستان، از حریم هوایی و زمینی افغانستان دفاع صورت می گیرد، بنا بر این نیاز به نیروی پر مصرف هوایی که افغانستان توانایی تمویل آن را ندارد، نیست. بسیار جالب بود که غیر از رییس جمهور، وزیر دفاع جنرال وردک و لوی‌درستیز بسم‌الله محمدی و من و بسیاری دیگر مجاب شده بودند که با حضور

(c) ketabton.com: The Digital Library

متحد نیرومندی مانند ایالات متحده ما به نیروی هوایی و اردوی بزرگتر از این نیاز نداریم. در این مورد بحث‌های فراوانی میان ما و نمایندگان جامعه‌ی جهانی صورت گرفت. با آمدن اداره‌ی اوباما موضوع ایجاد و تجهیز نیروهای دفاعی و امنیتی قویتر برای افغانستان مورد توجه بیشتر قرار گرفت، اما میان انتظارات افغانستان و آمادگی ایالات متحده برای کمک در این زمینه تفاوت‌های عمیقی وجود داشت. این تفاوت‌ها حتا تا امروز نیز وجود دارند. یکی از جلساتی که در این مورد افغانستان یک بار دیگر تقاضاهایش را با نمایندگان ایالات متحده در کابل مطرح کرد در اول فبروری ۲۰۰۹ برگزار شد. افزون بر ارتقای کمیت و کیفیت نیروهای دفاعی افغانستان، موضوع انتقال مسؤولیت تامین امنیت و دفاع از کشور به خود افغان‌ها نیز از موضوعات اصلی بودند که از مدت‌ها پیش مطرح شده بودند. نیروهای ایالات متحده بدون توجه به ارزش‌های فرهنگی و اصول پذیرفته‌شده‌ی جامعه‌ی افغانی دست به عملیات می‌زدند. خانه‌های مردم بدون اطلاع مقام‌های افغان تلاشی می‌شدند؛ در جریان تلاشی‌ها، استفاده از سگ‌ها و انداختن کیسه بر سر و صورت اعضای خانواده‌ها و لخت کردن مردان به منظور تفتیش بدنی، واکنش‌های مردم را بر می‌انگیختند. لخت کردن مردان و بزرگان در پیش چشمان اعضای خانواده در موارد زیادی موجب ناراحتی بیش از اندازه‌ی مردم می‌شد. وقتی این گزارش‌ها به ما انتقال می‌یافتند، طبیعی بود که نمی‌توانستیم با شدت با آن مخالفت نکنیم. ظاهرا این مساله، یک مشکل گفتمانی میان‌فرهنگی و هم موضوعی بود که از فرهنگ سیاسی سلطه و زور ناشی می‌شد؛ اما از منظر حقوق بین‌المللی در گوهر خود این موضوع به معنای نقض سیستماتیک حق حاکمیت ملی کشور ما و نقض نظام‌مند حقوق شهروندان ما بود. تفتیش‌های بدنی و یا تفتیش منازل

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسکونی توسط سگ‌ها شاید در فرهنگ‌های غربی کمتر حساسیت‌برانگیز باشند؛ اما در فرهنگ سنتی افغانستان طبیعی بود که موجب افزایش ناراحتی و حتا نفرت مردم ما شود. علی‌رغم تذکرهای مکرر، این موضوع کمتر مورد توجه امریکایی ها قرار می گرفت. یکی از ابزارهایی که می‌شد نارضایتی مردم را کاهش داد، به دست گرفتن امور دفاعی و امنیتی توسط افغان‌ها بود؛ این مساله باعث می‌شد که تقابل خارجیان با مردم افغانستان و حساسیت حضور آن‌ها در انظار عامه کاهش بیابد. بدین منظور جلسه‌ی یادشده‌ی امنیتی مشترک میان وزرای امنیتی افغانستان با جنرال مک کریستال قوماندان نیروهای آیساف و سفیر امریکا جنرال آیکن بری به ریاست حامد کرزی برگزار شد. در این جلسه از جانب افغانستان، احمد ضیا مسعود معاون اول ریاست جمهوری، کریم خلیلی معاون دوم، جنرال رحیم وردک وزیر دفاع، محمد حنیف اتمر وزیر داخله، امرالله صالح رییس امنیت ملی، زلمی رسول مشاور امنیت ملی و سپنتا وزیر خارجه حضور داشتند.

کرزی خطاب به نمایندگان امریکا گفت:

"مردم افغانستان از ادامه‌ی عملیات شبانه‌ی نیروهای ایالات متحده، بمباران روستاها و خانه‌پالی‌های شبانه بسیار عصبانی اند و ما باید همان‌گونه که در این مورد چندین بار صحبت صورت گرفته است، افغانیزه‌کردن این فعالیت‌ها را سرعت ببخشیم. باید انجام وظایف امنیتی را به نیروهای افغان انتقال دهیم. افغانستان به یک اردوی کاملا مجهز، مانند هر کشور دیگری نیاز دارد. تسلیحات و تجهیزات اردوی ما در سطح یک ژاندارمری است. ما باید برای افغانستان یک اردو بسازیم. این اردو با این تجهیزاتی که دارد، نمی‌تواند از مرزهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان دفاع کند. هر کسی که به تجهیزات اردوی ما ببیند، متوجه می‌شود که این اردو صرف به درد جنگ‌های داخلی در روستاهای افغانستان می‌خورد. حتا در مواردی تجهیزات ما از تجهیزات مخالفان پایین‌تر است. من یک نامه به اوباما می‌نویسم و از وی می خواهم تا در مباحثات جاری در واشنگتن در مورد تدوین استراتژی امریکا در برابر افغانستان و پاکستان، هیئت افغانستان نیز دعوت شود تا ما بتوانیم دیدگاه‌های افغانستان را مطرح کنیم".

ما از کانال‌های دیپلوماتیک آگاهی یافته بودیم که قرار است در واشنگتن یک جلسه برای ارزیابی استراتژی ایالات متحده در افغانستان و نحوه‌ی مبارزه‌ی این کشور با تروریسم در واشنگتن برگزار شود. شایعات حاکی از آن بودند که با پاکستان نیز در زمینه مشورت می‌شود. بسیار خواندنی است، به ویژه برای آنانی که هر سیاست امریکا را در کشور بدون ارزیابی انتقادی مورد تایید قرار می‌دهند، که افغانستان در جریان این قضایا قرار نداشت. ما فقط موضوع بحث بودیم و نه عامل آن و نه طرفی که به عنوان متحد باید حکومت جدید امریکا با آن مشوره کند. اشاره‌ی کرزی در این صحبت در باره‌ی این‌که به اوباما نامه می‌نویسد و از او می‌خواهد تا با افغانستان در این باره گفتگو شود، دقیقا اعتراض به همین مطلب بود.

سفیر آیکن بری در پاسخ گفت: "من پیشنهاد شما را به واشنگتن انتقال می‌دهم آقای رییس جمهور". جنرال مک کریستال[1] گفت:" من با تمام توانم کوشش می‌کنم تا اردوی مسلکی و آموزش‌دیده‌ی افغانستان هر چه زودتر آماده شود. آموزش نیروهای خاص شما را آغاز کرده‌ایم. به زودی شما صاحب یکی از ورزیده‌ترین نیروهای

---

[1] Stanley Allen McChrystal

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاص در این منطقه خواهید شد. ایالات متحده‌ی امریکا در تمام عملیات خود رعایت تمام ارزش‌های افغانستان را در نظر دارد. در تمام عملیات ما نیروهای افغانستان حضور دارند؛ ما به مقامات افغان از عملیات خود از پیش اطلاع می‌دهیم، عملیات در یک هماهنگی با افغان‌ها صورت می‌گیرد. هر اشتباهی را که مرتکب می‌شویم، من از شما عذر می‌خواهم؛ به من فرصت بدهید تا با همکاری شما همه‌چیز را اصلاح کنم؛ اما به قربانیان امریکا باید احترام گذاشته شود. ما هر روز قربانی می‌دهیم و منابع زیادی را در افغانستان مصرف می‌کنیم. پدر من سرباز بود برای وطن ما در کوریا جنگید. من هم دور از خانه و وطنم در این‌جا کار می‌کنم. پسرم نیز در افغانستان علیه القاعده و طالبان می‌جنگد؛ در حالی که فرزندان هیچ یک از وزرای شما و افراد عالی‌رتبه‌ی حکومت شما در جنگ حضور ندارند و از وطن‌شان دفاع نمی‌کنند".

بعد از این سخنان جنرال امریکایی، سکوت عجیبی بر جلسه مستولی گردید. جنرال درست می‌گفت؛ فرزندان هیچ یک از افراد عالی‌رتبه‌ی دولت ما در جنگ حضور نداشتند. حتا فرزندان آن عده از کلان های دولت که خود در جبهه‌های جنگ حضور مستدام داشتند، در خارج از کشور زندگی و تحصیل می‌کردند.

تا جایی که مربوط به من می شد، پسرم در آلمان در یک فرهنگ پاسیفیستی بزرگ شده بود، نه به جنگ اعتقاد داشت و نه هم می‌خواست بجنگد و گذشته از این‌ها من بر پسرم به عنوان یک مرد بزرگ که خود صاحب فرزند شده بود، تأثیری نداشتم که او را تشویق به پیوستن به اردوی افغانستان بکنم. او حقوق‌دان بود و نه افسر جنگی. اما از منظر امروز که به تعداد قربانی‌های خانواده‌ام در جنگ با طالبان می نگرم، می‌بینم که ما هم مانند بسیاری از خانواده‌های

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشورمان برای وطن قربانی داده‌ایم. بدون شک که باید برای استقلال و آزادی قربانی داد. من خودم از سال۲۰۰۲ پیهم به افغانستان آمده‌ام و از سال ۲۰۰۴ نیز در کشور زندگی می کنم. در این کشور به دنیا آمده‌ام و آرزو دارم در همین خاک هم بمیرم. سلاح من کلمات می‌اند که از آن‌ها برای تحقق عدالت، دموکراسی و آزادی استفاده می کنم. توانایی کشتن هیچ کس را هم ندارم. جنگ را شر می‌دانم و گاهی خودم را ناگزیر می‌بینم که از این شر برای خموش کردن شرهای بزرگتر دفاع کنم. از سالیانی که خودم را به ارزش‌های هومانیسم و دموکراسی متعهد می‌دانم تا کنون در هیچ مقامی از کشتن هیچ کسی هم دفاع نکرده‌ام و بر این باورم که همه ی تصامیم در مورد سلب آزادی انسان‌ها باید بر بنیاد قانون صورت بگیرد و نه طور دیگری. حتا اگر انسان‌ها ناگزیر به توسل به جنگ شوند، چنین جنگی نیز باید به عنوان آخرین راه چاره، بر بنیاد مشروعیت استوار باشد و به منظور تحقق اهداف متعالی صورت بگیرد.

سال‌های طولانی مهاجرت در پی جنگ‌های خونین در افغانستان موجب رشد یک نسل از افغان‌های مهاجر در کشورهای غربی شده است که دارای فرهنگ‌های متفاوت با پدران‌شان استند. بیشتر اعضای این نسل از مهاجران افغان میان ارزش‌های فرهنگی کشور آبایی شان و کشورهایی که در آن‌ها بزرگ شده‌اند، سرگردان اند. بسیاری از این افراد به زبان‌های ملی افغانستان آشنایی کامل ندارند. از این افراد باید طور دیگری در آبادانی و معرفی افغانستان به کشورهای دیگر و کمک به نزدیکی مردم افغانستان با مردمان سایر کشورها استفاده شود و نه این که از آن‌ها این انتظار برده شود که مانند شهروندان بزرگ‌شده در آغوش فرهنگ و ارزش‌های افغانستان رفتار کنند. تجربه‌ی کشورهایی مانند ترکیه و شمال افریقا که از دهه‌ها بدین‌سو جوانان

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارای ریشه‌های ترکی و عربی را به مثابه‌ی سرمایه‌ی در کشورهای اروپایی تلقی می کنند در این زمینه آموزنده است.

جنرال مک کریستال در یک صحبت دیگر گزارش داد که تعداد سربازان اردو و پولیس ملی افغانستان تا چهار سال دیگر، یعنی پایان سال ۲۰۱۳ به مرز ۳۵۲ هزار تن خواهند رسید و مسؤولان امریکایی مقیم کابل در تلاش اند تا منابع تمویل این تعداد را تهیه کنند.

انتخابات ریاست جمهوری افغانستان و رابطه با ایالات متحده

انتخابات دوم ریاست جمهوری افغانستان در بیستم آگست ۲۰۰۹ برگزار شد. این انتخابات یکی از وقایعی بود که موجب سروصداهای بسیار و پس‌لرزه‌های شدید سیاسی شد. در افغانستان در آن روزها توهمی حاکم بود؛ توهم این که امریکا می‌تواند هر طوری که بخواهد انتخابات افغانستان را سمت و سو بدهد. این امر کاملا روشن بود که حامد کرزی نامزد مطلوب برای اداره‌ی اوباما نبود. همکاران رییس جمهوری بر این امر وقوف داشتند؛ اما تصور بیشتر بر این بود که اگر این اداره متوجه شود که مردم افغانستان به حامد کرزی رای خواهند داد، در آن صورت اداره‌ی اوباما ناگزیر خواهد شد تا با رییس جمهور کرزی همکاری کند. حامد کرزی از امکان مداخله ی ایالات متحده در انتخابات بسیار نگران بود و به همان اندازه نیز رسانه‌های امریکایی و انگلیسی و رسانه‌های افغان نزدیک به این کشورها پیش از برگزاری انتخابات به تقلب‌های احتمالی در انتخابات اشاره داشتند. رابرت گیتس وزیر دفاع امریکا در خاطرات خود به این امر که در دفتر رییس جمهور اوباما و در حضور او کسانی بودند که پیش از انتخابات افغانستان موضوع جلوگیری از پیروزی مجدد کرزی در انتخابات را مطرح می کردند، اشاره می کند. ریچارد هالبروک گرداننده ی اصلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

این سناریو بود و وی پیتر گالبرایت[1] را نیز به حیث معاون یوناما تعیین کرده بود. استراتژی هالبروک در گام نخست این بود تا از میان طرف‌داران احتمالی حامد کرزی تعداد زیادی را به نامزدی برای مقام ریاست جمهوری تشویق کند. هدف از این کار این بود که تا جایی که ممکن است از تعداد آرای احتمالی کرزی بکاهد. وی به تشویق دکتور احدی وزیر مالیه با وعده ی این که ایالات متحده از وی حمایت می کند، پرداخت تا نامزدی‌اش را اعلام کند. عین همین کار را با آقای امین ارسلا کرد. در یک ملاقات در مقر وزارت امور خارجه در حالی که سلطان احمد بهین سخنگوی وزیر خارجه، خالد زکریا مسؤول بخش ایالات متحده در وزارت خارجه، دکتور داوود مرادیان مشاور ارشد وزیر خارجه، حمید صدیق رییس تشریفات وزارت خارجه نیز حضور داشتند، در پاسخ به این سوال من، که

---

[1] Peter W. Galbraith

پیتر گالبرایت یکی از دوستان ریچارد هالبروک بود. وی در اثر تقاضا و مداخلات وی در ۲۵ مارچ ۲۰۰۹ به حیث معاون دفتر یوناما در افغانستان تعیین شد. اگر همه‌چیز مطابق به قانون برگزار می‌شد، قرار بود انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در ماه می برگزار شود، اما این انتخابات به دلیل مشکلات تخنیکی و امنیتی به آگست همان سال به تعویق افتاد. مداخلات گالبرایت در امور داخلی افغانستان تا اندازه‌ای بی‌پروا سامان می‌یافت که کای آیده ناگزیر شد از سرمنشی ملل متحد بخواهد وی را از مقامش برکنار کند. هم‌زمان با این، من هم به عنوان وزیر خارجه‌ی افغانستان به سرمنشی سازمان ملل متحد اطلاع دادم که وی شخص نامطلوبی است و باید از افغانستان خارج شود. رفتار او بیشتر به یک کارمند دوران استعمار شباهت داشت تا به یک مامور سازمان ملل متحد که در یک کشور عضو این سازمان خدمت می کند. اصولا هالبروک و وی هر دو که بیشتر بر مبنای فرهنگ دیپلوماتیک دوران جنگ سرد و کشورهای مستعمره‌ی پیشین وآموخته‌های آن‌ها در آن کشورها عمل می کردند، باور نمی کردند که افغانستان نه امریکای لاتین است و نه هم بالکان. برای هالبروک هم مدت‌ها طول کشید تا درک کند تا در افغانستان باید طور دیگری رفتار کرد. همین رویه را در آغاز ماموریتش جنرال مشهور امریکایی پتریوس نیز داشت؛ به پتریوس در جایش خواهم پرداخت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درست است که شما در برابر کرزی از کس دیگری حمایت می‌کنید؟ گفت: "ما از هیچ کس حمایت نمی‌کنیم، اما اگر شما نامزد شوید، ایالات متحده از شما حمایت می‌کند". من برایش گفتم آقای سفیر هالبروک من از این حسن نظر شما سپاسگزاری می‌کنم. می‌خواهم بگویم که افغانستان در این چند دهه‌ی اخیر از دورویی و عدم وفاداری سیاست‌مداران کشور ما نسبت به قانون و نظام بسیار آسیب دیده است. من وزیر خارجه‌ی جمهوری اسلامی افغانستان و هم مورد اعتماد حامد کرزی استم. من بر این باورم که وی در میان نامزدان موجود بهترین گزینه است و من هم هرگز از پشت به او خنجر نمی‌زنم. بعد از پایان صحبت به همکاران گفتم که از شما خواهش می‌کنم که این حرف را به جایی نقل نکنید. روابط ایالات متحده و افغانستان از چنین رفتارهایی بسیار آسیب دیده است. این وظیفه و مسؤولیت ما است که به خاطر افغانستان نگذاریم که روابط از این بیشتر آسیب ببیند. دو روز پس از این ملاقات، حامد کرزی از من پرسید: "صحبت با هالبروک خوب گذشت؟" من گفتم مثل همیشه در رابطه با پاکستان تفاوت‌هایی داشتیم و در مسایل امنیت انتخابات و آمادگی برای آن هم از جانب افغانستان اطمینان دادم. پرسید:" در باره ی کاندیداها چیزی نگفت؟" من فورا متوجه شدم، حتا می‌دانستم که چه کسی به او از محتوای ملاقات من با هالبروک گزارش داده است. من گفتم بحث‌هایی شد و ما هر دو بر مواضع خود تاکید داشتیم و به اصل موضوع نپرداختم. حامد کرزی از رفتار هالبروک ابراز ناراحتی کرده گفت من هرگز نمی‌گذارم که افغانستان به مستعمره ی امریکا تبدیل شود. ما می خواهیم با ایالات متحده روابط نیک داشته باشیم؛ رابطه میان دو کشور مستقل و نه کمتر از آن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

انتخابات در میان موج‌هایی از اتهامات تقلب از جوانب گوناگون برگزار شد. بدون شک که در انتخابات جانبداران طرف‌ها به درجات گوناگون خلاف‌ورزی‌هایی داشتند، اما هر کس می‌دانست که درجه ی خلاف‌ورزی‌ها طوری نبود که بتواند، نتایج انتخابات را تغییر دهد. من به جز از یک بار که در هرات در یک روز جمعه در یک کارزار انتخاباتی حضور داشتم، از جریان کارزارهای انتخاباتی خود را کنار کشیدم. بسیاری از دوستان نزدیک من یا برای دکتور عبدالله عبدالله و یا دکتور اشرف غنی احمدزی کمپاین می‌کردند، اما من شخصا طرفدار کرزی بودم و بسیار صادقانه هم از وی پشتیبانی می‌کردم. بدون شک که حمایت من از وی به عنوان شهروند جمهوری صورت می‌گرفت و من از مقام خود هرگز به سود کسی استفاده نکردم. هرگز به یاد ندارم که رییس جمهور کرزی نیز از من چنین تقاضایی را آشکارا و یا ضمنی کرده باشد.

روز ۲۱ آگست، یک روز بعد از انتخابات، ریچارد هالبروک حدود ساعت ده و نیم قبل از ظهر به دیدار کرزی آمد. من هرگز وی را چنین آشفته و پریشان‌خاطر ندیده بودم. نخستین رای‌شماری‌ها در برخی از شهرهای بزرگ انجام یافته بودند؛ اما این نتایج بر بخش کوچکی از آرای داده‌شده مبتنی بودند. شمارش درصد محدودی از آرا نشان می‌داد که کرزی از رقیبانش بسیار جلو افتاده است. در اثنای ملاقات، رحیمی منشی حامد کرزی با کاغذی که در آن نتایج آرای شمارش‌شده تا آن ساعت درج شده بود، وارد اتاق شد و کاغذ را به کرزی داد. حامدکرزی هم گفت که شمارش آرا تا کنون چنین و چنان است. هالبروک پرسید که "اشرف چند در صد آرا را به خود اختصاص داده است؟" کرزی هم نگاهی به کاغذ انداخت و تعداد آرای اندک او را بازخوانی کرد. هالبروک بدون توجه به موقعیتش

(c) ketabton.com: The Digital Library

که ایجاب می کرد ظاهر بی‌طرفی را نگهدارد، دستش را به پیشانی‌اش گرفت و کلمه مزریبل[۱]، فاجعه یا مصیبت را چند بار تکرار کرد. او چنان در این مورد بی‌پروا عمل می کرد که حتا در حضور دیگران هم نمی‌توانست احساساتش را پنهان کند. هم‌زمان با این پیتر گالبرایت هم در دفتر یوناما در کابل ستاد خودش را در مخالفت با کای آیده ایجاد کرده بود و کارزار تبلیغاتی و عملیاتی گسترده را علیه انتخابات به راه انداخته بود.

یک سال بعد از انتخابات در جریان یک پرواز از کابل به دهلی دکتور عبدالله عبدالله به من گفت که در آستانه ی انتخابات هالبروک با وی ملاقات کرده و به او گفته بوده: "شما که شانس پیروزی در انتخابات را ندارید بنا بر این بهتر این خواهد بود تا در دور دوم انتخابات از دکتور غنی در برابر کرزی حمایت کنید". از جانب دیگر، خبرهای تقلب و مداخله در انتخابات نیز هر روز بیشتر می‌شدند. در برخی از ولایت‌ها حتا برگه‌های رای بدون این که از هم جدا شوند، به صندوق‌ها انداخته شده بودند. در ولایت‌هایی هم در حالی که هیچ زنی در حوزه ی انتخابی حضور نیافته بود، به نام زنان ورقه‌های زیادی به صندوق‌ها ریخته شده بودند. در همه‌جا همهمه ی تقلب بود. حیف که شایعه‌های تقلب و همچنین تقلب‌هایی که واقعا به وقوع پیوستند، به دموکراسی افغانستان به‌گونه‌ی برگشت‌ناپذیری آسیب رساندند.

در اوج تنش‌های انتخاباتی سال ۲۰۰۹ سناتور جان کری[۲] وارد کابل شد. کری در آن وقت، رییس کمیسیون روابط خارجی سنای ایالات متحده بود. وی تلاش می کرد تا میانجی گری کند. در گام نخست او

---

[۱] Miserable
[۲] John Forbes Kerry

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌خواست تا از اعلام نتایج توسط کمیسیون انتخابات که در آن کرزی را در دور اول برنده نشان می‌داد، جلوگیری کند و در گام دوم وی در تلاش بود تا نوعی از حکومت وحدت ملی با اشتراک دو نفر از نامزدان تشکیل شود. چندین جلسه در ارگ ریاست جمهوری با اشتراک نمایندگان امریکا، انگلیس و یک بار هم سفیر فرانسه برگزار شد که در آن مسؤولان کمیسیون انتخابات افغانستان و کارشناسان ملل متحد شیوه‌های ارزیابی خود از انتخابات و تصفیه‌ی آرای تقلبی را تشریح کردند. هر باری که بحث صورت می‌گرفت، توافقی به وجود نمی‌آمد. بالاخره تلاش جان کری بیشتر بر این امر تمرکز یافت تا کرزی را برای رفتن به دور دوم انتخابات قانع سازد. مسؤولان کمیسیون انتخابات، به ویژه شادروان دکتور لودین از این لحاظ مخالف بودند. لودین مطمین بود که کرزی انتخابات را در همان دور اول برده است و پذیرفتن برگزاری دور دوم انتخابات خلاف دموکراسی است. کای آیده با صدای بسیار پریشان به من تیلفون کرد و گفت می‌خواهد عاجل رییس جمهور را ببیند. شامگاه تنها به ارگ آمد و از رییس جمهور خواست تا تنها با وی گفتگو کند. حامد کرزی گفت که من تنها صحبت نمی‌کنم. در نتیجه توافق شد تا من نیز حضور داشته باشم. کای بسیار پریشان بود. وی در حالی که به شدت گریه می‌کرد از رییس جمهور خواست تا پیشنهاد امریکایی ها را قبول کند. وی گفت: "آقای رییس جمهور افغانستان یک کشور بسیار فقیر است؛ شما به کمک‌های امریکا نیاز دارید". وی به شدت زیر فشار بود و از رییس جمهور خواست تا به وی کمک کند. کای افزود: "آقای رییس جمهور من بی‌نهایت زیر فشار هستم، لطفا به من کمک کنید..." وضع او تا حدی بد بود که ما بسیار نگران شدیم که وی خودکشی نکند. روشن بود که از وی تقاضاهایی شده بود که او

(c) ketabton.com: The Digital Library

قادر به انجام آن‌ها نبود؛ اما کوشش می کرد تا با قانع کردن کرزی به پذیرفتن پیشنهادهای امریکایی‌ها از بار فشارها بر خود بکاهد. امریکایی ها تلاش می کردند تا به هر نحوی از پیروزی کرزی در دور اول جلوگیری کنند. روزی کرزی از جان کری پرسید که چه تضمینی وجود دارد، اگر من بپذیرم که انتخابات به دور دوم برود، این دور دوم برگزار شود. کری در پاسخ به انجیل سوگند یاد کرد و گفت که وی "ضمانت می کند تا دور دوم انتخابات برگزار شود" و در همین نشست گفت که من "می گویم که حدود ۴۳۰ صندوق دیگر شما نیز از قرنطین رها شوند؛ اما با این‌هم شما نمی‌توانید پنجاه درصد به علاوه یک رای را پوره کنید". کرزی از او پرسید: "اگر این صندوق‌ها دارای آرای درست‌اند، چرا قرنطین شده‌اند و اگر دارای آرای نادرست اند، چرا شما اجازه می‌دهید تا آن ها را وارد دور شمارش کنند. گذشته از این‌ها چرا صلاحیت رهایی صندوق‌های رای مردم افغانستان به دست مقامات ایالات متحده است؟" کری گفت که وی با یوناما صحبت می کند که این کار صورت بگیرد. دیرتر وقتی که کای آیده به ارگ آمد، من به او گفتم که کری چه گفت و علاوه کردم که این کار به حیثیت و اعتبار او به عنوان نماینده‌ی یوناما آسیب می‌رساند. کای می‌خواست علیه کری چیزهایی بگوید؛ اما بعدا خویشتن‌داری کرد. بعد از بحث‌های زیاد کرزی توافق کرد که انتخابات به دور دوم برود. وقتی کرزی به این امر توافق کرد، کمیسیون انتخابات حاضر نبود که این امر را بپذیرد. بعد از بحث‌های طولانی و صحبت روی این که باید منافع ملی و امنیت کشور را در نظر داشت و خیلی از مسایل دیگر، کمیسیون هم به اعلام نتایج پرداخت. بر اساس اعلام رسمی کمیسیون انتخابات آرای نفر اول تا چهارم بدین گونه بود: حامد کرزی ۴۹,۶۷ درصد، دکتور عبدالله عبدالله

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳۰,۵۹، رمضان بشردوست ۱۰,۹۴ و دکتور اشرف غنی احمدزی ۲,۹۴ درصد. رقم جالب در این‌جا درصد آرای نامزدی بود که مورد حمایت مستقیم مقامات امریکایی قرار داشت.

پس از این کرزی ابراز آمادگی کرد که حاضر است در دور دوم انتخابات شرکت کند، دکتور عبدالله اعلام کرد که با موجودیت این کمیسیون انتخابات، تقلب از پیش برنامه‌ریزی شده است بنابر این زیر رهبری این کمیسیون به دور دوم انتخابات نخواهد رفت. بدین‌گونه در رابطه با انتخابات کشور ما یک مشکل دیگر پیش آمد. در قانون اساسی و هم در قانون انتخابات افغانستان برای حالتی که یکی از افراد اول و یا دوم از رفتن به دور دوم انتخابات انصراف کند، در این صورت چه خواهد شد، هیچ صراحتی نبود. تجربه ی کشورهای گوناگون متفاوت بودند. ما می‌دانستیم که در برخی از کشورها، در چنین مواردی انتخابات کاملا از نو برگزار می‌شود، در برخی از کشورها، نفر سوم به جای کسی که صرف‌نظر کرده است وارد کارزارهای انتخاباتی می‌شود. سفیر ایالات متحده آیکن بری به من گفت که در آرجانتین چنین تجربه ی وجود دارد که اگر نفر دوم از شرکت در دور دوم انتخابات اجتناب کند، در چنین صورتی نفر اول برنده می‌شود و نیازی به رفتن به دور دوم انتخابات نیست. کرزی در برابر چنین حالتی مقاومت می‌کرد و خواهان برگزاری دوْر دوم انتخابات بود. استدلال او این بود که "غربی‌ها می‌خواهند افغانستان یک حکومت ناتوان و نامشروع داشته باشد تا خود بتوانند هر طوری که دل شان می‌خواهد در کشور تصمیم بگیرند". وی عمیقا به این باور رسیده بود که این یک توطئه است. تجربه ی بعدها نشان داد که حق با کرزی بود. دیپلومات‌های ایالات متحده استدلال می کردند، به دلیل این که دکتور عبدالله نمی‌خواهد در دور دوم رقابت کند، ما وزرای

(c) ketabton.com: The Digital Library

خارجه کشورهای مهم جهان، سرمنشی سازمان ملل متحد و دیگران را می خواهیم و بدین گونه جامعه ی جهانی با حضور خود به کرزی مشروعیت می‌دهد، اما کرزی از این امر راضی نبود و شدیدا بر برگزاری دور دوم انتخابات، قرار وعده داده شده و سوگند جان کری تاکید داشت. در فرجام کسی حاضر نشد تا یک راه حل برای برگزاری دور دوم انتخابات پیدا کند. کرزی به حیث رییس جمهور افغانستان در نزدهم نوامبر ۲۰۰۹ در محفلی در کابل که در آن زرداری رییس جمهور پاکستان، معاون رییس جمهور ایران، هیلاری کلینتون وزیر خارجه ایالات متحده امریکا و چند وزیر خارجه از کشورهای منطقه و جهان حضور داشتند، سوگند وفاداری یاد کرد.

در یکی از ملاقات‌ها با آیکن بری[1] در مورد بحران مشروعیت دموکراتیک در افغانستان و این که اجتناب عمدی از برگزاری دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، نقض قانون اساسی افغانستان است و در فرایند تبلور و نهادینه‌شدن درک، معرفت و وفاداری به قانون در افغانستان آسیب بزرگی تلقی می‌شود و این کار موجب خواهد شد تا پس از این همواره به دلیل مشکلات فنی و یا نبود امکانات مالی به آسانی بتوان به حریم قانون دست‌درازی کرد، صحبت کردم. پاسخ او برای من بسیار عجیب بود. آیکن بری گفت که شما یک کشور عقب‌مانده استید و نباید این مسایل را زیاد جدی بگیرید. کمیسیون انتخابات افغانستان هم با به تعویق‌انداختن انتخابات از ماه می به ماه آگست قانون اساسی را نقض کرده است. اگر چه او درست می گفت؛ کمیسیون انتخابات افغانستان صریحا نص قانون اساسی را نقض کرده بود و این بار اول نبود، بل که ستره محکمه افغانستان هم در تبانی با

---

[1] Karl Eikenberry

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریاست جمهوری و رهبران شورای ملی افغانستان به دلیل این که انتخابات شوراهای ولسوالی‌ها برگزار نشده بودند، به تعیین یک سوم اعضای مشرانو جرگه از میان اعضای شوراهای ولایتی رای داد و بدین گونه قانون اساسی را صریحا نقض کرد. اما با این هم برای من بسیار شنیدنی بود که سفیر سرزمین دارای قانون اساسی که قانون اساسی آن حتا الهام‌بخش مجمع ملی انقلابیون فرانسه شده بود، با همین آسانی ما را سزاوار داشتن قانون اساسی نمی‌دانست. آیکن بری آدم جالبی بود. وی پیش از این که به حیث سفیر ایالات متحده در افغانستان برگزیده شود، دو بار به صفت جنرال امریکا در افغانستان خدمت کرده بود. ظاهرا باید آشنایی با برخی از رهبران افغانستان، از جمله حامد کرزی رییس جمهور افغانستان، پیش‌شرط‌های خوبی برای آغاز کار وی از اپریل ۲۰۰۹ به عنوان سفیر ایالات متحده می‌بود؛ اما این کار عملا نتایج معکوس داد. در جریان ماموریت‌های قبلی وی روابط افغانستان و ایالات متحده طور دیگری بود. نخبگان قدرت سیاسی به درجات گوناگون شیفته ی ایالات متحده ا مریکا بودند. هرچه از زبان مقام‌های امریکا برون می‌شد، مورد قبول بود. واقعیت این که امریکایی ها افغانستان را از یوغ پاکستان و دوران سیاه طالبان نجات داده بودند، در افکار عامه ی مردم نیز موجب خوش‌بینی‌های زیادی برای امریکا شده بود؛ اما پس از سال ۲۰۰۹ مداخلات پاکستان مجددا اوج گرفته بودند، تلفات مردم ملکی افزایش یافته بود و تنش‌های میان رهبری جدید ایالات متحده‌ی امریکا و رییس جمهوری کرزی هر روز بیشتر از پیش گسترش می‌یافت. در کابل شایع شده بود که مثلث هالبروک، گالبرایت و آیکن بری که از همکاران دوران بحران بالکان بودند، به این منظور وارد افغانستان شده‌اند تا بتوانند کلیه ی تحولات این کشور، از جمله انتخابات

(c) ketabton.com: The Digital Library

آینده‌ی ریاست جمهوری را مهندسی کنند. تمام تلاش‌های آیکن‌بری به منظور جلب اعتماد حامد کرزی به جایی نرسید. وی نخستین سفیر ایالات متحده بود که با خانم چینی‌تبارش به شهرهای گوناگون می‌رفت و با مردم محل صحبت می‌کرد، اما به دلیل این‌که در جلب توجه رییس جمهور افغانستان هیچ موفقیتی نداشت و تنش‌ها هم هر روز گسترش می‌یافتند و از جانب دیگر میان رهبری نظامی، جنرال پتریوس و وی و میان وی و هالبروک نماینده ی خاص نیز در مورد این‌که چه کسی نماینده ی اصلی امریکا است، همیشه رقابت بود، وی هرگز نتوانست سفیر موفقی باشد. گزارش‌های مخفی او درباره رییس جمهور افغانستان که گویا وی به دارو های آرامش بخش معتاد است و یا این که ایالات متحده در افغانستان همکار استراتژیک ندارد و مسایلی مانند آن نیز از جانب رقبای وی افشا شدند و بدین‌گونه اجرای ماموریت برای او بیشتر از پیش دشوار گردید. زمانی که یکی از گزارش‌های مخفی او علیه کرزی توسط رقبایش افشا شد، وی نگران واکنش رییس جمهور افغانستان بود. رییس جمهوری کرزی در ملاقاتی که در پی این افشاگری‌ها داشت با خونسردی تمام به او، با اشاره به افشاگری‌ها گفت:"آقای سفیر این افشاگری‌ها نشان می‌دهند که شما در درون حکومت خود مخالفان سرسختی دارید." افزون بر این رییس جمهوری به او هیچ نگفت و به مسایل دیگر پرداخت.

همان‌گونه که در بالا یاد شد، مراسم تحلیف رییس جمهوری کرزی، فرصت خوبی بود تا میان رهبری جدید افغانستان و نمایندگان بین‌المللی که به کابل آمده بودند، گفتگو صورت بگیرد. خانم هیلاری کلینتون وزیر خارجه‌ی امریکا بسیار کوشش کرد تا اعتماد رییس جمهور کرزی را جلب نموده و رابطه ی آسیب‌دیده میان دو کشور را ترمیم کند. وی در این راستا موفق هم بود؛ اگر چه تنش در رابطه ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان و امریکا کاهش نیافت، اما خانم کلینتون توانست تا زمان انتشار کتاب گیتس وزیر دفاع، اعتماد کرزی را جلب کند.

کرزی در آغاز سال ۲۰۱۰ به این باور رسیده بود که ایالات متحده می‌خواهد به جنگ در این منطقه ادامه دهد و افغانستان به نحوی به میدان جنگ نیابتی تبدیل شده است و وی حتا به این باور رسیده بود که هند نیز برای پیشبرد اهدافش از افغانستان استفاده می‌کند. کسانی در پیرامون وی به او طوری تلقین کرده بودند که پاکستان خواهان صلح و ثبات در افغانستان است و وی باید با پاکستان در این زمینه کنار بیاید. کرزی ایالات متحده را بزرگ‌ترین مانع صلح می‌دانست و عمیقا به این باور رسیده بود که باید با پاکستان وارد یک مراوده‌ی صلح شد. برای این‌که بتوان به چنین صلحی دست یافت، باید پشتیبانی مردم افغانستان را نیز از طریق یک لویه جرگه جلب کرد.

در آن روزها هر کسی که در برابر پاکستان هشدار می‌داد و بر صلح‌طلبی این کشور شک می‌کرد، از نظر رییس جمهوری افغانستان به مثابه ی دشمن صلح و آشتی در افغانستان و عامل امریکا تلقی می‌گردید. واقعیت این است که امریکایی ها نیز از این چرخش رادیکال و خوش‌بینی نسبت به پاکستان نگران بودند. یکی از نخستین قربانی‌های این سیاست دکتور داوود مرادیان بود. وی که تا هنوز هم به فوت و فن‌های سیاست‌های افغانستان نمی‌خواهد آشنایی داشته باشد، با این‌که کارمند وزارت امور خارجه بود، در صحبت‌هایش در کنفرانس‌های بین‌المللی بیشتر از موضع اکادمیک به قضیه می‌پرداخت و خوش‌بینی در برابر پاکستان را زیر سوال می‌برد. مرادیان متوجه نبود که او با دو مساله روبه رو بود. یکی این‌که او کارمند رسمی دولت بود و باید دیدگاه رسمی دولت را انعکاس می‌داد و دیگر این‌که او داخل

(c) ketabton.com: The Digital Library

دسته‌های قومی نبود تا دارای مصونیت باشد و بتواند به آسانی انتقاد کند؛ از این رو وی به دستور رییس جمهور به دلیل این‌که در یک کنفرانس در عمان بر صلح‌طلبی طالبان شک کرده بود، از مقامش برکنار شد. اما خوش‌بینی رییس جمهور و توجه او به پاکستان بیشتر از دو منظر بود. یکی این‌که امریکایی‌ها نه تنها حاضر نبودند فشار را بر پاکستانی‌ها به منظور توقف حمایت از طالبان، افزایش دهند، بل که پاکستان را در مبارزه با تروریسم به مثابه ی متحد استراتژیک تلقی می‌کردند و میلیاردها دالر را در اختیار اردوی این کشور می‌گذاشتند و افغانستان پیهم مورد تجاوز پاکستان قرار داشت و کسی هم از متحدان ما حاضر نبود با این کشور مبارزه کند. دوم این‌که رییس جمهور کرزی از روی ناامیدی بسیار به بدترین انتخاب روی آورده بود. وی گمان می‌کرد که با شیوع حمله‌های تروریستی در پاکستان، پاکستانی‌ها نیز با وی به این درک مشترک خواهند رسید که دست سومی که حمله‌های تروریستی را در پاکستان سازماندهی می‌کند، به جز از ایالات متحده ی امریکا کشور دیگری نیست. از این لحاظ باید افغانستان و دو کشور با هم به مثابه‌ی قربانیان تروریسم همکاری کنند. این توهم از جانب برخی از اعضای حکومت کرزی با توسل به تیوری‌های توطئه هر روز بیشتر از پیش تقویت می‌شد. امریکایی ها هم به دلیل نبود یک استراتژی معقول مبارزه با تروریسم، عملا خلاف سیاست اعلام شده‌شان به این توهم دامن می‌زدند. آشکار شدن نشانه‌های شکست جنگ با تروریسم در غرب آسیا (خاورمیانه) و افزایش مشکلات جدی در افغانستان موجب تقویت این توهم می‌شدند. بسیاری از آنانی که در گذشته گمان می‌کردند که امریکا قادر به انجام همه‌ی کارها است، وقتی می‌دیدند که این طور نیست، به تیوری توطئه روی می‌آوردند. باور این بود که امریکا می‌تواند به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سادگی طالبان را شکست دهد، اما نمی‌خواهد. جانبداران تیوری‌های توطئه از این هم فراتر می‌رفتند. به باور آنان، یازدهم سپتامبر توطئه ی خود امریکا بوده است، توطئه ی یهودیان بوده است. این‌ها همه بهانه‌هایی بودند تا حضور امریکا در افغانستان را منبع کلیه ی مشکلات جلوه دهند. خزعبلاتی از این دست به یکی از گفتمان‌های حاکم در سیاست کشور ما ارتقا یافتند. تجربه در کشورهای پسامستعمره به دلیل رویارویی‌های بسیار با توطئه‌های استعماری موجب می‌شود تا انسان‌های استعمارزده به آسانی به تیوری توطئه باور کنند و بسیاری از تحولات و شکست‌های اجتماعی را محصول کار استخبارات تلقی کنند.

در سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ برخوردهای ایالات متحده و افغانستان در برابر طالبان تغییر کردند. امریکا دیگر طالبان را دشمن و تروریست نمی‌پنداشت، بل که آنان از منظر این کشور شورشیانی بودند که علیه یک دولت پر از فساد قیام کرده بودند و باید با آنان صلح و آشتی صورت می گرفت. در گفتگویی که میان حامد کرزی و هیلاری کلینتون در ۲۲ فبروری ۲۰۱۰ صورت گرفت، این تفاوت نظر را به خوبی می‌شد، مشاهده کرد. حامد کرزی در این دیدار یک بار دیگر ناراحتی‌اش را از کارزار رسانه‌های امریکایی علیه افغانستان و شخص خودش به وزیر خارجه ی آن کشور اعلام نمود. کرزی گفت وی "با تجربه می‌داند که کدام نوشته‌ها عمدتا توسط دستگاه‌های حکومتی انتشار می‌یابند و کدام نوشته‌ها را ارباب رسانه‌ها خود شان می‌نویسند". وی از کلینتون خواست تا "به تبلیغات دشمنانه ضد افغانستان از طریق رسانه‌ها پایان داده شود". خانم کلینتون به وی گفت که "حکومت ایالات متحده بر رسانه‌ها کنترول ندارد و نمی‌تواند چنین کنترولی را اعمال کند". وی با تاکید بر این‌که "دو کشور در امر مبارزه با تروریسم دارای منافع مشترک استند"، بیشتر بر همکاری دو کشور

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاکید کرد. کرزی نیز آرزویش را مبنی بر داشتن "یک رابطه‌ی بسیار خاص با ایالات متحده‌ی امریکا، داشتن یک رابطه‌ی استراتژیک خاص مانند رابطه‌ی ایالات متحده با اسراییل" ابراز نمود. وی تاکید کرد که "مردم افغانستان دارای یک فرهنگ و روح برابری‌طلبانه اند، از این‌رو باید با مردم افغانستان با احترام درخور برخورد شود". خانم کلینتون بر ضرورت فعال‌سازی پروسه‌ی صلح زیر رهبری افغان‌ها تاکید کرد. وی افزود که "خطوط قرمز ایالات متحده همان مواضع حکومت افغانستان است. طالبان باید قانون اساسی افغانستان را بپذیرند، حقوق زنان را رعایت کنند". وی علاوه کرد که "ایالات متحده مشارکت آن‌عده از طالبانی را که دولت افغانستان آنان را بپذیرد، در پروسه‌ی صلح قبول دارد و ایالات متحده حاضر است تا آنان را از لیست سیاه سازمان ملل متحد حذف کند". وی در برابر تمایل ضمنی رییس جمهور افغانستان در باره‌ی کاهش عملیات نظامی گفت که "ما باید از موضع قدرت با طالبان صحبت کنیم. توقف عملیات نظامی، طالبان را در موضع برتر قرار می‌دهد و این به سود صلح نیست". وی به آزادی مارجه اشاره کرد و "گفت که آزادی مارجه از کنترول طالبان، ما را در موضع قوی قرار داد". خانم کلینتون افزود: "بدون روشنی در این امر که با چه کسی و روی چه موضوعی توافق و آشتی صورت خواهد گرفت، سایر گروه‌های قومی افغانستان نگران می‌شوند. برخی از امریکاییان نیز نگران اند که ما از یک‌سو قربانی می‌دهیم، اما از جانب دیگر سخن از صلح و آشتی زده می‌شود و ما نمی‌دانیم با کی و در چه شرایطی باید آشتی صورت بگیرد. مردم ما نگران اند که اگر یکی از رهبران طالبان به قدرت برسد و بعد از مدتی دوباره همکاری با القاعده را شروع کند، چه خواهد شد". امریکایی ها در این گفتگو نگرانی‌شان را از نتایج احتمالی جرگه‌ی صلح نیز ابراز

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشتند و از این که اهداف این جرگه روشن نیست، شک‌شان را پنهان نمی‌کردند. کرزی برای کاهش نگرانی‌های امریکایی ها گفت: "جرگه‌ی صلح یک نقش مشورتی دارد. من می‌خواهم از مردم افغانستان بشنوم که چه می‌خواهند. اگر مردم خواهان جنگ باشند در آن صورت به آنان می گویم پس در این صورت فرزندان‌تان را بفرستید به جنگ و برای دفاع از کشورتان در برابر پاکستان بسیج شوید. من از نمایندگان مردم خواهم خواست تا در مساله‌ی جنگ و صلح ما باید به یک وفاق ملی دست یابیم".

واقعیت این بود که امریکایی‌ها به هر دلیلی که بود از پیامدهای "جرگه‌ی صلح" نگران بودند. به باور من می‌ترسیدند که جرگه از ایشان خواهد خواست تا افغانستان را ترک بگویند. از جانب دیگر آن ها از ناراحتی کرزی به دلیل تبلیغات خصمانه علیه وی و همچنین فعالیت‌های خرابکارانه‌ی‌شان در دوران انتخابات در تشویش بودند. از این‌رو خانم کلینتون از کرزی پرسید که نتایج جرگه چه خواهد بود؟ رییس جمهور کرزی که متوجه نگرانی وی شده بود گفت: "من گمان می کنم که جرگه به ما بگوید که شما می‌توانید با آن عده از افرادی که عضو القاعده نیستند، به گفتگوهای صلح بنشینید و من به جرگه خواهم گفت که که ایالات متحده نیز از پروسه‌ی صلح حمایت می کند". کلینتون نگران بود به همین دلیل به کرزی از حضور سازمان ملل متحد به عنوان یک نیروی بی‌طرف در گفتگوهای احتمالی صلح تذکر داد و کرزی هم در پاسخ او گفت که "ملل متحد توانایی کافی ندارد". کلینتون از کرزی پرسید: "ایالات متحده چه کار باید بکند تا پاکستان هم برای صلح بسیج شود؟" کرزی که فرصتی برای این که بتواند استراتژی ایالات متحده را احتمالا در برابر پاکستان تعدیل کند، یافته بود، گفت: "پاکستان صرف با استفاده از افراطیت مذهبی علیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان و هند می‌تواند وجود داشته باشد. اگر هدف شما مبارزه با تروریسم است، باید پاکستان را وادار کنید تا از تروریسم به عنوان ابزار سیاست استفاده نکند، اما اگر شما استراتژی دیگری دارید، برای سی، چهل سال آینده پس پاکستان را نمی‌شود بسیج کرد. اگر قرار است به پاکستان طوری دیگر پرداخته شود، ما وسایل کافی تاریخی در اختیار داریم".

چون کرزی به این باور رسیده بود که امریکایی ها برای تحقق استراتژی بزرگتر شان که مهارکردن چین در این منطقه، در مرکز آن قرار دارد، به افغانستان آمده‌اند، می‌خواست به امریکایی ها بگوید که شما در چنین حالتی موضوع را با ما در میان بگذارید، ما به شما کمک می کنیم. به گمان کرزی این یک فرصت بود تا بتوان خاک‌های از دست‌رفته ی افغانستان را در آن طرف دیورند دوباره به دست آورد. خانم کلینتون از رییس جمهوری پرسید: "به باور شما ما باید چگونه برخوردی در برابر پاکستان داشته باشیم؟" کرزی در پاسخ وی گفت: "بعد از خروج شوروی‌ها حکومت افغانستان فرو پاشید؛ پاکستان اردوی نیرومند افغانستان را نابود کرد. جنگ‌های داخلی شروع شد، پاکستان به نام طالبان، افغانستان را اشغال کرد. اگر شما هدف دیگری ورای جنگ با ترور ندارید، ما مجبوریم با پاکستان رابطه‌ی دوستانه داشته باشیم چرا که ما به تنهایی نمی‌توانیم کاری انجام دهیم".

کرزی از این گفتگو راضی به نظر می‌رسید و به این باور رسیده بود که شاید در واشنگتن نیز تمایلی به بازنگری استراتژی این کشور در برابر پاکستان در حال شکل گیری باشد. وی کاملا مطمین بود که اگر چنین نشد باید با پاکستان کنار آمد و افغانستان را از جنگ برون کرد. باید اذعان کنم که من به این باور نبودم. من اعتقاد داشتم که

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفتگوهای صلح زمانی می‌تواند معنادار باشند که طالبان و حامی آنان پاکستان مطمین شوند که در میدان جنگ به هیچ وجه به پیروزی نخواهند رسید. شیوع جنگ‌ها و بحران روابط ما با امریکا و استراتژی مداراجویانه ی این کشور در برابر پاکستان پیش‌شرط‌های خوبی برای گفتگوهای صلح نبودند، و صلح را تنها نمی‌توان با نیت خوب و پیام‌های اخلاقی به دست آورد.

آغاز دوباره کنفرانس‌های ویدیویی میان کابل و واشنگتن

در دوران ریاست جمهوری جورج بوش، پس از سال ۲۰۰۷ گفتگوهای ویدیویی میان رؤسای جمهور افغانستان و امریکا، تقریبا هفته‌وار صورت می گرفتند. در این گفتگوها هر دو طرف به تبادل نظر می‌پرداختند و در جهت رفع مشکلات کار می‌کردند؛ اما با آمدن اوباما این کنفرانس‌ها برای مدتی متوقف گردید. نبود یک تبادله ی منظم فکری و همچنین اشاعه‌ی بدبینی‌های پسا انتخابات ۲۰۰۹ افغانستان، از گرمی روابط میان دو کشور کاسته بود. بر مبنای یادداشت‌های من، نخستین کنفرانس ویدیویی که میان رییس جمهور کرزی و اوباما بعد از انتخابات سال ۲۰۰۹ افغانستان برگزار شد، در پانزدهم مارچ ۲۰۱۰ بود. ما همه از نتیجه ی این کنفرانس ویدیویی مطمین نبودیم. کنفرانس در اتاقی که در طبقه ی زیرین ساختمان گلخانه در ارگ برای همین منظور مجهز شده بود، صورت گرفت. برای تامین امنیت، تکنیسین‌های سفارت امریکا یک دستگاه ویدیویی را با وسایل ایمنی لازم در آن‌جا نصب کرده بودند. اتاق کنفرانس ویدیویی، اتاق کوچک، تاریک و بسیار دلتنگ کننده‌ای بود. وزیر خارجه، مشاور امنیت ملی، رییس دفتر، سخنگوی رییس جمهور و با درنظرداشت مسایلی که مطرح می‌شد، شماری از وزرای دیگر نیز

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضور می‌یافتند. برای من بسیار پرسش‌برانگیز بود که چرا بعضی کسانی که نه در تهیه ی نکات‌نامه‌های بحث سهم داشتند، نه یادداشت بر می‌داشتند و هم موضوعات مطروحه اغلب در حوزه‌ی کاری آن‌ها قرار نداشتند، اصرار داشتند که حتما باید در گفتگوها حضور داشته باشند و اگر دعوت هم نمی‌شدند، ناراحت می‌شدند؛ خودشان را توهین‌شده احساس می‌کردند. از جانب ایالات متحده، جنرال جونز مشاور امنیت ملی، رییس دفتر اوباما، کلینتون وزیر خارجه و ریچارد هالبروک و همچنین رییس دفتر اوباما حضور داشتند.

پیش از شروع کنفرانس، من از کرزی تقاضای یک گفتگوی یک‌به‌یک را کردم و از وی خواستم تا به نظراتم گوش بدهد. من از او خواستم که به هیچ وجه اجازه ندهد که روابط افغانستان و ایالات متحده از این بیشترآسیب ببینند. تاکید من بر این بود که باید به مثابه ی یک رییس جمهور، بسیار خون‌سرد باشد و ما باید به آینده ببینیم و از سایه ی گذشته بر روابط ما بکاهیم. باور من این بود که امریکا متحد شماره یک افغانستان است و ما نیاز داریم تا با این کشور روابط بسیار گسترده‌ی استراتژیک داشته باشیم. من بر این باور بودم که باید به سخنان و انتقادهای علنی و مطبوعاتی پایان داد. کرزی به سخنان من گوش داد و مانند همیشه در اخیر شروع کرد به پولیمیک‌هایی که به نظر من برای درک بیشتر مواضع من کمک نمی‌کردند. به گونه‌ی مثال: "یعنی شما از من می‌خواهید تا در برابر کشتار افغان‌ها توسط امریکایی ها سکوت کنم و یا به عنوان مزدور گوش‌به‌فرمان امریکا عمل کنم و...؟" من هم با ناراحتی زیاد گفتم: "جناب خان صاحب کرزا! من می خواهم تا شما به عنوان رییس جمهور صحبت کنید نه به عنوان خان قبیله. بدون شک که موضوع، بی‌اهمیت جلوه‌دادن کشتار ملکی و یا عدم اعتنا به استقلال افغانستان نیست. من می‌خواستم تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفاوت‌های نظر میان افغانستان و ایالات متحده به گونه‌ی دیپلوماتیک حل شوند و..." کنفرانس ویدیویی با تعارفات لازم شروع شد. اوباما کوشش می‌کرد تا جریان این گفتگو خوب بگذرد و نوعی از اعتماد، بعد از مداخلات گسترده‌ای که نماینده‌ی خاص این کشور در جریان انتخابات کشور ما مرتکب شده بود، به میان بیاید و روابط اندکی بهبود یابند. اوباما گفت: "من می‌دانم که شما نمایندگان زیادی را همه‌روزه از امریکا ملاقات می‌کنید. من به سفیر آیکن بری اعتماد دارم و فکر می‌کنم که وی نماینده‌ی خوبی است. به باور من این سال، سال صلح و دموکراسی برای کشور شما خواهد بود. زیر رهبری شما، کنفرانس‌های کابل و لندن برگزار خواهد شد و همچنین جرگه‌ی صلح. ما اگر با هم همکاری کنیم و عملیات نظامی هم اگر پیروز شوند، به نتایج دلخواه خواهیم رسید". حامد کرزی به پاسخ او گفت: "مردم افغانستان در جریان جنگ‌ها بسیار آسیب می‌بینند. افراد ملکی کشته می‌شوند، خانه‌های‌شان ویران می‌شوند؛ باید برای کاهش خشم و مشکلات مردم به آنان غرامت داده شود. نهادهای افغانستان مانند اردو و پولیس شدیدا نیاز دارند تا تقویت شوند؛ اردوی افغانستان باید تجهیز شود؛ افغانستان شدیدا به نیروی هوایی نیاز دارد و باید به این مسایل توجه شود". اوباما گفت: "باید با سفیر امریکا در مورد پرداختن غرامت صحبت شود و یک راه‌حل پیدا شود. مردم افغانستان گمان می‌کنند که حکومت افغانستان ضعیف است و نمی‌تواند مسؤولیت‌هایش را انجام دهد. شما دیدید که در مارجه نیروهای افغانستان، بر اساس گزارش‌های جنرال مک کریستال قوی بودند. وقتی می‌شود در مارجه به تعهدات عمل کرد، باید بتوان در تمام افغانستان نیز چنین نمود". وی افزود: "ایالات متحده آن‌چه را که برای پیروزی افغانستان در این جنگ لازم باشد انجام خواهد داد. بدون‌شک

(c) ketabton.com: The Digital Library

که شما به کارمندان قوی و فعال نیاز دارید. باید حکومتداری خوب در افغانستان عملی شود و با فساد مبارزه صورت بگیرد".

اوباما در واقعیت به این امر اشاره داشت که دلیل اصلی ادامه ی جنگ و تروریسم در افغانستان، حکومتداری بد و موجودیت فساد گسترده است. در این‌جا یک تفاوت اساسی میان حکومت افغانستان و یکی از نامزدان ریاست جمهوری آقای اشرف غنی نیز وجود داشت. ما بر این باور بودیم که حکومتداری بد یکی از علت‌های ادامه تروریسم است و نه تنها علت اصلی آن؛ اما اداره‌ی اوباما معتقد بود که فساد اداری علت اصلی تداوم جنگ است و جناب کتور اشرف غنی نیز با امریکایی‌ها هم نظر بود. وی در مناسبت‌های گوناگون "هشتاد درصد علت تروریسم را حکومتداری بد" تلقی می کرد. به همین دلیل هم بود که افغان‌هایی که به این تیوری باور داشتند به آسانی از تحلیل علت تروریسم گذشتند و به "تیوری شورش گری" پیوستند. به باور من آن‌چه در افغانستان می گذشت، نتیجه‌ی سال‌های طولانی جنگ و اشغال بود که موجب فروپاشی نهادهای دولتی و اجتماعی و مناسبات برخاسته از آن ها شده بود. سال‌های طولانی جنگ موجب شده بودند تا شماری از کشورها، به ویژه پاکستان بتوانند نیروهای تروریستی وابسته به خودش را به جان افغانستان بیندازد و تروریسم را به عنوان ابزار مداخله و اشغال مورد بهره‌برداری قرار دهد. حکومتداری بد هم موجب می‌شد تا در جاهایی مردم، از نهادهای ضعیف دولت افغانستان حمایت نکنند. بنابر این، جنگ طالبان در برابرحکومت، شورش روستاییان ناراضی نه، بل که حرکت‌های تروریستی بود که به دلیل ناتوانی و عدم حضور نیرومند دولت به مثابه‌ی تامین کننده‌ی امنیت، زمینه‌ی مساعدی را برای ادامه‌ی تروریسمی که از پاکستان مایه می گرفت، فراهم می‌آورد. برداشت و تحلیل آمیخته با اشتباه ایالات

(c) ketabton.com: The Digital Library

متحده‌ی امریکا و همدستان او در افغانستان موجب شد تا ما نه تنها نتوانستیم بر تروریسم پیروز شویم، بل که با روی کارآمدن حکومت وحدت ملی در یک و نیم سال نخست به گونه‌ی بسیار اشتباه‌آمیزی دروازه‌های نهادهای امنیتی افغانستان به روی دستگاه‌های استخباراتی پاکستان باز شدند و دشمنان افغانستان دوست تلقی گردیدند و در نتیجه امنیت ملی افغانستان به سختی آسیب دید.

کرزی در این گفتگو در پاسخ اوباما گفت : "نحوه‌ی انتخاب و تقرر کارمندان در اداره‌ی افغانستان بسیار مهم است. کابینه‌ی افغانستان هفته‌ی آینده در این رابطه تصمیم خواهد گرفت. اداره‌ی عامه‌ی افغانستان باید غیرسیاسی و مسلکی شود و ما در این راه تدابیر لازم را اتخاد خواهیم کرد. ایجاد اداره ی نیرومند همچنین ایجاب می کند تا افراد خارجی به ویژه نماینده‌های ایالات متحده در ولایت‌های افغانستان به کارمندان دولت افغانستان پول، موتر و امتیازات مادی ندهند. برای ایجاد یک اداره ی مستقل تابع قانون این کار بسیار مهم است". تلاش کرزی برای ایجاد یک اداره‌ی ملکی، متخصص و بی‌طرف هرگز به نتیجه نرسید. این یکی از پروژه‌های با اهمیت در افغانستان بود که به دلیل مداخله‌های بی‌جای سیاسی، هیچ وقت در آن پیشرفتی صورت نگرفت. کشورهای کمک‌کننده جهت تقویت کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و ملکی که مستقیما مسؤولیت تحقق این پروژه را داشت، کمک‌های زیادی کردند؛ اما در واقعیت هرگز قدم‌های بزرگی برداشته نشد. گذشته از این‌ها اجرایی‌سازی این پروژه، بخشی از اصلاحات شمرده می‌شد که بدون شک دارای اهمیت استراتژیک بود. بخش دیگر که مبارزه با رشوه و خویش‌خواری بود و باید همزمان با اصلاحات اداری صورت می‌گرفت، هرگز جدی گرفته نشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوباما بر اراده ی حکومتش برای تقویت حکومت مرکزی افغانستان تاکید کرد. حامد کرزی علاوه کرد: "حکومت افغانستان امکانات زیادی ندارد. فساد در جایی صورت می گیرد که پول باشد؛ افغانستان از نحوه ی مصرف کمک‌های خارجی اطلاع ندارد. کمک‌ها را خود کمک‌کنندگان بر اساس روش‌هایی که دارند، مصرف می‌کنند". بخش مهمی از واقعیت علت‌های فساد در افغانستان در همین موضوع نهفته بود. بیشتر از نود درصد کمک‌های خارجی مستقیما توسط کشورهای کمک‌دهنده و نهادهای مربوط به مصرف می‌رسیدند. افغانستان هیچ آگاهی و کنترولی بر نحوه‌ی مصرف این کمک‌ها نداشت؛ اما در همه‌جا سخن از موجودیت فساد مالی در حکومت افغانستان بود. بدون شک که در اداره‌ی افغانستان فساد گسترده وجود داشت، ولی در تبلیغات رسانه‌های خارجی و رسانه‌های داخلی وابسته به آن‌ها طوری نشان داده می‌شد که گویا مسؤولیت همه‌ی دزدی‌های مالی در افغانستان برگردن اداره‌های افغانستان است. در حالی که افغان‌ها بیشتر در بخش عرضه ی خدمات مبتلا به فساد بودند و فساد در میلیاردها دالری که به افغانستان کمک می‌شد، عمدتا بر عهده‌ی کشورهای کمک‌کننده و وابستگان آن‌ها بود.

در ارزیابی از این کنفرانس ویدیویی، من طرفدار تغییر در نحوه ی گفتگوها میان دو کشور بودم و شدیدا از برگشت به یک دیپلوماسی متداول میان دو کشور همکار و اجتناب از جنگ‌های رسانه ای دفاع می‌کردم. وزیر خارجه زلمی رسول طرفدار نظر من بود، اما مثل همیشه خاموش نشست. این در حالی بود که رسانه‌های امریکایی و انگلیسی به گزارش‌های منفی‌شان ادامه می‌دادند. اگر برخی از این گزارش‌ها از سنت رسانه‌های آزاد ناشی می‌شدند، مواردی نیز بودند که نشان از یک جنگ استخباراتی داشتند. حمله‌های شخصی و تخریب اعضای

(c) ketabton.com: The Digital Library

خانواده و همکاران حامد کرزی بخشی از این کارزار بودند. گالبرایت در یک مصاحبه حامد کرزی را به اعتیاد به مواد مخدر متهم کرد و اتهاماتی مانند این‌ها. رییس جمهور کرزی هم که از یک‌سو از این رفتارها هر روز بیشتر عصبانی می‌شد و هم به دلیل این‌که تمام گزارش‌های رسانه‌ای را به مثابه‌ی سیاست‌های دولتی تلقی می‌کرد، از هر فرصتی برای حمله به سیاست‌های ایالات متحده استفاده می‌کرد. وی در ملاقاتی که با نمایندگان شورای ملی افغانستان در هفدهم حمل ۱۳۸۹ داشت یک بار دیگر از فعالیت‌های ایالات متحده و مداخله در امور داخلی افغانستان انتقاد نموده و برخی از اعمال این کشور را جنایت دانست. در این دیدار برخی از وکلایی که با حضور ایالات متحده موافق نبودند، با دادن گزارش‌های غیرواقعی در مورد "حمله ی سگ‌های امریکایی به خانواده‌های افغان" و گزارش‌های شبیه آن به‌شدت به تحریک رییس جمهور پرداختند. وی هم با گستردگی بیشتر از امریکایی ها انتقاد نمود و علاوه کرد که "اگر این اعمال پایان نیابند، وی ترجیح می‌دهد با طالبان همکاری کند...".

در حاشیه‌ی سفر رییس جمهور افغانستان به نیویارک به منظور اشتراک در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قرار شد دیداری میان رؤسای جمهور افغانستان و ایالات متحده صورت بگیرد. این دیدار کاملا در سایه ی شهادت استاد برهان‌الدین ربانی رییس شورای عالی صلح قرار گرفت. استاد ربانی در ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ (نزدهم سپتامبر ۲۰۱۱) توسط کسی که به بهانه ی پیام صلح به ملاقات او آمده بود، به شهادت رسید. رؤسای جمهور افغانستان و ایالات متحده در بیستم سپتامبر ۲۰۱۱ در مقر نمایندگی ایالات متحده در نیویورک دیدار کردند. من بسیار نگران جریان این دیدار بودم. چرا که رییس جمهور افغانستان بر امریکایی ها شک داشت و بر این باور بود که آنان در

(c) ketabton.com: The Digital Library

توطئه‌ی قتل استاد ربانی دست دارند. این شک، بعدها به یکی از باورهای استوار وی تبدیل شد. هیچ دلیلی وجود نداشت که امریکایی‌ها در این کار دخیل باشند؛ نه تنها دلیلی وجود نداشت، بل که شهادت استاد ربانی، رییس شورای عالی صلح به باور من کاملا مغایر و مخالف منافع و سیاست‌های ایالات متحده بود. افرادی در پیرامون رییس جمهور بودند که به این بدگمانی به‌گونه‌ی سیستماتیک دامن می‌زدند. طرح اتهامی با این جدیت از طرف رییس جمهور افغانستان، آن‌طوری که بعدها در حضور دیگران صورت می گرفت، موجب خرابی بیشتر روابط ما با امریکا و حتا از نظر شخصی برای من موجب شرمندگی می‌شد. در ملاقات بیستم سپتامبر، تمام شخصیت‌های مهم سیاست امریکا حضور داشتند: خانم کلینتون وزیر امور خارجه، دانیلون مشاور امنیت ملی، خانم رایس نماینده‌ی ایالات متحده در سازمان ملل متحد و گروسمن نماینده‌ی خاص امریکا برای افغانستان. صحبت‌های دو طرف بیشتر روی موضوع صلح بود. رییس جمهوری کرزی چندین بار تلاش کرد تا توجه اوباما را به موجودیت پناه‌گاه‌ها در پاکستان و این‌که بدون برچیدن این پناه‌گاه‌ها امکان پیروزی بر تروریسم وجود ندارد، جلب کند؛ اما هر بار اوباما از بحث روی این موضوع طفره می‌رفت. وی اوباما را مخاطب قرار داده و گفت: "شهادت استاد ربانی توسط شخصی که از پاکستان می‌آمد و پیام صلح می‌آورد، بزرگ‌ترین حادثه‌ی تروریستی ده سال اخیر در کشور ما است. ما باید جدیت این موضوع را درک کنیم و امنیت رهبران افغانستان را تامین نماییم". اوباما در پاسخ رییس جمهور افغانستان گفت: "موضوع پناه‌گاه‌ها مشکلی است که یک مدت دیگر هم وجود خواهد داشت. موضوعی را که من می‌خواهم با شما در میان بگذارم، موضوع صلح و آشتی است. موضوع صلح و آشتی، موضوع

(c) ketabton.com: The Digital Library

مربوط به شما است. ما می‌توانیم از این پروسه زیر رهبری شما حمایت کنیم". کرزی به تکرار "بر لزوم فشار بیشتر بر پاکستان و برچیدن پناه‌گاه‌ها" تاکید کرد، اما اوباما به این موضوع نمی‌پرداخت. کرزی که متوجه طفره‌روی‌های اوباما بود، ناگزیر یک بار دیگر گفت: "آقای رییس جمهور، شورای کویته و شبکه ی حقانی یعنی پاکستان؛ اگر ما علیه پناه‌گاه‌های آنان اقدام نکنیم، نمی‌توانیم در این جنگ برنده شویم". اوباما صرفا بر لزوم "حمایت از زندگی افراد برجسته‌ی افغان" اشاره کرد و به این موضوع پرداخت که "انتقال مسؤولیت‌ها به افغان‌ها به خوبی پیشرفت می کند" و می‌خواست بداند که آیا جانب افغانستان نیز از این پیشرفت‌ها راضی استند یا نه. در همین جلسه مسایلی مانند ارتقای موثریت کمک‌ها، انتقال زندان‌ها و مانند آن ها نیز مورد بحث قرار گرفتند. با شناختی که من از هر دو طرف داشتم، می‌دانستم که این دیدار نه تنها به نزدیکی میان دو کشور کمک نمی کند، بل که فضای سرد و بی‌اعتمادی دو جانبه را شدت بیشتر می‌بخشد.

خانم هیلاری کلینتون وزیر خارجه ی ایالات متحده در دیداری که در نزدهم نوامبر ۲۰۱۱ از کابل داشت، دیدگاه‌های کشورش را در مورد مسایل مورد علاقه ی دو کشور مطرح کرد. کرزی در این گفتگو گفت: "ما در مبارزه با تروریسم قربانی‌های بسیار دادیم. مردم افغانستان بعد از شهادت استاد ربانی نشان دادند که بسیار متحد استند. ما برای استقلال و امنیت کشور خود قربانی‌های بسیار دادیم. مردم افغانستان بالاخره صلح می‌خواهند. نگرانی ما و مردم افغانستان این است که ما نمی‌دانیم امریکا تا کجا حاضر است، با پاکستان مبارزه کند". خانم هیلاری کلینتون در پاسخ گفت: "ما می‌خواهیم علیه حقانی در داخل و خارج پاکستان اقدام کنیم. اما باید همزمان به گفتگو با طالبان بپردازیم. ما می خواهیم در این رابطه نظر شما را داشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشیم. ما نیاز داریم تا روند گفتگوها شفاف باشد. مردم باید بدانند که بحث بر سر چیست. ما می‌خواهیم طالبان را تشویق کنیم تا با شما به مذاکره بنشینند، اما پاکستان و طالبان باید بدانند که ما هم می‌خواهیم بجنگیم و هم مذاکره کنیم. من امشب به پاکستان می‌روم و با رهبران نظامی و ملکی آن کشور صحبت می‌کنم. از گیلانی می‌خواهم تا به شورای کویته یک پیام بسیار روشن بفرستد". در پاسخ خانم کلینتون، رییس جمهور افغانستان گفت: "حقانی پدیده‌ی جدا از آی‌اس‌آی نیست. حقانی یعنی آی‌اس‌آی؛ اما شورای کویته ترکیبی است از طالبان افغان و آی‌اس‌آی. ما باید در گفتگوهای صلح مطمین باشیم که کسی که می‌آید، نماینده‌ی حقیقی ملا عمر است، تا اگر حادثه‌ای صورت می‌گیرد، ما بتوانیم به طالبان بگوییم که شما خلاف تعهدتان عمل کرده‌اید. کسی که می‌آید باید از ملا عمر صلاحیت‌نامه داشته باشد". امریکایی‌ها نمی‌خواستند بپذیرند که طالبان ابزار سیاست پاکستان اند، بل که بر این باور بودند که نفوذ پاکستان بر طالبان محدود است و از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا به ما این محدودیت‌های پاکستان را بفهمانند. خانم کلینتون در همین نشست گفت که "فکر نمی‌کنیم که آنان بسیار متحد باشند. منظورم ملا عمر و پاکستان است". کرزی که متوجه این تجاهل عارفانه شده بود، گفت "اگر پاکستان به ملا عمر دستور بدهد که برو با حکومت افغانستان گفتگو کن، این کار صورت می‌گیرد. ما می‌خواهیم با پاکستان در صلح زندگی کنیم، اما آن‌ها می‌خواهند خواست‌های‌شان را از طریق استفاده از تروریسم بر ما بقبولانند. اگر گفتگوها با طالبان شروع شود، امکان جدا کردن آنان از پاکستان وجود دارد. طیب آغا نماینده‌ی ملا عمر است او می‌تواند پیام‌ها را به وی انتقال دهد". کرزی به ویرانی‌هایی که مردم دو طرف خط دیورند در سال‌های اخیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

متحمل شده‌اند، اشاره کرده گفت که "پاکستان به‌گونه‌ی سیستماتیک از تعلیم و تربیه‌ی مردم پشتون جلوگیری می‌کند. ما بدون داشتن یک سیاست روشن در برابر پاکستان در این جنگ پیروز نمی شویم". کلینتون که متوجه منظور رییس جمهور شده بود، در پاسخ گفت که "ما نمی‌خواهیم درگیر یک جنگ مستقیم با پاکستان شویم، اما می خواهیم به مردم افغانستان بگوییم که ما آنان را درک می‌نماییم و به ایشان کمک می‌کنیم. ما باید با امضای قرارداد استراتژیک به پاکستان پیام بدهیم که ایالات متحده با افغانستان همراه است و ما افغانستان را تنها نمی‌گذاریم". کرزی یک بار دیگر مساله ی تلفات ملکی و عملیات شبانه را مطرح کرد. کلینتون گفت: "ما باید در پی پیداکردن یک راه حل باشیم؛ راه حلی که موجب تضعیف امنیت در افغانستان نشود. در غیر آن جلوگیری از عملیات انتحاری و بمب‌گذاری‌های کنار جاده‌ای مشکل خواهد بود. یکی از راه‌های حل این خواهد بود که تا آمادگی نیروهای شما، رهبری عملیات را به افراد آموزش‌دیده‌ی شما بسپاریم".

رییس جمهور افغانستان تقاضا کرد که "باید تمام کارها به افغان‌ها انتقال داده شود. ما خود می‌دانیم که چگونه با مردم خود برخورد کنیم و حساسیت‌ها را کاهش دهیم. اگر پناه‌گاه‌ها در پاکستان هدف قرار داده شوند، ما می‌توانیم مردم خود را بهتر بسیج کنیم". کلینتون به عملیات شبانه اشاره کرد و تاکید داشت که بدون این عملیات، امنیت افغانستان با تهدیدهای جدی مواجه می‌شود. وی از جنرال آلن پرسید که "در همین اواخر چند تن از افراد مربوط به شبکه ی حقانی را دستگیر کرده‌اید؟" وی گفت "حدود ۱۶۰ تن آنان را دستگیر کرده‌ایم". تمام تلاش کرزی معطوف به این بود که به امریکایی ها تفهیم کند که بدون نابودی پناه‌گاه‌ها نمی‌توانیم بر تروریسم پیروز

(c) ketabton.com: The Digital Library

شویم و بدون هدف قراردادن این پایگاه‌ها در خاک پاکستان امکان بسیج مردم وجود ندارد. وی بر این باور بود که "ما شعاری نداریم که بتوانیم با آن به بسیج مردم بپردازیم". با این که آشکار بود که مردم از جنگ‌های بی‌حاصل و از عدم پیشرفت در مبارزه با تروریسم و تلاش دولت‌سازی و حضور طولانی خارجیان و خشونت‌های بی‌پایان آن‌ها در کشور شان خسته شده بودند، اما با این‌هم نه خارجیانی که با تروریسم درگیر بودند و نه هم سازمان‌های غیردولتی مزدبگیر خارجیان و رسانه‌های وابسته به آنان و نه هم نولیبرال‌هایی که گمان می‌کردند دوران استقلال ملی به پایان رسیده است، هیچ کدام نمی‌خواستند واقعیت‌های تلخ جامعه را درک کنند. به دلیل همین بیگانگی با واقعیت‌های افغانستان بود که خانم کلینتون می‌خواست بداند که چرا انگیزه‌ی مردم در مبارزه با تروریسم کاهش یافته است. در واقعیت در این‌جا دو تحلیل ناقص وجود داشت؛ دو تحلیلی که هرکدام آن بخشی از واقعیت را بازتاب می داد و نه تمام آن را و بر همین مبنا بود که ایالات متحده و افغانستان از داشتن یک درک فراگیر از کلیت اوضاع و علت‌های بحران محروم بودند. رهبری افغانستان عامل خارجی را به عنوان تنها علت ادامه ی تروریسم تلقی می‌کرد، در حالی که امریکایی‌ها بر این باور بودند که علت ادامه‌ی تروریسم در افغانستان موجودیت فساد در دستگاه حکومت افغانستان است. دلیل ادامه ی تروریسم بدون شک هر دو علت بود. موجودیت فساد، دست پاکستان را برای سربازگیری در دهات افغانستان تا حدودی باز می‌گذاشت و گذشته از این، مشکل فساد تنها مشکل افغان‌ها نبود. دستگاه‌های شماری از کشورها و در راس آن‌ها ایالات متحده به گونه‌ی بسیار گسترده در فساد دست داشتند. اما در ارزیابی اهمیت و جایگاه این دو عامل به نظر من که در رابطه با اوضاع

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشخص افغانستان تجاوز و مداخله‌ی پاکستان عامل مهمتر بود. در ادامه‌ی این گفتگو وزیر خارجه‌ی ایالات متحده بر گشایش دفتر قطر تاکید کرد و حامد کرزی نیز در پاسخ گفت که "ما مخالف گشایش این دفتر نیستیم، مشروط بر این که این دفتر، دفتری باشد که زمینه‌ی گفتگوهای صلح را فراهم آورد و نمایندگی دیپلوماتیک و یا نمایندگی امارت طالبان نباشد". و تجربه نشان داد که جانب افغانستان با طرح این تاکید مجدد کاملا حق به جانب بود.

ادامه اتهام‌های متقابل و عدم توافق بر سر علت‌های گسترش تروریسم

همان‌گونه که در بالا اشاره کردم، میان افغانستان و ایالات متحده امریکا بر سر علت‌های اصلی گسترش تروریسم اختلاف نظر وجود داشت. در ادبیات انگلوساکسونی و همچنین سیاست‌مداران افغان وابسته به آن‌ها پیوسته سخن از "شورشگران" زده می‌شد. حتا رسانه‌های افغانستان نیز در پوشش رعایت "اخلاق روزنامه‌نگاری" با به کاربردن واژه‌ی "طالبان مسلح" در واقعیت بر همان طبل معصومانه‌ی "شورشگران افغان" می‌کوبیدند. در حالی که رییس جمهور کرزی و من بر سر واژه‌ی تروریسم تاکید داشتیم. در جریان کارزارهای انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹، آقای اشرف غنی در بیشتر سخنرانی‌های خود می‌گفت که "هشتاد در صد علت شورشگری موجود در حکومت‌داری بد نهفته است". من در پاسخ چنین تحلیل به دور از واقعیت افغانستان مقاله‌ای نوشتم و استدلال کردم که نباید از مقولات علم سیاست درباره‌ی دولت‌های ناکام پسااستعمار طوری نتیجه‌گیری کرد که در افغانستان نیز همه‌چیز عمدتا علت داخلی دارد. به باور من تروریسم ابزار مداخله‌ی پاکستان است که با موجودیت دولت‌داری خراب آسان‌تر گسترش می‌یابد و کسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هم نمی‌تواند مانند علوم طبیعی میزان درصدی علت‌ها را بسنجد. دکتور غنی پس از این که به حیث رییس حکومت وحدت ملی قدرت را به دست گرفت، دل‌بستگی خود به طالبان را تا جایی به نمایش گذاشت که آنان را "اپوزسیون سیاسی" خطاب کرد.

حامد کرزی در ملاقاتی در ۳۱ مارچ ۲۰۱۰ با دریاسالار مولن قوماندان لوی‌درستیزهای امریکا، جنرال مک کریستال قوماندان قوای آیساف در کابل و آیکن بری سفیر آن کشور یک بار دیگر به تبادل نظر پرداخت. در این دیدار وی خطاب به لوی‌درستیز امریکا گفت: "آدمیرال شما در صحبت‌های تان با پاکستانی‌ها، آیا به یک توافق روی مسایل افغانستان رسیدید؟ پاکستان در ملاقات‌ها با من دو موضوع را مطرح می‌کنند: یکی موضوع پشتون‌ها و دیگری رابطه‌ی افغانستان با هندوستان. ما به خواست‌های مشروع آن‌ها توجه می‌کنیم و احترام می‌گذاریم، اما پاکستان باید به افغانستان به مثابه‌ی یک کشور مستقل برخورد کند. ما نمی‌توانیم به پاکستان حق ویتو در روابط خارجی افغانستان قایل شویم. آیا شما هیچ نگرانی‌ای درباره‌ی حضور طالبان در پاکستان دارید؟ جنرال کیانی حضور طالبان در پاکستان را می‌پذیرد. این بدین معناست که پاکستان متعهد به جلوگیری از اعمال طالبان در برابر افغانستان نیست. ما هیچ راه دیگری نداریم؛ باید به هر شکلی که می‌شود، فعالیت‌های تروریستی علیه کشور ما متوقف شوند. ما باید یک راه حل، مشترکا با پاکستان پیدا کنیم. پاکستان سیاستی را در برابر امریکا دنبال کرده که موجب شکست شما در افغانستان شده است. ما دیگر نمی‌توانیم مردم افغانستان را در این جنگ بسیج کنیم. پاکستان سیاستی را دنبال کرد و توانست با استفاده از اشتباهات امریکا، تروریسم را به یک قیام مردم علیه حکومت افغانستان و حضور امریکا تبدیل کند. برای من صرفا دو راه مانده است: یا این که با پاکستان به

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلح برسیم و یا این که راه‌هایی پیدا کنیم که بتوانیم مردم افغانستان را بسیج کنیم". در این‌جا منظور کرزی باز هم این بود که اگر موضوع خاک‌های از دست‌رفته ی افغانستان مطرح شوند، امکان بسیج مردم افغانستان آسانتر می‌شود. وی به این باور بود که امریکا در همه‌حال در این منطقه اهدافی را در مطابقت با استراتژی جهانی خود دنبال می کند و افغانستان باید از آن مستفید شود. کرزی سخنانش را با صدایی که نشان از عصبانیت بی‌حد و حصر او داشت، ابراز کرد. بسیار جالب بود که جنرال آمریکایی مک کریستال با تذکر این که "من فکر می کنم که ما با آن‌چه در افغانستان با آن روبه‌رو استیم یک شورش است؛ یک شورش در برابر رفتار اشتباه‌آمیز حکومت افغانستان" یک بار دیگر، بر تفاوت نظر مقامات امریکایی با افغانستان تاکید کرد. بدین گونه گفتگوهای رییس جمهور افغانستان با مقامات امریکایی در موارد بسیاری هرگز حالت متداول گفتگو میان مقامات دو کشور همکار را نداشتند و همواره با تنش‌های غیرلازم همراه بودند. من شخصا از چنین حالتی بسیار رنج می‌بردم. نمایندگان کشورها وقتی روی موضوع‌های مطروحه به توافق نمی‌رسند، کوشش می کنند تا از وقت استفاده ی اعظمی را نموده روی موضوعاتی که احتمالا نتیجه‌زا خواهند بود، متمرکز شوند؛ اما در گفتگوهای میان افغانستان و امریکا، با تاسف، جملاتی همیشه تکرار می‌شدند که هر دو طرف می‌دانستند امکان نزدیکی روی محتوای آن‌ها وجود ندارد. فضای گفتگوها و بحث‌ها میان رییس جمهور افغانستان و مقام‌های ایالات متحده هر روز پرتنش‌تر می‌شد. در این باره از جانب افغانستان، دو رویکرد وجود داشت. اکثریت مطلق اعضای حکومت افغانستان خواهان یک رابطه ی دوستانه و صمیمانه با ایالات متحده بودند و همچنین خواهان داشتن یک دیالوگ سازنده و هدفمند؛ اما کسی، به جز از جاوید لودین که

(c) ketabton.com: The Digital Library

در سال‌های اخیر حکومت معین سیاسی وزارت خارجه شده بود، شهامت ابراز نظر مخالف را در برابر کرزی نداشت. بنابر این من اکثرا در مسایل مربوط به سیاست افغانستان و امریکا باید تنها ابراز نظر می‌کردم. من موارد بسیاری را به یاد دارم که وزرای کابینه و سایر شخصیت‌های بالامقام حکومت در گفتگو با من از وضعی که در روابط ما با ایالات متحده پیش آمده بود، ابراز ناراحتی شدید می‌کردند؛ اما با این‌هم وقتی با حامد کرزی روبه‌رو می‌شدند، دم بر نمی‌آوردند. چنین موضع گیری از روی جبن و بی‌خاصیتی، بیشتر مولود کاراکترهای سیاست‌مداران افغانستان بود نه به دلیل این‌که کرزی از لحاظ کاراکتر و برخورد آدم دیکتاتوری بوده باشد. با این‌هم کرزی می‌فهمید که تقریبا کلیه ی اعضای حکومت، با وی در نحوه ی برخورد وی با ایالات متحده هم‌فکر و هم‌رای نبودند. تنها کسی که با وی در این زمینه همراهی می‌کرد، رییس دفتر او آقای عبدالکریم خرم بود که بعدا با آوردن آقای ایمل فیضی به عنوان سخنگوی رییس جمهوری تیم‌شان مکمل شد.

از جانب ایالات متحده نیز بیشتر کسانی که با کرزی گفتگو می‌کردند، از منظر برقراری ارتباط میان‌فرهنگی[1] و درک عواطف و احساسات انسان افغانستان ناتوان بودند. به‌گونه‌ی مثال یک روز کرزی به هیئتی از سناتوران امریکایی از نحوه ی مصرف کمک‌های امریکا شکایت می‌کرد و می‌گفت که "افغانستان هیچ اطلاعی از این‌که این کمک‌ها در کجا و چگونه مصرف می‌شوند، ندارد. برخی از اطلاعات می‌گویند که قسمت اندکی از پول‌های کمکی در داخل افغانستان مصرف می‌شوند و بیشتر آن ها پس به ایالات متحده بر می‌گردند".

---

[1] intercultural Comunication

(c) ketabton.com: The Digital Library

رییس هیئت سناتوران به جای این که حساسیت موضوع را درک کند و بر تعهدات کشورش مبنی بر ارتقای موثریت کمک‌ها آگاهی داشته باشد، با خون‌سردی امریکایی گفت: "از این که کمک‌های امریکا به افغانستان پس به ایالات متحده بر می گردند، کار خوبی است. کجای این کار بد است؟" و یا در اوج بحث‌ها در باره‌ی جلوگیری از دستگیری‌های غیرقانونی شهروندان افغانستان و تلاش برای قانونی ساختن اقدامات قوای خارجی در افغانستان، سناتور لینسی گراهام[1] به‌جای توجه به خواست‌های افغانستان، سخن از "تاسیس و ایجاد زندان‌های جدید در افغانستان" می‌زد و با صراحت می گفت که "ما در فصل جنگ افراد بیشتری را دستگیر خواهیم کرد." در بعد کلانتر، اداره‌ی اوباما هرگز نتوانست در برابر افغانستان یک استراتژی پایدار را که در آن منافع افغانستان هم جایگاه پر معنایی داشته باشد، تدوین کند. به این مطلب در جریان این یادداشت‌ها بر می گردم.

در ۲۱ اپریل ۲۰۱۰ رییس جمهور افغانستان در برگشت از یک سفر قندهار به جنرال مک کریستال از اوضاع نابه‌سامان آن شهر شکایت کرد و گفت که من گمان می کنم که یک دست نامریی وجود دارد که می‌خواهد اوضاع در قندهار از این هم خرابتر شود. رییس جمهور می‌خواست به جنرال امریکایی بفهماند که عدم توجه شما به امنیت قندهار نشان از این دارد که شما می‌خواهید اوضاع از این‌هم بیشتر در آن شهر خراب شود. این هم بخشی از تیوری توطئه بود که به کمک آن قضایای افغانستان مورد تحلیل قرار می گرفتند. کرزی با اشاره به ادعای جنرال که گفته بود "برادران شما در قراردادهای امنیتی دست دارند" گفت که "شما برادران مرا قاچاقچی می گویید، اما به آن‌ها

---

[1] Lindsey Graham

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرارداد می‌دهید؟ من کدام حرف شما را باور کنم؟ شما چرا به نزدیکان سران حکومت افغانستان قرارداد می‌دهید، آیا هدف شما این است که رهبران حکومت افغانستان را بدنام بسازید؟" این موضوع را یک بار جنرال مک کریستال مطرح کرده بود؛ اما ادعای او مبتنی بر شایعاتی بود که در حلقه‌های دیپلوماتیک در جریان بود. در حالی که او باید نخست در دفتر خود در این باره تحقیق می کرد. وقتی او چنین ادعایی را مطرح کرد، موجب ناراحتی بیش از اندازه‌ی رییس جمهور شد. جنرال کریستال پس از چند روزی به دفتر من آمد و از طرح این ادعا عذرخواهی کرد و از من خواست تا راهی پیدا کنیم که رابطه‌ی او با رییس جمهور خراب نشود. در بحث یادشده نیز جنرال مجددا از رییس جمهور عذرخواهی کرد. نهاد عذرخواهی در فرهنگ افغانی فاقد آن جایگاهی است که در مغرب‌زمین معمول است. در فرهنگ خاورزمین اسلامی و عرف‌های افغانی ما بیشتر به فرهنگ توبه آشنایی داریم و این مفهوم را از مقولات دینی وارد رفتارهای روزمره ی خود کرده‌ایم. بر این بنیاد اگر کسیْ اشتباهی را مرتکب شد به جای این که عذرخواهی او را بپذیریم و باور کنیم که واقعا وی از سخنی که زده و یا کاری که کرده است، متاسف است، دنباله ی کار را به ندرت رها می کنیم. جنرال در پاسخ کرزی گفت: "آقای رییس جمهور، ما در افغانستان با یک بحران رو به افزایش روبه‌رو استیم. مشکلات ایجاب می کنند تا ما به مثابه‌ی یک تیم با هم همکاری کنیم. ما باید به جدال‌های غیرلازم با همدیگر از طریق رسانه‌ها پایان دهیم. شما اگر مرا از طریق رسانه‌ها انتقاد کنید، من حمایت لازم را در واشنگتن از دست می‌دهم. من به همکاران خود گفتم که نباید در رسانه‌ها حرف بزنند و موجب ذهنیت‌های منفی شوند. من به آنان گفتم وقتی که ما اسنادی نداریم، نباید درباره‌ی برادران رییس جمهور حرف بزنیم. ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیچ ثبوت و برگه‌ای علیه برادران شما نداریم. من می‌خواهم این مطلب را یک بار دیگر یادآوری کنم و آن‌چه را که من قبلا به شما گفته بودم، بعد از تحقیق مجدد دریافتم که درست نیست؛ اما برادران شما از قدرت خود استفاده می کنند و در سیاست قندهار اعمال نفوذ می کنند".

کرزی گفت: "پس این تبلیغات در واقعیت علیه شخص من و تخریب من است و نه چیز دیگری". شایعه‌ی ثروت‌اندوزی و حتا موضوع قاچاق‌بری برادران کرزی موضوعی بود که سال‌ها به آن دامن زده می‌شد، اما بعد از سال‌های ۲۰۰۸ و روی کار آمدن اداره‌ی اوباما به شدت این تبلیغ‌ها افزوده شد. بدون شک که برادران کرزی به ویژه احمد ولی که بعدها به دست طالبان به شهادت رسید، دارای قدرت بسیار بودند، تا جایی که مقام‌های رسمی حکومت در سایه‌ی آنان قرار داشتند؛ اما در مورد این که ایشان آلوده به قاچاق مواد مخدر باشند، هیچ کس و در هیچ جایی سندی ارائه نکرد. در دوران تصدی من در وزارت خارجه، قیوم کرزی، برادر بزرگتر حامد کرزی، از من خواست تا به منظور کشف حقیقت در این مورد به او کمک کنم. من هم به او گفتم که من این سخن را از برخی از دیپلوماتان خارجی شنیده‌ام. هر دو با هم به خانه ی فرانسس ویندرل[1] که در آن زمان سفیر اتحادیه ی اروپا در کابل بود، رفتیم. ویندرل با من صمیمی بود. آدمی بود که نسبت به افغانستان دارای حسن نیت بود. با این که حامد کرزی با او میانه ی خوب نداشت، اما من به نظرات او ارج می گذاشتم. ما از ویندرل خواستیم تا اگر به حیث سفیر اتحادیه‌ی اروپا کدام خبر موثقی و یا سندی درباره ی فعالیت‌های برادران کرزی و احتمال دست داشتن آنان به قاچاق داشته باشد، در اختیار ما بگذارد. ما به او اطمینان دادیم

---

[1] Francesc Vendrell

(c) ketabton.com: The Digital Library

که به هیچ صورت منبع اطلاع‌دهنده را افشا نمی‌کنیم، اما علیه کسی که دست به قاچاق بزند اقدام می‌کنیم. او گفت که "هیچ سندی در این رابطه ندارد. او هم شایعات را شنیده است". وقتی که خداحافظی می‌کردیم به من گفت که "بیشتر حلقه‌های سفارت انگلستان در این مورد چیزهایی می‌گویند. شاید که اطلاعاتی داشته باشند". روز دیگر من سفیر انگلستان را دعوت کردم و از وی خواستم تا در این زمینه به من کمک کند. من به او گفتم که من به عنوان یک انسان دموکرات و باورمند به اصول ارزش‌های قانون‌مداری می خواهم تا وی با اعتماد کامل اسنادی را که دارد، در اختیار من بگذارد. پاسخ سفیر این بود که وی هم "به جز از شایعات و آن‌چه در روزنامه‌ها خوانده است، هیچ سندی در اختیار ندارد". اما این موضوع تا کنون از ابزار تبلیغاتی‌ای است که همچنان علیه کرزی و خانواده‌ی او استفاده می‌شود. برخی از حلقه‌های افغان هم به این موضوع دامن می‌زنند. رقبای سیاسی کرزی، به ویژه دکتور اشرف غنی در انتخابات ۲۰۰۹، از این موضوع به فراوانی استفاده کردند. وی در گفتگو با بی‌بی‌سی تا جایی پیش رفت که با اشاره به این موضوع از "دیوارهای بلند پلچرخی" یادآوری کرد. منتقدان فعالیت‌های برادران کرزی وقتی به سو استفاده‌های آنان اشاره می‌کنند، بیشتر به شهرک عینو مینه که توسط محمود کرزی ایجاد شده است و به کابل بانک که وی بدون پرداخت سهم، یکی از سهام‌داران آن شده بود، اشاره می‌کنند.

کابل بانک؛ بحرانی که پایان نیافت

بحران کابل بانک یکی از فاجعه‌های اقتصادی بود که موجب تکان‌های شدید سیاسی شد. بسیاری از نخبگان سیاسی کشور ما و اعضای خانواده‌های بزرگان دولت به نحوی در این امر دخیل بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی که امروز به لیست افرادی که در این باره مسؤول و متهم تلقی می‌شوند، می‌نگرم، در حیرت می‌شوم که چگونه یک حلقه‌ی مافیایی توانسته است تا این تعداد افراد را به فساد آلوده کند و تا چه حد نخبگان سیاسی ما در لهیب دسترسی به پول می‌سوزند و از این منظر آسیب‌پذیر اند. ابعاد این فاجعه چنان فراگیر است که نه حکومت حامد کرزی و نه هم جانشین او می‌توانستند و یا می‌خواستند این مساله را تصفیه کنند. بحران کابل بانک بیشتر به یک شعار مبارزاتی خارجیان علیه حکومت افغانستان و از حکومت افغانستان علیه خارجیان تبدیل شد. تا زمانی که حکومت کرزی بر سر اقتدار بود این شعار در سر لوحه‌ی کارزارهای تبلیغاتی خارجیان علیه حکومت او قرار داشت. پس از شکست حکومت وحدت ملی در تصفیه ی فساد این بانک، این هیاهو اندکی فروکش کرد. اما زیان‌های بزرگ مالی آن در نظام پولی افغانستان بر جای ماندند. در این هیاهو چند صد میلیون دالر پول مردم افغانستان هدر رفت. کمپنی‌های خارجی که مسؤول تفتیش بانک بودند گزارش‌های غلط داده بودند؛ رییس بانک آقای فطرت تا زمانی که دیگر ممکن نبود بحران بانک را پنهان کرد، گزارش‌های غلط ارائه می کرد و در پی دادن اطلاعات کاملا نابه‌جا بود. فطرت پس از این که دیگر پنهان کاری ممکن نبود به امریکا فرار کرد و با اشتراک در مصاحبه‌های گوناگون خودش را پاک و منزه جلوه داد و مسؤولیت را نیز به گردن حامد کرزی و حکومت او انداخت. امریکایی‌ها هم او را به افغانستان مسترد نکردند، همان‌گونه که چندین فسادپیشه‌ی دیگر را مسترد نکردند. شاید حکومت افغانستان فاقد آن توانایی حقوقی بود تا بتواند به توسل به قانون افراد متهم به سو استفاده را دوباره به کشور بیاورد؛ اما تاوان دزدی‌های چند بانکدار، شرکای آنان و همچنین چند سیاست‌مدار فاسد را مردم

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان پرداختند. روزی که بحران کابل بانک علنی شد، در بحث‌هایی که میان مسؤولان حکومت صورت گرفت، من به این نظر بودم که مسؤولان این فاجعه را باید دستگیر، زندانی و مال و ملک آنان را بر اساس حکم محکمه در ازای زیان‌های وارده مصادره کرد؛ اما رییس جمهور گفت: "این کار موجب می‌شود تا پول‌های برون‌شده از افغانستان گم شوند. بهتر است کوشش کنیم تا اعتماد آنان را جلب کنیم و از این طریق پول‌های تاراج‌رفته را تا جایی که ممکن است از آنان بگیریم و بعدا علیه‌شان اقدام کنیم."

برای پی بردن به کنه قضایا در ۲۱ می ۲۰۱۱ یک جلسه با شرکت مسؤولان کابل بانک، بانک مرکزی و اعضای مسؤول حکومت در اتاق جلسه‌های کابینه برگزار شد. رییس جمهور کرزی از شیرخان فرنود رییس کابل بانک پرسید که "آیا وی با رییس بانک مرکزی در رابطه و همکاری قرار دارد و یا نه؟" بسیار شنیدنی بود که بزرگ‌ترین دزد تاریخ افغانستان پاسخی داد که گویا وی مظلوم است و بر او ستم روا داشته می‌شود. او گفت: "آخرین بار، وقتی که موتر مرا بانک مرکزی مصادره کرد، ایشان را دیده‌ام." قبلا بر اساس پیشنهاد رییس بانک و وزیر مالیه قرار بر این شده بود تا کابل بانک به دو بخش تقسیم شود. به بانک خوب و به بانک بد. رییس بانک مرکزی گفت: "بر اساس این تصمیم باید دارایی‌های بانک مصادره می‌شد". رییس جمهور کرزی گفت: "روشن است که تخلف‌های بسیاری صورت گرفته است. من می خواهم به شما دست همکاری دراز کنم. ما همه می‌دانیم که کشور ما بدنام شد و پول مردم مورد سو استفاده قرار گرفت، اما من به این باورم که افرادی که در داخل افغانستان سرمایه‌گذاری کرده‌اند، باید در برابر آنان ملایمت صورت بگیرد و فرصت داده شود تا بدهی‌های خود را بپردازند. مثلا گلبهار سنتر از

(c) ketabton.com: The Digital Library

پول بانک ساخته شده است. ما می‌توانیم ردیابی کنیم. خواهش می‌کنم پول‌هایی را که در افغانستان به کار انداخته نشده‌اند، به افغانستان برگردانید. در صورتی که تفتیش شود، رد پول‌ها و این که این پول‌ها به کجا انتقال یافته‌اند، پیدا می‌شود. اگر پول‌ها برگردانده نشود، ما مجبوریم اقدام کنیم". شیرخان در پاسخ گفت: "۴۰۷ میلیون قرضداری ربطی به من ندارد". کسانی که متهم به بدهکاری می‌شدند، به دلیلی مقداری از بدهکاری‌های خود را زیر سوال می‌بردند؛ گلبهار و دیگران. حاجی حسین فهیم گفت «بدهی من هژده میلیون دالر است که نُه میلیون آن را تا امروز پرداخته‌ام و بقیه را نیز می‌پردازم". غفار داوی گفت "من از سال ۱۳۸۶ پنج میلیون دالر بدهکارم؛ مجموعا شانزده میلیون دالر بدهکار استم، اما شرکت آریانا بیست میلیون دالر به من بدهکار است. پول مرا آریانا بدهد، من طلب بانک را می‌پردازم". رییس بانک گفت: "من از سارنوالی خواسته‌ام تا همه ی این متهمان را ممنوع‌الخروج کند". کرزی گفت "تنها فیروزی و شیرخان ممنوع‌الخروج شوند". یکی از افرادی که به دلیل سیاسی در رابطه با بحران کابل بانک بسیار بحث‌برانگیز شد، محمود کرزی، برادر رییس جمهور بود. وی گفت "با من برخورد سیاسی شده است. من نمی‌دانم که چرا اعضای شورای مدیران همه ممنوع‌الخروج اعلام شوند. من چهار میلیون دالر بدهی خود را پرداخته‌ام. تا کنون به من هیچ اطلاعیه هم داده نشده است تا مقدار بدهی‌های من روشن شود". واقعیت این است که در آن روزها ادعا می‌شد که نُه صد میلیون دالر پول بانک تاراج شده است. البته این پول شامل پول اصلی و بهره‌ای بود که باید بدهکاران بپردازند. مقدار زیادی پول هم به گونه‌ی مشکوک به کشورهای مختلف انتقال داده شده و یا در دبی برای خریداری جایداد مصرف شده بود. لیست بلندبالایی نزد من بود که در آن آمده بود که

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقدار زیاد پول نیز به سیاست‌مداران افغانستان پرداخته شده است. این لیست بعدها توسط تلویزیون طلوع و روزنامه‌ی هشت صبح انتشار یافت. تقریبا تمام سیاست‌مدارانی که نام‌های‌شان در آن لیست قرار داشت، از گرفتن پول انکار کردند. برخی از آنان هنوز هم صاحب مقام‌های بسیار بالای دولتی استند. موضوع کابل بانک، از مسایلی بود که در صدر گفتگوهای داخلی و گفتگوهای ما با خارجیان قرار گرفته بود. با درنظرداشت مشکلات مالی که ما داشتیم طبیعی است که این بحران مالی بسیار مهم بود. نزدیک به نُه صد میلیون دالر پول مردم به تاراج رفته بود؛ دست‌کم مقدار زیادی از این پول، اگر حتا مقدار بهره را از آن بکشیم به تاراج رفته بود. برادر رییس جمهور و برادر معاون او مارشال فهیم نیز از سهام‌داران بانک بودند؛ اما این سهام‌داران بدون پرداختن پول سهم‌دار شده بودند. همه‌چیز در تاریکی سیر می‌کرد. تا به امروز هم همه‌چیز در هاله‌ای از ابهام مانده است و ما نمی‌دانیم که واقعیت چه بود. مافیای نیرومند و شبکه‌های با هم‌پیوسته در ارگان‌های مالی و سیاسی چنان عمل کردند که ما نتوانستیم به کنه قضیه پی ببریم. جلسه‌ی دیگری در این باره در هفدهم فبروری ۲۰۱۱ برگزار شد که در آن افرادی مانند شیرخان، آقای یوسفزی رییس موقت کابل بانک، فطرت رییس بانک مرکزی، زاخیلوال وزیر مالیه و دیگران نیز حضور داشتند. رییس جمهور حامد کرزی به این باور بود که این حادثه توطئه‌ی امریکایی‌ها برای بدنام‌کردن افغانستان است. یک نفر امریکایی که در بخش کنترول بانک مرکزی افغانستان کار می‌کرد و از این سواستفاده‌ها در کابل بانک اطلاع داشت، گزارش‌هایی را به سفارت امریکا داده بود و آنان هم مدت‌ها ما را در جریان نگذاشته بودند. پرسش در این‌جا است که چرا کسی که برای بانک افغانستان کار می‌کند و در واقعیت کارمند بانک مرکزی افغانستان است،

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارش‌هایش را به جای این‌که به کارفرمایش بدهد، به سفارت کشورش می‌دهد؟ این موضوع باعث شده بود تا کرزی پیوسته بر توطئه‌ی آگاهانه‌ی امریکایی‌ها در مسایل بانک تاکید کند. آقای فطرت رییس بانک مرکزی نیز در همین جلسه و جلسه‌ی بعدی که در هفتم مارچ ۲۰۱۱ برگزار شد، از طرح تقسیم بانک به دو بخش خوب و بد دفاع می‌کرد و از پیشرفت‌ها در این زمینه گزارش می‌داد. زاخیلوال وزیر مالیه و رییس بانک گزارش دادند که صندوق بین‌المللی پول طرفدار انحلال مطلق بانک است، اما آنان گفته‌اند که این کار را نخواهند کرد در عوض می‌خواهند که بخش خوب بانک را نجات دهند. در دهم اپریل ۲۰۱۱ مسؤول موقت کابل بانک آقای قاضی، رییس بانک مرکزی و وزیر مالیه با پیشنهادهای اصلاح و تقسیم بانک به دو بخش و همچنین منجمدساختن حساب‌های بانکی بدهکاران و تقاضا از شماری کشورها برای منجمدساختن حساب‌های بانکی این افراد در بیرون از کشور، در جلسه ی اضطراری بحث بر کابل بانک شرکت کردند. در این جلسه مارشال محمد قسیم فهیم معاون اول رییس جمهوری با منجمدساختن حساب‌های بانکی افراد مخالف بود؛ اما سایر شرکت‌کنندگان موافق بودند. رییس جمهور کرزی پیشنهاد را مشروط قبول کرد و قرار شد از خروج پول توسط عزیزی بانک نیز جلوگیری گردد و یک شرکت بی‌طرف خارجی برای ردگیری پول‌های گمشده ی کابل بانک موظف ساخته شود. در برون، غوغای عجیبی در جریان بود. هر کس به زعم خود برداشتی از قضیه داشت. تفکیک گناهکار و بی‌گناه نبود. هر کس در خارج از کشور به ما، به مثابه‌ی دزدان بانک می‌دیدند. در داخل کشور نیز رسانه‌ها به دلیل این که اطلاعات‌شان را از اخبارهای انگلیسی‌زبان می‌گرفتند، به تکرار همان چیزها می‌پرداختند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جلسات بزرگی پیهم (هژده و ۲۴ می ۲۰۱۱ و چندین بار دیگر) زیر ریاست رییس جمهوری، با شرکت معاونان او و وزرای سکتور اقتصاد، رییس امنیت ملی، مشاور امنیت ملی، وزیر خارجه، رییس بانک مرکزی و مسؤولان تصفیه‌ی بانک برگزار شدند. قرار بر این شد تا مسؤولان تصفیه‌ی بانک منظم گزارش‌های‌شان را به دفتر شورای امنیت ملی بفرستند. من گزارش‌ها را می‌خواندم؛ پیشرفت چندانی صورت نمی‌گرفت. بحران کابل بانک به یک منبع سو استفاده‌ی دیگر تبدیل شده بود. شیرخان فرنود و فیروزی ظاهرا زیر نظر گرفته شده بودند، اما به اندازه‌ی کافی دارای آزادی بودند. معاون اول رییس جمهور حکم کرده بود که به این افراد از طرف روز اجازه داده شود تا به منظور دنبال کردن دوسیه‌های‌شان و اشتراک در تصفیه‌ی بانک از زندان برون بروند. بار اول چنین تقاضایی از جانب محکمه شده بود. عاملان بزرگ‌ترین دوسیه‌ی فساد مالی در تاریخ افغانستان، از زندان امنیت به دستور مقامات برون می‌شدند، به دیدار دوستان‌شان می‌رفتند، به بازی شطرنج در برون از زندان می‌پرداختند و خیلی کارهای دیگر. در مکالمات ثبت‌شده‌ی آقای فیروزی با یکی از نزدیکانش که از زندان به برون صورت گرفته بود، وی به مخاطبش می‌گوید که "ادعا می‌شود که من سه صد میلیون دالر را برداشت کرده‌ام. در افغانستان کافی است که سی میلیون آن را مصرف کرد و هر کاری را انجام داد. نگران نباش ما به زودی آزاد می‌شویم..." سلسله نشست‌ها درباره‌ی بحران کابل بانک همچنان ادامه داشت، اما همه‌چیز در واقعیت در جا زده بود. شادروان عزیزالله لودین رییس نهاد مبارزه با فساد تلاش می‌کرد تا در همکاری با سارنوالی پیشرفت‌هایی داشته باشد؛ اما سیستم مافیا نیرومندتر از آن بود که بتوان کاری انجام داد. جلسه‌ی سوم اپریل ۲۰۱۲ یک بار دیگر نشان داد که ما در جا زده‌ایم و سخت

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جا زده‌ایم. رییس بانک مرکزی در این جلسه گزارش داد که "تا کنون بدهکاران ۳۶۱ میلیون دالر قروض را قبول کرده‌اند در حالی که ۹۳۵ میلیون دالر بدهی‌های بانک است". رییس جمهور با ناراحتی زیاد به رییس جدید بانک مرکزی آقای دلاوری گفت که "هیچ وقت یک گزارش بی‌محتوا مانند گزارش امروز را" ندیده است. کرزی افزود: "شما پیش از این‌که کس دیگری را پیدا کنید، رییس تصفیه ی کابل بانک را برطرف کرده‌اید. به دلیل کم‌کاری شما کنفرانس توکیو در خطر است. روزنامه‌ها مرا متهم می‌کنند و می‌نویسند به دلیل این‌که برادر رییس جمهور و معاونش دخیل استند، کاری صورت نمی گیرد. در حالی که شما کارتان را انجام نمی‌دهید. من چندین بار به شما هدایت دادم که هر کسی را که مسؤول است باید به سارنوالی معرفی کنید". وی افزود: "من تا کنون از شما در برابر حمله‌های خارجیان دفاع کرده‌ام، اما شما کاری انجام نمی‌دهید. واقعیت این است که کابل بانک افغانستان را تباه و بد نام کرد. از این رو باید:

۱. سارنوالی خاص و محکمه‌ی خاص ایجاد شود. ۲. پرداخت اصل پول تقاضا شود؛ سود بخشیده شود. ۳. اعلام شود کسانی که حاضر اند اصل پول را بپردازند، راجع به تکتانه با آنان صحبت می‌شود".

با هدایت رییس جمهور، محکمه ی خاص ایجاد شد، به امید این که کاری در این راستا صورت بگیرد؛ اما در واقعیت بر تعداد آنانی که می‌خواستند از دارایی‌های تاراج‌شده ی بانک سود ببرند، افزوده شد. بالاخره سارنوالی مسؤولیت را بر عهده گرفت و در فرجام موضوع به محکمه راجع شد. واقعیت این است که محکمه هم به بهانه ی این‌که در مورد جرایم مالی احکام روشنی در قوانین افغانستان وجود ندارد، مسؤولان غارت میلیون‌ها دالر مردم را به حبس‌های کوتاه‌مدت محکوم کرد. محکومان هم همه به بهانه‌های گوناگون بیشتر آزاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودند و گاه‌گاهی به زندان می‌رفتند. پول‌ها و دارایی‌های به‌دست‌آمده نیز بسیار کمتر از ادعاهای پول به تاراج‌رفته بود. این بحث‌ها مشغله‌هایی بودند که پایان نمی‌یافتند. مدیران بانک، فرنود و فیروزی، با این که ظاهرا در زندان بودند، اما روزها با موتر گشت و گذار می‌کردند و مصروف شطرنج‌بازی با دوستان‌شان بودند. من وقتی دیدم که فیروزی بر اساس حکم قاطع و صریح معاون اول رییس جمهور اجازه یافته بود آزادانه گشت و گذار کند، خودم را از این بحث‌ها کنار کشیدم.

در دوران حکومت وحدت ملی نیز این موضوع به مثابه‌ی یکی از مسایل اصلی مبارزه با فساد باقی ماند. زمانی که من گزارش دستاوردهای حکومت وحدت ملی را در این باره مطالعه کردم، متوجه شدم، تفاوت بسیار اندکی میان ارقام حکومت ما و ارقام داده شده از جانب حکومت وحدت ملی وجود دارد. تنها تفاوتی که در این امر دیده شد، افزایش مدت زندان مسؤولان درجه اول، فیروزی و فرنود در آغاز بود. خلیل الله فیروزی با همدستی مشاوران رییس جمهوری بعدها از زندان برون آورده شد و طی مراسم خاصی در حضور کمره‌های تلویزیون می خواست "شهرک هوشمند" بسازد تا از درآمد آن بدهی‌هایش را به دولت بپردازد. متهم دیگر، شیرخان فرنود، که در شبکه‌های قومی مافیا، بینواتر بود از این موهبت محروم ماند. در فرجام، در نتیجه‌ی واکنش گسترده‌ی رسانه‌ها و افکار عامه و به ویژه فشار بین‌المللی برنامه ی ایجاد "شهرک هوشمند" لغو شد، مشاور حقوقی رییس جمهور آقای عبدالعلی محمدی که در آغاز با سروصداها و اداهای اندیش‌مندانه و پاکیزگی به میدان آمده بود، از کار برکنار گردید و احتمالا فیروزی هم به زندان بازگردانده شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زندان بگرام، کانونی از تروریستان خطرناک؛ مرکز قانون‌شکنی، شکنجه و نقض حاکمیت افغانستان

امریکایی‌ها در حاشیه‌ی میدان هوایی بگرام، تاسیسات گسترده‌ای را برای نگهداری افراد دستگیرشده در عملیات نظامی خودشان، ایجاد کرده بودند. این تاسیسات در کنترول و مدیریت افغان‌ها قرار نداشت. به گواهی خانواده‌ها و وابستگان زندانیان، این تاسیسات و برخی از شایعاتی که در رسانه‌های بین‌المللی درز کرده بودند، در این زندان بدترین نوع بدرفتاری‌ها، شکنجه‌ها و نقض حقوق بشری و حقوق شهروندی زندانیان صورت می‌گرفت. من شخصا از بخش‌هایی از تاسیسات این زندان دیدار کردم. درست است که سیستم تغذیه، دستگاه‌های گرم‌کن و سردکن در این تاسیسات به مراتب بهتر از زندان‌های افغانستان بودند و برخی از افغان‌هایی که گمان می‌کردند، هر تصمیم ایالات متحده، تحت هر شرایطی خوب است، در پی آن بودند تا با ارائه ی مطالبی در این باره ما را مجاب کنند که اوضاع در این تاسیسات روبراه است، اما کنه قضیه چیز دیگری بود. در این تاسیسات به‌گونه‌ی منظم و سیستماتیک حق حاکمیت افغانستان، حقوق بشری افراد و حقوق و آزادی‌های شهروندان ما نقض می‌شدند. من با تمام احساس و باورم از این امر آگاهی داشتم؛ اما نمی‌دانستم که چگونه باید اقدام کرد تا بتوان از یک جانب از حقوق افراد اسیر دفاع کرد و از جانب دیگر، به دلیل این‌که در میان دستگیرشدگان واقعا تروریستان طراز اول وجود داشتند، موجبات محکومیت آنان را مطابق با قانون فراهم آورد. بحث روی زندان و زندانیان بگرام یکی از پرتنش‌ترین مسایل میان افغانستان و ایالات متحده بود. بدون شک که در زندان بگرام صدها تروریست خطرناک نگهداری می‌شدند. این زندانیان اکثرا در عملیات شبانه و یا این‌که در مصاف با نیروهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکایی دستگیر شده بودند. در میان آنان چند تن از رهبران تروریستان از جمله افراد خانواده‌ی حقانی و مسؤول مالی این شبکه، نیز وجود داشتند. این یک جانب قضیه بود. جانب دیگر قضیه، موجودیت افراد زیادی در این زندان بود که در بند نگهداشتن آنان مغایر قوانین نافذه ی کشور ما و کنوانسیون‌های حقوق بشری مربوط بودند. در کلیت، دستگیری شهروندان افغانستان توسط نیروهای خارجی و نگهداری آنان از منظر حقوقی، بسیار بحث‌برانگیز بود، اما از جانب دیگر نگرانی من در پیوند به آزادی تروریستان بود. من می‌دانستم که تعداد زیادی از این افراد به دلایلی که در آن زمان نمی‌دانستم و یا نمی‌خواستم باور کنم، آزاد خواهند شد. این باور موجب می‌شد تا من با قاطعیتی که امر دفاع از حقوق انسان‌ها ایجاب می کرد به این قضیه برخورد نکنم. با اندوه که در این مورد اهتمام لازم را نشان ندادم. با آن‌که رسانه‌ها حتا امروز با اشاره به مشارکت برخی از افراد رهاشده در عملیات تروریستی همه‌چیز را به گردن حکومت پیشین می‌اندازند، اما تاجایی که مربوط به شخص من می‌شود کاش در همان زمان در دفاع از حقوق بشری انسان‌ها سوای این‌که به کدام گروه تعلق دارند، قاطعیت بیشتر نشان می‌دادم.

تنش‌ها میان ما و امریکایی‌ها روی این موضوع هر روز اوج می گرفتند. تا این‌که در فرجام جنرال مک کریستال در اواخر سال ۲۰۱۰ به رییس جمهوری کرزی اطمینان داد که بر اساس وعده ی داده‌شده، ایالات متحده، زندان بگرام را به تاریخ اول جنوری ۲۰۱۱ به نیروهای افغانستان تسلیم خواهد کرد. جنرال مک کریستال به دلیل این‌که در یک گفتگوی شخصی با یکی از همکارانش، جو بایدن معاون رییس جمهور ایالات متحده را مسخره کرده بود، از کار برکنار شد. انتقال زندان بگرام به افغان‌ها مطابق به برنامه ی پیش‌بینی‌شده صورت نگرفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و موجب تنش‌ها و اختلافات زیاد میان افغانستان و ایالات متحده‌ی امریکا شد. درباره‌ی زمان انتقال و نحوه‌ی انتقال، ده‌ها نشست میان ارگان‌ها و مقامات حکومت افغانستان و خارجی ها در سطوح مختلف صورت گرفت؛ اما کار انتقال زندان تا نزدیکی‌های پایان دوران ریاست جمهوری حامد کرزی به درازا کشید. یکی از نشست‌های جنجالی در این باره در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱ میان ارگان‌های ذی‌ربط افغانستان برگزار شد. هیئت بازدیدکننده از زندان گزارش داد که امریکایی‌ها به قضات و سارنوالان افغانستان اجازه نمی‌دهند تا از تاسیسات این زندان دیدن کنند و یا این‌که زندانیان را مورد بازخواست قرار دهند. بر اساس گزارش هیئت، در این تاریخ در زندان مجموعا ۱۳۳۲ تن بدون تعیین سرنوشت و یا طرح اتهامی زندانی بودند. تا این تاریخ تنها ۱۹۹ نفر به مقامات افغان تحویل داده شده بودند، اما رقم دقیق زندانیان به مراتب بالاتر از این بود. من در این‌جا به یکی از جلساتی که در این باره برگزار شد، اشاره می کنم. در نهم فبروری ۲۰۱۲ جلسه‌ی دیگری با شرکت مسؤولان عدلی و قضایی زیر ریاست رییس جمهور کرزی برگزار شد. جنرال وردک وزیر دفاع در مورد پیشرفت‌ها در امر انتقال زندان بگرام گزارشی ارائه کرد. وی گفت: "ما اقدامات لازم را برای تسلیم‌گیری زندان اتخاذ کردیم. هیئت حقوقی و تکنیکی ما به بگرام رفته است. امریکایی‌ها می گویند که ما تاسیساتی را ایجاد کرده‌ایم که بسیار مدرن استند و شما نمی‌توانید آن را اداره کنید. برای شما بلاک‌های نو می‌سازیم؛ بلاک‌هایی که چار هزار نفر ظرفیت داشته باشند. هیئت گفت که افغانستان از پرداخت مصارف این تاسیسات برآمده نمی‌تواند. مصرف برق این زندان بیشتر از ده میلیون دالر، مصرف آب آن چهار میلیون دالر و سایر مصارف مانند غذا وغیره، دوازده میلیون دالر است. ما تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنون ۱۵۰ نفر را آزاد کرده‌ایم. صد نفر را به پلچرخی انتقال داده‌ایم. مجموعا شش صد نفر به جانب افغانی انتقال داده شده‌اند. امریکایی ها ادامه ی انتقال زندانیان را منوط به تاسیس بلاک‌های نو می‌سازند. موضوع دوم، ضمیمه ی دوم کنوانسیون ژنو در مورد افراد جنگی است که به دولت اجازه می‌دهد افراد را در صورت لزوم تا پایان منازعه نگه دارد، مشروط بر این که حقوق بشری آن ها را رعایت کند". بعدا بحث‌ها بیشتر روی ایجابات ضمیمه‌های پروتوکول‌های ژنو در رابطه با نگهداری افراد درگیر در منازعه متمرکز گردید. در این مورد نیز امریکایی‌ها تفسیر خود را داشتند و افغان‌ها طور دیگری این پروتوکل‌ها را تفسیر می کردند. بالاخره روند تسلیمی زندانیان و تاسیسات زندان، در اواخر حکومت رییس جمهوری کرزی در سال ۲۰۱۴ به پایان رسید و وی نیز بسیاری از زندانیان را آزاد ساخت. تعداد زیادی از افغان‌ها مغایر به احکام قوانین نافذ افغانستان بدون این که به محکمه اعزام شوند، ماه‌ها و حتا سال‌ها در زندان مانده بودند. یک عده‌ی دیگر میعاد حبس‌شان را پوره کرده بودند، اما باز هم در زندان نگهداری می‌شدند. در مورد هر دو گروه هیچ مبنای قانونی برای نگهداری در زندان وجود نداشت و هر دولتی که اندکی به قانون احترام داشته باشد، باید به آزادی چنین افرادی اقدام کند؛ اما در این میان یک تعداد از تروریستان خطرناک هم به دلیل این که مقام‌های عدلی و قضایی افغانستان در ارزیابی اسناد یا ناتوان بودند و یا این که می‌خواستند با رییس جمهور هم‌صدا باشند، بدون ارسال به محاکم و ارزیابی اسناد و مدارک، مانند نشان انگشت آنان روی بقایای بمب‌های منفجرشده و مانند آن آزاد شدند. من از مقام‌های امنیتی افغانستان شنیدم که برخی از این آزادشدگان دوباره به میدان‌های جنگ بر گشتند و موجب ستم‌های بسیار شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما آن‌چه در مباحث افغانی کاملا از مرکز توجه به دور می‌ماند، همان بخش مهمی از افراد اند که در مغایرت با احکام صریح قوانین افغانستان در زندان نگهداری می‌شدند. به دلیل کمبود فرهنگ قانون‌مدار و معرفت حقوقی در کشور، من با این که صحبت‌های فراوان با فعالان حقوق بشری افغانستان و استادان حقوق و رسانه‌های ترقی‌خواه کشور داشته‌ام، حتا از یک فرد نشنیدم که این جانب موضوع را که بیشتر از سه هزار نفر به شیوه‌های کاملا "گوانتانامو"یی در بگرام در اسارت بودند، مورد توجه قرار دهد. در تنش میان تصور و توهم امنیت، آن‌چه به فراوانی در کشور ما و به برکت سیاست‌های دوران جورج بوش و ادامه ی آن در دوران اوباما، قربانی شده است، عدالت و قانون‌مداری است. گر نه این‌همه انسان بی‌گناه که در نتیجه ی حمله‌های مغایر حقوق انسانی جنگ، توسط طیاره‌های بی‌سرنشین امریکایی (درون‌ها) کشته می‌شوند، چرا سبب انگیزش پرسش در ذهن، فکر و کنش آنانی که در کشور ما خود را مدافع حقوق انسان می‌دانند، نشده است. در پنداشت حقوق بشری افغانستان، برخورد با طالبان طوری است که گویا این افراد به دلیل تفکر و اعمال طالبانی بدون حکم محکمه، مجرم اند و در نتیجه فاقد حقوق بشری و شهروندی می‌شوند. زمانی که نومحافظه‌کاران امریکایی و متحدان آنان ارزش‌های حقوق بشری و نورم‌های حقوق بین‌المللی را به تعلیق در نیاورده بودند، در دادگاه‌های نورنبرگ حتا سرکرده‌های نظام فاشیستی هیتلری در پرتو قانون و در محکمه‌ی عادلانه محاکمه می‌شدند. برتری دولت قانون بر دیکتاتوری و نظام طالبان درست در همین جا است که دموکراسی دولت قانون است و قانون، جنایت‌کاران را نیز از انسانیت آنان و در نتیجه حقوق برخاسته از انسان بودن و شهروند بودن آنان محروم نمی‌کند. از این منظر آن‌چه در رابطه با

(c) ketabton.com: The Digital Library

آزادی زندانیان پلچرخی باید مورد انتقاد قرار بگیرد، بیشتر ناتوانی دستگاه دادگری کشور ما است که علی‌رغم موجودیت قوانین نتوانستند و یا نخواستند مجرمان را مجازات کنند و دیگر آن‌چه باید مورد انتقاد قرار بگیرد، این است نیروهای خارجی، مغایر قانون شهروندان افغانستان را در قید نگهداشته بودند. افزون بر این اصول و ارزش‌های اساسی، روزانه گزارش‌هایی از اعمال نیروهای خارجی به برون درز می‌کرد که مایه‌ی افتضاح و شرمساری بیش از حد بود. باید بیفزایم که من در امر آزادی هیچ یک از زندانیان بگرام و یا زندان دیگری دخیل نبودم و آزادی زندانیان نه در صلاحیت و نه در هم در حوزه وظایف مشاور امنیت ملی قرار دارد.

سفیر امریکا آیکن بری و جنرال رودریگرز معاون فرمانده‌ی نیروهای امریکایی در افغانستان در نزدهم مارچ ۲۰۱۱، تقاضای ملاقات عاجل را با رییس جمهور کردند. موضوع از این قرار بود که سربازان امریکایی بعد از این که در یک درگیری سه تن از شهروندان افغان را کشته بودند، به گونه شرم‌آوری به جنازه‌های ایشان، خلاف همه‌ی اصول و ارزش‌های دینی و حقوق بشری توهین و بی‌احترامی کرده بودند. من که این خبر را قبلا از خبرنگاران مجله‌ی اشپیگل آلمانی گرفته بودم، آن را با رییس جمهور در میان گذاشتم. این موضوع از هر جهت برای ما باورنکردنی بود. انتشار این عکس‌ها آن هم دو روز مانده به نوروز و سال نو خورشیدی برای مردم و حکومت ما بسیار دردآور بود. جنرال رودریگرز به رییس جمهور گفت: "در آغاز سال ۲۰۱۰ عکس‌هایی توسط سربازان امریکایی از جنازه‌های افرادی برداشته شده بود. این عکس‌ها را امشب مجله‌ی اشپیگل نشر می‌کند. ما این حادثه را سال گذشته کشف کردیم و جنرال مک کریستال در این باره با شما صحبت کرده بود. این یک حادثه‌ی غم‌انگیز و مایه‌ی تاسف است". کرزی گفت: "من قبلا در برابر

(c) ketabton.com: The Digital Library

این عمل اعتراض کرده‌ام، اما عکس‌ها را تاکنون ندیده‌ام. من منتظر عکس‌العمل رهبران شما می‌مانم". جنرال در پاسخ گفت: "عکس‌ها، صحنه‌های وحشتناک را نشان می‌دهند".

واقعیت این بود که سربازان امریکایی سر جسد یک افغان را بلند نگهداشته و با جسد او با افتخار عکس می گرفتند؛ دیگری بیشتر از این با جنازه او بی‌احترامی می کرد... در اصل این افراد، شهروندان ملکی افغانستان بودند که توسط سربازان امریکایی در هلمند کشته شده بودند. جنرال امریکایی گفت که "یکی از این سربازان محکوم شده است و سربازان تحت تأثیر مواد مخدر دست به این عمل زده‌اند" و وعده سپرد که "اردوی امریکا این افراد را مطابق به قوانین مجازات می کند و امریکایی ها از خانواده‌ها معذرت خواسته‌اند و غرامت می‌پردازند". در هر حال طرح این سخنان از جانب جنرال امریکایی در اصل این مطلب که سربازان امریکایی مرتکب جنایت شده بودند، نمی‌توانست تغییری ایجاد کند.

گفتگوهای افغانستان و ایالات متحده برای تدوین یک استراتژی نو در امر مبارزه با تروریسم

در اداره ی باراک اوباما از همان روزهای نخستینی که وی به قدرت رسید، سخن از تدوین استراتژی جدید آن کشور در افغانستان بود. تنها موردی که روشن بود، دشمنی و مخالفت بیش از اندازه‌ی ریچارد هالبروک نماینده ی خاص آن کشور برای افغانستان و پاکستان، با حامد کرزی و شیوه‌های حکومت‌داری وی بود. اوباما قبلا اعلام کرده بود که وی با جنگ عراق مخالف است و می‌خواهد سربازان امریکایی را هرچه زودتر از این کشور برون کند. به باور اوباما، جنگ در افغانستان یک اقدام الزامی بود، اما وی می‌خواست تا این جنگ را

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیز یک‌طرفه کند. این دیدگاه زمانی مطرح می‌شد که فعالیت‌های طالبان در افغانستان مجددا اوج گرفته بودند و مناطق جنوب کشور ما به ویژه هلمند به مرکز اصلی عملیات طالبان تبدیل شده بود.

وقتی افغانستان از مباحثات واشنگتن راجع به بازنگری استراتژی آن کشور در رابطه با مبارزه با تروریسم اطلاع یافت، من سفیر ایالات متحده در کابل را به وزارت خارجه دعوت کردم و از وی خواستم تا پیام افغانستان را به واشنگتن مبنی بر تمایل شرکت در این گفتگوها برای ارائه ی دیدگاه‌های جانب افغانی، به واشنگتن انتقال دهد. پاسخ واشنگتن مثبت بود. آنان گفتند که ما از پاکستان هم دعوت کرده‌ایم و می خواهیم تا هیئتی از جانب افغانستان نیز در این گفتگوها شرکت کند. اگر درست به یاد داشته باشم این گفتگوها به روزهای ۲۶ تا ۲۹ فبروری ۲۰۰۹ در واشنگتن برگزار شدند.

گفتگوها را از جانب امریکا یکی از افسران بازنشسته‌ی سی‌آی‌ای به نام بوریس رایدل[۱] که در امور منطقه و پاکستان متبحر بود، رهبری می کرد. این جلسات در دفتر اصلی شورای امنیت ملی ایالات متحده‌ی امریکا که در نزدیک کاخ سفید قرار دارد، برگزار شد. دفتر مشاور امنیت ملی ایالات متحده امریکا در داخل کاخ سفید است. این دفتر یک اتاق بسیار کوچک است؛ هر باری که من به آن‌جا می‌رفتم، متوجه دوسیه‌ها و کاغذهای فراوان انبارشده در هر طرف می‌شدم. وقتی آدم از دروازه داخل می‌شد، مستقیما در طرف چپ برای دو سه نفر جای نشستن بود. مشاوران امنیت ملی امریکا را که من ملاقات کرده‌ام، بیشتر آن ها آدم‌های محترم و باادبی بوده‌اند. تنها با خانم سوزان رایس[۲] زیاد صمیمی نشدم. او خانم خیلی خونسردی بود و

---

[۱] Bruce Riedel
[۲] Susan Elizabeth Rice

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذشته از این حرف‌ها با آدم‌هایی که گمان می‌کرد با حامد کرزی نزدیک اند، زیاد میانه ی خوبی نداشت. بنای اصلی دفتر مشاوریت امنیت ملی امریکا در کنار و برون از محوطه ی کاخ سفید قرار داشت؛ بنای عظیمی بود با معماری قدیمی و بسیار با عظمت. گفتگوها میان افغانستان و امریکا به منظور بحث روی استراتژی مبارزه با تروریسم در همین بنا برگزار شد.

هیئت افغانستان مرکب بود از جنرال عبدالرحیم وردک وزیر دفاع، زلمی رسول مشاور امنیت ملی، حنیف اتمر وزیر داخله، انوارالحق احدی وزیر مالیه، محمد آصف رحیمی وزیر زراعت، امرالله صالح رییس امنیت ملی، طیب جواد سفیر افغانستان در واشنگتن و من که رهبری هیئت را بر عهده داشتم. افزون بر این افراد، یک تعداد متخصص نیز هیئت افغانستان را همراهی می‌کردند. هیئت‌ها افزون بر بحث‌های جداگانه با امریکایی‌ها از آن جمله با وزیر خارجه‌ی آن کشور یک روز را هم در گفتگوهای سه جانبه میان افغانستان، پاکستان و ایالات متحده گذشتاندند. من تا حدودی با دیدگاه‌های بوریس رایدل که هیئت امریکایی را رهبری می‌کرد، آشنا بودم. وی از پاکستان در نوشته‌های قبلی‌اش به عنوان "خطرناک‌ترین کشور دنیا" نام برده بود و گمان من این بود که او شاید بتواند، رهبری جدید امریکا را به یک تغییر استراتژیک به منظور زیر فشار قرار دادن پاکستان قانع کند. وی در سال ۲۰۱۵ نوشت که در جریان یک پرواز، فراوان تلاش کرده بود تا اوباما را متوجه تهدیدهایی که از پاکستان متوجه جهان می‌شود، بسازد؛ اما در این کار موفق نبوده است.

وزرای افغانستان نیازهای گوناگون کشور را بسیار با وضاحت مطرح کردند. به باور من در این سفر ما با آمادگی کامل رفته و یک دیدگاه جامع و یک‌دست ارائه کردیم. نیازهای دفاعی، امنیتی و همچنین

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیازهای افغانستان در عرصه‌های توسعه اقتصادی بسیار با خوبی و وضاحت مطرح شدند. حتا بعدها از امریکایی‌ها شنیدم که آنان انتظار نداشتند تا هیئت افغانستان بدین گونه منسجم و حاکم بتواند، دیدگاه‌هایش را مطرح کند. در گفتگوهای سه جانبه با هیئت پاکستانی که در آن افراد برجسته از جمله شاه محمود قریشی وزیر خارجه و جنرال پاشا رییس آی‌اس‌آی عضویت داشتند، پاکستانی‌ها در ارائه‌ی پاسخ به افغان‌ها جدا مشکلات داشتند. گفتگوهای آمادگی ما در مقر شورای امنیت خوب بود، اما در وزارت امور خارجه ی ایالات متحده، به خوبی پیش نرفت. ریچارد هالبروک که با کرزی خصومت باورنکردنی داشت، با تمام نیرو می کوشید تا کرزی پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری به نحوی یا از قدرت کنار گذاشته شود و یا این که صلاحیت‌های او محدود شود. او می گفت "اگر چنین نشود وی انتخابات را به سود خود مهندسی خواهد کرد. تمام خواسته‌های او از جمله انتقال برخی از صلاحیت‌های ریاست جمهوری به مقام دیگری، در مغایرت با قانون اساسی افغانستان قرار داشتند، اما برای هالبروک این مسایل مهم نبودند، او اصولا به افغانستان به مثابه ی یک کشوری که دارای یک حکومت منتخب است و باید به قوانین آن احترام گذاشته شود، نمی‌دید. وی به نورم‌ها و قاعده های دیپلوماتیک و این که با نمایندگان یک کشور مستقل گفتگو می کند، زیاد باور نداشت. حنیف اتمر وزیر داخله یکی از آن وزرای افغانستان بود که با صراحت در برابر او ایستاد و گفت: "ما در یک جنگ خونین قرار داریم. محدودساختن صلاحیت رییس جمهوری افغانستان، نه تنها که غیرقانونی است و هیچ کس در افغانستان از آن جانبداری نخواهد کرد، بل که تقلیل رییس جمهور افغانستان به یک موجود فاقد صلاحیت به امنیت ملی کشور ما شدیدا آسیب می‌رساند". من به

(c) ketabton.com: The Digital Library

هالبروک گفتم که بهتر است تا چنین خواستی دوباره مطرح نشود و مرز تحمل ما افغان‌ها هم محدود است. خانم کلینتون کوشش کرد تا اوضاع آرام شود و موضوع را به مسایل دیگر برد. با این که در برخورد با پاکستان تفاوت دیدگاه‌های‌مان برطرف نشده بود؛ اما از آن‌جایی که در این گفتگوها، در رابطه به مسایل تقویت نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان و همچنین افزایش در کمک‌های توسعه‌ای پیشرفت‌های خوبی به دست آمده بود، خانم کلینتون و من در کنفرانس مطبوعاتی مشترک بر همسویی و همفکری میان دو کشور در امر بازسازی و مبارزه با تروریسم تاکید کردیم.

فضای پیش از این گفتگوها در روابط ایالات متحده با افغانستان بسیار خوشایند نبود. رسانه‌های امریکایی حکومت افغانستان را هر روز بیشتر از پیش به فساد متهم نموده اتهام‌های شدیدی به خانواده ی رییس جمهور کرزی وارد می کردند. رییس جمهور کرزی بر این باور بود که اتهام‌هایی از این دست بیشتر برای خاموش کردن وی صورت می گیرد. امریکایی ها می‌خواهند تا صلاحیت اخلاقی وی را تا جایی زیر سوال ببرند که او دیگر نتواند موضوع تلفات ملکی، خانه‌پالی‌ها و دستگیری افغان‌ها را توسط نیروهای امریکایی مورد انتقاد قرار دهد. واقعیت طوری بود که هر باری که انتقادهای کرزی شدید می‌شدند، انتقادهای رسانه‌های انگلیسی‌زبان از افغانستان و موضوع فساد نیز بیشتر می‌شدند. در این انتقادهای یک‌طرفه کمتر اشاره به فساد گسترده‌ی خارجی‌ها در افغانستان صورت می گرفت.

در اوایل سال ۲۰۱۰ تنش‌ها در روابط میان افغانستان و ایالات متحده همچنان ادامه یافتند. مسایلی مانند ادامه‌ی تلفات ملکی، عدم انتقال مسؤولیت رهبری زندان بگرام، نارضایتی افغانستان از ادامه‌ی سیاست مداراجویانه‌ی ایالات متحده در برابر پاکستان، کندی در ایجاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

نهادهای امنیتی افغانستان و مانند آن‌ها از جمله‌ی مسایل مورد مناقشه بودند. من یکی از آن کسانی بودم که شدیدا تلاش می کرد تا روابط افغانستان و امریکا از تأثیرات منفی جدال‌های بی‌پایان برون شود. به گمان من، ما ناگزیر بودیم به خاطر منافع ملی خود با ایالات متحده علی‌رغم تفاوت نظرهای جدی، همکاری استراتژیک داشته باشیم. از طرف امریکا نیز، خانم کلینتون وزیر خارجه و جنرال جونز مشاور امنیت ملی از کسانی بودند که در این مسیر تلاش می کردند؛ اما واکنش‌های ستیزه‌جویانه ریچارد هالبروک، با شگردهایی که او از آن‌ها بهره می‌برد، با واقعیت‌های افغانستان و سنت‌های مبارزاتی مردم ما سازگاری نداشت.

با آن‌که در سال‌های پسین مداخله، اشغال، مهاجرت و بی‌نوایی بسیاری از ارزش‌های سرکشی و عصیان در برابر زور را، در برخی از نخبگان سیاسی کشور ما درهم شکستانده است، یک واقعیت انکارناپذیر هنوز در سرزمین ما وجود دارد. مردم افغانستان هنوز هم رام‌شدنی نیستند و این از نیک‌بختی ما مردم کم‌بخت است. در حالی که برخی از نخبگان قدرت در کشور ما در سالیان اخیر در آستان قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی سپر انداخته‌اند، اما مردم ما روحیه‌ی ستیزه‌جویانه‌ی‌شان را با کسانی که چشم به دیار ما بدوزند، همچنان حفظ کرده‌اند. مردم افغانستان از مداخله‌ی امریکا در کشور ما بسیار صمیمانه در برابر اشغال پاکستان استقبال کردند، اما زمانی که کار مبارزه با تروریسم به درازا کشید و با منابع تروریسم مبارزه صورت نگرفت و بیشتر روستاهای کشور ما به صحنه‌های یک جنگ خونین که در آن طالبان مردم عادی را قتل عام می کردند و شهرهای ما به میدان‌های حمله‌های انتحاری تبدیل شده بود و به منبع اصلی تروریسم، پاکستان، پرداخته نمی‌شد، از ایالات متحده روی

(c) ketabton.com: The Digital Library

برگرداندند. این واقعیت را ریچارد هالبروک نمی‌توانست و یا نمی‌خواست درک کند. از این‌رو، پیهم بحران می‌آفرید و موجب دامن‌زدن به تنش در روابط دو کشور می‌شد. من روزی به جنرال جونز مشاور امنیت ملی آن زمان ایالات متحده گفتم که دو عامل به مبارزه‌ی ما با تروریسم بیشتر از هر پدیده‌ای دیگر آسیب رساندند؛ یکی پاکستان و دومی هم ریچارد هالبروک.

رییس جمهور امریکا از رییس جمهور کرزی دعوت کرده بود تا در نهم ماه می ۲۰۱۰ از واشنگتن دیدار کند. در کابل بحث‌های زیادی روی محتوای گفتگوهای آینده ی ما با مقام‌های امریکایی و همچنین مسایل تکنیکی سفر پیش رو صورت گرفت. مانند همیشه، رهبران جهادی برای ابراز نظرات و پیشنهادهای‌شان دعوت شده بودند. بیشتر آنان، به جز استاد سیاف، سخن به درد بخوری نداشتند. رییس جمهور کرزی مانند همیشه دیدگاه‌های خودش را به عنوان دیدگاه‌های مجلس جمع‌بندی کرد و گفت که دکتور سپنتا با درنظرداشت پیشنهادهای ارزشمند بزرگان، محتوای بحث‌ها را از جانب افغانستان آماده می کند. در گذشته من این کارها را به صفت وزیر خارجه انجام می دادم، رییس جمهور بر این باور بود که چنین کارهایی از وظایف اصلی وزیر خارجه است؛ اما بعد از این که من مسؤولیت مشاوریت امنیت ملی را برعهده گرفتم، رییس جمهور می گفت تهیه ی اسناد و نکات‌نامه‌های بحث در امور سیاست خارجی از وظایف ویژه‌ی مشاور امنیت ملی است. من می‌دانستم که ما در دستگاه دولت خود فاقد افراد متخصصی استیم که بتوانند چنین اسنادی را آماده کنند و طبیعی بود که من باید چنین کاری را انجام می دادم؛ اما به مقتضای گفته ی معروف که دانش قدرت است، می‌خواستم تا طرف‌ها اعتراف کنند که چه کسی قادر به تهیه‌ی اسناد مهم و پیچیده در زمینه‌ی سیاست

(c) ketabton.com: The Digital Library

خارجی است. به سخن دیگر با آن‌که من شیفته ی نثر بی‌نظیر بیهقی دبیر بودم؛ اما نمی‌خواستم به دلیل زبان و نوشته‌ام، صرفا دبیر باشم، بل که می‌خواستم از کسانی باشم که می‌خواهند موجب تغییر و دگرگونی شوند. این خودآگاهی موجب می‌شد تا من در مواردی بیش از حد لازم تبارز داشته باشم و بسیاری نیز به این توهم گرفتار شوند که من همه‌کاره و بیشتر از هر کس دیگر مورد اعتماد رییس جمهور استم. در حالی که چنین نبود. افراد دیگری بودند که به دلایل رویکردهای قومی‌شان، علی‌رغم این که بر بنیاد اسناد ویکی‌لیکس و اسنادی که من خودم داشتم، پیهم از پشت به رییس جمهور خنجر می‌زدند، بیشتر مورد اعتماد او بودند. من با صبوری کارم را با تعدادی اندک از همکارانی که داشتم انجام می‌دادم. گاهی وزارت خارجه و دفاع هم همکاری می‌کردند. البته همکاری وزارت خارجه با آمدن جاوید لودین موثر شد و جانشین او ارشاد احمدی نیز این همکاری را ادامه داد. تلاش‌های پیهم و موفقیت‌های اندک و رویارویی با خدعه و نیرنگ، موجودیت تبارگرایی و محلی‌گرایی بی‌مانند، فسادپروری دستگاه‌های دولت ما و حلقه‌های خارجی و توطئه‌گری‌های برخی از حلقه‌های داخلی و خارجی در نهایت مرا خسته و مانده کردند و در سال اخیر کارم، در واقعیت لحظه‌شماری می‌کردم تا از شر این اوضاع دردآفرین رهایی یابم.

در فرجام، برنامه‌ها برای سفر رییس جمهور آماده شدند. حامد کرزی بر این باور بود که باید با طیاره‌ی یکی از شرکت‌های افغانستان به ایالات متحده پرواز کنیم. مشکل در این بود که هیچ یک از شرکت‌های هوایی افغانستان، طیاره‌ای را که بتواند تا امریکا پرواز کند در اختیار نداشت. گزینه ی دوم پرواز با خطوط هوایی تجارتی و یا به کرایه‌گرفتن دربست یک طیاره بود. ما در جستجوی پیداکردن امکان

(c) ketabton.com: The Digital Library

دومی شدیم که سفیر امریکا پیشنهاد واشنگتن را مبنی بر این که آن ها می‌خواهند یک طیاره را برای انتقال هیئت افغانستان به کابل بفرستند، به ما خبر داد. حامد کرزی مخالف پذیرفتن این پیشنهاد بود و می گفت که ما باید با امکانات خود سفر کنیم. اما سایر اعضای حکومت از جمله معاونان رییس جمهور و من بر این باور بودیم که رد این پیشنهاد یک پیام منفی خواهد بود و ما نباید در شرایطی که می‌خواهیم از مشکلات در روابط دو کشور گذر کنیم، پیام‌های منفی بفرستیم. بالاخره کرزی هم با اکراه پذیرفت. هیئت افغانستان در نهم ماه می ۲۰۱۰ جانب واشنگتن پرواز کرد، اما تجربه نشان داد که حق با رییس جمهوری بود؛ ما با پذیرفتن این امر که با طیاره‌ی امریکایی پرواز کنیم، دچار اشتباه بزرگی شدیم. من خودم در اتخاذ این تصمیم اشتباه‌آمیز سهم داشتم.

پیش از پرواز می‌دانستیم که فضای سیاسی در روابط دو کشور تیره است. کرزی در مصاحبه‌های خود ایالات متحده را متهم به مداخله در انتخابات افغانستان کرده بود. ما پیتر گالبرایت معاون یوناما را به عنوان شخصیت نامطلوب از افغانستان اخراج کرده بودیم. در حالی که وی یکی از اعضای برجسته ی تیم هالبروک بود. برای نخستین بار هیئت افغانستان در هوتل اینترکانتینتل و نه در مهمانخانه‌ی رییس جمهور امریکا، مستقر شد. بعد از رسیدن ما آقای خلیلزاد یکی از نخستین کسانی بود که برای کاهش تنش‌ها میان ایالات متحده‌ی امریکا و کمک به حکومت‌داری خوب، ایده‌ی تاسیس یک کمیسیون اجرایی حکومت را زیر رهبری یک "رییس اجراییه" مطرح کرد. این ایده در ملاقات با هالبروک نیز زیر نام "مشارکت همه ی اقوام افغانستان و تقویت پایه‌های اجتماعی حکومت" مطرح شد. با این که آقای خلیلزاد عضو اداره ی اوباما نبود، اما از فحوای صحبت‌ها آشکار شد که وی در

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشورت با اداره ی اوباما این طرح را پیشنهاد کرده است. رییس جمهور کرزی به من گفت که شما با آقای خلیلزاد بنشینید و آن‌چه را که ایشان می‌خواهند با درنظرداشت دیدگاه‌های افغانستان، روی کاغذ بیاورید. من قبلا از این پیشنهاد شنیده بودم و در یک گفتگوی خصوصی به رییس جمهوری گفتم که ایجاد چنین نهادی کاملا با قانون اساسی افغانستان در مغایرت قرار دارد و ما هیچ دلیل قانونی برای ایجاد کمیسیونی که رییس آن رهبری وزرا را بر عهده داشته باشد و یا این که بالاتر از وزرا باشد، نداریم. با قبول چنین طرحی عملا ما نظام دولت را از یک نظام ریاستی به نوعی نظام پارلمانی تعدیل می کنیم و این از صلاحیت‌های رییس جمهور و یا مجلس شورا نیست. کرزی به من گفت: "من می‌دانم که چنین است، شما بروید با این‌ها بحث کنید، بعدا من می‌دانم که چکار کنم. شما پیشنهادهای اینان را بگیرید". من با آقای خلیلزاد چندین جلسه داشتم. گاهی سفیر افغانستان در واشنگتن آقای سید طیب جواد نیز با ما همراه می‌بود. رییس جمهور کرزی می‌خواست بداند که امریکایی ها کدام صلاحیت‌ها را می‌خواهند به رییس اجراییه قایل شوند. به سخن دیگر او می‌خواست بداند که امریکایی‌ها تا کجا می‌خواهند از خود او سلب صلاحیت کنند. پیشنهاد آقای خلیلزاد این بود که یک کمیته‌ی اجراییه دارای صلاحیت‌های زیاد ایجاد شود. این کمیسیون باید دارای بخش‌های گوناگون با صلاحیت‌های اجرایی باشد. در راس این کمیسیون یک نفر به عنوان "مجری امور" قرار بگیرد که دارای صلاحیت‌های شبیه صدراعظم باشد. کمیسیون اجرایی از دید امریکایی‌ها دارای بخش‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی می‌بود. هدف این بود که دکتور عبدالله عبدالله، دکتور اشرف غنی و یا هم دکتور خلیلزاد در بخش‌های گوناگون صاحب صلاحیت شوند. در بحث‌های نخستین کسی که به عنوان مجری امور در نظر گرفته شده بود، دکتور

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشرف غنی بود، اما با درنظرداشت آرای ناچیزی که او در انتخابات آورده بود، این موضوع منتفی شد و بیشتر نظرها به سوی دکتور عبدالله دور خورد. اگر چه خود آقای خلیلزاد هم برای احراز این مقام بی‌میل نبود.

ما روی یک متن به بحث ادامه دادیم. متنی را که مورد بحث قرار گرفت و در آن تعدیلاتی نیز وارد شد، در این‌جا می‌آورم.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

به منظور ارتقای هم‌آهنگی و موثریت در امور اجرایی، ایجاد کمیسیون اجرایی ملی (در متن این فرمان کمیسیون) را بر اساس ماده ۶۴ قانون اساسی افغانستان منظور می‌دارم. لایحه‌ی وظایف و تشکیلات این کمیسیون در مطابقت با قانون اساسی و سایر قوانین نافذ افغانستان تنظیم می گردد. کمیسیون اجرایی ملی دارای صلاحیت‌های زیر است:

۱. کمیسیون به نمایندگی از رییس جمهور از امور اجرایی که وی به آن تفویض می‌دارد، سرپرستی می‌نماید.

۲. کمیسیون برنامه‌های اجرایی حکومت را در مطابقت با قوانین نافذ افغانستان طرح و در جهت هم‌آهنگی امور مربوطه، به رییس جمهور مشورت داده و پیشنهاد ارائه می‌دارد.

۳. کمیسیون جهت اجرای موثر امور اجرایی و تامین انتخاب افراد شایسته برای مسولیت‌های حکومتی و همچنین عزل و تبدیلی آنها، در مطابقت با ماده ۶۴ قانون اساسی افغانستان، به رییس جمهور پیشنهادهای لازم را ارائه می‌دارد.

۴. کمیسیون برای ارتقای موثریت، شفافیت در امور اجرایی، فعالیت‌های وزیران و رؤسای اداره‌های مستقل را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخش‌های دفاعی و امنیت، سیاست خارجی و امور منطقوی، امور اقتصادی و مالی، و امور حکومت‌داری و مبارزه با فساد و مواد مخدر هم‌آهنگ می‌سازد.

۵. کمیسیون دارای یک رئیس، بودجه و تشکیلات متناسب با اجرای مسولیت‌هایش است.

۶. رییس کمیسیون اجرایی ملی در جلسات کابینه اشتراک نموده و از امتیازات یک عضو کابینه برخوردار است.

۷. با ایجاد این کمیسیون، صلاحیت‌های شورای امنیت ملی، کمیسیون مشورتی انتخاب کارمندان ارشد و دارالانشاء شورای وزیران نیز به این شورا انتقال می‌یابد.

این هم یکی از غمنامه‌های تاریخ کشور ما است که پس از این که یکی دو بار کاغذها میان من و دکتور خلیلزاد رد و بدل شد، پی بردم که تعدیلات در کاغذ جانب امریکا را یکی از دوستان خودم به زبان فارسی در کابل وارد می‌کند و تغییرات جانب افغانستان را من مطرح می‌کردم. وقتی من متوجه این امر شدم به آقای خلیلزاد گفتم که شما امریکایی‌ها موجب مقابله دو رفیق شده‌اید. این رفیق من امروز در حکومت وحدت ملی نیز دارای مقام و منزلتی است؛ اگر چه ما باهم تفاوت نظرهای عمیق داریم، اما حرمت رفاقت را پاس می‌داریم.

شام روز دهم هیئت دو طرف در یک جلسه‌ی آمادگی شرکت کردند که در آن از جانب افغانستان رییس جمهوری، دکتور زلمی رسول وزیر خارجه، جنرال عبدالرحیم وردک وزیر دفاع، حنیف اتمر وزیر داخله، وحید الله شهرانی وزیر معادن، فاروق وردک وزیر معارف، حضرت عمر زاخیلوال وزیر مالیه، محمد آصف رحیمی وزیر زراعت، امرالله صالح رییس امنیت ملی، معصوم استانکزی مشاور رییس جمهور و مسئول آشتی ملی، دکتور اشرف غنی، سید طیب جواد سفیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان در واشنگتن و مشاور امنیت ملی دکتور رنگین دادفر سپنتا و از جانب ایالات متحده، خانم هیلاری کلینتون وزیر خارجه، رابرت گیتس وزیر دفاع، جنرال لود معاون مشاور امنیت ملی و مسؤول امور افغانستان در دفتر مشاور امنیت ملی، ریچارد هالبروک نماینده‌ی خاص امریکا برای افغانستان و پاکستان، جنرال مک کریستال و سفیر آیکن بری حضور داشتند.

خانم کلینتون در این جلسه از جمله گفت: "ما در برابر کشور شما تعهد درازمدت داریم. امریکا خواهان یک افغانستان آباد، پیشرفته و مترقی است. ما خواهان تحکیم حقوق و آزادی‌های دموکراتیک در کشور شما هستیم. نباید اجازه داد تا افغانستان دوباره به مرکز تروریسم بین‌المللی مبدل شود. باید از حقوق زنان حمایت کرد و تعداد زنانی را که درجرگه ی مشورتی صلح اشتراک می کنند، افزایش داد. ما هرگز اجازه نمی‌دهیم تا پاکستان بر افغانستان مسلط شود. ما پیوسته تلاش کردیم تا پاکستان را قانع کنیم که از هندوستان و افغانستان هیچ خطری متوجه آنان نیست و پاکستان باید بیشتر متوجه مشکلات داخلی خودش بشود". کرزی در پاسخ خانم کلینتون در رابطه با مسایل پاکستان گفت: "پاکستانی‌ها از داشتن یک ویژن برای آینده ی‌شان محروم استند. نداشتن یک آرمان که به ملت آن ها یک دورنمای مثبت بدهد، موجب می‌شود تا آنان نسبت به آینده‌ی کشورشان طرحی و امیدی نداشته باشند و بنای کار شان را بر دشمنی با دیگران بگذارند. ما در این چند سال گذشته، همیشه کوشش کردیم تا توجه جامعه ی جهانی را به مشکل پاکستان معطوف بداریم، اما متأسفانه توجه نشد. تروریسم در افغانستان گسترش یافت و امروز کار به جایی رسیده است که ما بر علاوه‌ی تروریسم با نوعی از شورش هم روبه‌رو استیم، اما ریشه‌های این شورش در تروریسمی است که در پاکستان است". این نخستین بار بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

که رییس جمهوری از کلمه ی شورش برای حرکت طالبان استفاده می کرد. قبلا در این مورد میان ما بحث نشده بود. من هرگز جانبدار ارتقای طالبان به یک جنبش شورشی نبودم و می‌خواستم به دلیل استراتژی مبارزه با طالبان و مسایل حقوقی کماکان بر آن ها تروریسم خطاب شود. کلینتون درباره ی نقش هندوستان در مشکلات افغانستان و پاکستان پرسید و کرزی از نقش مثبت هندوستان به منظور کمک به افغانستان یاد کرد و گفت که پاکستان در مورد نقش هندوستان تعبیری دارد که از واقعیت ناشی نمی‌شود. رابرت گیتس گفت که "پاکستان و افغانستان یک دشمن مشترک دارند و آن هم تروریسم است. امریکا دوست هر دو کشور است. منافع ما در پیروزی ما بر تروریسم است". این طرز بیان وزیر دفاع امریکا برای هیئت افغانستان و به ویژه شخص من بسیار تکان‌دهنده بود. واقعیت این بود که پاکستان و افغانستان یک دشمن مشترک نداشتند. پاکستان تروریست‌ها را به جان افغانستان انداخته بود و هر روز در کشور با حملات انتحاری و بمب‌های کنار جاده‌ای جان بی گناهان را می گرفت و می‌خواست تا بر افغانستان سلطه‌اش را تحمیل کند و در این میان طالبان پاکستانی نیز در خلایی که در نتیجه ی سیاست‌های پاکستان ایجاد شده بود، سر بلند کردند و به آن کشور آسیب می‌رساندند. کرزی در جواب گفت که: "پاکستان در پی آن است تا شما افغانستان را هر چه زودتر ترک بگویید". گیتس در پاسخ گفت: "اما مطلقا سرخورده خواهند شد". کلینتون گفت که: "ما می خواهیم تا مردم امریکا، کنگره‌ی کشور ما و رسانه‌های امریکایی بدانند که ما با شما هستیم و در درازمدت هم با شما خواهیم بود. ما فردا می خواهیم با وزرایی که همراه شما آمده‌اند در مورد کارهایی که ما انجام داده‌ایم و یا می خواهیم در آینده انجام دهیم، صحبت کنیم. در پایان سفر شما مردم باید بشنوند که ما چه کارهای مثبتی را در افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

انجام خواهیم داد". کرزی در پاسخ وی گفت: "اگر ما بتوانیم زندگی مردم را در چند سال آینده به طرز محسوسی بهتر کنیم، حاضر هستیم قربانی‌ها را قبول کنیم و بگوییم که افغانستان با ایالات متحده همراه است... این به نفع امریکا است اگر حس وطن‌دوستی افغان‌ها قوی باشد و افغانستان خود بتواند از حاکمیت و تمامیت ارضی خود دفاع کند و در همه‌ی حوزه‌ها به تحقق حاکمیت خود بپردازد... من می‌خواهم علاوه کنم که اگر شما کدام برنامه ی منطقه‌ای دارید، ما با شما همراه استیم. در این مورد ما به شما چک سفید می‌دهیم. هر اقدامی که شما علیه پاکستان انجام دهید، ما با شما هستیم". کرزی با بیان قسمت آخری در واقعیت دو مطلب را می‌خواست تداعی کند؛ دو مطلبی که هم آرزو و هم توهم او را و هم تحلیل‌هایش را از حضور جامعه‌ی جهانی در افغانستان تا امروز به گونه‌ی قطعی شکل می‌دهند. کرزی بر این باور بود که حضور امریکا به منظور مبارزه با تروریسم یک بهانه است، اصل گپ استراتژی امریکا برای تداوم سلطه ی آن بر جهان است. امریکا با حضورش در افغانستان می‌خواهد مانع تحقق رویای چین به منظور رسیدن به بحر هند از طریق گوادر پاکستان شود. چون رییس جمهور افغانستان عمیقا به تز اول خود باور داشت، پس نتیجه‌ی منطقی چنین برداشتی باید چنین باشد که افغانستان هم باید یکی از سود برندگان این استراتژی باشد نه این که تنها قربانی بدهد. به سخن دیگر افغانستان باید به مرزهای تاریخی‌اش تا رود اتک برسد. برخی از همکاران رییس جمهور هم این برداشت را از استراتژی ایالات متحده در منطقه به هر دلیلی که بود، پیهم تقویت می کردند. جناح خموشان که اکثریت لم‌داده به قدرت را تشکیل می دادند، دم بر نمی‌آوردند و فقط یکی دو نفر در تلاش بودند تا این تحلیل نارسا را اصلاح کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درست به یاد دارم که در جریان سفر ما به کنفرانس امنیتی مونشن در ششم فبروری ۲۰۱۰ که قرار بود هیئت امریکایی به شمول مشاور امنیت ملی و ریچارد هالبروک یک روز بعد از ورود ما به این شهر به ملاقات کرزی بیایند، در پیش‌درآمد این ملاقات در باره‌ی روابط ما با ایالات متحده، بحثی بسیار بی‌مایه آغاز شد. دکتور اشرف غنی که بعد از شکست در انتخابات ۲۰۰۹ تازه به حامد کرزی پیوسته بود و کرزی هم پیوسته در پی آن بود تا وی را به گونه‌ی آرام به حیث جانشین خود بالا ببرد، یکی از آن کسانی بود که همواره از هر چه رییس جمهور می گفت، بی‌چون و چرا حمایت می کرد. کرزی گفت: "من اطلاع دقیق دارم که امریکایی‌ها در میدان هوایی قندهار شبکه‌های وسیع زیرزمینی ایجاد کرده‌اند. روزانه هزارها موتر لاری مواد ساختمانی را به این زیرزمینی‌ها انتقال می‌دهند". وی از اشرف غنی پرسید: "دکتور اشرف غنی هدف امریکایی‌ها از این کار چیست؟" دکتور غنی دقیقا چنین گفت: "امریکایی ها می‌خواهند سلاح‌های تاکتیکی اتومی خود را در این تاسیسات زیرزمینی مستقر کنند". کرزی گفت: "این کار در برابر پاکستان که نیست". دکتور اشرف غنی گفت: "نه این کار برای جلوگیری از پیش‌روی‌های چین است که در صورت ایجاب، امریکایی ها می توانند از همسایگی چین به آن کشور حمله کنند". من که تا آن زمان خاموش بودم، از این‌همه بی‌ربط گویی صبرم را از دست دادم، مداخله کردم و گفتم: اگر واقعا چنین تاسیسات پنهان زیرزمینی وجود دارد، ما باید از امریکایی ها بخواهیم بی‌درنگ ما را در جریان بگذارند و توضیح بدهند که این تاسیسات برای چیست. افزون بر آن من می‌خواهم با تکیه بر تمام پژوهش‌های جدی اکادمیک بگویم که امکان تقابل مستقیم میان قدرت‌های بزرگ اتومی دنیا بسیار ناممکن است. اگر قرار باشد تقابلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هم صورت بگیرد، به‌گونه‌ی نیابتی خواهد بود. سلاح‌های اتومی قدرت‌های بزرگ، نقش بازدارنده دارند، همان‌گونه که در دوران جنگ سرد داشتند. امکان این‌که قدرت‌های بزرگ جهان با یک‌دیگر در یک جنگ اتومی مستقیما درگیر شوند، تقریبا صفر است. به یک دلیل ساده که از چنین جنگی هیچ‌کس پیروز برون نمی‌شود و حتا انسانیت در معرض تهدید نابودی قرار می‌گیرد. اشرف غنی بسیار بر افروخته شد و از کوره در رفت و در حضور حامد کرزی، زلمی رسول و حمید صدیق گفت: "دکتور صاحب این کتاب‌هایی را که شما خوانده‌اید، من چندین سال پیش خوانده‌ام و مجبور نیستم از شما بیاموزم". پاسخ من دقیقا چنین بود: دکتور صاحب من یقین دارم که شما چندین برابر من کتاب خوانده‌اید و تبحر شما بر دانش‌ها بی‌پایان است، اما من هم یک نظر داشتم که گفتم. وی که مانند همیشه دیر متوجه خطاهای خود می‌شود، بعد از چند دقیقه آمد، کنار من نشست و کوشش کرد همه‌چیز را ترمیم کند، اما من بیشتر از این‌که از او ناراحت باشم، از رییس جمهور کرزی ناراحت بودم و بعدا در تنهایی به کرزی گفتم که رفتار شما بیشتر از این‌که به یک رییس جمهور بماند به یک خان کرز شباهت دارد. با آوردن افراد فاقد توانایی برای ارتباطات جمعی نمی‌توان دولت ساخت و اگر چنین آدم‌هایی زمام امور دولت را در دست بگیرند، کشور را ویران خواهند کرد. با ابراز این کلمات از هوتل برون شدم و رفتم قدم زدن.

حالا بر می‌گردم به گفتگوهای واشنگتن. امرالله صالح و حنیف اتمر به‌گونه‌ی مفصل درباره‌ی مداخله‌های پاکستان در افغانستان و حمایت آن کشور از تروریسم صحبت کردند. ریچارد هالبروک مداخله کرده گفت: "من در مورد نظرات همراهان شما درباره ی پاکستان موافق استم". این گفتگوها فردای آن روز، یازدهم می ۲۰۱۰، در مقر

(c) ketabton.com: The Digital Library

وزارت خارجه با ترکیبی متفاوت ادامه یافتند. از جانب افغانستان، رییس جمهور کرزی، زلمی رسول وزیر خارجه و سپنتا مشاور امنیت ملی و از جانب ایالات متحده، خانم کلینتون وزیر خارجه، ریچارد هالبروک، جنرال لود، سفیر آیکن بری و یک نفر نوت‌نویس حضور داشتند. ملاقات پس از تعارفات لازم در یکی از اتاق‌های وزارت خارجه آغاز شد. این اتاق دارای موبلمان بسیار زیبا بود؛ چیزی که عادتا در دفترهای مقامات دولتی امریکا کم‌پیدا است. چوکی‌ها، میزها و اشیای زینتی کهنه و انتیک را در اتاق با زیبایی و هارمونی چیده بودند. کارمندان وزارت خارجه در یکی از سفرهای قبلی، این اتاق را به من نشان داده بودند. قرار گفته‌ی آن‌ها تمام اشیای موجود در اتاق هدیه‌هایی بود از خانواده‌های قدیمی امریکایی به وزارت خارجه‌ی آن کشور. در کنار اشیای انتیک و قدیمی زمان تولید، پیشینه و سایر مشخصات کالای مورد نظر و همچنین نام خانواده‌ی هدیه‌دهنده نوشته شده بود. این اتاق یکی از زیباترین اتاق‌هایی بود که من در ایالات متحده دیده‌ام. ملاقات میان هیئت افغانستان و ایالات متحده در همین اتاق برگزار شد.

خانم کلینتون گفت که وی می‌خواهد روی چند موضوع تمرکز کند: "مصالحه با طالبان، موضوع سفر عاجل جنرال پاشا به کابل، موضوع همکاری استراتژیک میان افغانستان و ایالات متحده، قرارداد ترانزیت میان افغانستان و پاکستان، موضوع معادن افغانستان و موضوع رابطه‌ی افغانستان با سایر همسایه‌هایش. افزون بر این‌ها، موضوع انتقال زندان‌ها به افغانستان و این که ایالات متحده آماده است برخی از زندانیان را زودتر به افغانستان انتقال دهد". وی افزود که "ایالات متحده متعهد به همکاری درازمدت استراتژیک با افغانستان است" و گفت: "می خواهم تاکید کنم که همکاری و تعهد ما با افغانستان محدود به

(c) ketabton.com: The Digital Library

امروز نیست. این همکاری درازمدت ایجاب می کند تا اعلامیه ی همکاری‌های استراتژیک میان دو کشور مورد بازنگری قرار گرفته و با ایجابات اوضاع امروزی وفق داده شود."

منظور خانم کلینتون از سفر عاجل جنرال پاشا به کابل، سفر غیرمترقبه‌ی وی، یک روز قبل از پرواز هیئت افغانستان جانب واشنگتن بود. استخبارات پاکستان که در خدعه و نیرنگ در جهان کم‌نظیر است، درست یک روز قبل از پرواز ما جانب واشنگتن رییس این سازمان را به کابل فرستاده بود. پاکستانی‌ها که به روابط خود با امریکا بسیار اهمیت می‌دهند و در این رابطه بسیار حساس استند، از این که مبادا افغان‌ها موضوع مداخلات پاکستان را در صدر اجندای خود در گفتگوها با ایالات متحده قرار دهند، بسیار نگران بودند. جنرال پاشا به‌گونه‌ی عاجل و غیرمترقبه به کابل آمد و با خود پیام‌ها و وعده‌هایی مبنی بر دوستی افغانستان و پاکستان و این که پاکستان به پشتیبانی از پروسه‌ی صلح افغانستان متعهد است و ثبات و پیشرفت افغانستان را، پیشرفت و ثبات پاکستان می‌داند با خود آورده بود. رییس جمهوری کرزی در پاسخ خانم کلینتون گفت: "شما مسایل اساسی را مطرح کردید. موضوع مصالحه با طالبان بسیار مهم است؛ ما افغان ها به همکاری استراتژیک با ایالات متحده نیاز داریم و این همکاری را به سود کشور خود می‌دانیم. ما خواهان داشتن رابطه‌ی ملت با ملت برای مدت‌های طولانی استیم. اگر شما بالاتر از موضوع مبارزه با تروریسم هم اهدافی در منطقه داشته باشید، مطمین باشید که افغانستان با شما همراه است و حاضر است برای تحقق این اهداف، بهای لازم را بپردازد. اگر شما تنها برای مبارزه با تروریسم آمده‌اید و هدف‌تان محدود به مبارزه با تروریسم است، در این صورت ما ناگزیریم که روابط خود را با همسایگان خود مطابق با آن تنظیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنیم". آن‌چه در سخنان رییس جمهور برای من مایه‌ی حیرت بود، تکرار همیشگی این موضوع بود که "اگر شما اهداف دیگری نیز در منطقه دارید، ما با شما همراه استیم". اگر چه این دیدگاه با یک جمله ی شرطیه ابراز می‌شد، اما در واقعیت از برداشت تغییرناپذیر وی از علت‌های حضور امریکا در منطقه بود. این برداشت که گویا امریکایی‌ها عمدتا به دلیل منافع کلان استراتژیک‌شان به افغانستان آمده‌اند و مبارزه با تروریسم یک بهانه است، هر روز بیشتر از پیش رنگ می گرفت. این گمان تا جایی تقویت شد که علت مجموعه ی فعالیت‌ها و حضور غربی‌ها به کمک چنین برداشتی و به کمک تیوری‌های توطئه تفسیر و تعبیر می‌شد.

خانم کلینتون در پاسخ رییس جمهور افغانستان گفت: "ما در افغانستان یک سرمایه‌گذاری بزرگ کرده‌ایم؛ آرزوی من این است که در رابطه با سطح و کیفیت روابط متقابل، تا پایان سفر شما در این هفته به روشنی بیشتر دست یابیم. ما می خواهیم تا افغانستان مجددا به پایگاه تروریسم مبدل نشود و می‌خواهیم با تروریسم مبارزه کنیم. ما می‌خواهیم به افغانستان کمک کنیم تا نهادهای نیرومند داشته باشد. من می‌دانم که شما از برخورد رسانه‌های ایالات متحده نسبت به شخص شما و حکومت‌تان ناراحت استید، اما ما بر رسانه‌های خود کنترول نداریم و نمی‌توانیم از این امر جلوگیری کنیم. مطبوعات امریکا آزاد است و این یکی از ستون‌های دموکراسی و نظام ما است". کرزی در پاسخ گفت: "ما می خواهیم روابط بسیار نزدیک با شما داشته باشیم. مانند روابطی که شما با اسرائیل دارید. اگر شما خواهان چنین روابطی نیستید، ما باید بحث کنیم که کیفیت روابط ما چگونه است. افغانستان دارای یک فرهنگ برابری‌طلبانه است. ما می خواهیم روابط دوستانه داشته باشیم؛ رابطه‌ی یک افغانستان دموکراتیک با شما".

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد از انتخابات سال ۲۰۰۹ ریاست جمهوری افغانستان، این نخستین باری بود که کرزی کوشش می‌کرد تا روابط دو کشور به یک رابطه‌ای با تنش کمتر تبدیل شود. در پاسخ این دیدگاه‌ها خانم کلینتون گفت: "ما باید اول منازعه‌ی موجود در افغانستان را حل و روند سیاسی را تقویت کنیم. ما از جرگه‌ی مشورتی در مورد گفتگو با طالبان حمایت می‌کنیم. ما می خواهیم که روند آشتی مجدد، توسط خود افغان‌ها رهبری شود. خطوط قرمزی که شما ترسیم می‌کنید، در واقعیت همان چیزی است که ما می خواهیم؛ مانند پذیرش قانون اساسی افغانستان، رعایت حقوق بشر و حقوق زنان وغیره دستاوردهای دموکراتیک افغانستان. ما می‌توانیم، مشارکت آن عده از کسانی را که این ارزش‌های شما را بپذیرند، در صورتی که شما تقاضا کنید، بپذیریم و نام آنان را از لیست سیاه ملل متحد حذف کنیم. نظر ما این است که شما باید از موضع قدرت با طالبان صحبت کنید. مانند آزادی مارجه و یا اجرای عملیات نظامی در جاهای دیگر. شما باید کاملا در یک موقعیت برتر قرار بگیرید." کرزی در پاسخ گفت: "در مورد آشتی مجدد، من نگرانی‌هایی را در ایالات متحده می‌بینم. این نگرانی در چه مورد است؟"

کلینتون دیدگاه‌های کشورش را توضیح داد: "معنای آشتی باید روشن شود؛ گروه‌های قومی در افغانستان نگران اند. برخی از امریکایی ها نگران اند. آنان می گویند که ما از یک طرف جنگ می کنیم و کشته می‌دهیم و از جانب دیگر با آنانی که ما را می کشند، صلح می کنیم. ما نگران استیم که اگر افراد بر جسته ی طالبان و یا قوماندانان طالبان با شما صلح بکنند و بعدا با القاعده همکاری کنند، اوضاع چگونه خواهد شد و ما باید چگونه برخورد کنیم". روشن بود که امریکایی ها از تصامیم احتمالی جرگه ی صلح نگرانی داشتند. به همین دلیل هم آن ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر خطوط قرمزی مانند پذیرش قانون اساسی و رعایت حقوق بشر و احترام به حقوق زنان تاکید می کردند. این هم از طنزهای تاریخ است که در ادامه ی جنگ با ترور هم افغانستان و هم ایالات متحده، هردو از طرح این خطوط قرمز گذشتند. در دوران حکومت وحدت ملی طالبان به "اپوزسیون سیاسی" ارتقا یافتند و ایالات متحده نیز آن‌ها را به "جنبش شورشیان" افغانستان ارتقا داده بود. بر این مبنا دیگر هیچ خط قرمزی نماند. کرزی که متوجه نگرانی امریکایی ها شده بود در پاسخ وی گفت که "جرگه برای من یک نقش مشورتی دارد. من می خواهم از مردم بشنوم که با چه کسی و چگونه صلح کنیم. اگر مردم خواهان جنگ باشند، باید بجنگیم. در آن صورت من به مردم می گویم که خوب حالا که این طور است پس فرزندان‌تان را بفرستید به خدمت سربازی. پس باید بسیج شوید تا ما با تروریسم مبارزه کنیم. در همه حال ما باید یک وفاق ملی را در کشور خود در رابطه با مسایل جنگ و صلح به وجود آوریم و جرگه چنین وفاقی را به وجود می‌آورد. ما می‌خواهیم از این طریق بسیج ملی داشته باشیم".

من بعدها پی‌بردم که نگرانی امریکایی‌ها از اصل صلح با طالبان نبود، بل که بیشتر از آن نگران بودند که رهبری این روند را از دست بدهند. ترس آن ها بیشتر از این بود که نکند کرزی به انتقام تنش‌های انتخاباتی و اختلاف‌های عمیق، کاری کند که جرگه مخالفتش را با حضور آنان در افغانستان اعلام کند. واقعیت این بود که رییس جمهور افغانستان برنامه‌ای برای خروج امریکا با توسل به جرگه نداشت، بل که او که گمان می کرد می‌تواند با پاکستان به توافق برسد و زمینه‌های یک توافق با پاکستان ناممکن نیست، می‌خواست تا دیدگاه‌هایش را مورد تایید جرگه قرار دهد. واقعیت این است که من به هیچ وجه با این دیدگاه موافق نبودم. باور من این بود که دلیلی وجود ندارد که

(c) ketabton.com: The Digital Library

پاکستانی‌ها آماده شده باشند تا با ما برای رسیدن به صلح توافق کنند؛ پیش‌شرط‌های صلح آماده نبودند؛ نیروهای دفاعی و امنیتی ما ضعیف بودند؛ طالبان در بخش‌هایی از کشور ما مسلط بودند؛ روابط ما با امریکا پر از تنش و بدگمانی بود؛ ایالات متحده حاضر نبود فشار بیشتری بر پاکستان وارد کند؛ برعکس، این کشور اعلام کرده بود که سی هزار تفنگدار دریایی خود را که به افغانستان فرستاده بود، در سال ۲۰۱۲ برون می‌کند. پاکستان این مسایل را می‌دانست و با اطمینان بر این باور بود که پس از سال ۲۰۱۴ دست بالا دارد.

از جانب دیگر تجربه‌ی بسیاری از کشورها نشان داده است که گفتگوهای صلح در بیشتر جاها، نخست بدون سروصدای اضافی میان متخصصان طرف‌ها صورت می‌گیرد، نه میان ساختارهای هفتاد و هشتاد نفری فاقد دانش و تجربه در عرصه‌های گفتگو و مذاکره. من در لویه جرگه‌ی صلح که بعدها برگزار شد با بی‌میلی فراوان شرکت کردم؛ اما در هیچ یک از جلسات به سخنرانی نپرداختم. رییس جمهور کرزی و دیگر مسؤولان جرگه از نتایج آن بسیار خوشحال بودند. پرویز مشرف رییس جمهور پاکستان و شوکت عزیز صدراعظم آن کشور، یکی در آغاز و دیگری در پایان جرگه به سخنرانی پرداختند و تعهدشان را به صلح و گفتگو ابراز کردند. تناقض در این‌جا بود که در هیئت پاکستان از جانب پنجاب که نمایندگی اصلی پاکستان را می‌کند، به این بهانه که پنجاب سنت جرگه‌ها را ندارد، کسی شرکت نکرده بود. عملا جرگه‌ی صلح میان دو کشور تقلیل یافت به جرگه‌ی مردم افغانستان با نمایندگان پشتون آن طرف خط دیورند. با این‌هم خانم کلینتون در آستانه‌ی برگزاری لویه جرگه نگران بود. وی از کرزی مجددا پرسید که "به باور شما نتایج جرگه و توصیه‌های جرگه چه خواهد بود؟" بدون شک او می‌خواست مطمین شود که در

(c) ketabton.com: The Digital Library

توصیه‌ها، موضع گیری ضد امریکایی وجود نخواهد داشت. برخی از افغان‌ها به امریکایی‌ها گفته بودند که کرزی می‌خواهد تا از جرگه یک فیصله ی ضد امریکایی برون شود؛ این امر نگرانی‌های امریکا را بیشتر کرده بود. کرزی در پاسخ کلینتون گفت: "من فکر می کنم که مردم خواهند گفت که با کسانی که عضو القاعده و یا شبکه‌های دیگر تروریستی نیستند و حاضر اند قانون اساسی افغانستان را بپذیرند و سلاح بر زمین بگذارند، می‌توانید گفتگو و صلح کنید". اما با این‌هم نگرانی‌های امریکایی ها برطرف نشدند به همین دلیل هم خانم کلینتون پرسید که "زمانی که شما تایید جرگه را برای گفتگوهای صلح داشته باشید، چه خواهید کرد؟" رییس جمهور افغانستان که متوجه نگرانی‌های امریکا بود، گفت: "من به مردم افغانستان می گویم که در روند صلح ما پشتیبانی ایالات متحده را نیز با خود داریم". با این‌هم امریکا از این که جرگه کدام تصمیم ضد امریکایی نگیرد و یا این که افغانستان به تنهایی و یا در مخالفت با امریکا با طالبان و پاکستان کنار نیاید، کوشش می کرد تا تدابیری اتخاذ شود که در نتیجه‌ی آن، آن‌چه را که امریکایی ها برای سیاست‌های شان تهدید تلقی می کردند، دفع شود؛ از جمله این که باید سازمان ملل متحد نیز وارد این روند شود و مسایلی از این دست.

کرزی گفت که مشکل ما تنها با پاکستان نیست؛ ما با ایرانی‌ها نیز مشکلاتی داریم. از جمله مساله ی تقسیم آب میان ما یکی از مشکلات اساسی است. در جریان سفر اخیر ما به ایران، وزیر خارجه‌ی آن کشور در پی آن شد تا من یک سند را که در آن تشکیل یک کمیسیون مشترک برای مذاکره برای تقسیم آب هریرود پیش‌بینی شده بود، با رییس جمهور ایران امضا کنم. سپنتا وقتی که سند را مطالعه کرد، آن را رد کرد. امریکایی ها در آن روزها هنوز نمی‌دانستند که چگونه

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌توانند پاکستان را شامل گفتگوهای صلح بسازند. به همین دلیل هم کلینتون از کرزی در مورد این که چگونه می‌شود، پاکستان را وارد پروسه‌ی صلح افغانستان کرد، پرسید. کرزی در پاسخ او گفت: "پاکستان تنها با تکیه و استفاده از اسلام رادیکال می‌تواند به موجودیت خود ادامه دهد. پاکستان از این ابزار در مبارزه با هندوستان، افغانستان و همچنین علیه امریکا استفاده می‌کند". رییس جمهور افغانستان در همین گفتگو مجددا به موضوع مورد علاقه‌اش یعنی استراتژی امریکا در منطقه، پرداخت و گفت که "افغانستان ابزاری دارد که می‌تواند در این راستا کمک کند". منظور کرزی از بیان این جمله بدون شک بیان تفسیر او از استراتژی امریکا و ابراز این آرزومندی بود که ما هم می‌خواهیم به مرزهای تاریخی خود برگردیم، بود. حامد کرزی به این نتیجه رسیده بود که نظامیان پاکستانی به دلیل وابستگی‌ای که به ایالات متحده دارند، با حمایت از تروریسم در خدمت امریکا استند و علیه وطن خود شان هم عمل می‌کنند. کرزی بدون شک آدمی زرنگ و آشنا با دانش‌های معاصر سیاسی بود. با او می‌شد راجع به تیوری‌های سیاسی بحث کرد، مسایل جهانی را تحلیل کرد. به ویژه زمانی که به زبان انگلیسی صحبت می‌کرد در این زمینه‌ها توانایی داشت. متونی را که به او می دادی حتا کتاب‌های سنگین را با سرعت می‌خواند و ابعاد آن را درک می‌کرد؛ اما باور وی به تیوری‌های توطئه تا جایی پیش می‌رفت که به مشکل می‌شد، با وی با تکیه بر داده‌های علمی معاصر بحث کرد. از این لحاظ بسیار رنج‌ها کشیدم، اما نمی‌توانستم او را قانع کنم و در این باره نمی‌شد تناقضات ساختاری سیاست‌ها و استراتژی‌های ابرقدرت‌ها را که در سراسر تاریخ همیشه وجود داشته‌اند و کلا دیالکتیک ساختاری و تبارزاتی سیاست‌ها و ایدیولوژی‌های آنان را می‌سازند، تشریح کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما جهان سومی‌ها عادت کرده‌ایم تا قضایای سیاسی را یک‌دست و یک‌رنگ ببینیم، از درک سایه‌روشن‌های سیاست‌های جهانی که به ویژه در دوران بحران‌های اقتصادی و اجتماعی بیشتر نمودار می‌شوند، ناتوانیم و به آسانی به تیوری توطئه پناه می‌بریم. تجربه‌های بد ما با سیاست‌های استعماری و جاسوس‌پروری‌های آنان چنین برداشت‌هایی را بیشتر قابل قبول می‌سازند. تجربه ی همکاری من با ایالات متحده دوران اوباما نشان داد که تنها ثابت سیاست این کشور در رابطه با افغانستان و پاکستان نداشتن یک پالیسی روشن است. در آن روزها تلاش کرزی برای رسیدن به توافق با پاکستان، از جانب ایالات متحده جدی گرفته شده بود. امریکایی ها نگران بودند که افغانستان بدون در نظر گرفتن امریکا با پاکستان به توافق برسد. من هرگز به چنین توافقی باور نداشتم. چرا که پاکستان در میان کشورهایی که ما با آنان طرف بودیم، تنها کشوری بود که در رابطه با افغانستان اهداف بسیار روشن داشت و برای رسیدن به این اهداف نیز بهای سنگینی می‌پرداخت. به همین دلیل هم بود که من در یک مقاله‌ای در همان روزها دولت پاکستان را دولت انتحاری گفته بودم. امریکایی ها نگرانی شان را از نزدیکی میان افغانستان و پاکستان در همین ملاقات توسط جنرال بازنشسته لود، مسؤول شورای امنیت ملی ایالات متحده برای افغانستان چنین بیان کردند: "جنرال کیانی و جنرال پاشا، در جریان سفر اخیر پاشا به کابل طرح دوستی بدون قید وشرط را به شما پیشنهاد کرده بودند. منظورشان از این پیشنهاد چه بود؛ آن‌ها از شما چه تقاضا کردند؟" کرزی در پاسخ، مطلبی را که کیانی و پاشا دو ماه پیش از این ملاقات با ما مطرح کرده بودند، با آنان در میان گذاشت و گفت: "آن‌ها دو ماه قبل برای رسیدن به یک چارچوب همکاری استراتژیک، دو شرط داشتند: یکی این‌که روابط افغانستان و هندوستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و نقش هندوستان در افغانستان کاهش یابد و دیگری این که پشتون‌های پاکستان به جانب اسلام‌آباد بنگرند و پشتون‌های افغانستان جانب کابل. منظور آنان از بیان این مطلب این بود که افغانستان باید خط دیورند را به مثابه ی مرز رسمی میان دو کشور بپذیرد. من در پاسخ گفتم که اگر منظور شما از رابطه‌ی ما با هندوستان این است که باید رابطه‌ی ما با هندوستان طوری باشد که خطر و تهدید متوجه امنیت پاکستان نشود، این یک تقاضای منطقی است و افغانستان خود را به آن متعهد می‌داند. افغانستان به هیچ کشوری اجازه ی مداخله از خاک افغانستان علیه پاکستان را نمی‌دهد؛ اما اگر منظور شما این باشد که ما باید از کمک‌های هند برای بازسازی افغانستان استفاده نکنیم و یا این که سالانه دو هزار بورس تحصیلی هند را رد کنیم، این کار به سود افغانستان نیست و ما چنین پیشنهادی را نخواهیم پذیرفت. در مورد دیورند من در سخنرانی خود در سال ۲۰۰۸ در اکادمی نظامی پاکستان گفتم که ما خواهان یک راه حل مانند اتحادیه اروپا استیم. همان‌گونه که فرانسه و آلمان توانستند از طریق همکاری و انتگراسیون منطقه‌ای بر مشکلات شان فایق آیند، دو کشور ما نیز می‌توانند چنین کنند. افغانستان هرگز به خاطر دیورند علیه پاکستان دست به اقدام نظامی نزده است و در آینده نیز چنین خواهد بود. من می خواهم با رهبران پشتون در دو طرف سرحد در این باره مشورت کنم. فردای آن روز با کلیه ی رهبران پشتون در پاکستان چه ملی گرا و چه اسلام‌گرا صحبت کردم. آنان گفتند که پاکستان باید دست از مداخله در امور افغانستان بردارد... اسفندیارخان ولی در حضور کیانی، زرداری و سایر رهبران پاکستان گفت که همه افغان ها پشتون نیستند، اما همه ی پشتون‌ها افغان‌استند".

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از مسایل دیگری که در همین گفتگوها مطرح شد، موضوع قرارداد ترانزیتی میان افغانستان و پاکستان بود. خانم کلینتون شخصا در سال ۲۰۱۰ برای امضای این قرارداد بسیار تلاش کرده بود و امیدوار بود که اجرایی‌شدن این قرارداد به ایجاد اعتماد میان دو کشور کمک کند؛ اما این قرارداد به دلیل ایجاد مشکلات از جانب پاکستان هرگز اجرایی نشد. خانم کلینتون که در پی کاهش انتقاد کنگره‌ی امریکا از سیاست‌های اداره‌ی اوباما در قبال پاکستان بود، می‌خواست تا به کنگره یک پیام مثبت بدهد، از این‌رو از رییس جمهوری کرزی تقاضا کرد تا در گفتگوهای خود با کنگره از امضای قرارداد ترانزیت میان دو کشور به‌گونه‌ی مثبت یاد کند. کرزی اما، در هیچ گفتگوی خود در کنگره از امضای این قرارداد یاد نکرد، چرا که او می‌دانست که پاکستانی‌ها این قرارداد را عملی نمی‌کنند.

روز سیزدهم می ۲۰۱۰ هیئت افغانستان با ریاست حامد کرزی با هیئت امریکایی زیر ریاست باراک اوباما دیدار کرد. این ملاقات در کاخ سفید به وقوع پیوست. از جانب افغانستان، رییس جمهوری، دکتور زلمی رسول، رحیم وردک، حنیف اتمر، آصف رحیمی، حضرت عمر زاخیلوال، فاروق وردک، خانم ثریا دلیل، دکتور اشرف غنی، طیب جواد سفیر افغانستان و دادفر سپنتا و از جانب امریکا نیز معاون رییس جمهور جو بایدن، وزیر خارجه کلینتون، وزیر دفاع گیتس، مشاور امنیت ملی جنرال جونز و رییس دفتر رییس جمهور حضور داشتند.

در نشست قصر سفید، اوباما از روند گفتگوها میان هیئت افغانستان با مقامات وزارت خارجه و سنای امریکا راضی به نظر می‌رسید. فضای بدبینی اندکی کاهش یافته بود. وی برای این که اعتماد حامد کرزی را جلب کند از او ستایش کرد و گفت: "من مراسم موفقانه ی تحلیف را

(c) ketabton.com: The Digital Library

به شما تبریک می‌گویم و می‌دانم که مردم کشور شما از شما انتظارات بزرگی دارند". وی علاوه کرد که "تعهد و حمایت امریکا از کشور شما درازمدت است و ایالات متحده از ریاست جمهوری شما حمایت می‌کند. تعهد ما در برابر افغانستان استوار و محکم است". بعد از این که دیپلوماتان امریکایی با تمام نیرو تلاش کردند تا از انتخاب مجدد حامد کرزی جلوگیری کنند و بدین گونه جو بی‌اعتمادی را میان رهبران دو کشور بیشتر ساختند، اوباما می‌خواست دست به مرمت کاری بزند. وی بعد از این که مجددا بر تعهد استراتژیک ایالات متحده نسبت به افغانستان تاکید کرد، با صراحت حتا گفت: "تعهد شخص من نسبت به شخص شما و تعهد ایالات متحده نسبت به کشور شما تعهدی است درازمدت". گفتگوهای روزهای قبل میان هیئت و همچنین برخورد اوباما موجب کاهش فضای پر تنش میان دو رییس جمهور شده بود. رییس جمهوری کرزی نیز با محبت و گرمی صحبتش را آغاز کرد و افزود: "هیئت دو کشور در روز گذشته بر پنج موضوع تمرکز کردند و به نتایج خوبی رسیدند. تعهد درازمدت ایالات متحده برای مردم افغانستان دارای اهمیت فوق‌العاده است. زمانی که من با چهارده تن از نیروهای خاص امریکا در ارزگان علیه طالبان فعالیت می‌کردم، یکی از بزرگان این ولایت به من گفت اگر امریکایی‌ها از تو حمایت می‌کنند، می‌توانی طالبان را شکست بدهی و اگر نه به ناحق مردم را به کشتن نده و نمی‌توانی بر طالبان پیروز شوی. من برایش گفتم که امریکایی‌ها کاملا از من حمایت می‌کنند. او گفت که باید این امر را ثابت کنی. من از همراهان امریکایی خواستم تا به مرکزشان بگویند که طیارات امریکایی یک جای معین را بمباران کنند. بعدا آنان باور کردند که شما با ما می‌باشید. مردم افغانستان به این همکاری اهمیت قایل اند. البته ما در نُه سال گذشته دستاوردهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

بزرگ داشتیم... اما علی‌رغم تذکرهای مجدد از جانب افغانستان، متاسفانه که به پناه‌گاه‌های تروریسم توجه کافی مبذول نشد. پاکستان توانست به دستاوردهای ما آسیب فراوان برساند. در سال ۲۰۰۴ در هلمند، صرفا ۱۸۰ عسکر امریکایی حضور داشتند، ما همان وقت گفتیم که امریکا نباید جنوب را ترک کند. امریکایی‌ها جنوب را ترک کردند و انگلیسی‌ها آمدند. هلمند بیشتر به دست طالبان افتاد و به مرکز تریاک تبدیل شد. زمانی که شوروی آمد ما افراد تحصیل کرده داشتیم. تعداد زیادی از این افراد به خارج پناهنده شدند، زیر بناهای افغانستان ویران شدند. امروز ارتقای ظرفیت‌ها و تحکیم نهادهای افغانستان بسیار اهمیت دارند. من می خواهم توانایی‌های افغانستان را در سطح ملکی ارتقا دهم. در افغانستان در حد اوسط روزانه ده نفر ملکی و ده نفر از نیروهای امنیتی ما در مبارزه با تروریسم نابود می‌شوند. مردم افغانستان می‌خواهند تا رییس جمهور با صلاحیت داشته باشند. در جریان سفر به مارجه که جنرال مک کریستال نیز با ما همراه بود، من از مردم مارجه پرسیدم که آیا به من اعتماد دارید؟ مردم همه گفتند بلی ما به شما اعتماد داریم، اما شما صلاحیت ندارید؛ آن‌چه را که وعده می‌دهید، نمی‌توانید انجام دهید. به من و مردم افغانستان کمک کنید تا مردم ما رییس جمهور باصلاحیت داشته باشند. (در این وقت رییس جمهور عکس یک خانواده‌ی فقیر افغان را که در جریان دیدار خود از مرکز فرماندهی نیروهای ویژه‌ی امریکایی در بگرام با خود آورده بود به اوباما پیش کرد. در این عکس که یک زن با شش کودک خود نشسته بود، رییس جمهور آن را به مثابه‌ی نشانی از فقر و بدبختی مردم افغانستان به اوباما نشان داد.) همین خانواده‌ها و مردم فقیر اند که کمک شما را و کمک حکومت افغانستان را می‌خواهند. این واقعیت است که علی‌رغم فقر زیاد، ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

امروز در موقعیت بهتری قرار داریم. تلفات ملکی یکی از مشکلات جدی ما است. وقتی که من با نیروهای ویژه ی امریکایی به ارزگان آمدم، زن مریضی را دیدم که برای تداوی به ترینکوت برای تداوی می‌رفت. این زن بیشتر از یک روز فاصله ی راه را طی کرده بود. در حالی که در شفاخانه به جز از مقداری الکل و کمی پنبه چیز دیگری نبود. چند روز پیش که با جنرال مک کریستال از ارزگان دیدن کردم، بیشتر از ده تن دکتور مرد و زن در این شفاخانه کار می کردند". اوباما با دقت لازم به سخنان کرزی گوش می داد. رییس جمهور افغانستان با احترام زیاد به تناقض‌های سیاست ایالات متحده‌ی امریکا که از یک‌سو، باعث پیشرفت‌های چشم‌گیری در افغانستان شده بود و از جانب دیگر به علت‌ها و برخاستگاه‌های تروریسم نه تنها توجه نکرده بود، بل که پاکستان حامی و پشتیبان تروریسم را، مورد حمایت نیز قرار داده بود، اشاره کرد. حامد کرزی به موضوع تلفات ملکی در نتیجه‌ی عملیات امریکایی ها و همچنین موجودیت قدرت‌های موازی که موجب تضعیف حکومت افغانستان می‌شوند، اشاره کرد. واقعیت این بود که در افغانستان آن روزها مرکز قانونی قدرت نزد افغان ها بود؛ اما عملا "تیم‌های بازسازی ولایتی"[1]، فرماندهان خارجی مستقر در ولایت‌ها و ولسوالی‌ها و همچنین نهادهای کمک کننده به افغانستان، نزدیک به نود درصد کمک‌های نظامی و ملکی برای افغانستان را در اختیار داشتند و در باره‌ی نحوه‌ی مصرف این پول‌ها نیز آن‌ها تصمیم می گرفتند. نتیجه ی عملی این کار این بود که در سراسر افغانستان مردم به توانایی حکومتی که عملا دستانش خالی بود، باور نداشتند. نزدیکی به خارجی‌ها موجب دسترسی به پول، ثروت و قدرت می‌شد.

---

[1] Provincial Reconstruction Team (PRT)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدین گونه شبکه‌های نیرومند مربوط به خانواده‌های بزرگ و یا هم آنانی که آشنا به زبان انگلیسی بودند و بخوبی می‌توانستند طرح پروژه‌ها را بریزند به عنوان اقشار اجتماعی دارای منافع مشترک و در عین زمان رقیب تبارز می کردند. مشکل شرکت‌های امنیتی، شبکه‌های رسانه‌ای وابسته به غربیان و یا وابسته به رقبای‌شان و شبکه‌های قراردادی‌ها و شبکه‌های سازمان‌های غیردولتی فاقد برنامه‌ی ملی دفاع از دموکراسی، همه به درجات گوناگون به مثابه ی مراکز قدرت عمل می کردند؛ اما هیچ کدام آن ها دارای رویکرد دموکراتیک نبودند. وزرایی که به کشورهای غربی نزدیک بودند، نیز بیشتر از دیگران وارد مسابقه ی تاراج شده بودند. حتا شبکه‌های تاراج برای افراد وابسته به خودشان توجیهات ایدیولوژیک تباری پیدا می کردند. بدون شک رهبران دولت افغانستان نیز از چنین تأثیراتی مبرا نبودند. به گونه ی مثال استدلال می‌شد که به دلیل این که قاچاق سنگ‌های قیمتی در انحصار تاجیکان است، پس پشتون‌ها نیز حق دارند که دارای شبکه‌های قاچاق سگرت و ماشین‌آلات مصرفی باشند. چنین برداشت‌هایی که بخشی از آن را خارجی‌ها به دلیل حمایت از شبکه‌های مورد حمایت‌شان تشریع می کردند و حکومت افغانستان موجب نهادینه‌شدن بخش دیگر آن شده بود، "فرماسیون" اقتصادی و اجتماعی فساد را نهادینه ساخته بودند. این واقعیت اجتماعی مانع تبلور یک رویکرد مشترک مبارزه با فساد می‌شد. به دلیل این که جوانبی از دزدان خودی حمایت می کردند، مبارزه با فساد و مراکز قدرت موازی گزینشی بود. غربی‌ها هم مانند حلقه‌های مافیای درون حکومت برای منکوب کردن مخالفان خود، از رسانه‌های بزرگ غربی استفاده می کردند. رسانه‌هایی مانند نیویورک تایمز، گاردین و شپیگل که در روزنامه‌نگاری پژوهشی در افکار عامه‌ی غرب از شهرت خوب برخوردار اند در چنین حالت‌هایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مورد سو استفاده قرار می گرفتند. حامد کرزی هم در کنفرانس‌های مطبوعاتی، مصاحبه با رسانه‌های خارجی و سایر جلسات تنها فساد خارجی ها را نقد می کرد. به این مفهوم که آشکارا می گفت که این شبکه‌های خارجی اند که بیشتر به فساد می‌پردازند، اما به دلیل این که ارگان‌های تبلیغاتی غربی نیرومندتر بودند و این غربی‌ها بودند که انحصار تولید و پخش خبر را بر عهده داشتند، مسؤولیت بیشتر بیکارگی‌ها و فسادها را به گردن حکومت افغانستان می‌انداختند. با این که فاکت‌ها نشان می داد که نحوه ی مصرف بیشتر از نود درصد پول‌های کمکی به افغانستان به دست کمک‌دهندگان است، اما به دلیل نفوذ گسترده ی رسانه‌ها بر تبلور افکار عامه بسیاری بر این باور بودند که مسؤولیت اصلی فساد بر عهده‌ی افغان‌ها است.

اشاره‌ی کرزی به ناتوانی حکومت افغانستان به دلیل موجودیت ساختارهای موازی و نداشتن امکانات دقیقا به همین امر بود. رییس جمهور افغانستان نیز از موجودیت فساد گسترده که در نهادهای افغانستان وجود داشت، انکار نمی کرد، اما تصمیم مبارزه با آن را نداشت. استدلال او این بود که اصل فساد در نزد خارجی‌ها است. ما اگر با فساد داخلی مبارزه کنیم موجب برهم خوردن ثبات می‌شود. اول باید خارجی‌ها با فساد بزرگ مبارزه را شروع کنند، بعدا ما می‌توانیم اقدام کنیم. من با چنین دیدگاهی موافق نبودم. من طرفدار مبارزه با فساد بودم و می گفتم که هر کدام ما باید سهم مان را ادا کنیم. اما در این مورد که فساد بزرگ به دلیل این که حجم بزرگ پول‌ها در اختیار خارجی ها بود و هم کنترول آن‌ها مشکل بود، فساد نمایندگان شماری از کشورها و همدستان آن‌ها بود، کاملا موافق بودم. در رابطه با فساد در آینده بیشتر می‌نویسم. بر می گردم به گفتگوهای کرزی با اوباما.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوباما به کرزی وعده کرد که ایالات متحده علی‌رغم مشکلات اقتصادی که دارد کماکان به افغانستان کمک خواهد کرد. وی افزود: ما گرفتار بحران شدید اقتصادی استیم؛ اما کمک به شما و بازسازی کشور شما به عنوان میراث کار من خواهد ماند. من از همان روز اول افغانستان را به عنوان اولویت سیاست امریکا اعلام نمودم. ما در ساحت استراتژیک با شما کار می کنیم تا شما روی پای خود ایستاده شوید. ما می‌خواهیم تا افغانستان نوین واقعا ایجاد شود. تلفات ملکی و بازداشت‌ها مسایلی اند که جنرال مک کریستال و سفیر آیکن بری با شما در این زمینه کار می کنند. من خودم پدر دو کودک هستم و می‌دانم که کشتار افراد ملکی تنها یک مشکل سیاسی نیست، بل که در عین زمان یک مشکل انسانی است. اجرای عملیات شبانه در مبارزه با دشمن ضروری است. اما ما می خواهیم تا در این راستا به فرهنگ افغان‌ها احترام شود. در مورد زندان‌ها؛ ما انتقال زندان‌ها را به شما به زودی شروع می کنیم. نخست باید افراد شما در این زمینه آموزش ببینند. ما در این زمینه آموزش‌ها و منابع لازم را در اختیار شما قرار می‌دهیم. در تمام این موارد ما می خواهیم تا شما پیامی را به مردم افغانستان برسانید که مردم ایالات متحده از شما حمایت می کنند و این حمایت ما جدی است. در مورد این که مردم افغانستان می‌خواهند، شما را به عنوان رییس جمهور مسؤول ببینند، باید موثریت حکومت را بالا برد و با فساد مبارزه کرد. ما می خواهیم دوستان خوبی باشیم، دوستان خوب باید به یک‌دیگر گفته بتوانند که این کار خوب است و این کار بد. مبارزه با فساد مهم است. کمیسون نظارت از اجرای استراتژی مبارزه با فساد یک نهاد بسیار مهم است. هر قدم مثبتی که در این راستا برداشته شود، موجب تقویت حکومت افغانستان و موجب رضایت مردم افغانستان می‌شود. موضوع انتخابات بسیار مهم است. من

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌دانم که شما در این رابطه از گذشته ناراحت استید. من می‌دانم که شما از واکنش جامعه‌ی جهانی خوشنود نیستید و من می‌دانم که در مواردی هم عکس‌العمل جامعه ی جهانی عادلانه نبوده است. انتظار ما این است تا انتخابات پارلمانی عادلانه و مسؤولانه برگزار شود. در مورد جرگه‌ی صلح و موضوع آشتی مجدد می‌خواهم نظر شما را بشنوم. من می‌پذیرم که تنها با ابزار نظامی نمی‌شود این جنگ را برد و موجب ثبات در افغانستان شد... ما می خواهیم رهبری شما و حکومت شما در روند صلح و آشتی تامین شود و نه رهبری پاکستان. ما بر این باوریم که موقعیت شما تا چند ماه آینده باید از لحاظ نظامی تقویت شود. این مساله پیش از آن‌که پروژه ی آشتی مجدد اجرایی شود، بسیار مهم است. می خواهم یک بار دیگر تاکید کنم که ما از آشتی حمایت می کنیم، اما نباید به یک نیروی خارجی اجازه داد تا خواست هایش را بر شما تحمیل کند و دستاوردهای مشترک را و قانون اساسی شما را نابود کند... کنفرانس موفق کابل و جرگه ی صلح هردو مهم اند. من به پاکستان پیام فرستادم که پروسه‌ی آشتی کار افغان‌ها است. حکومت‌داری خوب بسیار مهم است؛ انتخابات موفق پارلمانی، کاهش تلفات ملکی، این‌ها همه مسایلی اند که موجب موفقیت بیشتر افغانستان می‌شوند".

سخنان اوباما در واقعیت پاسخ مثبتی بود به تقاضاهای رییس جمهور افغانستان، اما اشکال اصلی در این بود که در اجرایی کردن این وعده‌ها بعدها تناقضات فراوان دیده شد. انتقال زندان‌ها به افغانستان بسیار با تاخیر صورت گرفت. ادامه بمباران‌ها علیه اهداف ملکی همچنان ادامه یافت. انتقال رهبری به افغان‌ها بسیار با تاخیر صورت گرفت و زمانی هم که تحقق یافت، ابزار و امکانات افغان‌ها در مقایسه با نیروهای بین‌المللی بسیار ناچیز بودند. تاکید بر مبارزه با فساد تنها شامل

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکومت افغانستان می‌شد، تاراج میلیاردها دالری که به نام کمک وارد افغانستان می‌شد، آن‌طور که بایسته بود، بررسی و برجسته نمی‌شد. در این گفتگوها امریکایی ها بر پیش‌شرط‌های افغانستان برای رسیدن به صلح تاکید کردند و حتا این تاکید در مسایلی مانند پذیرش قانون اساسی، روشن‌تر از افغانستان ابراز شد. سال‌ها بعد وقتی اداره‌ی اوباما با یک چرخش رادیکال، تمام پیش‌شرط‌های رسیدن به صلح با طالبان را حذف کرد و افغانستان را برای رسیدن به تفاهم با پاکستان زیر فشار گذاشت، حتا به ساده‌ترین ایجابات مشوره و بحث میان دو متحد هم توجه نکرد. رییس جمهور اوباما صرفا به افغانستان اطلاع داد که آنان طالبان را دشمن تلقی نمی‌کنند و افغانستان باید به نگرانی‌های پاکستان در رابطه با مناسباتش با هند توجه کند و مسایلی مانند این‌ها. این نوسانات پیهم و ندانم‌کاری‌ها در پالیسی اداره‌ی اوباما در افغانستان، همان‌طور که اشاره کردم، تنها عنصر ثابت و غیرمتغیر سیاست این کشور در افغانستان بود. در ماه‌های آغازین حکومت وحدت ملی، رهبری امریکا حکومت افغانستان را به گونه‌ی خفت‌آوری وادار کرد تا در برابر نظامیان و استخبارات پاکستان زانو بزند و بعدها در سال ۲۰۱۶ این حکومت را دوباره وادار کرد تا در برابر پاکستان موضع انتقادی بگیرد. بهای پالیسی ناروشن ایالات متحده در برابر تروریسم‌پروری پاکستان برای مردم افغانستان بسیار سنگین بود.

رییس جمهوری حامد کرزی در پاسخ به اوباما تقویت حکومت‌داری خوب را مورد تایید قرار داد و علاوه کرد که حکومت‌داری خوب را نمی‌توان بدون داشتن امکانات عملی کرد. او گفت: "یک ولسوال افغانستان مثلا در قندهار ماهانه پنجاه دالر حقوق می گیرد، موتر ندارد، خانه ندارد و در مناطقی باید کار کند که مورد حمله ی طالبان قرار دارند. در چنین شرایطی عملی کردن حکومت‌داری خوب مشکل است".

(c) ketabton.com: The Digital Library

رییس جمهور با اشاره به تبلیغات رسانه‌های غربی در برابر خانواده‌اش نیز مستقیم با اوباما صحبت کرد. واقعیت قضیه این بود که نهادهای نیرومند ایالات متحده‌ی امریکا با برادران رییس جمهور همکاری بسیار نزدیک داشتند؛ اما دستگاه‌های تبلیغاتی این کشور در مواردی که لازم می‌دیدند، علیه آنان به گونه‌ی منظم و سیستماتیک تبلیغ می‌کردند. در چندین دیدار با مسؤولان امریکایی این موضوع مطرح شد، اما آنان هیچ سندی در این باره ارائه نمی‌کردند و فقط به تبلیغات‌شان ادامه می‌دادند. در فرجام برادر کرزی احمد ولی که بعدها توسط طالبان به شهادت رسید، علیه این تبلیغات در محکمه‌ای در نیویورک اقامه دعوا کرد و این دعوا را برد و رسانه‌های امریکایی که به او اتهام می‌زدند، نتوانستند سندی را در این باره ارائه کنند. در همین دیدار کرزی ناراحتی‌اش را در این باره با اوباما در میان گذاشت و گفت: "آقای رییس جمهوری، یکی از مسایلی که مرا به خود مشغول می‌دارد، پخش اخبار و شایعاتی راجع به اعضای خانواده‌ی من است. برادرم احمد ولی که رسانه‌های غربی بسیار درباره ی او می‌نویسند، یکی از این افراد است. او بسیار جوان بود که بعد از حمله ی اتحاد شوروی به خارج رفت و مدتی هم در پاکستان بود. در میان اعضای خانواده‌ی ما او کمترین تحصیلات را دارد. بعد از این که من به حیث رییس اداره ی موقت به کابل آمدم، وی در واقعیت به عنوان بزرگ قوم در قندهار ماند. در مورد اتهاماتی که بر او می‌زنند، من چندین بار از مقامات ایالات متحده، از سی آی‌ای طالب معلومات شدم و تقاضا کردم که هر سند و مدرکی را که علیه او دارند در اختیار من قرار دهند تا من در این باره اقدام کنم، اما این‌ها چندین بار برایم اطمینان دادند که در مورد وی نه تنها سندی ندارند، بل که با وی همکاری خوب هم دارند. من بر این باورم که او بی گناه است و به خاطر من در

(c) ketabton.com: The Digital Library

معرض اتهام و افترا قرار می گیرد..." اوباما که متوجه مطلب وی شده بود و می‌دانست که افرادی از اداره‌ی او بیشترین اتهام‌ها را به خانواده‌ی کرزی وارد کرده بودند، در پاسخ گفت: "آقای رییس جمهوری، من می‌دانم که اتهام علیه اعضای خانواده دردناک است. ما بر مطبوعات‌مان کنترول نداریم. این از دستاوردهای نظام ما است. مطبوعات امریکا علیه همسر من و خود من چیزهای بسیار بدی می‌نویسند؛ از جمله این‌که گویا من جاسوس شوروی بودم و می خواهم ایالات متحده را خراب کنم و خیلی چیزهای دیگر. اگر ما بر مطبوعات ایالات متحده کنترولی می‌داشتیم، رسانه‌های امریکایی نباید چنین مطالب ناروایی را علیه من پخش می کردند".

اگر زمان را اشتباه نکرده باشم در ماه جون ۲۰۰۹ کنفرانسی درباره‌ی افغانستان و همکاری‌های منطقوی در تریسته[۱] ایتالیا برگزار شده بود که در آن نمایندگان خاص کشورهای مختلف برای افغانستان و پاکستان شرکت داشتند. من هم به عنوان وزیر خارجه‌ی افغانستان در این جلسه حضور داشتم. ریچارد هالبروک در سخنرانی‌اش به مشکلات افغانستان پرداخته و بر موضوع حکومت‌داری ضعیف و فساد در حکومت افغانستان اشاره کرد. وی گفت: "ما می‌دانیم چه کسی در افغانستان بانی اصلی فساد است؛ ما می‌دانیم که برادر چه کسی سرکرده‌ی قاچاقچیان مواد مخدر است، ما می‌دانیم چه کسی موجب شیوع مشکلات در افغانستان می‌شود..." در این سخنرانی منظور هالبروک که تا مرز غیرعادی با کرزی مخالف بود، حامد کرزی و برادر او احمد ولی بودند. برای من بسیار دردناک بود که نماینده‌ی ایالات متحده از سویی هیچ سندی در این باره ارائه نمی‌کرد؛ اما از

---

[۱] Trieste

(c) ketabton.com: The Digital Library

جانب دیگر به رییس جمهور کشور ما حمله می‌کرد. من که همراه با وزیر خارجه ی ایتالیا ریاست جلسه را بر عهده داشتم، بی‌درنگ در پاسخ او گفتم: "اگر چنین است، شما که زمین و فضای افغانستان را در کنترول دارید و چند ده هزار نیروهای مسلح شما نیز در کشور ما مستقر استند، چرا جلو این قاچاقچیان را نمی گیرید؟ از هیئت امریکایی پرسیدم که چرا علی‌رغم تقاضاهای مکرر مقام‌های افغان تا کنون هیچ سندی را در این باره ارائه نداده‌اید و چرا جنرالان و دیپلوماتان شما به شخص من گفتند که هیچ سندی در این باره ندارند. آن‌چه را که شما می گویید من بی‌مسؤولیتی کامل می‌دانم. شما حق دارید با نحوه‌ی حکومت‌داری کسی مخالف باشید؛ اما اتهام‌زنی بدون داشتن سند و دلیل نشان دورویی در سیاست است. نمی‌دانم که شما چرا در محافل بین‌المللی یک چیز می گویید و در گفتگو با ما چیز دیگری. درست است که اخلاقی ساختن سیاست، حتما به موفقیت نمی‌انجامد؛ اما تهی کردن سیاست از اخلاق نیز نمادی از قدرت‌طلبی بی‌معنا است".
فضای مجلس را سکوت باورنکردنی فراگرفته بود. برخلاف داعیه‌های دموکراسی و ظاهرا تفاوت‌های بنیادین با رفتار حزب کمونیست سابقه ی شوروی با احزاب برادرش، در رفتار کشورهای دموکراسی، در برابر ایالات متحده‌ی امریکا و نمایندگان این کشور در مجامع بین‌المللی نیز همواره یک نوع برخورد آشکار در برابر برادر بزرگ به مشاهده می‌رسید. رییس جمهور، وزیر خارجه و سایر رؤسای هیئت امریکایی در چنین جلساتی عادتا دیرتر می‌آمدند و وقتی که به جلسه‌ها وارد می‌شدند از رفتار سایر شرکت‌کنندگان روشن بود که در چنینی جلساتی چه کسی سخن نهایی را می‌زند. صادقانه می گویم که من در برخورد با هیئت ایالات متحده بسیار بااحترام برخورد می کردم و معتقد بودم که این کشور متحد ما است؛ اما هرگز در برابر آنان از

(c) ketabton.com: The Digital Library

موضع نماینده ی یک کشور مستقل عدول نکردم. واکنش من در این جلسه نیز بسیاری را شگفتی‌زده ساخت. من متوجه شدم که بعد از صحبت من، وزیر خارجه ی ایتالیا زیاد راحت نبود، اما با آن هم، وی ماهرانه کوشش کرد تا جلسه را کنترول کند. غربیان همه با نگاه‌های از روی شگفتی به من می‌دیدند؛ چرا که آنان عادت نداشتند تا نماینده‌ی یک کشور غریب که تا استخوان وابسته به آن‌ها است، شهامت آن را داشته باشد به ریچارد هالبروک که در میان حلقه‌های دیپلوماتیک از کنفرانس دایتون درباره ی بالکان شهره شده بود و با اعمال قدرت گرایانه همه ی دیپلوماتان را مجاب می‌ساخت، چنین پاسخ بدهد.

امریکایی‌ها در درک خُلقیات افغان‌ها مشکل دارند

بیشتر امریکایی ها در رفتارهای خود در عین زمانی که مردمان ساده و بی‌پیرایه استند، به دلیل ثروت و قدرت بی‌حد و حصری که دارند در برخورد با فرهنگ‌های دیگر دچار مشکلات جدی استند. با این که امریکا یک کشور چند فرهنگی و چند قومی است و به فراوانی در سیاست داخلی‌اش و در تجربه ی روزمره‌اش، آزادی را تجربه می کند؛ اما در سیاست خارجی خود و در برخورد با فرهنگ‌های دیگر مشکلات جدی دارد. امریکایی‌ها برخلاف اروپایی‌ها که به دلیل شکست‌های فراوان در مصاف با مستعمرات پیشین، رویکردهای سلطه‌جویانه‌شان را اغلب با سیاست‌های به ظاهر عاری از خشونت اعمال می کنند، به سادگی به زور روی می‌آورند و در پی آن می‌شوند تا موانع را با توسل به خشونت فیزیکی و یا غیرفزیکی از سر راه‌شان بردارند. با این که چنین سیاستی در جنوب شرق آسیا، در سومالیا، لبنان و جاهای دیگر به شکست انجامیده است؛ اما در سیاست خارجی این

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشور اجتناب استفاده از زور هنوز هم بازتاب لازم را نیافته است. اداره‌ی اوباما تلاش می کرد تا حدودی از دوران توسل به جنگ و زور دوری جوید، اما این سیاست نیز با ناپیگیری‌ها و ندانم کاری‌های فراوان همراه بود، تا جایی که در افغانستان موجب مشکلات و مصیبت‌های فراوان گردید. امریکا کشور بزرگی است؛ کشوری که شماری از مردم آن حتا از دنیای برون از امریکا برخلاف کشورهای اروپایی چندان اطلاعی ندارند و الزامات زیست باهمی را در تعامل با دیگران در زندگی بلافصل خود زیاد تجربه نمی کنند. به همین دلیل هم است که سیاست انزواطلبی در این کشور هنوز هم خریدار دارد. بدین گونه صلاحیت رفتار میان فرهنگی برخی از سیاست‌مداران امریکایی در برخورد با کشورهای دیگر بیشتر از دایره‌های تنگ دید خود آنان و کمبود صلاحیت در این حوزه متاثر است. اخیرا یکی از نامزدان ریاست جمهوری امریکا در بحث روی سیاست خارجی آن کشور و مسایل مربوط به "دولت اسلامی" نمی‌دانست که شهر حلب در کجا واقع شده است و چرا امریکا و روسیه باید برای تامین آتش‌بس در این شهر و پایان دادن به یک فاجعه ی انسانی با هم همکاری کنند. حتا در مسایل بسیار ساده و سطحی، مثلا برای امریکایی‌ها بسیار ساده است تا در برخی از ملاقات‌ها اگر میزهای پیش روی آن ها کمی کوتاه باشد، پاهای شان را با کفش روی میز بگذارند. من از چندین دیپلومات اروپایی شنیدم که چنین برخوردی را توهین‌آمیز تعبیر می کردند، در حالی که از دید یک امریکایی این کار بسیار ناپسند نیست و یا نوشیدن آب از سر بوتل برای یک امریکایی امر عادی است، در حالی که برای یک اروپایی در یک محفل جدی امر ناپسندی تلقی می‌شود. برخورد امریکا با کشورهای اروپایی بیشتر از جایگاه رهبر دموکراسی‌های لیبرال و ناجی آن‌ها از

(c) ketabton.com: The Digital Library

یوغ فاشیسم و نگهبان آن ها از شر کمونیسم در دوران جنگ سرد است. اروپایی‌ها هم به امریکا از همین منظر می‌بینند و واقعیت هم همین است. در برخورد با کشورهای اتوکراتیک امریکای لاتین که رهبران آن‌ها به برکت حمایت ایالات متحده‌ی امریکا در نتیجه‌ی کودتاهای پیهم نظامی به قدرت رسیدند تا این که با موج دموکراتیزاسیون در دهه‌ی نود قرن گذشته به نوعی از دموکراسی دست یافتند، وضع به مراتب بدتر است. اما با این که مهاجرت و آوارگی افغان‌ها در شیوه‌های رفتار این مردم تأثیر ویران‌گری بر جای گذاشته است، فرهنگ افغان‌ها در عمل بیشتر با سرکشی ضد رعیت‌گرایی درهم‌آمیخته است.

کریستیان زیگریست[1] جامعه‌شناس آلمانی در مورد فرهنگ افغان‌ها می‌گوید که فرهنگ افغان‌ها، فرهنگ سرکشی و عصیان است، برخلاف فرهنگ آلمانی که رعیت‌واره در برابر دولت است. در مراسم نوروز سال ۲۰۱۳ در ترکمنستان وقتی به منطقه‌ای که در آن مراسم اصلی نوروز برگزار می‌شد رفتیم، در دو کنار جاده هزاران مرد و زن و کودک ترکمن را برای استقبال ایستاد کرده بودند. با عبور مهمانان همه فریاد خوش‌آمدید می‌گفتند و کف می‌زدند. زمانی که رییس جمهور ترکمنستان عبور می‌کرد، با اشاره‌های رهبری مراسم، فریاد و هلهله به آسمان می‌رسید. وقتی وارد سالون سربسته شدیم، اراکین دولت به شمول صدراعظم و وزرا با اشاره‌ی سر رییس دولت بلند می‌شدند و با همسران‌شان می‌رقصیدند و باز با یک اشاره‌ی دیگر

---

[1] Sigrist, Christian
Akephale politische Systeme und nationale Befreiung. In: J. H. Grevemeyer (Hrsg.): Traditionelle Gesellschaften und europäischer Kolonialismus, Frankfurt am Main, ۱۹۸۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک گروپ می‌نشست و گروپ دیگری از مقامات به رقص و پایکوبی می‌پرداختند. در گفتگوهایی که در حاشیه‌ی این مراسم برگزار شد، وزرا هر وقتی می‌خواستند صحبت کنند، صرف در صورتی اجازه داشتند که رییس جمهوری از آن‌ها مساله‌ای را می‌پرسید. در این صورت بر پا می‌ایستادند و جواب می گفتند و همچنان ایستاده می‌ماندند، تا رییس جمهور می گفت: "اتور" یعنی بنشین! در آن صورت وزیر بر جایش می‌نشست. در برگشت به افغانستان، حین پرواز من به رییس جمهوری کرزی گفتم که متوجه برخورد رییس جمهور ترکمنستان به وزرایش شدید؟ او شوخی کنان گفت: "خوب خواهد بود تا من هم با وزرایم چنین برخورد کنم".

فردای آن روز هیئتی از بزرگان قندهار و ارزگان به دیدار کرزی آمده بودند. اتاق ملاقات و سالون نان‌خوری در طبقه‌ی هم‌سطح زمین گلخانه قرار داشتند. چند نفر از این بزرگان کفش‌های شان را کشیده و با پاهای لخت روی چوکی‌ها نشسته و با کرزی طوری صحبت می کردند مثل این که آدم با میرآب سر جوی‌اش صحبت کند. هیچ سخنی و نشانی از رعیت‌واره‌گی دیده نمی‌شد. مهمان‌ها که رفتند من به رییس جمهوری از دیدگاه‌های کریستیان زیگریست، جامعه‌شناس آلمانی در مورد برابری‌خواهی در جامعه‌ی مردانه‌ی افغانستان و مشکلات تقلیل افغان‌ها به رعیت صحبت کردم.

امریکایی‌ها این خصوصیت و خلقیات افغان‌ها را هرگز درک نمی کردند. در تاریخ خراسان و افغانستان بسیار اتفاق افتاده است که افرادی علیه ولی‌نعمتان شان و علیه خارجیانی که به آنان وابسته بوده‌اند، شوریده‌اند و حکمرانی خود را ایجاد کرده‌اند. بیشتر شاهان حوزه‌ای که امروز به نام افغانستان یاد می‌شود، برده‌ها و یا خادمان خاندان‌های حکمدار بوده‌اند که بعدها خود به امپراتوران بزرگ ارتقا

(c) ketabton.com: The Digital Library

یافتند. یکی از علت‌های عدم تداوم ساختارها و عدم تداوم اشرافیت در خاورزمین ما در همین امر نهفته است. حکایت شوراندن مردم بر علیه انگلیس‌ها توسط شاه شجاع یکی از داستان‌های دیگری است که باید به منظور آشنایی با خلقیات افغان‌ها آن را مورد مطالعه قرار داد. بر همین منوال کشته شدن مکناتن توسط وزیر محمد اکبرخان یکی از داستان‌های دیگر است.

وقتی جو بایدن معاون رییس جمهور منتخب ایالات متحده از سر میز نان برخاست و دستمال نان‌خوری را بر روی میز کوبید و از محفل ضیافت بیرون شد، اگر از یک سو غرور ابرقدرت ایالات متحده را در برابر رییس جمهوری که او را دست نشانده‌ی خود تلقی می‌کرد، به نمایش می‌گذاشت، اما از جانب دیگر او از درک این موضوع ناتوان بود که تخم دشمنی بزرگی را در دل رهبران افغانستان می‌کارد. شاید او گمان می‌کرد که برای افغان‌ها پول‌های اعطایی امریکا مهمتر از همه‌چیز است و موجب واکنش منفی پایدار نخواهد شد و ایجاد پروژه‌های رفاهی مهمتر است و در نهایت افغان‌ها بر غرور خشک و خالی خود غلبه خواهند کرد... من در این‌جا نمی‌خواهم این تز را تعمیم دهم که همه‌ی افغان‌ها بدون استثنا مغرور اند؛ اما می‌خواهم بگویم که موضوع غرور و احترام به شخصیت فردی در میان افغان‌ها جایگاه بسیار پر اهمیتی دارد. مواردی نیز در تاریخ ما گواه اند که این غرور بیشتر از روی غریزه‌ی خودخواهی موجب آسیب‌های فراوان ملی شده است، اما خوی و خصال سرکشی بسیاری از افغان‌ها یکی از رازهای استقلال و آزادی کشور ما بوده است. وقتی سناتور گراهام با ذکر کمک‌های امریکا به افغانستان بدون دلیل موجه، سخن از ایجاد زندان‌های بیشتر و دستگیری‌های بیشتر در افغانستان را - در همان جلسه که جو بایدن از سر میز غذا بلند شد- به میان آورد، رییس

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمهوری به او گفت که "یکی از دلایل شکست شوروی‌ها همین بود که به حقوق مردم افغانستان احترام نگذاشتند. رژیم کمونیستی بسیاری از شهروندان افغان را بدون دلیل دستگیر و زندانی کرد، حقوق بشری افغان‌ها را نفی کرد، امروز زمان آن است تا ما به مردم افغانستان و حقوق بشری آنان احترام بگذاریم. مردم افغانستان به مصؤونیت حقوقی و قانونی نیاز دارند. من نمی‌توانم ایجاد زندان‌ها را بپذیرم". این سناتور به جای اندیشیدن به آن‌چه رییس جمهور افغانستان می‌گوید و این‌که توجه به حقوق شهروندی مردم افغانستان، بیشتر موجب برانگیختن احترام مردم افغانستان می‌شود، از این ناراحت بود که کسی را که آنان به قدرت آورده‌اند، چگونه به خود حق می‌دهد در برابر طرح ایجاد زندان‌های بیشتر از جانب ایالات متحده مقاومت کند و بگوید که "من نمی‌توانم ایجاد زندان‌ها را بپذیرم". جو بایدن به جای درک مکنونات رییس جمهور افغانستان و حتا افرادی که در دور میز به دوستی و همکاری دو کشور بسیار اهمیت می دادند، از سر میز غذا بلند شد و دستمال را بر زمین کوبید و گفت: "پاکستان پنجاه بار بیشتر از افغانستان برای امریکا اهمیت دارد". بایدن شاید نمی‌دانست که با چنین حرکت‌هایی، به‌گونه‌ی باورنکردنی روابط افغانستان و امریکا را خراب می‌کند. برای او قابل درک نبود که همبستگی خونی، تباری و دینی میان بیشتر افغان‌ها بالاتر از همبستگی اجتماعی و یا شاید سیاسی است. من که طرفدار تداوم پایدار رابطه‌ی استراتژیک میان ایالات متحده و افغانستان بودم، از موضع رییس جمهور کشور ما دفاع کردم. امرالله خان صالح رییس امنیت ملی کشور که ظاهرا از تیم رییس جمهور نبود، نیز از رییس جمهور دفاع کرد.

این ندانم‌کاری‌ها همه‌روزه ادامه می‌یافتند. وقتی اوباما برای نخستین بار به حیث رییس جمهور به کابل آمد، برای مدتی کوتاه به ارگ آمد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وی دعوت رییس جمهور افغانستان را برای صرف طعام شب نپذیرفت، شامگاه به قرارگاه آیساف آمد، سری به ارگ زد و رفت بگرام و برای سربازانش سخنرانی کرد. کسی که خود را دوست می‌پندارد؛ به خانه ی افغان‌ها می‌آید و از خوردن نان افغان‌ها ابا می‌ورزد، در واقعیت بزرگ‌ترین توهین‌ها را در حق افغان‌ها انجام می‌دهد و دشمنی آن‌ها را می‌خرد. اداره‌ی اوباما پر بود از افرادی که فاقد صلاحیت ارتباط میان فرهنگی بودند. بسیاری هنوز در ژرفای درک شان به این باور نرسیده بودند که جهان بزرگ‌تر از ایالات متحده است. برخی‌ها تنها با تجربه ی امریکای لاتین به افغانستان می‌آمدند که تجربه‌ی قابل انطباق در افغانستان نبود. بسیاری از افغان‌های امریکایی که به امریکایی ها مشوره می دادند، نیز سال‌ها از افغانستان دور بودند و فرهنگ عصیان مردم خود را از افسانه‌ها به یاد داشتند و یا این که ارتقای سیاسی و اجتماعی خود را صرفا مدیون امریکایی ها بودند و در مبارزات سالیان اخیر کشور ما در داخل و حتا خارج شرکت نداشتند. در سفر ماه می سال ۲۰۱۰ هیئت افغانستان به واشنگتن، امریکایی ها برای پرواز از کابل به واشنگتن یک طیاره‌ی مخصوص فرستاده بودند اما بعد از این که خواسته‌های ایالات متحده در رابطه با ایجاد یک کمیته ی اجراییه با رییس اجرایی پذیرفته نشد، ریچارد هالبروک مانند آدم‌های بدوی پر از عقده به دکتور زلمی رسول وزیر خارجه گفته بود که ما دیگر طیاره ی خاص را در اختیار شما نمی گذاریم. بدین گونه هیئت افغانستان را با یک طیاره‌ی ترانسپورتی نظامی به کابل برگشتاندند. در حالی که حامد کرزی از همان آغاز نمی‌خواست که ما با طیاره‌ی امریکایی به واشنگتن برویم و طرفدار آن بود تا ما با یک طیاره‌ی افغانی و یا طیاره‌ی کرایی دیگری برویم. اما برخورد توهین‌آمیز هالبروک که عمدا این پیام را فرستاده

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود و می‌خواست از این طریق هیئت افغانستان را تحقیر کند، هرگز فراموش هیچ کدام ما نشد. چنین رفتارهایی را سیاست‌مداران اروپایی بسیار سطحی می‌گیرند، به ویژه اگر منافع مردم‌شان در میان باشد؛ اما برای مردمی مانند ما که به پرستیژ بسیار بیشتر از محتوا بها می‌دهیم و احترام مهمان برای ما بسیار باارزش است، چنین رفتارهایی تأثیرات عمیق و ویرانگر بر جای می‌گذارند.

بدتر از همه دیدار اوباما از افغانستان در سوم ماه می ۲۰۱۲ به منظور امضای قرارداد استراتژیک میان افغانستان و امریکا بود. یکی از شرایط رییس جمهور کرزی برای امضای قرارداد این بود که اوباما برای امضای آن باید کابل بیاید. رهبری امریکا متمایل بود که قرارداد در واشنگتن امضا شود. من به سفیر ایالات متحده گفتم که اگر اوباما به کابل نیاید، قرارداد امضا نخواهد شد. امریکایی‌ها بالاخره پذیرفتند. اوباما در تاریکی شب به کابل آمد و قرارداد در حضور رسانه‌ها در کنار حوض آب حرم‌سرای ارگ امضا شد. افغانستان می‌خواست تا در مراسم امضا بزرگان دولت افغانستان و رهبران جهادی نیز حضور داشته باشند. محافظان اوباما اصرار داشتند که در چنین صورتی، دستارهای رهبران مجاهدان افغانستان را از سرهای‌شان برمی‌دارند و به دلایل امنیتی بازرسی می‌کنند. آنان بر این امر اصرار داشتند تا اعضای کابینه را منهای سه نفر تفتیش بدنی کنند. این امر باعث شد تا ما از هر دو گروه بخواهیم تا در مراسم شرکت نکنند. بدتر از این، اوباما پیش از رفتن به مراسم امضای قرارداد، از نوشیدن آب، چای و حتا شیرینی‌هایی که مهمان‌داران تقدیم می‌کردند، اجتناب می‌کرد. حتا یک بار که می‌خواست یک گیلاس آب را بگیرد، مسؤول امنیت با اشاره به او فهماند که نباید بنوشد. برای من این صحنه‌ها بسیار غم‌انگیز و در عین زمان توهین‌آمیز بودند. کسی نبود که به امریکایی‌ها از پیامد

(c) ketabton.com: The Digital Library

این رفتارها هشدار بدهد و بگوید که چنین برخوردهای توهین‌آمیز را نمی‌توان با دادن میلیاردها دالر ترمیم کرد. راین کراکر[۱] سفیر ایالات متحده در کابل که آدم باتجربه و آشنا به سنت‌های مردمان شرق زمین و افغانستان بود، عمدا از همان شیرینی‌هایی که رییس جمهورشان از خوردن آن اجتناب کرده بود، علی‌رغم مریضی که داشت، به وفور بر می‌داشت و زورکی می‌خورد. وی می‌خواست به افغان‌های حاضر در جلسه طوری تفهیم نماید که رییس جمهور شان به دلایل صحی چیزی نمی‌خورد. در حالی که اوباما از این که مبادا در کابل مسموم شود، چیزی نمی‌نوشید و نمی‌خورد. وقتی اوباما ارگ ریاست جمهوری را ترک می گفت، حامد کرزی با برافروختگی بی‌مانندی به من گفت: "این چه نوع دوستی استراتژیک است که حتا آب ما را قابل نوشیدن نمی‌دانند... من برخوردهای توهین‌آمیز این کفار را هرگز فراموش نخواهم کرد". در دیدار بعدی من این موضوع را با راین کراکر در میان گذاشتم و گفتم که این برخورد اوباما بسیار ناپسند بود. اگر دستگاه‌های امنیتی شما گمان می کنند، مسؤولان جمهوری اسلامی افغانستان همه افراد انتحاری اند که در کیک و کلچه شان زهر بریزند هم مهمان وهم خودشان را بکشند، این تصور بسیار ناپسندی است و با روحیه ی دوستی برابر نیست. سفیر با ابراز تاسف گفت که "ما بر سرویس مخفی که مسؤولیت امنیت رییس جمهور ما را بر عهده دارد، هیچ نوع کنترول نداریم..." من برایش گفتم این تنها مشکل امنیتی نیست، نگاه از روی تفرعن به دیگران است؛ عدم صلاحیت در برخوردهای بین‌الفرهنگی است. من چند بار به سفیر قبلی امریکا جنرال آیکن بری نیز گفته بودم و در صحبت با کراکر که آدم با درکی بود، به تکرار تذکر دادم و گفتم که بهترین

---

[۱] Ryan Clark Crocker

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخورد با افغان‌ها، برخوردی است که با امر و نهی صورت نگیرد. شما می‌توانید بسیاری از مشکلات را به سادگی حل کنید، مشروط بر این که خلقیات ما افغان‌ها را در نظر بگیرید. گفتگوهای از روی تقابل و یا وادار کردن افغان‌ها به انجام کارها، مانند رهبران "جمهوری‌های کیله"ای مشکل آفرین اند. حتا واقعیت وابستگی حکومت و اقتصاد افغانستان به شما در این روحیه ی افغان‌ها نمی‌تواند، تغییری بیاورد. افراد شما به آموزش مباحث بین‌الفرهنگی نیاز دارند و این آموزش‌ها نباید توسط آن عده از افرادی صورت بگیرد که تنها با فرهنگ امریکایی آشنایی دارند. روابط و آموزه‌های فرهنگی ما ضد اتوریته‌های دولتی اند. حال اگر این اتوریته‌ی یک دولت خارجی باشد، موضوع به مراتب مشکل‌تر می‌شود.

اوباما در آخرین سفرش از افغانستان در دسامبر ۲۰۱۳ به بگرام به دیدار سربازانش آمد. مقام‌های امریکایی که گمان می کردند رفتن به دیدار رییس جمهور امریکا افتخار بزرگی است، با دفتر رییس جمهور افغانستان تماس گرفتند و از حامد کرزی دعوت کردند تا به دیدار اوباما به میدان هوایی بگرام برود. پاسخ رییس جمهور افغانستان این بود که "افغان‌ها خوشحال می‌شوند تا از مهمانان خود در قصر ریاست جمهوری پذیرایی کنند. دیدار نیمه‌شبی، آن هم در یک پایگاه نظامی شایسته ی مردم ما نیست. اگر رییس جمهور ایالات متحده به کابل تشریف بیاورد برای یک چای و یا نان مهمان ما باشد، خوشحال می‌شویم... " بدون شک که رؤسای جمهور فراوانی در دنیا هستند که با افتخار به میدان طیاره می‌روند و حتا نیمه‌شب هم می‌روند تا در برابر رییس جمهور امریکا ادای احترام کنند؛ اما چنین کاری برای رییس جمهور افغانستان از لحاظ سیاسی مرگ‌آور است. سخنرانی رییس حکومت وحدت ملی افغانستان، دکتور اشرف غنی در سنای ایالات

(c) ketabton.com: The Digital Library

متحده که در آن با افتخار از خوردن استک در نیویورک یاد می کند، تا مدت‌ها به گونه‌ی توهین آمیزی ورد زبان افغان‌ها بود. در حالی که از منظر امریکایی‌ها چنین بیانی نشانی از دوستی است. امریکایی‌ها به باور خودشان با نیامدن به ارگ ریاست جمهوری افغانستان، می‌خواستند مخالفت شان را با رییس جمهور افغانستان که محبوب آنان نبود، نشان بدهند؛ در حالی که این رفتار آن ها حتا برای آن عده از افغان‌هایی که شدیدا مخالف حامد کرزی بودند، خوشایند نبود. افغان ها به دلیل این حرکت هویت جمعی خود را خدشه‌دار می‌پنداشتند. به همین دلیل هم بود که حتا اپوزسیون کرزی که از هر حرکت او انتقاد می کرد، از نرفتن او به پایگاه بگرام استقبال کرد. خاورشناسان و افغانستان‌شناسان در اداره‌ی اوباما از درک چنین حالت‌هایی، ناتوان بودند. رفتار آنان فستیوالی بود از عدم حرفه‌ای بودن آن‌ها در ارتباطات میان‌فرهنگی.

ادامه‌ی روابط پرتنش و الزام همکاری در مبارزه با تروریسم؛ تناقض دوامدار

در کلیه‌ی گفتگوها و ملاقات‌ها میان افغانستان و جامعه‌ی جهانی صرفا کشورهای آسیایی مانند هند و چین بودند که از قربانی‌ها و فداکاری‌های مردم افغانستان در مبارزه با تروریسم یاد می کردند. در حالی که مدت‌های زیادی مسؤولان کشورهای غربی به ده‌ها هزار کشته، مجروح و معلول افغانستان، به هزاران خانه، ده‌ها روستا و تاسیساتی که در مبارزه با تروریسم ویران شده بودند، هیچ اشاره‌ای نمی کردند. ما از این خودشیفتگی و نخوت سپیدپوستان موی‌بور غربی بی‌نهایت عصبانی بودیم. در منطق نظام استعماری و پسااستعماری غرب وقتی سخن از حق زندگی انسان مطرح می‌شود، بدون شک که انسان به گونه‌ی عام مطلوب است؛ یعنی همان انسانی که در اعلامیه‌ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهانی حقوق بشر تعریف شده است؛ انسان دارای خرد و فردیت که کرامت او و صیانت نفس او تفکیک‌ناپذیر و انصراف‌ناپذیر است. این تعریف رمانتیک و دل‌انگیز را من در درس‌هایم به دانشجویان آلمانی‌ام هم با شور و دل‌بستگی بی‌مانندی تعبیر و تفسیر می‌کردم. از رویکردهایی که این برداشت از انسان و حقوق او را تعدیل می‌کردند، انتقاد می‌کردم؛ بدون شک که هم‌مسلکان و بیشتر شاگردانم نیز از این برداشت حمایت می‌کردند و در دفاع از آن حاضر بودند به خیابان‌ها بروند و دست به تظاهرات بزنند. اصل "صیانت نفس انسان از تعرض مصؤون است" در بسیاری از قوانین اساسی جهان تسجیل شده است. انسان‌های بی‌شماری در دموکراسی‌های مغرب‌زمین خود را به این اصل متعهد می‌دانند و به جز از موارد استثنایی، دولت‌ها و قوای قهریه‌ی آنان این اصل را در کشورهای خودشان نقض نمی‌کنند، اما زمانی که رفتار برخی از نظامیان غربی در افغانستان را دیدم، متوجه شدم که در عمل چنین نیست. رهبران برخی از کشورهای غربی وقتی از قربانی در برابر تروریسم یاد می‌نمودند، منظورشان سربازان خودشان و هم دالرهایی بود که در مبارزه با تروریسم و بازسازی افغانستان مصرف می‌کردند.

اما سنجش قربانی، فداکاری و ادای سهم در مبارزه با تروریسم را نباید تنها با جان‌های شهروندان کشورهای غربی سنجید و یا این که با مقدار دالرهایی که مصرف می‌شود. ما از این که به قربانیان ما ارج گذاشته نمی‌شد، سخت عصبانی بودیم. باید به قربانیان افغانستان ارج گذاشته می‌شد. ما ناگزیر شدیم تا در برابر این غرب‌برتربینی، اعتراض کنیم و در چندین گفتگو با وزرای خارجه‌ی کشورهای غربی من شخصا به این مساله اشاره کردم. حامد کرزی با عصبانیت به این بی‌توجهی واکنش نشان داد. بعد از یک دوره ی تنش مجدد، برخی از رهبران

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشورهای غربی شروع کردند تا از قربانی‌ها و فداکاری‌های افغانستان در مبارزه با تروریسم نیز یاد کنند. تبعیض میان قربانیان، همان‌گونه که تبعیض میان زندگان جهان وجود دارد، هرگز آن‌طور که باید، برطرف نشد. درک این مطلب برای شخص من که از یک سنت سیاسی ضد استعماری، عدالت‌خواه و حقوق بشری آمده بودم، بسیار دردناک بود و نمی‌توانستم با این رویکرد سر سازش داشته باشم. یکی از کسانی که در هر ملاقات از بیلیون‌ها (میلیارد ها) کمک کشورش به مردم افغانستان یاد می‌کرد، ریچارد هالبروک بود؛ با آن‌که او یهود بود و همکیشان او در معرض بدترین نوع نژادپرستی قرار گرفته بودند، از دید من او به انسان‌های کشورهای ما زیاد ارج نمی‌گذاشت. از این‌رو هر باری که خبر سفر ریچارد هالبروک به افغانستان مطرح می‌شد، من احساس ناراحتی می کردم. او از یک طرف در پی شکست برنامه‌اش مبنی بر حذف کرزی از قدرت ناکام شده بود، ولی از جانب دیگر نگران این بود که مبادا کرزی به رییس جمهور ایالات متحده بگوید که به ماموریت او در افغانستان پایان داده شود. او بعضی وقت‌ها برای این‌که نشان بدهد در واشنگتن آدم نیرومندی است، دست به کارهای مضحکی می‌زد. مثلا به من تیلفون می کرد و می گفت که "من همین حالا به کاخ سفید می‌روم؛ اگر کدام پیام خاصی دارید، بگویید تا به رییس جمهور برسانم". در اثنای مکالمه ی تیلفونی می گفت که "دکتور، من حالا باید از کنترول امنیت کاخ سفید بگذرم و تیلفونم را قطع کنم..." من که با شگردهای خنده‌آوری از این دست به دلیل همکاری با سیاست‌مداران چاپلوس و لافوک افغان آشنایی کامل داشتم، می‌دانستم که هالبروک چه پیامی را می‌خواهد از این طریق انتقال بدهد. او تظاهر به دوستی می کرد، اما در باطن هرگز دست از توطئه و تخریب بر نداشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان بسیار آرزو داشت تا بتواند با ایجاد تاسیسات آبگردان، از آب های کشور برای تولید انرژی و توسعه‌ای آبادانی استفاده کند، اما در این مورد از جانب کمک کنندگان حمایت لازم صورت نمی گرفت. چند رودبار مهم افغانستان به پاکستان جاری می‌شدند و پاکستان نگران بود که مبادا افغانستان با ایجاد تاسیسات تولید انرژی بر روی این رودخانه‌ها به کنترول این آب‌ها بپردازد و پاکستان را از لحاظ استراتژیک مورد تهدید قرار دهد. اصولا اگر افغانستان پول کافی می‌داشت و یا این که متحدان مداراجو نمی‌داشت، تحقق چنین برنامه‌ای از منظر استراتژیک بسیار بااهمیت بود. واقعیت این بود که کشورهای غربی در این مورد بیشتر در برابر پاکستان حرف‌شنوی داشتند تا به منافع استراتژیک ما بیندیشند. برخی از وزرای افغانستان در پی تحقق پروژه‌های مشترک افغانی-پاکستانی از جمله بر روی رودخانه ی کنر بودند. فشار پاکستان موجب شده بود تا کشورها و نهادهای کمک کننده به افغانستان بگویند، تا زمانی که افغانستان با همسایه‌هایش مسایل آب را حل نکند، آن‌ها حاضر نیستند به ساختن بندهای آبی روی رودخانه‌های مشترک با کشورهای دیگر به افغانستان کمک کنند. هالبروک در همین دیدار از کرزی پرسید: "چگونه ممکن است روی موضوع استفاده از آب با پاکستان مشترکا کار کرد؟ پاکستان از این جهت نگران است که مبادا افغانستان جریان آب کنر را مهار کند و پاکستان از استفاده‌ی آن محروم شود". بعدها استفاده‌ی مشترک از آب و تولید انرژی از رودخانه‌ی کنر به یکی از طرح‌های بزرگ میان پاکستان و افغانستان تبدیل شد. برای من مایه‌ی حیرت بود که آن عده از وزرای کابینه‌ی افغانستان که با ذکر کلمه‌ی آب در برابر ایران حساسیت نشان می‌دادند، اما علی‌رغم ظاهر پشتونستان‌خواهی‌شان با جان و دل از همکاری با پاکستان حمایت

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌کردند. نمی خواهم بگویم که این کار در ذات خود درست و یا نادرست است؛ اما می خواهم بگویم که بیشتر آن تکنوکرات‌هایی که دلبستگی به پاکستان داشتند، در حالی که قتل عام افغان‌ها را توسط پاکستان و به ویژه کشتار و ویرانی در مناطق پشتون‌نشین افغانستان را هر روز شاهد بودند؛ اما به گونه‌ی دیوانه‌واری دلبسته‌ی پاکستان بودند. این دلبستگی و سر گذاشتن در برابر پاکستان تعدادی را در شرایطی به دنباله‌روان پاکستان تبدیل کرده بود که بر سایر شهروندان کشور ما به دلیل داشتن تبار دیگری هر نوع تبعیض را تا محو هویت‌ها و تخریب زبان و ادب کهن‌سال فارسی دری مشروع می‌دانستند.

علی‌رغم، تلاش‌های فراوانی که برای برگشتن به یک اجندای عادی در رابطه‌ی افغانستان و ایالات متحده‌ی امریکا، از جوانب گوناگون صورت می گرفتند، برخی وقایعی به وقوع می‌پیوستند که این کار را دشوارتر می‌ساختند. نیروهای ایالات متحده در موسی‌قلعه دست به بمباران زده بودند که در نتیجه ی آن ۵۲ تن از افراد ملکی افغان کشته شدند. قوماندان نیروهای امریکایی جنرال پتریوس[1] در ملاقات با کرزی گفت که "این رقم درست نیست. در عملیات نیروهای امریکایی تنها شش تن از افراد طالبان کشته شده‌اند". اما واقعیت همین بود که تعداد زیادی از افراد ملکی در بمباران نیروی هوایی امریکا کشته شده بودند. پژوهش‌های هیئت اعزامی افغانستان نیز رقم ۵۲ تن تلفات ملکی را تایید می کرد. وقتی جنرال پتریوس بر تعداد کمی از کشته‌ها که گویا طالب بودند تاکید کرد، رییس جمهور افغانستان بسیار برآشفته شد. وی به جنرال پتریوس قوماندان آیساف، سفیر ایالات متحده و مارک سدول نماینده‌ی ملکی ناتو در افغانستان گفت:

---

[1] David Howell Petraeus

(c) ketabton.com: The Digital Library

"آقایان لطفا به پایتخت‌های‌تان اطلاع بدهید که همکاری در مبارزه با تروریسم، به این معنا نیست که هر چه را شما می‌گویید، ما قبول کنیم. برای افغانستان زندگی افراد ملکی و احترام به حق حاکمیت ملی ما دارای اهمیت حیاتی است. باید به تلفات ملکی پایان داده شود. ادامه‌ی کشتار افراد ملکی موجب شکست ما می‌شود. گزارش جنرال پتریوس، هفته‌ی گذشته نشان داد که دشمن هر روز قویتر می‌شود. باید از چنین حوادثی جلوگیری شود. من نمی‌دانم که چرا با تروریستان در همان جاهایی که می‌آیند، مبارزه صورت نمی‌گیرد که دهات افغانستان همه‌روزه بمباران می‌شوند".

جنرال پتریوس در چهارم جولای ۲۰۱۰ ماموریتش را در افغانستان آغاز کرد. او یکی از تیوریسن‌های نظامی ایالات متحده‌ی به ویژه در زمینه‌ی مبارزه با شورشگری بود. پتریوس توانسته بود با مسلح‌ساختن قبایل سنی‌مذهب عراقی در مبارزه با القاعده موفقانه عمل کند و حوزه‌ی فعالیت این گروه را در عراق محدود بسازد. این امر موجب شده بود که او دارای هیبت فراوان در حلقه‌های نظامی کشورش بشود. روزی که وی کارش را در کابل شروع کرد، بسیاری به این گمان بودند که او می‌تواند در افغانستان هم موفق باشد. وی پیش از این که به دیدار کرزی برود، نخست به دفتر من آمد و از من درباره‌ی برخوردش با کرزی مشورت خواست. من برایش حساسیت‌های کرزی را در مورد تلفات ملکی و احترام به زندگی افغان‌ها و بی‌اعتنایی نیروهای بین‌المللی مقیم افغانستان به پناه‌گاه‌ها و مراکز تعلیمی تروریسم تشریح کردم و افزودم که رییس جمهور افغانستان از شما در این باره خواهد پرسید و همچنین در مورد تغییرات احتمالی در پالیسی شما. پیروزی موقتی او در عراق او را بیش از پیش مغرور ساخته بود. او در نخستین صحبت‌های خود به موضوع حکومت‌داری

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوب در افغانستان اشاره کرد. متوجه شدم که جنرال پتریوس هم مانند بسیاری از سیاست‌مداران و نظامیان غربی دوست داشت نیمی از حقیقت را ببیند. کلیت موضوع فساد و این‌که مقدار زیاد پول‌های وعده‌داده‌شده به افغانستان توسط کشورهای کمک‌کننده به مصرف می‌رسیدند، را نمی‌توانست و یا نمی‌خواست مورد توجه قرار دهد. این خارجیان بودند که بدون مداخله ی افغانستان، پیمان‌های خریداری، ساختمانی و تدارکاتی میلیاردی را امضا می‌کردند. موضوع شرکت‌های امنیتی خصوصی که توسط قراردادیان خارجی و همچنین اعضای خانواده برخی از بزرگان دولت افغانستان در همکاری و همراهی با خارجیان به یک معضل تبدیل شده بود و پیوسته موجب بروز شبکه‌های موازی امنیتی و شبکه‌ی تامین برخی از نیازهای مالی طالبان می‌شد، مورد توجه مسؤولان غربی نبودند.

پتریوس در یکی از ملاقات‌های نخستین خود به من گفت که وی در نظر دارد نیروهای دفاع خودی را در افغانستان به منظور مبارزه با طالبان ایجاد کند. به باور وی هلمند نخستین جایی بود که او می‌توانست به ایجاد چنین نیروهای ضد شورشی بپردازد. من مخالفت جدی خود را با این طرح با در نظرداشت تجربه ی منفی ملیشه‌سازی در دوران حکومت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و این‌که چنین نیروهایی به زودی به شبکه‌های غارت‌گر و تجاوزگر به مال و ناموس مردم استحاله می‌یابند، با وی در میان گذاشتم. همان روز هم نگرانی‌های خود را در این باره با رییس جمهور در میان گذاشتم. اما پتریوس در این مورد بسیار مُصِر بود. او بر این باور بود که این یگانه راه است. بعد از بحث‌های زیاد در حلقه‌های کوچک و در شورای امنیت ملی و کابینه بالاخره ما ناگزیر شدیم طرح او را به گونه‌ی تعدیل‌شده و با اکراه بپذیریم. تعدیل طرح ایجاد نیروهای دفاع خودی به پولیس

(c) ketabton.com: The Digital Library

محلی، زیر کنترول وزارت داخله و در چارچوب وزارت داخله در واقعیت پروژه‌ی تعدیل‌شده‌ی نیروهای دفاع خودی پتریوس بود. من حتا یک لحظه را به یاد ندارم که از طرح ملیشه‌های دفاع خودی و یا پولیس محلی دفاع کرده باشم. این پروژه را قوماندان نیروهای امریکا بر ما تحمیل کرد. هنوز چند ماهی از ایجاد پولیس محلی نگذشته بود که این پروژه به منبع تمویل و تجهیز نیروهای قومی و جنگ‌سالار و بروز جنگ‌سالاران جدید تبدیل شد. صلیب سرخ جهانی گزارشی را به من داد که بر مبنای آن اعضای خانواده‌ی برخی از وکلا و فرماندهان نیرومند قدیمی از تجهیز این نیروها برای سرکوبی مخالفان‌شان و پیشبرد جنگ‌های قومی استفاده می‌کردند. در مواردی ربودن نوجوانان، دختران و باج‌گیری از مردم نیز از جانب همین نیروها صورت می‌گرفت. اگر چه پروژه‌ی پولیس محلی در مناطقی دستاوردهایی در امر مبارزه با طالبان داشت؛ اما در کلیت در فرسایش دولت و تعدیل حق انحصاری دولت بر تامین امنیت آسیب ساختاری رساند.

هم‌زمان با این مباحث موضع مورد مناقشه‌ی دیگری که میان ما و نیروهای ایالات متحده‌ی امریکا به گونه‌ی دوامدار باقی ماند، فعالیت ملیشه‌های وابسته به دستگاه استخبارات ایالات متحده‌ی امریکا سی‌آی‌ای بود. چنین گروه‌هایی در سراسر افغانستان حضور داشتند. حکومت افغانستان از تعداد حقیقی آن‌ها و این‌که واقعا در کجاها مستقر استند، اطلاعی نداشت. این نیروها بسیار خوب آموزش دیده و دارای تجهیزات خوب بودند و افراد آن‌ها با معاش خوب از جانب استخبارات امریکا استخدام شده بودند. برخی از شایعات درباره ی این‌که هلیکوپترها، نیروهای طالبان را در مناطق گوناگون انتقال می‌دهند، در واقعیت مربوط به این افراد بود. با این‌که امنیت ملی افغانستان و وزارت دفاع از عمومیات این موضوع اطلاع داشتند؛ اما از

(c) ketabton.com: The Digital Library

جزییات آن آگاهی نداشتند. بسیاری از مخالفان حضور نیروهای امریکایی در افغانستان از این موضوع در تبلیغات‌شان استفاده می‌کردند. بعد از روی کار آمدن حکومت وحدت ملی این شایعه‌ها به مراتب بیشتر شدند. سقوط یک هلیکوپتر پاکستانی در لوگر در تابستان ۲۰۱۶ همراه با افسران اطلاعاتی این کشور که بعدها توسط طالبان آزاد شدند، نشان داد که شایعه‌ها درباره‌ی هلیکوپترهای مرموز تنها محدود به طیاره‌های استخباراتی ایالات متحده نبوده، بل که پاکستان نیز برای انتقال افراد، اسلحه و پول برای نیروهای مورد حمایت‌شان در افغانستان از فضای کشور ما استفاده می‌کرد. کنترول ترافیک فضایی در کشور ما هنوز هم در اختیار نیروهای ایالات متحده قرار دارد. تلاش‌های دفتر رییس جمهور و شورای امنیت برای به زیر کنترول در آوردن فضای کشور در نتیجه سبوتاژهای مافیای افغانی که در آن برخی از اعضای خانواده‌های وزرای افغانستان با خارجیان در همدستی کامل قرار داشتند، هیچ‌وقت به نتیجه نرسید.

امریکایی‌ها بعضا کارهایی را انجام می‌دادند که با توافقات دو جانبه نیز هماهنگ نبودند و در همه‌حال موجب نگرانی ما می‌شدند. از جمله در هیرمند، شروع کرده بودند که به افراد عادی افغانستان برگه‌ی هویت توزیع کنند. این یکی از مسایل بسیار بحث‌برانگیز بود که افسران و مقام‌های یک کشور دیگر، در داخل کشوری که باید به قوانین آن احترام بگذارند و مطابق به توافقات دو جانبه عمل کنند، به شهروندان همان کشور بر بنیاد تصمیم خودسرانه برگه‌ی هویت توزیع کنند. این هم یکی از کارهایی بود که موجب افزایش تنش شد. تمام تلاش‌های ما برای کم‌رنگ کردن تنش‌ها و یا حداقل حفظ تنش‌ها در همان سطحی که بودند، به منظور جلوگیری از افزایش بحران، اغلب بی‌نتیجه بودند. از یک طرف اعمال و نحوه‌ی فعالیت‌های امریکایی‌ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

به حد کافی زمینه ی تنش بیشتر را فراهم می‌ساختند و از جانب دیگر در جنگ‌های استخباراتی، ما جانب ضعیف قضیه بودیم. با آن‌که بر مبنای تحلیل می‌شد به آسانی دریافت که در مواردی دست استخبارات خارجی، به ویژه پاکستان، در میان است؛ اما به دلیل نبود اطلاعات مستند استخباراتی نمی‌توانستیم موضوع را ثابت کنیم. به‌گونه‌ی مثال حمله‌ی سگ‌های امریکایی بر کودکان و زنان افغان و یا خانه‌پالی‌ها و رفتن به مساجد و مانند آن‌ها، مسایلی بودند که به دفتر رییس جمهور انتقال داده می‌شدند. ما می‌دانستیم که برخی از این موارد حقیقت ندارند؛ اما در اثبات این موارد مشکل داشتیم. اطلاع‌دهندگان یا مستقیما با شخص رییس جمهور و یا این‌که با دفتر او تماس می گرفتند. البته در مواردی واقعا چنین حوادثی به وقوع پیوسته بودند، اما در اواخر بیشتر اطلاعات در این باره نادرست بودند و جنبه ی تبلیغاتی داشتند و به منظور تحریک احساسات رییس جمهور به وی اطلاعات نادرست داده می‌شد. به سخن دیگر واقعیت و افسانه چنان با هم در می‌آمیختند که تفکیک آن ها ناممکن بود. اسناد منتشره توسط ویکی‌لیکس نشان می‌داد که امریکایی ها در مورد مداخله پاکستانی ها در افغانستان به اندازه کافی اطلاعات داشتند. رییس جمهور و من، هر دوی ما نامه‌هایی به همتاهای‌مان، اوباما و جنرال جونز مشاور امنیت ملی ایالات متحده نوشتیم و از آنان تقاضا کردیم در پالیسی‌های خود در امر مبارزه با تروریسم در افغانستان تغییر بیاورند. رییس جمهور در دیدار با سناتور کری که در هفدهم آگست ۲۰۱۰ به کابل آمده بود ، یک بار دیگر نگرانی‌های خود را با وی در میان گذاشت و گفت: "اقدامات خودسرانه‌ی نیروهای خارجی همچنان در کشور ما ادامه دارند. هر کس به خود حق می‌دهد به خانه‌های افغان‌ها رفته و آنان را دستگیر کند. این کار را هم نیروهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

خارجی و هم نیروهای امنیتی افغان انجام می‌دهند. از دوران اشغال شوروی تا کنون حریم خصوصی هیچ افغانی محفوظ نبوده است. حرکت‌های خودسرانه ی کمونیست‌ها یکی از دلایلی بود که مردم ما علیه آنان قیام کردند. اخیرا در غزنی سربازان پولندی برای تفریح و خوش گذرانی خانه‌های افغان‌ها را منفجر کردند. من ناگزیر می‌شوم که حکمی را صادر کنم مبنی بر این که هرگاه سربازان خارجی به خانه‌ها و دفترهای ما وارد شوند و مردم ما را تهدید کنند، مردم باید در مقابل آن‌ها مقاومت کنند".

هر باری که فرصت گفتگو با مسؤولان امریکا فراهم می‌شد، مشکلات تلفات ملکی، عدم توجه به پناه گاه‌های تروریسم و تقویت نیروهای امنیتی افغانستان از جمله‌ی مسایلی بودند که مطرح می‌شدند، اما در عمل تغییر در راستایی که افغانستان آرزو داشت، رونما نمی گردید. ادامه‌ی همان حالت گذشته هر روز بیشتر از پیش موجب تنش میان دو کشور می‌شد.

موارد فراوانی در عملکرد و استراتژی ایالات متحده در افغانستان وجود داشت که باید در برابر آن‌ها ایستادگی می‌شد؛ اما نحوه‌ی برخورد رییس جمهور افغانستان، به باور من، روابط ما با امریکا را بیشتر پیچیده می ساخت. این کار تا جایی به یک سیستم عاطفی منفی تبدیل شده بود که رییس جمهور یک کشور که بدون شک به تیوری‌های سیاسی و نورم‌های حقوقی آگاهی داشت، بیشتر تحلیل‌هایش را با توسل به تیوری‌های توطئه ابراز می کرد. این برخوردها از جانب رهبران ما به همان اندازه حیرت‌آور بودند که مداخله‌های بی‌پروای رهبران امریکا در انتخابات ریاست جمهوری ما و بی‌پروایی‌های آنان در برابر زندگی و عزت مردم ملکی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

بی‌میلی شان در مبارزه با منبع اصلی تروریسم. اما با این‌هم برای هر دو کشور هیچ چاره‌ای به جز همکاری با هم وجود نداشت.

امریکایی‌ها در ماه سپتامبر ۲۰۱۰ خبر دادند که اوباما می‌خواهد یک کنفرانس ویدیویی با رییس جمهور افغانستان برگزار نماید. من قبل از ظهر برگزاری کنفرانس از وی خواستم تا پیشنهادهایش را به گونه‌ی سازنده مطرح کند و شکافتن زخم‌های گذشته را باید کنار بگذارد...

رییس جمهور ایالات متحده کنفرانس را با یک پیام صمیمانه و همراه با احترام به ارزش‌های فرهنگی جهان اسلام و ستایش از افغانستان آغاز کرد: "آقای رییس جمهور، حلول ماه رمضان را به شما و ملت افغانستان تبریک می گویم. همچنین می خواهم به شما و حکومت شما به مناسبت برگزاری موفقانه‌ی کنفرانس کابل تهنیت بگویم". من با درنظرداشت صحبت پر از تنشی که میان کرزی و من درباره‌ی نحوه و محتوای مباحث در این کنفرانس، قبل از ظهر گذشته اتفاق افتاده بود، بسیار نگران بودم، اما کرزی با لحن بسیار محترمانه به اوباما پاسخ داد: "بلی جناب رییس جمهور، کنفرانس یک موفقیت بود. می خواهم از وزیر خارجه ی شما، خانم کلینتون و همچنین از سفارت شما در کابل و جنرال پتریوس که در برگزاری و موفقیت کنفرانس همکاری کردند، سپاسگزاری کنم". اوباما با اشاره به نامه‌ای که رییس جمهور افغانستان به خود او و من به جنرال جونز مشاور امنیت ملی ایالات متحده فرستاده بودیم، گفت: "آقای رییس جمهور ما در یک مرحله ی بسیار حساس از روابط دو کشور و مبارزه با تروریسم قرار داریم. شما یک نامه فرستاده‌اید و در آن به افشاگری‌های ویکی‌لیکس، در رابطه با نقش پاکستان در حمایت از تروریسم اشاره داشته‌اید". رییس جمهور کرزی گفت: "در این امر که پاکستان با ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

صادقانه برخورد نمی‌کند، مطمین بودیم و این امر را همیشه می‌دانستیم. ما بارها با رهبران ایالات متحده این موضوع را که پاکستان می‌خواهد موجب شکست افغانستان و جامعه‌ی جهانی در برابر تروریسم شود، مطرح کردیم. بعد از افشاگری‌های ویکی‌لیکس مردم افغانستان می‌دانند که شما بر نیات و اعمال پاکستان آگاهی دارید. مردم افغانستان از خود و از ما می‌پرسند، در صورتی که ایالات متحده بر این امر آگاهی دارد، پس چرا در برابر پاکستان اقدام نمی‌کند؟ ما نمی‌توانیم مردم افغانستان را در این رابطه قانع بکنیم و در صورت ادامه ی این حالت، بسیج مردم افغانستان در مبارزه با تروریسم مشکل خواهد شد. امکان بسیج مردم افغانستان در صورتی ممکن است که علیه پناه‌گاه‌های تروریسم اقدام شود. من طرفدار این امر می‌باشم که ما با هم بنشینیم و با یک ارزیابی مشترک و انتقادی از آن‌چه تا حال صورت گرفته است، برای مردم افغانستان از دوست و دشمن یک تصویر روشن ارائه کنیم تا بتوانیم مردم افغانستان را علیه دشمن بسیج کنیم". اوباما، در پاسخ گفت: "آقای رییس جمهور، من نظر شما را درک می‌کنم. ویژه‌گی ماموریت ما در افغانستان این است که ما القاعده را هدف قرار می‌دهیم؛ ما طالبان را هدف قرار می‌دهیم؛ ما کسانی را که با القاعده رابطه دارند، مورد حمله قرار می‌دهیم. این دیدگاه ما باید به مردم افغانستان روشن شود". با ادامه‌ی این گفتگو یک بار دیگر تفاوت نظرها میان دو کشور روشن‌تر می‌شد و همچنین تناقضات و ناپی‌گیری‌ها در سیاست هر دو کشور. حامد کرزی در پاسخ اوباما گفت: "آقای رییس جمهور، سه سال می‌شود که من از پاکستان هیچ انتقاد علنی نکرده‌ام؛ با این که می‌دانم که این کشور با استفاده از تروریسم به کشور ما حمله کرده است. پاکستان باری ادعا کرد که پشتون‌ها در حکومت افغانستان حضور ندارند و این جنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

پشتون‌ها است که از قدرت محروم مانده‌اند. زمانی که من مشاهده کردم که متحدان ما با پاکستان مدارا می‌کنند و حاضر نیستند تا این کشور را وادار کنند تا از حمایت تروریسم دست بردارد، من هم انتقاد از پاکستان را متوقف ساختم؛ اما می خواهم بگویم که بسیج مردم علیه یک دشمن برونی که جنگ را بر ما تحمیل می‌کند، ممکن است. ما نمی‌توانیم بدین‌گونه مردم افغانستان را بسیج کنیم".

اوباما که متوجه پافشاری رییس جمهور افغانستان درباره هدف قراردادن منبع تروریسم شده بود، ناگزیر شد که بگوید: "شما این مسایل را با سفیر ما و جنرال پتریوس در کابل صحبت کنید. ما می‌خواهیم به مردم افغانستان امنیت لازم را فراهم بسازیم. پیشنهاد من این است تا شما این بحث‌ها را در کابل با نمایندگان ما ادامه بدهید، تا ما به یک دیدگاه مشترک برسیم. ما می‌دانیم که طالبان در پاکستان پناه‌گاه دارند. ما پاکستان را زیر فشار قرار دادیم؛ اما تا زمانی که پاکستان همکاری می‌کند ما باید با آنان صحبت کنیم. به باور من گفتگوی شما با جنرال کیانی مهم است. مردم افغانستان باید به گفتگوهای شما با وی اعتماد داشته باشند... همکاری استراتژیک میان دو کشور ما بسیار مهم است. امیدوارم ما بتوانیم قرارداد همکاری‌های استراتژیک را تا پایان این سال امضا کنیم". رییس جمهوری کرزی گفت: "من هم در مورد سند همکاری‌های استراتژیک موافقم. این یک سند بسیار مهم است. مشاور امنیت ملی دکتور سپنتا با تعدادی از اعضای حکومت روی آن کار می‌کنند. افغانستان به زودی طرح پیشنهادی خود را در اختیار نمایندگان شما قرار خواهد داد. من می‌خواهم تاکید کنم که باید وطن‌دوستی افغان‌ها جدی گرفته شود و به پاکستان تفهیم شود که دیگر نمی‌توانند مانند گذشته ادامه دهند".

اوباما به هیچ وجه حاضر نبود تا به اصل تقاضای افغانستان که مبارزه با

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخاستگاه تروریسم بود، بپردازد. این موضوع حتا از دوران جورج‌بوش یکی از موارد اساسی مورد اختلاف میان دو کشور بود. اوباما دوباره به همان نظر نخستین خود برگشته و گفت: "ادامه ی گفتگوهای شما با جنرال کیانی مهم است. باید این گفتگوها ادامه یابند. کوشش شما برای جذب رهبران طالبان به پروسه‌ی صلح بسیار مهم است. ما کوشش می کنیم تا شما به یک راه حل صلح‌آمیز، به یک توافق با طالبان دست یابید. در تلاش‌های صلح باید غیر پشتون‌ها نیز جذب و بسیج گردند... ما باید راجع به یک مکانیسم فکر کنیم که چگونه می‌توانیم همگان را جذب کنیم. پاکستان اگر در این مکانیسم دخیل نباشد، تخریب می کند. مهم این است که شما به مثابه ی کشوری که دارای حق حاکمیت استید، خودتان تصمیم گیرنده باشید".

در این کنفرانس ویدیویی رییس جمهور افغانستان به یکی از مسایل دیگری که باعث بروز اختلاف‌های جدی میان دو کشور شده بود، نیز پرداخت. وی گفت: "ما باید عملیات قوای ائتلاف را مدیریت کنیم تا زندگی نورمال مردم افغانستان آسیب نبیند. فصل عملیات‌ها فصل حاصل‌برداری است به ویژه در مناطق غیرشهری افغانستان. ما باید نخست در شهرها متمرکز شویم و بعدا به ولسوالی‌ها برویم. مدیریت رسانه‌ها مهم است. رسانه‌ها نباید با پخش اخبار غیرلازم موجب نگرانی بیشتر مردم شوند. یک بار دیگر تاکید می کنم که ما باید با پاکستان کار کنیم. تا از تروریسم حمایت نکند. بدون محو پناه‌گاه‌ها و قطع پشتیبانی از جانب پاکستان پیروزی بر تروریسم ممکن نیست. نحوه‌ی عقد قراردادهای ایالات متحده طوری است که مردم عادی بیشتر از آن آسیب می‌بینند. مردم عادی از این قراردادها سود نمی‌برند؛ ولی در عوض گروه‌های مسلح از این قراردادها سود می‌برند، اعضای خانواده و نزدیکان زورمندان و اعضای حکومت از این قراردادها سود می‌برند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید به این موضوع توجه شود. این شیوه موجب شیوع فساد می‌شود".
اوباما در پاسخ گفت: "نحوه‌ی عقد قراردادها مایه‌ی نگرانی هر دوی ما است. مک کریستال می‌آید؛ باید ببینیم که در مورد پاکستان چه کرده می‌توانیم. باید کمک کیانی را با خود داشته باشیم. توافق دو کشور در این رابطه بسیار مهم است".

یکی از موضوعات پرتنش دیگر میان دو کشور، مداخله‌ی مسؤولان امریکایی در امور عدلی و قضایی افغانستان بود. درست است که مقامات ذی‌صلاح افغانستان در این باره یا به دلیل فساد و یا هم پیوندهای قومی و مانند آن با مجرمان مبارزه‌ی لازم را انجام نمی دادند؛ اما مواردی وجود داشتند که مقام‌های امریکایی و انگلیسی مسؤولیت‌های سارنوال و پولیس افغانستان را بر عهده می گرفتند و عملا موجب سلب حاکمیت عدلی ما می‌شدند. برای شخص من هم به مثابه‌ی یکی از جانبداران رابطه‌ی نیک با امریکا این امر پذیرفتنی نبود. این امر زمانی مایه‌ی ناراحتی بیشتر می‌شد که می‌دیدم مقام‌های تصمیم گیرنده ی امریکا و انگلیس با فسادپیشگان برخورد گزینشی داشتند. حتا نهادها و رسانه‌های دو کشور با فسادپیشگان "خودی" برخوردی بسیار دوستانه داشتند و منظم به سود آنان تبلیغ می کردند. ایجاد تاسیسی به نام "مرکز مبارزه با جرایم سنگین" بدون اطلاع رییس جمهور و مشاور امنیت ملی افغانستان صورت گرفته بود. برخی از مقام‌های افغان با این مرکز همکاری می کردند. تاسیسات مدرن این مرکز و دستگاه بسیار نیرومند "شنود"ی که در آن‌جا نصب شده بود، کاملا در کنترول انگلیسی‌ها بود. آن ها مکالمات تیلفونی افراد عادی و مقامات مسؤول افغان را بدون اجازه‌ی محکمه‌ی افغانستان به گونه‌ی دلخواه‌شان، شنود می کردند. با در دست داشتن پروتوکل این مکالمات درباره ی فعالیت‌های خوب و بد افغان‌ها سند جمع آوری

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌کردند و به حریم خصوصی افراد رخنه می‌کردند. بسیار جالب بود که مسؤولان طراز اول افغانستان نه تنها به این اسناد دسترسی نداشتند، بل که از این فعالیت‌ها هیچ خبر نداشتند. دستگیری یکی از همکاران شورای امنیت در مغایرت با قوانین افغانستان، در نتیجه‌ی همین فعالیت‌ها صورت گرفت. هدف از این دستگیری بدون شک که مبارزه با فساد نبود، بل که می‌خواستند شخص حامد کرزی را بدنام بسازند. در حالی که فرد دستگیرشده یک کارمند میان‌رتبه‌ی دفتر شورای امنیت بود، رسانه‌های امریکایی از وی به مثابه‌ی یکی از همکاران ارشد رییس جمهور کرزی یاد می‌کردند که مطلقا چنین نبود. در اثر تقاضای مقام‌های امریکایی از لوی سارنوالی افغانستان، کارمند دولت افغانستان نیمه‌شب از خانه‌اش دستگیر و به زندان ویژه که به نام جرایم سنگین یاد می‌شد و کاملا در کنترول انگلیس‌ها و امریکایی ها بود، انتقال یافت. این عمل مغایر قوانین افغانستان موجب عصبانیت حامد کرزی و شخص من گردید. جانب مثبت این قضیه این بود که ما برای نخستین بار اطلاع حاصل کردیم که در پایتخت کشور ما تاسیساتی وجود دارد که خارجیان آن را کنترول می‌کنند و به حریم خصوصی افراد داخل می‌شوند. این امر موجب تنش‌های دیگر در روابط ما با انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها گردید. تلاش‌های فراوان ما که می‌خواستیم از نفوذ دستگاه‌های اطلاعاتی خارجی به حریم خصوصی افغان‌ها جلوگیری کنیم، به نتیجه‌ی مطلوب نرسید.

ما برای کشف جزییات این قضیه در چارم آگست سال ۲۰۱۰ یک هیئت را به ریاست لوی سارنوال برای بازدید از این تاسیسات به محل فرستادیم. گزارش هیئت اعزامی حیرت‌آور بود. در گزارش هیئت آمده بود: "در این‌جا چار زندان وجود دارد که یکی از آن‌ها را به وزارت عدلیه کشور ما سپرده‌اند. این تاسیسات در سال ۱۳۷۸ بر اساس

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمان رییس جمهور ایجاد شده است. بخش دوم این تاسیسات، بخش جرایم حساس است که با مصرف نزدیک به هشتاد میلیون دالر ایجاد شده است".

حکم رییس جمهوری توسط وزارت داخله ی افغانستان گرفته شده بود، بدون آن‌که وی دقیقا در جریان ابعاد فعالیت‌های این تاسیسات قرار داده شود. به رییس جمهور گفته شده بود که یک مرکز به منظور مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر ایجاد می‌شود، در حالی که در واقعیت یک دستگاه بسیار عظیم برای شنود مکالمات تیلفونی در کشور ما همراه با تاسیسات سلب آزادی ایجاد شده بود. بدون شک که رهبران وزارت داخله ی افغانستان با انگلیس‌ها در این رابطه همکاری کرده بودند. در گزارش هیئت اعزامی آمده بود که در این مرکز "یک نفر خارجی و دیگران که افغان اند، زیر رهبری خارجیان مکالمات تیلفونی افغان‌ها را می‌شنوند. در این‌جا حتا درباره‌ی جرایم عادی و مسایل تروریستی شنود می‌شود. هیچ مبنای قانونی مطابق به ایجابات قانون اساسی افغانستان برای شنود مکالمات افغان ها وجود ندارد. وقتی افراد زندانی ملاقاتی می‌داشته باشند، مانند زندان‌های امریکا آن ها را زنجیر و زولانه می کنند و با لباس‌های نارنجی زندان آن ها را به ملاقات می‌برند. خارجیان در جریان تحقیق حضور دارند. افرادی بوده‌اند که تحقیق از آنان بیشتر از بیست روز دوام کرده است و در تمام مدت خارجیان حضور داشته‌اند. خارجیان ماهانه جهت نگهداری از این تاسیسات و اعاشه ی زندانیان و محافظان مقدار زیادی پول مصرف می کنند".

بسیاری از ما حیرت‌زده شده بودیم. این گزارش درباره ی بگرام نبود، بل که گزارشی بود از یک زندان در جوار میدان هوایی کابل که

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظاهرا برای بهبود حقوق زندانیان و در عین زمان تاسیسات سلب آزادی برای قاچاقچیان بزرگ ایجاد شده بود. در داخل قلمرو ما نیروهای خارجی حتا برون از مسایل مربوط تروریسم نقش سارنوال و پولیس را بر عهده گرفته بودند و برخی از مقام‌های کشور ما نیز با آنان همکاری می کردند. رییس جمهور کرزی بعد از این که گزارش را شنید، بیش از اندازه برافروخته شد. او کاملا حق داشت. باید کلیه ی هدایت‌های رییس جمهوری در این باره اجرایی می‌شدند. کرزی گفت: "به بهانه این که مصارف این تاسیسات بسیار بالا است و یا این که این تاسیسات بسیار مدرن استند، ما نباید اجازه بدهیم تا حقوق انسانی شهروندان افغانستان نقض شوند. برای ما مصرف مهم نیست. مهم این است که موجودیت و شیوه‌های کار در این تاسیسات با قوانین افغانستان مطابقت دارند و یا نه؟ ما نباید مانند دوران شوروی‌ها اجازه دهیم تا حقوق مردم ما نقض و مردم ما بی‌آبرو شوند." نصرالله استانکزی مشاور حقوقی رییس جمهور گفت: "امنیت این تاسیسات از جانب موسسات خارجی تامین می‌شود. نهاد "مبارزه با جرایم حساس" که در دست خارجیان است به شنود می‌پردازد. باور من این است که تعداد تیلفون‌هایی را که می‌شنوند به مراتب بیشتر از این است. امریکایی ها گفته‌اند که ما دستگاه‌هایی می‌آوریم که نه تنها هفت ولایت کنونی، بل که کشورهای منطقه را نیز زیر پوشش بگیرد. افغان‌ها در کنار امریکایی‌ها در جریان شنود سهم جانبی دارند. در اتاق اول امریکایی نشسته است. خارجیان در تمام مراحل مداخله می کنند. بعضی از جنرالان اردو و پولیس افغانستان نیز در آن‌جا زندانی استند. برای برخی از افراد دوسیه ساخته شده است. این دوسیه‌ها به سفارت امریکا فرستاده شده‌اند". برای ما غیرقابل توجیه بود که برای شهروندان ما دوسیه ساخته شود و این دوسیه‌ها، آن‌هم درباره ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اتهامات جنایی در سفارت امریکا نگهداری شوند. اعتراف می کنم، با این که می‌دانستم تعداد افراد فسادپیشه و رشوه‌خوار نیز در این تاسیسات نگهداری می‌شدند، اما از منظر حقوقی عرض و طول آن‌چه صورت می گرفت، نه با حق حاکمیت کشور ما و نه هم با حقوق بشری و شهروندی افغان‌ها و نه هم با کلیت قانون اساسی افغانستان در هماهنگی قرار داشتند. ما تقلیل یافته بودیم به یک سرزمین بی‌قانون که در آن خارجی‌ها نیز به دلخواه قانون‌شکنی می کردند. این را من با تمام درک و آگاهیم می‌دانستم، اما میان پیداکردن یک راه حل معقول و قابل قبول به این معضلات و جلوگیری از تعمیق بحران در روابط بین‌المللی باید راه حلی پیدا می کردیم. بالاخره در نتیجه کشیدگی‌های بی‌شمار ما کنترول این تاسیسات را بر عهده گرفتیم.

با این که ظاهرا افغانستان کنترول تاسیسات قصبه را بر عهده گرفت، اما قبلا در اثر همکاری وزارت داخله و وزارت مخابرات افغانستان امکانات شنود به خارجیان داده شده بود و آنان با استفاده از تاسیسات قصبه، سیم‌هایی را به دستگاه‌های ویژه ی خود شان وصل کرده بودند. تا جایی که من اطلاع دارم، این فعالیت مغایر قانون اساسی افغانستان هنوز هم به گونه ی گسترده ادامه دارد. من در دوران مسؤولیتم به مثابه ی مشاور امنیت ملی بسیار تلاش کردم تا تمام این فعالیت‌های غیرقانونی را متوقف بسازم؛ اما مانند همیشه در کشور ما در یک جایی یک خلایی وجود داشت که خارجیان می‌توانستند به فعالیت‌های غیرقانونی‌شان به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم ادامه بدهند. حامد کرزی در کنفرانس ویدیویی، از اوباما خواست تا به افرادش هدایت بدهد از اقدام‌های مغایر قانون اساسی افغانستان در داخل قلمرو ما اجتناب کنند. وی به اوباما گفت: "من به مقام‌های مسؤول افغانستان هدایت داده‌ام تا آن فعالیت‌های این نهاد را که در مغایرت با قانون اساسی افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرار دارند، متوقف کنند". اما اوباما با این نظر موافق نبود و در پاسخ، با اشاره به این امر که وزیر داخله و سارنوال افغانستان در جریان دستگیری یک تن از کارمندان دفتر شورای امنیت قرار داشته‌اند، گفت: "من فکر می کنم که سارنوالی و وزیر داخله مطابق قانون اقدام کرده‌اند". رییس جمهور یک کشور دیگر به جای ما داوری می کرد که چه چیز مطابق به قانون ما بوده است و چه چیز نبوده است و این در حالی بود که بدون شک نه خودش و نه هم مشاورانش قوانین افغانستان را خوانده بودند.

گفتنی است که در روزهای اخیر، اوایل فبروری ۲۰۱۶، رسانه‌های افغانستان با نشان دادن عکس‌های چار فروند طیاره ی سوپرتوکانو با تبلیغات بی‌مانندی درباره ی تجهیز نیروی هوایی افغانستان گزارش دادند. سرپرست وزارت دفاع افغانستان آقای معصوم استانکزی و لوی‌درستیز قوای مسلح کشور ما با آب و تاب از این پیشرفت در نیروی هوایی افغانستان یاد کردند. من وقتی گزارش‌ها را شنیدم و تصاویر را تماشا کردم، حکایت روزهای نخستین و بحث راجع به این طیاره‌ها به یادم آمد. یک روز جنرال پتریوس با آوردن چند عکس از این طیاره‌ها به دفتر من آمد و گفت که ایالات متحده تصمیم دارد تا این طیاره‌ها را برای اردوی افغانستان خریداری کند. قبلا هم تعداد ۲۴ طیاره ی دست دوم ترانسپورتی را امریکایی ها بدون مشورت با افغان‌ها برای نیروی هوایی افغانستان خریداری کرده بودند. امریکایی ها بیشتر از چارصد میلیون دالر را به یک شرکت ایتالیایی پرداخته بودند تا این طیاره‌ها را برای افغانستان نوسازی کند. حتا یک فروند از این طیاره ها نتوانست برای یک دقیقه هم از زمین بلند شود. بعد از جنجال‌های زیاد پس از این که طیاره‌ها یک گوشه از میدان هوایی کابل را برای مدتی اشغال کرده بودند، امریکایی ها این طیاره‌ها را به بهای آهن‌پاره

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروختند. وقتی من این عکس‌ها را دیدم گفتم که من فعلا چیزی گفته نمی‌توانم باید در این باره تحقیق کنم. نخست نظر وزیر دفاع وقت جنرال وردک را پرسیدم. او گفت که از این طیاره‌ها در مواردی که نیروهای زمینی نیاز به حمایت از ارتفاعات کم را داشته باشند، می‌شود استفاده کرد. امریکایی ها هم گاهی از این طیاره‌ها استفاده می کنند. از جنرال سخی احمدزی و حکمت فوشنجی از همکاران دفتر شورای امنیت خواستم تا درباره ی قابلیت‌های این طیاره تحقیق کنند. آن ها دو روز بعد اطلاعاتی را در اختیارم گذاشتند که برایم بسیار حیران‌کننده بود. این طیاره‌ها را اردوهای کولمبیا و برازیل در مبارزه با شورشیان و قاچاقچیان مواد مخدر در مناطق جنگلی مورد استفاده قرار می‌دادند. قابلیت پرواز را با سرعت خیلی کم داشتند و امکان این را که با ماشیندار و راکت‌های هوا به زمین مجهز شوند، دارا بودند؛ اما در عین زمان در برابر ماشیندارهای دفاع هوایی آسیب‌پذیر بودند. من این اطلاعات را به رییس جمهور افغانستان دادم. وقتی که جنرال پتریوس این موضوع را با عکس‌هایی که با خود آورده بود به کرزی ارائه کرد، رییس جمهور بسیار بر آشفته شد. کرزی گفت: "افغانستان پس از خروج شوروی دارای بیشتر از چارصد جت جنگی و ۱۸۰ هلیکوپتر بود که همه‌ی آن‌ها به دستور متحد استراتژیک شما، پاکستان ویران شدند. شما حالا می‌خواهید که اردوی ما را با این بمبیرک‌ها تجهیز کنید و به ما این پیام را می‌دهید که ما باید همچنان برای همیشه در دهات خود بجنگیم. ما از شما تشکر می کنیم و این طیاره‌ها را نمی‌خواهیم". فردای آن روز جنرال پتریوس به دفتر من آمد و گفت که ما این طیاره‌ها را سپارش داده‌ایم. این‌ها در مبارزه با تروریسم طیاره‌های خوبی اند. ما نمی‌توانیم قرارداد خرید را لغو کنیم. ما این طیاره‌ها را با سلاح‌های مختلف‌النوع تجهیز می کنیم. طوری که

(c) ketabton.com: The Digital Library

بتوانند به سربازان شما چتر محافظتی هوایی بدهند..." من گفتم که جنرال، من متخصص امور نظامی نیستم؛ با این‌هم به رییس جمهور افغانستان نخواهم گفت تا خرید این طیاره‌ها را برای اردوی افغانستان قبول کند. پس از بحث‌های زیاد توافق بر این شد تا چند فروند از این طیاره به منظور آموزش پیلوت‌های افغان خریداری شوند. این موضوع در جلسه‌ی شورای امنیت نیز مطرح شد. شورای امنیت به دفتر این جانب وظیفه داد تا کتبا به قوماندانی آیساف و نیروهای امریکایی اطلاع داده شود که حکومت افغانستان در صورتی به خرید چند فروند محدود از این طیاره‌ها موافق است که از آن ها صرفا برای اهداف تعلیمی استفاده شود. من همان روز، این تصمیم شورای امنیت را کتبا به اطلاع قوماندانی آیساف و سفارت امریکا رساندم؛ اما یکی از مشکلات این بود که ما در چنین مواردی غالبا در برابر کارهای انجام‌یافته، قرار می گرفتیم. طیاره‌ها خریداری شده بودند و بالاخره به افغانستان انتقال داده شدند. روز تسلیم گیری این طیاره‌ها، سرپرست وزارت دفاع، لوی‌درستیز و افسران بلندرتبه ی افغانستان در کنار آن ها ایستادند، عکس یادگاری گرفتند و به مردم افغانستان پیام توانمند شدن نیروی هوایی افغانستان را دادند.

سلسله‌ی کارهایی که بی‌خبر از ما، در سرزمین ما توسط خارجیان صورت می گرفت، پایان نمی‌یافت. عملا ساختارهای موازی خارجیان و یا در کنترول خارجیان به دولت اصلی ارتقا یافته بودند. کار من به مثابه‌ی مشاور امنیت ملی کشور ما و مهم‌تر از آن به مثابه‌ی انسانی دارای افکار و باورهای سیاسی دموکراتیک دشوار بود. چگونه می‌توانستم کاری بکنم که به حق حاکمیت ملی افغانستان احترام گذاشته شود، اما از جانب دیگر روابط ما با امریکا به گونه ی بنیادین آسیب نبیند. یکی از مشکلات رییس جمهور در این رابطه این بود که

(c) ketabton.com: The Digital Library

او از یک‌سو حاضر نبود تا حضور افراد وابسته به خارجیان را حتا به باور خودش جاسوسان خارجی را، در مقامات کلیدی قدرت کاهش دهد؛ اما از جانب دیگر می‌خواست با توسل به همین افراد با حضور بی‌حد و حصر خارجیان در دولت افغانستان مبارزه کند. هنوز قضایای مربوط به زندان‌های قصبه در دستور روز بودند که مسایل توزیع کارت‌های بیومتریک برای شهروندان افغان از جانب امریکایی ها افشا شد. مقام‌های افغانستان در جریان نبودند که سربازان امریکایی مستقر در قندهار روستاییان افغان را دسته‌دسته می‌بردند و به آنان کارت‌های دارای اطلاعات بیومتریک توزیع می کردند. وقتی ما از جریان اطلاع یافتیم، جنرال پتریوس، قوماندان قوای آیساف و مارک سدویل نماینده‌ی ملکی ناتو را به جلسه‌ی شورای امنیت در هشتم آگست ۲۰۱۰ فرا خواندیم.

وزارت داخله‌ی افغانستان، دستگاه‌های تثبیت هویت را با استفاده از تکنیک مدرن با امکانات ثبت اطلاعات بیومتریکی در اختیار داشت. این دستگاه‌ها را امریکایی ها در اختیار ما گذاشته بودند. وزارت داخله می‌توانست از این طریق روزانه حتا در همان آغاز به پنج هزار نفر کارت توزیع کند، اما امریکایی‌ها بی‌توجه به حقوق شهروندان افغان و رعایت حریم خصوصی آنان به گونه‌ی خودسرانه در قندهار این کار را آغاز کرده بودند. در واقعیت ابتکار موازی‌ای را به راه انداخته بودند که ما در جریان آن قرار نداشتیم. در اصول، قدرت‌های خارجی حاضر در افغانستان، مکلف به رعایت حق حاکمیت ملی ما بودند و حق نداشتند خودسرانه اطلاعات راجع به شهروندان ما را جمع‌آوری و در آرشیف‌های خودشان نگهداری کنند. تا روزی که ما از جریان اطلاع یافتیم حدود ۲۰۵۰۰۰ دوسیه ی شهروندان افغان را در آرشیف نیروهای امریکایی بایگانی کرده بودند. جنرال پتریوس در این رابطه

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفت:"افرادی که شامل نیروهای امنیتی می‌شوند، هویت آنان با استفاده از تکنولوژی بیومتریک، ثبت و آرشیف می‌شود. هدف این است تا از رخنه ی مجرمان و افراد مشکوک به صفوف نیروهای امنیتی جلوگیری شود". در این رابطه دو اشکال اساسی که نقض صریح حقوق شهروندی افغان‌ها را نشان می‌داد، دیده می‌شد. یکی این‌که مجری این پروژه نیروهای امریکایی بودند و افغان ها در آن هیچ نقشی نداشتند و هم نیروهای امریکایی اطلاعات را نگهداری می کردند و دیگر این که تنها ثبت اطلاعات با استفاده از این تکنولوژی محدود به داوطلبان نیروهای امنیتی نبود، بل که شهروندان عادی افغان نیز شامل جمع آوری این اطلاعات می‌شدند. واقعیت این بود که افغان‌ها به مثابه ی یک ملت مظنون تلقی می‌شدند و امریکایی ها به خود حق می دادند تا اطلاعات مربوط به آنان را جمع آوری کنند. من شخصا به عنوان انسان ضد نژادپرستی و فاشیسم، از اقدامات کلکتیف علیه انسان‌ها بسیار هراس داشتم و با پژوهش‌های خود می‌دانستم که چنین مداخلات در حوزه‌های خصوصی افراد و هجوم به حریم افراد چه پیامدهای وحشتناکی می‌تواند داشته باشد. زمانی که من با استدلال‌های ضد رویکردهای مظنون پنداری های جمعی صحبت می کردم و یا می‌نوشتم، بسیاری نمی‌خواستند و یا نمی‌توانستند مفاهیمی از این دست را در متن‌های اجتماعی تاریخی آن مورد توجه قرار دهند.

این پروژه‌ی مظنون‌پنداری جمعی تا جایی گسترده شده بود که هر کسی که در قندهار به بلدیه مراجعه می کرد، وادار می گردید تا به ثبت بیومتریک هویتش تن بدهد. روستاییانی را که برای انجام کاری وارد قندهار می‌شدند یا تولیدات‌شان را برای فروش به شهر می‌آوردند، وادار می کردند تا این گونه هویت شان را ثبت کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

افرادی که در قندهار از پست‌های کنترول می گذشتند، نیز اطلاعات بیومتریک شان جمع آوری می‌شد. مردم افغانستان از منظر مجریان این برنامه، عملا شهروندان دارای حقوق شهروندی نبودند، بل که مردم ما تقلیل یافته بودند به اعداد جاندار و متحرکی که سربازان یک قدرت بزرگ جهانی به خود حق می دادند تا خودسرانه به حریم خصوصی آنان رخنه کنند. بسیار شنیدنی است که این اطلاعات را نه امنیت ملی کشور ما و نه هم سازمان‌های حقوق بشری به ما اطلاع داده بودند، بل که افراد عادی و روستاییان سرکش کشور با ما تماس می گرفتند. رییس جمهور افغانستان خطاب به جنرال پتریوس گفت: "با این کار ما افراد روستایی و شهری را علیه دولت می‌شورانیم. در این کشور یک انارشی در روندهای اجرایی به وجود آمده است، به همین دلیل هم ما بازنده استیم. از این اقدام‌های شما، مشاور امنیت ملی خبر ندارد، وزیر داخله خبر ندارد، وزیر دفاع خبر ندارد، رییس ارگان‌های محلی خبر ندارد. هر کس که این تصمیم را گرفته، اشتباه کرده است. رهبران ارگان‌های امنیتی خبر ندارند. مردم به ما و به شما چگونه اعتماد کنند؟"

در چنین روزهایی، پتریوس، استراتژی کشتن فرماندهان طالبان را به اوج رسانده بود. بعدها اسنادی که افشا شدند نشان دادند که در استراتژی مبارزه با تروریسم ایالات متحده در افغانستان، این موضوع که برای کشتن یک فرمانده‌ی ارشد و حتا میانه‌ی طالبان، در صورتی که ایجاب کند، کشتن تا نُه تن ملکی را می‌توان تحمل کرد. پتریوس هر روز در گزارش‌هایش به رییس جمهور افغانستان از کشتن فرماندهان طالبان گزارش می داد. او روزی به من گفت که اگر "ما بتوانیم زمان کشتن یک ولسوال طالبان را بعد از این که به این مقام تعیین می‌شود به سه روز و از یک والی آنان را به یک هفته کاهش دهیم، آنان شکست می‌خورند و نمی‌توانند جای این رهبران شان را پر

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنند.." با حرکت از این استراتژی بود که هم‌زمان با کشته شدن فرماندهان طالبان تعداد تلفات ملکی هم در افغانستان بالا می‌رفت. این گزارش‌ها بیشتر از همه کس موجب عصبانیت حامد کرزی می‌شد؛ تا جایی که هر نشست امنیتی در حضور او، با جدال‌های بسیار سخت میان پتریوس و رییس جمهور افغانستان به پایان می‌رسید. این جنرال امریکایی روزی در پاسخ این سوال من که چرا این قدر آدم باید کشته شوند، با صراحت گفت که "ایجاب پیروزی بر تروریسم همین است. این افراد شهروندان ملکی امریکا و افغان را به قتل رسانده‌اند و طور دیگری نمی‌شود با آنان برخورد کرد". من برایش گفتم خوب چرا با رهبران و پناه‌گاه‌ها و آنانی که رهبری اصلی را بر عهده دارند و در پاکستان در امنیت زندگی می‌کنند، برخورد نمی شود؟ گفت که "چنین برخوردی در صلاحیت من نیست، بل که در این باره باید با کاخ سفید صحبت شود". این سخن او درست بود. به دلیل سیاست نادرست رهبری ملکی، نظامیان امریکا در جایی می‌جنگیدند که امکان پیروزی بر تروریسم وجود نداشت.

در متن استراتژیک ایالات متحده که در اواخر سال ۲۰۱۰ انتشار یافته بود، از مبارزه با القاعده یاد شده بود؛ اما از مبارزه با طالبان سخنی در میان نبود. بسیار جالب بود که در آن از همکاری استراتیژیک با پاکستان تذکر رفته بود و در رابطه با همکاری استراتژیک با افغانستان هیچ تاکیدی صورت نگرفته بود.

در سال ۲۰۱۱ در شمار حمله‌های تروریستی در شهرهای کشور افزایش دیده می‌شد. ما می‌دانستیم که پاکستان با تمام نیرو خواهان ضربه زدن به ما است، اما از جانب دیگر بر تعداد حمله‌های مبارزان بلوچ در داخل قلمرو پاکستان نیز افزایش صورت گرفته بود. پاکستان افغانستان را متهم می‌کرد که در عقب این حمله‌ها قرار دارد. من یقین

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارم که پاکستان می‌دانست، گره کار در کجا است؛ اما به دلیل هوشیاری ای که مسؤولان آن کشور داشتند از آن علیه افغانستان و هند استفاده ی تبلیغاتی می کردند. روزی که پاکستانی‌ها توسط طالبان با سه عراده ریکشای پر از مواد انفجاری در قندهار عملیاتی انجام دادند، ما این موضوع را در جلسه‌ی سیزده فبروری ۲۰۱۱ مورد ارزیابی قرار دادیم. رییس جمهور کرزی در این جلسه گفت: "رییس آی‌اس‌آی گفته است که حملات علیه پاکستان در بلوچستان از دفتر سی‌آی‌ای در کابل سازماندهی می‌شود. از آن روز به بعد حملات هم در کابل افزایش یافت و هم در قندهار. این جنگ یک جنگ منطقه‌ای است که بهای آن را ما می‌پردازیم. رییس آی‌اس‌آی با این اظهاراتش می‌خواهد بگوید که از خاک شما به ما حمله می‌شود و ما هم پاسخ آن را می‌دهیم. تمام نشانه‌ها دال بر این است که این جنگ افزایش می‌یابد. کارهایی از خاک ما صورت می گیرد که ما هیچ اطلاعی نداریم".

درخواست امریکا برای تسریع کار روی قرارداد همکاری‌های استراتژیک

هیئتی زیر رهبری ریچارد هالبروک نماینده ی خاص ایالات متحده ی امریکا با شرکت جنرال لود مسؤول مسایل افغانستان در دفتر شورای امنیت ملی امریکا، در ۲۷ اکتبر ۲۰۱۰ به کابل آمد. ترکیب این هیئت از نظر من، بسیار جالب بود. جنرال لود، با آن‌که پیشینه ی نظامی داشت، آدمی بسیار خون‌گرم، باادب و دور از توطئه‌بازی‌های متداول بود. وی با بسیار روشنی دیدگاه‌هایش را مطرح می کرد و به دور از فتنه‌گری‌هایی که خاص هالبروک بود، کوشش می کرد از کشورش نمایندگی کند. بر خلاف او، هالبروک یکی از ریاکارترین دیپلومات‌های بود که من در زندگی‌ام شناخته‌ام. وی در عین ریاکاری

(c) ketabton.com: The Digital Library

و توطئه‌بازی آدم بی‌نهایت خودخواه و ازخودراضی و دارای یک ذکاوت متوسط در تحلیل قضایای سیاسی بود. او به همان اندازه که در توطئه و دورویی و پشت‌سرگویی توانا بود در تحلیل اوضاع جهان و به ویژه در شناخت از فرهنگ و رفتارهای افغان‌ها آدمی ناتوان بود. آدمی بود که تحلیل‌ها و برداشت‌هایش در دوران جنگ سرد در جا زده بود و رفتارهایش کاملا متاثر از برخورد با دیکتاتورها و کودتاچیان امریکای لاتین بود که به کمک سی‌آی‌ای به قدرت رسیده بودند. من بعد از مدتی کار با هر دو درک کردم که میان آن ها نه تنها از نظر شخصیتی اختلاف وجود دارد، بل که در برخورد با افغانستان نیز تفاوت نظرهای اساسی دارند. یکی از کسانی که در مقام‌های بالایی ایالات متحده امریکا، شدیدا با هالبروک مخالف بود، جنرال جونز مشاور امنیت ملی امریکا بود. وی آدم بسیار با ادب و خواهان برخورد دوستانه با افغانستان بود به من گفت که یکی از اشکالات جدی در سیاست‌های کدری ما که موجب آسیب به روابط دو جانبه‌ی ما می‌شود، حضور هالبروک در رهبری سیاست امریکا در برابر افغانستان است.

جنرال لود و تیم آن ها در کاخ سفید، بیشتر در تلاش آن بودند تا هرچه زودتر در افغانستان به یک توافقی با طالبان و پاکستان دست یابند، تا بتوانند یک پیروزی بزرگ را برای اوباما اعلام کنند. تیم کاخ سفید شدیدا در پی آن بود تا کاری کند که نخستین رییس جمهور سیاه‌پوست امریکا و نماینده‌ی جناح چپ حزب دموکرات به عنوان رییس جمهوری که توانست به دو جنگ خونین، عراق و افغانستان، پایان دهد و سربازان کشورش را به خانه‌های شان بازگرداند، در تاریخ ماندگار شود. بدون شک که از منظر تیم باراک اوباما این یک آرزوی نیک و یک آرمان‌گرایی پسندیده بود؛ اما واقعیت تلخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیاست زمینی طور دیگری بود. اوباما سربازانش را از عراق برون کشید، اما پیامد مداخله ی نظامی امریکا برای مردم عراق و خاور میانه بسیار وحشتناک بود. دولت عراق فرو پاشید و افراطیت دینی و رقابت‌های منطقه‌ای بیش از پیش بر این منطقه حاکم شدند. تجاوز به عراق و متعاقب آن خروج غیرمسؤولانه از آن کشور، آوارگی میلیون‌ها انسان و کشتار ده‌ها هزار نفر را به بار آورد. بازتاب سیاست آقای اوباما در افغانستان نیز استراتژی ناپایداری بود که موجب تقویت تروریسم و تجاوزکاران پاکستانی در افغانستان و در نهایت شکست پروژه ی دولت‌سازی به مفهوم ایجاد یک دولت دموکرات، معتدل و دارای ثبات و اقتصاد ملی گردید. بدون شک ناتوانی، فساد و قبیله‌گرایی رهبران افغانستان نیز در شکست این پروژه نقش بسیار موثری داشتند.

رییس جمهور افغانستان که کاملا بر این باور بود که دلیلی نیست که خارجیان به این زودی‌ها از افغانستان بروند، می گفت بهتر است در جریان گفتگوها روی توافق استراتژیک بسیار سخت گیری کنیم تا اردوی ما را تجهیز کنند و به ما کمک کنند. روزنامه‌های انگلوساکسونی و سیاست‌مداران طرفدار کشورهای انگلوساکسونی در افغانستان هر روز به ما طوری القا می کردند که نباید سخت گیری کنیم، مبادا که قرارداد استراتژیک به امضا نرسد. بیشتر آن ها به این نظر بودند که خارجیان در پی بهانه اند تا بروند. من مشکل دیگری داشتم. اگر کرزی را تشویق به سخت گیری می کردم، بحران در روابط دو کشور افزایش می‌یافت و اگر با او مخالفت می کردم از این موضوع خارجیان بهره‌برداری می کردند. بنابر این تصمیم گرفتم تا در برخورد با کرزی مانند همیشه او را ترغیب به مدارا و آرامش به منظور کاهش تنش با ایالات متحده بسازم و در مباحث با امریکایی ها از

(c) ketabton.com: The Digital Library

مواضعی که به باور من به سود کشور بودند، تعویض ندهم. به همین دلیل هم گفتگوهای استراتژیک را چندین بار قطع کرده و از عدم ادامه‌ی آن صحبت کردم. در این حالت‌ها از هیئت افغانستان می‌خواستم تا با اعتراض جلسه را ترک بگویند و امریکایی‌ها را تهدید به قطع همیشگی مباحث می‌کردم؛ اما از این برخوردها کاملا به رییس جمهور گزارش نمی‌دادم، چرا که می‌دانستم او در پی بهانه است تا این گفتگوها به نتیجه نرسند. امریکایی ها که از نحوه‌ی حکومت‌داری حامد کرزی راضی نبودند، تلاش می‌کردند تا از موضوع پیمان استراتژیک به مثابه‌ی ابزار فشار بر وی استفاده کنند.

هالبروک که با اشاره به جولای ۲۰۱۱ می خواست رییس جمهور را زیر فشار قرار دهد، به این کار هم اکتفا نکرده روز بعد از طریق دکتور زلمی رسول وزیر خارجه، پیام فرستاد که با این ترکیب حکومتی که شما دارید، ایالات متحده نمی‌تواند روی قرارداد استراتژیک با شما به توافق برسد. پاسخ کرزی بسیار روشن و خیلی هم افغانی بود. به زلمی رسول و به من گفت: "بروید به امریکایی‌ها بگویید که ما کاملا مطمین استیم که اگر افغان‌ها سوته را بگیرند و بخواهند [شما را زده زده بکشند]، شما نمی‌روید. شما نیامده‌اید که بروید. اگر قرارداد می‌خواهید خوب، اگر نمی‌خواهید دست شما خلاص" (من جملات کرزی را در این‌جا برای آسانی کار خواننده کمی نرم ساختم؛ اما پیام او صد در صد همین بود.) در جریان همان ملاقات کرزی افزود: "اگر شما می‌خواهید یک رابطه‌ی استراتیژیک قوی با ما داشته باشید و از ما در منطقه حمایت کنید، ما می خواهیم که شما حضور قوی در این‌جا داشته باشید. وی به موضوع ناروشنی استراتژی ایالات متحده در برابر پاکستان برگشته و مجددا گفت: "با این استراتژی نمی‌شود به بسیج مردم افغانستان پرداخت". جنرال لود

(c) ketabton.com: The Digital Library

در پاسخ گفت: "اوباما به هیئت پاکستانی (کیانی، وزیر خارجه، وزیر دفاع و وزیر زراعت) گفت که شما باید افرادی که تروریستان را برای حمله به امریکا آموزش می‌دهند، دستگیر کنید. تروریستانی که در وزیرستان شمالی تجمع کرده‌اند، تهدید برای منطقه استند. باید در این مورد اقدام‌های لازم صورت بگیرد". در این‌جا نیز، صرف نظر از نبود قاطعیتی که افغان ها انتظار داشتند، اشاره به کلیت تروریسم و این‌که پاکستان نباید تروریستان را حمایت کند، دیده نمی‌شد و از شورای کویته هم هیچ سخنی در میان نبود، بل که اشاره تنها به وزیرستان گردید که در آن‌جا شبکه‌ی حقانی مستقر بود.

یک کنفرانس ویدیویی میان رؤسای جمهور افغانستان و ایالات متحده در دوم مارچ ۲۰۱۱ برگزار شد. موضوع اصلی این گفتگو چگونگی آغاز انتقال مسؤولیت‌ها به افغانستان بود و این که چگونه و از کدام جاها باید این انتقال را شروع کرد. پس از بحث روی موضوع انتقال، مساله‌ی آینده ی روابط دو کشور و چگونگی حضور ایالات متحده در افغانستان پس از سال ۲۰۱۴ مطرح شد. رییس جمهور امریکا که متوجه نگرانی‌های کشورهای ایران، چین و روسیه درباره‌ی حضور طولانی‌مدت این کشور شده بود و هم می‌دانست که چنین برداشتی موجب تقاضاهای بیشتر از جانب افغانستان خواهد شد، در اشاره به این موضوع گفت: "تیم ما به کابل می‌آید تا با شما روی جزییات بحث کند. شما باید بدانید که پایگاه‌های ایالات متحده در برون از کشور ما همیشه غیردایمی اند. ما می‌خواهیم دارای ظرفیت‌های خود باشیم تا بتوانیم از نیروهای شما حمایت کنیم. این پایگاه‌ها زیر قوماندانی مشترک ما قرار خواهند داشت؛ زیر پرچم هر دو کشور". این امر آشکار بود که ایالات متحده در هیچ کشوری از جهان پایگاه دایمی نداشت؛ اما تعبیر غیردایمی نیز کار مشکلی بود. پایگاه‌های ایالات

(c) ketabton.com: The Digital Library

متحده در آلمان و جاپان پس از جنگ جهانی دوم حضور دارند و غیردایمی اند. پایگاه‌های این کشور در خاورمیانه‌ی عربی، عربستان سعودی، قطر و بحرین نیز سال‌ها است که وجود دارند؛ اما غیردایمی تلقی می‌شوند. یکی از مشکلات ما در گفتگو با ایالات متحده امریکا در این راستا، همین بود که آن‌ها از ارائه‌ی تاریخ پایان استفاده از این پایگاه ها و تاسیسات و همچنین تعداد آن ها همیشه طفره می‌رفتند. پیشنهاد ده سال را جانب افغانستان ارائه کرد و در متن قرارداد امنیتی نیز درج شد. از دید رییس جمهور کرزی موضوع دایمی بودن پایگاه ها و یا غیردایمی بودن آن‌ها مهم نبود. او می‌خواست با تاکید بر اهمیت پایگاه‌ها، امریکا را وادار به تغییر استراتژی بسازد. کرزی همیشه در آرزوی گسترش مرزهای افغانستان تا رودبار اتک بود و از تحقق این آرزو هیچ وقت منصرف نشد. وی در همین گفتگوی ویدیویی نیز، این موضوع را تلویحا و همچنین ادامه موجودیت پناه گاه‌ها را مطرح کرد. اوباما مستقیما به آن‌چه کرزی اشاره کرد، نپرداخت، اما گفت: "من نگرانی شما را می‌دانم. امیدوارم تا هیئت ما روی این موضوع با شما بحث کند. پیش از خروج نیروهای ما در ماه جولای باید قرارداد استراتژیک اعلام شود". رؤسای جمهور افغانستان و ایالات متحده در هفتم جون ۲۰۱۱ مجددا از طریق ویدیو گفتگو کردند. امریکایی ها در تلاش بودند تا تفاوت نظرها را با افغانستان کاهش دهند؛ اما اشکال کار در این بود که به خواست‌های اصلی افغانستان توجه کافی مبذول نمی‌داشتند. آن ها گمان می کردند که با تکرار تذکر از آمار و ارقام کمک‌های آن کشور به افغانستان، می توانند رهبران افغانستان را مجاب به پیروی از سیاست‌های شان بسازند. همان‌طور که در بالا اشاره کردم این امر بیشتر ناشی از عدم درک آن‌ها از خلقیات افغان‌ها و رویکرد سیاست‌مداران ایالات متحده نسبت به کشورهای دیگر بود. به سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگر در مسایل مورد اختلافی که دارای اهمیت استراتژیک بودند، میان دو کشور نزدیکی به وجود نمی‌آمد و رییس جمهور کرزی هم نمی‌خواست سیاست‌های امریکا را آن‌طور که هستند، قبول کند و در چارچوب ممکنات به تدوین پالیسی بپردازد. از این‌رو همیشه و بیهوده در پی آن بود تا امریکا را وادار به پذیرش خواست افغانستان برای رساندن مرزهای افغانستان به دریای اتک نماید و یا این که آنان را وادار بسازد که حداقل بر حامیان طالبان در پاکستان تمرکز کند. در هر دو سیاست تناقض دیده می‌شد. امریکا می‌خواست بر تروریسم پیروز شود بدون آن‌که با منابع آن مبارزه صورت بگیرد؛ امریکا می‌خواست در افغانستان پایگاه‌های نظامی مبارزه با تروریسم داشته باشد، اما با تفرعن به رهبران افغانستان برخورد می‌نمود و عملا هم نشان می‌داد که اهمیت افغانستان در مقایسه با پاکستان در استراتژی آن کشور اهمیت درجه دوم دارد. افغانستان می‌خواست بر تروریسم پیروز شود؛ اما وقتی که امریکا بر برخاستگاه تروریسم فشار نمی‌آورد، در پی آن بود تا از حمله بر مراکز تروریسم در داخل افغانستان جلوگیری کند. رییس جمهور افغانستان می‌خواست شهرها و دهات افغانستان امن باشند؛ اما از اجرای حملات شبانه بر تروریستانی که در منازل مسکونی و دهات موضع می‌گرفتند و خود را پنهان می‌کردند، جلوگیری می‌کرد. برخی از دیپلوماتان کشورهای شمال اروپا و کانادا از ما می‌خواستند تا حقوق بشر و دولت قانون را رعایت کنیم؛ اما امریکا هزاران افغان را بدون احکام قانون به زندان می‌انداخت و بدون محاکمه حتا چندین سال در قید و زندان نگه می‌داشت. ما می‌خواستیم از تروریسم جلوگیری شود؛ اما رییس جمهور ما به مجردی که کنترول زندان بگرام را از امریکایی‌ها گرفت، به جای محاکمه‌ی قانونی افراد مجرم و سره و ناسره کردن افراد، همه را حتا جنایت‌کاران خطرناک را آزاد کرد. واقعیت این است که ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

در چنین فضای پر از تناقضی باید سیاست می‌کردیم و کشور را به جلو می‌بردیم و به تدوین استراتژی می‌پرداختیم.

در دومین کنفرانس ویدیویی، بارک اوباما به رییس جمهور افغانستان گفت: "جناب رییس جمهور، ایالات متحده نگرانی‌های افغانستان را جدی می‌گیرد. در این صحبت می‌خواهم ما در باره‌ی انتظارات خود از آینده‌ی افغانستان صحبت کنیم و می‌خواهم بدانم که شما چه‌طور افغانستانی را مدنظر دارید. ما باید تا پایان این سال دید روشنی از افغانستان ۲۰۱۵ و بعد از آن داشته باشیم. ما آرزوی داشتن افغانستانی را داریم که در آن حکومت تحکیم یابد. نمایندگان هر دو کشور باید در ظرف دو هفته‌ی آینده خطوط همکاری استراتژیک میان ما را تدوین کنند". کرزی نیز بر این امر تاکید کرد و گفت: "ما می‌خواهیم با ایالات متحده روابط استراتژیک داشته باشیم؛ یک کشور دموکرات داشته باشیم؛ کشوری که روابط خوب با منطقه داشته باشد؛ کشوری که روی پاهای خود ایستاده باشد و بار دوش کس دیگری نباشد". امریکایی‌ها از به تعویق افتادن قرارداد استراتژیک میان دو کشور ناراحت بودند و عجله داشتند تا این کار هر چه زودتر صورت بگیرد. اما همان‌طور که تذکر دادم آنان گمان می‌کردند که افغانستان با هر تقلایی در پی امضای چنین قراردادی است و باید بی‌نهایت ممنون امریکا باشد که این کشور حاضر است تا با این کشور فقیر و بی‌سروپا قرارداد استراتژیک امضا کند و میلیاردها دالر هم برای توسعه‌ی آن بپردازد. ما هم اما می‌دانستیم که امریکایی ها در این منطقه برای مدت دیگری نیز می‌خواهند، حضور داشته باشند و این حضور از الزامات امنیت ملی آن ها است. از این‌رو کمک به افغانستان را در واقعیت کمک به امنیت ملی امریکا می‌دانستیم و نیازی نبود تا به خودکمتربینی مبتلا شویم. گذشته از این‌ها فرهنگ ضد استعماری و روحیه‌ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلحشوری هنوز هم در برخی از رهبران افغان طوری بود که همکاری با ابرقدرت‌ها را به شیوه‌های تفرعن استعماری که ایالات متحده با برخی از کشورهای امریکای لاتین و یا نظامیان پاکستان تحقق می‌بخشید، ناممکن می‌ساخت. در حالی که کرزی در چندین صحبت خود به رهبران امریکا آشکارا گفت: "من نه شیخ سعودی هستم و نه هم مافیای امریکای لاتینی که از تهدیدهای شما بترسم. من نه میلیون‌ها دالر دارم و نه هم خانه‌ای در کنار دریا و یا پولی در بانک‌های غربی و... شما باید به خانه‌پالی‌های‌تان در کشور ما پایان دهید و به زندگی افراد ملکی ما احترام بگذارید". برای امریکایی ها غیرقابل درک بود که چگونه آدمی که آنان او را به قدرت رسانده اند و ماهوار دستگاه سی‌آی‌ای برای امور او پول نقد کمک می کند، با آن‌ها بدین گونه صحبت می کند. من چندین بار به امریکایی‌ها گفتم که در افغانستان باید با مردم و انسان‌های آن با احترام برخورد کنند و نباید بگویند که این کار را این طور انجام دهید و یا به این کار پایان دهید. بارها به نمایندگان امریکا در کابل گفتم که با ما امر و نهی نکنید، گفتگو کنید همانگونه که در واشنگتن رهبران شما محترمانه برخورد می کنند. قبل از همین کنفرانس ویدیویی نیز من با سفیر ایالات متحده، جنرال آیکن بری که مدت ماموریت او تا چند روز دیگر به پایان می‌رسید، صحبت کردم و از او خواستم که باید نحوه‌ی برخوردشان را با افغان‌ها عوض کنند.

اوباما در این گفتگو با دادن برخی از وعده‌ها کوشش کرد تا به نیازهای امنیتی و اقتصادی افغانستان توجه کند. اگر چه او گفت که "همکاری استراتژیک میان ما باید شامل مسایل منطقه ای، تقویت نیروهای دفاعی و امنیتی کشور شما و همچنین مسایل بازسازی کشور شما شود". اما با این هم به تقاضاهای اصلی افغانستان که توقف

(c) ketabton.com: The Digital Library

حمله‌های شبانه، پایان دادن به خانه‌پالی‌ها توسط امریکایی‌ها، پایان‌دادن به ساختارهای موازی بود، پاسخ مشخص نداد، بل که با ذکر این مطلب که "ما در افغانستان نیروی نظامی داریم، این نیروها وقتی مورد حمله قرار بگیرند، باید اجازه داشته باشند از خود دفاع کنند"، به ابهام‌ها ادامه داد. موضوع مورد بحث حق دفاع خودی نبود، بل که موضوع پایان‌دادن به اقدام‌های خودسرانه و بدون هماهنگی با افغان‌ها و انجام عملیات شبانه و دستگیری افغان‌ها توسط قوای خارجی بود. در پاسخ اوباما، کرزی نیز خواسته‌هایش را تکرار کرد و روشن بود که نزدیکی در مسایل اساسی مورد اختلاف و در نهایت یافتن یک راه میانی و پذیرفتن مواضع متفاوت هم دیگر مشکل بود. اصولا فرهنگ سیاسی حاکم بر رهبری کشور ما، تداوم همکاری علی‌رغم تفاوت‌ها نبود. رییس جمهور کرزی در پاسخ به اوباما گفت: "مردم افغانستان از سی سال بدین‌سو رنج می کشند. ما باید به ساختارهای موازی هر چه زودتر پایان دهیم. مخالفت من با خانه‌پالی‌های شبانه توسط قوای شما کار نوی نیست. من از شش سال بدین‌سو تا به حال با مقامات کشور شما بحث می کنم. در دوران شوروی هم خانه‌های ما مورد تلاشی قرار می گرفتند. زنان و کودکان افغان کشته می‌شدند. من در این مورد با جنرال پتریوس صحبت کردم. گذشته را نمی‌توانیم اصلاح کنیم، اما ما باید کاری بکنیم تا محبوبیت ایالات متحده در افغانستان احیا شود. به خاطر یک طالب ناشناخته نباید مردم بی گناه اذیت شوند. من می‌خواهم دوباره با پتریوس در این باره صحبت کنم. من گفتم که شما باید جای پای‌تان را در افغانستان کوچک بسازید. موجودیت شرکت‌های امنیتی خصوصی عملا تهدیدی است برای امنیت کشور ما و تقویت نیروهای امنیتی ملی ما. باید به موجودیت این نیروهای موازی پایان داد". بدون شک که مقایسه ی امریکا با شوروی از دید

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیاست‌مداران امریکا که با داعیه‌های اخلاقی بزرگ صحبت می‌کردند، بسیار موجب ناراحتی آن‌ها می‌شد؛ اما واقعیت دستگیری افغان‌ها و خانه‌پالی‌ها توسط نیروهای امریکایی گذشته را در اذهان مردم ما تداعی می‌کرد. وقتی تفاوت نظرها با این عمق و گستردگی آشکار باشند، رسیدن به یک توافق جامع‌تر بسیار مشکل می‌شود. اوباما کوشش می‌کرد تا مواضع متفاوت موجب تعمیق تفاوت‌ها نشوند. از این‌رو گفت: "موفقیت ما در عرصه ی نظامی در واقعیت در خدمت اهداف درازمدت ما است. اگر عملیات نظامی موجب آزار و اذیت مردم شوند، باید از آن‌ها جلوگیری کرد. ما باید پیمان استراتژیک داشته باشیم تا بر بنیاد آن عمل کنیم. ما باید توافق داشته باشیم که چگونه می‌توانیم از پیش‌روی طالبان جلوگیری کنیم. وقتی عملیات با قاطعیت و سرعت عملی شوند، خطر آسیب دیدن مردم وجود دارد، اگر بسیار آهسته حرکت کنیم دشمن فرصت می‌یابد. من هم آرزو دارم تا تعداد سربازان من در کشور شما از بیست هزار بیشتر نباشند و در یک یا دو پایگاه مستقر باشند، تا بتوانند با تروریسم مبارزه کنند، اما این کار دشوار است. در مورد موجودیت شرکت‌های امنیتی خصوصی حق دارید. اما ما افراد ملکی خود را نمی‌توانیم بدون تامین امنیت آنان به افغانستان بفرستیم و افغانستان هم ظرفیت لازم را ندارد تا از آنان محافظت کند. ما در کشور شما حضور داریم؛ چرا که نمی‌خواهیم کسی از آن‌جا به ما حمله کند و تا زمانی که حضور داشته باشیم، نمی خواهیم که افراد نظامی و ملکی ما بدون دلیل آسیب ببینند. من نگرانی‌های شما را شنیدم".

آشکارا دیده می‌شد که رییس جمهور امریکا می‌خواهد بگوید که ما نمی توانیم خواسته‌های شما را طوری که شما می‌خواهید، بپذیریم. حامد کرزی هم با تذکر این امر که منظور از کوچک‌ساختن رد پای

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیروهای امریکایی در افغانستان، کاهش حرکت کاروان‌های آن ها در شهرها و در دهات افغانستان است و آن ها باید کمتر قابل رویت باشند، به دیگاهش وضاحت داد و افزود که "سپنتا و اشرف غنی در این رابطه با نماینده‌های شما کار می کنند".

هیلاری کلینتون وزیر خارجه در بیستم اکتبر ۲۰۱۱ به کابل آمد. بسیاری بر این باور بودند که بعد از کشته‌شدن بن لادن توسط نیروهای خاص ایالات متحده در پاکستان، روابط دو کشور بسیار تیره خواهد شد و پاکستان به دلیل مداخلات نظامی در امور افغانستان مورد فشار بیشتر قرار خواهد گرفت. خانم کلینتون در ۲۷ ماه می از پاکستان به همراهی دریادار مولن لوی‌درستیز نیروهای امریکایی دیدار کرده بود. بسیاری ترکیب هیئت ایالات متحده را نشانی از ارسال یک پیام مهم به پاکستان می‌دانستند. در واقعیت متن سخنان خانم هیلاری کلینتون بعد از دیدار با مقام‌های پاکستانی نیز چنین برداشتی را تداعی می کرد. خانم کلینتون در پایان دیدارش از پاکستان گفته بود: "طی سال‌های گذشته به بن لادن کمک شده بود تا در پاکستان مخفی شود". وی گفته بود که "کشته شدن بن لادن پایان راه نیست. پایگاه های القاعده در پاکستان برای ایالات متحده و جهان تهدید به شمار می‌روند". او در کنفرانس مطبوعاتی‌اش از رهبران پاکستان خواسته بود تا "به تعهدات شان مبنی بر مبارزه با تروریسم در داخل کشورشان وفادار بمانند". یک روز بعد از سفر کلینتون به پاکستان، آیکن بری سفیر ایالات متحده در کابل رهبری افغانستان را در جریان گفتگوهای وی با مقام‌های پاکستانی قرار داد و گفت: "وزیر خارجه ی امریکا از پاکستانی‌ها خواسته است تا موضع‌شان را در مبارزه با تروریسم روشن کنند". در کابل بحث‌هایی در جلسات شورای امنیت، کابینه و همچنان در جلسه‌های کوچکتر، روی پیامدهای کشته شدن بن لادن و

(c) ketabton.com: The Digital Library

این که افغانستان چگونه می‌تواند از این وضعیت استفاده کند، صورت گرفت. من بر این باور بودم که این برای افغانستان یک فرصت است برای سازماندهی یک کارزار دیپلوماتیک قوی و زیر فشار قراردادن امریکا برای مبارزه‌ی قاطع با پاکستان. من به این نظر بودم که نباید به تفاوت نظرها میان افغانستان و ایالات متحده دامن زد، بل که برعکس باید بر همسویی در انظار عامه تاکید کرد. رییس جمهور به این امر اعتماد نداشت و می گفت: "این‌ها همه به منظور افزایش تنش در منطقه صورت می گیرند؛ امریکایی ها می‌خواهند تا ما بیشتر قربانی پاکستان شویم. امریکایی‌ها در ادعای مبارزه با پاکستان صادق نیستند". در چنین فضایی خانم کلینتون به کابل آمد.

کرزی در این ملاقات به خانم کلینتون از دیدارش با رییس اردوی پاکستان جنرال کیانی حکایت کرد: "من کیانی را در سخنانش بسیار قاطع یافتم. وی امروز در ملاقاتش با من سه موضوع را مطرح کرد. یکی این که باید تمام تلاش‌های صلح در چارچوب یک استراتژی صورت بگیرد و دیگر این که، پیش‌شرط‌هایی مانند پذیرش قانون اساسی و مانند آن باید نتیجه ی مذاکرات باشند و نه پیش‌شرط آن، سوم این که باید گفتگوهای صلح شامل کلیه‌ی افغان‌ها بشود. ما از واشنگتن پیام می گیریم که باید گفتگوهای همکاری استراتژیک میان کشورهای ما تا سه ماه دیگر نهایی شوند. همکاری‌های استراتژیک برای افغانستان واجد اهمیت استند. مردم افغانستان خواهان یک قرارداد الزام‌آور اند. در منطقه‌ی ما برخی از کشورها با امضای قرارداد استراتژیک موافق اند و برخی هم مخالف. ما باید حساسیت‌های منطقه را در نظر داشته باشیم. درست است که شما خواهان امضای قرارداد در ظرف سه ماه آینده استید؟" کلینتون در پاسخ گفت: "برای من روشن است که ایران و پاکستان طرفدار این موافقت‌نامه نیستند و می‌دانم که روسیه طرفدار

(c) ketabton.com: The Digital Library

امنیت افغانستان است. فرانک (نماینده‌ی شورای امنیت ایالات متحده در گفتگوها در باره‌ی قرارداد استراتژیک) و سپنتا می‌توانند موضوع قرارداد امنیتی را با جدیت دنبال کنند تا قرارداد نهایی شود. موضع شما از این لحاظ که خواهان امضای یک قرارداد الزام‌آور استید، برحق است. در باره‌ی پیشنهاد کیانی در مورد این که باید پیش‌شرط‌هایی مانند قبول قانون اساسی و حقوق زنان را برای شروع گفتگوهای صلح مطرح نکنیم، به نظر من، اگر ما از خطوط قرمز خود بگذریم، اشتباه خواهد بود. در حکومت امریکا یک گروپ ایجاد شده است تا این مسایل را دنبال کنند. ما می‌دانیم که در مساله ی آشتی، پاکستان می‌خواهد گروه حقانی را نیز به مثابه‌ی یک گروه قابل گفتگو مطرح کند. من به زودی به پاکستان می‌روم و شما را در جریان گفتگوهای خود با آن ها قرار خواهم داد...".

در آن روزها انگلیس‌ها از طریق استخبارات خود و وزیر داخله‌ی افغانستان حنیف اتمر اصرار داشتند که ملا منصور از رهبران مهم طالبان، خواهان گفتگوی مستقیم با مقام‌های افغان است. این موضوع از بسیاری از مسؤولان طراز اول افغانستان پنهان نگه داشته شده بود. من شخصا هیچ در جریان نبودم. طوری که بعدها افشا شد، احتمالا یک دکاندار پاکستانی را دستگاه استخبارات پاکستان وظیفه داده بود تا این نقش را بازی کند. این ملاقات‌ها در اکتبر و یا نوامبر ۲۰۱۰ صورت گرفته بودند. جاسوس پاکستانی مقداری پول از مقام‌های انگلیسی و مقداری هم از مقام‌های افغان دریافت کرده بود. بعدها که درباره ی هویت وی شک پیدا شد، از یکی از افغان‌های مقیم قندهار که ملا اختر محمد منصور فرد شماره دوم طالبان را می‌شناخت، خواسته شد تا وی را شناسایی کند. این شخص بعد از ملاقات گفته بود که این فرد با منصور هیچ شباهتی ندارد. این موضوع موجب

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرافکندگی استخباراتی برای انگلیس‌ها که در موضوع طالبان بسیار پُرمدعا بودند، شده بود. من از منظر اخلاقی خوشحال بودم که این موضوع را از من پنهان نگه داشته بودند؛ اما از لحاظ این‌که مسؤولیت دفتر شورای امنیت ملی را عهده‌دار بودم، ناراحت بودم. گر چه در دوران عضویت من در حکومت، موارد فروانی از چنین تصنیف‌ها و فیلترکردن‌های اطلاعاتی و حتا غیر اطلاعاتی وجود داشت. در یک کشور که رهبران آن هنوز هم دارای خوی و خصلت قبیله یی و روابط پنهانی استند، شاید چنین رفتارهایی طبیعی باشد، اما با آن هم در نفس خود مغایر ارزش‌های دولت‌سازی و تفویض صلاحیت‌ها بر اساس مسؤولیت‌های قانونی است. این سنت به فراوانی در حکومتی که من عضو آن بودم، وجود داشت. در جریان این نوشته‌ها به مواردی دیگری نیز اشاره خواهم داشت.

امریکایی‌ها نیز از این حرکت انگلیس‌ها که گفتگو با "منصور" را از آنان پنهانی سازماندهی کرده بودند، ناراحت بودند. خانم کلینتون در همین دیدار از رییس جمهوری کرزی پرسید: "کامرون در دیدار امروز با شما درباره ی این‌که چگونه و چرا منصور تقلبی را به شما معرفی کرده بودند، چیزی نگفت؟ درباره‌ی موضع کیانی که دیدگاه‌های نوی را درباره‌ی شرایط آغاز گفتگوهای صلح داشت و نمی‌دانم که وی چرا این دیدگاه‌ها را مطرح کرده بود، شما چه فکر می‌کنید؟" در مورد ملا منصور تقلبی در جلسه با انگلیس‌ها هیچ صحبتی نشده بود. از جانب دیگر چون مسؤولان حکومت ما و شخص رییس جمهور نیز از دیدار احتمالی با منصور خوشحال بودند و نمی‌توانستند تصور کنند که در این‌جا با یک توطئه روبه‌رو استند، هیچ پاسخی به کلینتون داده نشد. اما رییس جمهور کرزی درباره ی مواضع کیانی گفت: "در دیدگاه‌های کیانی چیز نوی نبود. وی قبلا هم این

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسایل را مطرح کرده بود. ما می‌دانیم که پاکستان دست از حمایت طالبان بر نمی‌دارد و می‌خواهد کنترول پروسه‌ی مصالحه را در دست داشته باشد. آن ها فکر می کنند که آشتی و صلح با طالبان و حضور امریکا در افغانستان خلاف منافع آن ها است. من گمان می کنم که پاکستان و متحدانش می‌خواهند تا شما از این منطقه برون شوید. اما من می خواهم تا ما با روشنی بدانیم که ما چه می خواهیم". کلینتون پرسید: "هدف کیانی از چارچوب استراتژیک چه بود؟" رییس جمهور افغانستان در جواب گفت: "پاکستانی‌ها این موضوع را در موارد گوناگون با الفاظ متفاوت مطرح می کنند. هدف پاکستان داشتن یک رابطه‌ی استراتژیک با افغانستان است که بر اساس آن باید روابط ما با هند کاهش یابد و پاکستان کنترول سیاست خارجی ما را عهده‌دار شود. پاکستان می‌خواهد تا ما از گرفتن کمک‌های اقتصادی و بورس‌های تحصیلی از هند صرف‌نظر کنیم. آن‌ها می‌خواهند دست‌کم بر روی بخشی از سیاست خارجی ما کنترول داشته باشند. آن‌ها همچنین خواهان خروج شما از افغانستان استند. من به پاکستانی‌ها گفتم که ما به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم تا از خاک افغانستان علیه پاکستان استفاده کند و یا این که امنیت پاکستان را تهدید کند، اما پاکستان در پی کنترول سیاست خارجی ما است. پاکستان می‌خواهد تا ما قسما به دوران طالبان برگردیم". کلینتون در پاسخ گفت: "رابطه ی افغانستان با هند موضوع مربوط کشورهای شما است. من به پاکستانی‌ها گفتم که شما باید به صلح افغانستان کمک کنید. آنان گفتند که ما این کار را می کنیم. من امشب کیانی را می‌بینم. اینان باید بدانند که نباید در رابطه با مناسبات شما با هند ناراحت باشند". با وجود این صراحت در کلام خانم کلینتون در پیوند با روابط میان افغانستان و هند و رد تقاضاهای پاکستان، هم اوباما در جنوری ۲۰۱۳ و

(c) ketabton.com: The Digital Library

هم انگلیس‌ها در فبروری همان سال درباره‌ی روابط هند با افغانستان نظر کاملا دیگری داشتند. من به این موضوع پسان‌تر بر می گردم. در مورد منابع مالی افراطیت، کلینتون گفت: "بسیاری بر این باور اند که این پول‌های سعودی است که موجب تقویت تروریسم می‌شود". این موضوعی بود که به تکرار من از مقام‌های امریکایی شنیده بودم. ریچارد هالبروک که از نزدیکان هیلاری کلینتون بود، در این زمینه بسیار به صراحت به من گفت که "سالانه ۳۰۰ تا ۳۵۰ میلیون دالر از کشورهای عربی حوزه ی خلیج، به ویژه عربستان سعودی و قطر به طالبان از طریق پاکستان کمک می‌شود".

کرزی با اشاره به ناراحتی مردم افغانستان گفت: "من امروز در صحبت‌هایم به کامرون هم گفتم که ما باید جنگ را در دهات افغانستان کاهش دهیم. ما باید کوشش کنیم تا در این‌جاها پشتیبانی مردم را جلب کنیم. این امر بدون کاهش جنگ در دهات افغانستان ممکن نیست. ما باید روی القاعده متمرکز شویم". این سخن اخیر رییس جمهور کرزی دو بخش داشت؛ یکی این که باید حضور گسترده‌ی نیروهای نظامی خارجی که مردم از دیدن آن‌ها ناراحت و موجب تلفات ملکی می‌شوند از دهات افغانستان کاهش یابد و بخش دوم آن‌که همیشه میان ما روی آن اختلاف نظر وجود داشت، انصراف از جنگ با طالبان بود. من به این نظر بودم که طالبان و پاکستان هر دوی آن ها بدون استفاده از زور به صلح حاضر نمی‌شوند. باید کاری کرد که آن ها مطمین شوند که جنگ را نمی‌برند. تخلیه ی روستاها باید طوری صورت بگیرد که جای خارجیان را در پایگاه های نظامی، سربازان مجهز و آموزش‌دیده‌ی افغانستان بگیرند. در غیر آن طالبان مناطق روستایی را می گیرند و بیش از پیش قوی می‌شوند و در آن صورت هیچ دلیلی وجود نخواهد داشت تا آنان در گفتگوهای صلح

(c) ketabton.com: The Digital Library

حاضر شوند، چه رسد به این که تعویض بدهند؛ اما رییس جمهور با نظر من موافق نبود. بعدها پس از این که دوران ریاست جمهوری وی به پایان رسید، از این‌هم فراتر رفت و در یک مصاحبه با بی‌بی‌سی گفت که "طالبان هم مانند افراد حکومت افغانستان حق دارند مناطقی را اشغال کنند". اختلاف دیگری که میان نظرات امریکایی ها با من وجود داشت این بود که آنان طالبان را تروریست نمی‌دانستند. با تنها بخشی که مشکل جدی داشتند، شبکه ی حقانی بود. من با چنین تعریف و برداشت گزینشی از تروریسم مخالف بودم و هنوز هم بر این باورم که امریکایی ها پدیده‌ی تروریسم را مانند بسیاری از دولت‌های جهان نه بر بنیاد معیارهای قبول شده‌ی علمی و جهانی، بل که بر بنیاد منافع ملی و تحلیل‌های برخاسته از آن تحلیل می کنند. در اخیر این گفتگو خانم کلینتون یک بار دیگر بر امضای هر چه زودتر قرارداد استراتژیک میان دو کشور تاکید کرد و کرزی هم با ذکر این مطلب که تیم سپنتا با تیم شما روی این موضوع کار می کنند و تاکید بر اهمیت این قرارداد استراتژیک، صحبت را پایان داد.

در بن آلمان ده سال بعد از کنفرانس نخستین در آن شهر که موجب بنیادگذاری نظم نوین در افغانستان شده بود، در چارم دسامبر ۲۰۱۱ کنفرانس دیگری درباره ی دورنمای افغانستان برگزار شد. هم‌زمان با برگزاری این کنفرانس، "ائتلاف ملی افغانستان" که مجمعی بود از افرادی که برون از حکومت مانده بودند و بخشی از آنان نیز بعدها شریک حکومت وحدت ملی در سال ۲۰۱۴ در افغانستان شدند، هیئتی را به بن فرستاده بود. این هیئت نیز با صدور اعلامیه‌ای از حکومت افغانستان انتقاد کرده بود و خواهان فشار جامعه ی جهانی بر حکومت افغانستان برای مبارزه با فساد شده بود. برای من بسیار جالب بود که همان‌گونه که در باره‌ی برخی از اعضای حکومت خود ما در رابطه با

(c) ketabton.com: The Digital Library

آلوده‌بودن به فساد می‌دانستم، در باره‌ی ابتلای برخی از سران این جبهه به فساد نیز گزارش‌های کافی را از منابع اطلاعاتی افغان و امریکایی شنیده بودم. بدون شک که اعتراض اپوزسیون بر حکومت در امر مبارزه با فساد یک امر مشروع بود؛ اما اشکال در این بود که این برخورد هم مانند برخورد حکومت خود ما گزینشی بود.

یکی از حکایت‌های خنده‌آور در جریان این کنفرانس این بود که من وقتی با خانم کلینتون روبه‌رو شدم به دلیل این که قبلا همتا و همکار من بود و با هم آشنایی داشتیم در مقام احوال‌پرسی، به رسم اروپاییان، با هم روبوسی کردیم. غافل از این که مولوی کشاف، رییس شورای علمای افغانستان، در پشت سر من شاهد این صحنه بوده است. تا رویم را بر گشتاندم، وی به من گفت که "تو مشاور امنیت ملی جمهوری اسلامی افغانستان هستی، این کار تو خلاف اسلام است و تو نباید این کار را می کردی. بوسیدن یک زن بیگانه ناجایز است..." من از این برخورد مولوی کشاف ناراحت شدم و گفتم که جناب کشاف صاحب برای من هیچ فرقی میان این که با یک دوست مرد روبوسی کنم و یا با یک خانم وزیر و همکار وجود ندارد؛ چرا که من در دلم نسبت به این خانم هیچ سو نیتی ندارم. در همین گفتگو بودیم که وزیر خارجه‌ی امارات متحده‌ی عربی، شیخ عبدالله که لباس و عبای عربی در برداشت و چهل‌تار عربی بر سر نهاده بود، به مجرد دیدن خانم کلینتون، با وی به روبوسی گرمی پرداخت. من به مولوی گفتم، آقای کشاف ببینید این برادر عرب را که با چه صمیمتی آن زن بیگانه را می‌بوسد. مولوی که غافلگیر شده بود گفت: "تو را خو بخشیدم، اما خدا این عرب را لعنت کند..." پس از آن روز در هر جایی که مولوی کشاف را می‌بینم، روبوسی عربی را به یادش می‌آورم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حاشیه‌ی کنفرانس بن ملاقات‌هایی با نمایندگان کشورهای گوناگون در هوتل محل اقامت هیئت افغانی صورت می گرفت. این هوتل، همان هوتل معروف پترزبرگ بود که در آن در سال ۲۰۰۱ کنفرانس نخستین بن برگزار شده بود و بدون شک برای هیئت افغانستان دارای اهمیت خاص بود. شب قبل از کنفرانس میان هیئت افغانستان و نمایندگان آلمان بر سر متن اعلامیه ی نهایی بحث‌های بسیاری درگرفته بود. با تاسف که این بار نیز من در راس هیئت افغانستان قرار داشتم. با این که من وزیر خارجه نبودم؛ اما حامد کرزی علی‌رغم دعواهای روزمره‌ای که با وی بر سر رابطه با امریکا و موضوع صلح با طالبان داشتم، مسؤولیت را به من سپرد. به نمایندگی از وزارت خارجه ی افغانستان، جاوید لودین که آدم وارد به موضوع بود، در این جلسه حضور داشت. از جانب آلمان نماینده ی خاص آن کشور آقای میشایل اشتاینر و رییس بخش افغانستان و پاکستان در وزارت خارجه ی آن کشور حضور داشتند. اشتاینر با این که عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان بود، اما آدم بسیار خودخواه، جاه‌طلب و ازخودراضی بود. وی آرزو داشت که به سرعت به مقام‌های عالی‌تر در کشورش دست یابد. اما رفتار بد و عجله‌ی او در امور افغانستان موجب شد که آخرین مقامش سفارت آلمان در دهلی باشد. از همان آغاز نشست‌ها وی تلاش می کرد تا دیدگاه‌هایی را که هالبروک پیش از مرگش بر آن ها تاکید داشت، بر ما بقبولاند. وی که نخستین دیپلومات غربی بود که با طیب آغا گفتگو کرده بود، بسیار امیدوار به صلح بود و با تمام نیرو می کوشید تا با آوردن جمله‌بندی‌های مطلوب از طالبان قباحت‌زدایی کند. او با بهره‌برداری از کلماتی که امروز ورد زبان بسیاری از افغان‌ها است، مانند "مخالفان مسلح"، "شورشیان" و مانند آن‌ها، در مورد طالبان صحبت می کرد. من نمی‌خواستم تعویض

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدهم و تاکید داشتم که تروریست، تروریست است و نباید هویت آن را به گونه‌ی مثبت دگرگون کرد و هر کسی که با طالبان گفتگو می‌کند باید بگوید که من با همین تروریستان می‌خواهم صلح بکنم. موضوع دیگر موضوع گشایش دفتر قطر بود که افغان‌ها از پیشرفت‌ها در این رابطه اطلاع کافی نداشتند؛ حتا هالبروک، با این که شروع کار را آلمان‌ها کرده بودند، نمایندگان این کشور را نیز تا حدودی از دایره برون کرده بود. در بحث با آلمان‌ها روی قطع‌نامه ی کنفرانس، بر سر چند کلمه توافق نمی‌کردیم. در فرجام من گفتم آقایان، تا زمانی که من از جانب کشورم نمایندگی کنم، تن به این پیشنهادها نخواهم داد. بروید خودتان با دوستان امریکایی‌تان هر چه می‌خواهید بنویسید. اما فراموش نکنید که جانب افغانستان هرگز آن متن را به عنوان اعلامیه ی مشترک نخواهد پذیرفت. با گفتن این سخنان از جلسه برون شدم. دیرتر جاوید لودین متن نوی را به اتاقم فرستاد که در آن موارد زیادی اصلاح شده بودند. من پذیرفتم و فردا صبح زود این متن به تایید کرزی نیز رسید.

فردا قرار بود ملاقات میان رییس جمهور و خانم کلینتون برگزار شود. کرزی در برابر امریکا سرشار از شک و تردید شده و یقین پیدا کرده بود که امریکایی ها می‌خواهند حکومت افغانستان را از گفتگوهای صلح برون کنند و خود رهبری امور را بر عهده بگیرند. به همین دلیل هم می‌خواهند اول خودشان با هیئت طالبان گفتگو کنند و به آنان مشروعیت بدهند و بعدا افغان‌ها را شامل این گفتگوها بسازند. خانم کلینتون روز پنجم دسامبر به دیدار رییس جمهور در هوتل پترزبرگ آمد. دو طرف از روند روز قبل کنفرانس راضی بودند. حتا کشورهایی که با حضور امریکایی‌ها در افغانستان موافق نبودند، مانند ایران و چین سخنرانی‌های بسیار سازنده داشتند. وزیر خارجه ی روسیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

اندکی اعتراض کرد. از پاکستان برای اشتراک در این کنفرانس دعوت نشده بود. رییس جمهور کرزی از خانم کلنتون پرسید که "آیا شما مانع شرکت پاکستانی‌ها در کنفرانس شدید؟" خانم کلینتون در پاسخ گفت که "نه، اما پاکستانی‌ها از این که ما در خاک آن ها بدون اطلاع قبلی دست به عملیات نظامی زدیم و این کار موجب کشته‌شدن بن لادن شد، خود را توهین‌شده احساس می‌کنند. ما می‌دانیم که جنرال کیانی و پاشا نگران اند و می‌خواهند خود را قوی نشان بدهند". پیش از برگزاری کنفرانس بن، رسانه‌های افغانستان که اغلب در تحلیل‌های‌شان بر حدس و گمان تکیه می‌کنند، بسیار سخن از حضور طالبان در این کنفرانس و تقسیم قدرت می‌زدند و با اشاره به اهمیت بن اول که موجب فصل جدیدی در تاریخ کشور ما شد، از فصل دیگری با شرکت طالبان صحبت می‌کردند. هر کس به مقتضای رویکرد سیاسی خودش گمانی داشت. حتا "ائتلاف ملی" افغانستان نیز در آغاز دچار همین توهم بود و اعتراض می‌کرد. این امر نشان دیگری از سطح و آگاهی سیاسیون کشور ما بود. حتا رییس جمهور افغانستان نیز ناراحت بود. وی که گمان می‌کرد می‌تواند در ازای مخالفت با امریکا با پاکستان کنار بیاید، از کلینتون پرسید که "اگر شما مانع حضور پاکستان در این کنفرانس نشده‌اید، پس واقعیت چیست؟" کلینتون از این سوال شگفتی‌زده شده بود. وی از رییس جمهور پرسید که "شما آقای رییس جمهور چرا چنین فکر می‌کنید؟ چرا فکر می‌کنید که ما عمدا در تبانی با پاکستان این اقدام را انجام می‌دهیم؟" کرزی در پاسخ گفت: "اگر چنین نباشد، پاکستانی‌ها نمی‌توانند دوباره جان بگیرند. ما به زودی گفتگوی سه‌جانبه را میان پاکستان، ایران و افغانستان برگزار می‌کنیم و مردم افغانستان می‌خواهند تا ما به نتیجه برسیم". برای من این موضع‌گیری رییس

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمهور افغانستان، مطلقا غیرقابل قبول بود. وی به جای این که از خرابی رابطه میان امریکا و پاکستان به سود کشور ما استفاده کند، به دنبال تیوری‌های توطئه بود و همه‌چیز را محصول تبانی جنرالان پاکستانی با امریکا می‌دانست. حتا اگر پاکستانی‌ها خود آدرس و محل اختفای بن لادن را به امریکایی ها داده باشند، باز هم روابط دو کشور بحرانی بود و ما باید در پی تغییر اوضاع از این حالت استفاده می کردیم؛ اما بر عکس آن صورت می گرفت و سیاست بالاترین مقام کشور ما شتاب‌زده و دور از عقلانیت سیاسی بود. در همین گفتگو کلینتون به صراحت گفت: "ما در یک مرحله ی مشکل در رابطه ی خود با پاکستان قرار داریم. جنگ‌ها شدت یافته‌اند. مشکلات ما با پاکستان رو به افزایش است. ما باید سه کار را انجام بدهیم: قرارداد استراتژیک را امضا کنیم، ما می‌خواهیم به پاکستان و روسیه پیام بدهیم که ما با افغانستان همراه استیم. امضای قرارداد استراتژیک از جانب شما با هند یک پیام بود؛ اما بدون حضور امریکا در مرکز همکاری‌های استراتژیک با شما، موضع استراتژیک شما ضعیف می‌شود. ما باید یک سند داشته باشیم. ما بودجه ی خود را تهیه می کنیم و نیاز داریم که سند پیش از پایان امسال امضا شود". رییس جمهور کرزی در پاسخ گفت: "مردم افغانستان در لویه جرگه ی مشورتی به امضای قرارداد استراتژیک رای مثبت دادند. من بر این باورم که این قرارداد باید موجب تقویت امنیت و ثبات در افغانستان شود و نه خلاف آن". کلینتون در پاسخ رییس جمهور افغانستان گفت: "ما با شما تعهد کرده‌ایم که به شما در جهت تقویت حاکمیت ملی و صلح کمک کنیم. ما به این تعهد خود وفادار استیم. ما در رابطه با صلح اقداماتی را انجام داده‌ایم و می‌خواهیم نظر شما را در این رابطه بشنویم تا بدانیم که چگونه باید عمل کنیم".

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرزی با این که به تلاش‌های امریکا ذره‌ای هم اعتماد نداشت، گفت: "برای ما انتخاب قطر به ذات خود مشکلی نیست. با این که ما با آن‌ها علی‌رغم داشتن یک سفارت، هیچ رابطه‌ی جدی نداریم؛ اما تحویل‌دادن شهروندان افغانستان به یک کشور دیگر مغایر قانون اساسی افغانستان است و اگر شما می‌خواهید طالبان افغان را در مقابل سرباز امریکایی تبادله کنید، درست همین است که طالبان اول به افغانستان داده شوند. ما آن‌ها را آزاد می‌گذاریم که به هر جایی که می‌خواهند بروند... در مورد روند صلح در جریان کنفرانس بن دیده شد که کشورهای دیگری هم هستند که در این باره شک دارند. حتا در مورد کنفرانس بن هم در افغانستان شایعات زیادی از قبل پخش شده بودند. برخی‌ها در افغانستان فکر می‌کردند که این کنفرانس هم یک توطئه است و در این کنفرانس موضوع فدرالیسم و موضوعاتی مانند آن مطرح خواهند شد. ما واقعا تشویش داریم از این که مبادا بخش‌های جنوب کشور ما به طالبان سپرده شود. ما نمی‌خواهیم که حوادث ۱۹۹۲ در افغانستان تکرار شوند. این موضوع مایه‌ی نگرانی ما است". کرزی به وضوح به امریکایی‌ها گفت که وی بر این باور است که امریکا در افغانستان یک اجندای پنهانی دارد و افغانستان به پروسه‌ی صلح آن‌ها شک دارد. کلینتون در پاسخ گفت: "ما هیچ اجندای پنهانی در کشور شما و در منطقه نداریم. ما کوشش کردیم تا یک پروسه را برای حل مشکل افغانستان به وجود آوریم. هیچ کس در حکومت ایالات متحده چنین اجندایی ندارد. ما به طالبان ضربه زدیم، اما شکست نخوردند، چرا که پناه‌گاه دارند و نظامیان پاکستان از آنان حمایت می‌کنند. ما می خواهیم افراد شما را تربیت کنیم تا شما خودتان از کشورتان دفاع کرده بتوانید. هر کس که ربانی را کشت، دقیق می‌دانست که چگونه می‌شود اوضاع را خراب کرد. ما نمی‌دانیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

که شما از ما چه می‌خواهید؟" کرزی از این که پاکستان از پروسه‌ی صلح و از حضور در کنفرانس بن محروم شده بود، نگران بود. او گمان می‌کرد که امریکایی‌ها می‌خواهند از افغانستان برای تحقق سیاست‌های پنهان شان استفاده کنند. به همین دلیل با اکراه در پاسخ کلینتون گفت: "ما باید در کابل با همکاران خود و بزرگان افغانستان بنشینیم تا بدانیم که چگونه می‌توانیم پروسه صلح را زیر رهبری افغان‌ها شروع کنیم. اگر ما با شما در این مورد به توافق برسیم، خوب است؛ اما تسلیمی طالبان زندانی به قطر، پروسه را طولانی می‌سازد. شما نباید کاری بکنید که این پروسه شکست بخورد". گروسمن[1] در پاسخ گفت: "ما در قطر با طیب آغا صحبت کرده‌ایم. موضوع گشایش دفتر در قطر، تبادله‌ی زندانیان طالب با سرباز امریکایی و زیرنظر گرفتن آن‌ها برای نود روز در خانه، شرط‌های ما اند". گروسمن، یک دیپلومات بازنشسته‌ی امریکایی بود که پس از درگذشت ریچارد هالبروک به جای او به حیث نماینده‌ی خاص ایالات متحده برای افغانستان و پاکستان مقرر شده بود. کرزی در پاسخ گفت: "وقتی به کابل برگشتم با معاونان ریاست جمهوری و بزرگان افغانستان صحبت می‌کنم تا با شما یک بنیاد مشترک پیدا کنیم". کلینتون هم گفت: "خوب است ما هم این پروسه را به تعویق می‌اندازیم و به طالبان می‌گوییم که حکومت افغانستان در این باره نگرانی‌های جدی دارد".

در سال ۲۰۱۴ زمانی که حکومت وحدت ملی مسؤولیت را در کابل برعهده گرفت، حکومت ایالات متحده بدون هر نوع مشوره و یا دادن تعویضی به افغان‌ها پنج زندانی طالب را مستقیما به قطر فرستاد و طالبان

---

[1] Marc Isaiah Grossman

(c) ketabton.com: The Digital Library

هم بخش‌های بزرگی از هلمند را در جریان سال ۲۰۱۵ به اشغال خود در آوردند و در بخش‌های دیگر افغانستان نیز دست به پیشروی زدند. نه از صلح خبری شد و نه هم تهدید نظام ملوک‌الطوایفی در کشور ما بر طرف گردید و نه هم در شک‌های رییس جمهور کرزی تغییری رونما گردید و نه در استراتژی ایالات متحده دگرگونی دیده شد.

با تاسف که بر روابط میان ایالات متحده و افغانستان در سالیان پسین حکومت‌داری رییس جمهور کرزی، بیشتر از پیش سایه‌ی شک و بی‌اعتمادی گسترده شده بود. بدگمانی‌ها هر روز افزایش می‌یافتند و برخوردهای همه‌روزه‌ی ما را شکل می‌دادند. من تلاش می‌کردم تا رییس جمهور کرزی را قانع کنم که داشتن سیاست روشن و قاطع در برابر پاکستان آن‌طور که ما می‌خواهیم از جانب امریکا ممکن نیست و امریکا به مثابه‌ی یک ابرقدرت که تعریف و تلقی خاصی از رهبری‌اش در جهان پسا شوروی دارد، هرگز کاری نخواهد کرد تا پاکستان درهم بشکند و نظام ژیوپولیتک جنوب شرق آسیا درهم بریزد. هیچ کشوری از منطقه حتا جمهوری هند نیز خواهان چنین حالتی نبود. بالاخره ما باید میان حالت موجود یا قطع رابطه با امریکا تصمیم می‌گرفتیم. قطع رابطه با امریکا به معنای حاکمیت دوباره‌ی پاکستان- طالبان بود و حالت موجود نیز برای ما ایده‌آل نبود. ترجیح من بدون شک که گزینش یک سیاست واقع‌بینانه و داشتن یک رابطه‌ی همراه با تفاوت نظر، اما با تنش کمتر با ایالات متحده بود.

مقامات اداره‌ی دموکرات ایالات متحده همیشه در پی آن بودند تا به افغان‌ها تلقین کنند که ایالات متحده از حضور در افغانستان کدام منفعت استراتژیک امنیتی نداشته، بل که به خاطر کمک به افغانستان آمده و ناگزیر است تا این ماموریت را به پایان برساند. آن ها در گفتگوهای خود در اوایل هرگز سخن از داشتن پایگاه نظامی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمی‌زدند. به همین دلیل هم بود که هم نمایندگان ایالات متحده و هم سرمنشی سازمان ناتو و نماینده ی ملکی وی در کابل به من می گفتند که افغانستان باید از ما تقاضا کند تا ما در کشور شما حضور آموزشی و مشورتی داشته باشیم. حتا نماینده ی ناتو به من گفت که "اگر چنین تقاضایی نشود و شورای امنیت سازمان ملل متحد ماموریت ناتو در افغانستان را تایید نکند، ادامه‌ی حضور ناتو در افغانستان ناممکن خواهد بود". آنان که می‌دانستند من به فرهنگ و زبان آلمانی آشنایی بیشتر دارم، گمان می کردند که من هم مانند برخی از افغان‌هایی که از کشورهای انگلوساکسون آمده‌اند و تقاضاهای کشورهای امریکا و انگلستان برای‌شان از اولویت برخوردار است، به تقاضاهای آلمان به‌گونه‌ی غیر انتقادی اولویت قایل خواهم شد. چرا که آلمان به دلیل فشارهایی در داخل آن کشور مشکل داشت بدون تصویب سازمان ملل متحد، ماموریت سربازان آن کشور در افغانستان را تمدید کند. من به مارک سدویل [1] و بعدها به جانشین او آقای یوخیمز [2] گفتم که ما از فیصله‌های سازمان‌های بین‌المللی در باره ی حضور خارجیان در کشور ما تجربه‌ی خوبی نداریم. ما یک کشور مستقل استیم و می‌خواهیم خود ما بر اساس توافق‌های دو جانبه با کشورها و سازمان‌های بین‌المللی وارد مراوده شویم. شما مطمین باشید که ما به هیچ کشور و سازمان بین المللی دعوت‌نامه نمی‌فرستیم. نمایندگان رییس جمهور اوباما هم از ما خواستند تا به ایشان برای ادامه حضور شان دعوت‌نامه بفرستیم، اما ما این کار را رد کردیم. افغانستان و کشورهای ناتو یک ماموریت مشترک دارند و آن این است که در افغانستان و منطقه‌ی ما، با تروریسم بین‌المللی مبارزه صورت بگیرد. ما

---

[1] Mark Sedwill
[2] Maurits R. Jochems

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر دو طرف در این‌جا منافع مشترک داریم. اگر شما همچنان بر تیوری "شورشگری" در افغانستان تاکید دارید، در آن صورت این یک مشکل داخلی ما است، بگذارید ما خود حل کنیم. اما هم شما و هم ما، هر دو می‌دانیم که در افغانستان با یک تروریسم خطرناک که تهدید جدی برای کشورهای غربی است و به همان پیمانه تهدید برای کشور ما است، روبه‌رو استیم. بنابر این باید حضور ایالات متحده و هم حضور ناتو بر اساس تمایل دو طرف و نه بر اساس دعوت‌نامه ی افغانستان، در چارچوب قراردادهای دو جانبه تدوین شود. امریکایی ها بر تقاضای شان مبنی بر این که افغانستان باید برای ادامه ی حضور از ایشان دعوت کند، همچنان مصر بودند و طبیعی است که ناتو هم بر چنین امری پافشاری داشت. حتا سرمنشی ناتو آقای راسموسن[1] شخصا، بر این تقاضا در دیداری با کرزی پافشاری کرد. قبلا در صحبتی که میان رییس جمهور و من صورت گرفته بود، در این مورد توافق شده بود که افغانستان تحت هیچ شرایطی از کسی برای ماندن دعوت نخواهد کرد.

ما یقین داشتیم که نیروهای ایالات متحده هم می‌مانند و هم به پایگاه نیاز دارند. از این‌رو، با این که همه‌روزه همکارانم در پی ملاقات‌های‌شان با نمایندگان امریکا به من می گفتند که امریکایی‌ها گفته‌اند که ما تمام سربازان‌مان را از افغانستان برون می کنیم، من در پاسخ آنان می گفتم ما باید زیر تهدید و فشار کار نکنیم. به همان پیمانه که ما به کمک‌های ایالات متحده نیاز داریم، آن کشور هم به ما نیاز دارد. باید با اعتماد و خونسردی کار کرد. اما از جانب دیگر من مخالف ایجاد تنش‌ها و ایجاد بی‌اعتمادی میان دو کشور بودم. تلاش من بیشتر در این جهت بود تا روابط دو کشور بر بنیاد یک رابطه‌ی متقابل مبتنی بر

---

[1] Anders Fogh Rasmussen

(c) ketabton.com: The Digital Library

احترام و رعایت حق حکمیت و حقوق همدیگر استوار شود، اما در صحبت‌ها با رییس جمهوری کرزی در مقابل برخوردهای احساساتی و برخواسته از یک ذهنیت توطئه‌باور همیشه مقاومت می کردم.

از جانب دیگر وظیفه ی خود می‌دانستم تا از رییس جمهور کشورم در برابر خارجیان از جمله ایالات متحده دفاع کنم. به همین دلیل هم بود که وقتی اسناد ویکی‌لیکس انتشار یافتند، برخلاف برخی از وزرای کرزی هیچ مطلب منفی از قول من درباره ی او وجود نداشت. بر عکس، من به خاطر اصول اخلاقی خودم را ملزم می‌دانستم تا از رییس جمهور کشور در برابر خارجیان در جلسه‌ها دفاع کنم و اما در برخورد با خودش، نظریاتم را روشن و صریح به او بگویم. هیچ کس، حتا یک آن هم به یاد نخواهد داشت که خلاف این کرده باشم. امریکایی ها از هر فرصتی برای تغییر ذهنیت رییس جمهور کرزی و ایجاد یک فضای بهتر استفاده می کردند، اما فضای آرام در روابط دو کشور بسیار کوتاه می‌بود. دو اشکال اساسی در این رابطه وجود داشت؛ نخست این که در سیاست ایالات متحده آن طوری که افغانستان انتظار داشت، تغییرات اساسی رونما نمی گردید. مداخلات پاکستان بدون وقفه ادامه داشتند و ایالات متحده هم از همکاری آن کشور در مبارزه با تروریسم سپاسگزاری می کرد. دوم، تلفات ملکی کاهش نمی‌یافتند. امریکایی ها بدون مشورت با افغان‌ها دست به عملیات نظامی می‌زدند و شهروندان افغان را دستگیر و زندانی می کردند و افزون بر این به رییس جمهور به گونه‌ی سازماندهی‌شده، همه‌روزه اطلاعات غلط و احساسات برانگیز درباره ی تلفات ملکی و استفاده از سلاح‌های غیرمجاز داده می‌شد. به گونه‌ی مثال گفته می‌شد که امریکایی‌ها از سلاح‌هایی علیه روستاییان افغانستان استفاده می کنند که موجب تشعشعات رادیواکتیفی می‌شوند. افرادی عکس‌هایی را از انترنت می گرفتند و به عنوان حاصل

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحقیقات خودشان در مناطقی از افغانستان در اختیار رییس جمهور قرار می‌دادند. در برخی از این عکس‌ها دیده می‌شد که تشعشعات اتمی چگونه موجب معیوبیت‌های بی‌مانند در کودکان می‌شوند.

آن‌چه را که عکس‌ها نشان می‌دادند، واقعیت داشت، اما ربطی به افغانستان نداشت. یکی از افرادی که با ارایه ی اطلاعاتی از این دست با رییس جمهور ملاقات داشت، جاسوس طالبان بود که مکالمات تیلفونی او با رهبران آن ها در کویته ثبت شده بود. برخی از افراد به دلیل داشتن ارتباطات مستقیم با رییس جمهور و یا داشتن ارتباطات سازمانی با رهبری دفتر او اطلاعاتی در مورد بی‌رحمی‌ها و تجاوزات امریکایی ها بر حریم زندگی افغان‌ها ارائه می‌نمودند که واقعیت نداشتند. طبیعی است که به دلیل موجودیت رفتارهای غیرانسانی از جانب برخی سربازان امریکایی با افغان‌ها و کشتار افراد ملکی، زمینه‌ی پذیرش مبالغه‌ها و افسانه‌پردازی‌ها نیز آماده می‌شد. در این فعالیت‌های تبلیغی و تهییجی به آشکارا می‌شد، دست آی‌اس آی را دید. امنیت ملی افغانستان در این مورد اطلاعات کافی در اختیار داشت. از جمله اطلاعاتی مبنی بر تماس برخی از این افراد با سفارت‌های کشورهای دیگر در کابل. در چنین شرایطی مرزهای حقیقت و افسانه درهم می‌ریختند و فضای سیاست در سطح رهبری کشور ما، به ویژه در برابر ایالات متحده بیش از پیش احساسی و هیجانی می‌شد. در اواخر حکومت رییس جمهوری کرزی این کار چنان ماهرانه صورت می‌گرفت که حتا از رسانه‌هایی مانند نیویورک تایمز هم استفاده می‌شد. این کار دو مزیت داشت. درز اطلاعات درست و نادرست به این نشریه موجب تسلط بیشتر شایعات و آوازه‌ها می‌شد و از جانب دیگر بی‌اعتمادی میان رییس جمهور و افرادی که مخالف سیاست

(c) ketabton.com: The Digital Library

باور به تیوری توطئه و جانبدار آرامش در روابط با غرب بودند، تقویت می‌شد.

در اوج بحران روابط میان افغانستان و امریکا، رابرت گیتس وزیر دفاع ایالات متحده که با حامد کرزی روابط بهتری داشت، در هفتم مارچ ۲۰۱۱ به کابل آمد. او نخست در یک بحث در حضور هیئت های دو طرف با رییس جمهور صحبت کرد، اما طولانی‌ترین صحبت او با رییس جمهور به تنهایی صورت گرفت. این امر نشان می‌داد که گیتس حامل پیام مهمی برای رییس جمهور است.

رییس جمهور از گیتس به خاطر اظهارات مثبتش در کنگره‌ی امریکا در باره ی افغانستان تشکر کرد. گیتس در پاسخ گفت: "من حقیقت را در کمیسیون سنای ایالات متحده گفتم. این سیزدهمین سفر من به کشور شما است. من در اکادمی نظامی ایالات متحده در سخنرانی خود گفتم که نیروهای نظامی ما باید در اجرای عملیات خود در افغانستان طوری عمل کنند که به ارزش‌های افغانستان بی‌احترامی نشود و زندگی افراد ملکی آسیب نبیند. ما باید در آغاز به توصیه‌های شما گوش می‌دادیم. شما چندین بار این مشکلات را مطرح کردید. ما باید آن‌ها را درنظر می‌گرفتیم". کرزی به تغییر روحیه‌ی افغان‌ها در برابر امریکا اشاره کرده و گفت: "نیمی از مردم طرفدار همکاری استراتژیک با ایالات متحده نیستند. رقابت‌های منطقوی نیز بیشتر افزایش یافته‌اند. پاکستانی‌ها هم در باره ی حضور شما در منطقه شک دارند. معین وزارت خارجه‌ی پاکستان گفت که اگر امریکا بخواهد اوضاع ما را خراب کند، بداند که وضع خودشان خراب می‌شود. رییس استخبارات پاکستان گفت که ما سند داریم که امریکا می‌خواهد اوضاع در بلوچستان را خراب کند. افکار عامه‌ی افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیز در باره ی نیات امریکا شک دارند. حتا در مورد بحران کابل بانک گمان این است که سفارت امریکا در ایجاد این بحران دست داشته است. نهاد تفتیش کننده ی بانک مستقیما به سفارت امریکا گزارش می داد و نه به مقامات افغان. این نهاد به افغان ها درباره ی بانک همیشه گزارش های مثبتی داده است". گیتس در پاسخ گفت: "آقای رییس جمهور من می‌پذیرم که ما اشتباهاتی را مرتکب شده‌ایم؛ اما ما برای کمک به شما آمده‌ایم و استراتژی دیگری نداریم. جنگ افغانستان به نظر ما دارای سه مرحله بود. در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ طالبان سقوط کردند و ما مبارزه با القاعده را شروع کردیم. اما اشتباه ما در این بود که ما از همان آغاز به امر دولت‌سازی توجه نکردیم؛ در جهت تقویت نیروهای امنیتی شما توجه لازم را نشان ندادیم. این سیاست تا سال ۲۰۰۹ ادامه یافت. در این سال‌ها طالبان در پاکستان دوباره مسلح شدند. من در سال ۲۰۰۶ وزیر دفاع شدم، اما با این‌هم ما توجه لازم را در تقویت نیروهای دفاعی شما نشان ندادیم. در سال ۲۰۰۹ ما شروع کردیم که منابع کافی را برای تقویت نیروهای شما آماده کنیم؛ اما در واقعیت ما شش سال وقت را از دست داده بودیم. من نه تنها از مردم افغانستان به خاطر تلفات ملکی عذر می خواهم، بل که می خواهم بگویم که به دلیل این که ما موجب مشکلات برای شما شده‌ایم، نیز پوزش می خواهم. حالا از همکاران اجازه می خواهم تا ما را تنها بگذارند، تا با هم روی آینده ی روابط ما گفتگو کنیم". بعد از این ملاقات آقای کرزی به من گفت که گیتس حاوی پیام خوبی بود. او گفت که ما به اشتباهات‌مان پی برده‌ایم و می خواهیم اردوی شما را به سرعت تقویت کنیم. مسؤولیت امور را به خود شما انتقال دهیم؛ زندان بگرام را به زودی به شما انتقال می‌دهیم. او خواهش کرد که از ما علنی انتقاد نکنید. این کار موجب ناراحتی مردم و کنگره ی امریکا

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌شود و در تداوم کمک‌های ما به افغانستان مشکلات ایجاد می‌کند و...

رابرت گیتس وزیر دفاع ایالات متحده تنها وزیر دوران جورج بوش بود که در اداره ی اوباما نیز در سمتش ابقا شده بود. وی با اوضاع افغانستان از دوران ماموریتش در اداره استخبارت مرکزی ایالات متحده سی‌آی‌ای، آشنایی داشت. او در دوران جهاد افغانستان علیه اتحاد شوروی نیز در مسایل افغانستان، به قول خودش فعال بوده است. او در برخوردهای خود با مقام‌های افغان و به یژه با رییس جمهور کرزی بسیار با احتیاط بود و با وی توام با احترام برخورد می‌کرد. وی در چارم جون ۲۰۱۱ دوباره به کابل آمد. روابط کشور ما با ایالات متحده مجددا در اوج تنش قرار داشت. کرزی به افتخار وی ضیافت نان چاشتی تهیه دیده بود. کرزی در ملاقات با گیتس یک بار دیگر به ناراحتی مردم افغانستان به دلیل خانه‌پالی‌ها و تلفات ملکی اشاره کرد. وی گفت "مردم افغانستان، می‌خواهند ببینند که حکومت‌شان می‌تواند از حریم خصوصی و حقوق بشری آنان دفاع کند". وزیر دفاع ایالات متحده یک بار دیگر بر موضوع قرارداد همکاری‌های استراتژیک تاکید کرد. در این زمان ما در کابل از طریق کمیسیون‌های مشترکی از هر دو کشور ابعاد گوناگون همکاری‌های استراتژیک از جمله در حوزه‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی را مورد ارزیابی قرار می‌دادیم. افغانستان مسوده ی پیشنهادی خود را به مقامات ایالات متحده تسلیم داده بود و ما منتظر پاسخ آن ها بودیم. کاغذی را در این باره من نوشته بودم و آن‌چه را به باور من مهم به نظر می‌رسید، به رییس جمهور تسلیم کردم و از وی خواستم تا در این باره نظریاتش را بگوید. رییس جمهور تمام نقاطی را که با آن موافق بود، نشانی کرد و کاغذ را به من پس داد. من می‌خواستم تا با توافق رییس جمهور کار

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنم؛ بدون تایید وی طبیعی بود که امکان هیچ توافقی وجود نداشت. گیتس در پاسخ به رییس جمهور افغانستان گفت که "من نگرانی‌های مردم شما را درک می‌کنم. ما باید تدابیر مشترکی را برای حراست از زندگی مردم افغانستان اتخاذ کنیم". وی گفت که "ما پس از خروج شوروی اشتباه بزرگی را مرتکب شدیم و افغانستان را تنها گذاشتیم. ما دیگر این اشتباه را مرتکب نخواهیم شد. ما می‌خواهیم افغانستان خود مسؤولیت دفاع از خودش را بر عهده بگیرد و ما به تعلیم و تجهیز اردوی افغانستان ادامه دهیم". گیتس در صحبت میز نان چاشت گفت که من در سال ۱۹۸۶ به پاکستان آمدم. در آن زمان پاکستان از دادن راکت‌های استینگر به احمد شاه مسعود اجتناب می‌کرد. پاکستانی‌ها می‌گفتند که "مسعود تاجیک است و ما به او اعتماد نداریم. اما من بالاخره آن‌ها را قانع ساختم تا این کار را بکنند". رییس جمهور کرزی در پاسخ گیتس گفت که "به نظر من این مشکل قومی نبوده است، بل که پاکستان در آن زمان می‌خواست تا از افراطی‌ترین‌ها حمایت کند. به همین دلیل هم راکت‌ها را بیشتر در اختیار حکمتیار قرار می‌داد".

سال ۲۰۱۱ سال پر از دشواری‌ها بود. آی‌اس‌آی در دو طرف خط دیورند، کشتار رهبران سنتی و شخصیت‌های سیاسی را بیش از پیش افزایش داده بود. استاد برهان‌الدین ربانی در همین سال در نتیجه‌ی یک حمله‌ی انتحاری به شهادت رسید. با این‌که بر اساس تمام شواهد و اسناد، قتل او در کویته سازماندهی شده بود، پاکستان هرگز در این راستا اقدامی نکرد. احمد ولی کرزی، برادر رییس جمهور، که قدرتمندترین فرد جنوب‌غرب کشور ما و تکیه‌گاه رییس جمهور بود به گونه‌ی بسیار مرموزی به دست طالبان کشته شد. دست‌کم طالبان مسؤولیت قتل وی را بر عهده گرفتند. جان محمد خان یکی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوماندان‌های نزدیک به حامد کرزی در کابل ترور شد. شاروال قندهار که از نادر آدم‌های پاک کشور ما بود، در نتیجه‌ی یک حمله‌ی انتحاری کشته شد. جنرال داوود داوود از قوماندانان نامدار دوران مقاومت شهید شد. جنرال شاه‌جهان نوری قوماندان امنیه‌ی تخار و یکی از قوماندانان دوران مقاومت نیز همراه با داوود داوود به شهادت رسید. کارزار استخباراتی آی‌اس‌آی از یک‌سو افراد نامدار افغانستان را می کُشت و از جانب دیگر در درون کشور به این توهم دامن می‌زد که دست‌های درون قدرت، به دلایلی موجب این کشتارها می‌شوند. مفهوم قتل‌های زنجیره‌ای که از تجربه‌ی دستگاه اطلاعات ایران در راستای تصفیه‌ی مخالفان وارد ادبیات کشور ما شده بود، در این موارد به کار گرفته می‌شد. استفاده‌ی گزینشی از این واژه موجب تضعیف صفوف قربانیان آی‌اس‌آی می‌شد و از این منظر استخبارات پاکستان یک بار دیگر توان مسلکی و تخصصی خود را به نمایش می گذاشت. هم‌زمان با این اوضاع تنش‌ها میان افغانستان و ایالات متحده افزایش می‌یافتند. این شک و بی‌اعتمادی و باور به تیوری توطئه تا جایی بود که حتا رییس جمهور افغانستان شهادت استاد ربانی و برادرش احمد ولی کرزی را کار امریکایی‌ها می‌دانست. در حالی که هیچ دلیل و منطقی که بتواند توجیه‌کننده‌ی چنین شکی باشد، وجود نداشت.

در بیستم می ۲۰۱۱ میان رؤسای جمهور افغانستان و ایالات متحده یک کنفرانس ویدیویی برگزار شد. در همین ملاقات اوباما یک بار دیگر خواهش کرد تا "گفتگوها در رابطه با قرارداد همکاری استراتژیک هر چه زودتر نهایی شوند". کرزی گفت که وی "با درنظرداشت اهمیت موضوع خواسته است تا رهبری گفتگوها را از سطح سفیر به مشاور امنیت ملی بالا ببرد و از این پس دکتور سپنتا این گفتگوها را از جانب افغانستان رهبری خواهد کرد". کرزی گفت "هر

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقت که همتای سپنتا آمادگی داشته باشد، او جهت ادامه‌ی گفتگوها به واشنگتن می‌آید. ما برگزاری لویه جرگه ی مشورتی در این باره را تا بعد از ماه رمضان به تعویق می‌اندازیم". درباره‌ی مبارزه با فساد هر دو طرف در باره‌ی کابل بانک بحث کردند. رییس جمهور افغانستان گفت که "ما در رابطه با کابل بانک از پشتیبانی مقام‌های امریکایی در کابل برخوردار نبودیم. با آمدن سفیر کراکر این وضع عوض شده است." اوباما از رییس جمهور کرزی خواست تا "گفتگوهای صلح با طالبان به پیش برود". در این وقت امریکایی‌ها با طالبان در قطر تماس داشتند و سفیر آن کشور راین کراکر و نماینده ی خاص آلمان میشایل اشتاینر[1] نیز به تیم رییس جمهور کرزی درباره‌ی پیشرفت‌ها منظم و مفصل گزارش می‌دادند. نحوه‌ی شروع تماس‌ها با طالبان و گفتگوها با آنان از جانب تیم افغانستان به رسانه‌ها داده شد. هدف از این کار دو چیز بود؛ یکی این که به این گمان دامن زده شود که امریکایی ها می‌خواهند با طالبان به موافقت جداگانه برسند و دیگری هم به دلیل این که من با رویکرد بی‌هدف افغانستان و امریکا در رابطه با طالبان موافق نبودم، به این گمان دامن زده شود که من گفتگوهای مخفی را رسانه ای ساخته‌ام. واقعیت قضیه این بود که یکی از افراد بسیار همفکر و نزدیک به رییس جمهور افغانستان این کار را کرده بود. مضحک این بود که حتا امریکایی‌ها و آلمان‌ها به این نظر رسیده بودند که در پشت افشای گفتگوهای امریکا با طالبان من قرار دارم. امریکایی ها می‌خواستند با گفتگوهای مستقیم با طالبان به دو هدف برسند؛ در حوزه‌ی کوچک یک تن از سربازان‌شان را که در گرو طالبان بود، آزاد کنند و در حوزه‌ی بزرگ به این نظر رسیده بودند که با افغانستان نمی‌شود کار کرد، بهتر است تا با پاکستان کنار بیاییم.

---

[1] Michael Steiner

(c) ketabton.com: The Digital Library

طبیعی است که این تغییر سیاست به نحوی به معنای تامین منافع استراتژیک پاکستان در افغانستان بود. این سیاست بعدها به گونه‌ی آشکار از زبان مقام‌های رهبری امریکا مطرح شد. بسیار غم‌انگیز بود که بیشتر نخبگان قبیله گرای افغان از کمونیست‌های سابق تا افراطیون اسلامی و قبیله‌ای از سیاست جانبداری از پاکستان به وجد آمده بودند. من عمیقا باور داشتم که شرایط برای آغاز گفتگوهای صلح هنوز مساعد نیست و دلیلی هم نمی‌دیدم که پاکستان حاضر به راه‌اندازی گفتگوهای جدی باشد. از این‌رو من خودم را تا جایی که ممکن بود از بحث‌های روی پیشرفت‌های صلح، اگر گمان می کردم که حرف‌های پنهانی در میان است، کنار می کشیدم. با کناره گیری از مباحث مخفی در باره ی صلح در عین زمان خودم را نیز مصؤون می‌ساختم چرا که می‌دانستم که این سخنان مطابق به ایجابات تبلیغاتی طرف‌ها افشا می‌شوند و در چنین صورتی من در معرض مظان قرار می گیرم. راست بگویم، نگران هم نبودم که چیزی را از دست بدهم. هر عقل سالمی باید این حقیقت تلخ را درک می کرد که پیش‌شرط‌های صلح در افغانستان در آن زمان آماده نبود. بسیار مضحک و در عین زمان غم‌انگیز بود، زمانی که من در یک مصاحبه‌ی تلویزیون طلوع گفتم که چیزی به نام پروسه‌ی صلح آن‌طور که باید وجود ندارد؛ چیزی به نام دیالوگ صلح وجود ندارد و سخنانی شبیه آن گفته بودم، این اعلام نظر موجب ناراحتی و آشفتگی بسیاری شده بود. طالبان قدیمی که در شورای صلح عضو بودند، مرا بزرگ‌ترین مانع صلح اعلام کردند. آی‌اس‌آی به مقام‌های چینی گفته بود که در دستگاه حکومت افغانستان بزرگ‌ترین مخالف صلح سپنتا است. خانم کلینتون در مذاکرات سال ۲۰۱۳ میان ایالات متحده و افغانستان در واشنگتن با هر اشاره‌ای که به مساله ی صلح

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌کرد، در پی آن بود تا مرا هم قانع کند. مسؤولان شورای عالی صلح، نظر من در رابطه با دیالوگ صلح را "توهین به خون شهدا" تفسیر کردند. رییس جمهور حامد کرزی، افکار مرا متاثر از تلقینات امریکایی‌ها می‌دانست و بسیاری دیگر... هنوز این سخنان و کردارها به تاریخ نپیوسته‌اند، اما ما از همین حالا می دانیم که چه کسی حق داشت.

من به موضوع صلح و دیدگاه‌هایم در این رابطه بر می‌گردم؛ اما در این‌جا می خواهم بر جهالت و بدویت برخی از منتقدانم با تذکر یک امر بدیهی بپردازم. دیالوگ سیاسی و یا هر دیالوگی، دو جانب دارد و دو گفتگوکننده دارد. این مقوله یک مقوله ی علم سیاست است و نه یک واژه ی هوایی که در خلا سیر کند. به همین دلیل هم است که از یونان باستان تا کنون جایی که آدم‌ها با مغز خود می‌اندیشند، دیالوگ را از مونولوگ متفاوت می‌دانند. از این‌رو و به همین سادگی فرایندهای یک‌طرفه، هر قدر هم که از روی صداقت و آرمان‌های خوب به راه بیفتند، دیالوگ نیستند و گفتگویی برای صلح که هرگز نیستند و قس‌علی‌هذا.

ادامه‌ی روابط بحرانی میان ایالات متحده و افغانستان

با آن‌که افغانستان و اعضای ائتلاف بین‌المللی حاضر در افغانستان در کنفرانس سران کشورهای ناتو در لیزبن در نوامبر ۲۰۱۰ توافق کرده بودند تا در یک پروسه، مسؤولیت‌های کامل دولت‌داری و تامین امنیت تا آخر سال ۲۰۱۴ به افغان‌ها انتقال یابد، این انتقال آن‌طور که باید، به پیش نمی‌رفت. اگر چه دکتور اشرف غنی به عنوان مسؤول انتقال اغلب با برگزاری مراسم رنگارنگ که در آن تعداد زیادی از وزرای افغانستان را بسیج می‌کرد از فرصت برای کارزارهای انتخاباتی آینده استفاده می‌کرد، با آن‌هم در واقعیت انتقال بیشتر انتقال ناتوانی‌ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود. من در صحبت‌هایم با مسؤولان غربی در چندین مناسبت دقیقا همین مفهوم را به کار برده بودم. من به آنان گفتم که شما رهبران غربی با خروج نیروهای‌تان، توانایی‌ها را می‌برید، اما ناتوانایی‌ها را افغانیزه می‌کنید. چه کسی می‌تواند به سربازان افغان توضیح دهد که عسکرهای کشورهای عضو ناتو در جنگ با طالبان به طیاره، توپ و تانک نیاز دارند، اما شما باید با همین سلاح‌های سبک بجنگید. من گفتم که تعلیم و تجهیز اردوی ملی و نهادهای امنیتی کشور ما، آن‌طوری که جنگ جاری ایجاب می‌کند و به سخن دیگر افغانیزه‌کردن توانایی‌ها، می‌تواند موجب پیروزی در این جنگ شود. در گفتگوهای سه‌جانبه در چکرز انگلستان وقتی کیانی گفت که بر طالبان نمی‌توان با نیروی نظامی پیروز شد، من در جوابش گفتم که با تکیه بر نیروی نظامی در صورت داشتن یک استراتژی ملی فراگیر می‌شود که پیروز شد. البته این پیروزی برای برخی‌ها مطلوب نخواهد بود. به همین دلیل هم است که موانع بر سر راه این پیروزی آن‌قدر زیاد است که آن را ناممکن می‌سازد. من موضوع تقویت نیروهای دفاعی و امنیتی افغانستان را در آجندای جلسه ی شورای امنیت ملی در دهم فبروی ۲۰۱۱ قرار دادم. آرزوی من این بود که ما بتوانیم در این جلسه بحثی جدی را نخست میان مسؤولان افغان و پس‌تر حاصل این مباحث را به عنوان دیدگاه دولت افغانستان با ایالات متحده مطرح کنیم. مشکل اصلی این بود که خواست‌های برحق حکومت افغانستان مبنی بر داشتن نیروهای دفاعی و امنیتی، در آن حدی که بتوانند وظایف‌شان را به خوبی انجام دهند، مورد توجه ایالات متحده قرار نمی‌گرفت. واقعیت این بود که با همین مقدار کمکی که خارجی‌ها به نیروهای امنیتی افغانستان می دادند، امکان آن‌که نیروهای موثر و بهتر دفاعی را آموزش داد و تجهیز کرد، کاملا وجود داشت؛ اما

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکایی ها که پول‌های کمکی را خود مصرف می کردند، بسیار امکانات را هدر می دادند. یکی این که در قراردادهای خرید تجهیزات به درجه‌های باورنکردنی فساد وجود داشت. دوم این که پول‌ها طوری مصرف می‌شدند، که در نهایت مقدار اندکی از آن برای تحقق برنامه‌های مطروحه به کار برده می‌شدند. آنان به تقاضاهای بسیار مشروع افغانستان عملا وقعی نمی گذاشتند. ما هم به دلیل ناراحتی‌های رییس جمهور، بیشتر با رد و عناد با آنان برخورد می کردیم. بدون شک که جانب‌داران پاکستان هم مانع تعلیم و تجهیز متناسب نیروهای افغانستان می‌شدند.

وزیر دفاع جنرال وردک در این نشست گفت: "با درنظرداشت تهدیدات موجود در منطقه و موقعیت ژیوپولیتیک افغانستان، تعداد افراد اردوی کشور کم است. این امر به خوبی در زمانی بیشتر آشکار خواهد شد که نیروهای آیساف از افغانستان برون شوند. اردوی امروزی ما در واقعیت یک اردوی پیاده ی خفیف آن‌هم با تعداد کم نفرات است. این نیروها قابلیت‌های لازم را ندارند. ما نیاز به کندک‌های انجنیری، مخابره‌ای و نیروهای واکنش سریع داریم. نیروهای واکنش سریع باید با سلاح‌های بهتر و کیفیت بهتر تجهیز شوند. تجهیزات ماین‌پاکی، گلیدرها و خیلی ابزار دیگر مورد نیاز استند. ما می‌توانیم در ترانسپورت و انتقال نیازهای پروژه‌های ساختمانی از این ابزار استفاده کنیم. اگر مصارف بیست روزه‌ی قوای ائتلاف داده شود، مصارف یک‌ساله‌ی این نیروها را تکافو می کند. ما بدون افزایش نیرو نمی‌توانیم در این نوع جنگ برنده شویم. به دلیل خطراتی که در آینده نیز بروز خواهند کرد، به دلیل آب و معادن زیرزمینی و غیره نیز ایجاب می کند که تعداد افراد اردو را افزایش دهیم. (منظور از تهدید های احتمالی تنش های است که می توانند میان افغانستان و کشورهای همسایه بر سر استفاده از آب

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریاهایی که از کشور ما سرچشمه می‌گیرند، بروز کنند.) تمویل این تعداد برای خارجی‌ها ارزان‌تر است. اگر این جلسه قبول کند، بودجه‌ی اردوی ملی و پولیس ملی تا اکتوبر ۲۰۱۳ تصویب می‌شود. در قسمت بودجه‌ی پنج‌ساله گفته شده است که کمک می‌کنیم. همکاری استراتیژیک خود یک موضوع است که باید از آن طریق به تمویل نیروها بپردازیم".

من می‌دانستم که تمویل تعداد بزرگی از نیروهای دفاعی و امنیتی برای ما در درازمدت ناممکن و به ذات خود یک خطر جدی است. اما از سوی دیگر از طریق گفتگوها با قوماندان‌های خارجی می‌دانستیم که آنان هم در تلاش اند تا افزایش تعداد نیروهای افغانستان را در پایتخت‌های‌شان مطرح کنند. از جانب دیگر می‌دانستیم که طرح خواست تقویت نیروهای هوایی و جزوتام‌های زرهی امر کاملا مشروع و مطلوب است، اما خارجیان آن‌طوری که ما می‌خواستیم آماده ی پذیرش آن نبودند. رییس جمهور طرفدار طرح تقاضاهای حداکثری بود. من از طرح وزیر دفاع کاملا حمایت کردم. این تنها تقاضایی بود که امکان عملی‌شدن داشت. از روی اجبار باید این طرح را عملی می‌کردیم؛ راه دیگری نداشتیم. این را هم می‌دانستم که رییس جمهور واکنش منفی نشان می‌دهد. وزیر داخله، بسم الله خان گفت: "ما با این سطحی که نیروهای ما قرار دارند، نمی‌توانیم جنگ را ببریم. همین اکنون قدرت آتش دشمن از ما بیشتر است." رییس جمهور کرزی گفت "ما در وقت حزب دموکراتیک خلق چار صد طیاره داشتیم." اشرف غنی که به شدت چشمش به سال ۲۰۱۴ و انتخابات ریاست جمهوری دوخته شده بود از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا نشان دهد که سرسپرده‌ی راه حامد کرزی است. وی مانند همیشه به نقل آمار و ارقام پرداخت تا به باورهای خودش پایه ی علمی بدهد. او گفت: "از سال

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ حدود ۱۹,۲ میلیارد دالر برای اردو پرداخته شده، اما پیشرفتی رونما نگردیده است. ما باید از تهدیدها یک تعریف نو داشته باشیم. ما باید از وظایف اردو تعریف داشته باشیم. این اردو باید بداند برای چه کاری به سلاح نیاز دارد". در این گفته چیز نوی نبود، تنها تایید دیدگاه‌های کرزی مطرح بود. چرا که کرزی در تمام نشست‌ها با ابراز این جملات می‌خواست بگوید که ما بدین گونه نمی‌توانیم با پاکستان مقابله کنیم و با این اردو تنها می‌توانیم درگیر یک جنگ داخلی باشیم. ما بارها مطرح کرده بودیم که اردوی ما یک شبه اردو است و صرف برای انجام وظایف پولیسی تجهیز شده است و باید در این روند تغییر رونما گردد. وزیر دفاع، وزیر داخله و من بر این باور بودیم که تا زمانی که بتوانیم نیروهای خود را تا سطح نیروهای متعارف دفاعی ارتقا دهیم، باید همین اردو را تقویت کنیم، تا طالبان نتوانند مناطق را اشغال کنند. رییس جمهور کرزی می‌گفت "ما در صورتی پیروز می‌شویم که جنگ را از داخل به برون انتقال دهیم. ما نباید در داخل با طالبان بجنگیم، دشمن در پاکستان است". بخشی از سخنان او کاملا درست بود. دشمن اصلی و منبع در پاکستان بود؛ اما ما توانایی جنگیدن با این منبع را نداشتیم و هیچ کس هم از ما تا آن‌حد که جنگ را به داخل پاکستان و مناطق آن‌طرف دیورند بکشانیم، پشتیبانی نمی‌کرد و پرسش در این‌جا بود که اگر حتا مورد حمایت هم قرار می‌داشتیم، دست‌زدن به چنین ماجراجویی به نفع ما بود؟ واقعیت دردناک این بود که ما نهایتا مجبور بودیم در داخل کشور خود با ستون پنجم پاکستان بجنگیم. از منظر استراتژیک این کار نمی‌توانست به موفقیت نهایی برسد، اما راه دیگری هم غیر از این وجود نداشت؛ در غیر آن باید مناطق را به طالبان می‌سپردیم. ما در بد تنگنایی گیر کرده بودیم. صحبت از تعریف تهدید، آن‌طوری که رییس جمهور و دکتور

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشرف غنی می‌گفتند، در واقعیت در این متن، به‌گونه‌ی ضمنی اشاره به برداشتی بود که طالبان را دشمن نمی‌پنداشت. اشرف غنی در اوایل زمامداری‌اش به حیث رییس حکومت وحدت ملی پاکستان را نیز از دایره‌ی دشمن برون کرد؛ اما به‌گونه‌ی غم‌انگیزی شکست خورد. اگر اشتباه نکنم در زمانی که این مباحث در جریان بودند، تعداد نیروهای دفاعی و امنیتی کشور ما چیزی بیشتر از ۱۵۰ هزار تن بودند و تلاش ما این بود تا این تعداد را به رقم امروزی ۳۵۲ هزار برسانیم.

رییس جمهور کرزی گفت: "آن‌چه را که اشرف غنی گفت، مهم است. سخن این است که ما برای رفاه مردم چه ترتیبات گرفته‌ایم. دکتور اشرف غنی گفت که اردو و پولیس ما بیشتر یک نوع ژاندارمری است. جنرال پتریوس یک طیاره‌ی بازیچه، یک بامبیرک آورده بود و می‌خواست که ما آن را برای نیروی هوایی قبول کنیم؛ اما من قبول نکردم". تعدادی از این طیاره‌ها که خریدشان از جانب ما رد شده بودند، در سال ۲۰۱۶ در اختیار اردوی افغانستان قرار گرفتند. وی افزود: "خارجی‌ها در پی تضعیف نظام اند و کار دیگری ندارند. اگر می‌خواهند اردو بسازند، باید مانند شوروی برای ما اردو بسازند. ده سال از حضور امریکا می‌گذرد. ما تا به حال هیچ چیزی نداریم. امریکایی‌ها می‌گویند که ما با شما پیمان همکاری امضا می‌کنیم، اما در برابر شما تعهد عملی نمی‌کنیم. اگر شما مسؤولان افغانستان اردوی بزرگ‌تر می‌خواهید پس باید تجهیزات لازم را نیز بخواهید. من بر تعداد بحث نمی‌کنم، بل که روی کیفیت و تجهیزات بحث می‌کنم. اردوی اسراییل بر کیفیت ایستاده است. اردوی افغانستان هم باید کیفیت داشته باشد. ما باید با امریکایی‌ها بحث کنیم و بگوییم که اگر اف ۱۶ ندهید، می‌رویم از روسیه خریداری می‌کنیم و یا این‌که با چوب‌دست خود جنگ می‌کنیم. تا روزی که امریکا در این‌جا حضور

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارد، اردوی قوی و حکومت قوی نمی‌خواهد. باید از این توهم بیرون شویم. اردو در اختیار ما نیست. صاحب‌منصبان را درست تربیه نکرده‌اند. موترهای هاموی و غیره در افغانستان به درد بخور نیستند. پیشنهادات خود را بیاورید تا ببینیم که مشخصا چه می‌خواهید". در سخنان رییس جمهور برخی از حقایق تلخ و برخی از تناقضات با هم درآمیخته بودند. این که ما از روسیه اسلحه می گیریم یک توهم بود. روسیه، شوروی نبود که در مصاف‌های ایدیولوژیک جنگ سرد، بدون پول به ما نیروی هوایی بدهد. وزرای مربوط تعهد کردند تا این کار را انجام دهند؛ اما رییس جمهور که عصبانی شده بود بحث را از اردو برد به کنسرت فرهاد دریا در هلمند. او گفت: "خارجیان از هر فرصتی برای تضعیف نظام افغانستان استفاده می کنند. آنان فرهاد دریا را به هلمند بردند تا کنسرت بدهد، این کار موجب عکس‌العمل مردم شود و تعداد طالبان زیاد شوند". اما این برداشت دور از واقعیت بود. برداشتی بود که توسط نزدیکان متعصب رییس جمهور به او گفته شده بود. کنسرت فرهاد دریا در هلمند یکی از کارهای بسیار موفق بود. چندین هزار جوان و پیر افغان به تماشای این کنسرت آمده بودند و با خوشحالی به شادی پرداخته بودند. تاریخ نشان داده است که هرگاه دولت‌ها با فرهنگ‌های ترقی‌خواهانه به مصاف فرهنگ‌های ایستا و ارتجاعی نروند، شکست می‌خورند. این کار به معنای دفاع از رادیکالیسم مضحک حزب دموکراتیک خلق نیست. اگر قرار باشد میان طالب و فرهنگ طالبانی و شِبهِ طالبان و کاریکاتور فرهنگ طالبانی یکی را انتخاب کرد، طبیعی است که مردم اصل را انتخاب می کنند و نه کاریکاتور را. از این‌رو اگر دولت افغانستان به شیوه‌های طالبانی به کار فرهنگی روی بیاورد، نمی‌تواند مردم را بسیج کند، چرا که در چنین حالتی مردم اصل را ترجیح می‌دهند و نه کاریکاتور را.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اواخر نوامبر ۲۰۱۰ یک جلسه‌ی مشترک امنیتی با جنرال پتریوس و سرپرست سفارت ایالات متحده و مارک سدویل نماینده ی ملکی ناتو برگزار شد. این جلسه زیر تأثیر حادثه‌ی کشتار مردم ملکی توسط نیروهای امریکایی در ریگی، برگزار می‌شد. مانند همیشه یکی از جلسه‌های بسیار دشوار بود. امریکایی ها با بی‌رحمی بر مردم ملکی آتش گشوده بودند؛ حتا یک پیر مرد که در حال وضو گرفتن بود، کشته شده بود. تداوم کشتار شهروندان افغانستان و عدم توجه کافی به زندگی مردم افغانستان و حساسیت‌های فرهنگی یکی از دشواری‌های اساسی بودند.

در همین دیدار موضوع مرکز مبارزه با جرایم سنگین که در بالا به آن اشاره شد، مجددا مطرح شد. سفیر ایالات متحده آقای وین گفت که وزیر خارجه خانم کلینتون در مورد فعالیت این نهاد تماس گرفته بود، ادامه ی فعالیت این نهاد به سود افغانستان است. رییس جمهور گفت که "این نهاد آن‌طوری که امروز کار می کند، غیرقانونی است و صرفا باید در چارچوب قانون افغانستان فعالیت کند". سرپرست سفارت امریکا تاکید داشت که "شنود تیلفون‌ها پس از تایید قاضی صورت می گیرد".

در این بیان دو چیز کاملا اشتباه‌آمیز وجود داشت. یکی این که مواردی را که ما اطلاع یافته بودیم بدون حکم محکمه ثبت شده بودند. دو این که چرا محاکم افغانستان بر اساس تقاضاهایی که منبع اصلی آن خارجی‌ها بودند، حکم بدهند تا ارتباطات شهروندان افغانستان شنود شوند. بعدها وقتی که رسوایی‌های دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا[1] افشا شد، من بیشتر متوجه شدم که امریکایی ها تا چه

---

[1] NSA

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیمانه به‌گونه‌ی غیرقانونی حتا به نقض حقوق اساسی شهروندان خودشان می‌پردازند. رییس جمهور به سرپرست سفارت امریکا گفت "شما از یک طرف بر ما فشار می‌آورید تا یک دموکراسی جفرسونی داشته باشیم، اما از جانب دیگر حقوق شهروندان ما را نقض می‌کنید. مردم افغانستان از دوران حکومت کمونیستی تا کنون در خانه‌های‌شان امنیت و آرامش نداشته‌اند، همین اکنون هم هر کارمند امنیت ما می‌تواند به خانه‌های مردم ما داخل شود، حریم خصوصی آن ها را نقض کند و خیلی کارهای دیگر. من می‌خواهم که به نقض آزادی‌های مردم ما پایان داده شود. این دستگاه باید به افغان ها تسلیم داده شود و شنود مکالمات مردم باید متوقف شود. موضوع دیگری را که می خواهم با شما در میان بگذارم، شرکت‌های امنیتی خصوصی است که به منابع تهدید برای مردم، به منابع تمویل طالبان و مراکز سو استفاده خانواده‌های بزرگان دولت افغانستان تبدیل شده‌اند. این شرکت‌ها باید منحل شوند. راه دیگری نیست. شما باید به سیستم قراردادی‌های خود نیز تغییر بیاورید. یکی از منابع اصلی فساد، سیستم قراردادهای شما است. باید در این زمینه شفافیت آورده شود. ما مطلقا نمی‌دانیم که شما به چه کسانی و بر اساس کدام معیارها قرارداد می‌دهید. باید به اعضای خانواده ی رهبران دولت افغانستان قرارداد ندهید. این کارها را شما می‌کنید و بعدا علیه ما تبلیغ می‌کنید".

در جلسه ی بعدی در باره ی انحلال شرکت‌های امنیتی خصوصی دکتور اشرف غنی گفت: "نه صد میلیون دالر کمک مالی امریکا برای اجرای پروژه‌های گوناگون به دلیل نبود شرکت‌های امنیتی متوقف مانده است، باید یک راه حل پیدا کرد". اصولا من منشای گپ را می‌دانستم. امریکایی‌ها با من هم تماس گرفته و خواهش کرده بودند تا اجازه‌ی فعالیت شرکت‌های خصوصی امنیتی را حد اقل یک سال دیگر هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمدید کنیم. من مخالف تمدید بودم؛ اما از جانب دیگر پروژه‌های احداث جاده‌ها متوقف شدند و این کار به ابزار فشار بر ما تبدیل شده بود. رییس جمهور کرزی در پاسخ به پیشنهاد اشرف غنی گفت: "این پروژه‌ها اگر موجب تمدید کار شرکت‌های امنیتی شوند، به سود ما نیستند. افراد شرکت‌های خصوصی امنیتی همه طالب اند و یا طالبان را تمویل می‌کنند. من طرفدار تمدید کار آن ها نیستم." دکتور اشرف غنی در پاسخ گفت: "اجازه بدهید تا من یک بحث را شروع کنم. موضوع، استخدام افراد جدید در خدمت برخی از شرکت‌های امنیتی و یا ایجاد شرکت‌های نو نیست. می خواهیم از شرکت‌های موجود استفاده کنیم. تمام پروژه‌ها متوقف مانده‌اند. باید راه حلی پیدا کرد".

در بالا اشاره کردم که مساله ی موجودیت فساد گسترده در افغانستان یکی از مسایل بحث‌برانگیز در روابط ما با ایالات متحده و کشورهای غربی بود. جنرال مک مایستر[1] امریکایی از جانب آیساف مسؤول بررسی قضایای فساد بود. او به حد لازم اطلاعات درباره‌ی مسایل فساد در افغانستان داشت. او گاه‌گاهی به دفتر من می‌آمد و اندکی از اطلاعاتش را نیز در اختیارم می‌گذاشت. او آدم بسیار جدی و با پشتِ‌کار بود. علی‌رغم تلاش‌های من، او اطلاعات اندکی را در باره‌ی شهروندان امریکایی ای که دستگیر و محاکمه می‌شدند و یا افغان‌هایی که با امریکایی‌ها همکار بودند، در اختیار من می‌گذاشت. آن‌چه بسیار آشکار بود او در باره ی بسیاری از کارمندان دولت افغانستان دوسیه‌ها داشت؛ به دلیل این که نهاد مبارزه با جرایم سنگین کاملا در اختیار امریکایی‌ها بود و آنان می‌توانستند با ثبت مکالمات تیلفونی به آسانی پی ببرند که چه کسانی از مردم و قراردادیان تقاضای پول می‌کنند.

---

[1] McMaster

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکایی ها نهاد تفتیش بانک مرکزی را نیز در کنترول داشتند و از این طریق اطلاعات زیادی در باره ی حساب‌های بانکی افراد داشتند. من اسناد مربوط به چند نفر از وزرای افغانستان را از نزدیک دیدم، اما زمانی که این موضوع را با بزرگان دولت افغانستان مطرح کردم، نه تنها کاری صورت نگرفت، بل که متهم به همکاری با خارجیان شدم. به این موضوع بر می گردم.

روزی جنرال پتریوس به رییس جمهوری کرزی گفت که "امکان افزایش عواید گمرکی افغانستان بسیار زیاد است. شما اجازه بدهید که در جلسه‌ی آینده من مسؤول آیساف را با خود بیاورم تا در این زمینه با شما صحبت کند". در هژدهم می ۲۰۱۱ جنرال پتریوس به همراهی جنرال مک مایستر به دیدار رییس جمهور آمد. قبل از آن، جنرال مک مایستر به دفتر من آمد و از من پرسید که آیا می‌تواند با رییس جمهور بسیار باز صحبت کند؟ من برایش گفتم که بدون شک می‌توانید. به شرط این که هر آن‌چه می گویید با سند ارائه کنید و این کار یک‌جانبه نباشد. در این دیدار از جانب افغانستان این افراد حضور داشتند: جنرال وردک وزیر دفاع، لوی‌درستیز بسم الله خان، وزیر مالیه عمر زاخیلوال، شیدا محمد معاون شورای امنیت و سپنتا.

در این دیدار نیز نخست مسایل تلفات ملکی از جمله در تخار که ده تن از تظاهرکنندگان کشته شده بودند، مطرح شد. این تظاهرات در برابر عملیات نیروهای ویژه‌ی ایالات متحده‌ی امریکا برپا شده بود که در آن چار نفر از اعضای خانواده ی یک تن که مظنون به عضویت در شبکه ی تروریستان ازبکستانی بود، کشته شده بودند. جنرال پتریوس گفت "من در این باره تمام کوشش را انجام می‌دهم؛ اما ما اگر عملیات نکنیم، اوضاع مشکل می‌شود. ما توسط همین عملیات‌ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

توانستیم نُه هزار کیلوگرام امونیم نایتریت را در خوست کشف کنیم. دیروز در بره‌کی‌برک ۳۳۰ کیلوگرام دیگر را کشف کردیم". پس از پایان بحث در باره ی تلفات ملکی موضوع فساد در گمرک‌ها مطرح شد. جنرال مک مایستر گفت: "ما اطلاعات و اسناد کافی داریم که مقدار زیادی سگرت و تیلفون‌های موبایل بدون محصول وارد افغانستان می‌شوند. از این ناحیه به بودجه ی افغانستان خسارات زیاد وارد می‌شود و همچنین زمینه‌های بیشتر جنایی شدن اقتصاد افغانستان آماده می‌شود. این‌ها موضوعاتی اند که من می خواهم با شما صحبت کنم". وی افزود: "ما می‌دانیم که شما در موضوع قراردادهای آیساف نگرانی دارید. ما در نحوه ی امضای قراردادهای آیساف شفافیت آورده‌ایم. در یک مورد یک ترجمان را دستگیر کردیم. ما می‌دانیم که سالانه حدود پنج صد میلیون دالر از عواید تریاک به جیب شورشیان می‌رود و یک پیوند محکم میان جنایت‌کاران با تروریسم و فساد وجود دارد. آنانی که در فساد دست دارند، صاحب خانه‌های لوکس در کابل و یا در دبی و یا در هر دو جای استند. برخی از این‌ها در پارلمان نشسته‌اند و یا در حکومت حضور دارند. پیشنهاد من این است تا در مبارزه با این افراد از نیروهای ۳۳۳ افغان و همچنین نهاد مبارزه با جرایم سنگین استفاده شود..." اما مک مایستر در این جلسه بسیار با احتیاط برخورد می کرد. یکی هم شاید به این دلیل بود که او اطلاعات حساس‌تری در باره فساد افراد عالیرتبه افغانستان داشت و هم چند تن از سرکردگان فساد از همکاران و خبرکشان ایالات متحده امریکا بودند که نمی‌خواست افشا شوند. در برابر این گزارش‌های مک مایستر، عمر زاخیلوال گفت: "من با همه ی‌این نظریات موافق

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیستم. افرادی از راند کوپریشن [۱] آمدند و گفتند که زاخیلوال مالیه‌ی سگرت را پایین آورده است. واقعیت ندارد. قانون گمرکات در سال ۱۳۸۳ تصویب شده است؛ کار من نیست. افرادی که از شرکت راند آمده بودند، تحقیق می کردند که آیا من قصدا مالیه‌ی سگرت را پایین آورده‌ام و یا نه. آن‌ها دیدند که این قانون افغانستان است که چنین کاری را اجازه می‌دهد". من به این موضوع در جریان این نوشته بر می گردم. جنرال مک مایستر در پاسخ زاخیلوال گفت که من همیشه شفاف کار کرده‌ام و هر گزارشی را که می‌دهم بر اساس اسناد ارائه می کنم. زاخیلوال در پاسخ وی گفت که "من می‌دانم که در گمرکات مشکلات وجود دارد. مثلا در قندهار جنرال رازق و در مزارشریف رییس بلدیه‌ی حیرتان که خسربوره استاد عطا است در قاچاق دست دارند".

این جلسه به باور من نه تنها نتیجه‌ی مطلوب نداشت، بل که اراده‌ای را که در مبارزه با فساد قبلا هم وجود نداشت، بیشتر آسیب رساند. من آن‌چه را در پس این حرف‌ها بود، با جزییات نمی‌دانم؛ اما عدم صراحت در گزارش مک مایستر و عدم ارائه ی اسنادی که در دست داشت، وی را در موضع ضعیف قرار داد.

با این که امریکایی ها هم‌زمان با مباحثی از این دست در پی بهبود روابط با رییس جمهور افغانستان بودند، اما هر مطلبی را که رسانه‌های امریکایی راجع به موجودیت فساد در حکومت می‌نوشتند، مایه‌ی برانگیختن بی‌اعتمادی بیشتر میان دو کشور می‌شد. "نیویورک تایمز" و سایر نشرات امریکایی منظم در باره موجودیت فساد در حکومت افغانستان می‌نوشتند. در دیداری که حامد کرزی با دریادار مولن

---

[۱] RAND Cooperation

(c) ketabton.com: The Digital Library

رییس لوی‌درستیزهای امریکا در ۲۲ اپریل ۲۰۱۱ داشت، با عصبانیت این موضوع را با وی مطرح کرد و گفت: "موضوع قراردادی‌های کشور شما به یک مساله‌ی بسیار حساس در کشور ما تبدیل شده است. ایالات متحده نباید به اعضای حکومت افغانستان و خانواده‌های آن‌ها قرارداد بدهد. من از نحوه‌ی توزیع قراردادهای شما هیچ اطلاعی ندارم؛ اما رسانه‌های شما هر روز در این‌باره علیه من می‌نویسند. شما خودتان هم قرارداد می‌دهید و هم ما را متهم می‌کنید. باید قراردادها را طوری داد که مردم عادی افغانستان از آن‌ها سود ببرند و نه اعضای خانواده‌ی رییس جمهور، معاونان و یا وزرای دولت". مولن به کرزی وعده داد که با تمام نیرو تلاش خواهد کرد تا ماه‌های اکتوبر و نوامبر در نحوه‌ی توزیع قراردادها تغییر بیاورد.

امریکایی ها در سال ۲۰۱۱ بیشتر تلاش کردند تا تنش‌ها در روابط دو کشور کاهش بیابد. سفیر جدید این کشور آقای راین کراکر که با یک نامه ی خاص رییس جمهور آن کشور و با صلاحیت‌های بیشتر از یک سفیر معمولی به افغانستان آمده بود، در پی بهبود روابط میان افغانستان و ایالات متحده بود. وی کوشش کرد در ملاقاتی که همراه با رهبری نظامی آن کشور در افغانستان، در ۲۷ اپریل ۲۰۱۱ با رییس جمهور افغانستان داشت، فضای گفتگوها را بهبود ببخشد و به رییس جمهور افغانستان اطمینان بدهد و اعتماد وی را جلب کند. در آن روزها موضوع گشایش دفتر طالبان در قطر در دستور روز قرار داشت. نگرانی ما بیشتر از این بود که با گشایش دفتر امارت طالبان در قطر عملا ما با مشروعیت سیاسی طالبان روبه‌رو شویم. از این‌رو در جلسات متعددی که صورت گرفت، من به رییس جمهور پیشنهاد کردم که ما باید با تمام نیرو از گشایش یک دفتری که به نحوی نمایندگی دیپلوماتیک یک دولت تلقی شود، جلوگیری کنیم. رییس جمهور در

(c) ketabton.com: The Digital Library

این باره بسیار قاطع بود. وی در این گفتگو به سفیر ایالات متحده گفت: "افغانستان نمی‌تواند از گشایش دفتر طالبان،اگر این دفتر، دفتر یک دولت و یا شبه دولت باشد، در قطر حمایت کند. ما باید در این مورد مطمین باشیم که چنین کاری صورت نخواهد گرفت". افغانستان در این مورد بعدا کتبا نظراتش را به اطلاع مسؤولان ایالات متحده رساند و از سفیر امریکا تقاضا کرد که باید رییس جمهور آن کشور کتبا در این باره به افغانستان اطمینان بدهد که دفتر طالبان نمایندگی دیپلوماتیک و یا نمایندگی رسمی تحریک طالبان نبوده، بل که دفتری است برای پیشبرد گفتگوهای صلح. با تاسف که علی‌رغم تعهد کتبی رییس جمهور ایالات متحده، طالبان پرچم‌شان را در قطر بر افراشتند و اسم دفترشان را هم نمایندگی امارت اسلامی افغانستان گذاشتند. در واکنش به این کار من به رییس جمهور افغانستان پیشنهاد کردم که افغانستان باید کلیه ی گفتگوهای استراتژیک با ایالات متحده را به حالت تعلیق درآورد و این تصمیم را نیز همین امروز رسما اعلان کند. رییس جمهور افغانستان بر این پیشنهاد صحه گذاشت و من هم فورا اعلامیه‌ی به تعلیق افتادن گفتگوهای استراتژیک با امریکا را به عنوان اعتراض علیه توافق آن کشور به ایجاد دفتر طالبان در قطر خلاف توافقات قبلی، نوشتم و انتشار دادم. پیش از این تصمیم، گفتگوهای میان ما با نمایندگان ایالات متحده درباره‌ی قرارداد استراتژیک در یک مسیر خوب در جریان بود. حتا مقام‌های امریکایی فشار بر پاکستان را افزایش داده بودند. در همین ملاقات جنرال آلن گفت: "من دیروز تیلفونی با کیانی صحبت کردم و به وی خاطر نشان کردم که ما می‌خواهیم تا دستگاه استخبارات آن کشور کنترول شود و گفتم که باید در مرزهای افغانستان امنیت باشد. ما به زودی یک ملاقات سه‌جانبه خواهیم داشت تا بتوانیم تنش را در مرزها کاهش دهیم". از

(c) ketabton.com: The Digital Library

لحن صحبت‌ها و گفتگوها آشکار بود که نوساناتی در سیاست ایالات متحده در برابر پاکستان که می‌توانستند از منظر افغانستان مثبت تلقی شوند، در حال وقوع بود. پرسش اصلی این بود که آیا ما می‌توانستیم از این اوضاع به سود امنیت و ثبات افغانستان بهره‌برداری بکنیم و یا نه؟ حتا سفیر ایالات متحده در همین ملاقات یک قدم بزرگ به پیش برداشت و گفت: "ما یک کنفرانس ویدیویی با رهبری خود داشتیم و فردا دوباره صحبت می کنیم، تا بدانیم که تصمیم آن ها چیست. ما همه بر این نظریم که پناه‌گاه‌ها باید نابود شوند. اگر کدام تصمیم خاص گرفته شد، با شما مشوره خواهیم کرد".

نماینده ی خاص امریکا برای افغانستان و پاکستان در ۲۴ می ۲۰۱۱ سه هفته بعد از کشته‌شدن بن لادن به کابل آمد و ما انتظار داشتیم تا از زبان امریکایی ها بشنویم که در سیاست آنان در برابر پاکستان چه تغییراتی رونما گردیده است.

کشته شدن بن لادن دقیقا همزمان بود با آغاز ماموریت داوودزی سفیر جدید افغانستان در اسلام‌آباد. آقای داوودزی با وعده‌های فراوانی که از جانب پاکستانی‌ها گرفته بود و هم با صلاحیت‌های زیاد به پاکستان رفت. آغاز ماموریت او با نوعی رویکرد عاطفی رییس جمهور کرزی نسبت به پاکستان همراه بود. تیرگی احتمالی روابط میان امریکا و پاکستان می‌توانست بسیاری از این برنامه‌ها را تهدید کند. البته من به موفقیت ماموریت آقای داوودزی باور نداشتم؛ چرا بهایی را که پاکستانی‌ها برای بهبود روابط با ما می‌خواستند، عملا قابل پرداخت نبود.

نماینده ی خاص امریکا برای افغانستان و پاکستان، سفیر گروسمن، در صحبتش گفت: "پاکستان بعد از این که بن لادن در قلمرو آن کشور

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشته شد، باید به مساله ی صلح در افغانستان به گونه ی جدی کمک کند... ما از پاکستانی‌ها خواستیم که لاشه‌ی هلیکوپتر ما را پس بدهند، تمام اسناد در اقامت‌گاه بن لادن را به ما بدهند و چند آدرس را که ما به آن‌ها داده‌ایم علیه آن‌ها اقدام بکنند. از پروسه‌ی صلح افغانستان حمایت کنند..."

وی افزود: "ما می‌بینیم که آیا پاکستانی‌ها در این باره صادق استند یا نه. ما اقدامات پاکستان را رصد می کنیم". رییس جمهور افغانستان که از چند روزی بدین‌سو دارای یک رویکرد دیگر در برابر پاکستان شده بود و گمان می کرد که می‌تواند با پاکستان کنار بیاید در پاسخ گروسمن گفت که "من می‌دانم که ما راه دیگری نداریم؛ باید با پاکستان دوستی کنیم". یکی از صحبت‌های بسیار دردناک برای من در این ملاقات این بود که کسی موضوع تماس امریکایی ها با طالبان را به واشنگتن پست افشا کرده بود. این موضوع در ملاقات رییس جمهور با نماینده ی خاص امریکا که در آن چند نفر امریکایی حضور داشتند، مطرح شده بود. از جانب افغانستان تنها من در این جلسه بودم. گروسمن گفت: "واشنگتن پست از قول یک افغان نقل کرده است که امریکا با طالبان گفتگو کرده است" و از افشای این موضوع گلایه کرد. رییس جمهور کرزی در پاسخ گفت که "در آن جلسه تنها من و سپنتا از جانب افغانستان حضور داشتیم" وی به‌گونه‌ی تلویحی خواست بگوید که اگر از جانب افغان‌ها افشا شده باشد، پس سپنتا افشا کرده است. واقعیت این بود که من به هیچ وجه و در هیچ شرایطی چنین کاری نکرده بودم و چنین کاری را با اصول اخلاق سیاسی هماهنگ نمی‌دانستم. این در حالی بود که این کار توسط یکی از همکاران رییس جمهور که از زبان خودش در این مورد شنیده بود، افشا شده بود. این کار بسیار مایه ی بی‌اعتمادی میان من و رییس جمهور شد و از آن روز به بعد من خودم را تا جایی که ممکن

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود، از جلساتی که گمان می‌کردم در آن رازهای حساس مطرح می‌شوند، کنار می‌کشیدم. من در بحثی که بعد از ملاقات صورت گرفت، از نحوه‌ی صحبتش سخت انتقاد کردم و گفتم که من می‌دانم چه کسی این موضوع را افشا کرده است و شما هم می‌دانید که به دستور چه کسی این موضوع افشا شده است... کرزی با شیوه‌ی همیشگی موضوع را تغییر داد. در آن روزها من با رییس جمهور به دلیل نزدیکی بی‌برنامه‌اش با پاکستان روابط بسیار پر تنشی داشتم. رییس جمهور به ندرت و شاید هم هرگز باور نداشت که افراد می‌توانند بر اساس تحلیل‌های خودشان با مواضعی موافقت و یا مخالفت کنند، بل که او معتقد بود که همیشه دست خارجیان در کار است. امریکایی‌ها که از افشای رابطه شان با طالبان ناراحت بودند، نیز گمان می‌کردند که من این کار را کرده‌ام؛ چرا که آنان می‌دانستند من به آغاز گفتگوهای صلح میان افغانستان و طالبان در آن شرایط باور نداشتم. اما میان باور نداشتن و سبوتاژ کردن یک تفاوت عمیق وجود دارد؛ من اگر گفتگوهای صلح مستقیما میان افغانستان و طالبان شروع می‌شد، نه تنها از آن استقبال می‌کردم، بل که شدیدا در این جهت تلاش می‌کردم، اما من به ساده‌اندیشی ای که گمان می‌کرد گفتگوهای صلح را می‌توان با شعارهای اخلاقی آغاز کرد، باور نداشتم؛ من از خودفریبی نفرت داشتم.

در جریان سفر رییس جمهور به ایالات متحده از دهم تا پانزدهم جنوری ۲۰۱۲ گفتگوهای گسترده میان رهبران دو کشور صورت گرفت. روز دهم جنوری رییس جمهور از پنتاگون دیدن کرد. وزیر دفاع ایالات متحده در آن وقت پنیتا بود. وی قبل از احراز این مقام، ریاست سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحده سی‌آی‌ای را برعهده داشت. سی‌آی‌ای تنها نهاد امریکایی بود که همواره با کرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

روابط خوبی داشت. کرزی هم باور داشت که قدرت اصلی در نزد سی‌آی‌ای است. وی در ملاقات‌های خود با افراد این سازمان همواره راحت‌تر بود. قبل از دیدار با وزیر دفاع، رییس جمهور از شفاخانه ی والرید، جایی که مجروحان نظامی امریکایی مورد درمان قرار می‌گرفتند، دیدار کرد. بازدید کرزی از سربازان امریکایی ای که در گذشته در برخی از مصاحبه‌های خود آنان را "قاتل مردم افغانستان" تلقی کرده بود، تأثیر خوبی بر افکار امریکایی ها بر جای گذاشت. وزیر دفاع امریکا از این اقدام کرزی سپاسگزاری کرد و به وی اطمینان داد که "ایالات متحده‌ی امریکا و وزارت دفاع در کنار افغانستان" می‌مانند. کرزی هم علی‌رغم ناراحتی‌هایی که از اقدام‌های نیروهای امریکایی در افغانستان داشت، گفت: "من از قربانی‌های شما و سایر متحدین ما و قربانی‌های بسیار افغانستان برای تامین امنیت در جهان و افغانستان با قدردانی یاد می‌کنم و از کمک‌های شما به مردم افغانستان تشکر می‌کنم". وی افزود: "من در اواسط امسال مرحله‌ی پنجم انتقال را اعلام می‌کنم و افغانستان مسؤولیت سرنوشت خود را بر عهده خواهد گرفت و در میانه‌های امسال قرارداد امنیتی میان دو کشور نیز امضا خواهد شد". من می‌دانستم که رییس جمهور افغانستان برخی از این کلمات را نه از روی باور، بل که زیر فشار مشاوران خود می‌گفت. وقتی از وزارت دفاع برون می‌شدیم، با نگاه معناداری به من گفت که "دیدی که متحدان تو را چیزی نگفتم و تشکر هم کردم". در آغاز گفتگوها پس از تعارفات، وزیر دفاع ایالات متحده از رییس جمهور کرزی دعوت کرد تا با وی یک صحبت یک‌به‌یک داشته باشد و "هیئت افغانستان با هیئت وزارت دفاع به صحبت‌ها ادامه دهند".

در گفتگوی میان هیئت، معاون وزارت دفاع امریکا از تقویت نیروهای هوایی افغانستان یاد کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وزیر دفاع بسم الله محمدی یک بار دیگر بر تقویت نیروهای هوایی، قوایی زرهی و توپچی افغانستان متناسب با نیازهای دفاعی کشور تاکید کرد. وی همچنین گفت که باید نیروهای خاص افغانستان، پیش از خروج نیروهای خارجی طوری آماده شوند که بتوانند کاملا مستقلانه دست به عملیات بزنند. وی افزود که "افغانستان به تکنولوژی پیشرفته‌ی استخباراتی نیاز دارد تا بتواند خلایی را که بعد از خروج نیروهای شما به وجود می‌آید، پر کند. برای تقویت نیروهای امنیتی کشور، همچنین ما نیاز به ارتقای ظرفیت‌های مدیریتی، تدارکاتی و لوژستیکی داریم".

اشرف غنی که در آن زمان مسؤولیت امور انتقال را بر عهده داشت تقاضا کرد که "تعداد نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان نباید کاهش بیابند". وی گفت که "تقویت نیروهای افغانستان به مراتب ارزان‌تر است. در حالی که یک سرباز ایالات متحده سالانه یک میلیون دالر مصارف دارد، این رقم برای یک سرباز افغانستان هفده هزار دالر است". وی با اشاره به شیوه‌های تدارکاتی ایالات متحده افزود که این شیوه موجب مشکلات می‌شود. او گفت که "وزارت داخله‌ی افغانستان پنج هزار قراردادی دارد که از جمله ۱۵۰۰ آن افغان و بقیه خارجی استند. این امر موجب تقویت سکتور خصوصی افغانستان نمی‌شود. باید قراردادها بیشتر به افغان ها داده شوند. تادیه‌ی معاش‌های پولیس افغانستان از طریق برنامه[1] موجب سو استفاده شده و هیچ تأثیری بر تقویت نهادهای افغانستان ندارد". من در این گفتگوها روی قرارداد امنیتی بحث کردم و گفتم که از دید ما باید این قرارداد موجب شود تا کیفیت روابط ما تغییر کند. ما باید روابط عادی میان دو

---

[1] LOTFA

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشور مستقل را در نظر داشته باشیم؛ مانند روابط ایالات متحده با کوریا، مصر و کشورهای مانند آن. این قرارداد نباید موجب تضعیف نیروهای دفاعی و امنیتی کشور ما شوند. ایالات متحده باید به افغانستان به مثابه‌ی نزدیک‌ترین متحد غیر ناتوی خود برخورد کند. قوانین افغانستان باید رعایت شوند. هیچ اقدامی نباید خارج از حوزه ی قوانین افغانستان و توافقات دو جانبه صورت بگیرد. من با صراحت، بر تفاوت نظر عمیقی که با ایالات متحده‌ی امریکا در برخورد این کشور با پاکستان داشتم، تاکید کردم و گفتم که این سیاست، یک سیاست مداراجویانه است و به موفقیت نمی‌انجامد.

امریکایی ها در جریان این سفر رییس جمهور افغانستان به واشنگتن بسیار تلاش کردند تا روابط میان دو کشور بهبود یابند. اوباما در جریان یک قدم زدن در باغ کاخ سفید به رییس جمهور افغانستان گفته بود که "من می‌دانم در جریان انتخابات شما کارهای ناپسندی صورت گرفته است؛ اما می خواهم به شما بگویم که من در جریان این کارها نبودم". وزیر خارجه خانم کلینتون برای ایجاد اعتماد بیشتر، رییس جمهور افغانستان را یک بعد از ظهر به یک محل دولتی زیبا در واشنگتن دعوت کرده تلاش بسیار کرد تا با ایجاد اعتماد شخصی، تأثیرات منفی گذشته را برطرف کند. در این دیدار دو طرف حتا مسایل مربوط به خط دیورند و مشکلات پاکستان را نیز مورد بحث قرار داده بودند. امریکایی ها در پی ایجاد فضای اعتماد متقابل بودند. اوضاع بین‌المللی هم برای این کار مساعدتر از چند سال قبل شده بود. بن لادن در یک خانه در ایبت‌آباد پاکستان در اول ماه می ۲۰۱۱ در یک عملیات قوای خاص امریکا کشته شده بود. اهمیت افغانستان برای نیروهای امریکایی که طیارات آن‌ها برای انجام این عملیات از میدان هوایی بگرام و جلال آباد پرواز کرده بودند، بیش از پیش آشکار شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنرال ماتیس لوی‌درستیز قوای ایالات متحده در ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۱ به کابل آمد. وی جنرال بسیار فروتن و حلیم بود. ورود او به کابل فقط چند روز بعد از شهادت استاد ربانی به وقوع پیوست. از دید برخی از جانب‌داران "جمعیت اسلامی" روشن بود که معصوم استانکزی منشی اجرایی کمیسیون صلح عامل اصلی توطئه بود. چنین افسانه‌هایی کار آی‌اس‌آی و طالبان را برای پیشبرد برنامه‌هایش آسان ساخته بود. تمرکز بر دشمن اصلی صورت نمی‌گرفت و دشمن از چنین افسانه‌پردازی‌هایی بسیار سود می‌برد. در چنین اوضاعی بود که قوماندان مرکزی ایالات متحده در برگشت از یک سفر به پاکستان، وارد کابل شده بود. رییس جمهور افغانستان بسیار امیدوار بود که از زبان یک افسر عالی‌رتبه‌ی امریکایی که هم‌مسلک او دریادار مولن، پاکستان را متهم به کنترول شبکه ی حقانی کرده بود، تغییرات لازم در رویکرد آن کشور را بشنود. اما به جز اندکی تغییر در لحن وی، تغییری در استراتژی دیده نمی‌شد. رییس جمهور کرزی از جنرال ماتیس پرسید که "پاکستانی‌ها در باره‌ی اظهارات دریادار مولن چه فکر می‌کنند؟" وی صرفا با گفتن این جمله که "آنان سرخورده شده‌اند" اکتفا کرد و افزود که "من به پاکستانی‌ها گفتم که مانند گذشته ادامه داده نمی‌توانیم". رییس جمهور کرزی یک بار دیگر ناراحتی‌اش را از رفتار بی‌تفاوت امریکایی ها ابراز کرده گفت که "صدها رهبر افغان در ده سال گذشته کشته شده‌اند. به رییس جمهور سابق مجددی حمله شد، به رهبر جهادی استاد سیاف حمله شد و به جان خودم پنج بار حمله شد. برادرم کشته شد، قوماندان‌های عالی‌رتبه‌ی ما همه‌روزه کشته می‌شوند. کسی که استاد ربانی را به شهادت رساند، بیشتر از ۳۵ گفتگوی تیلفونی به بیرون از مهمان‌خانه داشته است؛ کسی به صدای وی گوش نداده است... واقعیت این است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که مردم ما عصبانی اند. شما چگونه می‌توانید این موضوع را اصلاح کنید. وقتی که مولن می گوید آی‌اس آی به ما حمله می کند، شما ادامه می‌دهید که از آنان حمایت کنید و پول می‌دهید. ما نمی‌توانیم مردم افغانستان را قانع کنیم. من می خواهم از سفیر و جنرال آلن بشنوم که چگونه از مردم ما حمایت می کنند؟ دکان‌ها بسته می‌شوند، سرمایه‌ها فرار می کنند. قیمت اموال غیرمنقول کاهش یافته است. اگر ما عمل نکنیم مردم از پایتخت می‌روند".

جنرال ماتیس به مشکلات مبارزه با تروریسم و دشواری‌های ناشی از آن اشاره کرد. وی از تجربه ی مبارزه‌ی انگلیس‌ها با "تروریست"های ایرلندی یاد کرد. وی افزود که "من وعده می کنم که جنرال آلن هرچه بخواهید و وی توان آن را داشته باشد، در اختیار شما بگذارد. جنرال آلن باید از وزرای شما حمایت کند. من افرادی را که با شما در این‌جا نشسته‌اند، می‌شناسم و به شما اعتماد دارم. ما نمی‌توانیم پناه‌گاه را تحمل کنیم". در این گفتگو مسایل گوناگونی مطرح شدند. همان گونه که در بالا گفتم صرف در نحوه‌ی ابراز ناراحتی در برابر پاکستان اندکی تغییر وجود داشت و هیچ نوع تغییری در استراتژی رونما نشده بود.

با این که تغییرات اساسی استراتژیک در رویکرد ایالات متحده نسبت به پاکستان رونما نگردیده بود؛ اما روابط این دو کشور نسبت به گذشته به سردی گراییده بود. در بیست و ششم نوامبر ۲۰۱۱ در نتیجه‌ی یک حمله‌ی هوایی به یک قرارگاه نیروهای پاکستان در خط دیورند، ۲۴ سرباز پاکستانی کشته شده بودند. روابط امریکا با پاکستان بحرانی بود. پاکستانی‌ها کنفرانس بین‌المللی بن را که به منظور بحث روی افغانستان برگزار شده بود، تحریم کرده بودند. مقام‌های امریکایی و آلمانی تماس‌های‌شان را با طالبان بیشتر کرده بودند. در

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنین شرایطی فرصت‌های بهتری برای افغانستان به منظور زیر فشار قرار دادن پاکستان مساعد شده بود. در چنین اوضاعی، نمی‌دانم که به چه دلیل و چرا رییس جمهور افغانستان در یک مصاحبه با یک شبکه‌ی خصوصی پاکستانی در ماه اکتبر ۲۰۱۱ گفت که "اگر پاکستان مورد حمله ی امریکا قرار بگیرد، وی در کنار پاکستان خواهد ایستاد". این سخن چند ماه پس‌از آن گفته شد که بن لادن در پاکستان از طرف امریکایی‌ها هدف قرار گرفت.

مسایلی به گوش رهبران افغانستان می‌رسید که موجب گسترش عدم اعتماد میان افغانستان و ایالات متحده می‌شدند. به گونه ی مثال در ملاقات دو جانبه‌ای که میان افغانستان و پاکستان، در حاشیه‌ی گفتگوهای سه‌جانبه میان افغانستان، ترکیه و پاکستان در استانبول در اوایل اکتبر ۲۰۱۱ صورت گرفت، جنرال کیانی گفت که "آدمیرال مولن لوی‌درستیز امریکا از من پرسیده است که نظر شما درباره‌ی اردوی افغانستان چیست و شما می‌دانید که ما در سال ۲۰۱۴ از این کشور خارج می‌شویم..." کیانی افزود که من به امریکایی‌ها گفتم که "اردویی که شما برای افغان‌ها ایجاد کرده‌اید، با این مصارف هنگفت قابل دوام نیست. افغان‌ها نمی‌توانند مصارف این اردو را بپردازند". واقعیت قضیه این است که امریکایی ها در چندین مناسبت به ما گفته بودند که پاکستان از ایجاد یک اردوی نیرومند در افغانستان نگران است و با آن مخالفت می کند.

دوران تنش ها در روابط میان ایالات متحده و پاکستان به زودی بسر رسید و ما نتوانستیم از آن سودی ببریم. در دیداری که میان رییس جمهور افغانستان و آیکن بری سفیر امریکا و جنرال آلن قوماندان نیروهای آن کشور در افغانستان در شانزدهم اکتبر، ۲۰۱۱، پیش از آمدن سفیر کراکر، صورت گرفت به خوبی عکس انتظارات افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

آشکار شد. در این دیدار جنرال آلن گزارش داد: "ما می خواهیم تا بعد از کشته‌شدن بن لادن و مقابله‌های توپخانه‌ای که میان ما و پاکستان در جریان بودند، دوباره گفتگوهای خود را با پاکستان شروع کنیم. ما می خواهیم با پاکستانی‌ها در رابطه با ایجاد یک خط سه‌جانبه در نورستان و باجور برای مقابله با تحریک طالبان پاکستانی و مبارزه با گروه حقانی گفتگو کنیم. من موضوع مبارزه با حقانی را با کیانی در میان گذاشتم؛ پاکستانی‌ها گفتند که ما ظرفیت لازم را نداریم تا حقانی را زیر فشار بگذاریم و حرکت آن‌ها را محدود کنیم". وی همچنین پیام پاکستانی‌ها را مبنی بر این‌که آنان می‌خواهند تا افسران افغانستان را آموزش دهند، با ما در میان گذاشت. وی گفت که پاکستان گفته است که "جاهایی را در اکادمی‌های خود برای آموزش افسران افغانستان خالی گذاشته‌اند. پاکستانی‌ها گفتند که پشتون‌ها باید حمایت شوند تا پشتون‌های پاکستان جانب اسلام‌آباد و پشتون‌های افغانستان جانب کابل ببینند. کیانی گفت که من در امریکا آموزش دیده‌ام. نیروهای افغانستان می‌توانند توسط پاکستان آموزش ببینند و از فکر پاکستانی استفاده کنند نه از هند، اما من در پاسخ او گفتم که افغان‌ها بر شما شک دارند و می‌گویند که شما از تروریسم حمایت می‌کنید". رییس جمهور افغانستان گفت که "ما در زمینه‌ی همکاری نظامی با همسایه‌های خود تجارب بد داریم. ما در سال ۱۹۵۴ از ایالات متحده طالب همکاری نظامی شدیم؛ اما این تقاضای افغانستان از جانب امریکا رد شد. افغانستان ناگزیر شد تا به اتحاد شوروی که در آن زمان همسایه‌ی افغانستان بود، رجوع کند. شما نتایج این همکاری‌ها را می‌دانید. ما نمی‌خواهیم افسران افغانستان را برای آموزش به کشورهای همسایه‌ی خود بفرستیم".

وزیر دفاع ایالات متحده لیون پنیتا در پانزدهم مارچ ۲۰۱۲ از کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیدار کرد. این دیدار کاملا در سایه‌ی جنایت هولناکی که یک سرباز امریکایی در حق افراد ملکی افغانستان در یک روستای قندهار انجام داده بود، صورت گرفت. این سرباز شانزده زن، کودک و مرد افغان را شبانگاه به قتل رسانده بود. این جنایت هولناک موجب ناراحتی‌های بسیار در افغانستان شد. با آن‌که وزیر دفاع امریکا با ابراز همدردی، تلاش کرد تا از عصبانیت افغان‌ها بکاهد، اما واقعیت قتل بی‌رحمانه ی کودکان و زنان و افراد ملکی بی‌گناه موجب قهر و خشم بی‌پایان مردم افغانستان شده بود. این حادثه ی المناک موضع جانب‌داران تیوری‌های توطئه را تقویت کرده بود. رییس جمهور افغانستان و دو تن از همکارانش معتقد بودند که این جنایت نمی‌تواند کار یک نفر باشد، بل که حتما تعدادی از نیروهای امریکایی در اجرای این جنایت دست داشته‌اند و این بخشی از سیاست کلی امریکا است. من نمی‌دانستم که اجرای چنین جنایتی چه سودی می‌تواند در اجرای استراتژی ایالات متحده در افغانستان داشته باشد. طبیعی است که در آن شرایط، بحث عقلانی موجب عصبانیت بیشتر مردم و افکار عامه می‌شد و بهتر هم همین بود که روی راه‌هایی فکر کرد تا بتوان در آینده از تکرار چنین جنایت‌هایی جلوگیری کرد و این دقیقا تقاضای افغانستان بود. وزیر دفاع ایالات متحده گفت: "بدون شک ما باید کوشش کنیم تا از وقوع حوادثی از این قبیل جلوگیری کنیم. ما در این راه تلاش‌هایی را انجام داده‌ایم. در سال گذشته تعداد عملیات خشونت‌بار نُه درصد کاهش را نشان می‌دهند؛ ما باید در این راه بیشتر تلاش کنیم، اما حوادثی از این قبیل نباید مانع تحقق اهداف استراتژیک دو کشور شوند". رییس جمهور کرزی یک بار دیگر تاکید کرد که "امریکایی‌ها باید به حضورشان در زندگی روزمره‌ی افغان‌ها پایان دهند". وی افزود که "تقاضای من از شما این است که در توافق با وزارت دفاع ما، سربازان‌تان را از دهات افغانستان برون کنید. اگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پولیس افغانستان نمی‌تواند دهات افغانستان را نگهداری کند، پس ما شایسته ی حکومت‌داری نیستیم. طالبان با وسایل بسیار عادی می‌آیند، سربازان ما باید با همان وسایل با آنان بجنگند. مشکل شما در این منطقه با پاکستان و ایران است و نه در دهات افغانستان". وزیر دفاع امریکا گفت: "من با شما موافقم بدون شک که حمایت از مردم افغانستان، مسؤولیت حکومت افغانستان است. ما می‌خواهیم تا افغانستان کنترول کامل را بر عهده بگیرد. می خواهم بگویم که ما تا سال ۲۰۱۵ نوع ماموریت خود را تغییر می‌دهیم. ما نیروی امنیتی کنونی شما را تمویل می کنیم و پس از آن به تدریج مقدار کمک‌های خود را کاهش می‌دهیم. تا سال ۲۰۱۷ تعداد نیروهای امنیتی شما به ۲۵۲ هزار نفر کاهش خواهند یافت. هدف ما جلوگیری از احیای تروریسم است. ما می خواهیم به تعلیم نیروهای شما ادامه دهیم. ما باید با شما در مورد ماموریت ما در افغانستان به توافق برسیم تا مطابق به آن تعداد نیروهای مستقر خود در افغانستان را تعیین کنیم".

به دلیل این که موثریت کمک‌های امریکا به افغانستان بسیار پایین بود و امریکایی ها با پول بسیار زیاد وسایل و ابزار اندک و با کیفیت بسیار پایین را در اختیار افغانستان می گذاشتند، ما آرزو داشتیم تا افغانستان بتواند با پول امریکا و متحدان آن از کشورهای دیگر یک مقدار تجهیزات نظامی خریداری کند. وزیر دفاع امریکا در پاسخ این پرسش کرزی که "آیا افغانستان می‌تواند با پول‌های کمکی شما، وسایل مورد نیاز خود را از سایر کشورها تهیه کند؟" گفت که "ما نیاز داریم تا در این باره تحقیق کنیم. کشورهای دیگر باید خودشان تصمیم بگیرند که چگونه می‌خواهند پول‌شان را در افغانستان به مصرف برسانند. شما منابع زیاد زیرزمینی دارید. در درازمدت باید خودتان مسؤولیت تمویل نیروهای‌تان را بر عهده بگیرید".

(c) ketabton.com: The Digital Library

آغاز تنش‌های جدید، سفر حامد کرزی به واشنگتن

هشتم جنوری ۲۰۱۳

اگر چه اشاره به صورت جلسه‌ها مختلف می‌تواند برای برخی از خوانندگان کسالت‌آور باشد؛ اما من برای این که برخی از آن ماجراهایی که گذشتند، ثبت تاریخ شوند، خودم را ناگزیر دانستم تا در مواردی بیش از حد معمول به برخی از دیالوگ‌ها نه تنها اشاره داشته باشم، بل که از آن‌ها نقل قول مستقیم بیاورم.

آن‌چه موجب تنش در روابط ما با ایالات متحده ی امریکا می‌شد، تنها مولود هیجانات و واکنش شدید مقام‌های افغانستان نبود، بل که نبود یک استراتژی روشن ایالات متحده در برابر افغانستان و پاکستان و حتا نداشتن یک سیاست روشن برای دولت‌سازی در کشور ما زمینه‌ی چنین تنش‌هایی را بیشتر می‌ساختند. طبیعی است تا زمانی که کارها به خوبی به پیش بروند به مصداق همان سخن که "موفقیت هزار پدر دارد"، کمتر مشکلات تبارز می کنند؛ اما زمانی که مشکلات افزایش می‌یابند، در بسیاری از جاها و در بسیاری از موارد سیاست‌مداران از گرفتن مسؤولیت می گریزند.

در این‌جا به نمونه‌هایی از سیاست‌های ناپایدار و متزلزل امریکا در برابر پاکستان و همچنین به برخوردهای عاطفی و هیجانی رییس جمهور افغانستان در حل اختلافات میان افغانستان و امریکا اشاره می کنم.

سفیر امریکا به تاریخ هشتم جولای ۲۰۱۱ آمد و گفت که "اوباما می‌خواهد با شما از طریق کنفرانس ویدیویی صحبت کند". در این کنفرانس ویدیویی از جانب ایالات متحده ی امریکا افزون بر مشاور امنیت ملی آن کشور، جنرال لود معاون مشاور امنیت ملی و رییس دفتر رییس جمهور امریکا و از جانب افغانستان، وزیر خارجه زلمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسول، رییس دفتر رییس جمهوری و من حاضر بودیم. به احتمال زیاد دو نفر دیگر هم از افرادی که مورد اعتماد رییس جمهوری بودند، نیز نشسته بودند. اوباما بعد از سخنان متداول به عملیات علیه بن لادن اشاره کرد و گفت: "همان‌طور که شما در جریان قرار گرفتید، عملیات علیه بن لادن در داخل خاک پاکستان صورت گرفت. اجرای این عملیات در داخل پاکستان موجب مشکلاتی در این کشور شده است. ما به رهبری پاکستان با صراحت گفتیم که باید علیه رهبری القاعده دست به عمل بزنند. ما از آن‌ها خواستیم تا در باره‌ی القاعده باید اطلاعات را با ایالات متحده در میان بگذارند. ما در رابطه‌ی خود با پاکستان مشکلات جدی داریم؛ اما علی‌رغم این مشکلات می خواهیم تا جایی که می‌توانیم پاکستان را در مورد تامین امنیت و مبارزه با تروریسم با خود داشته باشیم..." باید اعتراف کنم که من انتظار داشتم که اوباما در این گفتگو به تغییراتی در رویکرد خود در برابر پاکستان اشاره کند، اما به وضوح دیده می‌شد که تغییری در کار نیست. رییس جمهور امریکا تنها از این که پاکستانی‌ها رهبر القاعده را از دیدرس امریکایی ها پنهان کرده بودند، ناراحت بود و نه بیشتر و یا شاید هم استخبارات پاکستان برای کاهش فشار برخود، زمینه ی این عملیات را آماده ساخته بود. اسناد دقیق در این رابطه هنوز انتشار نیافته است. یقین دارم که در سال‌های آینده بیشتر در این مورد خواهیم فهمید. در برابر این سخنان بارک اوباما، رییس جمهور کرزی گفت: "کشتن بن لادن یک حادثه‌ی مهم و به‌جا بود. این امر بر رهبری طالبان تأثیر خواهد کرد و آن ها را شاید به اندیشه وا دارد و درک کنند که پاکستان نمی‌تواند از ایشان حراست کند". واقعیت نشان داد که پاکستان به خوبی می‌تواند از رهبران طالبان حراست کند. تجربه نشان داد که صرف آن عده از رهبران طالبان مغضوب واقع شدند که با

(c) ketabton.com: The Digital Library

رهبری آی‌اس‌آی اختلاف پیدا کردند. پاکستان و رهبران طالبان می‌دانستند که دولت افغانستان توان اجرای عملیات بر ضد آنان را در خاک پاکستان ندارد و ایالات متحده نیز چنین کاری را نخواهد کرد. از این‌رو گمان این‌که رهبران طالبان از این ناحیه گرفتار تشویش می‌شوند، مقرون به حقیقت نبود. رییس جمهور به اوباما گفت: "ما اطلاعات دقیق داشتیم که اسامه در پاکستان است. ما این اطلاعات را در اختیار پاکستانی‌ها هم قرار داده بودیم، اما آن ها همیشه انکار می کردند". عملیات علیه بن لادن در شرایطی صورت گرفت که رییس جمهور افغانستان با تمام نیرو تلاش می کرد روابط میان افغانستان و پاکستان بهبود یابند. او در این مورد تا جایی جلو رفت که حتا هند را علنا به داشتن نیات ناپیدا در افغانستان متهم کرد و موجب برانگیختن ناراحتی‌هایی در روابط دوکشور شد. در این باره در بحث روی روابط میان دو کشور هند و افغانستان بیشتر خواهم پرداخت، اما رییس جمهور افغانستان که در همکاری با برخی از اعضای تیمش به این نتیجه رسیده بود که روابط با پاکستان را می‌شود، بهبود بخشید و از این طریق با طالبان صلح کرد، نخواست و نتوانست استفاده ی لازم را از بحران روابط امریکا با پاکستان بکند و یک کارزار دیپلوماتیک را علیه پاکستان به راه بیندازد. اما زمانی که موضوع به تلفات ملکی کشیده شد، مواضع رییس جمهور مجددا صراحت بیشتری پیدا کرد وی یک بار دیگر بر این مساله تاکید کرد که "با تمرکز در دهات افغانستان جایی که منبع و برخاستگاه تروریسم نیست، نمی‌توان برنده ی این جنگ شد. جنگ را باید در پناه گاه‌ها انجام داد". بعضی وقت‌ها مسایلی خارج از اراده‌ی مسؤولان دو کشور به وقوع می‌پیوستند که موجب تنش‌های غیرلازم در روابط میان دو کشور می‌شدند. در فبروری ۲۰۱۲ یک کشیش رادیکال امریکایی به نام

(c) ketabton.com: The Digital Library

گنگویچ اعلام کرد که وی "قرآن را به عنوان اعتراض علیه اسلام در ملاء عام و در حضور رسانه‌ها" به آتش می کشد. این حرکت تحریک‌آمیز یک ملای متعصب و رادیکال امریکایی بدون شک که از منظر ما افغان ها و مسلمانان جهان و حتا کشورهای اروپایی باورمند به آزادی ادیان نمی‌توانست مورد تایید قرار بگیرد. ما می‌دانستیم که این حرکت موجب واکنش‌های زیادی در کشور ما خواهد شد. همیشه در چنین مواردی نخستین واکنش‌ها از افغانستان نشان داده می‌شدند. در مواردی شبیه این، مظاهره‌چیان معترض تاسیسات دولتی کشور خودشان را آتش می‌زدند و موجب خشونت می‌شدند و این در حالی بود که در کشورهای عربی و بسیاری از کشورهای اسلامی دیگر علما و دولت‌ها با صدور اعلامیه‌هایی دست به اعتراض می‌زدند، اما کسی کشته و یا هیچ بنایی به آتش کشیده نمی‌شد، اما در کشور ما همه‌چیز به خشونت می‌انجامید. مردم دست به تظاهرات خشونت‌آمیز می‌زدند؛ پولیس دست به واکنش خشونت‌آمیز می زد. مثل این که قهر و خون‌ریزی سرنوشت روزمره و محتوم ما شده باشد. مردم و دانشجویان ما به هر بهانه‌ای تاسیسات خود را به آتش می کشیدند. در آستانه ی اعلام این نیت ملای امریکایی، سفیر همراه با جنرال نیروهای نظامی آن کشور در یازدهم فبروری ۲۰۱۱ از حامد کرزی تقاضای ملاقات کردند. یک روز پیش از این موضوع من سفیر و قوماندان قوای بین‌المللی را به دفترم خواستم و به آنان گفتم که این کار موجب ناراحتی بسیار مردم افغانستان خواهد شد و عکس‌العمل‌های شدیدی را برخواهد انگیخت. من از جنرال و سفیر خواستم تا به هر ترتیبی که می‌شود از این توهین بزرگ به مقدسات مردم افغانستان و جهان اسلام جلوگیری کنند. من به آنان گفتم که آزادی بیان یک چیز است و توهین به مقدسات و دین انسان‌ها چیز دیگری. گفتم که در آلمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

توهین به باورهای دینی مردم شامل مقوله ی آزادی بیان نمی‌شود. در همان روزها دو نفر از مشاوران امریکایی وزارت داخله ی افغانستان توسط یکی از همکاران افغان‌شان به قتل رسیده بودند و امریکایی ها نیز بسیار پریشان و نگران بودند. کرزی در این دیدار به سفیر گفت به هر شکلی که می‌شود باید از آتش زدن قرآن‌شریف توسط کشیش امریکایی جلوگیری شود. کرزی با اشاره به روابط بسیار حساس در جامعه ی ما افزود: "من به رهبران شما گفتم که رابطه ی ما باید مانند دو همسایه باشد که یکی طبقه‌ی دوم را از صاحب‌خانه کرایه کرده باشد. شما در طبقه ی دوم منزل زندگی می کنید. از آن‌جا به اطراف نظر بیندازید، ما به شما راه جداگانه می‌دهیم در اطراف و بیرون از خانه هر کاری که دارید انجام دهید. اما در امور طبقه‌ی اول که خانه‌ی ما است، مداخله نکنید. بگذارید مشکل زندان بگرام را حل کنیم. مشکل عملیات شبانه را حل کنیم. من نمی‌دانم که چرا شما بر موضوع کنترول زندان بگرام مصر می‌باشید... شما باید به ما اطمینان بدهید که شما در افغانستان خواهان یک حکومت‌دارای حق حاکمیت و حاکم بر مسایل خود استید. شما هر کاری که در منطقه انجام می‌دهید، مربوط شما است، اما من می خواهم تا در امور داخلی ما مداخله نکنید".

در سال ۲۰۱۲ میان افغانستان و ایالات متحده روی مسایلی مانند، خانه‌پالی‌ها، انجام عملیات شبانه توسط نیروهای خاص امریکایی، موضوع تلفات ملکی و کنترول زندان بگرام توسط امریکایی ها مسایل کماکان مورد مناقشه ی جدی بودند. با این که روی این مسایل به تکرار صحبت‌هایی صورت گرفته بود و به توافقاتی نیز رسیده بودیم، اما همیشه اجرایی شدن این توافقات به تعویق می‌افتاد. اصولا نمی‌دانم که چرا امریکایی ها همیشه به جای ما تصمیم می گرفتند و می‌خواستند

(c) ketabton.com: The Digital Library

به ما بفهمانند که این اقدام‌ها به سود امنیت افغانستان است. در حالی که ما به مثابه‌ی مسؤولان حکومت افغانستان باید تصمیم می گرفتیم که چه چیزی به سود مردم ما است، چه چیزی با حق حاکمیت و قوانین ما در هم‌سویی قرار دارد و چه چیزی مغایر اصول استقلال و حق حاکمیت ملی ما است. افغانستان نه مانند جاپان و آلمان بعد از جنگ جهانی دوم، جنگ تجاوزکارانه را باخته بود و نه هم مردم افغانستان به ایالات متحده و متحدان آن مجوز انجام هر عملی را طوری که آن‌ها بخواهند، داده بود. در حالی که امریکایی ها طوری عمل می کردند مثل این که فاعل مختار باشند. وقتی ما از آنان در این زمینه انتقاد می کردیم، بسیار محترمانه به ما جواب‌های سربالا می دادند. البته هرگز نمی گفتند که ما حق داریم و یا این که ما بر اساس مصوبه‌ی شورای امنیت آمده‌ایم، که بدون شک چنین بود؛ اما با دلایلی کوشش می کردند تا انجام تقاضاهای ما را در رابطه با مسایل مورد مناقشه به تعویق بیندازند. مقامات بالای ایالات متحده همان طور که اشاره کردم از مبنای حقوقی حضورشان که تصمیم شورای امنیت سازمان ملل متحد بود، یاد نمی کردند، اما در سطوح پایین‌تر به این مساله اشاره می‌شد. طبیعی است که تغییر مصوبات شورای امنیت سازمان ملل متحد که مبنای حقوقی حضور ایالات متحده در افغانستان را می‌ساخت، به زودی ممکن نبود و هم در آن زمان کار آسانی نبود. ما افغان‌ها به حق، خود را قربانی تروریسم می‌دانستیم و بدون شک که چنین بود. از منظر حقوق بین‌المللی طوری که در مصوبات شورای امنیت بازتاب یافته بود، از افغانستان به ایالات متحده حمله شده بود و این عمل تهدیدی برای صلح جهانی تلقی شده بود و بر این مبنا کلیه‌ی کشورهای عضو ملزم به همکاری بودند. به ایالات متحده و ناتو ماموریت داده شده بود تا برای دفع این خطر اقدام کنند. این تصویب

(c) ketabton.com: The Digital Library

مورد حمایت چین و روسیه نیز قرار گرفته بود. حال تا کجا این تصویب از منظر عدالت و اصول اخلاقی می‌تواند مورد قبول واقع شود، بحث دیگری است؛ اما اگر مصوبه‌های متعدد شورای امنیت را از سال ۲۰۰۱ بدین‌سو در رابطه با افغانستان مطالعه کنیم، دیده می‌شود که کشور ما موضوع ماده ی ۴۲ فصل هفتم منشور این سازمان بوده است. ما می‌خواستیم در کنش نیروهای ایالات متحده پیش از آن‌که بر مبنای حقوقی حضور آنان تغییر بیاوریم، طوری دگرگونی‌هایی را باعث شویم که در رابطه ی متداول میان کشورهای مستقل عرف بین‌المللی است، اما ما در این‌جا با مشکل روبه‌رو می‌شدیم.

مشکل دیگر ما در این بود که نظام سیاسی موجود در کشور ما محصول حمایت و حتا مداخله ی مستقیم نیروهای بین‌المللی به رهبری ایالات متحده‌ی امریکا بود. هر اقدام از روی تقابل با آنانی که حامی و بانی این نظام بودند به گونه‌ی طبیعی موجب تنش‌های بسیار می‌شد که عملا جانب ضعیف آن افغانستان بود. بخشی از نخبگان سنتی و مدرن افغانستان نیز کاملا و به گونه‌ی غیرانتقادی به آن‌چه نیروهای ایالات متحده در افغانستان انجام می‌دادند، نگاه می‌کردند. از جانب دیگر سرازیر شدن ماهانه ده‌ها میلیون دالر خارجیان، موجب رونق اقتصادی در بخش مشروع و نامشروع اقتصاد افغانستان شده بود. بسیاری از رسانه‌های افغانستان، دستگاه‌های سازمان‌های غیردولتی، شورای علما، شورای صلح، گروه‌های حامی زنان و مانند آن ها نیز به نحوی وابسته به کمک‌های غربیان بودند و حتا آن عده از نهادها و افرادی که از حضور ایالات متحده انتقاد می‌کردند، از حضور این کشور در افغانستان سود می‌بردند. من افرادی را می‌شناختم که همه‌روزه علیه امریکا اعلامیه می‌نوشتند، اما از پول ایالات متحده ماهانه معاش‌های

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلند دالری می گرفتند و بر موترهای زرهی که از پول امریکا خریداری و با پول امریکا نگهداری می‌شدند، سیر و سیاحت می کردند.

در بستر چنین تناقضات سیاسی و اجتماعی پرداختن به یک سیاست عملی که بتواند هم دستاوردهایی را که بدون کمک و حضور جامعه‌ی جهانی در افغانستان به واقعیت نمی‌پیوستند، تضمین کند و هم در یک فرایند، استقلال و حق حاکمیت ملی افغانستان را مجددا احیا کرده و باور به ارزش‌هایی مانند استقلال و آزادی را در باور نخبگان سیاسی کشور ما نیرومند بسازد، کار بسیار دشوار و پیچیده بود. بدون شک که حامد کرزی رییس جمهوری افغانستان در نفس قضیه در رابطه با زندان‌ها، دستگیری‌ها، جلوگیری از ورود خارجیان به خانه‌های افغان‌ها، جلوگیری از کشتار مردم ملکی در نتیجه‌ی بمباران‌های نیروهای خارجی کاملا حق داشت؛ اما نحوه ی طرح قضیه و همچنین دلبستگی عاطفی به تروریستان وطنی و خارجی‌ستیزی که در بیان او رونما می گردید و یا این که ناپیگیری‌های مداوم در برخورد با پاکستان، موجب مشکلات بیشتر در حل قضایا می‌شدند. برای کسانی مثل من که در کوتاه‌ساختن دست خارجیان در افغانستان با رییس جمهور افغانستان هم‌فکر بودم و اما از جانب دیگر نمی‌خواستیم که این کار به بهای طالبانیزه شدن کشور ما صورت بگیرد و موجب استقرار سلطه‌ی پاکستان و الغای حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان بشود، کنش در چنین بستر پر از تناقض و تنش بسیار دشوار بود. به همین دلیل هم من به دلیل همکاری با حکومت از یک‌سو مورد انتقاد برخی از مکتب‌رفتگان، قرار می گرفتم و هم مورد حمله‌های جناح‌های پاکستانی گرا و آنانی که به دلایل تباری نسبت به طالبان پیوندهای عاطفی داشتند. بیشترین و ناروا‌ترین حمله‌ها به من از جانب فارسی‌زبانان کشور ما صورت می گرفت. حمله‌های پر از جعل حقایق

(c) ketabton.com: The Digital Library

و توهین‌های باورنکردنی شخصی که همه‌روزه در رسانه‌های جمعی بازتاب می‌یافتند؛ این امر با توطئه‌ای بر مزار شادروان غبار توسط یکی از کارمندان امنیت ملی که داعیه‌ی روشنفکری داشت و افزون بر آن در بدل پول برای دفتر شورای امنیت ملی نیز خبرچینی می‌کرد، آغاز شد و با اشغال کرسی وزارت خارجه توسط من، به اوج رسید و زمانی کاهش یافت که من مشاور امنیت ملی شدم. اما من تصمیم گرفته بودم که با توسل به همان راه‌هایی که خودم عملی و ممکن می‌دانستم در پی آن باشم تا به استقلال سیاسی، عدلی و کسب انحصار اعمال قدرت در قلمرو یک افغانستان دارای دموکراسی ممکن، مبتنی بر قانونیت تا جایی که میسر بود، کمک کنم. من در این مسیر به محدودیت‌های امکانات خودم وقوف داشتم. بنابر این هیچ داعیه‌ی کلانی هم نداشتم. من از نحوه ی طرح بسیاری از گپ‌ها، با نمایندگان ایالات متحده راضی نبودم، آدم اگر محق هم باشد باید در روابط بین دولت‌ها قواعد بازی را رعایت کند و یا این که از بازی برون شود.

گفتگوهای ما با امریکایی‌ها رفته‌رفته به ابتذال سیاسی کشانده شده بود. امریکایی ها به تکرار به ما گفته بودند که آنان نمی‌خواهند در برخوردشان با پاکستان تغییری بیاورند که افغانستان می‌خواهد. به باور من ما باید بدون عصبانیت و رسانه ای ساختن این موضوع و مسایل مطروحه‌ی دیگر با آنان به بحث‌های‌مان ادامه می‌دادیم و یا این که با قاطعیت تصمیم می گرفتیم و روابط خود را طور دیگری تنظیم می کردیم؛ که ما چنین نمی کردیم و هم به دلیل وابستگی‌های عمیق اقتصادی و ساختاری نمی‌توانستیم، چنین کنیم. روشن است که من طرفدار ادامه‌ی رابطه با امریکایی ها و طرفدار کاهش منظم و پیوسته‌ی حضور آنان در کشور ما و تنظیم روابط بر بنیاد اصول قبول شده‌ی بین‌المللی بودم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از ملاقات‌های جنجال برانگیز و تکرار مکررات، خسته شده بودم و پایانی هم برای این حالت دیده نمی‌شد. روزهای آخر حکومت ما مباحث تکراری، تنش‌های غیرلازم و ناظر و شاهد بودن بر توطئه‌های بسیار بدوی که موجب افزایش تنش‌ها در سیاست خارجی می‌شدند، همراه با کوشش‌های بی‌پایان برای بدنام سازی انسان‌ها از طریق پخش شایعه و افترا از طرق گوناگون، تفاوت قایل شدن میان وزرا و کارمندان فسادپیشه به دلایل تعلقات قومی و حزبی به جایی رسیده بودند که من در دوران ماموریتم بیشتر از هفت بار استعفایم را تقدیم کردم.

از سوی دیگر در بستر واقعی جامعه ی ما درد و غم مردم افغانستان را پایانی نبود. گروه‌های تروریستی اعمال زور و کشتار را هم تاکتیک و هم استراتژی ساخته بودند؛ اما سربازان امریکایی و مقام‌های افغان نیز متواتر مرتکب نقض حقوق بشر و سلب حقوق شهروندی افغان‌ها می‌شدند و تمام مباحثات و گفتگوهای پر از تنش و عصبانیت ما با امریکایی‌ها نیز تغییر چشمگیری در رفتار و کردار آنان به بار نمی‌آوردند. افغانستان بیشتر به سرزمینی مانند بود که در آن هرکس مانند دوران "غرب وحشی" در امریکا فقط با منطق زور سخن می گفت.

در سال ۲۰۱۱ نیروهای ایالات متحده در وردک دست به یک جنایت جنگی زده بودند. جزییات این حادثه بعدها افشا شد. در حادثه‌ی وردک، محصلانی که برای سپری کردن تعطیلات‌شان به خانه‌های‌شان رفته بودند، کشته شده بودند؛ انگشتان جسدها قطع شده و نُه نفر را نیز نیروهای امریکایی با خود برده‌بودند.

در اول مارچ ۲۰۱۲ یک بار دیگر مسایل مربوط به زندان و زندانیان افغان از موضوعات اصلی مطروحه میان افغانستان و امریکایی ها بود. رییس جمهور امریکا با ارسال نامه‌ای به رییس جمهور کرزی، بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

احترام این کشور به حق حاکمیت افغانستان و تعهد به مصالحه و کمک به افغانستان تاکید کرده بود، اما تأثیرات این نامه زیاد ماندگار نبود. در همان روزها، فرانسوی‌ها نیز در کاپیسا به انتقام حمله‌ای که بر سربازان آن کشور صورت گرفته بود، موجب قتل تعدادی از افراد بی‌گناه و ملکی افغان شده بودند. این مساله موجب عصبانیت بیشتر افغانستان گردیده بود. در این واکنش حتا فرانسوی‌ها چند حاجی بی‌گناه افغان را که از حج برگشته بودند، کشتند. برای من بسیار عجیب بود که در رفتار فرانسوی‌ها بعد از تجارب خونینی که در الجزایر داشتند، تغییر بسیاری رونما نگردیده بود. آن‌ها یک واحد کوچک نظامی در افغانستان داشتند، مقدار کمک‌های آن ها نیز چشمگیر نبود. از این کشور انتظار می‌رفت تا به عنوان سرزمین حقوق بشر به مردم افغانستان احترام بیشتری بگذارد، اما چنین نبود. فرانسوی‌ها با این که به افغانستان کمک‌های اندکی می کردند، اما در جلسه‌های بین‌المللی بسیار بی‌پروا صحبت می کردند و طوری صحبت می کردند مثل این که هستی و زندگی افغانستان مربوط به آنان باشد؛ در حالی که در واقعیت آنان نقش ناچیزی در تحولات افغانستان بازی می کردند. من شخصا به دلیل مطالعاتی که در افکار و آرای اندیشمندان فرانسوی داشتم و به دلیل ارج بی‌پایانی که به دستاوردهای سرزمین "انقلاب کبیر" برای بشریت قایل بودم، طبیعی است که از آنان چشمداشت برخورد متفاوتی را داشتم.

این حوادث مقارن با زمانی بود که ۸۸ تن از نیروهای امنیتی ما در بدخشان به طالبان پیوسته بودند و در کابل ناراحتی زیادی در این رابطه وجود داشت. کرزی با این که از امریکایی‌ها هرگز تقاضا نکرد تا زودتر از میعاد معین در افغانستان بمانند و حتا هر بار که خبر خروج آن‌ها را می‌شنید در دل خوشحال می‌شد، به سفیر و جنرال امریکایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفت: "این افراد به دلیل عملیات شبانه‌ی شما، خانه‌پالی‌ها و زندانی کردن‌های شما به طالبان پیوسته‌اند. ما قرارداد استراتژیک را با شما امضا می کنیم؛ اما امریکا باید به قوانین ما و حق حاکمیت ملی ما احترام بگذارد. من می‌خواهم با رییس جمهور شما هر چه زودتر راجع به مشکلات میان ما صحبت کنم و می خواهم تا شما دو نفر هم حضور داشته باشید. اگر وزیر دفاع شما پنیتا و خانم کلینتون هم در آن طرف حضور داشته باشند، بسیار خوب است. ما از کشته‌شدن شهروندان خود خاطرات تلخ داریم. در جریان جهاد ضد شوروی تعداد زیادی از افراد سیاسی معتدل افغانستان توسط حزب اسلامی و جمعیت اسلامی کشته شدند. ما می‌دانستیم که این برنامه‌ی آی‌اس‌آی بود. ما دشمن خود را در آن زمان می‌شناختیم، اما امروز مردم افغانستان، هم شما، هم حکومت افغانستان و هم طالبان را مسؤول می‌دانند. از زمان جنرال مک نیل تا حالا ما روی تلفات ملکی بحث می کنیم، اما به نتیجه نمی‌رسیم. دوران جنرال پتریوس، زمان بسیار بدی برای ما افغان‌ها بود. شما آقای سفیر و جنرال (کراکر و آلن) فضای خوبی را به وجود آورده‌اید. اما شما از طریق عملیات شبانه نمی‌توانید طالبان را شکست دهید. کشتن افراد از طریق عملیات شبانه قتل است، عمل غیرقانونی است. این عملیات را متوقف کنید. مشاوران‌تان را از وزارت خانه‌ها برون کنید. در دو روز پنج نفر از افرادتان کشته شدند؛ این عکس‌العمل مردم افغانستان در برابر عملیات شما است. باید به این حالت پایان داد". رییس جمهور افغانستان این کلمات را با عصبانیت بیش از اندازه ابراز داشت. جنرال آلن در پاسخ گفت: "جناب رییس جمهور، ما از مردم شما دفاع می کنیم. همه‌روزه قربانی می‌دهیم و میلیاردها دالر در این‌جا مصرف می کنیم. ما هیچ نیت بدی نداریم". کرزی که بیشتر عصبانی شده بود، به گونه‌ای که به باور من شایسته ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک رییس جمهور نبود گفت: "شما می‌توانید علیه من کودتا کنید، من و خانواده‌ام را بکشید، اما با این حرف‌ها من قانع نمی‌شوم. من می‌دانم که در حکومت من افرادی هستند که از شما و اعمال‌تان جانبداری می‌کنند؛ اما من هرگز این اعمال را قبول نخواهم کرد. عسکرهای امریکایی حق ندارند قانون اساسی کشور ما را نقض کنند". سفیر کراکر در پاسخ گفت که "لویه جرگه ی مشورتی توصیه کرده بود که عملیات شبانه باید افغانی شود. ما روی این طرح کار می‌کنیم و نیروهای شما را آموزش می‌دهیم". رییس جمهور در پاسخ گفت که "باید در مطابقت با قانون اساسی کشور برای این معضل هر چه زودتر یک راه حل پیدا کرد. این حالت قابل قبول نیست". اشرف غنی که بعدها نشان داد در برابر امریکایی‌ها هرگز صاحبِ نظری از خودش نیست، کوشش کرد تا موضع رییس جمهور را تعدیل کند. وی گفت: "قانون اساسی افغانستان می‌گوید که ما می‌توانیم از زور (قهر) مشروع استفاده کنیم. ما باید کار خود را مطابق قانون انجام دهیم. مردم عصبانی اند. البته که عصبانیت مردم همچنین از فساد در حکومت ما ناشی می‌شود". وی با ابراز این مطلب که مردم از فساد در حکومت نیز ناراحت اند، البته که حرف درستی می‌گفت؛ اما در این‌جا این حرف را برای انداختن بخشی از مسؤولیت تلفات ملکی بر گردن افغان‌ها بیان می‌کرد. هیچ قانونی به هیچ حکومتی حق نمی‌دهد که مردم ناراحت را بکشد و یا به خاطر دستگیری یک "رهبر میانه ی طالبان تا کشته شدن نُه تن را" قابل پذیرش تلقی کند. بدون شک که من هم طرفدار سرکوب طالبان و اجرای عملیات بر ضد آنان بودم؛ اما نه به مفهوم کشتن مردم ملکی و یا قتل بدون محاکمه‌ی افراد و یا هم به زندان انداختن آنان بدون رعایت حقوق بشری و شهروندی‌شان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنرال آلن گفت: "به ما وقت بدهید، تا همه ی مسؤولیت‌ها را به شما انتقال دهیم. به تعویق انداختن قرارداد استراتژیک پایان همکاری‌های ما با افغانستان است. ما می خواهیم زندان‌ها را به شما تسلیم دهیم، پیش از یازدهم مارچ زندان‌ها را تسلیم می‌دهیم و زندانیان را هم به شما انتقال می‌دهیم". کرزی که بیشتر از پیش عصبانی شده بود موضوع را به اظهارات یک عضو کنگره ی امریکا به نام روروباکر[1] که از مدافعان ایده‌ی فدرالیسم در افغانستان بود و در پاریس کنفرانسی را با شرکت سیاسیون افغان تدارک دیده بود، کشاند و امریکا را متهم به "سیاست تجزیه ی افغانستان" کرد. سفیر امریکا در پاسخ گفت: "ما بیشتر از هرکس خواهان یک افغانستان متحد استیم. ابراز نظر از جانب یک نماینده ی کنگره نظر شخصی او است. وکلای شما هم همه‌روزه به ابراز نظر می‌پردازند؛ اما این ابراز نظرها الزاما نظرات دولت شما نیستند. ایالات متحده به تمامیت ارضی شما به موجودیت یک افغانستان واحد و یک‌پارچه متعهد است. نظرات ایالات متحده را رییس جمهور، وزیر خارجه و من به عنوان سفیر انعکاس می‌دهیم نه یک وکیل که دارای دیدگاه‌های متفاوت است". این صحبت به جای این‌که موجب آرامش رییس جمهور ما شود، بیشتر وی را برافروخت و گفت: "برای امضای قرارداد استراتژیک من به ضرب‌الاجل نیاز ندارم. افغانستان مستعمره‌ی شما نیست. ما انگلیس‌ها را شکست دادیم، شوروی را شکست دادیم؛ اما می خواهیم با شما یک دیالوگ داشته باشیم. ما سال‌ها می‌شود که با شما صحبت می کنیم، اما شما به عملیات‌تان پایان نمی‌دهید. زندان‌ها را باید مطابق توافقی که صورت گرفته است، به افغان‌ها تسلیم دهید." من که از ادامه ی صحبت در این

---

[1] Dana Tyron Rohrabacher

(c) ketabton.com: The Digital Library

سطح ناراحت بودم به رییس جمهور گفتم اجازه بدهید تا من با سفیر و جنرال آلن صحبت را فردا ادامه بدهم و کوشش کنم تا با ایشان یک راه حل، در راستای خواسته‌های افغانستان پیدا کنم. جلسه در فضای بسیار ناراحت کننده به پایان رسید. فردای آن روز سفیر و جنرال به دفتر من آمدند. من می‌دانستم که آنان برای برخی از زندانیانی که شهروندان کشورهای دیگر بودند، جایی که آنان را در قید نگهدارند، نداشتند، اما از طرف دیگر، به باور من افغانستان هم گوانتانامو نبود و این مشکل خودشان بود. در فرجام توافق کردیم تا زندان‌ها را ظرف یک ماه به افغان‌ها انتقال دهند، برای نگهداری زندانیان خارجی یک راه حل در برون از افغانستان پیدا کنند و یا این که آن ها را مطابق به قوانین افغانستان به ما تسلیم دهند تا ما آنان را محاکمه کنیم. همچنین توافق شد تا عملیات شبانه توسط قوای خاص، تا زمانی که افغان‌ها خود قادر به انجام چنین عملیاتی می‌شوند، بدون اجازه ی وزارت دفاع افغانستان، امنیت ملی و وزارت داخله افغانستان انجام نیابند. امریکایی ها تعهد کردند تا آموزش نیروهای خاص افغانستان را هر چه زودتر تکمیل کنند. طوری که نخستین واحد این نیروها بتواند قبل از پایان سال ۲۰۱۲ مستقلا دست به عملیات بزند و به جز از نیازهای اجتناب‌ناپذیر لوژیستیکی هیچ کمکی از امریکایی‌ها نخواهند.

اما دردآور این بود که چنین مباحثی که بخشی از گفتگوهای رنج‌آور روزانه ی ما شده بودند، پایان نمی‌یافتند. در مجالس کابینه، جلسات شورای امنیت ملی، جلسه های معاونان رییس جمهور با رییس جمهور، مباحث روی میز نان و در همه‌جا این مباحث را پایانی نبود. هر روز این سخنان با خارجیان و بدون خارجیان تکرار می‌شدند. عملا کار دولت‌داری در سایه‌ی این مباحث صورت می گرفت. در چنین اوضاعی موضوع برخورد با افغانستان و پاکستان به سود پاکستان، به

(c) ketabton.com: The Digital Library

موضوع اصلی و به مرکز سیاست ایالات متحده انتقال یافت. به باور من، ما نتوانستیم با یک مدیریت سیاسی خوب از چرخش رادیکال امریکایی ها به سود پاکستان جلوگیری کنیم. به سخن دیگر دست‌کم سطح تنش در روابط ایالات متحده با پاکستان را نگهداریم.

قرار بود کنفرانس سران ناتو در می ۲۰۱۲ در شیکاگو برگزار شود. در این کنفرانس موضوع تعهد کشورهای همکار افغانستان برای سال‌های پس از انتقال مورد بحث قرار می‌گرفت. مانند هر کنفرانس بین‌المللی در باره‌ی افغانستان، آمادگی‌ها برای کنفرانس پر از استرس و تلاش‌های فراوان بود. دیپلوماتان خارجی به ویژه دیپلوماتان انگلیسی پیش از هر کنفرانس حی و حاضر بودند. آنان در تهیه متن‌ها و اعلامیه‌ها استاد بودند؛ نه تنها به این دلیل که زبان اصلی اسناد، زبان انگلیسی بود، بل که به دلیل این‌که دیپلوماتانی ورزیده داشتند و خود را علی‌رغم این که قدرت واقعی آن کشور در سیاست بین المللی کاهش یافته بود، کشور بزرگی می‌دانستند. این دیپلوماتان نه تنها که در سفارت آن کشور مستقر بودند، بل که در نمایندگی ملکی و نظامی ناتو نیز حضور نیرومند داشتند. آنان با برخوردهای بسیار محترمانه که شیوه‌ی کار آن‌ها است و همچنین با فورمول‌بندی‌های پیچیده، همواره موجب دردسر ما می‌شدند. انگلیس‌ها بر خلاف کشورهای دیگر از افغان‌هایی که در آن کشور درس خوانده بودند، به گونه‌ی شبکه ای حمایت می کردند. از این‌رو من از یک طرف باید متوجه دیپلوماتان خارجی می‌بودم و از جانب دیگر مواظب هم‌وطنان خودم که مانند آن‌ها می‌اندیشیدند و به راحتی مفاهیم و واژگان‌شان را وارد متون بین‌المللی در رابطه با افغانستان می کردند. موضوع صلح و "نقشه‌ی راه" در این رابطه یکی از این مسایل بود. انگلیس‌ها با هوشیاری آن‌چه را می‌خواستند وارد متون می‌ساختند؛ همان‌گونه که واژه‌ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

"شورشگری" را به کمک افغان‌های انگلوفون به جای تروریسم، وارد اسناد بین‌المللی مربوط به افغانستان ساخته بودند. تنها کسی که با قاطعیت در این رابطه از من حمایت می‌کرد و شخصا اسناد را با دقت می‌خواند، شخص رییس جمهور کرزی بود. او حتا در گفتگوهای حضوری و خصوصی با من از تک تک افراد نام می‌برد و می‌گفت که "ما باید هوشیار باشیم تا عوامل انگلیس و پاکستان به جان ما نزنند". من نمی خواهم بگویم که او در تمام موارد حق داشت؛ اما در اغلب موارد در این رابطه حق با او بود. یکی از تناقضات بنیادین در رفتارهای رییس جمهور هم همین بود که از یک‌سو به من هشدار می‌داد که باید مواظب افراد معینی باشم، اما از جانب دیگر همین افراد در مواردی مورد حمایت او بودند. وقتی آدم بر اعضای تیم همکارش اعتماد نداشته باشد، همیشه با دلهره و ترس کار می‌کند. از جانب دیگر، اختلاف عمیق من با رییس جمهور کرزی در موضوع برخورد با طالبان مزید بر مشکلات در راستای تهیه‌ی اسناد بین‌المللی می‌شد. برکناری دکتور داوود مرادیان از وزارت خارجه به دلیل این‌که با موضع رییس جمهور در مساله‌ی طالبان موافق نبود و وی دیدگاه‌هایش را به عنوان اکادمیسین در جلسات غیردولتی بین‌المللی ابراز می‌داشت، برای من مشکلات بیشتری را آفریده بود. همکاران من در شورای امنیت دارای توانایی کافی در تهیه‌ی اسناد بین‌المللی نبودند. آنان به سخن دانشمندان علم سیاست، بسیار هم‌سو و هماهنگ با سیستم می‌اندیشیدند و ظواهر متن‌ها را می‌دیدند. در چنین شرایطی کار من بسیار دشوار بود، اما درک و برداشت من از دولت‌داری این بود که من دیدگاه‌ها و باورهایم را با شفافیت مطرح می‌کنم و تصمیم نهایی را باید رهبری دولت بگیرد و چنین هم می‌شد. هیئت افغانستان مرکب از نمایندگان شورای امنیت، وزارت دفاع ملی، وزارت امور

(c) ketabton.com: The Digital Library

خارجه، وزارت داخله و ریاست امنیت ملی روی متن مشترک برای کنفرانس شیکاگو کار کردند و در فرجام روی یک مسوده به توافق رسیدیم. جاوید لودین معین سیاسی وزارت امور خارجه تنها کسی بود که توانایی لازم را برای تهیه‌ی چنین اسنادی داشت و از جانب دیگر او با من در موارد زیادی هم‌فکر بود. بدون همکاری‌های پیهم او نهایی‌ساختن اسناد ناممکن بود. در تهیه‌ی اعلامیه‌ی کنفرانس سران ناتو در باره‌ی افغانستان ما تا لحظه‌های آخر کار می‌کردیم.

کنفرانس شیکاگو در یکی از سالون‌های یک نهاد امریکایی که احتمالا برای کنگره‌ها و نمایشگاه‌ها تاسیس شده بود، برگزار گردید. برای دو هیئت تدابیر امنیتی کاملا یک‌سان گرفته بودند؛ ایالات متحده و افغانستان. در حاشیه‌ی این کنفرانس رؤسای جمهور افغانستان و ایالات متحده در بیستم می ۲۰۱۲ با هم دیدار داشتند. در مورد این‌که کدام شخص در انتخابات آینده‌ی ریاست جمهوری مورد حمایت حامد کرزی و نامزد مطلوب وی خواهد بود، در همین کنفرانس برای من به گونه‌ی قطعی روشن شد که این شخص دکتور اشرف غنی است. قبلا هم من به این باور رسیده بودم، چرا که به یک‌بارگی اشرف غنی از شخصیت نامطلوب و کسی که کرزی همیشه به من می‌گفت، همزمان با چند دستگاه استخباراتی رابطه دارد، تبدیل شد به کسی که به نظر کرزی "در میان نامزدهای احتمالی تنها کسی است که می‌تواند وقتی یک متن را بخواند به نیرنگ‌های پنهان در درون آن پی ببرد، و وی آدم قاطعی است" و سخنانی مانند این. تمام آن‌چه کرزی به ویژه پس از سال ۲۰۱۲ در باره‌ی اشرف غنی می‌گفت کاملا در تقابل با آن‌چه قبلا به من گفته بود، قرار داشت.

در گفتگوها میان اوباما با کرزی یک بار دیگر موضوع سند

(c) ketabton.com: The Digital Library

همکاری‌های استراتژیک میان دو کشور مطرح شد. قبلا اوباما تاکید داشت که این سند باید قبل از برگزاری کنفرانس شیکاگو نهایی شود. حتا صدراعظم انگلستان و سرمنشی ناتو نیز در این رابطه تلاش کرده بودند. در ملاقات بیستم می ۲۰۱۲ اوباما یک بار دیگر بر این امر تاکید کرد که قرارداد باید هر چه زودتر نهایی و امضا شود. وی گفت: "موضوعاتی مانند مصالحه و ثبات در افغانستان، مسایلی اند که ما به آن‌ها توجه جدی داریم. ما می‌خواهیم تا مسؤولیت‌ها بعد از ۲۰۱۴ کاملا به افغان‌ها انتقال یابند و نقش ایالات متحده امریکا به یک نقش کمک‌کننده تبدیل شود. موضوع تعداد و کیفیت نیروهای امنیتی افغانستان پس از ۲۰۱۴ بسیار مهم استند. ناتو و کشورهای عضو آیساف می‌خواهند به نیروهای شما کمک کنند. این امر ایجاب می‌کند تا از ناتو برای کمک به نیروهای امنیتی شما دعوت صورت بگیرد. در ملاقات‌هایی که من با سران کشورهای دخیل داشتم، آمادگی برای چنین حمایتی وجود دارد".

کرزی با تاکید روی موضوع مصالحه، به مثابه ی مساله ی عمیقا مورد توجه افغان‌ها گفت که "اکثریت مردم افغانستان از امضای قرارداد استراتژیک با شما حمایت می‌کنند. یک اقلیت کوچک مخالف امضای این قرارداد استند. همسایه‌های ما یا ناراضی اند یا این‌که خاموش اند. موضوع صلح اصلی‌ترین مساله برای کشور ما است. مردم افغانستان می‌خواهند بالاخره در کشورشان صلح برقرار شود. پاکستان یکی از مشکلات اساسی است. امیدوارم که مداخله ی پاکستان در کشور ما متوقف شود. بعد از برگشت به افغانستان لویه جرگه ی افغانستان را فرامی‌خوانم و از آن‌ها می‌خواهم که در هماهنگی با توافقی که جهان برای کمک به کشور ما کرده‌اند، آن ها نیز وظایف خود را انجام دهند. نخبگان کشور ما باید متحد شوند. کنفرانس توکیو

(c) ketabton.com: The Digital Library

و کمک‌های غیرنظامی به افغانستان یک امر اساسی است. من می خواهم تاکید کنم که انتخابات ۲۰۱۴ به صورت قطع در کشور ما برگزار خواهد شد. امیدوارم که متحدان ما و همسایه‌های ما در انتخابات ما مداخله نکنند و به رای مردم افغانستان احترام بگذارند. من به برگزاری انتخابات به موقع و آزاد در افغانستان متعهد استم". وی با اشاره به دکتور اشرف غنی گفت که "در همین جلسه نیز یکی از نامزدهای ریاست جمهوری حضور دارد". در حالی که در همان جلسه در واقعیت دو نامزد ریاست جمهوری، زلمی رسول و اشرف غنی حضور داشتند، تاکید کرزی بر اشرف غنی نشان می داد که وی می‌خواهد به امریکایی ها اطمینان بدهد که در مساله ی نامزد ریاست جمهوری با امریکایی ها کدام اختلافی ندارد و آنان باید مطمین باشند که فرد مورد نظر ایشان مورد تایید وی نیز قرار دارد.

اوباما از واکنش‌های احتمالی رییس جمهور ما در کنفرانس نگران بود، از این‌رو از وی خواست تا در سخنرانی‌اش از کشورهایی که در افغانستان قربانی داده‌اند و خواهان کمک به افغانستان استند، قدردانی کند. وی گفت: "آرزوی من این است که وقتی شما رهبران کشورهایی را که در افغانستان قربانی داده‌اند، دیدار می کنید، از قربانی‌های آنان قدردانی کنید. من در باره ی کمک اقتصادی به افغانستان در گروپ هشت نیز صحبت کردم. ما باید به اقتصاد آسیب‌دیده ی افغانستان کمک کنیم. صدراعظم جاپان نمی‌خواهد که تمویل پروژه‌های مشخص در کنفرانس توکیو مطرح شود. وی خواهان این است تا افغانستان یک استراتژی اقتصادی را در کنفرانس توکیو مطرح کند". وی همچنین با ابراز نگرانی از موجودیت فساد و عدم شفافیت در افغانستان، بر نگرانی کشورهای کمک‌کننده در این رابطه اشاره کرد. واقعیت این بود، که همان‌طور که در بالا نیز تذکر

(c) ketabton.com: The Digital Library

دادم، کشورهای کمک‌کننده مسؤولیت کلیت فساد را به گردن افغان‌ها می‌انداختند و کمتر تغییرات لازم در نحوه ی مصرف کمک‌ها از جانب خودشان را در نظر داشتند. اوباما در ادامه تاکید کرد که "اگر شفافیت به وجود نیاید کمک به افغانستان مشکل خواهد شد". اوباما با اشاره به صحبت کرزی که از مداخله ی کشورهای بزرگ مانند سال ۲۰۰۹ در انتخابات افغانستان ابراز نگرانی کرده بود، گفت: "شما در مورد مسایل مربوط به سال ۲۰۰۹ برخورد دیپلماتیک داشتید. ما شما را درک می کنیم. من می‌خواهم تاکید کنم که ما می‌خواهیم که انتخابات شما شفاف باشد. شما بگویید که ما چگونه می‌توانیم در این راستا کمک کنیم. من تضمین می‌کنم که هیچ نوع مداخله‌ای برای من قابل قبول نخواهد بود، اما شفافیت، مشروعیت و حساب‌دهی برای ما و جامعه ی جهانی بسیار مهم است. ما به این‌که چه کسی انتخاب می‌شود، مداخله نمی کنیم. شما به ما بگویید که ما چگونه می‌توانیم کمک کنیم. طبیعی است که عملکرد کمیسیون انتخابات برای ما مهم است. اگر امریکا در افغانستان نامزد خود را داشته باشد، طبیعی است که جدیت ما زیر سوال می‌رود. ما در این مورد هیچ ترجیحی نداریم". کرزی تاکید کرد که برای وی و برای افغانستان برگزاری انتخابات خوب تضمین کننده‌ی آینده‌ی کشور است. او افزود: "در سال ۲۰۰۹ جنرال ماریو[1] رییس ناظران بین‌المللی به کمیسیون انتخابات افغانستان مراجعه کرده و گفته بود که مهم نتیجه ی انتخابات نیست، بل که مهم توافق نامزدان است، اما این بار امیدوارم چنین نشود. انتخابات ما خوب و منصفانه خواهد بود".

---

[1] Antonio Maria Costa

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضای سو تفاهم در روابط امریکا و پاکستان بعد از کشته‌شدن بن لادن هنوز هم تا حدودی وجود داشت. این امر را می‌شد از سخنان اوباما به خوبی درک کرد، اما نگرانی امریکایی ها از این که گویا در کابل نیز همکاران جدی و توانا وجود ندارند، قابل رویت بود. وی در باره‌ی صلح گفت: "جریان تفاهم با قطر به خوبی به پیش می‌رود. گروسمن (نماینده خاص) شما را در جریان تحولات قرار می‌دهد. برخی از افراد عضو حکومت پاکستان نیز علاقمند صلح استند. ما باید فکر کنیم که چگونه می‌توانیم پاکستان را دخیل بسازیم، اما نه این که پاکستان در رهبری پروسه‌ی صلح دخیل ساخته شود. پاکستان باید از حمایت و استفاده از شبکه ی حقانی و سایر گروه‌ها برای رسیدن به اهدافش دست بردارد".

با این‌هم بعد از این کنفرانس استقرار و آرامش به روابط ما با امریکا برنگشت. رابطه‌ی ما با این کشور رفته‌رفته به یک ماجرای مضحک و در عین زمان غم‌انگیز، به نوعی تراژدی-کمیدی مسخ شده بود. گفتگوهای تکراری و مسایل تکراری و قصه‌های دردآور و بی‌نتیجه. هر سیاست گذاری می‌دانست که ما نمی‌توانیم در سیاست ایالات متحده طوری که رییس جمهور افغانستان می‌خواست، تغییر وارد کنیم. از یک طرف بر طالبان پیروز شویم بدون آن‌که با آن‌ها بجنگیم از جانب دیگر نمی‌توانستیم بر طالبان پیروز شویم بی‌آن که با برخاستگاه‌ها، آموزشگاه‌ها، منابع تمویل و تجهیز آنان تقابل صورت بگیرد. رییس جمهور افغانستان حق داشت وقتی که می گفت نمی‌توان در دهات افغانستان جنگ کرد و به منابع تروریسم نپرداخت و پیروز شد. ما در یک چنبره ی اهریمنی گیر مانده بودیم. بدون جنگ با طالبان در افغانستان، نیروهای طالب هر روز بیشتر از پیش، پیشروی می کردند و امکان برقراری نظم دولتی و نظام قانونی در کشور

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناممکن می‌شد و بدون فشار جدی بر پاکستان ممکن نبود تا برخاستگاه‌ها را نابود کرد. دعواهای روزانه‌ی افغانستان و امریکا به دلیل این تفاوت‌های جدی همه‌روزه در آجندای گفتگوهای ما قرار داشت. به نظر من هر دو طرف به نیمی از واقعیت مبارزه با تروریسم توجه داشتند. به هر پیمانه که جنگ به درازا می‌کشید و تروریستان رشد می‌کردند به همان اندازه هم عصبانیت و ناراحتی دو طرف افزایش می‌یافت. از منظر امریکایی ها علت اصلی تداوم و گسترش تروریسم حکومت‌داری بد و موجودیت فساد گسترده در افغانستان بود. از نظر رییس جمهور افغانستان علت تداوم تروریسم، توطئه ی جامعه‌ی جهانی بود که عمدا به این جنگ ادامه می‌داد. در این ادعاها واقعیت‌هایی بود که در استراتژی‌سازی برای مبارزه با تروریسم بازتاب نمی‌یافتند. فساد گسترده در کشور ما وجود داشت و بدون شک که بزرگ‌ترین فساد را خارجیان موجب می‌شدند. نه خارجیان و نه هم حکومت افغانستان، هیچ طرف آماده نبود تا با کلیت فساد مبارزه کند. مبارزه با فساد موضوعی گزینشی، ابزاری برای زیر فشار قراردادن و بی‌آبرو ساختن طرفین شده بود. در این‌جا نمی‌خواهم وارد مباحث تیوری‌های فرایند دولت‌سازی در دولت‌های ناکام بشوم، اما یک اشاره را الزامی می‌دانم. در افغانستان بسیار دیر، روند دولت‌سازی در دوران پساطالبان مورد قبول قرار گرفت. حتا آقای اوباما تا سال ۲۰۱۱ و پس از آن‌هم می‌گفت که "ما به افغانستان نرفته‌ایم تا دولت‌سازی کنیم". با این‌هم عملا دولت‌سازی به نحوی در کشور ما صورت می‌گرفت. طرحی که در این راستا در نظر گرفته شده بود، غلبه بر مشکل جنگ‌سالاری و پایان‌دادن به موجودیت نیروهای مرکزگریز، از طریق ادغام آنان به دستگاه‌های دولت و حتا گاهی حل مشکل برخی از افراد نیرومند از طریق ارتقای آنان به مقام‌های دولتی به منظور

(c) ketabton.com: The Digital Library

دورکردن آن‌ها از پایگاه‌های قدرت‌شان بود. مانند دورکردن اسماعیل‌خان از هرات. برنامه‌هایی مانند خلع سلاح و غیرنظامی‌سازی و جذب جنگجویان سابق به زندگی ملکی[1] و غیره شامل این طرح بودند، اما ملکی‌سازی و مدنی‌سازی جنگجویان در شرایطی که امکان سربازگیری گسترده در بخش‌هایی از کشور ما برای طالبان ممکن بود، نهایت تلاش‌ها را برای ملکی‌سازی جامعه بی‌نتیجه می‌ساختند. به سخنی این تلاش بیشتر شبیه پرکردن چلوصاف با آب نلی بود که آب آن قطره‌قطره می‌تراوید.

تا جایی که مربوط به من می‌شد در جستجوی راهی بودم که چگونه می‌شود با امریکایی‌ها همکاری کرد و در عین زمان اختلاف نظرها را حفظ کرد. منافع ملی امریکا را رهبران آن به گونه‌ای تعریف کرده بودند که با افغانستان و پاکستان هر دو دوستی داشته باشند و در مقام مقایسه در نهایت ترجیح آنان پاکستان بود. ما باید این حقیقت را درک می‌کردیم. تمویل پروژه‌های توسعه‌ای افغانستان، تمویل نیروهای دفاعی و امنیتی ما تا اندازه‌ی غیرقابل تصوری وابسته به امریکا بود. نخبگان سیاسی جانبدار امریکا و انگلیس و حتا بیشتر بزرگان جهادی و کمونیست‌های سابقه از مقامات امریکایی حرف‌شنوی داشتند. در چنین شرایطی یا ما باید برای امریکا در رابطه‌ی بین‌المللی افغانستان جانشین پیدا می‌کردیم و چنین جانشینی که بار آن‌همه مسؤولیت را بر عهده بگیرد، وجود نداشت و یا این‌که باید می‌پذیرفتیم که ما می خواهیم یک رابطه‌ی با تنش کمتر با ایالات متحده داشته باشیم و شرط نیست که در پی حل همه‌ی تفاوت‌ها باشیم. من جانبدار راه حل دوم بودم و در عین زمان جانبدار کاهش تدریجی وابستگی ما

---

[1] DDR

(c) ketabton.com: The Digital Library

به ایالات متحده با تدوین یک استراتژی درازمدت اقتصادی و امنیتی که در آن تکیه بر توان خود اصل و استفاده از کمک‌های برونی فرع باشد. هنوز هم بر این عقیده سخت باور دارم که طرح اختلافات با امریکا به مثابه ی یک عامل دوامدار مخرب در روابط ما و اجتناب از یک سیاست واقعیت گرایانه به امنیت افغانستان و به حیثیت بین‌المللی ما بسیار آسیب رساند و نظامیان پاکستان و در نتیجه طالبان برنده ی این رویکرد بودند و حکایت بی‌پایان مناقشه‌ها میان رهبران افغانستان و نمایندگان امریکا همچنان پایان نمی‌یافت، در حالی که بسیاری از این مناقشه‌ها قابل اجتناب بودند.

راین کراکر سفیر تام‌الاختیار ایالات متحده در کابل و فرمانده نیروهای آن کشور در افغانستان به تاریخ دوازدهم سپتمبر ۲۰۱۲ به دیدار رییس جمهور افغانستان آمدند. این ملاقات درست یک روز پس از آن صورت گرفت که شبکه‌ی حقانی میدان هوایی بگرام را مورد حمله‌ی راکتی قرار داده بود. در نتیجه‌ی این حمله یک هلیکوپتر امریکایی سوخته و سه طیاره ی آن کشور خساره دیده بود. هم‌زمان با این حادثه در ایالات متحده امریکا یک فیلم توهین‌آمیز در باره پیامبر اسلام آماده‌ی نمایش شده بود. این فیلم توهین‌آمیز و اسلام‌ستیز موجب برانگیختن احساسات مسلمانان سراسر جهان شده بود. مانند همیشه در حالی که در کشورهای دیگر ماجرا با صدور اعلامیه‌ها و اعتراض‌های مدنی پایان می‌یافت، در افغانستان ترس گسترده‌ای از تظاهرات خشونت‌آمیز و به آتش کشیدن بناهای عامه و کشتار مردم بی گناه وجود داشت.

حکومت افغانستان تهیه و نمایش این فیلم را محکوم کرد و در ضمن از امریکایی ها تقاضا کرد تا جلو نمایش این فیلم را بگیرند. سفیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکا با ذکر این مطلب که قوانین ایالات متحده چنین اجازه‌ای را به آنان نمی‌دهد، در پی توضیح مشکلات‌شان به رییس جمهور افغانستان شد. در جریان همین دیدار موضوع انتقال زندان‌ها و زندانیان به افغانستان مجددا مطرح شد. رییس جمهور کرزی به نمایندگان امریکا گفت: "چرا شما هنوز تمام زندانی‌ها و زندان بگرام را به افغان‌ها انتقال نداده‌اید؟" جنرال آلن در پاسخ گفت: "ما هیچ علاقه‌ای به نگهداری زندانیان نداریم و نمی خواهیم زندانیان را نگهداری کنیم، اما ما با قوماندان زندان جنرال فاروق در مورد تطبیق توافق‌نامه اختلاف داریم. این عدم توافق موجب شده است تا ما انتقال شش صد نفر آخری را متوقف کنیم".

قوماندان زندان بگرام از جانب افغانستان جنرال فاروق بارکزی، شخصی با پیشینه‌ای جالب بود. وی در جوانی شاگرد بسیار پرتلاشی در دانشگاه حربی بوده است. در دوران حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حالی که صاحب‌منصب پایین‌رتبه‌ای بود به جرم داشتن گرایش‌های دست چپی ضد نظام به زندان افتاده بود. بعدها از زندان آزاد و با گروه‌های نظامی دارای رویکردهای مائویستی در غرب افغانستان همکاری داشت و بعدها به دلیل فشارهایی که از دو طرف مجاهدین و نیروهای دولت بر وی وارد شد، به حزب اسلامی افغانستان به رهبری آقای حکمتیار رجوع کرد. وی در فرجام استحاله یافت و به یکی از وفاداران حقیقی حزب اسلامی مبدل شد؛ تا جایی که او به گونه ی تلویحی اقدام‌های تخریبی خود در روابط امریکا و افغانستان را به گونه‌ی اعتقادی توضیح می‌داد. با چنین موضع گیری‌ای وی که شامه ی خوبی برای ارتقا و مقام هم داشت، جانب قویتر قدرت در تیم حامد کرزی را مورد حمایت قرار می‌داد و در نهایت بیشتر هدایت‌ها را از دفتر رییس جمهور و دفتر سخنگوی وی دریافت می کرد. بعدها

(c) ketabton.com: The Digital Library

با تقرر عبدالشکور دادرس، یکی از اعضای حزب دموکراتیک خلق به حیث سارنوال بازرس در زندان بگرام یک حلقه ی باهم‌پیوسته‌ای از رادیکال‌های ایدیولوژیک امریکاستیز به وجود آمد. این حلقه از موضوع زندان بگرام استفاده‌ی تبلیغاتی و ایدیولوژیک می کرد. با شکست حزب دموکراتیک خلق بیشتر اعضای این حزب تبدیل شده بودند به قوم‌گرایان دوآتشه. جناح خلقی‌ها، جانبداران شهنواز تنی به حزب اسلامی روی آورده بودند و اصولا تبارگرایی نه تنها برای اعضای حزب دموکراتیک خلق، بل که برای بیشتر گرایش‌های اسلامیستی چتر محافظتی را فراهم می‌ساخت. تعویض گرایش انترناسیونالیسم پرولتری به ناسیونالیسم تباری، تعویض گرایش امت‌گرایی به قبیله‌گرایی برای انسان‌های دارای مطلوب معطوف به گذشته، نوعی مشروعیت سنتی می‌دهد.

امریکایی ها هم با اعمال مغایر قوانین افغانستان و قوانین بین‌المللی و نقض حقوق بشری انسان افغانستان، همه‌روزه برای این گروه‌ها، دستاویز تبلیغاتی می دادند. جانبداران داشتن رابطه ی استراتژیک با امریکا، در رسانه‌ها و نهادهای حقوق بشری نیز موضع انفعالی داشتند. کشتار افغان‌ها به دست سربازان امریکایی و قربانیان ملکی در نتیجه‌ی بمباران‌های بی‌معنای آنان و دستگیری‌های غیرقانونی آن‌طور که باید، مورد نقد و بررسی قرار نمی گرفتند. افرادی مانند من هم به آسانی متهم به امریکاگرایی می‌شدیم و به دلیل دسپلین حکومتی و نداشتن امکانات بسیج رسانه‌ها نمی‌توانستیم نظرات‌مان را در اختیار افکار عامه قرار دهیم.

در گفتگوهای استراتژیک میان ایالات متحده و پاکستان که در ۲۶ فبروری ۲۰۱۳ در اسلام آباد برگزار شده بود، مسایلی مطرح شده بودند که بیش از پیش موجب بی‌اعتمادی میان افغانستان و ایالات

(c) ketabton.com: The Digital Library

متحده شدند. رونوشت مباحث میان امریکا و پاکستان از مجراهای استخباراتی به دست ما افتاده بود. من پیش از آن‌که رییس جمهور کرزی در این باره با سفیر امریکا صحبت کند، سفیر را به دفترم خواستم و برایش گفتم که شما چگونه می‌خواهید با ما روابط استراتژیک داشته باشید و از جانب دیگر در گفتگوهای‌تان با پاکستان خلاف امنیت ملی و حاکمیت ما بحث می‌کنید؟ در این گفتگو سفیر پاکستان در کابل آقای صدیق به جانب امریکایی می‌گوید: "کرزی از این‌که با سایر رهبران و گروه‌های افغانستان رابطه گرفته‌ایم، ناراحت است. در حالی که ما در این مورد شفاف برخورد کرده‌ایم. کرزی از ما تقاضا کرده بود تا با سایر رهبران افغان هم گفتگو کنیم. ما علی‌رغم این موضع کرزی باید به راه‌مان ادامه بدهیم. ناسیونالیسم افغانستان در شصت و پنج سال گذشته بر دشمنی با پاکستان بنا نهاده شده است. حتا طالبان نیز دارای چنین برداشتی استند. کرزی تلاش می‌کند تا پشتیبانی عناصر ضد پاکستانی را داشته باشد. وی رهبر برخی از پشتون‌ها است، اما نه همه ی پشتون‌ها". معاون سفیر ایالات متحده در پاکستان آقای هاگلند، در پاسخ او می‌گوید: "تنها کاری را که ما حالا می‌توانیم در این رابطه انجام دهیم، همان است که به راه انتخاب‌شده دوام دهیم. پاکستان باید به تلاش‌هایش برای نزدیکی به سایر گروه‌ها ادامه دهد". وی از معاون آی‌اس‌آی در همین جلسه می‌پرسد که "نگرانی شما از جانب افغانستان چیست؟" معاون آی‌اس‌آی در پاسخ می‌گوید: "ما نگران سیاست تهاجمی هند در افغانستان استیم که برخلاف منافع ما عمل می‌کند. به گونه‌ی مثال فعالیت‌های این کشور در نزدیکی مرزهای ما. نگرانی دیگر ما موجودیت کمپ‌های نیروهای ناسیونالیست بلوچ در داخل خاک افغانستان و همچنین حضور ملا فضل الله و مولوی فقیر محمد در داخل افغانستان است". در ادامه‌ی همین گفتگو سفیر ایالات

(c) ketabton.com: The Digital Library

متحده می‌گوید: "ایالات متحده ی امریکا از تلاش‌های پاکستان برای یک افغانستان متحد و همچنین از تماس‌های صدراعظم و وزیر امور خارجه با همه‌ی گروه‌های افغان استقبال می‌کند". وی در ادامه‌ی صحبتش در رابطه با گفتگوهای صلح می‌گوید: "... کرزی و شورای عالی صلح نمی‌توانند در این رابطه سهم مهمی را ادا کنند. پروسه ی صلح ایجاب اقدام‌هایی مانند آتش‌بس، گشایش دفتر طالبان، آزادی زندانیان از گوانتانامو و گفتگو با سایر گروه‌های افغانستان را می‌نماید. حکومت کرزی یا بخشی از این روند می‌شود و یا این که تجرید می‌شود". من در این‌جا به دلایلی که برای خوانندگان قابل درک است، بخش کوتاهی از این گفتگو را نقل کردم. تلاش برای تجرید حکومت افغانستان در همکاری با پاکستان و سایر گروه‌های افغانستان، طبیعی بود که به مناسبات میان افغانستان و ایالات متحده به گونه ی پایدار آسیب می‌رساند. انتظار کابل از رابطه با ایالات متحده این بود که بالاخره این کشور همراه با افغانستان علیه مداخلات پاکستان ایستادگی خواهد کرد؛ اما در این گفتگو مسایلی مطرح می‌شدند که آشکارا نشان از هم‌سویی امریکا با پاکستان داشت. این کار موجب شد تا رییس جمهوری کرزی بیشتر از پیش اعتمادش را نسبت به امریکایی‌ها از دست بدهد و به آنان به مثابه‌ی کشوری بنگرد که علیه افغانستان توطئه می‌کند.

جان کری وزیر خارجه ی ایالات متحده امریکا از افغانستان در پنجم مارچ ۲۰۱۳ دیدار کرد. موضوع‌های اصلی مورد بحث همان مسایل گذشته بودند. مانند موضوع صلح که به آن در جای دیگری می‌پردازم و مسایل مربوط به پاکستان و احترام به حق حاکمیت ملی مردم افغانستان. کرزی در این ملاقات بر اراده‌اش برای امضای قرارداد امنیتی تاکید کرد. در حالی که بعدها دانستیم که وی واقعیت را

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمی گفت. وی افزود که امریکا باید خواسته‌های افغانستان را بپذیرد. جان کری با اشاره به تعهدات امریکا و جامعه ی جهانی گفت :"شما شاهد تعهد ما در کنفرانس شیکاگو بودید. ما بر سر تعهدات خود ایستاده‌ایم، اما برخی از مواضع و ابراز نظرهای شما در کنگره موجب سو تفاهم می‌شوند".

کرزی هم به موضوع مداخله‌های دوامدار پاکستان اشاره کرده گفت که مردم افغانستان از این حالت ناراضی اند و شدیدا ناراضی اند. وی افزود: "برای ما اساسی‌ترین موضوع در نظر گرفتن جوّ موجود منطقوی است. مردم افغانستان از مداخلات دوامدار پاکستان به تنگ آمده‌اند و می‌خواهند تا همکاری امنیتی ما موجب توقف جنگ و مداخلات این کشور شود. ما می خواهیم تا این همکاری موجب تقویت وحدت ملی در افغانستان گردد. منظور من این است که این همکاری باید موجب تقویت افغانستان از لحاظ داخلی و خارجی و به ویژه موجب تقویت ما در منطقه گردد. مردم ما می‌خواهند این تضمین را از شما داشته باشند". جان کری با تاکید بر این‌که "پیروزی افغانستان اولویت ایالات متحده است"، افزود: "قرارداد امنیتی باید موجبات اعتماد به پیروزی در مردم افغانستان را فراهم بسازد. من فکر می کنم که شما به این باور نیستید که خواست ایالات متحده فقط پیروزی شما است. من می خواهم تا این اعتماد را به شما بدهم. از دید من بسیار مهم است که شما به مردم افغانستان کدام میراث را از خود به‌جای می گذارید. ما در سال ۲۰۱۲، مبلغ ۱۲۲ میلیارد دالر در افغانستان مصرف کردیم. برای سال آینده نیز از کنگره تقاضای نُه میلیارد دالر را نموده‌ایم. جنرال دانفورد با شما برای این‌که افغانستان دارای اردوی نیرومند باشد، همکاری می کند. می‌دانم که کسانی به شما می گویند که امریکا با طالبان و پاکستان همکاری دارد. ما در

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان قربانی داده‌ایم و مقدار زیادی پول مصرف کرده‌ایم. جنگ افغانستان طولانی‌ترین جنگ در تاریخ کشور ما است. هیچ دلیلی ندارد که ما بخواهیم شکست بخوریم". با همه ی این تاکیدها در موضوع انتقال زندانی‌ها همچنان پیشرفتی صورت نمی گرفت و در برخورد با پاکستان هر آن‌چه تغییر یافته بود، علیه منافع افغانستان بود. کرزی یک رونوشت از متن گفتگوهای ایالات متحده در اسلام آباد با معاون آی‌اس آی و سفیر پاکستان در افغانستان که در آن به پیشبرد پروسه ی صلح و به انزوا کشاندن حکومت حامد کرزی نیز اشاره شده بود را در اختیار جان کری گذاشت.

وزیر دفاع جدید ایالات متحده چاک هگل در دهم مارچ ۲۰۱۳ به افغانستان آمد. این نخستین دیدار وی به صفت وزیر دفاع کشورش از سرزمین ما بود. جک هگل از کسانی بود که در دوران سناتوری‌اش، از جمله‌ی دوستان افغانستان تلقی می گردید و با رییس جمهور افغانستان نیز رابطه ی خوب و صمیمانه داشت؛ اما نخستین دیدارش به صفت وزیر دفاع ایالات متحده، با رییس جمهور افغانستان طوری بد گذشت که دیگر تا روزی که وزیر دفاع امریکا بود به دیدار رییس جمهوری نیامد. قبل از رسیدن وزیر دفاع به دفتر حامد کرزی اعضای دفتر رییس جمهور، وزیر دفاع محمدی، لوی‌درستیز کریمی و من در دفتر رییس جمهور گرد آمده بودیم و راجع به مشکلات میان افغانستان و امریکا صحبت داشتیم. رییس دفتر حامد کرزی، آقای کریم خرم، تا آن زمان کاملا آرام بود و هیچ نظری نمی داد. وقتی که حامد اکرم، رییس تشریفات ریاست جمهوری، آمد و گفت که وزیر به نزدیکی‌های گلخانه (مقر کار رییس جمهور) رسیده است، آقای خرم گفت که "همین امروز صبح وقتی که وی به طرف دفتر رییس جمهور می‌آمده، از شینوار به وی تیلفون شده و اطلاع داده‌اند که

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیروهای امریکایی مقر ولسوالی را بمباران می‌کنند و وی از والی ننگرهار نیز در این باره پرسیده است؛ اما والی گفته است که آنان در جریان نیستند." دیگر فرصتی برای تحقیق در باره‌ی صحت و سقم این گزارش نبود، چرا که مهمان وارد شده بود. این موضوع بیشتر از پیش بر عصبانیت رییس جمهوری افزود و صحبت‌ها بسیار غیردوستانه گذشتند. با این‌که کرزی صحبت را دوستانه شروع کرد، اما به زودی بحث بر تکرار مکررات و به دور از مسایلی که می‌توانستند موجب توافق شوند، تمرکز یافت. رییس جمهوری بعد از تعارفات لازم گفت: "امسال سال تصمیم است مبنی بر این‌که آیا افغانستان و ایالات متحده با هم همکار و متحد استند و یا نه؟ در گذشته موضوع تلفات ملکی یکی از مشکلات جدی ما بود. مردم ما از ادامه‌ی این وضعیت ناراحت استند. اعضای حکومت افغانستان واقعیت‌ها را به شما نمی‌گویند. آن‌چه شما از اینان می‌شنوید با نظرات مردم ما تفاوت دارد. ما در رابطه به سیاست‌های شما در منطقه متحد شما استیم اما می خواهیم که در امور داخلی ما مداخله نشود". وزیر دفاع امریکا که برای شنیدن این مسایل آماده شده بود، سعی کرد تا فضا را اندکی نرم بسازد. وی گفت: "سلام رییس جمهور کشورم را با پیام وی آورده‌ام و می خواهم پیام وی را خصوصی به شما برسانم. من می‌دانم که تمام کشورهای دنیا سزاوار احترام اند. عزت و حاکمیت چیزی نیست که مورد سوال قرار بگیرد. ما با هم دوست و همکار استیم و نباید همدیگرمان را در موقعیتی قرار بدهیم که نتوانیم به کارهای لازم برسیم. ما به تعهدات خود در برابر شما عمل می‌کنیم و از همکاران شما در این راستا تشکر می‌کنم". رییس جمهور افغانستان به تفصیل در باره‌ی تجاوزهای پاکستان صحبت کرد و این نگرانی را که امریکا در پی آن است تا "کنترول سیاست خارجی افغانستان را به پاکستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسپارد" با وی در میان گذاشت. من هم به نوبه‌ی خود از سیاست مداراجویانه ی ایالات متحده در برابر پاکستان انتقاد کردم و گفتم که بدون مبارزه ی قاطع و وادار ساختن پاکستان به همکاری، ما نمی‌توانیم این جنگ را به پیروزی برسانیم. وزیر دفاع ایالات متحده نخست بر امضای قرارداد امنیتی تاکید کرد و گفت: "نظر شما را در باره ی پاکستان شنیدم. می خواهم تاکید کنم که ما با پاکستان و طالبان در غیاب شما صحبت نمی کنیم."

به باور من تغییر قابل ملاحظه در روابط میان ما و ایالات متحده ایجاب می کرد تا در دو مورد دگرگونی رونما شود. از جانب ایالات متحده باید در سیاست آن کشور در برابر پاکستان تغییری در راستای انتظارات افغانستان صورت می گرفت و در جانب افغانستان هم باید بر سیاست شک بی‌پایان و باور به تیوری‌های توطئه و این که امریکا در کشور ما در پی توطئه است، باید پایان داده می‌شد. این در حالی بود که در هیچ یک از این دو تغییری رخ نمی‌داد و ما مصروف تکرار مکررات بودیم و بدین گونه بحران در روابط دو کشور به یک امر ثابت تبدیل شده بود. جانب افغانستان حتا حاضر نبود و یا نمی‌توانست، با حفظ ظاهر، اندکی بر کاهش تنش موثر واقع شود. امریکایی‌ها در مورد انتقال زندان بگرام هر روز بهانه‌ی نوی می‌آوردند و این موضوع را به تعویق می‌انداختند. شاید آن‌ها نگران بودند که مقام‌های افغانستان تروریستان خطرناک را آزاد کنند و یا این که می‌دانستند که نگهداری افراد در زندان خلاف قوانین ایالات متحده، در داخل کشورشان ممکن نیست و می‌خواستند از زندان بگرام نیز به مثابه‌ی یک گوانتاناموی دیگر استفاده کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیدار از واشنگتن و تغییر همه‌جانبه در استراتژی ایالات متحده

امریکایی‌ها در جنوری ۲۰۱۳ برای دیدار رییس جمهور افغانستان از واشنگتن آمادگی‌های لازم را گرفته بودند. روز قبل از دیدار دو رییس جمهور، مشاور امنیت ملی ایالات متحده آقای دانیلون، جنرال لود، معاون مشاور امنیت ملی با چند تن دیگر به مهمان‌خانه‌ی بلیر هاوز به دیدار رییس جمهور افغانستان آمدند. این دیدار در واقعیت برای آمادگی و بحث روی مسایلی صورت می‌گرفت که قرار بود روز بعد در کاخ سفید میان دو رییس جمهور مطرح شوند. از جانب افغانستان وزیر خارجه زلمی رسول، اکلیل حکیمی سفیر افغانستان در واشنگتن و من نیز حضور داشتیم. این صحبت‌ها نشان دادند که در رویکرد ایالات متحده در برابر افغانستان تغییرات عمیقی رونما گردیده است. این تغییرات در مسایل استراتژیک بیشتر خلاف آن جهتی بود که افغان‌ها انتظار آن را داشتند.

دانیلون در جمله ی صحبت‌های خود به رییس جمهور افغانستان گفت: "طالبان از دید ما دیگر یک گروه تروریستی نیستند. ما به نیروهای شما کمک می‌کنیم تا قادر شوند خود با دشمنان شما بجنگند. ما نیروهای خود را از افغانستان برون می‌کنیم. یک تعداد محدودی از نیروهای ما به منظور کمک، آموزش و تجهیز نیروهای افغانستان می‌مانند. این نیروها در عملیات جنگی شرکت نمی‌کنند. یک تعداد بسیار اندکی از نیروهای ما به منظور مبارزه با تروریسم در افغانستان خواهند ماند". رییس جمهور افغانستان با ناراحتی زیاد از او پرسید که "از نظر شما اگر یک گروه از طالبان به یک مکتب در کابل حمله کند و بچه‌های ما را گروگان بگیرد، این تروریسم است؟ " دانیلون گفت: "نه. این کار شماست که با آن ها چگونه برخورد می‌کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکا مداخله نمی‌کند". کرزی گفت که "اگر یک واحد از نیروهای پاکستانی در لباس طالبان به یک ولسوالی افغانستان مثلا در پکتیا حمله کند و این ولسوالی را اشغال کند، این عمل از نظر شما تروریسم است؟" پاسخ مشاور امنیت ملی امریکا باز هم همان بود: "نه این مشکل شما با پاکستان است". کرزی از او پرسید "پس تروریسم از دید شما چیست؟" دانیلون پاسخی داد که برای من باور نکردنی بود. او گفت "اگر تاسیسات امریکایی مانند سفارت و یا سایر تاسیسات امریکایی و یا شهروندان امریکا مورد حمله قرار بگیرند، از دید ما تروریسم است و ما وظیفه ی خود می‌دانیم که در چنین حالتی به دفاع بپردازیم". این پاسخ به نظر من بسیار غیرمسؤولانه و اعتراف به یک دید نژادپرستانه بود. حمله به کودکان افغان تروریسم نیست؛ اما حمله به تاسیسات یک قدرت بزرگ که در همان کشور حضور دارد، تروریسم است. چنین منطقی به جز از این که از یک برداشت اروپا-امریکا برتری مایه بگیرد، هیچ تفسیر دیگری نمی‌توانست داشته باشد. این ملاقات با ناراحتی به پایان رسید. اگر چه رییس جمهور افغانستان در چندین ملاقات تقاضای شبیه این موضوع، عدم مداخله‌ی امریکا در تقابل‌های میان افغانستان و طالبان را مطرح کرده بود؛ اما طرح این قضیه از جانب امریکایی‌ها بعدها تمسکی شد برای او تا به کمک آن تیوری‌های توطئه را بیشتر مطرح کند. رییس جمهور افغانستان در موارد متعددی از امریکایی ها خواسته بود تا در داخل افغانستان به کسی حمله نکنند و بگذارند خود افغان‌ها مشکلات‌شان را حل کنند. او از امریکایی ها خواسته بود که بروید به پناه‌گاه‌های تروریستان، "تروریستان در دهات افغانستان نیستند". روز بعد هیئت ایالات متحده، هیئت افغانستان را برای ارائه‌ی معلومات و اقناع در باره‌ی این که چرا آنان دیگر نمی‌خواهند به طالبان حمله کنند و در این راستا از افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

هم می‌خواهند تا در رویکرد سیاست خارجی‌اش در برابر پاکستان تغییراتی بیاورد، ما را به "اتاق فرمان" امنیتی قصر سفید بردند. اعضای تیم امنیتی رییس جمهور اوباما هم حضور داشتند. این اتاق فرمان یکی از دلتنگ‌ترین جاهایی است که من تا کنون دیده‌ام؛ اتاقی کوچک و تاریک با موبلمان بسیار بد ذوق با یک میز بیضوی شکل در وسط با دو قطار چوکی در دو طرف آن.

به ما گفته شد که در این اتاق جلسه‌های بسیار مهم شورای امنیت ملی ایالات متحده امریکا برگزار می‌شود. متخصصان امریکایی با نشان دادن پاورپوینت‌ها با ارائه ی تاریخ و شواهد نشان دادند که آنان در پاکستان و افغانستان تعداد زیادی از افراد رهبری و فرماندهان مهم مربوط به القاعده را کشته‌اند و بدین‌گونه تهدید القاعده تا حدود زیادی برطرف شده و این گروه دیگر تهدید جدی را به امنیت ملی ایالات متحده امریکا و متحدان آن کشور تشکیل نمی‌دهد. تعداد کمتر از پنجاه نفری که از القاعده در افغانستان باقی مانده‌اند را هم می‌شود توسط عملیات ضد تروریسم نیروهای خاص امریکایی و طیاره‌های بی‌پیلوت "خنثا" کرد. این اصطلاح را اغلب افراد امنیتی و نظامی امریکا به جای کشتن به کار می‌بردند. بسیار جالب است که در این روزها رییس سازمان امنیت ملی امریکا می گوید که القاعده در پاکستان و افغانستان خودش را مجددا سازماندهی کرده است. با این‌هم اطلاعات ارائه شده از جانب متخصصان ایالات متحده در آن روز کاملا خلاف این را می گفتند. بدون شک که منافع این کشور در آن روز ایجاب می کرد تا چنین بگویند و امروز ایجاب می کند تا طور دیگری صحبت کنند. آنان می‌خواستند بگویند که ما دشمن‌مان را سرکوب کرده‌ایم و طالبان موضوع داخلی شما است و آن‌ها تروریستان بین‌المللی نیستند. شما حکومت‌داری‌تان را خوب بسازید،

(c) ketabton.com: The Digital Library

کارها درست می‌شوند. این دیدگاه در ملاقات روز بعد با رییس جمهور ایالات متحده واضح‌تر شد.

یک روز پس از این که متخصصان امنیتی اوباما در مورد نابودی القاعده در منطقه ی ما، به ما معلومات دادند به دیدار اوباما رفتیم. یک ملاقات کوتاه میان هیئت‌ها صورت گرفت. بعدا رؤسای جمهور در همراهی با مشاوران امنیتی دو کشور، دانیلون و من به منظور ادامه‌ی صحبت از مجلس عمومی برون شدیم. من در اینجا بخش‌هایی از گفتگوهایی را که در حضور هیئت صورت گرفت و بعدا بخش‌هایی از گفتگو را که در حلقه‌ی کوچک‌تر ادامه یافت، نقل می کنم:

اوباما ضمن عرض خوش‌آمد مجدد گفت: "من می خواهم دورنمای گسترده ی روابط دو کشور را مورد بحث قرار دهم. شما با من هشت ماه پیش قرارداد استراتژیک همکاری‌های درازمدت میان دو کشور را امضا کردید. از آن زمان بدین‌سو کارهای مهمی صورت گرفته است. ما روی روابط پس از سال ۲۰۱۴ بحث کردیم. کمک، آموزش نیروهای امنیتی شما و کمک درازمدت ملکی برای مردم افغانستان همه مسایلی اند که مورد توجه قرار گرفته‌اند. این همکاری‌ها در واقعیت پیام قوی برای جوانب مختلف بود. تعهد دوامدار ایالات متحده در برابر شما برای آینده با آن‌چه در سال ۱۹۸۹ به وقوع پیوست، تفاوت دارد. کار ما به منظور کمک به شما و مبارزه با تروریسم پایان نیافته است. دو سال از کنفرانس لیزبن می گذرد. ما صحبت روی قرارداد امنیتی را شروع کرده‌ایم. روی موضوع صلح و مصالحه کار ادامه دارد. کمک به تامین حاکمیت افغانستان برای ما مهم است. شما بدون شک که در باره‌ی مسایل مربوط به خودتان تصمیم می گیرید و ما از راهی که شما انتخاب کنید، حمایت می کنیم. موضوع انتخابات

(c) ketabton.com: The Digital Library

موضوع کاملا مربوط به خود شما است. ما از هیچ نامزدی حمایت نمی کنیم. ما نمی خواهیم که مسایل سال ۲۰۰۹ تکرار شوند. گذار اقتصادی و تامین یک توسعه ی پایدار مهم است. ما آرزو داریم که قرارداد امنیتی میان دو کشور امضا شود. این کار، ما را در ادامه ی کمک به تعلیم و کمک به اردوی شما و همچنان جنگ ما با القاعده کمک می کند. خوشحالم از این که ما با هم روی انتقال مدیریت زندان بگرام به افغانستان به توافق رسیدیم. من به این باورم که دفتر طالبان در قطر هر چه زودتر باید گشوده شود. می‌دانیم که شما در این‌باره نگرانی دارید، ما هم نگرانی‌های خودمان را داریم. من می‌دانم که نگرانی در مورد پاکستان وجود دارد. ویژن ما این است که افغانستان یک متحد قوی و نیرومند ایالات متحده باشد. حالا می‌خواهم نظرات شما را داشته باشم".

رییس جمهور کرزی گفت: "تشکر از مهمان‌نوازی گرم شما جناب رییس جمهور. من در این روزها صحبت‌های سازنده و خوبی با وزرای شما و همچنین اعضای کنگره داشتم. ما یک دهه می‌شود که با هم همکار استیم. کمک شما به افغانستان موجب شد که امروز افغانستان دارای نظام آموزشی بهتر با تعداد زیادی متعلم و محصل باشد. ما صاحب دموکراسی و آزادی مطبوعات استیم. بدون کمک و قربانی شما افغانستان نمی‌توانست بیرق خود را در سراسر جهان برافراشته نگهدارد. افغانستان در این ده سال گذشته متحمل قربانی‌های فراوان شده است. تعداد تلفات ما در این مبارزه به ده‌ها هزار نفر می‌رسد. جناب رییس جمهور، بدون شک که میان ما مشکلات و تنش‌هایی هم بوده است. مردم افغانستان می‌خواهند تا ما با هم همکاری نموده و به جلو برویم. لوی جرگه‌ی افغانستان قبول کرد تا ما با هم همکاری کنیم. موضوع توقف خانه‌پالی‌ها و عملیات شبانه و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مانند آن‌ها مسایلی استند که ما در متن قرارداد امنیتی روی آن توافق کرده‌ایم. توجه به این مسایل برای نهایی‌سازی قرارداد امنیتی از دید ما مسایل اساسی است. مصؤونیت نیروهای شما را در صورت پیشرفت و توافق نهایی روی متن قرارداد، می‌توانیم با مردم افغانستان در میان بگذاریم. خوشحالم از این که شما در مورد اهمیت صلح و مصالحه تاکید داشتید. رسیدن به صلح نیاز اصلی مردم افغانستان است. شما نمی‌خواهید پس از ۲۰۱۴ با طالبان جنگ کنید. پس کمک کنید تا ما زودتر به صلح دست یابیم.

تشکیل شورای عالی صلح نتیجه‌ی تصمیم نزدیک به ۱۶۰۰ نفر نمایندگان مردم افغانستان از سراسر کشور ما است. ما می خواهیم پروسه‌ی صلح را توسط شورای عالی صلح ادامه بدهیم. چون شما جانبدار گشایش دفتر طالبان در دوحه استید، ما هم از گشایش این دفتر حمایت می کنیم. طالبان باید نماینده‌ی رسمی و باصلاحیت‌شان را به دوحه بفرستند. گفتگو می‌تواند میان شورای عالی صلح و نمایندگان رسمی طالبان شروع شود. پذیرش قانون اساسی کشور ما شرط است. در مورد کمک‌های اقتصادی و نحوه‌ی مصرف این کمک‌ها ما می‌خواهیم تا نظرات افغانستان در نظر گرفته شوند. ایجاد زیربناهای اقتصادی افغانستان بسیار مهم است. تجهیز و تسلیح نیروهای دفاعی و امنیتی افغانستان متناسب با وظایفی که دارند و متناسب با تهدیدهایی که در پیرامون ما وجود دارند، برای افغانستان مهم استند. افغانستان یک دولت با امکانات بسیار بزرگ نظامی در منطقه ما بوده است. ما می خواهیم یک اردوی قوی داشته باشیم. بدون شک که حتا اگر نیروی نظامی نیرومندی هم داشته باشیم، منظور مداخله در امور همسایه ی ما نیست. مگر این که امریکا از ما بخواهد و ما یک کار مشترک را انجام دهیم".

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوباما در پاسخ صحبت‌های رییس جمهور افغانستان گفت: "ما در دو سال آینده باید این آرمان را تحقق ببخشیم. اردوی شما باید تجهیز شود تا بتواند به وظایفش عمل کند".

پس از این بخش گفتگوها که در حضور هیئت دو طرف صورت گرفت، رؤسای جمهور به اتاق کار اوباما رفتند تا در یک حلقه‌ی کوچکتر با هم صحبت کنند. از جانب ایالات متحده دانیلون مشاور امنیت ملی امریکا و از جانب افغانستان من حضور داشتم. در این‌جا بخش‌هایی از این گفتگوها را با امانت‌داری تمام نقل می‌کنم:

اوباما: "برداشت‌های تیم من این است که صحبت‌های شما در واشنگتن خوب بوده است. ما همچنین در کنفرانس ویدیویی خود صحبت‌های خوب داشتیم. حالا می‌خواهم در این صحبت خصوصی چند مورد را با شما در میان بگذارم؛ سه موضوع مهم است: ۱. نقطه‌ی عطفی که ما رسیده‌ایم؛ ۲. تحکیم حاکمیت افغانستان و پیشرفت نیروهای امنیتی؛ ۳. موضوع منطقه‌ای.

"بر اساس گزارش‌های جنرال آلن، پیشرفت‌های خوبی در تقویت نیروهای شما صورت گرفته است. شما می‌توانید به مردم افغانستان بگویید که این نیروها قادر اند وظایف‌شان را انجام دهند، بنابر این افغانستان آماده می‌شود تا بهار آینده انتقال مسؤولیت‌ها را به پایان برساند. نیروهای افغان در موسم جنگ امسال و در سه سال آینده در رهبری استند. نیروهای ما در نقش حمایتی قرار می‌گیرند. دو سال نیروهای شما امر رهبری را تجربه می‌کنند و در این جریان به خوبی برای بر عهده گرفتن تمام مسؤولیت‌ها آماده می‌شوند. در این سه سال آینده نیروهای امریکایی در دهات افغانستان حضور نخواهند داشت و موجب ناراحتی مردم نمی‌شوند. اگر این طرح برای شما مورد قبول

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد، می‌توانید به مردم‌تان بگویید که امریکا پیشنهاد افغانستان را مبنی بر خروج از دهات و دادن رهبری به نیروهای افغانستان پذیرفته است. در مورد این که ما و متحدان دیگر ما تا کی و به چه تعداد در کشور شما می‌مانیم، من با جنرال آلن صحبت می‌کنم و در این مورد در توافق با شما تصمیم می‌گیریم".

رییس جمهور کرزی: "من کاملا با شما موافقم آقای رییس جمهور. مردم افغانستان خوشحال می‌شوند که بشنوند، نیروهای افغانستان مسؤولیت‌ها را بر عهده می‌گیرند و نیروهای شما از روستاهای ما خارج می‌شوند. مردم افغانستان باید ما را و نیروهای افغانستان را آزمایش کنند. فصل بهار برای این کار زمان خوبی است. خوشحال می‌شوم به مردم افغانستان بگویم که امریکایی‌ها در بهار دهات افغانستان را ترک می‌کنند. ابعاد خراب‌کاری پاکستان از این بیشتر نمی‌تواند بشود. حملات تروریستی ادامه خواهند یافت، اما این مسؤولیت ما است که از خودمان دفاع کنیم".

اوباما: "در مورد قرارداد امنیتی؛ ما یک سال وقت داریم. ممکن است که زودتر به نتیجه برسیم. موضوع انتقال زندان و زندانیان و همچنین موضوع حملات شبانه از مسایل اصلی مورد نظر شما بودند. خوب است که در مورد انتقال زندان‌ها و حملات شبانه با وزیر دفاع ما به نتیجه رسیدید. ما باید کوشش کنیم تا قرارداد امنیتی زودتر نهایی شود. بعد از ۲۰۱۴ تعلیم و کمک به نیروهای ملی امنیتی افغانستان[۱] برای ما مهم است. پاکستان و ایران مداخله می‌کنند؛ اما حمله‌ی مستقیم نظامی از جانب آنان ممکن نیست. ما باید پیشرفت‌های خود را در مورد آموزش و تجهیز قوای امنیتی افغان تقویت کنیم. القاعده باید

---

[۱] Afghan National Security Foreces (ANSF)

(c) ketabton.com: The Digital Library

این ظرفیت را نداشته باشد تا منافع و امنیت ما را از کشور شما تهدید کند. حاکمیت شما برای ما مهم است. ما می خواهیم تا از خاک شما مانند عملیاتی که از کشورهای دیگر علیه تروریسم انجام می‌دهیم، همچنان دست به عملیات بزنیم. ما می‌خواهیم شریک شما باشیم. کارهای زیادی برای نیروهای امنیتی شما برای پس از ۲۰۱۴ آماده شده است. ما نمی‌خواهیم تا از خاک شما به ما حمله شود؛ اما نمی‌خواهیم با طالبان هم جنگ کنیم. ما نمی‌خواهیم در منازعه‌ی بین‌الافغانی مداخله کنیم".

این نخستین بار بود که ما از زبان بالاترین مقام ایالات متحده با این صراحت می‌شنیدیم که جنگ با طالبان را، جنگ بین‌الافغانی می گفتند. در حالی که ما سال‌ها از مقام‌های استخباراتی امریکایی این کشور گزارش‌هایی را مبنی بر این که دستگاه استخباراتی پاکستان به گونه‌ی منظم در امور افغانستان مداخله می کنند، دریافت می کردیم. مشروعیت حقوقی حضور نظامی امریکا در کشور ما تنها و تنها به این دلیل بود که با تروریسم مبارزه شود و نه چیز دیگری. این تناقض باورنکردنی در سیاست ایالات متحده در کشور ما برای من بسیار تکان‌دهنده بود.

رییس جمهور حامد کرزی که متوجه رویکرد جدید ایالات متحده شده بود، در پاسخ آقای اوباما گفت: "این موضوع که شما به چه تعداد نیرو را در افغانستان می گذارید، به شما ارتباط دارد. ده هزار و یا بیشتر، این تصمیم شما است. تعداد از نظر من مهم نیست. مهم کیفیت حضور شما است. ما با تصمیم شما در این رابطه موافقیم. اما یک موضوع است که باید مورد توجه قرار گیرد؛ موجودیت پناه گاه‌ها در خاک پاکستان منبع اصلی تهدید برای افغانستان است. شما این

(c) ketabton.com: The Digital Library

موضوع را هم یک موضوع داخلی افغانستان می‌دانید و یا این که می‌خواهید در این مورد کاری بکنید؟"

اوباما: "در این باره ما در همکاری با نیروهای شما، به گونه‌ی مثال اگر حقانی شما را تهدید کند در مشورت با شما علیه آن ها اقدام می کنیم. اما ما نمی‌توانیم به پاکستان حمله کنیم. ما نمی خواهیم پاکستان را بی‌ثبات بسازیم. آرزوی ما این است که پاکستان بتواند به امنیت شما کمک کند، اما متاسفانه نمی کند. ما به حقانی حمله خواهیم کرد؛ این کار احتمالا بخشی از مبارزه ما با تروریسم است، اما اگر به سفارت ما حمله شود و یا افراد ما مورد حمله قرار گیرند، موضوع دیگری است. ما می‌دانیم که تحریک طالبان پاکستان[1] در افغانستان فعال است. نقش ما این است که از طریق دیپلوماتیک بخواهیم تا این مشکل حل شود. ما می‌دانیم که شما و پاکستان مناطقی دارید که قابل کنترول نیستند. تهدید افراطیت در پاکستان بیشتر از کابل است. پاکستان شروع کرده است تا این واقعیت را بشناسد. ما فکر می کنیم این به نفع پاکستان است تا با شما همکاری کند".

رییس جمهور کرزی: "منظور شما از مبارزه با القاعده این است که حملات طیارات بی‌پیلوت ادامه می‌یابند؟"

اوباما: "ما از بیست نفر رهبری القاعده سیزده تن آنان را کشتیم. حقانی مصروف جهاد بین‌المللی است، تحریک طالبان پاکستان یک آجندای منطقه‌ای است".

رییس جمهور کرزی: "اگر شما با طیارات بی‌پیلوت از خاک افغانستان به پاکستان حمله کنید و پاکستان به ما بگوید که شما تعهد کرده بودید که از سرزمین شما به خاک ما حمله نمی‌شود، ما چه بگوییم؟"

---

[1] Tehrik e Taliban Pakistan (TTP)

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوباما: "پاکستان عملا با ما توافق کرده است که ما می‌توانیم این حملات را انجام دهیم. تعداد حملات با طیارات بی‌سرنشین بعد از ۲۰۱۴ کاهش می‌یابد. پاکستان نمی‌تواند علیه این عملیات کارزار به راه بیندازد. ما باید این مسایل را در قرارداد امنیتی دو جانبه طوری تنظیم کنیم که برای شما موجب مشکل نشود".

رییس جمهور کرزی: "هند از حضور شما حمایت می کند، اما در مورد همکاری با پاکستان و طالبان آن ها نگران اند. مهم است تا از طرف امریکا کسی با هند صحبت کند و نگرانی‌های آن ها را مرفوع سازد".

اوباما: "هند دوست نزدیک ما است؛ من و میشل به فرهنگ و تمدن هند بسیار علاقمند استیم. صدراعظم دوست شخصی من است. ما می خواهیم که رابطه‌ی شما با هند قوی باشد. هند و پاکستان هم گفتگو می کنند؛ ما نمی خواهیم هند در محاصره باشد. ما هند را تشویق می کنیم که با افغانستان رابطه ی قوی داشته باشد. ما می‌توانیم به هند بگوییم که آنان نباید از افغانستان علیه پاکستان استفاده کنند. من می‌دانم که آنان نگرانی دارند. به ویژه در دوران انتقال. هند نباید دلایل بیشتر به پاکستان دهد که بیشتر موجب پارانویا در این کشور شود".

رییس جمهور کرزی: "اگر پاکستان به دلیل داشتن روابط نیک ما با هند نگران است و این نگرانی به دلیل کدام تهدید و یا مداخله علیه پاکستان از خاک افغانستان باشد، این نگرانی مشروع است و ما باید دقیقا به آن توجه کنیم. پاکستان نباید از خاک افغانستان مورد تهدید قرار گیرد و ما به هند چنین اجازه‌ای نمی‌دهیم، اما اگر پاکستان از ما بخواهد که از بورس‌های تحصیلی هند صرف نظر کنیم و یا از کمک‌های انکشافی هند صرف نظر کنیم، ما چنین کاری را نخواهیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرد. ما به پاکستان به هیچ وجه حق ویتو بر سیاست خارجی افغانستان را نخواهیم داد. ما در مبارزه با شوروی برای حفظ استقلال خود قربانی‌های بی‌شمار دادیم و ملت ما از استقلال خود صرف نظر نمی‌کند در ضمن می‌خواهم بگویم که برخی از همسایه‌های ما از جمله ایران با داشتن قرارداد امنیتی با شما موافق نیستد".

اوباما: "اگر ما به ایران حمله کنیم می‌دانیم که آنان مورد ناراحتی شما می‌شوند. ما نمی خواهیم که ایران سلاح اتومی داشته باشد. ما می خواهیم مشکلات خود با ایران را از طریق دیپلوماتیک حل کنیم. اگر ما تقابل نظامی با ایران داشته باشیم، نیاز نداریم از افغانستان حمله کنیم. ما امکانات دیگری داریم. ما تا حال به نیروهای غیردولتی در عراق و افغانستان روبه‌رو بوده‌ایم، اما با دولت‌هایی مانند ایران، اردوی امریکا مشکلی ندارد".

رییس جمهور کرزی: "امکان همکاری شما با ایران در افغانستان وجود دارد؟"

اوباما: "بد نیست. اما حضور نظامی ما در افغانستان در موضوع تقابل ما با ایران دارای اهمیت نیست".

رییس جمهور کرزی: "کنترول حریم هوایی ما مهم است. وزیر دفاع شما گفت که باید فضا را مشترک کنترول کنیم".

اوباما: "قرارداد امنیتی باید موجب تحقق و عملی شدن حاکمیت افغانستان بر فضا و زمین این کشور شود. این کار باید در مشورت با نیروهای دفاعی ما تحقق یابد. ما می‌دانیم که شما اردوی متعارف می‌خواهید. بودجه‌ی شما در ده سال آینده به شما اجازه نمی‌دهد تا با پاکستان و یا ایران مقابله کنید. منابع شما محدود است. دوستان شما به شما کمک امنیتی می‌دهند. ما می خواهیم تا شما با درنظرداشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

امکانات‌تان به ظرفیت‌های‌تان بپردازید. به گونه‌ی مثال بادرنظرداشت تهدیدها، شما نیاز به اف۱۶ ندارید. بیشتر به هلیکوپتر نیاز دارید. شما تا مدت زیادی نمی‌توانید بودجه‌ی معادل اسراییل داشته باشید. سلاح برای پرستیژ برای شما سودی ندارد".

رییس جمهور کرزی: "افغانستان بعد از خروج شوروی دارای یک نیروی هوایی قوی بود. شوروی‌ها برای ما ۴۸۵ طیاره گذاشتند و یک نیروی قوی زمینی. ما نمی‌خواهیم به آن‌جا برگردیم. ما می‌خواهیم تا منابعی که شما و ناتو به ما می‌دهید، طوری مصرف شوند که واقع‌بینانه و متناسب به نیازهای دفاعی ما باشند. مثلا ما باید بتوانیم که به همکاری شما نیازهای خود را برآورده کنیم".

اوباما: "ما در شیکاگو تعهد کرده‌ایم ۴,۱ میلیارد دالر به شما کمک کنیم. این بزرگترین کمک نظامی ما در جهان است؛ بیشتر از اسراییل و مصر. من بودجه‌ی نظامی امریکا را کاهش داده‌ام. اروپایی‌ها بیشتر از ما مشکلات دارند. شما پنج صد میلیون دالر می‌دهید. این یک رقم بزرگ است. اگر شما می‌توانید پول و منابع بیشتر پیدا کنید، شما یک دولت دارای حاکمیت استید، می‌توانید برای‌تان سلاح بیشتر خریداری کنید، اما من فکر می‌کنم که در چنین صورتی برخی از پایتخت‌ها اعتراض کنند که پس ما چرا کمک کنیم. شما به هلیکوپتر نیاز دارید. شاید در چند سال آینده موضوع طور دیگر باشد".

رییس جمهور کرزی: "کمک‌های اقتصادی، کمک بزرگی خواهد بود، اما باید در این مورد دقت شود. امریکا در سال‌های دهه‌ی سوم قرن گذشته بندهای آب را برای افغانستان ساخت. اما بند کجکی هشت سال می‌شود که ساخته نشده است. من می‌دانم که ما به تعلیم و تربیه ی بیشتر نیاز داریم. می‌دانیم که تا سی تا چهل سال آینده ما به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سطح اسراییل نمی‌رسیم. برای امریکا کمک به تعلیم و تربیه‌ی ما آسان است. می‌توانید به تعداد هشت و یا نُه مرکز تعلیمی برای افغانستان بدهید؟"

اوباما: "ویژن بسیار درست است. ما باید توجه کنیم که چگونه می‌توانیم کمکی را که تعهد کرده‌ایم، بهتر مصرف کنیم. همه ی کمک‌کننده‌ها می‌توانند به شما کمک کنند. من گمان می‌کنم که شما می‌توانید پول برای راه‌سازی پیدا کنید شاید بیشتر برای دانشگاه‌ها. من می‌توانم به تیم ما بگویم که در این مورد بیشتر به شما گوش دهند. تیم ما می‌تواند در این باره به شما کمک کند. در مورد مصالحه می خواهم بگویم که شما طالبان را بهتر از من می‌شناسید. ما می‌دانیم که پاکستان باید در این باره دقت کند. ما سال ۲۰۱۴ می‌رویم. شما نیروهای قوی دارید. طالبان همچنان یک نیروی قوی می‌مانند. پاکستان هم نمی‌خواهد تا شما به هند نزدیک شوید؛ حقانی را همچنان به عنوان تهدید خواهید داشت. فکر می‌کنید که می‌توانید یک فضای مطمین را به وجود بیاورید که همه‌ی رهبران قومی و محلی را طوری بسیج کنید که تراژدی ۱۹۸۹ تکرار نشود. باید کاری کرد که انتقال در یک فضای مطمین‌تر امنیتی صورت گیرد. به همین دلیل، ما تلاش کردیم تا دفتر طالبان در دوحه هر چه زودتر باز شود. طالبان باید اعلامیه صادر کنند که با حکومت افغانستان صحبت می‌کنند و با تروریسم قطع رابطه و می‌خواهند تا گفتگوها به نتیجه برسد. اگر در دوران انتقال یک رهبر ضعیف در افغانستان باشد و طالبان قوی باشند و این امر موجب نگرانی ائتلاف شمال شود و تلاش کند علیه طالبان عمل کند، این امر موجب بی‌ثباتی افغانستان می‌شود. می‌خواهم بگویم که اگر طالبان تعهدات یادشده را اجرا نکنند، دفترشان در دوحه بسته خواهد شد".

(c) ketabton.com: The Digital Library

رییس جمهور کرزی: "ما می خواهیم تا پروسه‌ی صلح موجب تقویت کشور ما شود؛ تقویت ملت و تحکیم وحدت ملی ما و نه موجب تفرقه. در لویه جرگه ۱۶۰۰ تن از سراسر افغانستان شرکت کرده بودند. مردم همه طرفدار صلح اند، اما در مورد این که طالبان قدرت را بگیرند، مردم نگران اند. مردم از برگشت سال‌های نود نگران اند".

اوباما: "شورای عالی صلح و حکومت شما می‌توانند ببینند که چگونه پروسه‌ی صلح را به جلو ببرند. ما به عنوان تسهیل کننده عمل می کنیم".

رییس جمهور کرزی: "مردم افغانستان نمی خواهند دستاوردهای‌شان را از دست بدهند. مردم افغانستان از درون متحد استند. در گذشته هم، همه‌ی گروه‌های سیاسی و نظامی برای کابل و به نام کابل جنگیدند. ملت افغانستان یک تاریخ مشترک طولانی با آگاهی ملی دارد. ما با پاکستان بدون شک یک اختلاف تاریخی داریم. آنان در هراس اند و می‌دانند که ما از سرزمین‌های از دست‌رفته ی خود صرف نظر کرده نمی‌توانیم. ما خواهان یک راه حل مانند اتحادیه‌ی اروپا با پاکستان استیم".

یک سال بعد از این که اشرف غنی، جانشین کرزی شد، روزی در منزل کرزی نشسته بودیم و میان ما بحث مجددی در باره‌ی قرارداد امنیتی با ایالات متحده امریکا صورت گرفت. کرزی به من گفت که: "من همان روزی که اوباما به من گفت که باید روابط خارجی افغانستان با هند طوری تنظیم شود که مورد تحریک پاکستان نشود، حتا همان لحظه که قصر سفید را ترک می گفتم، تصمیم گرفتم که با امریکا قرارداد امنیتی را امضا نکنم". این هم از هنر های کرزی بود که به مشکل آدم می‌توانست، مکنونات درونی او را درک کند. او همه‌روزه ما را می‌فرستاد تا با امریکایی ها روی پیش‌نویس قرارداد

(c) ketabton.com: The Digital Library

امنیتی چانه‌زنی کنیم و این در حالی بود که او قبلا تصمیم گرفته بود چنین سندی را امضا نکند. من با چنین سیاست‌بازی‌ها هرگز سر آشتی نداشته‌ام. با این که به رییس جمهور قبلی به پاس همکاری طولانی ای که داشته‌ام و روابط شخصی مملو از احترام متقابل، حرمت می گذارم اما چنین رفتارهای وی را برای کشوری که باید فرهنگ جدی سیاسی، فرهنگ سیاسی مبتنی بر ارزش‌ها در یک فرایند در آن نهادینه شوند، زیانبار می‌دانم.

از دید من گفتگوی آخری رییس جمهور کرزی با اوباما که بخش‌هایی از آن را که برای این بحث مهم بودند، نقل کردم، گفتگوی مثبتی از دید افغانستان نبود. از یک‌سو، سیاست مداراجویی ایالات متحده در برابر پاکستان بسیار صراحت یافته بود و از جانب دیگر هم برخورد با طالبان به مثابه ی نیروی کاملا داخلی و افغانی صورت می گرفت. در این باره قبلا هم در تحلیل‌های غربیان و افغان هایی که دربست، تحلیل‌های آنان را بر عهده می گیرند، با تقلیل تروریسم طالبانی به یک نیروی شورشی "ضد یک دولت فاسد" زمینه‌ی نهادینه‌شدن در ادبیات سیاسی داخلی و بین‌المللی فراهم شده بود. یکی از کسانی که با فریادهای بلند به این موضوع دامن می‌زد، اشرف غنی بود که "بیشتر از هشتاد درصد علت‌های شورشگری طالبانی را موجودیت یک دولت ناکارا و فاسد در افغانستان" می‌دانست. تبدیل تروریسم طالبانی به "مشکل بین‌الافغانی" و عملا رد و انکار این واقعیت که پاکستان از تروریسم برای تجاوز استفاده می کند، یک برداشت بسیار خطرناک بود. به باور من بزرگترین علت شکست مبارزه با تروریسم ایالات متحده و متحدان آن در افغانستان، تجاوز پایدار پاکستان به خاک افغانستان با استفاده از تروریسم طالبان بوده و امروز نیز چنین است. رویکردهای عاطفی و بدوی تبارگرایانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیز زمینه‌های چنین برخوردی را در مقابله با طالبان تقویت کرده بودند. در میان برخی از سیاست‌مداران تبارگرای افغان نوعی پیوند عاطفی در برابر طالبان وجود داشت و با انواع لطایف‌الحیل در پی مشاطه‌ی چهره‌ی تروریستی آن‌ها بودند. برخی از روشنفکران برون از مرز نیز با گریز از آرمان‌گرایی استقلال‌طلبی و با تقلیل دموکراسی به یک روند انتخاباتی مدافع چنین رویکردهایی بوده‌اند. من در گفتگوهای خود با برخی از تحصیل کردگان تبارگرا فراوان دیده‌ام که در مقایسه با روی کار آمدن یک دموکرات از تبار "غیرخودی" همان طالبان "خودی" را ترجیح می‌دادند و به نحوی برای تحقق این امر نیز تلاش می‌کردند. رییس جمهوری افغانستان حامد کرزی با این که هیچ وقت موجودیت تروریسم را در افغانستان زیر سوال نبرد و در برابر کسانی که با استفاده از واژه‌ی شورشگری در پی مسخ مفاهیم و واژگان بودند، ایستادگی می‌کرد اما با به کار بردن واژگانی مانند "برادر" و یا "برادر جان" و "طالب جان" با عاطفی کردن برخورد با تروریسم نتوانست به جایی برسد و در عوض زمینه‌ی برخورد احساسی و از روی همدردی را نسبت به طالبان آسان‌تر ساخت.

زمانی که اوباما در واقعیت موضع مشابه را اتخاذ کرد، برای من درک واکنش انتقادی رییس جمهور ما مشکل بود. آن‌چه بیشتر از همه برای من مایه‌ی حیرت و تعجب شد، بیان رییس جمهور امریکا در مورد هند بود. رویکرد او را اگر از لفافه‌های دیپلوماتیک برون کنیم از منظر افغانستان دو پیام بسیار خطرناک داشت: یکی تقلیل روابط افغانستان با هند تا مرزی که برای پاکستان موجب ناراحتی نشود و به سخن دیگر پذیرش حق ویتوی پاکستان در روابط بین‌المللی افغانستان و دیگری پذیرفتن چنین حق ویتویی برای پاکستان از جانب رییس جمهور کشوری که دستگاه‌های اطلاعاتی آن بیشتر از دوازده سال، پیهم

(c) ketabton.com: The Digital Library

اطلاعات دقیق را در مورد مداخله ی دستگاه استخبارات پاکستان در امور افغانستان و حمایت آن کشور از تروریسم در اختیار ما قرار می داد و به همین بهانه ساحت میهن ما را به میدان یک جنگ بی‌رحمانه تبدیل کرده بود. من در سال ۲۰۱۰ علی‌رغم مخالفت‌های صریح سفیر امریکا در کابل و تقاضاهای دفتر مشاوریت امنیت ملی امریکا مقاله‌ی "حلقه‌ی گمشده ی جنگ بی‌فرجام" را مدت‌ها پیش از تغییر علنی موضع ایالات متحده به سود پاکستان، نوشتم و استراتژی مداراجویانه این کشور در برابر تروریسم را و این که این استراتژی به پیروزی نمی‌رسد، هم زمان در واشنگتن پست، فرانکفورتر الگماینه سایتونگ آلمانی و روزنامه ی هشت صبح به انتقاد گرفتم. این مقاله را یک بار دیگر در این‌جا نقل می کنم تا دیده شود که تفاوت‌های اصلی من با استراتژی ایالات متحده در افغانستان و منطقه‌ی ما در کجا بوده است.

حلقه‌ی گم‌شده‌ی جنگ بی‌فرجام[1]

جامعه‌ی جهانی در پی حملات خونین القاعده بر نیویورک و واشنگتن در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ تصمیم گرفت تا در افغانستان مداخله‌ی نظامی کند. شورای امنیت سازمان ملل متحد، بر اساس احکام منشور این سازمان بر این مداخله صحه گذاشت و مشروعیت آن را در چارچوب حقوق بین‌المللی تسجیل کرد.

القاعده حمله‌ی خونینی را از افغانستان بر ایالات متحده سازماندهی و رهبری نموده بود که طالبان نیز همکار و پشتیبان آن بودند. واقعیتی که مورد تایید اکثریت نزدیک به اتفاق کشور های جهان بود. مردم افغانستان نیز که از ستم و سبعیت بی مانند طالبان و القاعده و سلطه‌ی

---

[1] روزنامه‌ی هشت صبح، اول سنبله ۱۳۸۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظامیان پاکستان به تنگ آمده بودند، از حضور جامعه‌ی جهانی فعالانه استقبال کردند؛ بر این پایه یک وفاق بی‌مانند جهانی در امر مبارزه با تروریسم جهانی به وجود آمد.

کشورهای متخاصم و رقیب، از واشنگتن تا تهران و از مسکو تا لندن بر سر این که باید با تروریسم القاعده و طالبان مبارزه قاطع صورت گیرد و این شبکه ی جهانی تروریستی با توسل به سلاح درهم شکسته شود، به توافق رسیدند. افکار عامه و اراده ی جهانی در این رابطه تا جایی هم‌سو بودند که حامیان و شیفتگان و تمویل کنندگان تروریسم را نیز یارای ضدیت با این موج بزرگ ضدتروریسم نبود؛ تا جایی که حتا نظامیان پاکستان نیز در پی تهدید مستقیم آرمیتاج، معاون وزیر امور خارجه‌ی وقت ایالات متحده‌ی آمریکا که به مشرف گفته بود که اگر با ما همراهی نکنید، کشور شما را چنان بمباران می کنیم که به دوران پارینه سنگی (عصر حجر) پرتاب شود، نیز ناگزیر شدند به ظاهر با موج حاکم همراه شوند.

از جانب دیگر در تاریخ معاصر افغانستان، برای نخستین بار، اکثریت بزرگ مردم ما، نه تنها از حضور جامعه ی جهانی خوشحال بودند، بل که فعالانه با آن همراه شده و صبور و شکیبا، جان‌بازی و سربازی کردند. سراسر افغانستان را امید به آینده فرا گرفته بود. مهاجران از ایران و پاکستان به خانه برمی گشتند و غزل‌سرایان و ترانه گویان سرودها سر می دادند. جوانان شیفته، فرزندان شهدا و معلولین و آوارگان با غرور در پای درفش سه‌رنگ این سرزمین که به خانه آورده شده بود، پای کوبی می کردند. بهار آزادی پر از امید سبز بود. پس از سال ها اسارت و جنگ و بی خانمانی، ما صاحب خانه شده بودیم؛ تو گویی که بر شهر مرده، از نو روح زندگی دمیده شده بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهان و مردم افغانستان مصمم بودند تا این منطقه را از حضور القاعده، طالبان و طالبانی اندیشی رها سازند. همه می دانستند که القاعده قلمرو افغانستان را به پناه گاه و قُرق مطمینی برای تروریسم بین المللی مبدل ساخته و خود این شبکه نیز بر شبکه‌های اطلاعاتی پاکستان و پول‌های برخی از کشور های خاورمیانه تکیه دارد. با درنظرداشت این واقعیت، جامعه ی جهانی و افغانستان مصمم شدند تا برای نجات بشریت از تروریسم، این شبکه را درهم شکسته و نابود کنند.

با آن‌که در کنفرانس بن سازش‌هایی در مورد ایجاد دولت و تقسیم قدرت میان گروه‌های سیاسی به عمل آمده بود، اما ایده‌ی دولت‌سازی به مثابه‌ی یک روند، پسان‌ها، در جنوری سال ۲۰۰۶، در تفاهم‌نامه‌ی لندن میان افغانستان و جامعه‌ی جهانی، تسجیل شد. اصول و ارزش‌های سیاسی توافق شده، مانند ایجاد یک دولت کارا، مبتنی بر قانون و مشروعیت های دموکراتیک بر پایه‌ی اصول شهروندی مایه‌ی دلگرمی آزادگان سرزمین ما شده بود. در واقع پس از هدر دادن پنج سال وقت، ایده‌ی دولت‌سازی به گفتمان بین‌المللی و افغانی مبارزه با تروریسم افزوده شد. در این جا، با درنظرداشت بحث مورد نظر، نمی‌خواهم به علت‌ها و زمینه‌های داخلی که مانع رسیدن به هدف شدند، بپردازم. همه می‌دانیم که نخبگان سیاسی ناتوان و درمانده و نخبگان تاراج‌گر در قدرت و بیرون از قدرت، موجب شدند تا شبکه‌های مافیای اقتصادی و مالی که در پیوند تنگاتنگ با سیاست قرار دارند، رشد کرده و قوام بیابند.

موضوع بحث من در این‌جا ناروشنی‌های جدی در سیاست‌های بین‌المللی و سیاست‌های خود ما در شناسایی دوستان و دشمنان و متحدان و اهداف ما در مبارزه با تروریسم است. بدون شک جامعه‌ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهانی و متحدان ما هیچ نیت سوئی ندارند. فداکاری های زنان و مردان ائتلاف بین‌المللی در مصاف با تروریسم و طالبان برای فراهم آوری یک زندگی بهتر برای ما افغان‌ها قابل ستایش است؛ به ویژه حمایت آنان از بازسازی و توسعه و حقوق و آزادی‌های شهروندی و پی ریزی یک نظام مبتنی بر قانون، دارای اهمیت تاریخی است و ما مردم افغانستان نیز مردم پاس نگهدار و قدرشناس هستیم، اما در هر جای دنیا داشتن یک گفتمان انتقادی برای به فرجام رساندن اهداف متعالی از پیش‌شرط‌های انجام مسؤولیت‌ها است.

باید بر این امر وفاق داشت که جامعه ی جهانی برای درهم شکستن القاعده و طالبان سرسخت دارای گرایش های افراطی و از هم پاشیدن شبکه‌های ایشان و ساختارهای دولتی و غیردولتی که از آنان حمایت می کنند، به افغانستان آمده است. پایه و بنیاد منطقی وفاق بین‌المللی در این رابطه نیز همین است.

این موضوع که حکومت و نخبگان سیاسی افغانستان چه راه‌های حل را برای برون‌رفت از فساد اداری و ساختارهای مافیایی قدرت در نظر دارند، عمدتا مشکل سیاست داخلی است. بی گمان عدم شفافیت در بستن قراردادهای ساختمانی و یا حضور شرکت های امنیتی خصوصی مشکوک که موجب خصوصی‌سازی امنیت و یا بی‌امنیتی می‌شوند و یا داشتن روابط گزینشی با مقامات دولت افغانستان و ترجیحات، همه از مشکلات جدی سیاسی ما و متحدان ما استند؛ و باز بدون شک فساد و شبکه‌های مافیایی قدرت و پیوندهای آنان موجب ضعف پایدار در دولت و کاستی چشمگیر در تحقق حاکمیت قانون می شوند، اما علت حضور گسترده‌ی تروریسم بین‌المللی در منطقه‌ی ما، مشکلی فراتر و پیچیده‌تر از این است. اگر چنین نمی‌بود چرا هندوستان، انگلستان، آلمان، ترکیه، اسپانیا، چین و بسیاری از کشورهای دیگر در معرض

(c) ketabton.com: The Digital Library

هجوم همان تروریسمی قرار دارند که خاستگاه آن افغانستان نیست. با وجود این حقیقت تلخ، سوگ‌مندانه باید گفت که موضوع اصلی که عبارت است از مبارزه با شبکه‌ی جهانی تروریستی بین‌المللی و نابودی ساختاری آن، به مثابه‌ی خطری جدی و بلافصل برای صلح و سلامت جهان، از مرکز توجه دور شده است. در حال حاضر نه تنها به موضوع مبارزه با القاعده و حامیان آنان و تروریسمی که تمام منطقه‌ی ما را به خون کشیده است به عنوان حلقه‌ی اصلی مشکل برخورد نمی‌شود، بل که حامیان القاعده و تروریسم پاداش می گیرند و به این توهم دامن زده می‌شود که گویا اینان متحدان استراتژیک ما استند.

بدون شک مبارزه‌ی رویاروی با تروریسم در داخل افغانستان، آزادسازی مناطق گوناگون کشور از نفوذ آن و نهادینه‌ساختن دولت قانون و پاکسازی نهادهای دولتی از فساد و بی‌قانونی، پیش‌شرط‌های الزامی و گریزناپذیر ایجاد دولت مشروع استند. هیچ فرد مسؤولی نمی‌تواند این ارزش‌ها را مورد سوال قرار دهد.

سخن اصلی بر سر این است که آیا در کشوری مانند افغانستان با درنظرداشت واقعیت شبکه‌های تروریستی بین‌المللی و استفاده‌ی آشکار از تروریسم به مثابه‌ی ابزار سیاست خارجی از جانب یکی از کشورهای منطقه، این استراتژی می تواند به تنهایی به پیروزی برسد؟ من بر این باورم که این‌ها بخشی از یک استراتژی درست اند، اما نمی‌توانند ما را به پیروزی نهایی و پایدار برسانند.

برای من که در پنج سال گذشته به طور مستقیم شاهد موضع گیری های حکومت افغانستان بوده و خود نیز یکی از عاملان آن بوده‌ام، آن‌چه در اسناد محرم دولت ایالات متحده‌ی آمریکا در مورد روابط دستگاه خبرچینی پاکستان با القاعده و طالبان افشا شد، اگرچه مساله‌ی تازه‌ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیست، اما انگیزه‌ی نیرومندی است برای آن‌که چشم‌داشت‌های مردم افغانستان را با صراحت با متحدان بین‌المللی‌مان، در میان بگذارم؛ بحث‌ها و گفتمان‌های کوچک و حاشیه‌ای به تدوین استراتژی فراگیر برای پایان شرافت‌مندانه این جنگ خونین کمکی نمی‌کنند.

افغانستان و جامعه‌ی جهانی تا زمانی که به ریشه یابی مشکل نپردازند، هرگز به پیروزی نخواهند رسید. من مخالف توسعه‌ی جنگ در قلمرو دیگران هستم و نمی‌خواهم کشورهای دیگر را تشویق به مداخله‌ی نظامی در امور دیگران کنم. افغانستان خواهان فروپاشی کشورها و دولت های منطقه نیست و گسترش بحران و بی ثباتی نیز به سود کشور ما نیست؛ اما ما کاملا مُحِق هستیم اگر می گوییم که بدون روشن کردن مسیر و تعریف متحدان و حامیان تروریسم، پیروزی در این جنگ ناممکن است. این جنگ می رود تا به یک فاجعه‌ی طولانی برای ما و متحدان ما مبدل شود. ما می‌دانیم آمادگی برای قربانی دادن حد و مرزی دارد و این را نیز می دانیم که این قربانی و فداکاری برای رسیدن به صلح و سلامت برای افغانستان و جهان است. پس باید واقعیت گرا بود و به چشمان این حقیقت تلخ با شهامت نگاه کرد. هرکسی که دچار این توهم شود که می توان صرف با افزایش سربازان اردو و پولیس افغانستان و محاکمه‌ی چند کارمند رشوه‌خوار، القاعده را در این گوشه از جهان شکست داد و از این طریق مانع توسعه طلبی، افزون خواهی ایدیولوژیک و میلیتاریسم منطقه ای شد و یا با بازگرداندن چند روستازاده ی ناراضی که نه از ایدیولوژی توتالیتر القاعده چیزی می دانند و نه هم داعیه‌ی تحقق نظام بین المللی ایدیولوژیک را دارند، بر مشکل شبکه های تروریستی و دولت های تروریست پرور در این گوشه از جهان پیروز شد، اصلاح‌ناپذیر مادرزاد است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقعیت تلخ این است که برخی از سامانه های نظامی و استخباراتی در منطقه، به افغانستان به چشم ته‌سرای خلوت‌شان می‌نگرند. این سامانه‌ها از یک جانب در درون کشور خودشان با افراطی گری خودپرورده رو در رو اند و از جانب دیگر مهمان‌دار و پرورشگاه "شورای کویته"، "شبکه‌ی حقانی"، "گروه حکمتیار" و القاعده استند. به آنان آموزش نظامی می‌دهند، پول می‌دهند و پول‌های "حق‌السکوت"، "خراج" و باج گیری و ذکات‌پردازی ثروت‌مندان تروریست‌پرور را برای تروریسم خزانه‌داری کرده و تروریسم را در منطقه‌ی ما مدیریت می‌کنند. این واقعیت را بیشتر از هر کس دیگر، مردم افغانستان، مقامات دولتی ما و مسؤولان کشورهای متحد ما می‌دانند. مردم افغانستان و مردم جهان از این جنگ بی فرجامی که در آن هر روز بیشتر از پیش مرزهای میان دوست و دشمن مغشوش می‌شود، به تنگ آمده‌اند. ما مسؤولان سیاسی افغانستان باید اعتراف کنیم که نمی توانیم مردم افغانستان را در این جنگ که برخاستگاه و پناه گاه دشمن در جای دیگر و مصاف در جای دیگری جریان دارد، بسیج کنیم. چگونه می توان مردم افغانستان و پدران و مادران سربازان جوانی را که از کشورهای مختلف در سرزمین ما جان می‌دهند، قانع ساخت که از جنگی حمایت کنند که در آن "دوستان" و "متحدان" ما به کشتار فرزندان ما می پردازند؟ در افغانستان روزانه چند ده نفر کشته و معیوب شده و سه تا چهار نفر از سربازان ائتلاف کشته می‌شوند و میلیاردها دالر نیز به مصرف می رسد؛ اما از جانب دیگر، حامی اصلی تروریسم میلیاردها دالر کمک دریافت می کند و به مثابه‌ی متحد و شریک در مبارزه با تروریسم مورد ستایش قرار می گیرد. این‌همه تناقض را چگونه می‌توان به مردم جهان و افغانستان توضیح داد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

خودفریبی بیماری علاج ناپذیری است؛ بدون شک ما در چند سال گذشته در همکاری با جامعه ی جهانی دارای دستاوردهای چشمگیری بوده‌ایم، اما این دستاوردهای بزرگ، در حوزه‌ی آموزش، صحت، توسعه، حقوق شهروندی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و غیره در سایه ی حمله های انتحاری، بمب های کنار جاده‌ای، قربانیان ملکی و حضور تروریستان بین‌المللی در نقاط گوناگون افغانستان، کمرنگ جلوه می کنند.

مردم افغانستان صلح می‌خواهند و می‌خواهند تا از شر افراطی گری بین المللی القاعده و حامیان آن در امان باشند. افکار عامه ی جهان نیز می رود تا بر ضد این جنگ تبدیل شود. زمانی که مرز میان دوست و دشمن روشن نباشد، مردم نخواهند جنگید و از جنگ نیز پشتیبانی نخواهند کرد. واقعیت این است که در سیاست خراب کاری سازمان امنیت پاکستان در برابر افغانستان تغییر کیفی رونما نگردیده است و مردم افغانستان نیز نمی‌خواهند بهای محاسبات اشتباه‌آمیز سیاست‌مداران و متحدان خود را بپردازند.

ما و متحدان ما هر روز خود و مردم خود را به جای سرچشمه‌های زلال به سوی سراب می‌بریم. متجاوز فقط یک زبان را می‌داند، آن‌هم زبان قدرت است. دوستان و دشمنان را باید با روشنی نام گرفت، هیچ استراتژی جنگی، بدون اهداف روشن و تعریف دوستان و دشمنان به پیروزی نرسیده است. ما قربانی تروریسم هستیم؛ کشور های دیگری نیز در منطقه ی ما قربانی تروریسم اند و متحد استراتژیک ما ایالات متحده‌ی آمریکا نیز از اهداف اصلی تروریسم است؛ از این‌رو باید کشورهای قربانی تروریسم صف روشن و متحد ضد تروریسم را

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایجاد کنند. با مدارا و تاریک‌سازی و هدف گم‌کردن نمی‌توان مردم افغانستان را بسیج کرد.

مقاله ی بالا را هفت سال پیش نوشته بودم، نه تنها در زمان نوشتن این مقاله، بل که از روزی که به حیث وزیر خارجه‌ی افغانستان در ماه می ۲۰۰۶ کار را آغاز کردم، به این نظر بودم که بدون دفع تهدید پاکستان کارزار مبارزه با تروریسم شکست می‌خورد. در این باور من هیچ تغییری رونما نگردیده است.

در واشنگتن تا پاییز سال ۲۰۱۳ میلادی همه در پی آن بودند که دوران زمامداری کرزی زودتر به پایان برسد و گمان می کردند که مشکلات آنان در افغانستان حل خواهد شد. افغان‌هایی که در واشنگتن با برخی از سیاست‌مداران امریکایی آشنایی داشتند، نیز به این تصور دامن می‌زدند. دکتور عبدالله و دکتور اشرف غنی هر دو کمپنی‌های لابیستی را با پرداخت پول بسیج کرده بودند تا در این راه فعالیت کنند. کمتر کسی تمایل به نقد اشتباهات و استراتژی ناکارآمد ایالات متحده در امر مبارزه با تروریسم نشان می داد. بدون شک که با استراتژی مداراجویانه‌ی ایالات متحده و پاداش‌دهی مداوم به منبع و حامی تروریسم، پاکستان، امکان پیروزی بر تروریسم نمی‌توانست به واقعیت بپیوندد. حتا اگر چندین حکومت دیگر نیز در افغانستان تغییر کند و پاکترین فرزندان این کشور و آنانی که به مصیبت قوم و تبار و تعصب نیز آلوده نیستند، رهبری حکومت را بر عهده بگیرند، بدون مبارزه با منبع یعنی پاکستان و نمایش قدرت در برابر آن، امکان پیروزی بر تروریسم که به استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی در یک نظام مبتنی برحقوق منجر شود، میسر نخواهد بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اواخر سال ۲۰۱۳ نگرانی‌هایی در پایتخت‌های غربی به ویژه در کشورهای اروپایی درباره ی انتقال سیاسی، یعنی انتقال قدرت سیاسی از طریق انتخابات، پیش از به پایان رساندن انتقال امنیتی که قرار بود در پایان سال ۲۰۱۴ تکمیل شود، رونما گردیده بود. افغانستان با کشورهایی که در امور امنیتی در کشور ما فعال بودند، توافق کرده بود که تا پایان سال ۲۰۱۴ مسؤولیت تامین امنیت و مبارزه با طالبان، کاملا به افغان‌ها انتقال کند. اما بر اساس تاریخ تعیین‌شده مطابق به احکام قانون اساسی قرار بر این بود که انتخابات ریاست جمهوری در ماه جوزای سال ۱۳۹۳ برگزار شود؛ به سخن دیگر قدرت از حامد کرزی به یک رییس جمهور منتخب انتقال یابد. لابی‌های جانبدار نامزدان ریاست جمهوری و رسانه‌های انگلوساکسونی بسیار زود ذهنیتی را در افکار عامه به وجود آوردند که گویا حامد کرزی با هر بهایی در پی لغو و یا به تعویق انداختن انتخابات است. رسانه‌های افغانستان نیز که الهام تحلیل‌های‌شان منابع غربی بود، بر اساس این توهمات و شایعه‌ها تحلیل می کردند. حتا برخی از روزنامه‌ها نوشتند که حامد کرزی امضای قرارداد امنیتی با امریکا را منوط به این ساخته است که امریکا دوام حکومت وی را بپذیرد. این اطلاعات بی‌معنا و بی‌بنیاد حتا تلویزیون‌ها و روزنامه‌های جدی افغانستان را فراگرفته بود. من شبی مسؤولان روزنامه "هشت صبح" را که نیز مبتلا به این اوهام شده بودند، به خانه ی خودم دعوت کردم و به آنان گفتم که واقعیت این نیست. واقعیت این است که کرزی می‌خواهد هر چه زودتر انتخابات برگزار شود و وی قدرت را به جانشینش تسلیم کند. حتا به آنان گفتم به جای این تحلیل‌های غیرواقعی، بر روی این که انتخابات باید آزاد برگزار شود و مردم افغانستان باید به یک فرد میهن‌دوست رای بدهند، به کسی که از حیطه‌ی کنترول بیگانگان آزاد و به دموکراسی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکومت قانون باور داشته باشد، تبلیغ کنند. همین موضوع را با مسؤولان تلویزیون طلوع نیز چندین بار مطرح کردم، اما این کار سودی نداشت، همه‌ی رسانه‌ها به جای پرداختن به اصل قضیه بر حاشیه‌های بی‌ربط متمرکز بودند. تا میانه‌های سال ۲۰۱۳ رسانه‌های انگلوساکسونی نیز در همین راستا ذهنیت‌سازی می کردند تا این که در نیمه‌ی دوم سال ۲۰۱۳ دیگر این غربیان بودند که از برگزاری انتخابات در افغانستان نگران شدند و این کرزی بود که می‌خواست انتخابات به هر بهایی برگزار شود. بحث من این است که کرزی می‌خواست قدرت را از طریق یک نوع انتخابات به جانشینی که برای او مطلوب باشد، تسلیم کند. در این راستا، دستگاه استخبارات انگلیس، امریکا و جناح غالب تیم رییس جمهور کرزی با افراطیون قومی چپ و راست هم‌سو و هم‌دست بودند. همان‌طور که اشاره کردم، امریکایی ها حتا از سال ۲۰۱۲ بدین‌سو ظاهرا از برگزار نشدن انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان ابراز نگرانی می کردند. این نگرانی در گفتگوها میان رؤسای جمهور و هم گفتگو با سایر رهبران این کشور همیشه مطرح می‌شد. وزیر خارجه‌ی ایالات متحده جان کری به تاریخ ۲۴ اپریل، ۲۰۱۳ برای دیدار از افغانستان به کابل آمد. با این که رییس جمهور از وی با حرمت استقبال کرد، اما به وی هیچ اعتماد نداشت و او را آدمی که به آسانی دروغ می گوید و جانبدار پاکستان است، می‌دانست.

جان کری در سال ۲۰۰۹ زمانی که رییس کمیسیون روابط خارجی سنای امریکا بود، برای اقناع کرزی به برگزاری دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سوگند یاد کرده بود که دور دوم انتخابات برگزار خواهد شد، مشروط بر این که کرزی از اعلام پیروزی در دور اول صرف نظر کند. کرزی در باره‌ی برگزاری دور دوم انتخابات ریاست جمهوری شک‌های جدی داشت. تجربه نشان داد که وی حق داشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و جان کری که سوگند یاد کرده بود و بسیار آشکارا نشان می داد که نمایندگی ملل متحد در افغانستان هیچ‌کاره است و این سفارت امریکا است که روی شمارش صندوق‌ها تصمیم می‌گیرد، هیچ تلاشی برای برگزاری دور دوم انتخابات نکرد. وی در یک مهمانی در اقامتگاه کرزی گفت که "جنرال کیانی به وی گفته است که ملا عمر در کراچی است" و وقتی که کرزی از او پرسید که "شما چندین میلیون دالر برای دستگیری و یا کشتن وی تعیین کرده‌اید، چرا از کیانی نخواستید تا او را دستگیر کند؟"، گفت که "کیانی گفته است که آن‌ها ملا عمر را به خاطر گفتگوهای صلح دستگیر نمی‌کنند". درباره‌ی گفتگوهای سه‌جانبه میان افغانستان، پاکستان و امریکا در مقر نمایندگی ایالات متحده در بروکسل که در آن آقای کری بسیار موضع جانبدارانه از پاکستان داشت در بخش گفتگوهای صلح بر می‌گردم. در همه‌حال، جان کری نیز که زیر تأثیر تبلیغات لابی‌های پاکستانی و افغان‌های دارای داعیه‌ی ریاست جمهوری قرار داشت، موضوع برگزاری انتخابات ریاست جمهوری را در صدر صحبت‌های خود جا داد.

جان کری در این ملاقات گفت: "... من به این باورم که برگزاری انتخابات به موقع ریاست جمهوری در افغانستان موجب خواهد شد تا شما یک میراث نیرومند را از خود به تاریخ کشورتان به جای بگذارید. این انتخابات باید به موقع و آزادانه برگزار شود. ما می‌دانیم که نگرانی اصلی شما رابطه‌ی شما با پاکستان است. این امر مایه‌ی نگرانی ما هم است. ما می‌دانیم که شما چندین بار به پاکستان سفر کرده‌اید و نتیجه نگرفته‌اید. باید کشف کرد که پاکستان چه می‌خواهد و چگونه می‌توانیم با آن کشور برخورد کنیم. من می‌دانم که افغانستان دارای مشکلات مالی است و ما باید بدانیم که شما در کوتاه‌مدت

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌خواهید به چه برسید. من با جنرال کیانی در عمان شش ساعت صحبت داشتم، همه ی مسایل و مشکلات را با وی در میان گذاشتم. من به وی گفتم که ما صلح وثبات در افغانستان می خواهیم. وی گفت که پاکستان خواهان یک افغانستان با ثبات است. من از وی پرسیدم که آیا پروسه‌ی صلح در دوحه مرده است؟ وی گفت که از نظر پاکستان نمرده است". این سخنان زمانی مطرح شد که قرار بود گفتگوهای سه‌جانبه فردای آن روز صورت بگیرد. کرزی به کری از حسن نیتش در برابر پاکستان اطمینان داد و تاکید کرد: "امیدوارم ملاقات فردا تنها گپ‌زدن‌های بی‌نتیجه نباشد. کیانی باید بالاخره تعهد کند که این ملاقات منجر به نتایج مشخص خواهد شد. فردا من از وی خواهم خواست تا با شورای عالی صلح صحبت کند. در هر جایی که می‌خواهند ما حاضریم؛ ما می خواهیم به آن ها اطمینان بدهیم که از جانب افغانستان آسیب نخواهند دید. این حسن نیت ما البته به مفهوم به رسمیت شناختن خط دیورند و به معنای کنترول پاکستان روی سیاست خارجی افغانستان نیست. من می خواهم تاکید کنم که دوستی و روابط ما با کشورهای دیگر نباید تهدید به امنیت پاکستان تلقی شود و برعکس آن نیز صادق است". کری در پاسخ کرزی گفت: "من می خواهم تا بر روند صلح تمرکز کنم. اگر پاکستان گفت که این کشور تمام تلاش خود را نشان داده است، اما نتوانسته طالبان را وادار به صلح کند، عکس‌العمل شما چه خواهد بود؟" موضوع دیورند و آزادی مناطق از دست‌رفته ی افغانستان بدون شک همیشه یکی از مسایل اصلی بود که رییس جمهور افغانستان و برخی از همکاران وی را مشغول می‌داشت. کرزی که با استفاده از این بیان یک بار دیگر خواست به کری بفهماند که اگر شما با ما همکاری کنید، ما ابزاری برای به زیر فشار قراردادن پاکستان داریم، گفت: "ما از پاکستان انتظار

(c) ketabton.com: The Digital Library

کاری را که بالاتر از توان آن کشور باشد، نداریم. ما می‌دانیم که پاکستان بر روی طالبان تسلط دارد و می‌تواند آنان را روی میز مذاکره بیاورد، اما اگر پاکستان نخواهد به روند صلح افغانستان کمک کند، در آن صورت باید امریکا و افغانستان مشترکا عمل کنند. ما امکاناتی داریم که می‌توانیم مشترکا به آن متوسل شویم. ما زمان را از دست می‌دهیم؛ باید عجله کنیم تا پروسه‌ی صلح آغاز شود. اگر شما می‌خواهید که طالبان در انتخابات ریاست جمهوری آینده شرکت کنند، باید هر چه زودتر به توافقی دست یابیم". در همان روزها، همان‌طور که در بالا یاد کردم، رونوشت یک جلسه میان سفیر ایالات متحده‌ی امریکا در اسلام‌آباد و مقام‌های پاکستانی از طریق امکانات استخباراتی به دست ما رسیده بود که در آن ایالات متحده‌ی امریکا و پاکستان روی داشتن یک استراتژی مشترک در افغانستان و تجرید حامد کرزی رییس جمهور با هم بحث می‌کردند. کرزی در ملاقات یک روز پیش خود رونوشتی از این سند را در اختیار وزیر خارجه‌ی ایالات متحده گذاشته بود. افشای این گفتگوها یک بار دیگر عدم اعتماد رییس جمهور کرزی را نسبت به اهداف حقیقی امریکا در کشور ما برانگیخت. وزیر خارجه ی ایالات متحده که سخت غافلگیر شده بود، فقط گفت: "البته کسانی در اسلام‌آباد هستند که می‌خواهند با گروه‌ها در افغانستان گفتگو کنند". این بحث به این دلیل اهمیت پیدا می‌کند که در آستانه‌ی همین گفتگوها بود که زیر نام ملاقات میان نیروهای غیردولتی، اپوزسیون و مانند آنان در پاریس کنفرانسی برگزار شده بود. از افغانستان نیز یک عده از شخصیت‌های سیاسی شرکت کرده بودند و در چنین کنفرانسی که برگزارکنندگان آن در پی برگشتاندن افغانستان به اوضاع پیش از کنفرانس بن ۲۰۰۱ بودند، روی آینده ی افغانستان بحث صورت گرفته بود. ما دقیقا اطلاع داشتیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

که حلقه‌هایی به شمول برخی از اعضای کنگره ی امریکا در پی برگزاری دور دوم این گفتگوها در برلین استند تا گفتگوهای صلح را از گفتگو بین دولت افغانستان به گفتگوی میان گروه‌ها برای تقسیم قدرت تبدیل کنند. تنها سیاست‌مدار افغان برون از حکومت که در این رابطه موضع قاطع، روشن و دفاع از دولت افغانستان گرفت، امرالله صالح رییس قبلی امنیت ملی افغانستان بود. صالح گفته بود که "افغانستان نمی‌تواند به اوضاع پیش از ۲۰۰۱ برگردد. اگر کسی می‌خواهد با افغانستان گفتگو کند باید با دولت افغانستان گفتگو کند". با این که رییس جمهور کرزی زیر تأثیر تلقینات افراطیون نژادی در برخورد با این جوان کشور ما برخورد نادرست کرده بود؛ اما او از موضع میهنی به دفاع از دولت افغانستان پرداخته بود و یک بار دیگر در برابر پاکستان استوار ایستادگی کرد. در همین رابطه من سفیر آلمان را خواستم و به وی گفتم که اگر این کنفرانس برگزار شود، روابط دوستانه ی ما با شما سخت آسیب خواهد دید و تاکید کردم که من در این رابطه سخت جدی استم. سفیر آلمان در پاسخ گفت که "این کار قرار است به ابتکار دو نهاد غیردولتی آلمان و امریکا صورت بگیرد و شما بهتر از هر کس دیگری می‌دانید که حکومت آلمان نمی‌تواند در این زمینه مداخله کند..." من در پاسخ او گفتم که من با قواعد دموکراسی آلمان بیشتر از هر افغانی شاید آشنایی داشته باشم و می‌دانم که برای شما مداخله مشکل است، اما ناممکن نیست. به باور من برگزاری این جلسه یک عمل آشکار دشمنانه با دولت و مردم افغانستان است و جمهوری فدرال آلمان نباید با توطئه‌های پاکستان و برخی از افراد از واشنگتن شریک شود. من در این ملاقات افزودم که مردم افغانستان به نیروهای شما در شمال کشور ما به عنوان دوست و همکار می‌بینند، برخورد ما افغان‌ها با شما، با برخورد ما با بسیاری از

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشورهای غربی تفاوت دارد. من به وی گفتم که لطفا پیام مرا به وزیر خارجه برسان و بگو که من شخصا از پیامد این کنفرانس در برلین برای افغانستان و هم روابط میان کشورهای ما جدا نگران استم. در ضمن متن گفتگوها میان هیئت امریکایی و پاکستانی را به او نشان دادم و گفتم که او می‌تواند صرف از این متن یادداشت بگیرد تا بتواند، نگرانی افغانستان را بهتر درک کند. همزمان با این کار، سفرای ترکیه، هند و چین را نیز دعوت کردم و نگرانی افغانستان را با ایشان در میان گذاشتم. با سفیر ایالات متحده (در زمان افشای این سند، جنرال آیکن بری سفیر آن کشور در کابل بود) نخست من صحبت کردم و بعدا کرزی شخصا با او گفتگو کرد و به وی سخت هشدار داد. من نتایج گفتگوهایم را با سفرای کشورهای یادشده به رییس جمهور کرزی گزارش دادم و به او گفتم که به گمان من این کنفرانس برگزار نخواهد شد و چنین هم شد. آلمانی‌ها از برگزاری این کنفرانس در کشورشان جلوگیری کردند. بعدها تلاش‌هایی صورت گرفت تا این کنفرانس در یکی از کشورهای اروپای شرقی و یا در اتریش برگزار شود که به دلیل اقدام‌های گسترده‌ی دفتر شورای امنیت ملی که من در آن زمان مسؤولیت آن را داشتم، از این کار جلوگیری شد. شاید که بعد از مشاهده ی عکس‌العمل شدید ما، مقامات حکومت ایالات متحده نیز در امر جلوگیری از برگزاری این کنفرانس سهمی داشتند. بعدها راین کراکر سفیر بعدی ایالات متحده و جانشین او جمیز کانینگهام در این رابطه نقش مثبتی بازی کردند.

یکی از مسایل اساسی مشکل‌ساز میان افغانستان و ایالات متحده موضوع نهایی نشدن قرارداد امنیتی بود. با این که لویه جرگه‌ای که برای بحث روی این موضوع دعوت شد، با اکثریت نزدیک به اتفاق آرا به رییس جمهور توصیه کرده بود که این قرارداد را با ایالات متحده امضا کند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما کرزی خلاف تصمیم جلسه‌ای که خود فراخوانده بود، به این توصیه عمل نکرد. البته چند مورد هنوز هم در متن این قرارداد مورد منازعه بودند که باید حل می‌شدند. موضوع جلوگیری از هر نوع عملیات نظامی توسط نیروهای امریکایی در افغانستان و تعهدات دفاعی امریکا در برابر افغانستان از جمله ی این مسایل اساسی بودند. هر باری که ما این موضوعات را مطرح می کردیم، امریکایی ها با جابه‌جایی کلمات و ظاهرا زیر نام پیشنهادهای جدید طوری مطالب را مطرح می کردند که در واقعیت برای آنان به نحوی آزادی عملیات نظامی را در داخل افغانستان می داد. از جانب دیگر ما هم در این موضوع سرسخت بودیم و می‌خواستیم تا امریکایی ها به هر نوع عملیات در داخل افغانستان پایان بدهند. هم ما و هم امریکایی‌ها می‌دانستیم که تهدید برای امنیت افغانستان از پاکستان بر می‌خیزد، اما آنان حاضر نبودند در توافقات امنیتی در باره ی همکاری‌های دفاعی با افغانستان به خصوص در رابطه با تهدیدهای خارجی در افغانستان بیشتر از کلمات ضعیف و نامشخص چیزی بگویند.

بن‌بست در گفتگوها در باره ی قرارداد امنیتی باعث شد تا من نظرات افغانستان را از طریق سفیر ایالات متحده در اختیار وزارت خارجه و مشاور امنیت ملی آن کشور قرار دهم. در این نامه که در ۲۴ سرطان ۱۳۹۲ (۲۰۱۳) نگاشته شده و به تایید رییس جمهور کرزی نیز رسیده بود، من بر خطوط سرخ افغانستان و خواست‌های اصلی کشور ما تاکید کردم. از جمله نوشته بودم که هدف ما از امضای چنین سندی "تامین امنیت ملی افغانستان است". در حالی که مشکلی که ما با آن روبه‌رو استیم تفاوت‌های عمیقی است که در برداشت‌های ما از تهدیدها و از دشمن وجود دارد". ایالات متحده، تنها القاعده را تهدید تلقی می کند. در حالی که از دید افغانستان مبارزه با القاعده بخشی از مشکل

(c) ketabton.com: The Digital Library

بزرگ است. مداخله ی پاکستان در امور افغانستان، پناه‌گاه و تعلیم‌گاه برای طالبان و القاعده در داخل خاک این کشور ریشه‌های اصلی مشکل را می‌سازند". من در این‌جا به اصلی‌ترین مورد اختلاف میان دو کشور که از همان آغاز ما با آن روبه‌رو بودیم، اشاره کردم. این مشکل تا به امروز به باور من یکی از اصلی‌ترین علت‌های شکست مبارزه با تروریسم است. موضوع تمویل و تجهیز نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان یکی از موارد دیگری بود که به آن پرداخته بودم. در این نامه نوشته بودم: "درباره ی ضمانت مالی برای کمک به نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان باید به یک توافق دست یابیم؛ توافقی که در آن محدودیت‌های قانونی ایالات متحده و نگرانی‌های افغانستان هر دو درنظر گرفته شوند... در مورد چگونگی ماموریت ناتو باید حق حاکمیت ملی افغانستان رعایت شود... احترام به حاکمیت ملی افغانستان باید مانند احترام به حاکمیت یک کشور کاملا نورمال صورت بگیرد. همکاری جاده‌ی یک‌طرفه نیست... ما می خواهیم تا جهان بداند که کشور ما در راه تامین امنیت جهانی ده‌ها هزار قربانی داده است... ما نمی‌خواهیم که شهروندان ما، در قلمرو خود ما توسط دوستان و مهمانان ما دستگیر و زندانی شوند. بازارهای افغانستان پر است از کالاهای قاچاق به شمول اسلحه و موترهای زرهی و حتا وسایل شب‌بین که برخی از آن ها از منابع آیساف-ناتو برون داده شده‌اند. قراردادی‌های ناتو-آیساف یک قشر نیرومند و به‌هم‌پیوسته ی اجتماعی را به وجود آورده‌اند که بر سر تقسیم منابع و همکاری با شرکت‌های خارجی با یک‌دیگر همکاری و در عین زمان رقابت می کنند. این موضوع باعث تقویت اقتصاد غیرقانونی، برون از کنترول دولت شده است. چنین حالتی بدون شک مناسبات خاصی را در قدرت سیاسی موجب می‌شود. دولت گریزی و عدم اعتنا به قانون یکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مظاهر این موضوع است". در متن این نامه و در گفتگوهای دوجانبه از رشد قشر سیاسی-اقتصادی زاده شده از قراردادها و تبارز مستقل آنان با تکیه بر توان مالی و شرکت‌های امنیتی تاکید کرده بودم. پایان‌دادن به این حالت از دید من یکی از پیش‌شرط‌های داشتن دولت قوی را تشکیل می داد. در همین نامه نیز از عدم توجه به نقش افغان‌ها در روند صلح شکایت کرده نارضایتی افغان‌ها را از نادیده گرفتن نقش رهبری‌کننده در پروسه ی صلح به اطلاع آنان رسانیده بودم. در همین نامه نیاز به اعمال فشار بر پاکستان از جانب ایالات متحده را مجددا مطرح کرده بودم و بسیار صریح نوشتم: "برای افغانستان گفتگو هدف نیست. گفتگو باید برای دسترسی به اهداف خاص صورت گیرد. ادامه‌ی بازی ده سال گذشته و حرف‌های میان‌تهی به سود هیچ‌یک از دو کشور نیست و موجب بی‌اعتمادی بیشتر مردم افغانستان می‌شود. پاکستان باید به حملات توپ‌خانه‌ای و راکتی خود علیه خاک افغانستان پایان داده و قرارداد تجارت و ترانزیتی میان دو کشور را عملی کند. پاکستان باید به طالبان افغان اجازه دهد تا با شورای عالی صلح گفتگو کنند".

من این نامه را زمانی به مقام‌های امریکایی فرستادم که گفتگوهای افغانستان با ایالات متحده روی قرارداد امنیتی به بن‌بست رسیده بود. رییس جمهور افغانستان بعد از ملاقات واشنگتن در جنوری ۲۰۱۳ و همچنین پس از اطلاع از متن گفتگوهای مخفی امریکا با مقام‌های پاکستانی، تمایل به امضای این قرارداد نداشت. بعدها برای تسریع امور یک متن بیست ماده‌ای را که کاملا مورد تایید رییس جمهور افغانستان قرار گرفت، برای امضای قرارداد در اختیار ایالات متحده قرار دادم. در ماده‌ی اول این متن نوشته بودم: "ایالات متحده‌ی امریکا در گفتگوهای میان افغانستان و پاکستان نباید نقش میانجی بی‌طرف را

(c) ketabton.com: The Digital Library

اتخاذ کند. در غیر آن همکاری استراتژیک با افغانستان که قربانی تروریسم است و هم‌زمان با آن با کشوری که تروریستان را پرورش می‌دهد، دارای تناقضات جدی است. در چنین صورتی نمی‌توان مردم افغانستان را برای امضای این قرارداد قانع کرد". در همین یادداشت به امریکایی ها پیشنهاد کرده بودم که "باید تمام تاسیسات امنیتی و استخباراتی خود را از شهرهای بزرگ برون کنند". در همین یادداشت نوشته بودم که "تمام آن عده شهروندان امریکایی که دارای تابعیت افغانستان نیز استند، در صورت ارتکاب جرم باید مطابق به قوانین افغانستان مورد بازپرسی قرار بگیرند..." اما با این‌هم بن‌بست امضای قرارداد همچنان ادامه داشت، تا این که وزیر خارجه ی امریکا برای شکستاندن این بن‌بست به کابل آمد.

رییس جمهور کرزی شخصا رهبری گفتگوها را از جانب افغانستان برعهده گرفت. همان‌طور که در بالا اشاره داشتم، واقعیتی که بعدها روشن شد، این بود که رییس جمهور افغانستان نمی‌خواست که در زمان زمامداری او این قرارداد به امضا برسد. گفتگوهای بسیار سخت همراه با ناراحتی‌ها میان هیئت دو کشور صورت گرفت. در ملاقاتی که در یازدهم اکتبر ۲۰۱۳ در این باره برگزار شد، هیئت دو کشور اتاق جلسات کابینه را برای ادامه ی گفتگوها انتخاب کردند. از جانب افغانستان وزرای خارجه و دفاع، رییس عمومی امنیت ملی، اشرف غنی مسؤول امور انتقال، رییس دفتر خرم، سخنگو فیضی و من حضور داشتیم. من گزارش کوتاهی از موارد مورد اختلاف را ارائه دادم و گفتم که ما در کجاها نمی‌توانیم توافق کنیم. کری در این جلسه گفت که "آقای رییس جمهور من آمده‌ام تا با شما در مورد قرارداد امنیتی صحبت کنم. من می‌خواهم تا این قرارداد را در جریان همین سفر نهایی بسازیم". رییس جمهور کرزی در پاسخ او گفت که "ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

می خواهیم تا شما گام‌هایی را به سوی پذیرش خواسته‌های افغانستان بردارید. طبیعی است که ما هم گام‌هایی را برای نزدیکی با شما بر می‌داریم". در گفتگوهایی که پیش از شروع بحث روی قرارداد در یک حلقه کوچکتر صورت گرفت، روابط افغانستان با پاکستان نیز مطرح شدند. جان کری از سیاست حکومت جدید پاکستان زیر رهبری نواز شریف در برابر افغانستان برداشت مثبتی داشت. وی گفت که"من فکر می کنم که در پاکستان تغییرات آمده است. نواز شریف سیاست نوی را دنبال می کند او خواهان تغییر بازی است. او می‌خواهد با هند کنار بیاید و همچنین با شما. اما آی‌اس‌آی و اردو بر سر راه تحقق این سیاست مشکلات ایجاد می کنند". کری به رییس جمهور افغانستان گفت که "من فکر می کنم شما باید فکرتان را در باره ی پاکستان تغییر دهید. پاکستان خواهان همکاری با افغانستان است". وی در باره‌ی روابط متقابل دو کشور گفت که "من به شما اطمینان می‌دهم که امریکا به حاکمیت ملی شما احترام گذاشته و در آینده نیز خواهد گذاشت. شما امریکا را به خیلی چیزها متهم می کنید، اما تعداد قربانی‌های ما نشان می‌دهد که اتهامات شما در باره‌ی امریکا درست نیستند. ما مسؤولیت یک در صد تلفات ملکی را بر عهده داریم. ما مقدار زیادی پول مصرف کرده‌ایم. من اطمینان می‌دهم که آی‌اس‌آی به امریکا بیشتر از زیان‌هایی که به شما می‌رساند، صدمه می‌زند. من شش ساعت متواتر در عمان با کیانی صحبت داشتم. در این صحبت موضوع پناه‌گاه‌های طالبان را با وی در میان گذاشتم. من فکر می کنم که شما می‌توانید با حضور امریکا و جهان در کشورتان با پاکستان یک رابطه‌ی استراتژیک داشته باشید... با امضای قرارد امنیتی شما می‌توانید پیامی را به پاکستان و طالبان بفرستید که شما با جهان متحد استید، اما بعضی موضع گیری‌های شما به ما و شما کمک نمی کنند".

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقعیت این بود که امریکایی ها خواهان تقویت رابطه ی استراتژیک و خواهان داشتن یک رابطه ی نیک با پاکستان بودند. تشویق آنان که ما هم باید رابطه ی استراتژیک با پاکستان داشته باشیم، در متن همین نظرات کری بازتاب می‌یافت. امریکا پذیرفته بود که افغانستان باید نقش تعیین کننده ی پاکستان را در افغانستان قبول کند و افغانستان در چارچوب چنین مناسبات نامتعادل قدرت با پاکستان روابطش را سامان بدهد. ما با این که با داشتن رابطه ی عمیق و حتا استراتژیک با پاکستان مخالف نبودیم، می‌دانستیم که شرایط طوری که ما می خواهیم برای داشتن چنین روابطی آماده نیست؛ ما نمی‌خواستیم به جدال های پاکستان با هند، کشیده شویم؛ ما نمی‌خواستیم تا کشور ما ژرفای استراتژیک جنگ میان هند و پاکستان باشد؛ ما نمی‌خواستیم سرزمین ما مهد پرورش جهادیان کشمیری، عربی و یا هر جهادی دیگری باشد. ما می‌خواستیم با جهان بر بنیاد منافع ملی خود وارد یک مراوده ی سیاسی و اقتصادی شویم و با چنین رویکردی با پاکستان دوست باشیم؛ اما پاکستان می‌خواست که بر ما برادرسالاری کند، بی‌آن که به اثبات برادری‌اش بپردازد. در این رویکرد، امریکا نیز به نحوی با پاکستان همراه شده بود. واقعیت این بود که در جهان پساجنگ سرد، ما در محاسبات قدرت آن اهمیتی را که گمان می کردیم، نداشتیم. جنگ طولانی که با تجاوز شوروی شروع شده بود و بعدها با حاکمیت طالبان و حمله‌های انتحاری و بمب گذاری‌های فراوان، همراه با بی‌آرمانی و گریز از استقلال‌طلبی نخبگان حاکم همراه شده بود، دمار از روزگار مردم ما کشیده بود. این بی‌آرمانی بیشتر طبقه ی سیاسی کشور ما را فراگرفته بود. روزگار سختی بود و سیاست‌مداران افغانستان در برزخ بدی گیر کرده بودند. در همین ملاقات رییس جمهور کرزی در پاسخ به جان کری گفت: "به باور من، ما نیاز داریم

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا سه پیام را به سه آدرس مختلف بفرستیم. ما باید به افغان‌ها پیام بدهیم که با قرارداد امنیتی یک فصل جدید در زندگی آن ها گشوده می‌شود. با این فصل جدید، به حاکمیت ملی ما کاملا احترام گذاشته می‌شود؛ زندگی افراد ملکی و کودکان ما از بمباران‌ها و خانه‌پالی‌ها در امان می‌ماند و حاصل این قرارداد یک افغانستان قوی، متکی به خود و با امنیت است. دوم ما باید به طالبان پیام بدهیم که این توافق‌نامه میان دو کشور مستقل به امضا می‌رسد و سوم اگر شما واقعا باور دارید که آی‌اس‌آی بر ضد شما است، پس باید به پاکستان پیام داده شود که اگر شما به خراب کاری‌های‌تان پایان ندهید، افغانستان و امریکا فعالیت‌های خود را هماهنگ می کنند. من به شما می گویم که دیدگاه مردم افغانستان تغییر کرده است. مواردی از عملکرد امریکا وجود دارد که مردم افغانستان آن را قبول ندارند. این قرارداد باید میان دو کشور مستقل و متحد هم‌دیگر امضا شود. اگر بعد از امضای این قرارداد باز هم خانه‌های مردم بمباران شوند، این قرارداد چه سودی برای ما دارد؟ آقای وزیر خارجه، چند روز پیش میدان طیاره‌ی ننگرهار مورد حمله ی تروریستان قرار گرفت و در جواب، نیروهای ایالات متحده خانه‌های مردم ملکی افغان را بمباران کردند". جان کری از وقوع این حادثه ابراز تاسف کرد و گفت که "آقای رییس جمهور ما همین امشب تا حال با هم خوب بحث کردیم، بگذارید تا پس از این هم خوب کار کنیم". منظور کری این بود که از این بحث گذار کنیم و روی قرارداد امنیتی گفتگو را ادامه بدهیم. کرزی در پاسخ او گفت: "با وقوع حوادثی از این قبیل ما نمی‌توانیم با هم خوب کار کنیم. آن‌چه ما می خواهیم این است که ما با هم متحد باشیم و شما به حاکمیت افغان‌ها احترام بگذارید. اگر شما کدام هدف بزرگتری را در منطقه دنبال می کنید، بروید به دنبال آن، اما به

(c) ketabton.com: The Digital Library

خانه‌های مردم ما کاری نداشته باشید. ما می‌دانیم که شما در پی اهدافی در این منطقه استید، این کار شما است و برای ما اهمیتی ندارد. برای ما ضمانت بدهید که شما به خانه‌های افغان‌ها نمی‌روید و خانه‌های افغان‌ها را بمباران نمی کنید. اگر کشوری به تروریستان پول بدهد و آن‌ها به پایگاه شما حمله کنند، شما می‌روید دهات افغانستان را بمباران می کنید؟" کرزی تلاش می کرد تا از طریق قرارداد امنیتی امکان هرنوع عملیات نظامی نیروهای امریکایی در داخل افغانستان از بین برود و هیچ امکانی به آنان داده نشود تا باز بهانه‌ای پیدا کنند و در داخل افغانستان دست به عملیات بزنند. از این‌رو از جان کری پرسید که اگر بعد از امضای قرارداد "کاروانی از نیروهای شما از بگرام جانب کابل در حرکت باشد و در راه مورد حمله قرار بگیرد، شما در دفاع از کاروان نیروهای خود دست به چه اقدامی می‌زنید؟" اصولا موارد زیادی دیده شده بود که نیروهای خارجی، فرانسوی‌ها، آسترالیایی‌ها و در موارد زیاد امریکایی‌ها در انتقام حملاتی که طالبان از کمین گاه‌ها علیه نیروهای آنان انجام می دادند، به واکنش‌های کور دست می‌زدند و تمام ساحه‌ای را که گمان می کردند از آن‌جا حمله صورت گرفته است، بمباران می کردند. از این رو کرزی با این که، طوری که بعد از به پایان‌رسیدن دوران ریاست جمهوری‌اش، اعتراف کرد، از همان آغاز میلی برای امضای قرارداد امنیتی با امریکا نداشت، اما می‌خواست در متن مسوده‌ی قرارداد، جمله‌بندی‌هایی را بگذارد تا در همه‌حال مانع عملیات نظامی امریکایی‌ها شود. در پاسخ به این سوال وی، جنرال دانفورد گفت: "امنیت کاروان‌های ما نه تنها در آینده، بل که همین امروز نیز توسط قوای افغانستان تامین می‌شود". در متن قرارداد تذکری در باره‌ی "حواشی تاسیسات قرارگاه‌های ایالات متحده" رفته بود. در واقعیت این حوزه بود که نیروهای امریکایی خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌توانستند تامین امنیت را بر عهده بگیرند. ما می‌خواستیم بدانیم که گستره ی این حواشی تا کجاست و چگونه تعریف می‌شوند. رییس جمهوری می‌خواست تا با تعریف این حوزه ساحه ی حرکت نیروهای امریکایی را محدود بسازد، از این‌رو از آنان پرسید "که این ساحه چند کیلومتر را احتوا می‌کند؟" جنرال دانفورد گفت که "نیروهای ما صرفا در درون تاسیسات به تامین امنیت می‌پردازند و در برون از تاسیسات، نیروی نظم عامه‌ی افغانستان و یا پولیس و نیروهای دفاعی افغان استند". نگرانی اما همچنان پا بر جا بود، رییس جمهور پرسید: "اگر یک نفر به تحریک استخبارات خارجی از منطقه‌ای که شما حاشیه‌ی پایگاه می‌گویید به شما حمله کند، شما در مقام عکس‌العمل نیروهای‌تان را می‌فرستید و افغان‌ها را دستگیر می‌کنید؟" در پاسخ دانفورد گفت که "ما امروز هم به چنین حملاتی پاسخ نمی‌دهیم". وزیر خارجه‌ی امریکا افزود که "ایالات متحده می‌خواهد با تروریسم، با القاعده بجنگد؛ ما می‌خواهیم عملیات ضد تروریسم را با شما هماهنگ انجام دهیم". نگرانی‌های افغانستان هنوز هم برطرف نشده بود. رییس جمهور می‌خواست به هر ترتیبی از احتمال ورود امریکایی ها به منازل افغان‌ها جلوگیری کند. از این‌رو از کری پرسید: "اگر شما تشخیص دادید که یک نفر از اعضای القاعده در منزل یک افغان پنهان شده است؛ آیا به خانه ی آن افغان وارد می‌شوید؟" جان کری در پاسخ گفت که" نه، ما امروز هم این کار را نمی‌کنیم".

من مبتلا به این توهم بودم که شاید امضای این قرارداد به عنوان نمایشی از قدرت و اراده به مقاومت در برابر پاکستان و طالبان موجب شود تا جنگ‌ها کاهش یابند و آمادگی برای گفتگوهای صلح بیشتر شود، اما چنین نشد. به دلیلی چنین نشد که امریکایی‌ها از آن به مثابه‌ی فرصتی برای تاکید بر اراده ی شان برای ترک افغانستان و نجنگیدن با

(c) ketabton.com: The Digital Library

طالبان و حمایت از پاکستان استفاده می‌کردند و در نهایت قرارداد امنیتی عملا به یک مترسک بی‌معنا و بی‌مفهوم تقلیل یافت. باید صادقانه اعتراف کرد که کرزی متوجه این تهدیدها بود، به همین دلیل هم به جان کری گفت که اگر "بی‌امنیتی و جنگ بعد از امضای این قرارداد باز هم ادامه یابد، مردم افغانستان شما را محکوم خواهند کرد". جان کری که در فن سخن دیپلومات ورزیده‌ای بود، بی‌درنگ مطلوب کرزی را درک کرد و گفت: "من به شما وعده می‌دهم تا ما تمام فشار را بر پاکستان وارد کنیم و بر آن کشور تمرکز کنیم. حکومت ملکی پاکستان ضعیف است؛ اما نواز شریف آدم‌های قوی را مقرر کرده است". در متن قرارداد یک افاده‌ی دیگر هم وجود داشت که از جمله‌ی اهداف مشترک دو کشور از "مبارزه با القاعده و وابستگان آن" تذکار رفته بود. چنین جمله‌ای بدون توضیح می‌توانست زمینه‌ی تعبیر و یا تفسیرهای گوناگون را موجب شود. برای من روشن بود که هم رهبری حکومت افغانستان و هم ایالات متحده، طالبان را نه تروریست تلقی می‌کردند و نه هم از جمله ی وابستگان القاعده؛ حتا من شک داشتم که آیا از دید امریکایی ها شبکه ی حقانی بخشی از وابستگان القاعده است و یا نه. روشن بود که با اندک تغییری در رفتار این شبکه در برابر ایالات متحده آن کشور حاضر بود، بدون توجه به تهدیدهایی که از جانب این گروه متوجه افغانستان می‌شدند، این گروه را از جمله ی وابستگان القاعده حذف کند. همین امکان در مورد بسیاری از شبکه‌های تروریستی دیگر نیز وجود داشت. من در بالا اشاره کردم که از دید رهبران ایالات متحده تروریست تنها کسی است که منافع و شهروندان امریکا را مستقیم هدف قرار بدهد و نه گروه‌هایی که در افغانستان دست به انتحار و ترور می‌زدند. از این‌رو از کری پرسیدم که "شما از نزدیکان القاعده در متن قرارداد صحبت

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌کنید. از دید شما لشکر طیبه، سپاه صحابه و جیش محمد و گروه‌های شبیه این‌ها، از وابستگان القاعده تلقی می‌شوند؟" کری برای من یک پاسخ بسیار صادقانه داد. همان پاسخی را که من می‌دانستم؛ او گفت: "اگر این گروه‌ها به امریکا حمله کنند، بلی ما آن‌ها را از جمله‌ی تروریستان وابسته به القاعده تلقی می‌کنیم، اما اگر ایالات متحده و افغانستان قرارداد امنیتی داشته باشند و این قرارداد مورد حمایت تمام کشورهای آسیایی باشد در آن صورت پاکستان بیشتر تجرید خواهد شد". منظور جان کری این بود که پاکستان در آن صورت از این گروه‌ها به عنوان ابزار مداخله در کشورهای دیگر استفاده نخواهد کرد. تجربه‌ی سال‌های بعد نشان داد که این برداشت جان کری درست نبوده است. جان کری در پاسخ به ابراز مکرر نگرانی‌های ما در رابطه به امکان ادامه ی بی‌امنی و تروریسم بعد از امضای قرارداد گفت: "با امضای این قرارداد ما می‌توانیم فعالیت‌های طالبان را کنترول کنیم. نیروهای شما رهبری و اجرای عملیات را برعهده خواهند داشت و در صورت لزوم ما از آن ها حمایت می‌کنیم، هر چند ما نمی‌توانیم به شما ضمانت بدهیم که شما حتما بعد از امضای قرارداد امنیتی با ایالات متحده به امنیت دست می‌یابید، اما ما به شما این تضمین را می‌دهیم که شما به چارچوب امنیتی دست خواهید یافت که بتوانید مسؤولیت تامین امنیت را خود بر عهده بگیرید و به رشد و توسعه ی اقتصادی دست یابید". تمام این مباحث با وجود توافق‌هایی که به عمل آمد، نتوانستند شک و بدگمانی افغانستان را از بین ببرند. این شک را رییس جمهوری امریکا در گفتگوهای اوایل همان سال در واشنگتن و مشاور امنیت ملی او در مورد روابط خارجی افغانستان موجب شده بودند. طبیعی است که تلاش برای برگزاری کنفرانس‌هایی با شرکت نیروهای اپوزسیون و فدرالیست‌های افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

در خارج از کشور نیز به این شک‌ها دامن زده بودند. به همین دلیل کرزی از جان کری پرسید: "آیا شما به افغانستان این ضمانت را می‌دهید که بخشی از خاک ما را به پاکستان و یا طالبان تسلیم نمی‌کنید؟" جان کری که متوجه شک دوامدار رییس جمهور افغانستان شده بود، در پاسخ گفت: "من می‌دانم که شما گمان می‌کنید امریکا دارای برنامه‌ی دیگری در این منطقه است و در افغانستان توطئه می‌کند. اما من به شما تعهد و اطمینان می‌دهم که ما چنین برنامه‌ای نداریم و ما می‌خواهیم به شما کمک کنیم". رییس جمهور کرزی در پاسخ جان کری گفت: "برای مردم افغانستان مقدار پولی که شما کمک می‌کنید، اهمیت اساسی ندارد. مردم ما خواهان امنیت استند و می‌خواهند تا به حق حاکمیت ملی ما احترام گذاشته شود. ما یکی از رهبران طالبان پاکستان را برای همکاری با افغانستان بسیج کردیم. نیروهای شما وی را از نزد نیروهای افغانستان ربودند. من به عنوان رییس جمهور افغانستان از شما خواستم تا وی را به افغان‌ها تسلیم کنید و شما از این کار ابا ورزیدید. شما باید به حق حاکمیت ما احترام بگذارید".

این شخص لطیف‌الله محسود، خواهرزاده‌ی رهبر پیشین تحریک طالبان پاکستانی بود. وی را امنیت ملی افغانستان برای تحقق اهدافی و خدمت به صلح جذب کرده بود. وی چند بار با مسؤولان امنیت ملی افغانستان گفتگو کرده بود. امریکایی ها هم در جریان این گفتگوها قرار داشتند؛ اما مدیریت این رابطه در دست امنیت ملی افغانستان بود. امریکایی‌ها این بار از تاریخ ملاقات مجدد با وی اطلاع حاصل کرده بودند. در حالی که وی در همراهی با کارمندان امنیت ملی جانب کابل در حرکت بود در نزدیکی‌های لوگر قوای امریکا وی را دستگیر کردند و علی‌رغم تقاضاهای مکرر مقامات افغانستان به شمول رییس جمهور کشور ما وی

(c) ketabton.com: The Digital Library

را به افغان‌ها تسلیم نکردند. این رفتار امریکایی ها برای ما بسیار آموزنده بود. در حالی که امریکایی ها ملا برادر را بعد از دستگیری به مقام‌های پاکستانی تسلیم داده بودند، این تبعه پاکستانی را از دست امنیت ملی ما ربودند. طبیعی است که چنین اعمالی هر روز بیشتر از پیش روابط ما را خدشه‌دار می‌ساخت و موجب بی‌اعتمادی بیشتر می‌شد. این شهروند پاکستانی در دوران حکومت وحدت ملی به پاکستانی‌ها تسلیم داده شد. من در مصاحبه‌ای با تلویزیون طلوع و انتشار مقاله‌ای در روزنامه‌ی هشت صبح به این اقدام امریکایی‌ها به مثابه‌ی اقدامی علیه امنیت ملی افغانستان و نقض حاکمیت ملی کشور ما اعتراض کردم.

این دور گفتگوها روی متن قرارداد، دو روز ادامه یافتند، مسوده‌ی قرارداد کلمه به کلمه مورد بحث قرار گرفت و تغییرات لازم در آن وارد گردید. جان کری اصرار داشت که اگر قرارداد امضا نمی‌شود، دست‌کم باید نشانی شود، اما کرزی رد کرد و گفت که نه هنوز زود است و ما نیاز به گفتگو با رهبران افغان داریم. در وقت صرف غذا کرزی از وزیر خارجه‌ی ایالات متحده پرسید که "نامزد شما برای انتخابات آینده ی ریاست جمهوری چه کسی است؟" وزیر خارجه ی امریکا در پاسخ گفت که "ما نامزدی نداریم و نمی‌خواهیم در روند انتخابات شما مداخله کنیم. ایالات متحده تنها آرزویی که دارد این است تا انتخابات افغانستان عادلانه برگزار شود". اما این واقعیت نداشت. ایالات متحده از همان آغاز نسبت به اشرف غنی خوش‌بینی داشت و به سود او بعدها به نحوی مداخله کرد. حتا یان کوبیش نماینده ی سرمنشی ملل متحد برای افغانستان نیز تشویق و مجاب شده بود تا با آنان همراهی کند. کوبیش در اصل آدم با عزتی بود؛ اما در این‌جا آشکارا فریب خورده بود. در تحقق این پروژه به هر دلیلی که بود، رییس جمهور افغانستان نیز کاملا تلاش می کرد. وی تمام اعضای

(c) ketabton.com: The Digital Library

تیمش را وادار کرد تا خلاف میل باطنی‌شان از دکتور اشرف غنی حمایت کنند. تنها استاد زلمی هیواد مل و من گفتیم که ما چنین کاری نخواهیم کرد و چنین هم شد. برای من بسیار شنیدنی بود که سفیر ایالات متحده در دعوتی که به مناسبت پایان ماموریت سفیر بریتانیا در افغانستان آقای ستاگ برگزار کرده بود، در ضمن سخنرانی و سپاس از همکاری میان امریکا و بریتانیا بسیار آشکارا گفته بود که "ما و بریتانیا در افغانستان تقسیم مسؤولیت خوبی داشتیم. امریکایی ها خود را بر تامین امنیت متمرکز ساختند و دوستان انگلیسی ما بر انتخابات تمرکز کردند".

موضوع امضای قرارداد امنیتی میان افغانستان و امریکا آشکارا به بن‌بست کشیده شده بود. من طرفدار امضای این قرارداد بودم و برای همکاری با ایالات متحده بدیلی نمی‌دیدم. اصولا در بیشتر از یک دهه، ساختارهای امنیتی و دفاعی افغانستان طوری طرح‌ریزی شده بودند که امکان قطع رابطه و یا کاهش رابطه با ایالات متحده موجب فروپاشی نهادهای امنیتی افغانستان و پیروزی طالبان و پاکستان می‌شد. هیچ نیروی دیگری نیز وجود نداشت تا از نیروهای امنیتی افغانستان حمایت‌های لازم را انجام بدهد. در تیم رییس جمهور افغانستان کسانی بودند که در پی گسستن رابطه با ایالات متحده بودند. به دلیل این که دفاع علنی از طالبان و پاکستان ممکن نبود، آنان در تلاش بودند که زیر نام صلح‌طلبی و پایان دادن به قانون‌شکنی‌های امریکایی‌ها و بی‌احترامی‌های آنان به حاکمیت افغانستان، عملا زمینه‌ی سقوط نظام را به سود طالبان فراهم کنند، اما جانب امریکایی نیز به دنبال اجرای استراتژی‌ای بود که عملا سلطه‌ی نرم پاکستان را در کشور ما در پی داشت. در چنین شرایطی خانم سوزان رایس[1] که به

---

[1] Susan Rice

(c) ketabton.com: The Digital Library

تازگی از مقام نماینده ی دایمی امریکا در سازمان ملل متحد به حیث مشاور امنیت ملی آن کشور مقرر شده بود، به منظور شکستن بن‌بست در رابطه میان افغانستان و ایالات متحده به کابل آمد. من قبلا با خانم رایس دو دیدار داشتم؛ یکی در مقر سازمان ملل متحد و دیگری در جریان سفرش به افغانستان که در آن زمان مسؤولیت نمایندگی دایمی آن کشور در سازمان ملل متحد را بر عهده داشت. خانم رایس در ابراز دیدگاه‌هایش خانم رُک و راستی بود؛ اما در برخورد با مخاطبان خود آدم گرم و صمیمی نبود. از این لحاظ وی نقطه‌ی مقابل خانم کلینتون بود. باید اعتراف کنم که وی مظهری از بلندپروازی و خودرایی امریکایی بود. به دلیل نزدیکی شخصی که با رییس جمهور کشورش داشت، از آن کسانی بود که موفقیت شخصی اوباما برای او بسیار مهم بود. طبیعی بود که با سیاست گزاری‌هایی که اطرافیان اوباما کرده بودند، اگر در سیاست داخلی وی می‌توانست به دستاوردهای خوبی برسد، اما تغییر رادیکال در رویکردهای وی در سیاست خارجی از جمله سپردن بیشتر مسؤولیت‌ها به کشورهای کوچک دارای پیشینه ی استعماری مانند انگلستان و فرانسه در آسیای غربی (خاور میانه) و همچنین پس از این که تجاوزهای امریکا در دوران بوش، توازن سیاسی را دراین منطقه درهم ریخته بود، موجب مشکلات بسیار جدی شدند. خانم رایس هم یکی از بنیادگذاران این سیاست بود. او در کل آدم خوش‌خوی و خوش‌برخوردی نبود. وقتی سفیر ایالات متحده ی امریکا جنرال آیکن بری به من گفت که وی برای گفتگو با مقام‌های افغانستان به کابل می‌آید، بیشتر از این که در سفر وی زمینه ی یک گفتگو برای بهبود روابط را ببینم، نگران شدم. باز هم به دلیل این که من با او روابط خوبی داشتم، امیدوار بودم که شاید بتوانم میان او و رییس جمهور فضای بهتری را برای گفتگو آماده کنم، که چنین نشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خانم رایس را رییس جمهور افغانستان برای غذای شب دعوت کرد. در جوار محل اقامت رییس جمهور که به آن قصر نمبر یک می گویند، حامد کرزی یک خانه‌ای را برای پذیرایی از مهمانان رییس جمهور بنا نهاده بود. ساختمان‌هایی که در سالیان پسین در درون محوطه ی ارگ بنا یافته بودند نه از لحاظ معماری و نه هم از لحاظ نام گذاری دارای جاذبه بودند. با این که حامد کرزی از جریان ساختمان این بناها شخصا منظم بازدید می کرد و پیشنهادهای لازم را برای بهبود امور می داد، اطرافیان بد ذوق او که بیشتر زیبایی‌شناسی و هنرپروری آن‌ها در محدوده‌ی داوری روی رسامی‌های لاری‌های پاکستانی و سبک‌های معماری شیرپوری و چوب کاری‌های زشت برای دکوراسیون‌های درون منزل خلاصه شده بود، با ابراز نظرهایی از این موضع، بر زشتی برونی و دکوراسیون درونی این بناها می‌افزودند. رییس جمهور کرزی به گونه ی ناباور کردنی، به همان اندازه که در انتخاب همکاران خود زیاد دقت نمی کرد، در زمینه‌ی زیباسازی بناها و تنظیم دکوراسیون آدم خوش‌ذوقی بود. او از بدذوقی‌های برخی از جنگ‌سالاران که پوشیدن کفش‌های پوست کروکودیل و ساعت‌های چند کلید طلایی را نشان خوش‌ذوقی می‌دانستند، مبرا بود. با این که این بنای جدید که نام آن را الحاقیه گذاشته بودند، بنای قشنگی نبود، تجهیزات درونی و دکوراسیون آن اندکی به نسبت بناهای جدید دیگر دارای هارمونی بود. خانم رایس ساعت هفت شام روز ۲۵ نوامبر ۲۰۱۳ به دیدار رییس جمهور آمد وکرزی خانم رایس را در همین بنا پذیرفت.

خانم رایس دقیقا یک روز بعد از این که جرگه ی مشورتی در باره ی قرارداد امنیتی با ایالات متحده، امضای این قرارداد با امریکا را توصیه کرده بود، به دیدار رییس جمهور آمد. این نخستین باری بود که رییس جمهور در دوران زمامداری‌اش با مخالفت شرکت کنندگان در

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک جرگه روبه‌رو شده بود. اشتباه محاسبه‌ی رییس جمهور در این بود که گمان می کرد اکثریت اشتراک کنندگان در جرگه هم مانند او می‌اندیشند و خواهان دشمنی با امریکا و خوش‌بینی نسبت به طالبان، استند. در حالی که نه اکثریت اشتراک کنندگان در جرگه و نه هم اکثریت اعضای حکومت از جمله من به عنوان مشاور امنیت ملی، در رابطه با رد امضای قرارداد امنیتی با او هم‌نظر بودیم. کرزی به اطلاعات غلط برخی از اعضای تیمش را که گویا اکثریت مردم افغانستان و بالطبع اعضای جرگه ی مشورتی با امضای قرارداد امنیتی مخالف استند، باور پیدا کرده بود. حتا در لیست افرادی که باید در لویه جرگه شرکت می کردند، به هدایت رییس جمهور و برخی از اعضای دفتر او نام‌هایی از اعضای خانواده‌های قربانیان بمباران‌های امریکا، افراد فعال احزاب مخالف حضور امریکا، کارشناسان جانبدار پاکستان و افراد نزدیک به ایران داخل شده بودند. با این هم جرگه با اکثریت نزدیک به اتفاق از امضای قرارداد امنیتی با ایالات متحده دفاع کرد. بدون شک که تلاش‌های افراد جانبدار امضای این قرارداد و فعالیت‌های دستگاه‌های امریکایی نیز در تبلور نظر مثبت بسیار موثر بودند. من شخصا به اطلاع رییس جمهور رساندم که اگر کمیسیون‌های جرگه از من تقاضا کنند که برای‌شان راجع به جزییات این قرارداد معلومات بدهم، من می‌روم و از امضای قرارداد دفاع می کنم و این کار را هم کردم.

در دیدار خانم رایس با کرزی بعد از تبادله ی تعارفات معمول خانم رایس مستقیما به لویه جرگه اشاره کرد و از رییس جمهور افغانستان پرسید: "جرگه ی مشورتی خوب گذشت آیا شما از نتایج آن راضی می‌باشید؟ به باور من که تجمع تعداد زیادی از شهروندان شما و استقبال از همکاری با ما بسیار خوب بود. امیدوارم با در نظرداشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

توصیه‌های جرگه قرارداد امنیتی تا اخیر امسال امضا شود". طرح این تقاضا بدین گونه بدون شک که بر ناراحتی رییس جمهور افغانستان می‌افزود. برای نخستین بار در سیزده سال رهبری، نهاد لویه جرگه که کرزی سخت به آن باورداشت، خلاف دیدگاه‌های او موضع گرفته بود و طرح این سوال بدین گونه رییس جمهور افغانستان را بسیار برآشفت. کرزی هم بعد از این که به اهمیت جرگه‌ها در افغانستان اشاره کرد، گفت: "بدون برگزاری جرگه مشکل بود که افغانستان بتواند به شما پایگاه نظامی بدهد. مردم افغانستان ابراز آمادگی کردند تا به شما پایگاه بدهند، جرگه همچنین تقاضای صلح برای افغانستان را مطرح کرد به این خواست مردم افغانستان باید توجه شود. من در سخنرانی خود ناراحتی خود را نشان دادم. من با جنرالان و رهبران شما همیشه موضوع خانه‌پالی‌ها و دستگیری افغان‌ها توسط نیروهای شما را مطرح کردم؛ اما هرگز در این زمینه تغییری رونما نگردید. من امیدوارم که به توصیه‌های جرگه توجه شود و از همین امروز هیچ فردی از شما بدون اجازه به خانه‌های افغان ها داخل نشود". واقعیت این بود که برقرارکردن رابطه‌ی مستقیم میان مصالحه و امضای قرارداد امنیتی از توصیه‌های جرگه نبود. این توصیه را افراد دفتر رییس جمهور در لحظه‌های آخر وارد سند نهایی جرگه کرده بودند. در میان اعضای تیم رییس جمهور در برداشت از این قضیه اختلاف وجود داشت. من بر این باور بودم که ما با داشتن نیروهای امنیتی قوی و اتحاد با جامعه‌ی بین‌المللی می‌توانیم به پاکستان نشان بدهیم که امکان پیروزی در افغانستان را ندارند و ناگزیر خواهند شد تا به پروسه‌ی صلح بپیوندند. به سخن دیگر قرارداد امنیتی ابزاری برای کمک به رسیدن به صلح بود، اما شخص رییس جمهور، رییس دفتر و سخنگو کاملا به این باور بودند که امریکا برای داشتن پایگاه و رسیدن به اهداف بزرگتر به

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان آمده‌است. ما به آنان پایگاه می‌دهیم و آن ها هم باید از بهره‌برداری از پاکستان و طالبان علیه ما دست بردارند. به همین دلیل شرط صلح به عنوان پیش‌شرط امضای قرارداد امنیتی بعدا بازتاب یافت. خانم رایس هم که با خلقیات افغان‌ها آشنایی نداشت، طوری سخن گفت که از آن بوی تهدید می‌آمد. او نمی‌دانست که چنین برخوردی موجب تغییر موضع رییس جمهور افغانستان شده نمی‌تواند بر عکس موجب می‌شود تا او بر مواضعش با اصرار بیشتر ایستادگی کند. رایس در پاسخ گفت: "جناب شما با وزیر خارجه‌ی ما و همچنین تیم‌های کاری هر دو کشور برای نهایی‌ساختن متن قرارداد بسیار زحمت کشیده‌اید. من از روزی که وارد کابل شده‌ام با بیشتر از پنجاه تن از هموطنان شما صحبت کرده‌ام. همه از امضای قرارداد دفاع می‌کنند. ما درگیر طولانی‌ترین جنگ تاریخ کشور خود شده‌ایم. بدون قرارداد امنیتی ما نمی‌توانیم صلح را به کشور شما بیاوریم. نرفتن به خانه‌ها از تاریخی که این قرارداد نافذ شود، به اجرا در خواهد آمد". با آن‌که در آن زمان اکثریت مطلق مردم افغانستان علی‌رغم همه‌ی نارسایی‌ها از ادامه‌ی حضور امریکا در افغانستان دفاع می‌کردند، با این‌هم ما می‌دانستیم که مقام‌های غربی در کل و مقام‌های ایالات متحده به گونه‌ی خاص همیشه با افراد معینی دیدار می‌کنند و به سخنان آن‌ها گوش می‌دهند. این افراد بیشتر فعالان سازمان‌های غیردولتی کمک‌گیرنده از غربیان و شهرنشین بودند.

واقعیت دردناک این بود که این افراد نمایندگان جامعه ی افغانستان و حتا جامعه‌ی مدنی طوری که نمایش داده می‌شد، نبودند. اصولا افغانستان به مفهوم متداول جامعه‌ی مدنی ندارد. با این‌که برخی از این افراد دارای دیدگاه‌های خوب و نیت نیک برای افغانستان بودند، اما پایه‌های اجتماعی آنان در میان مردم افغانستان حتا مردم شهری بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

نازک و ناچیز بود. چنین افرادی همه با هم حتا اگر کاملا متحد می‌شدند، نمی توانستند برای دفاع از یک امر خوب، پنج هزار نفر را در کابل گرد آورند. این ضعف جامعه‌ی کمک بگیر را حکومت‌داران می‌دانستند. در مواردی به دلیل این که افراد این گروه‌ها از خود آرا و افکار ترقی‌خواهانه بروز می دادند، من از آنان دفاع می کردم، اما من در درون حکومت در این امر کاملا تنها بودم. بعدها افزون بر ناتوانی اجتماعی، ایجاد گروه‌های حزبی و به ویژه قومی در حمایت افراد دولتی موجب تجزیه و ضعف بیشتر این گروه‌ها شد. گروه‌هایی به نام جامعه‌ی مدنی سر بلند کردند که از تقلب‌های انتخاباتی دفاع می کردند و یا این که مدافعان حقوق بشری و سازمان‌های مدنی که در حمایت از اجرای مجازات اعدام به خیابان‌ها می‌ریختند و از داعیه ی برحق جنگ‌سالاران قومی دفاع می کردند و انحرافات مدنی از این دست که به نام جنبش‌های مدنی به مردم و افکار عامه حقنه می‌شدند. امریکایی ها مشورت‌های‌شان را با چنین افرادی انجام می‌دادند. طبیعی است که همان‌گونه که مشورت‌های رییس جمهور کرزی با اعضای دفترش آرای حقیقی مردم را بازتاب نمی داد، مشوره‌های امریکا با اعضای جامعه ی مدنی نیز به هیچ وجه بازتاب آرای مردم افغانستان نبود. البته با یک تفاوت بنیادین که رییس جمهور افغانستان بیشتر از هر کس دیگر با جامعه ی روستایی افغانستان آشنایی داشت و در نهایت امر در بسیاری موارد، اغلب آنان را با خود داشت. کرزی بر این امر که پیش از امضا و انفاذ قرارداد باید پای امریکایی ها از خانه‌های مردم کوتاه ساخته شود، مُصر بود. اما رایس با استناد به توصیه‌ی جرگه بر این امر تاکید داشت که این امر پس از انفاذ قرارداد صورت خواهد گرفت. رایس با تاکید بر این امر که وی خود مادر است و اوباما هم دو طفل دارد و هر دوی آنان درد و غم

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم افغانستان را درک می کنند، تاکید کرد که امنیت نیروهای آنان و امنیت افغانستان ایجاب می کند که قرارداد امنیتی امضا شود. کرزی هم با تاکید بر این که تا در رفتار امریکایی‌ها در رابطه با خانه‌پالی‌ها و تلفات ملکی تغییر رونما نشود، این کار صورت نخواهد گرفت بر مواضعش ایستادگی کرد. تاکید بر آغاز گفتگوهای صلح نیز یکی دیگر از تاکیدهای کرزی بود.

در همان روزها پاکستانی‌ها ظاهرا زمینه‌ی گفتگو میان صلاح‌الدین ربانی رییس شورای عالی صلح با ملا برادر را، که در آن وقت‌ها در یک پایگاه هوایی پاکستان در اسارت پاکستانی‌ها قرارداشت، فراهم کرده بودند. آقای صلاح الدین ربانی که هم مانند معصوم استانکزی، روی مسایل صلح با کرزی گفتگوهای مخفی داشت، به رییس جمهور گفته بود که ملا برادر در حالت نیمه‌بی‌هوشی قرارداشت و توانایی حرف زدن را نداشت. واقعیت این بود که پاکستانی‌ها به او آن قدر دوای مخدر داده بودند که نتواند چیزی بگوید و یا این که ابراز آمادگی برای صلح بکند. قبلا داوودزی سفیر افغانستان در پاکستان نیز با وی دیدار کرده بود. ملا برادر که آزادی او در تمام گفتگوهای ما با پاکستانی‌ها و امریکایی‌ها به یکی از خواست‌های اصلی ما ارتقا یافته بود، به داوودزی گفته بود که من هیچ کاره‌ام، من مدت‌ها می‌شود که در زندان استم و از برون هیچ خبر ندارم و نمی خواهم با حکومت کابل گفتگو کنم. ملا برادر عملا هیچ کاره شده بود و دارای هیچ صلاحیتی در میان طالبان نبود. استخبارات پاکستان در همدستی با امریکایی ها او را نابود کرده و حکومت افغانستان هم به ناحق روی یک هیچ، برای رسیدن به صلح متمرکز شده بود. کرزی که عمیقا به همدستی پاکستان و امریکا باور داشت، ناراحتی‌اش را در این رابطه با رایس چنین در میان گذاشت: "در روند صلح از جانب شما هیچ اقدام جدی صورت نگرفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، هیچ پیشرفتی وجود ندارد. رییس شورای عالی صلح، صلاح‌الدین ربانی را پاکستانی‌ها نزد ملا برادر برده‌اند، در یک میدان هوایی. به او آن قدر دوا تزریق کرده بودند که توان نشستن و حرف‌زدن را نداشته است. چنین روندی، روند صلح نیست. اگر پروسه ی صلح شروع شود، امضای سند آسان می‌شود". در پاسخ خانم رایس به تماس‌های آن کشور با طالبان در قطر و موضع آزادی سربازان‌شان اشاره کرد؛ اما در این صحبت‌ها هیچ نشانی که دال بر پیشرفت از منظر افغان‌ها باشد، وجود نداشت. امریکایی ها زیر تلقینات برخی از حلقه‌های افغانستان از جمله افراد کمک‌شونده در سازمان‌های غیردولتی و لابی‌های نامزدهای احتمالی به این گمان بودند که کرزی خواهان برگزاری انتخابات نیست. به صورت قطع می‌توانم بگویم که کرزی حتا یک آن هم خواهان به تعویق‌انداختن برگزاری انتخابات نبود. در همین گفتگو وی از خانم رایس پرسید: "واقعا شما قصد ندارید که انتخابات افغانستان را به تعویق بیندازید؟" رایس در پاسخ گفت که "ما تضمین می‌کنیم که هیچ ترجیحی در انتخابات شما نداریم. ما می‌خواهیم تا انتخابات افغانستان آزاد برگزار شود. ما نامزدی نداریم و نمی‌خواهیم هم داشته باشیم". کرزی تاکید کرد که "این امر بسیار مهم است که مداخله صورت نگیرد. اگر در دور اول برنده معلوم نشد، باید انتخابات در دور دوم ظرف دو هفته برگزار شود. طالبان می‌توانند در انتخابات شرکت کنند. ما نمی‌توانیم قانون اساسی خود را نقض کنیم. در انتخابات گذشته هم گفته شد که ما دور دوم انتخابات خواهیم داشت، اما دور دوم برگزار نشد". با این افاده که در انتخابات قبلی هم گفته شده بود که دور دوم انتخابات برگزار خواهد شد اما چنین نشد، رییس جمهور می‌خواست به عهدشکنی جان کری که در آن زمان رییس کمیسیون روابط خارجی سنای امریکا بود، اشاره کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این گفتگوها نحوه ی گشایش دفتر قطر طالبان و این که در آن‌جا ایالات متحده به تعهداتش عمل نکرد، نیز مطرح شد. بحث روی تمام مسایل مورد اختلاف میان دو کشور، با وجود تاکید جنرال دانفورد قوماندان نیروهای امریکایی از این که وی "دیشب به کلیه ی فرماندهانش هدایت داده است تا پس از این با درنظرداشت روحیه ی قرارداد امنیتی عمل کنند" نرمشی در موضع رییس جمهور افغانستان نیاورد. با این که رایس تاکید کرد که "آغاز و عدم آغاز گفتگوهای صلح مربوط به طالبان و پاکستان است"، اما رییس جمهور افغانستان با اشاره به این که در گفتگوهای سه‌جانبه میان پاکستان، افغانستان و امریکا در بروکسل، پاکستان و امریکا مواضع مشترک داشتند، این موضوع را زیر سوال برد. رییس جمهور افغانستان در این مورد کاملا محق بود. پس از این بحث‌ها تکرار می‌شدند و امریکایی ها بر امضای قرارداد تاکید می کردند و رییس جمهور افغانستان بر شروع گفتگوهای صلح و تعهد امریکا مبنی بر اجتناب از خانه‌پالی‌ها و پایان دادن به تلفات ملکی. خانم رایس حتا در جایی آشکارا دست به تهدید زد و گفت: "قرارداد امنیتی را امضا کنید، این کار الزامی است". کرزی هم با صراحت گفت: "وقتی که پروسه ی صلح شروع شد و شما از رفتن به خانه‌های مردم اجتناب کردید و زندانی‌های افغان از گوانتانامو به افغانستان منتقل شدند، من این کار را خواهم کرد. من از امریکا تعهد کتبی داشتم که در قطر بیرق طالبان بالا نخواهد شد و طالبان دارای نمایندگی رسمی و چیزی مانند سفارت نخواهند شد؛ اما دیدیم که چه شد". رایس در پاسخ گفت: "ما بیرق آن ها را پایین کردیم. شما با جان کری به توافق رسیدید که قرارداد را امضا می کنید". کرزی در پاسخ او گفت: "جرگه توافق کرد که به شما قرارداد را بدهد. این حالا نوبت شما است تا ثابت کنید که در کشور

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما جانبدار فراکسیون‌ها و طالبان نیستید و طرفدار یک افغانستان واحد و متحد استید". رایس در پاسخ گفت: "من بسیار متاثرم و با تاثر می‌روم. در دو روز گذشته با تمام کسانی که در کشور شما ملاقات داشتم، همه طرفدار امضای قرارداد امنیتی بودند". طبیعی است که این تذکر خانم رایس برای به نتیجه‌رساندن گفتگوها ممد واقع نمی‌شد، چرا که کرزی به ناتوانی جامعه‌ی کمک‌گیرنده‌ی شهری افغان‌ها و نداشتن پایگاه اجتماعی آن‌ها آگاهی داشت. بنا بر این در پاسخ خانم رایس گفت: "من این خطر را می‌پذیرم. شما با آنانی ملاقات کردید که در این سال‌ها از حضور امریکا بیشتر سود برده‌اند. افغانستان تنها از آن یک اقلیت از افراد شیک و مدرن نیست. افغانستان اصلی افغانستان فقیر و دربه‌در است. آن افغانستانی است که باغ‌های‌شان در این جنگ ویران و خراب شده است. خانه‌های‌شان نیمه‌شب تلاشی می‌شوند و پدران در پیش چشمان فرزندان‌شان توسط سربازان امریکایی لخت کرده، تحقیر و توهین می‌شوند..." سخن آخری خانم رایس بسیار تعجب برانگیز بود: "ما تصمیم‌مان را گرفته‌ایم و می خواهیم قرارداد امنیتی را داشته باشیم. در غیر آن برای ما حضور در این‌جا ناممکن خواهد بود..." کرزی هم در پاسخ خانم رایس گفت: "شما می‌توانید کشور ما را ویران کنید و یا هر کار دیگری، ما نتایج آن را می‌پذیریم..." خانم رایس متوجه شده بود که نباید به تنش‌ها بیشتر از این دامن بزند، با اشاره به این مطلب که امکانات امریکا محدود است و آن کشور به عنوان مهمان در افغانستان حضور دارد و موضوع صلح، کار خود افغان‌ها است و امریکا باید کمک کند، در پی کاهش تنش شده بود، اما دیر شده بود. کرزی هم در پاسخ او گفت: "شما مهمان نیستید. شما بر ما حکومت کردید. امیدوارم قرارداد امنیتی موجب شود که شما به مهمان تبدیل شوید، اما من نتایج تصمیم‌هایم را می‌پذیرم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

من نمی خواهم به شما پایگاه بدهم و طالبان در هلمند و یا جاهای دیگر حاکم باشند و در کشور ما جنگ ادامه یابد. من حاضر نیستم حتا یک وجب خاک افغانستان را به طالبان بدهم. اما افغانستان متحد و نیرومند را زیر رهبری هر کسی که باشد می‌پذیرم". رایس یک بار دیگر تاکید کرد که "امریکا بر طالبان و پاکستان هیچ کنترولی ندارد. برای رسیدن به صلح در افغانستان تمام تلاشش را انجام می‌دهد و رییس جمهور افغانستان نباید از آنان تقاضای کارهای ناممکن را داشته باشد". رییس جمهور افغانستان گفت که "بروید پیام مرا به رهبری‌تان برسانید. من می خواهم تا اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد به افغانستان تضمین بدهند که در افغانستان دو دولت موازی به وجود نخواهد آمد".

این ملاقات یکی از بدترین گفتگوها میان ما و یک نماینده‌ی ایالات متحده بود. ما همیشه با ایالات متحده تفاوت‌های خود را داشته‌ایم، اما تنش‌ها تا این حد و با چنین کلماتی به بسیار ندرت ابراز می‌شدند. همان‌طور که در جای دیگری یادآوری کردم، امریکایی‌ها با خلقیات افغان‌ها آشنایی نداشتند. آن ها گمان می کردند که افغان‌ها هم مانند رهبران "جمهوری‌های کیله‌ای" استند و یا این که همه ی افغان‌ها مانند برخی از دو تابعیته‌های امریکایی استند که بشود با زبان زور با آنان صحبت کرد. من با این که در مورد این موضوع که امریکایی‌ها نمی‌توانند به گونه‌ی خودکار موجبات شروع گفتگوهای صلح را فراهم کنند، با آنان هم‌نظر بودم، اما از دیپلوماسی بد خانم رایس در حیرت شدم. این موضوع را روز بعد از این گفتگوها به گونه‌ی مفصل با سفیر ایالات متحده مطرح کردم. جیمز کانتگهام[1] سفیر ایالت متحده

---

[1] Jems Conningham

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکا در کابل، آدم صبور، کم‌حرف، اما باتجربه بود. طبیعی است که او نمی‌خواست از مشاور امنیت ملی کشورش با ذکر نام و نشان انتقاد کند، اما به وضوح از جریان گفتگوهای روز قبل و از نحوه‌ی برخود مشاور امنیت ملی کشورش راضی نبود.

زمان با سرعت می‌گذشت، اما موضوع امضای قرارداد امنیتی همچنان اختلاف اصلی میان افغانستان و ایالات متحده را تشکیل می داد. در آغاز ما روی متن قرارداد و واردکردن تغییرات در متن متمرکز بودیم تا بتوانیم یک متن قوی را داشته باشیم، اما از جنوری ۲۰۱۳، پس از ملاقات معروفی که میان اوباما و کرزی صورت گرفته بود و من در بالا به تفصیل به آن پرداختم، رییس جمهور افغانستان مصمم شده بود که این قرارداد را امضا نکند. بدون شک که این پنهان‌کاری رییس جمهور موجب رضایت همکاران او نبود. در شرایطی که ما همه‌روزه با تمام نیرو با هیئت‌های امریکایی روی قرارداد بحث می‌کردیم، از دید رییس جمهور افغانستان، اصولا امضای قرارداد امنیتی منتفی شده بود و ما خبر نداشتیم. با این که همگان می‌دانستند که کرزی بازیگر سیاسی موفقی است، اما بازی‌هایی از این دست با همکاران نزدیکش، با افرادی که با او بسیار صادقانه همکار بودند، از لحاظ اخلاقی و سیاسی توجیهی نداشت.

هیئت سناتوران قدرت‌مند امریکا در دوم جنوری ۲۰۱۴ زیر ریاست سناتور مک‌کین به کابل آمد. موضوع اصلی باز هم امضای قرارداد، پیش از انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان بود، اما رییس جمهور افغانستان با تاکید بر تفاوت‌ها روی خانه‌پالی‌ها، داشتن زندان در قلمرو افغانستان و موضوع صلح کماکان روی مواضعش ایستادگی می‌کرد. در نهایت این ملاقات نیز هیچ نتیجه‌ای نداشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوباما در بیست و ششم جون ۲۰۱۳ شخصا یک بار دیگر تلاش کرد تا از طریق یک بحث ویدیویی با رییس جمهور افغانستان بن‌بست امضای قرارداد امنیتی را بشکند. وی به رییس جمهور افغانستان گفت که نخست می خواهم با شما در حضور هیئت‌های دو کشور صحبت کنم و بعدا هم دوبه‌دو. افغانستان از امریکایی ها خواسته بود که مقدار کمک ایالات متحده به نیروهای امنیتی کشور ما باید بر اساس یک توافق الزام‌آور و طور آشکار صورت بگیرد، چون مسکوت گذاشتن این امر موجب بی‌اعتمادی مردم می‌شود. اوباما در این کنفراس ویدیویی گفت: "به دلایل قانونی من نمی‌توانم به شما تعهد الزام‌آور در مورد تمویل اردوی شما بدهم. این از صلاحیت‌های کنگره‌ی امریکا است. البته من می‌توانم از کنگره تقاضای کمک بکنم. تضمین امنیتی هم به شما داده نمی‌توانم. ما این کار را در برابر اسراییل هم نکردیم. می‌دانم که شما در این باره نگرانی‌هایی دارید. اگر قرارداد نهایی شود، افغانستان بزرگ‌ترین کمک گیرنده ی ایالات متحده خواهد بود. می خواهم بگویم که این یک تصمیم سیاسی است و نه تکنیکی. اگر ما بتوانیم قرارداد امنیتی را تا ماه اکتبر نهایی کنیم به سود ما خواهد بود، نه دیرتر از اکتبر". در مورد تضمین امنیتی، تقاضای افغانستان ارتقای قرارداد امنیتی به یک قرارداد دفاعی بود، اما امریکایی ها در این مورد بسیار بااحتیاط بودند و بالاخره ما هم روی همان جملات که در صورت تهدید دو طرف با یک‌دیگر گفتگو می کنند و تدابیر سیاسی، دیپلوماتیک، اقتصادی و نظامی مشترک را مورد مطالعه قرار می‌دهند، اکتفا کردیم. با تاسف که ایالات متحده هرگز حتا به این تعهد نیز عمل نکرد. این فقره قرارداد عملا بی‌معناترین بخش آن شد. کرزی از این که حضور جامعه ی جهانی در افغانستان موجب امنیت و ثبات در افغانستان نشده است، نگران بود، و

(c) ketabton.com: The Digital Library

این امر را نیز با صراحت با رییس جمهور امریکا دوباره تذکر داد. وی به اوباما گفت: "مردم افغانستان از خود می‌پرسند که آیا با وجود قرارداد امنیتی مداخله‌ی همسایه‌های ما ادامه خواهد یافت؟ آیا پاکستان به مداخلات خود در کشور ما ادامه خواهد داد؟ آیا حملات پاکستان و راکت‌زنی‌های آن به کشور ما ادامه خواهد یافت؟ همه‌روزه از داخل پاکستان به افغانستان راکت شلیک می‌شود، اما ایالات متحده حتا این امر که از آن طرف دیورند، پاکستان به خاک ما راکت می‌زند، را نیز قبول نمی‌کند. امریکا نباید در این تقابل بی‌طرف باشد. هر روز سربازان شما در داخل افغانستان کشته می‌شوند. مردم افغانستان بر این باور اند که شما هم با جانی و هم با قربانی همراهی می‌کنید. مردم ما ناراحت اند. ما باید در برابر پاکستان خط‌های قرمز خود را داسته باشیم. این خط‌های قرمز در کجایند؟" رییس جمهور ایالات متحده در پاسخ کرزی به تکرار همان تحلیل‌های غیرواقع بینانه که کارشناسان امریکایی و انگلیسی و رسانه‌های این دو کشور و برخی از کشورهای غربی در مورد این‌که علت اصلی بحران افغانستان حکومت‌داری بد است، پرداخت. این تحلیل‌ها را نه تنها تحلیل گران امریکایی و پول‌بگیران افغانی آن ها در رسانه‌های ما و خبرچینان آن کشور در نهادهای دولتی و در میان اپوزسیون تکرار می‌کردند، بل که بزرگترین مدافع و مبلغ این تز، دکتور اشرف غنی همکار نزدیک کرزی بود. اوباما در پاسخ کرزی گفت: "افغانستان وارد یک مرحله‌ی بحرانی می‌شود. در سه دهه ی گذشته در کشور شما بحران بوده است. شما بیشتر از ما می‌توانید در آوردن امنیت در کشورتان نقش داشته باشید. تصویب قانون انتخابات، برگزاری انتخابات و نهایی‌سازی قوانین مربوط و تعیین مسؤولان کمیسیون انتخابات مشکل را حل می‌کنند". کرزی هم در پاسخ اوباما گفت: "ما در کابل بر این باوریم

(c) ketabton.com: The Digital Library

که دغدغه‌ی اصلی جامعه‌ی جهانی برگزاری انتخابات در کشور ما نیست، بل که ما گمان می کنیم که دغدغه‌ی جامعه‌ی جهانی ایجاد یک حکومت ائتلافی با شرکت طالبان و جنگ‌سالاران است".

باید تاکید کنم که من به این باور بودم که امریکایی‌ها بی‌میل نبودند اگر در چارچوب یک توافق صلح، طالبان بتوانند در حکومت شرکت کنند و یا این که در انتخابات نامزد داشته باشند. در واقعیت رییس جمهور افغانستان نیز در همین جهت کار می کرد و نه طور دیگری، اما نمی‌دانم که چرا این موضوع حتا اگر چنین هم می‌بود، موجب اختلاف شده بود. من با این که نمی‌توانستم علت ناراحتی رییس جمهور افغانستان را تشخیص بدهم، به دلیل این که در این رابطه وی با امریکایی ها هم‌نظر بود، اما از این که نظراتش را صریح مطرح می کرد، ناراحت نبودم. بالاخره باید حرف‌ها زده می‌شدند. اوباما از سخنان صریح رییس جمهور افغانستان ناراحت شد. گفت: "مردم افغانستان چرا چنین فکر می کنند. ما همین حالا در کشور شما شصت هزار سرباز داریم که در تامین امنیت شما کوشش می کنند. مردم فکر می کنند که ما می‌خواهیم یک ائتلاف از جنگ‌سالاران و طالبان به وجود آوریم؟ اگر برداشت شما همین است، بهتر است تا تنها صحبت کنیم. اگر ما به همدیگر اعتماد نداریم، پس باید روی همه چیز تجدید نظر کنیم". کرزی با اشاره به دفتر قطر گفت که نحوه‌ی گشایش دفتر قطر موجب "تقویت این شک‌های مردم افغانستان نسبت به نیات شما شده است".

بعد از صحبت یک‌به‌یک، رییس جمهور کرزی به من گفت که اوباما به وی گفته است: "طالبان بسیار نیرومند استند و مردم نیز از ایشان حمایت می کنند. شما باید قرارداد امنیتی را امضا کنید تا امریکا در افغانستان به کمک هایش ادامه دهد. در غیر آن طالبان حکومت شما

(c) ketabton.com: The Digital Library

را سقوط می‌دهند". وی افزود که اوباما گفته است که "شما در همه‌جا از ما انتقاد می کنید و به ما اعتماد ندارید این کار خوبی نیست. ما در افغانستان کشته‌های زیاد داده‌ایم و دارای هیچ اجندای پنهانی هم در کشور شما نیستیم. ما مشکلات شما را با پاکستان درک می کنیم، اما ما نمی‌خواهیم به پاکستان حمله کنیم".

ماجرای تنش‌های بی‌پایان میان ما و ایالات متحده‌ی امریکا را پایانی نبود. امریکا در افغانستان گیر مانده بود و استراتژی ای که داشت هم موثر نبود. از یک‌سو با رییس حکومتی روبه‌رو بود که در آغاز، خود آن را به قدرت آورده بود. از سوی دیگر، این رییس جمهور در انتخابات از جانب مردم افغانستان برگزیده شده و دارای مشروعیت دموکراتیک بود. امریکا هم دیگر آن امریکای دوران جنگ سرد نبود که بتواند با به راه انداختن کودتاهای خونین در امریکای لاتین و جاهای دیگر حکومت‌های منتخب را سرنگون کند و هم اوضاع افغانستان خوش‌بختانه برای چنین اقدامی مساعد نبود. رییس جمهور افغانستان نیز آماده نبود از تکرار مکررات دست بردارد و هم هیچ کشور دیگری نه توانایی و نه هم اراده ی آن را داشت که جای امریکا را در افغانستان بگیرد. قطع رابطه با امریکا به معنای بردن افغانستان به سال‌های نود قرن گذشته بود و بیشتر افغان‌ها با چنین امری مخالف بودند. شاید در چنین شرایطی برگزاری مراسم تحلیف برای رییس حکومت وحدت ملی، دکتور اشرف غنی احمدزی برای طرف‌ها کار را آسان کرده باشد؛ چنان‌چه جنرال امریکایی فرمانده‌ی قوای "ماموریت قاطع" با ابراز این نظر که "میان حکومت کنونی افغانستان با حکومت قبلی از لحاظ رابطه‌ی آنان با ایالات متحده "تفاوت مانند شب و روز است"، مکنونات و شادمانی‌اش را از این که دوران حکومتی که من عضو آن بودم به پایان رسیده است، ابراز کرده باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جانب دیگر حامد کرزی یک روز پیش از برگزاری مراسم تحلیف اشرف غنی از من خواست تا با وی از اقامتگاه آینده‌اش دیدن کنم و در بین راه زمانی که از موانع پیش روی لیسه‌ی امانی می گذشتیم، به من گفت: "سپتا خدا را شکر که پای‌مان را از این معرکه برون می کشیم و اگر نه بار بسیاری از خراب کاری‌های آینده‌شان را امریکایی ها به نام ما تمام می کردند". بدین گونه کرزی می‌خواست راحتی بی‌مانندش را از این که دیگر مجبور نیست خلاف میل باطنی‌اش با سیاست‌های امریکا در افغانستان و منطقه‌ی ما همراهی کند، ابراز می کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایالات متحده بعد از بلندپروازی‌های دوران بوش، محدودیت‌های توان اقتصادی و نظامی‌اش را درک کرده است و اروپایی‌ها نیز پیر شده و در جا زده‌اند و توانایی انجام کارهای بزرگ را بدون ایالات متحده ندارند. از این‌رو در جهان، قدرت و یا قدرت‌های بزرگی که بتوانند به عنوان قدرت نظم‌دهنده عمل کنند، دیده نمی‌شود. این مسایل علت‌های اصلی بحران کنونی نظام جهانی را تشکیل می‌دهند.

پرسش اصلی این نیست که باید چشم به راه قدرت نظم‌دهنده ی جهان نشست؛ پرسش اصلی به باور من این است که نظام‌های هیرارشیک جهانی همواره بر بی‌عدالتی بین‌المللی استوار بوده‌اند و بحران مولود اجتناب‌ناپذیر ساختار و روابط حاکم بر آن‌ها؛ دیالکتیک آن‌ها است. از این‌رو ما به یک نظام جهانی دیگری نیاز داریم. نظام جهانی دموکراتیک، عادلانه و بنایافته بر آرزوهای انسان آزاد بدون درنظرداشت، نسب، نژاد، دین، زبان، جنسیت و رنگ.

من حفظ دولت‌های ملی و لو این‌که این دولت‌ها قدرت‌گرا باشند را بسیار آشکارا به مثابه ی شر صغیر، بر حاکمیت گروه‌های افراطی ترجیح می‌دهم. بقا و ادامه‌ی دولت‌های قدرت‌گرا بر ایجاد جغرافیه‌های بدون دولت رجحان دارد و به همین دلیل شکستن دولت‌ها با توسل به مداخله‌ی برونی موجب ویرانی بیشتر می‌شود.

تلاش برای حفظ نظم جهانی با توسل به استراتژی «بحران خلاق» به بن‌بست رسیده است. در جهان کنونی قهر و خشونت به مثابه‌ی تبارزات روزانه در محاسبات قدرت و زوال تسلط انحصاری دولت بر زور، به پدیده‌ی عادی تبدیل شده است. طبیعی است که چنین حالت‌هایی، موجب تشجیع قدرت‌های منطقه‌ای نیز بشوند که در پی تحقق رویاهای نوامپریالیستی منطقه‌ای اند. همان‌گونه که در رابطه با افغانستان، پاکستان تشویق به مداخله شد، رقابت‌های کشورهای نیرومند منطقه مانند عربستان، ایران و ترکیه نیز در همین چارچوب قابل درک اند.



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library